به نام خداوند جان آفرین
حکیم سخن در زبان آفرین

شکّر شکن شوند همه طوطیان هند
زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود

فصلنامهٔ فرهنگ و زبان و ادب فارسی

شمارهٔ ۴۲-۴۱، تابستان ـ پاییز ۱۳۸۷ هـ ش

ویژه‌نامهٔ نسخ خطّی هند

تهیّه و انتشار *قند پارسی* کوششی است به‌قصد ارائهٔ آرای استادان و پژوهشگران هند و ایران و دیگر پارسی‌زبانان در معرّفی و نقد آثار نگاشته شده به‌زبان فاخر فارسی از گذشته تاکنون و شرح احوال ادیبان و فرهیختگان و دیگر پدیدآورندگان این آثار، به‌ویژه در هند.

مرکز تحقیقات فارسی

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

دهلی‌نو

فصلنامهٔ فرهنگ و زبان و ادب فارسی
شمارهٔ ۴۲-۴۱، تابستان ـ پاییز ۱۳۸۷ هش

ویژه‌نامهٔ نسخ خطّی هند

صاحب امتیاز
رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ـ دهلی‌نو
مدیر مسئول: کریم نجفی برزگر
سردبیر و ویراستار: علی رضا قزوه

مشاوران علمی این شماره
سیّد امیر حسن عابدی، شریف حسین قاسمی، مهدی خواجه‌پیری و بهروز ایمانی

خوشنویسی عنوان : کاوهٔ اخوین
طرّاحی جلد : مجید احمدی و عایشه فوزیه
حروفچینی و صفحه‌آرایی : عبدالرّحمٰن قریشی
شمارگان : ۱۰۰۰ نسخه
چاپ و صحّافی : الفا آرت، نوئیدا، یو.پی.

نشانی : شمارهٔ ۱۸، تیلک مارگ، دهلی‌نو ۱۱۰۰۰۱
خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران
تلفن : ٤-۲۳۳۸۳۲۳۲، دورنگار : ۲۳۳۸۷٥٤۷
newdelhi@icro.ir
http://newdelhi.icro.ir

فهرست مطالب

گفتم حکایتی و مکرّر نمی‌کنم

بناهای بلند را علم و کتاب و دانش برپا نگاه داشته است. بناهایی به‌حشمت و عظمت تخت جمشید، قد نمی‌کشند و نمی‌کشید مگر آن که در تالارهای آینه گونش کتاب‌های فراوان قد کشیده باشند. آن قفس‌های کتاب و آن ستون‌های بلند سوختند امّا آن کتاب‌ها به‌اعتقاد من نسوختند. با اسکندر به‌یونان آن روز رفتند. مغولان امّا بیشتر کتابسوزی کردند، وگرنه امروزه روز مغولستان نیز دست کمی از یونان نداشت، و آنان در عرصهٔ دانش نیز پهلوانانی داشتند.

آنان بسیار تا بسیار کتابخانه و شهر و کودک و پیر و جوان را به‌آتش کشیدند، امّا فکر و فرهنگ ایرانی و پارسی از پس این همه هجوم و هجمه و آتش و زخم، تا هنوز هست و تا هنوز نفس می‌کشد و تا هنوز در شمار رشیدترین و بالنده ترین فرهنگ‌های جهان ایستاده است.

جای بسا خوشوقتی‌ست که دو فرهنگ بالندهٔ ایرانی و هندی در روزگاری نه چندان دور، دست به‌دست یکدیگر داده بودند و در جادهٔ تفکّر و اندیشه و فکر و فرهنگ ، هم گوی از آنان بود و هم میدان. این همهٔ نواب و وزیر و وکیل دانشمند ایرانی و آن همهٔ هنرمند و شاعر و عالم و عارف و آن همه کتاب که شاهدند و تاریخ که شاهد است و خداوند بزرگ نیز شاهد است که راست می‌گویم.

اسکندر یک‌بار آمد و تخت جمشید را با همهٔ تالارهای پر از هنر و آیینه و کتاب‌هایش به‌آتش کشید و رفت. دیگر بار مغولان آمدند و تا هنوز هستند!

براستی مغولان کیستند؟ آیا این کتابسوزان باید هماره در هیأت سوارانی بر اسب تیزپای و تیغ و سپر و شمشیر بر کف باشند؟

یا از میان این همه فرصت سوز ـ که گاه خود ماییم ـ نیز می‌توان کسانی را یافت که پاس کتاب و دانش و جوانمردی را نداشته‌اند و از کنار این همهٔ زلالی، بی‌تفاوت می‌گذرند و نه جان خویش را سیراب می‌کنند و نه در مشک خویش، آبی برای تشنگان می‌برند، بی‌تفاوتانی که تنها دغدغه شان به‌دست آوردن نانی و نامی و مقامی ست و بس.

مغولان یک‌بار آمدند و اسکندر یک‌بار آمد و اینان تا هنوز و تا همیشه بر این سفره و بر این خوان رنگارنگ نشسته‌اند و آب را نیز از تشنگان دریغ می‌کنند و راه را بر مسافران اندیشه و فرهنگ می‌بندند!

و این است حکایت کتاب و مخطوطات در روزگاری که خطوط دیگر شده است و انسان‌ها دیگر شده‌اند و انسانیت دارد دیگر می‌شود.

و باز کتاب است که ما را به‌خویش باز می‌گرداند و کتاب است که دیگر بار بر زخم‌های کهنه ما مرهم می‌نهد.

این را گفتم و به‌قول آن بزرگمرد می‌گویم ادامهٔ این قصّه را که:

گر رو به‌تـو آورده‌ام از روی نیـازی‌ست   ور دردسری می‌دهمت از سر دردی‌ست

و خدا را شکر که این جماعت که منش دیده‌ام و منش می‌شناسم را دردی ست در جان و عهدی است با جانان.

و پیشتر با همین جماعت، بزرگان ادبی و فرهنگی ما بر یک دسترخوان نشسته‌اند و با خاطراتی خوش برخاسته‌اند.

ما امانتداران آن چراغ روشنیم. ما می‌آییم و می‌گذریم و تنها اگر جانی هشیار و دلی بیدار و ذوقی سرشار داشته باشیم در خاطره‌ها می‌مانیم و اگرمان هوای خودخواهی و نفی دیگران باشد همانا چونان کفی و خاشاکی را مانده‌ایم بر آبی و این اقیانوس موّاج و این رودهای زلال می‌مانند و ایران و هند باستان را از این دوستی و از این همدلی داستان‌هاست که شنیدنش را چندین هزار و یک‌سال حوصله می‌خواهد.

و از مولانا گفتیم و در نی مثنوی دمیدیم و از جدایی‌ها شکایت کردیم و آمدیم تا به‌بیدل رسیدیم و در انجمن بیدل از رودکی تا فردوسی و خیام و سعدی و مولانا و

امیرخسرو و حسن دهلوی را بازخواندیم و هنوز این بازخوانی و این حکایت دوام دارد و باشد که بماند و بمانند یاران.

به‌شهادت این دو شمارهٔ اخیر و قلندرانی که با قلم‌شان جلوی مغولان فرهنگ ایستادند و پاس جوانمردی را داشتند این بار نیز ماییم و یاران یکدلمان که دل یک‌دله کرده‌اند و با مایند و با عشق‌اند و با زبان پارسی‌اند و با پارسایی.

اگرچه هنوز هم بر همان حرفم که مغولان نیز هستند تا هنوز و تا همیشه و این مغولان که می‌گویم نمادی ست از خونریزان و ناجوانمردان، ورنه از همین جماعت و قبیله ـ حال از ارلاس یا برلاس ـ بیدلی نیز قد کشیده است که عبدالقادر است و بیدل است و در روزگار خویش و روزگاران بعد نیز مولانای رومی و بلخی را مانند است، که او همدل است و همزبان و هم دین و هم فرهنگ ـ حتّی اگر به‌طایفتی از مغولانش منسوب کنند او از ماست و با ما و در دل‌های ما.

امّا مغولان کیانند؟

آنان‌که کتاب‌ها را در قفس‌ها زندانی می‌کنند و آب را از تشنگان دریغ می‌کنند.

آنان‌که جماعت تشنهٔ اهل فرهنگ را از نوشیدن و نوشدن باز می‌دارند، جز از قبیله ناجوانمردان نیستند.

آنان‌که خور و خواب را بردست نوازش کشیدن بر سرکتاب ترجیح داده‌اند و عمری را جز به‌بطالت و فرصت سوزی سپری نکرده‌اند، و نان زبان پارسی را خوردند و لام تا کام به‌زبان پارسی تکلّم نکردند نیز ـ به‌گمان من اگر از قبیلهٔ ناجوانمردان نباشند ـ از جوانمردی نیز چندان نصیب و بهره‌ای نبرده‌اند. می‌گویم و دوباره می‌گویم و هزار باره می‌گویم که زبان پارسی فدایی می‌خواهد و عاشق می‌خواهد که این زبان، زبان شوریدگان عاشق است و زبان موحّدان پارسا.

جوانمرد از این دست استاد بزرگ ما و شما ـ نذیر احمد ـ بود که با علم و دانش و فروتنی بی‌نظیر می‌نمود و یک عمر در جادهٔ فکر و فرهنگ و انسانیّت گام برداشت و تا آخرین لحظات عمر پر برکتش را جز با نوشتن و خواندن سپری نکرد. خاک بر او خوش باد و بهشت او را نصیب باد ـ آمین!

جوانمرد استاد سیّد امیر حسن عابدی‌ست که با این کهولت و پیری تا هنوز می‌نویسد و تا هنوز در پی یافتن نکاتی تازه در سرما و گرما خود را عصا زنان به‌کتابخانه می‌رساند و می‌گوید و می‌نویسد و می‌خواند و می‌نوشاند که عشق و عرفان و ادب پارسی با همین رنج‌ها و همین مرارت‌ها و همین سرسختی‌ها قد کشیده است.

درختان پربار، فروتن ترند همیشه و اینان از فروتن تریناند که ذکر خیرشان رفت و از این دست استاد جوانمرد در هند امروز هم ـ بمنه و کرمه ـ کم نیست:

شکر خدا که قبله و شور و نماز هست
زین دست اهل درد و جنون هست و باز هست...

و این شماره نیز از برکت نفس‌های گرم و قدم‌های فروتن و قلم‌های مهربانی شکل گرفته است که تا هنوز پاسداران زبان پارسی در این دیار باستانی‌اند. دیر بپایند و بسیار بمانند که سایه‌شان خود، آفتاب دیگری است.

روزی در بزرگداشت استادی کهنسال از جماعت اندیشه هند گفتم که ما از استادان زبان فارسی در ایران و افغانستان و تاجیکستان حتّی توقّع کمتری نسبت به‌استادان زبان فارسی هند داریم، چرا که آنان در سرزمینی درس می‌گویند که تمام مردمانش به‌آن زبان تکلّم می‌کنند و اینان در سرزمینی که زبان فارسی با داشتن بزرگترین گنجینه کمترین مخاطب را دارد و جبران این کاستی را تنها شما باید بردوش بکشید و دردا و دریغا که بسیاری حتّی بار اندک خویش را از دوش افکنده‌اند و بسیاری با نام‌های پرطمطراق استاد و پروفسور هنوز حتّی یک کتاب نسخهٔ خطّی از گنجینه‌های زبان فارسی را تصحیح و مقابله نکرده‌اند و در کارنامهٔ ادبی‌شان جز چند مقاله و یک پایان‌نامه چیزی نیست! امّا از سوی دیگر بسیاری یکّه و تنها ایستاده‌اند و خواب را و آسایش را از خود دور کرده‌اند و تنها و تنها بی‌هیچ مزد و منّتی به‌فرهنگ راستین و انسانیّت خدمت کرده‌اند. از این روست که در هند، استاد زبان فارسی بودن رسالتی بزرگ می‌طلبد و اجری اندک. امّا به‌قول آن شاعر بزرگ و پیشکسوت ابوعبدالله جعفر ابن محمّد رودکی:

اندر بلای سخت پدید آید   فضل و بزرگمردی و سالاری

آنان که سالارند و اهل فضل‌اند و بزرگواری این کلام را به‌تمامی درمی‌یابند و مگر نه آن‌که در ایران خودمان نیز همیشه کارهای بزرگ فرهنگی را کسانی کرده‌اند که

در اوج فقر و تنهایی، تنها دل به‌خدا سپرده بودند و عهد خود را با خدا محکم کردند، وگرنه آنان‌که ادبیّات پارسی را وسیله رسیدن به‌آب و نان و جاه دنیوی‌شان کرده‌اند، دزدانی بیش نیستند که از نردبان فرهنگ بالا رفته‌اند و سرنوشتی خوش در انتظار آنان نیست.

این شماره از مجلّه به«نسخ خطّی فارسی» در هند تعلّق دارد. شاید در بین این سه شمارهٔ آخر *قند پارسی* این شماره با دشواری‌های بیشتری همراه بود و فرصت زیادی را طلب کرد و با همه کاستی‌هایی که دارد به‌اعتقاد ما کاری ست درخور و بایسته که پیش از این می‌توانست با جدّیتی بیشتر طرح‌ریزی و پیگیری شود و به‌اعتقاد بسیاری از خبرگان این وادی، این قصّه می‌تواند ادامه‌ای نیک و فرجامی نیک‌تر داشته باشد و این رشته سری دراز دارد و سر این رشته در دست هرکسی‌ست که نام پژوهشگر و استاد زبان فارسی را در هند با خود یدک می‌کشد و تمام این سرهای رشته به‌یک رشته و آن توحید و عشق ختم می‌شود.

و موریانه‌ها نیز مغولانی دیگرند و این موریانه‌ها تنها کتاب‌ها را نمی‌خورند که روزهای عمر مرا و تو را نیز می‌جوند و تا نگاه می‌کنی وقت رفتن است. به‌قول بیدل:

من نمی‌گویـم زیـان کن یا به‌فکر سـود باش

ای ز فرصت بی‌خبر در هرچه هستی زود باش

و حافظ و مولانا و بیدل و همهٔ آنان‌که کاری کردند برای آخرت خویش و دیگران، زود بودند و زود قدر رسیدن را دانستند و زود چشم از خواب و خور برداشتند.

زود باشید یاران من که وقت نیست و این همه کتاب و این همه حنجرهٔ باز و این همه دست‌های برآمده از آستین قفسه‌ها که ناله می‌کند که آیا کسی نیست که ما را دریابد؟

آیا جوانمردی؟ یاری؟ عیاری؟

بر آنیم تا بار دیگر و بارهای دیگر در موضوع نسخ خطّی هند بنویسیم و شاید اگر لطف حضرت حق و یاری بی‌دریغ شما نصیب‌مان شد نشریه‌ای مستقل در خصوص نسخ خطّی در هند راه اندازی شد و همتی بدرقهٔ راه کسی که این مسیر را به‌سلامت به‌مقصد و مقصود رساند.

امّا هرکه باشد و هر زمان که این مهمّ دست دهد اگر نگوییم همه که بخشی از این خزاین الهی و عرفانی با همّت و سعی و مدد شما و استعانت از حضرت دادار باید به‌جان‌های مشتاق هدیه شود.

در شماره‌های دیگر نیز بر آنیم تا موضوعی کردن مجلّه را همچنان دوام دهیم که موضوعاتی چون نسخه‌های سنگی فارسی در هند و سرنوشت چاپخانه‌های نسخ سنگی هند و سفرنامه‌های شبه قارّه از موضوعاتی‌ست که به‌سنّت گذشتگان حرمت می‌نهد و ویژه‌نامه‌ای در خصوص ادبیّات فارسی و شعر و نثر و داستان در ایران و هند امروز نیز شماره‌ای دیگر خواهد بود که سنّت را با مدرنیته و نوآوری ـ لااقل در شکل ظاهری ـ آشتی خواهد داد، وگرنه بسیارند سنّت‌هایی که از نوآوری لبریزند که به‌قول بیدل:

بیدل تجدّدی‌ست لباس خیال من   گر صد هزار سال برآید کهن نیم

و بسیارند مدرن‌هایی که حتّی به‌اندازه قدما حظّ و بهره‌ای از نوآوری ندارند.

و تلفیق درست و فهم کامل این مقوله ـ سنّت و نوآوری ـ می‌تواند زندگی و هنر و امروز و فردا و حال و مقام ما را رقم بزند.

فهم درست‌تر این مقوله به‌ما کمک می‌کند که هم نسخ خطّی را ارزش نهیم و هم علوم و هنر روز را پاسداری کنیم. درست مثل راننده‌ای که هم نگاهش به‌جلوست و هم از آیینه، عقب را می‌نگرد ما نیز در زندگی امروز و فردای خود هم باید آینده و حال و پیش روی را ببینیم و هم نیم نگاهی به‌گذشته داشته باشیم و از آن عبرت و پند بیاموزیم.

و اگر میدان تحقیق و تفحّص را تنها به‌دانشگاه محدود نکنیم و در کنار کار با استادان و پژوهشگران و اهل علم در دانشگاه‌ها، گوشه‌نشینان به‌دور از ادّعا و استادان و طلّاب حوزه‌های علمیه و شاعران و ادیبانی که به‌شیوه‌های سنّتی کار می‌کنند را نیز ببینیم، آن گاه سنّت و نوآوری را باهم آشتی داده‌ایم.

و کاش جماعت اهل پژوهش و تحقیق چون گذشتهٔ دور، امروز نیز در حوزه‌های علمیه میداندارى کنند و دانشگاه، حوزه را یار خود ببیند و از تجربیّات هم سود جویند و دین و ملیّت دست در دست هم نهند و دوران باشکوه فرهنگی و عصر طلایی آن تکرار شود.

کاش دیگر بار ایرانیان و هندیان در کار نوشتن مقالات و کتاب‌ها و تصحیح متون دست یکدیگر را به‌گرمی بفشارند و از هنر و فکر و دانش یکدیگر سود جویند.

و به‌شهادت همین شماره از *قند پارسی* این اتّفاق مبارک افتادنی‌ست و این مهمّ انجام شدنی ست و باید خواست و استعانت از او گرفت و پا در رکاب شد.

بسیارند متون ارزنده و اندیشه‌های نابی که مستشرقین امروز و دیروز برای ما به‌یادگار گذاشته‌اند و ترجمه درست آنان می‌تواند به‌مدد استادان زبان فارسی هند، قابل دسترس باشد و از سویی اندیشه‌های دانشمندان و پژوهشگران ایرانی و هندی نیز به‌آنان معرّفی شود.

هنوز بسیارند کتابخانه‌های خطّی که در گوشه و کنار هند بی‌شناسنامه و فهرست‌اند. و تا این فهرست‌ها نوشته نشود و در وب سایت‌های ایران و هند درج نشود، کار تدوین فهرست مشترک نسخ خطّی هند همچنان به‌تعویق می‌افتد و وقت آن است که در یک تلاش دسته جمعی و یک برنامه‌ریزی دقیق و علمی ده‌ها جلد فهرست مشترک نسخ خطّی فارسی هند را تدوین کنیم.

در سال‌های اخیر چندین دورهٔ آموزش نسخ خطّی در مرکز تحقیقات و دانشگاه‌ها و مراکز نسخ خطّی هند انجام شده است و مرکز تحقیقات فارسی دهلی‌نو آمادگی برگزاری دوره‌های آموزشی بیشتر را نیز دارد.

در این شماره فهرست فهرست‌های نسخ خطّی هند را درج کرده‌ایم و در کنار آن به‌معرّفی وب‌سایت‌های فعّال در زمینهٔ نسخ خطّی فارسی پرداخته‌ایم. باشد که از این رهگذر آشنایی و آشتی بیشتری بین پژوهشگران نسخ خطّی ایران و هند انجام گیرد.

همچنان مرکز تحقیقات فارسی دهلی‌نو چشم انتظار قدوم یکایک شما استادان زبان فارسی و پژوهشگران نسخ خطّی هند می‌ماند و دست یکایک شما را برای همکاری بیشتر می‌فشارد و آمادگی این را دارد تا با همکاری ناشران و مراکز فرهنگی ایرانی بخشی از تلاش‌های ارزنده و تحقیقات نوین شما را در عرصه نسخه پژوهی در ایران و هند به‌چاپ برساند.

گفتم حکایتی و مکرّر نمی‌کنم و روزگار مکرّر نکرده است و هنوز بر همان عهد است و در این میان انتخاب با توست که بخواهی بمانی یا نباشی. برخی کوچک‌اند و

با همهٔ کوچکی جلالتی بزرگ می‌خواهند، دو روزی شاید از این اسب سواری گرفتند امّا بر زمین خواهند خورد. تنها سلحشوران و سواران راستین به‌سرانجامی خوش لبخند خواهند زد و راه دیگری نیست یا منش نمی‌دانم.

این است که باید از راه رفت و با اهل راه و اهل دل و با جماعت، که دست خدا با آن‌هاست.

الهی الهی! چنین باد که حلقهٔ این جماعت هماره جمع باشد و خاطرشان مجموع و دل‌هاشان آفتابی.

به‌حق محمّد و آل محمّد ان‌شاءالله. آمین.

بیست و هشتم آبان ماه ۱۳۸۷ ه ش، علی رضا قزوه

نگاهی به‌یک نسخهٔ خطّی مهمّ «چهار مقاله» در کتابخانهٔ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره

استاد روانشاد نذیر احمد◆
ترجمه: سیّد نقی عباس*

چهار مقاله که نام اصلی آن *مجمع‌النوادر* است از مهمّ‌ترین کتب نثر فارسی است. مصنّف این کتاب نظامی عروضی سمرقندی است که این کتاب را در حدود ۵۵۰ هجری تصنیف کرد. اهمیّت[۱] *چهار مقاله* به‌جهت‌های مختلف است.

اوّل بر بنای قدمت: به‌سبب انقلاب سیاسی بیشتر سرمایهٔ ادبی ایران تلف شد و چنان‌که ایرانیان برای تحفّظ این سرمایهٔ خویش کوشش‌های جدّی نکردند "کتب ادبیّه و علمیّهٔ زبان فارسی تقریباً به‌کلّی از میان رفته است و آنچه باقی‌مانده به‌غایت محدود و انگشت شمار است". *چهار مقاله* بهترین و دلکش‌ترین نمونهٔ کتب علمی و ادبی است.

دوم به‌اعتبار تاریخی: مطالب و احوال مشاهیر و غیرها در هیچ‌کتابی قدیم و تاریخی یافته نمی‌شود.

سوّم بربنای طرزنگارش: به‌اعتبار ایجاد ایجاز الفاظ، اشباع معنی و سلاستِ کلام، این کتاب برای ادبا و انشاپردازانِ دورِ جدید فارسی به‌طور سرمشق و نمونه به‌کار می‌آید.

◆ استاد و رئیس اسبق دانشگاه اسلامی علیگره.

* دانشجوی فوق لیسانس، مرکز فارسی و آسیای مرکزی، دانشگاه جواهرلعل نهرو، دهلی‌نو.

۱. ر.ک. به‌مقدمهٔ میرزا محمّد قزوینی.

این کتاب چنان‌که از اسمش ظاهر است بر *چهار مقاله* مشتمل است که اوّل آن دبیری، دوّم دربارهٔ شاعری، سوّم در موردِ نجوم و چهارم مربوط به‌طبّ است. نظر مصنّف این است که برای پادشاهی دبیر، شاعر، منجّم و طبیبی ناگزیر است. نظامی عروضی در هر مقاله اوّلاً توضیح فنّ و سپس خصوصیّت دبیری خوب، شاعری خوب، منجّمی خوب و طبیبی خوب را بیان کرده است و آخراً برای وضاحتِ بیان خود ده (و در مقاله آخر دوازده) حکایت آورده است.

با کمک این نسخه در متن حاضر *چهار مقاله* گنجایش اصلاح زیاد است و از همین نظر این نسخه مهمّ است.

مقالهٔ دوّم به‌طور ویژه قابل ذکر است، زیرا که در این شعرای قدیم فارسی که معاصر سامانیان، غزنویان، ایلخانیان، دیالمه، سلجوقیان و خانوادهٔ غوریان بودند، مذکور است. مزید برآن تفصیلات متعلّق به‌شاعرانِ مشهور مانند رودکی، عنصری، فرّخی، معزّی، فردوسی، ازرقی، رشیدی، مسعود سعدِ سلمان درج است که در کتابی دیگر میسّر نیست و چنان‌که نظامی عروضی با خیّام ملاقات کرده بود و او را استادِ خویش تسلیم می‌کرد لذا گفته‌های مصنّف بیش از حدّ مهمّ و قابل توجّه است.

بر بنای این ویژگی‌های مهمّ، این کتاب از ۷۰–۶۰ سال قبل مرکزِ توجّه ادبای ایرانی و غیر ایرانی بوده است، چنان‌که مستشرقِ معروف پروفسور براونِ این کتاب را در سال ۱۸۹۹ م نخستین بار به‌زبان انگلیسی برگرداند و سپس در سال ۱۹۲۱ م بر آن تجدید نظر کرد. در سال ۱۳۲۷ هجری میرزا محمّد قزوینی این کتاب را به‌نحوِ احسن تدوین کرده و با مقدّمهٔ جامع و تعلیقاتِ ادبی و تاریخی از قاهره انتشار نمود. این طرف در این چند سال، ادیبِ شهیرِ ایرانِ دکتر محمّد معین بر این کتاب بسیار دقّت کرده است و در سال ۱۹۵۸ میلادی آخرین بار با مقدّمه مفصّل مع تعلیقات و حواشی انتشار داده است که درنظرِ من بر نسخهٔ میرزا محمّد اضافهٔ مناسبی هم هست.

از زمان قدیم مطالبِ *چهار مقاله* در کتاب‌های تاریخی و ادبی نقل می‌شده است[۱]. چنان‌که ابنِ اسفندیار در *تاریخ طبرستان* (تألیف ۶۱۳)، حمدالله مستوفی در *تاریخ گزیده* (تألیف: ۷۳۰ ه)، هندوشاه[۲] در، *دستورالکاتب* (تألیف حدوداً ۷۵۷ ه)، دولت‌شاه سمرقندی در تذکرهٔ خود (۷۹۲ ه) و فیض الله بینایی[۳] در *مجمع‌النوادر*[۴]، (تألیف: ۹۰۳ ه) از *چهار مقاله* حکایت‌ها نقل کرده‌اند. ولی این عجب است که نسخه‌های خطّی این کتاب کمیاب است. درحالی‌که علاوه بر اهمیّت بسیار حجم این کتاب هم می‌تواند باعث مقبولیّت آن شده باشد. به‌هرحال میرزا محمّد فقط سه نسخهٔ خطّی را به‌دست آورده و با کمکِ آن، متنِ خود را آماده ساختند. دکتر معین ذکرِ چند نسخه‌های دیگر آن را کرده است ولی همهٔ آن مربوط به‌اواخر قرنِ سیزدهم می‌باشد و به‌همین علّت چندان مهمّ نیستند. البتّه در میان سه نسخهٔ میرزا محمّد، نخستین، نقلِ قرن نهم است که در کتب‌خانهٔ عاشرآفندی، استانبول موجود است. این نسخه در سال ۸۳۵ هجری در هرات استنساخ شده و به‌گفتهٔ میرزا محمّد، بسیار صحیح و قابلِ توجّه است. دو نسخه مِلکِ موزهٔ بریتانیا است که در آن، اوّلین مکتوبهٔ ۱۰۱۷ هجری و دومین نوشتهٔ ۱۲۷۴ هجری است. از این تفصیل ظاهر است که متنِ *چهار مقاله* از نسخه مرتّب شده است که در میانِ آن، مهم‌ترین نسخه آن است که حدوداً پس از ۲۸۵ سال از تألیف کتاب نقل شده است. بربنای کمبودِ نسخه‌های معتبر و عدمِ دستیابی نسخه‌های قدیمِ آن، روشن است که هنوز متنِ این کتابِ مهمّ لایقِ اعتمادِ کُلّی نیست. در این مورد بر دو امر توجّه مبذول می‌کنیم.

۱. مصنّف نوشته[۵] است که: "ده حکایت طرفه از نوادر آن باب... آورده‌اند، ولی در ذیلِ طبّ دوازده حکایت آمده است. از این ظاهر است که در آن یا دو الحاقی

---

۱. این کتاب‌ها از آن جدا هستند که دارای ذکر نظامی عروضی می‌باشند. در کتاب‌های آخرالذّکر قدیم‌ترین *لباب‌الالباب* عوفی (تألیف ۶۱۸ ه) است.

۲. ر.ک. به*چهار مقاله* (دکتر معین)، ص ۴۱.

۳. این معاصر محمود شاه بیگرا (۸۶۳–۹۱۷) بود. نسخه منحصر به‌فرد این در ملکیّت مرحوم محمود شیرانی بود.

۴. این اسم از *چهار مقاله* مأخوذ است.

۵. *چهار مقاله*، ص ۱۹.

است یا اضافهٔ بعدی یا چیزی دیگر. بعضی[1] حدس‌زده‌اند که هشتمین و نهمین حکایت که متعلّق به‌ادیب اسماعیل است، در اصل یکی است و حکایت یازدهم کم در نسخه‌ها یافت می‌شود.

۲. در *چهار مقاله* مثال‌های سهو تاریخی هم بسیار دیده می‌شود که برخی از آن نتیجهٔ تحریفِ کاتبان است. دکتر معین گفته‌اند[2]: "اغلاط تاریخی مانند تخلیطِ نام‌های رجالِ مشهور با یکدیگر و تقدیم و تأخیر سال‌ها و عدمِ دقّت در ضبطِ وقایع و غیره از وی سرزده است، ولی گاه قراین می‌رساند که این‌گونه اشتباهات از تصرّف ناسخان ناشی شده است". در ضمن آن یک دو مثال درج می‌شود.

نظامی در مقالهٔ اوّل اسکافی را معاصرِ نوح بن منصور سامانی (۳۶۶ هجری به‌بعد) دانسته است، حال آن‌که او به‌قول ثعالبی[3] در عهد عبدالملک بن نوح بن نصر (۳۴۳–۳۵۰ هجری) فوت شده بود. نظر[4] آقای بدیع‌الزمان فروزانفر و آقای فرزان این است که به‌جای نوح بن منصور، نوح بن نصر باید باشد. این تحریف کاتب‌ها است ولی میرزا محمّد و عبّاس اقبال این را ردّ می‌کنند[5] زیرا که تفصیلات دیگر حکایت با نوح بن نصر تعلّق دارند.

در مقالهٔ چهارم زکریارازی را معاصر منصور بن نوح بن نصر سامانی گفته شده است و در ذیلِ تألیف کتاب منصوری حکایت بزرگی آورده است. میرزا محمّد و مجتبٰی مینوی این حکایت را جعلی گفته‌اند، امّا تقی‌زاده و غیره نوشته‌اند که مرادِ مصنّف *چهار مقاله* شاهزادهٔ سامانی منصور بن اسحاق بن احمد بن اسد برادرزادهٔ امیر اسماعیل است.

از این امور ظاهر است که در متنِ *چهار مقاله* گنجایش اضافه است و برای همین، به‌دست آوردنِ نسخه‌های خطّی، بسیارِ مهمّ است، چنان‌چه این‌جا نسخه‌ای از این کتاب

---

۱. ر.ک. به‌تعلیقات، ص ۱۸–۱۹.
۲. دیباچه.
۳. تعلیقات، ص ۳۴.
۴. همان، ص ۳۵.
۵. همان.

را معرّفی می‌نمایم که در کتابخانهٔ دانشگاه اسلامی، علیگره (ذخیرهٔ عبدالسّلام، شمارّ ۵۵/۷۳۱) محفوظ است.

نسخهٔ زیر نظر مشتمل بر ۵۳ برگ است، چنان‌که از شماره‌های برگ‌ها ظاهر می‌شود. ولی اکنون فقط ۵۱ برگ باقی‌مانده است. ورق ۹ و ۱۶ ندارد. بخشِ مفقود فقط این‌قدر است:

مقالهٔ اوّل: نگاه دارد، و به‌هرکس آن نویسد که اصل و نسب... همهٔ نامه پر از آن که بیایم و بگیریم و بکشیم و چون حاجب ابوالحسن علی (چاپ معین، ص ۲۱ س ۳ تا ص ۲۳ س ۱۴).

مقالهٔ اوّل و دوّم: سوّم پادشاهی به‌روزگار ایشان مندرس شد... در خجستان روزی دیوان حنظلهٔ بادغیسی (همان، ص ۴۰ س ۷ تا ص ۴۲ س ۱۰).

سطر: ۴/۴×۷/۴ اینچ، سطح نوشته شده: ۲/۸×۵/۶ اینچ هر صفحه ۱۶ سطری، عنوان با جوهرِ سرخ، سرورق این عبارت دارد: "در کتب کانپور غرّهٔ ذی‌الحجّه ۱۲۷۴ هجری یوم چهارشنبه خریدم". زیر این مهری ثبت است که نام و تاریخ به‌این صورت دارد: "عبده عباس ۱۲۵۷ ه".

خط نستعلیق خوب، (نام) کاتب ندارد ولی سالِ کتابت ۸۷۲ هجری دارد، ترقیمه چنین است:

> "تمام شد کتاب مجمع‌النوادر از استاد عالم مفضل مقبل مکرّم سیّدالشعراء تاج‌الحکماء و الاطبّاء انیس‌الملوک و السلاطین احمد بن عمر بن علی النظامی العروضی رحمةالله غفرله ولوالدیه و الجمیع‌المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات برحمتک یا ارحم الرّاحمین کتب فی تاریخ رابع شهر شعبان‌المعظّم حجته (کذا) اثنی و سبعین فثمان مائة الهجریة النبویه المصطفویه حامداً لله تعالی و مصلیاً و مسلماً کثیراً کثیراً".

ولی تاریخ کتابت ۸۷۲ هجری مشتبه است به‌خاطر این که در املای فارسی قرن نهم فرق میانِ دال و ذال را ملحوظ می‌داشتند و در این نسخه سهواً هم، این فرق را به‌جایی باقی نگذاشته شد. همین‌طور صورت‌های قدیمی چه و که، چی، کی اصلاً مفقود هست و چنین خط نستعلیق هم متعلّق به‌قرن نهم هرگز نیست. از این روشن

است که جعل یا سهوی است. احتمال دارد که بعینه نقل منقول عنه نسخه باشد مگر در این صورت اگر این واقعاً نسخه از قرن نهم بوده، پس چرا ویژگی‌های املایی را باقی نگذشته است و اگر کاتب جعل کرده پس این تبدیلی بی‌معنی بوده. عموماً کاتب این‌قدر با سواد نمی‌باشد که املای طرز قدیم را به‌طرزِ نو تبدیل کند. احتمال این است که فاضلی نسخه را کتابت کرده باشد و املایی طرز قدیم را به‌طورِ طرزِ زمانِ خود تبدیل کرده و به‌طورِ یادگار ترقیمه را هم نقل نموده. به‌هرحال هرچه باشد، این نسخه از قرن نهم معلوم نمی‌شود پروفسور سعید نفیسی هم ذکر این را در مقدّمه (ص ۱۳–۱۲) *لباب الالباب* خود کرده‌اند و ترقیمه را نقل نموده‌اند. ایشان هم نسخه را مربوط به‌قرنِ نهم نمی‌دانند، بلکه از قرنِ یازدهم می‌دانند. ولی نسخهٔ منقول عنه را از ۸۷۲ هجری تسلیم می‌کنند و به‌همین سبب اهمیّت این نسخه را هم قبول دارند. در موارد این نسخه چند نکتهٔ قابل توجّهی چنین است.

۱. علاوه بر فاقد بودن دو برگ، بخشی از پنج برگ از آخر بریده شده است.
۲. برگ ۱۳ حکایت: در عهد دولت آل عبّاس (چاپی، ص ۳۶) بدون عنوان و فاصله آغاز شده است.
۳. همه تاریخ‌ها مربوط مصنّف همان هست که میرزا محمّد در مقدّمهٔ خود درج کرده است فقط تاریخ آخرین سنهٔ سبع و اربعین و خمس مائة که دوبار آمده است (چاپی، ص ۱۰۴، ۱۳۲) هردو جا به‌حذف، خمس مائة آمده است (ورق ۴۰ الف ۵۱ ب).
۴. مانند نسخه‌های که عموماً دستیاب‌اند تاریخ ذیل سلطان ابراهیم ۵۷۲ است که قطعاً درست نیست، شمارهٔ صد، "چهار" خواهد شد (ورق ۲۷ الف) یعنی ۴۷۲.
۵. مانند نسخه‌های عام، اسکافی، معاصر نوح بن منصور سامانی نشان داده که درست نیست (ورق ۸ الف).
۶. یادداشتی که متعلّق به‌بدیهه‌گویی است در حکایت فرّخی سیستانی شامل کرده است. (ورق ۲۲ ب).

۷. حکایتی که متعلّق به‌تصنیف، منصوری، کتاب زکریا رازی که نزد بعض محقّقین جعلی است هم در این نسخه موجود است. گویا در چهار مقالهٔ چهارم برعکسِ گفتهٔ مؤلّف مانند نسخه‌های عام، دوازده حکایت موجود است.

۸. املای برخی از واژه‌های مفرد قابل توجّه هست. مثلاً داؤد، زکریا، رازی و غیره.

از تفصیلات بالا ظاهر است که نسخهٔ زیر نظر، با نسخه‌های عام شباهت دارد. ولی از آن چنین نتیجه اخذ کردن درست نمی‌باشد که اختلاف‌های قرائت در آن موجود نیست. حقیقت این است که بدین اعتبار این نسخه از نسخه‌های عام بسیار مختلف است. اگرچه مجالی نیست که این اختلاف‌ها را این‌جا بیاوریم، ولی عبارت یک حکایت این‌جا درج می‌شود تا بتوان حدس‌زد که نوعیت اختلاف نسخ چیست.

"چون کار اسکافی بالاگرفت در خدمت امیر نوح بن منصور ممکن گشت و ماکان کاکوی به‌ری و قهستان عصیان آورد و سر از ربقه اطاعت کشید و عمال بخوار و سمنان فرستاد و سمنک و چند شهر از کومش به‌دست فروگرفت و نیز از سامانیان یاد نکرد. نوح بن منصور بترسید از آن که او مردی شهم بود، به‌تدارک حال او مشغول گشت و تاش اسپهسالاران با هفت هزار سوار به‌حرب او فرستاد تا آن فتنه فرونشاند و آن شغل‌گران از پیش بردارد بر آن وجه که مصلحت ببیند و اعتماد بر کفایت تاش نموده چه او سخت عاقل و خردمند بود و روشن رای".

مختصر این که با کمک این نسخه در متن حاضر *چهار مقاله* گنجایش اصلاح زیاد است و از همین نظر این نسخه مهمّ است. بالفرض اگر تاریخِ کتابت آن درست دانسته شود (که در حالتِ موجوده احتمال ندارد) این نسخه در میان نسخه‌هایی که تا به‌حال مکشوف شده است، دوّمین نسخهٔ قدیمی قرار می‌گیرد و اگر این تاریخِ نسخهٔ منقول عنه آن باشد، باز هم اهمیّت این نسخه مسلّم است.

منابع

۱. عوفی بخارایی، سدیدالدّین محمّد: *لباب‌الالباب* (تألیف: ٦١٨ ه)، مطبع بریل، لیدن، ۱۹۰۳ تا ۱۹۰٦ م، دو جلد.

۲. نظام‌الدّین احمد بن عمر نظامی عروضی سمرقندی: *چهار مقاله*، به‌تصحیح میرزا محمّد خان قزوینی، چاپ لیدن، ۱۳۲۷ ه/۱۹۰۹ م.

۳. نظامی عروضی سمرقندی: *چهار مقاله*، شرح و تحلیل بقلم دکتر محمّد معین، کتابفروشی زوّار، تهران، چاپ سوّم ۱۳۳٦ ه ش.

از مسائلِ کتاب‌پردازی در قرن هشتم

محمّد رضا شفیعی کدکنی*

چکیده

آن‌چه در این مقاله می‌خوانید ترجمهٔ بخشی از کتاب *معیدالنعم*، تألیف تاج‌الدین عبدالوهّاب سُبکی، فقیه برجستهٔ شافعی در قرن هشتم هجری است. مؤلّف در این کتاب به‌معرّفی و چگونگی حدود یکصد و دوازده شغل در دوران خود پرداخته است. وی در فصل‌هایی از کتاب، به‌مسائل مربوط به «کتابت»، «استنساخ»، «ورّاقی»، «جلدسازی یا مجلّدی»، «تذهیب» و «کتابفروشی» پرداخته است. همچنین در آغاز مقدّمه‌ای به‌قلم مترجم دربارهٔ دیدگاه عالمان علوم عقلی نسبت به‌این گونه مسائل و یا به‌عبارتی شیوهٔ تفکّر رایج آن عصر در برخورد با علم و هنر آمده است.

کلید واژه

کتابت، نسخه‌شناسی؛ ورّاقان؛ کتابفروشان؛ تذهیب.

*

تاج‌الدین عبدالوهّاب سُبکی (۷۷۱–۷۲۷ ق) از فقهای برجستهٔ شافعی در قرن هشتم هجری است[1] و از علمای بزرگ ناحیهٔ مصر و شام. خاندان سُبکی از مشهورترین

---

* استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران، تهران.

۱. وی در قاهره متولّد شد و در دمشق درگذشت، بیشتر تحصیلات و فعّالیّت‌های فقهی و قضایی او در ناحیهٔ شام بوده است. در کار قضا، با دشواری‌هایی هم روبرو بوده که ممکن است ریشه در اختلافات عقیدتی با بعضی از معاصران او داشته باشد؛ به‌ویژه که وی از مخالفان عقاید ابن تیمیه (۷۲۸–٦٦١ ق) بوده است. حتّی او را به‌زندقه نیز متّهم کرده‌اند. حدود ده کتاب از آثار او باقی است که یکی از آنها طبقات *شافعیة‌الکبریٰ*

خاندان‌های فقاهت و حدیث در عصر خود بوده‌اند. آثار بازمانده از او شهرت بسیار دارد و همه در کمال اهمیّت است از قبیل طبقات *الشافعیة‌الکبری* که از مهم‌ترین مراجع زندگی‌نامه‌نویسی در جهان اسلام به‌شمار می‌آید.

آن‌چه در این یادداشت مختصر خواهید خواند بخش‌هایی از کتاب *معیدالنعَم* اوست[۱] که در آن به‌مسائل مربوط به«کتابت» و «استنساخ کتاب» و پیشه‌های «ورّاقی» و «مجلّدی» و «تذهیب» و «کتابفروشی» (دلّالی کتاب) پرداخته است و از خلال آن به‌عمق بسیاری از مسائل فرهنگی دنیای قدیم و موانعی که بر سر راهِ نشرِ بعضی از کتاب‌های خردگرایی وجود داشته می‌توان دست یافت. همچنین از مقایسهٔ سخنان و فتاوای او، که فقیه و قاضی بزرگ ناحیهٔ مصر و شام بوده، با آن‌چه در مشرق جهان اسلام، یعنی ایران بزرگ، رواج داشته، به‌روشنی می‌توان دریافت که چرا هنر «کتاب‌پردازی» و «تذهیب» و «تجلید» و وضعیّت کتاب‌های علوم عقلی و... در این طرف ــ که ایران است ــ به‌مراحل، بهتر از ناحیهٔ شام و مصر بوده است. نقش تدریجی فتاوای فقها را در کاستن از خلاقیّت‌های هنری آن روزگار و آن ناحیه از جهان اسلام، به‌راحتی، از خلال همین احکام و فتاوی، می‌توان مشاهده کرد.

> **آن‌چه عقیدهٔ مختار ماست این است که آراستن مصحف، مطلقاً، حلال است. امّا به‌جز مصحف، اتّفاق اصحاب، بر این است که کتاب‌های دیگر را نباید به‌زر آراسته کرد.**

است که دایرة‌المعارف گستردهٔ رجال تا عصر اوست و بخش عظیمی از اطّلاعات مربوط به‌بزرگان جهان اسلام را در آن کتاب می‌توان یافت.

۱. نام کامل کتاب چنین است *معیدالنعم و مُبیدُ النقم* (آنچه نعمت‌ها را باز می‌گرداند و سختی‌ها را از میان برمی‌دارد) کتاب در حدود سال ٧٦٢ ق، تألیف و بارها چاپ شده است از جمله در لیدن هلند. چاپی که مورد مراجعهٔ ما بوده دارای این مشخّصات است: *معیدالنعم و مبیدالنقم*، حقّقه و ضبّطه و علق علیه محمّد علی النجار ــ ابوزید شلبی ــ محمّد ابوالعیون. **یطلب من مکتبه الخانجی بمصر و من مکتبة‌المثنّیٰ ببغداد**. طبع بدارالکتاب العربی بمصر، القاهره، الطّبعة‌الاولی ۱۳۶۷ هـ/۱۹۴۸ م.

در یادداشت دیگری مسألهٔ ستیزهٔ فقیهان آن عصر و آن ناحیه را با عقل و کتب فلسفه و کینه‌توزی‌های شگفت‌آور ایشان را در ممانعت از عقل‌گرایی ـ حتّی در حدّ خواندن تفسیر *کشّاف* زَمَخشری (۵۳۸–۴۶۷ ق)، که مؤلّف آن به‌دلیل مشرب اعتزالی خویش رایحهٔ ملایمی از عقل گرایی دارد ـ بررسی خواهیم کرد.

قابل یادآوری است که خوانندگان بدانند وقتی سُبکی در این یادداشت دم از «کتب علم» می‌زند منظورش فقط «علم حدیث» است و لاغیر. در چشم‌انداز امثال او ریاضیّات و طبّ و نجوم و فلسفه و غیره مطلقاً «علم» به‌حساب نمی‌آیند. به‌همین دلیل ما کلمهٔ «علم» را در ترجمهٔ گفتار او همه جا داخل «گیومه» قرار دادیم. این تنها او نیست که وقتی کلمهٔ «علم» را به‌کارمی‌برد فقط ارادهٔ «علم حدیث» می‌کند. تمام محدّثین بزرگ، «علم» را منحصر در «علم حدیث» می‌دانسته‌اند. به‌این عبارت ابن حجر عسقلانی (۷۷۳–۸۵۲ ق) محدّث برجسته و بی‌همتای قرون و اعصار، دربارهٔ ابن سینا (دَ ۴۲۸ ق)، فیلسوف و عالم درجهٔ اوّل جهان اسلام بنگرید:

> "نمی‌دانم که آیا او [ابن سینا] چیزی از «علم» روایت کرده است یا نه. و اگر هم روایت کرده باشد، نقل کردن از طریق او روا نیست! زیرا دارای مشرب فلسفی است و گمراه. خدای ازو خشنود مبادا![1]"

سعهٔ صدر این «عالم» بزرگ را ملاحظه می‌فرمایید؟! ترجمه و تحریر متن کتاب *معیدالنعم* را در حدود سال ۱۳۴۶ آغاز کردم و نزدیک به‌نیمه بود که آن را رها کردم. امیدوارم به‌زودی آن را تمام کنم. کتابی است در معرّفی پیشه‌ها و مشاغل در جهان اسلامی عصرِ حافظ (قرن هشتم) که در شناخت زندگی شهری و ساحت‌های گوناگون تمدّن جهان اسلام، دارای کمال اهمیّت است. مؤلّف در آن به‌معرّفی حدود یکصد و دوازده[2] پیشه و شغل پرداخته و وظایف هرکدام از صاحبان این مشاغل را از دیدگاه خودش ـ که عملاً دیدگاه رسمی دولتی عصر او در ناحیهٔ شام و مصر بوده است ـ تعیین کرده است. از مقایسهٔ فتاوای او، با آن‌چه در مشرق جهان اسلامی ـ یعنی عرصهٔ

---

۱. *لسان المیزان* (حیدرآباد، دکّن، ۱۳۳۱ ق)، ج ۲، ص ۲۹۱.

۲. در بعضی نسخه‌ها شمار این مشاغل کمی تفاوت دارد.

ایران بزرگ ـ رواج داشته بسیاری نکات بر ما روشن می‌شود و ما با مفهوم بسیاری از مشاغل و میدان کار صاحبان آن‌ها، به‌طور دقیق آشنا می‌شویم و همچنین درمی‌یابیم که چرا «فلسفه در جهان اسلام» چیزی نیست جز فلسفه در قلمروِ «ایرانشهر» یا «ایران بزرگ». اگر چند استثنا وجود داشته باشد این قاعده بر اعتبار خویش باقی است.

کتابدار (= خازن کتب)

وظیفهٔ او حفظ کتاب است و ترمیم اوراق شدگی آن و به‌هنگام لزوم، صحّافی (حبک) آن و باید که در دادنِ کتاب به‌غیر اهل آن ضنّت ورزد و بر نیازمندان آن را بذل کند و به‌هنگام عاریت دادنِ کتاب، تهی‌دستان را ـ که فراهم کردن کتاب برای ایشان دشوار است ـ بر ثروتمندان مقدّم دارد.

چه بسیار دیده شده است که واقفی شرط کرده است که کتاب از کتابخانه به‌بیرون برده نشود مگر در برابر گرو نهادن بهای آن و این خود شرطی است درست و معتبر، کتابدار حق ندارد که آن را، بدون گروگان، به‌عاریت دهد؛ این نکته‌ای است که قفّال[1] در فتاوی، بدان تصریح کرده است و نیز شیخ امام (پدر مؤلّف) در *تکملة شرح المهذّب*[2] و هم او یادآور شده است که این رهن، رهنِ شرعی تلقّی نمی‌شود.

ناسخ (= کاتب، نسخه‌بردار)

در مورد وظایف ناسخ، یعنی نسخه‌بردار می‌گوید: وظیفهٔ اوست که از کتاب‌های گمراه کننده (مضلّه) چیزی کتابت نکند، مانند کتاب‌های اهل هواء و بدعت‌ها و همچنین نباید به‌کتابت کتاب‌هایی بپردازد که در راه خدا سودی نمی‌رسانند، مانند سیرهٔ عنتره[3] و جز این از کتاب‌های بر ساختهٔ گوناگون که مایهٔ تضییع وقت است و در راه دین بدان‌ها نیاز

---

۱. منظور، ابوبکر عبدالله بن احمد قفّال مروزی (د ٤١٧ ق) است که از بزرگان فقهای شافعیه در خراسان بوده است.

۲. *المهذّب*، یکی از کتب مهمّ فقه شافعی است تألیف ابواسحاق شیرازی (د ٤٧٦ ق) که در طول تاریخ شروح بسیار بر آن نوشته شده است و یکی از آن‌ها *تکملة شرح المهذّب* تألیف پدر مؤلّف است.

۳. سیرهٔ عنتره یکی از مشهورترین کتاب‌های قصّه‌خوانی و گذران ایّام فراغت، در دنیای عرب زبان است. چیزی شبیه *رستم‌نامه* و *اسکندرنامه* و حسین کُرد و امثال آن‌ها در دنیای فارسی زبان.

نیست. همچنین کتاب‌های اصحابِ مجنون و مسخرگان و آن‌چه در اصناف جماع و وصفِ شراب‌ها پرداخته‌اند و مایهٔ تهییج محرّمات می‌شود.

ما کاتبان و نسخه‌برداران را از این‌گونه کتاب‌ها بر حذر می‌داریم؛ چرا که دنیا ایشان را فریب می‌دهد و غالباً کسی که به‌نسخه‌برداری از این‌گونه کتاب‌ها می‌پردازد اجرتی بیش از کسانی که به‌نسخه‌برداری از کتاب‌های «علم» می‌پردازند دریافت می‌کند. پس شایسته است که کاتب و نسخه‌بردار، دین خود را به‌دنیا نفروشد.

بعضی از کاتبان و نسخه‌برداران هستند که رعایت امانت نمی‌کنند و با شتاب کتابت می‌کنند و اگر قرار گذاشته باشند که تمامی کتابی را نسخه‌برداری کنند، در خلال کتابت چیزهایی را حذف می‌کنند تا کار را به‌پایان برند. چنین کسانی به‌خدای تعالی خیانت می‌ورزند در کار تضیع «علم» و نیز در کار گسیختن ارتباط اجزای کلام. به‌مصنّف خیانت می‌کنند در ناقص کردن کتاب او و نیز به‌آن کسی که با او قرار داد دارند برای کتابت آن مقدار از کتاب و از آن می‌دزدند.

اصحاب ما (شافعیه) بر آنند که اگر کسی با کاتب قرار گذاشته که چیزی را برای او کتابت کند و او به‌خطا کتابت کرد، یا قرار گذاشت که به‌[خط] عربی بنویسد و او به‌[خط] عجمی کتابت کرد یا برعکس، کاتب ضامن نقصانِ ورق خواهد بود. اعتقاد نَووی[۱] ـ که بسیار نزدیک است به‌رأی غزالی در فتاوای او ـ برین است که وقتی کسی با کاتبی قرار گذاشت که کتابی را برای او نسخه‌برداری کند و او ترتیب ابواب را به‌هم زد و تغییر داد، حال اگر چنان بود که بتوان به‌تدوین بعضی با بعضی پرداخت ـ از قبیل این که کتاب ده باب باشد و او باب اوّل را در آخر کتابت کرده باشد، به‌گونه‌ای که بتوان بر آن بنا نهاد ـ مستحق سهم خود از اُجرت کتابت خواهد بود و گرنه هیچ‌حقّی به‌او تعلّق نمی‌گیرد.

۱. منظور یحیٰی بن شرف نَووی (یا نَواوی منسوب به‌دهی به‌نام «نوان») است (٦٦٧-٦٣١ ق) از علمای بزرگ فقه و حدیث و یکی از پرکارترین ایشان.

از پدرم، امام[1] ـ رحمه‌الله ـ استفتا کردند دربارهٔ شخصی که ناسخی را در برابر اُجرتی معین اجیر کرده است تا یک ختم [قرآن] برای او کتابت کند و کاتب مدّت یک‌سال کار را به‌تأخیر انداخته است البتّه درین یک‌سال خطّ او بهتر شده است آیا کاتب حق دارد، به‌خاطر نیکوشدن خطٍّ خویش اجرتی افزون طلب کند، یا حق فسخ برای طرف باقی است؟ پدرم چنین فتوا داد که: هیچ‌کدام از این دو حق نخواهد داشت، بلکه لازم است که آن را، با همان اُجرت کتابت کند. و هرکس که ناسخی را اجیر می‌کند باید عدد اوراق و سطرها را، در هر صفحه، برای او، مشخّص کند.

در مورد نوع مرکّب اگر اختلاف کردند، و از قبل تعیین نشده بود، صحیح آن است که به‌آن‌چه عادت بر آن است رجوع شود؛ حال اگر اختلاف باقی‌ماند باید بیان شود وگرنه معامله باطل خواهد شد.

ورّاق (= کاغذفروش)

پیشهٔ ورّاقی از نیکوترین پیشه‌هاست زیرا در جهت یاری رساندن به‌کتابت مصاحف و کتب «علم» و اسناد (= وثائق) مردم و عهدنامه‌های ایشان است. شکری که صاحب این پیشه باید خدای را بگزارد در این است که با طالب «علم» و جز او مهربانی و مُدارا کند. جانبِ کسانی را که می‌داند کاغذ (ورق) را برای کتابت «علم» می‌خرند نگاه دارد. به‌کسی نفروشد که می‌داند آن را برای چیزی که سزاوار نیست می‌خرد؛ مثلاً برای نوشتنِ کتاب‌های «بدعت» و «اهواء» و «شهادت دروغ» و «مرافعه»ها و امثال آن.

مجلّد (= صحّاف)

آن‌چه بر او لازم است همان است که بر ناسخ و ورّاق لازم است.

مذهّب (= تذهیب‌کار)

باید که جز مصحف را تذهیب نکند. اختلاف مردم دربارهٔ این‌که مصحف را با زر توان تذهیب کرد یا نه امری است شناخته. آن‌چه رافعی[2] و نَووی آن را صحیح دانسته‌اند این

---

۱. یعنی پدر مؤلّف تقی‌الدّین علی بن عبدالکافی سُبکی، قاضی‌القضات مصر و از علمای بزرگ قرن هشتم.

۲. منظور محمّد بن عبدالکریم رافعی قزوینی (۵۸۰–۵۱۳ ق) یکی از بزرگترین فقهای شافعیه است که پسرش عبدالکریم بن محمّد رافعی قزوینی *التدوین فی ذکر اهل العلم بقزوین* را نوشته و این کتاب دریایی است در زمینهٔ مسائل تاریخ فرهنگ ایران زمین.

است که باید دید این تذهیب مصحف، برای زن است یا مرد؟ اگر برای زن است، حلال است و اگر برای مرد است حرام.

آن‌چه عقیدهٔ مختار ماست این است که آراستن مصحف، مطلقاً، حلال است. امّا به‌جز مصحف، اتّفاق اصحاب، بر این است که کتاب‌های دیگر را نباید به‌زر آراسته کرد.

نقّاش (= دهّان)

نباید صورت هیچ‌موجود زنده‌ای را تصویر کند نه بر دیوار و نه بر سقف و نه بر هیچ‌آلتی از آلات، و نه بر زمین. بعضی از اصحاب ما (شافعیه) تصویر موجود زنده را بر زمین جایز دانسته‌اند، ولی آن‌چه صحیح است خلاف آن است. رسول ص مصوّران را نفرین کرده است و گفته که "ایشان، در روز رستاخیز، عذابی افزون‌تر از همگان دارند".

دلّال‌ها

بعضی از ایشان دلّال کتاب‌اند. وظیفهٔ دلّال کتاب است که کتاب‌های دینی را به‌کسی که می‌داند آن‌ها را ضایع خواهد کرد یا به‌قصد انتقاد و طعن در آن‌ها خواهد نگریست، نفروشد. و نباید که چیزی از کتاب‌های اهل بدعت و اهواء و کتاب‌های منجّمان و کتب مکذوبه (برساخته و دروغین) از قبیل سیرهٔ عنتره و جز آن را بفروشد. و همچنین روا نیست که مصحف و چیزی از کتب حدیث و فقه را به‌کافران بفروشد.

برخی از منابع ناشناختهٔ فارسی برای مطالعهٔ تاریخ و فرهنگ ایران و هند

سیّد امیر حسن عابدی*

خلاصه

شرحی بر ترجمه و تهیّه نسخهٔ خطّی به‌زبان پارسی از کتاب «پنچالیانه» از زبان سانسکریت، فهرستی از آثار کلاسیک که طی پادشاهی تیموریان در فارسی نوشته و یا ترجمه شده، عصر حکومت شاهزاده داراشکوه قرن یازده هجری و پاره‌ای از اشعار وی، معرّفی «چندربهان برهمن» از دانشمندان و هنرمندان هندوی، آثار مثنوی وی، معرّفی دو کتاب «جامع‌الطائف» و «دبستان مذاهب».

*

در تمام مدّت قرون وسطیٰ زبان فارسی نه‌تنها زبان رسمی دولت هند، بلکه زبان روشنفکران هند بوده و ادبیّات ما را از راه نثر و نظم اصیل و همچنان به‌وسیلهٔ تراجم بی‌شمار از زبان‌های هند به‌خصوص سانسکریت غنی‌تر ساخته است.

پنچتنترا (Panchatantra) از آن خزینهٔ ادبیّات جهان است و طی قرون گذشته فرهنگ و ادبیّات عده زیادی از دول و ملل را غنی ساخته است ـ معذالک، مسئول ترویج و تعجیم دامنه‌دار این کتاب برزویه حکیم ایرانی، می‌باشد که از امرای پادشاه ساسانی خسرو انوشیروان بوده است. پنترر می‌نویسد:

---

* استاد ممتاز فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

اهمیّت این دسته (ترجمهٔ پهلوی و ترجمه‌هایی که مبنی بر آن است) دو برابر است. اوّل این‌که ترجمه پهلوی یکی از قدیمی‌ترین ترجمه‌ها می‌باشد که تاکنون ظاهر شده است و حتماً از یک متن بسیار باستانی سانسکریت که با اوّلین نسخهٔ سانسکریت قریب بوده ترجمه شده است. دوم این‌که ما با ترجمه‌هایی که از پهلوی شده و با اسم‌های (Fables of Pilpay) و «کلیله و دمنه» و (Lights of Canopus) و (Moral Philosophy of Doni) معروف است خیلی آشنا شده‌ایم[1]

این کتاب به‌پهلوی، سریانی، عبرانی، عربی، فارسی، لاتین، اسپانیولی، تبّتی، یونانی، انگلیسی، روسی، فرانسه، ایتالیائی، اسلاوی، ترکی، آلمانی، هلندی، دانمارکی، چکسلواکی، ایسلندی، یدی، سوئدی، لهستانی، مجاری، هندی، بنگالی، بحرانی، مراتی، برج بهاشا، تامیل، تیلگو، ملیالی، مغولی، اردو، دکنی، پشتو، گرجی، مالایائی، جاوائی، حبشی، چیلیا (بربر)، مدورائی، پیشاچی پراکرت، کنادا، (کرناتک، کناری)، مادی، سیامی، لاوتی، بالانی و غیره ترجمه شده است.

مفرّح‌القلوب، ترجمهٔ فارسی از «هیتوپدیشا» (Hitopadesha) که آن‌ها فی‌الواقع ترجمهٔ سانسکریت از پنچتنترا می‌باشد، به‌دست تاج‌الدّین مفتی به‌عمل آمد.

هیتوپدیشا در ایالت بنگال زیر سرپرستی دوداچندرا (Dhavadachandra) تألیف شده و زمان مؤلّف این کتاب، ناراین (Narayana) مابین ۱۳۷۳–۸۰۰ میلادی تعیین گردیده است.

معهٰذا جای تعجّب است که تا آن‌جایی که من خبر دارم هیچ‌یک از نویسندگان و ادبا و فهرست‌نویسان به‌یک ترجمهٔ پرارزش فارسی اشاره ننموده و این ترجمه از نظر دانشمندان مخفی مانده است[2].

اخیراً یک ترجمهٔ جدید به‌عنوان «پنچالیانه» از سانسکریت به‌سعی مصطفٰی خالقداد عبّاسی که به‌امر شاهنشاه اکبر به‌وجود آمد کشف کرده‌ایم، و تنها نسخهٔ خطّی آن در

1. *The Ocean of Etory*, Vol. V, p.218.

۲. نسخهٔ خطّی شمارهٔ ٢٥٦/٢٤٦، کتابخانهٔ دانشگاه تهران، تهران.

موزهٔ ملّی، دهلی‌نو، وجود دارد (شمارهٔ ٦٢١٠٠٥، ورق ٣٧٢) بدبختانه نسخهٔ خطّی از این جهت ناقص است که فاقد بعضی اوراق می‌باشد.

در مقدمهٔ ترجمهٔ خود مصطفٰی خالقداد عبّاسی از آن‌که چطور شاهنشاه اکبر وی را به‌ترجمهٔ فارسی متن سانسکریت مأمور کرد حرفی به‌میان آورده است. نامبرده می‌گوید که قبل از او هم چند نفر دست به‌ترجمه زده بودند، مثلاً برزویه به‌زبان پهلوی و ابن‌المقنع به‌زبان عربی و رودکی و نصرالله حسین واعظ کاشفی و ابوالفضل به‌زبان فارسی، و همه این ترجمه‌ها موجود بودند، امّا ترجمه‌های فارسی مورد پسند شاهنشاه واقع نگردید، چون در آن‌ها یا ترتیب داستان‌های متن سانسکریت را به‌هم زده بودند، یا تصرّفاتی کرده بودند، و در نتیجه صورت اصل آن عوض شده بود، و یا در استعمال لغات و اصطلاحات زبان عربی در آن‌ها راه افراط رفته بودند.

اکبر که قبلاً ترتیب ترجمهٔ چندین کتاب سانسکریت را داده بود، در کتابخانهٔ خود نسخه‌ای خطّی سانسکریت «پنچتنترا» را پیدا کرد و عبّاسی را مأمور کرد که آن را به‌زبانی که مورد استفادهٔ عموم خوانندگان باشد ترجمه کند.

اکبر که قبلاً ترتیب ترجمهٔ چندین کتاب سانسکریت را داده بود، در کتابخانهٔ خود نسخه‌ای خطّی سانسکریت «پنچتنترا» را پیدا کرد و عبّاسی را مأمور کرد که آن را به‌زبانی که مورد استفادهٔ عموم خوانندگان باشد ترجمه کند. چنین می‌نماید که «عیار دانش» تألیف ابوالفضل که قبل از «پنچاکیانه» به‌امر خود اکبر ترجمه شده بود به‌طور کلّی مورد پسند وی قرار نگرفت و خواست که ترجمهٔ دیگری از آن بشنود.

به‌طور حتم نمی‌توان‌گفت که کدام یک از متون سانسکریت اساس این ترجمه فارسی بوده است. همه می‌دانند که اکبر علاقهٔ وافری به‌ادبیّات و فلسفه‌های هندی داشت و به‌همین جهت وی علمای زبان سانسکریت، مرتاضین هندی، مبلّغین ژزویت و دانشمندان دین جینی را در دربار خود جمع کرده بود. حضور مؤخّرالذّکر در دربار اکبر تأثیری در مسائل متعلّق به‌«پنچتنترا» دارد. گمان می‌رود که نسخه‌ای که در کتابخانه اکبر بود اثر جینی بود، چنان‌که عنوان ترجمهٔ عبّاسی «پنچاکیانه»، نشان می‌دهد.

اطّلاعات ما دربارۀ مصطفٰی خالقداد عبّاسی خیلی کم است. با وجود این علاوه بر این کار گران‌بها او به‌امر جهانگیر کتاب «الملل و النحل» محمّد شهرستانی را به‌فارسی ترجمه کرد و اسمش را توضیح‌الملل گذاشت که تازه در ایران به‌چاپ رسیده است. ترجمۀ فارسی دیگر از اثر مهمّ سانسکریت به‌نام «بریهات کَتا» (Brihat Katha) از نویسندۀ نامبرده می‌باشد به‌نام «دریای اسمار». تنها نسخۀ خطّی این ترجمه که تابه‌حال ناشناخته بوده در کتابخانه مرکزی دولتی حیدرآباد (به‌شمارۀ ۲٦٤۲، تاریخ) می‌باشد. من از دانشگاه اسلامی علیگره برای به‌عهده گرفتن چاپ کتاب «پَنچاکیانا» اظهار امتنان می‌نمایم.

اثر قابل توجّۀ دیگری که اهمیّت آن از اثر سابق‌الذّکر کمتر نیست داستان بودائی بلوهر و یوذاسف (Bluhar and Yuzasaf) که اصلاً اسم بومی آن بلرام و بودیستوا (Balram and Buddhisatva) می‌باشد. این داستان در قرن ششم یا هفتم میلادی از هند به‌ایران رفت و یحتمل به‌زبان پهلوی آورده شد، و پس از آن به‌سریانی، عربی، فارسی، حبشی، یونانی، لاتین و زبان‌های دیگر اروپایی ترجمه گردیده. ملّا محمّد باقر مجلسی آن را در فارسی ترجمه کرد که یک قسمت کتاب عین‌الحیات وی می‌باشد. سه سال پیش در مجلّۀ «ساهتّیا آکادمی» (Sahitya Academy) به‌نام (داستان‌های هندی در ادبیّات فارسی هند) نوشته بودم که چون هیچ‌یک از ترجمه‌های فارسی این داستان در هندوستان نوشته نشده بنابراین از حوزۀ ادبیّات فارسی هندی خارج می‌شود، امّا اخیراً به‌ترجمه منظوم این داستان دست یافته‌ام که در کشور هند تألیف شده. سیّد نجف علی فیض‌آبادی استاد شاعر بزرگ اردو میر انیس، شاید در خدمت جواهر علی خان، سامان بیگم، زوجۀ نوّاب شجاع‌الدّوله اَوَده (Audh) بوده است. او اثر منثور ملّا محمّد باقر مجلسی را در ۱٦۷۵ بیت تحت عنوان «نظم جواهر»، به‌نظم کشیده است. نسخۀ خطّی منحصر به‌فرد این مثنوی و رساله‌های دیگر از نویسندۀ نامبرده پیش آقای خورشید انور، وکیل دادگستری رانچی در استان بهار می‌باشد.

امیر خسرو (۷۲۵–٦۵۱ هجری قمری) ملقب به«طوطی هند» بزرگترین شاعر سبک هندی می‌باشد. او به‌هفت پادشاه خدمت نموده و گفته می‌شود که بین چهار صد و پانصد هزار بیت را باقی گذاشته. علاوه بر این مورد، نود اثر به‌او نسبت می‌دهند.

آخرین اثر امیر خسرو دهلوی «تغلق‌نامه» است که به‌خواهش سلطان غیاث‌الدّین تغلق (۱۳۲۵–۱۳۲۰) مؤسّس سلسلهٔ تغلقیّه به‌تحریر درآورده. این کتاب دربارهٔ قتل قطب‌الدّین مبارکشاه (۱۳۲۰–۱۳۱٦) و مدّت کوتاه فرمانروایی خسرو خان (۱۳۲۰) و تخت‌نشینی غیاث‌الدّین تغلق (۷۲۵–۷۲۰ هجری قمری) می‌باشد. در عهد جهانگیر یک نسخهٔ خطّی غیرکامل این مثنوی که از اوّل و آخر ناقص بود در دست بود. بنابراین جهانگیر (۳۷–۱۰۱٤ ه) به‌شاعران درباری‌اش دستور داد که تکمیلش کنند. اضافات حیاتی پادشاه را به‌قدری خوشحال ساخت که او را هم‌وزن خودش طلا و نقره بخشید. انجمن نسخه‌های خطّی فارسی حیدرآباد این «تغلق‌نامه» حیاتی را به‌چاپ رسانده، به‌قول مرتب این از اوّل کامل و از آخر ناقص می‌باشد.

مصحّح نسخهٔ چاپی این «تغلق‌نامه» را به‌حیاتی کاشی (م: ۱۱۰۰ ه) منسوب نموده درحالی‌که به‌نظر من این نسخه متعلق به‌حیاتی گیلانی (م: ۱۰۱۵ ه) می‌باشد.

اخیراً یک نسخهٔ خطّی کامل «تغلق‌نامه» حیاتی پیدا شده است که به‌طور قابل توجّهی با نسخهٔ چاپی متفاوت است، مخصوصاً در قسمت آخر مثنوی علاوه بر این مصحّح نسخهٔ چاپی این «تغلق‌نامه» را به‌حیاتی کاشی (م: ۱۱۰۰ ه) منسوب نموده درحالی‌که، به‌نظر من این نسخه متعلق به‌حیاتی گیلانی (م: ۱۰۱۵ ه) می‌باشد. دو شاعر هم‌زمان بودند. ان‌شاءالله روزی می‌توانیم نسخهٔ کامل «تغلق‌نامه» اصلی را که می‌تواند از کار افتادن خلجی‌ها و به‌روی کار آمدن تغلقی‌ها را روشن سازد به‌دست آوریم.

در طی عهد پادشاهی تیموریان آثار زیاد کلاسیکی در فارسی نوشته یا ترجمه شدند. فیضی افسانه نل (Nel) دمیانتی (Damayanti) را به‌نام «نل دمن» در مثنوی فارسی منظوم ساخته، که بعد به‌سال ۱۳٤۷ هجری ۳۲–۱۸۳۱ میلادی عشرتی عظیم‌آبادی آن را باز به‌نثر فارسی برگرداند. فیضی «کتاسریت ساگر»(Katha Sarit Sagar) تألیف «سومادیوا» (Soma Deva) را نیز که مجموعهٔ حکایات می‌باشد، به‌فارسی درآورد. ملّا عبدالقادر بدایونی «سِنْگاسن بتّیسی» و «رامایانا» را که امروز به‌دست نیست در

فارسی ترجمه کرد. ملّا شری هری‌ونشای (Harivansha) ویاس (Vyasa) را در فارسی ترجمه کرد. ملّا شاه محمّد شاه‌آبادی «راجاترنگنی» (Rajatarangani) و محمّد سلطان هانیدی و دیگران مهابارتا (Mahabharata) را در فارسی درآوردند. مرزا روشن ضمیر «پریجاتاکا» (Parijataka) را و فقیرالله سیف خان «راگا دَرپَن» (Raga Darpan) را به‌فارسی ترجمه کرد. ملّا عبدالشکور بزمی، حیات جان باقی‌کلابی، حمید کلامیری، عاقل‌خان رازی، حقیریه، حاجی محمّد رضایی و صالح داستان‌های «پدماوت» (Padmavat) هیر و رانجها (Hir and Ranjha)، «چندائن» (Chandain)، «منوهر و مَدُهومالتی» (Manohar Madhumalti)، «مادهوانالا و کاماکاندالا» (Maduavanala & Kama Kandal)، «سَسی و پنون» (Sassi & Punnun) و «سوهنی مهیوال» (Sohne & Mahival) را در نظم آوردند. میر محمّد کاظم حسینی داستان «مکامروپ و کاملتا» (Kamrup & Kamlata) و شاهی داستان واقعی برادرش «موسی و موهنی» (Mohni) را در سلک نظم آوردند.

حدّاقل بیست ترجمۀ «رامایانا» (Ramayana)، دوازده ترجمۀ «سنگهاسن بیتی»، (Singhasana Battisi) بیست و پنج ترجمۀ «هیر و رانجها»، دوازده ترجمۀ «پدماوت»، هشت ترجمۀ «کامروپ و کاملتا»، شانزده ترجمۀ «سَسی پنون» و دو ترجمۀ «چندائن» در ادبیّات فارسی هند وجود دارند. بعضی از این تراجم امروز در دست ما نیستند، درحالی‌که بعضی دیگر در پرده خفا می‌باشند.

کامی شیرازی را که یکی از شعرای عهد جهانگیر می‌باشد هیچ تذکره‌نگاری متذکّر نشده، خوشبختانه در پیدا کردن یک نسخۀ خطّی کامل کلیّاتش موفّق شدم که از نظر تاریخی مهمّ می‌باشد. علاوه بر این من این کلیّات را در مقاله‌ای در مجلّۀ علوم اسلامیه علیگر (ماه ژوئن ۱۹٦۰ م) معرّفی کردم. الان این نسخه را برای کتابخانۀ رضا واقع در رامپور خریداری کردند. کامی، علاوه بر کلیّات یک مثنوی به‌عنوان «وقایع‌الزّمان» یا «فتح‌نامۀ نور جهان بیگم» سروده است که در کتابخانۀ ملّی پاریس موجود می‌باشد. شاعر دیگری از همین عهد که هیچ تذکره‌نگاری از او یاد نکرده اویس بیگ فطرت بود که او را با میر معزّ فطرت اشتباه کرده‌اند. تنها نسخۀ خطّی دیوانش در کتابخانۀ اینديا آفیس (India Office) لندن (شمارۀ ۱۵٦۰) وجود دارد.

از لحاظ فلسفه و اختلاط قوی تصوّف و ویدانت، عصر شاهجهان (۱۰۶۹–۱۰۳۷ ه) در حقیقت دورهٔ شاهزاده داراشکوه (۱۰۶۹–۱۰۲٤ ه) به‌حساب خواهد رفت. یکی از بزرگترین و نمایان‌ترین مزایای این شاهزاده ایجاد هندوئیسم و اسلام به‌وسیلهٔ تصوّف و ویدانت می‌باشد. وی یکی از متفکّرین بزرگ دنیا بوده که می‌خواست از راه وحدت‌الوجود نه فقط دو مذهب هند، هندوئیسم و اسلام را به‌یکدیگر نزدیکتر بکند، بلکه از ترکیب اینها روحیه‌ای به‌وجود آورد که با محیط این کشور سازگارتر باشد. تصوّف و ویدانتیسم می‌توانند در میان فرق مختلف و اقوام گوناگون توافق و هماهنگی پیدا کنند و داراشکوه عالی‌ترین نمایندهٔ این توافق و هماهنگی بوده است. وی سعی کرده است از اتّحاد مذاهب وحدت روحی و ملّی در سراسر کشور به‌وجود بیاید. اگر وی یکطرف از ملّا شاه بدخشانی (۱۰۷۰ ه) و سرمد (م: ۱۰۷۲ ه) استفاده می‌کرد از طرف دیگر از عرفای بزرگ هندو به‌خصوص بابا لال دیال بهره‌ای برمی‌داشت اگر یک‌طرف مذاهب رائج هند را مطالعه می‌کرد، از طرف دیگر ادیان مسیحی و کلیمی را نیز مورد مطالعه خود قرار می‌داد.

یکی از رساله‌هایی که تاکنون کسی از آن ذکر ننموده رسالهٔ «سئوال و جواب داراشکوه و فتح علی قلندر» است که من اخیراً کشف کرده‌ام. نسخهٔ خطّی این سئوال و جواب در کتابخانهٔ میر ضامن علی، شاه گنج، آگره موجود است.

داراشکوه در زبان‌های فارسی، عربی، سانسکریت و هندی وارد بوده و در شعر و نثر هردو دارای آثار بزرگی می‌باشد. وی در فارسی و هندی هردو شعر می‌سرود و در فارسی صاحب دیوان است. نسخهٔ خطّی ناقص «اکسیر اعظم» یعنی دیوان داراشکوه شامل یکصد و سی و سه غزل و بیست و هشت رباعی می‌باشد. بعضی از اشعار و رباعی وی در ذیل نقل می‌شود:

این حرف ترا راست همی پندارم   کافر گفتی تو از پی آزارم
من مذهب هفتاد و دو ملّت دارم   پستی و بلندی همه شد هموارم

*

وندر نظرم هیچ جز الله نماند   از دولت فقرم هوس جاه نماند

هرکس که به‌حق رسید گمره گفتند   مـن گمـره از آنم که مـرا راه نماند

*

عارف شدم وز خویش عریان گشتم   معروف شدم تا که به‌عرفان گـشتم
پیـدا کـردی مـرا و لیکـن مـن هم   پیـدا کـردم تـرا و قــربـان گشـتم

علاوه بر دیوان غزلیّات و رباعیّات، داراشکوه *سفینةالاولیا*، *سکینةالاولیا*، *رسالهٔ حق‌نما*، *حسنات‌العارفین* *مجمع‌البحرین*، *مکاتیب*، *طریقةالحقیقت*، *بیاض* داراشکوه، و گوشتی بابالال (Goshthi Baba Lal Dayal) را هم به‌تحریر درآورد. یکی از رساله‌هایی که تاکنون کسی از آن ذکر ننموده رسالهٔ «سئوال و جواب داراشکوه و فتح علی قلندر» است که من اخیراً کشف کرده‌ام. نسخهٔ خطّی این سئوال و جواب در کتابخانهٔ میر ضامن علی، شاه گنج، آگره موجود است.

در جواب یکی از سئوال‌های داراشکوه، حضرت شاه فتح علی قلندر سطری از کبیر نقل کرد:

«کبرا، بلی جائیی‌ده پیرش کی جومن هی هجدجایی»

(ترجمه: ای کبیر من بر آن انسان قربان می‌گردم که در کعبهٔ دل پرستش می‌کند).

علاوه بر این آثار، بهاگوت گیتا (Bhagwat Gita)، تزک، رسالهٔ معارف و رموز تصوّف را نیز به‌داراشکوه منسوب کرده‌اند. داراشکوه خطّاطی بود و *سفینةالاولیا*، *قرآن*، پنجم *سوره*، *رسالهٔ* حکمت ارسطو، ده *پند* ارسطو، شرح *دیوان* حافظ، دوازده وصلی و مقدّمهٔ مرقعه که او با دست خود نوشته بود وجود دارند.

داراشکوه می‌خواست که کتاب‌های سانسکریت در فارسی ترجمه شود تا مردمانی که فارسی بلد بودند مخصوصاً مسلمانان، از آن استفاده بکنند او خودش پنجاه «اُپنشاد» (Upanishad) را در طی شش‌ماه به‌نام «سّر اکبر» یا «سّرالاسرار» ترجمه کرد که از لحاظ سلاست و روانی یکی از شاهکارهای زبان فارسی به‌شمار می‌رود، امّا چون مجال نکرد همه کارها را خود انجام دهد، می‌خواست به‌وسیلهٔ دانشمندان کتاب‌های دیگر هم از سانسکریت به‌فارسی ترجمه گردد. سپس یکی از کتاب‌های مهمّ زبان سانسکریت که به‌نام «جوگ بشست» شهرت دارد، توسّط علماء آن عصر تحت نظر وی در سال هزار و شصت و شش هجری در زبان شیرین فارسی ترجمه گردید. بر طبق مقدّمهٔ این کتاب،

شبی شاهزاده داراشکوه «بشست» (Vasishta) و «رام چندر» (Ramachandra) را در خواب دید. در آن خواب «بشست» از «رام چندر» خواهش کرد که با شاهزاده نامبرده بغلگیر شود، نیز به«رام چندر» شیرینی داده که شاهزاده را بخوراند. پس از بیدار شدن شاهزاده مزبور برای تجدید ترجمه کتاب «جوگ بشست» هرچه بیشتر تشویق گردید و به‌یکی از علماء آن عصر دستور داد که این کتاب را دوباره ترجمه کرد. باید تذکّر داده شود که کتاب مزبور قبلاً هم ترجمه شده بود، ولی داراشکوه ترجمه‌های پیشین را ارزش نمی‌داد، چنان‌که در مقدّمه این ترجمه به‌آن اشاره شده است.

این باعث افتخار چندر بهان برهمن است که یکی از بزرگترین نثرنویسان معاصر میرزا جلال‌الدّین طباطبایی به‌عنوان یکی از دبیران زیر دستش خدمت می‌نمود.

یکی از ترجمه‌های مهمّ فارسی «جوگ بشست» در عصر اکبر می‌باشد. در سال هزار و شش هجری به‌دستور شاهزاده سلیم، پسر اکبر، که بعداً به‌نام جهانگیر بر تخت سلطنت نشست، نظام‌الدّین پانی‌پتی «جوگ بشستی» را که «پندت گودا ابیندا» (Pandit Gauda Abhinanda) انتخاب نموده بود، از سانسکریت به‌فارسی ترجمه کرد. امّا بر طبق گفتهٔ مؤلّف فهرست کتابخانهٔ «ایشیاتک سوسائیتی (Asiatic Society)، نظام با کمک دو پندت کتاب مزبور را ترجمه کرده و به‌شاهزاده سلیم تقدیم نموده بود.

میر ابوالقاسم فندرسکی (متوفّی به‌سال ۱۰۵۰ ه) که فیلسوف بزرگ ایران می‌باشد بر این ترجمه حاشیه نوشته و فرهنگی درست کرده است که به‌نام «کشف‌اللغات کلیّات جوگ» موسوم می‌گردد و نیز وی در توصیف «جوگ بشست» می‌سراید:

پـاک و دانـش‌فـزای چـون قــرآن   همچو آب است این سخن به‌جهان

*

نیست کس را بدین نمط گفتار   چون ز قرآن گذشـتی و اخـبار

*

یا بدید ایـن لطیـف سر و بیان   جاهلی چون شنید این سخنان

*

زانکه بر ریش خویش می‌خندد جـز به‌صـورت بدین نه پیوندد

چندربهان برهمن (Chandra Bhan Brahman) شخص مهمّ دیگر این عصر می‌باشد، برهمن (م: ۱۰٦۸ یا ۱۰۷۰ ه) یکی از بزرگترین دانشمندان هندوی ادبیّات فارسی هند به‌شمار می‌رود. شاهجهان او را منصب هزاری داد و به‌لقب «هندوی فارسی‌دان» مخاطب می‌نمود. در سال ۱٦۵٦ میلادی/۱۰٦٦ هجری برهمن را دبیر کلّ در قسمت نامه‌نگاری دولت منصوب و به‌لقب رای (Rai) مخاطب نمودند و همچنان خواجه می‌خواندند. این باعث افتخار چندر بهان برهمن است که یکی از بزرگترین نثرنویسان معاصر میرزا جلال‌الدّین طباطبایی به‌عنوان یکی از دبیران زیر دستش خدمت می‌نمود.

با وجود وابستگی او با دربار و امور دنیوی برهمن از آن‌ها منقطع هم بود، و همین دلیل است که داراشکوه او را دوست می‌داشت. برهمن پس از درگذشت داراشکوه از دربارِ عالمگیر عزلت گزید و به‌آگره رفت و آن‌جا باغی را با استخری بنا نموده بود که هنوز هم به‌نام «باغ چندربهان» مشهور است و بعضی اوقات برهمن بر نژاد و سنن باستانیش افتخار می‌کرد:

زبـان فارسی و تـرکی و تـازی نمی‌دانـد برهمن از لب هندو نژادان نسخه می‌گیرد

او در اظهار عقایدش تردیدی ندارد و با اعتقاد برهمانی خود افتخار می‌ورزد، بنابراین می‌گوید:

جبین به‌صندل و زنّار در گلو کافی است ز اعـتقـاد برهـمـن اگر نشـان خواهـند

*

دل کـسی به‌صـفای برهمـنـان نـرسـد برهمن از همه‌کس خوش‌نماست پاکدلی

*

نظر به‌قاعدهٔ کیش برهمن دارم به‌تار رشـتهٔ زنّار کـرده‌ام پیـوند

*

که یادگار من از برهمن همین دارم مرا به‌رشـتهٔ زنار الفـت خاص است

امّا اعتقاد برهمن او را از دیگران جدا نمی‌سازد و او از مذهب مخصوصاً ارزش‌هایی را می‌چیند که انسانیّت را جلو می‌برد و او را از همرنگی و یگانگی با دیگران منع نمی‌کند. بنابراین گوید:

یکی‌ست قاعدهٔ راه و اصل کار یکی‌ست   به‌اختلاف مبین برهمن که در ره عشق

*

بیگانـه فرقـه فرقـه ولی آشنا یکی‌ست   در شهر عشق شیوهٔ مهر و وفا یکی‌ست

*

به‌حیرتم که در این پرده این چه اسراری‌ست

ترا به‌دیـر و حـرم شـیخ و برهـمـن جویـند

برهمن در برابر شریعت برای طریقت اهمیّت بیشتری قائل بود، و عشق که روح مذهب است او را بیشتر جلب می‌کرد. بنابراین گوید:

در سرمسـتی ره میخـانه را گـم کـرده‌ام   مست عشقم کعبه و بتخانه را گم کرده‌ام

برهمن شاعر بزرگی بود و اوّلین شاعر هندوست که صاحب دیوان می‌باشد. داراشکوه به‌برهمن خیلی علاقه داشت. روزی از پدرش تقاضا نمود که برهمن را بخواند و بیتی را گوش کند که اخیراً سروده است، شاهجهان او را خواست و گفت: «آن بیت را بخوان که بابا دوستش دارد» و برهمن این بیت را قرائت نمود:

مرا دلی ست بکفر آشنا که چندین‌بار   به کعبه بردم و بازش برهمن آوردم

ادّعا کرده‌اند که برهمن شاعر اردو نیز بوده ولی این امر اعتبار زیادی ندارد.

از مهم‌ترین آثار منثورش «چهار چمن» می‌باشد که به‌امپراطور در سال ۱۰۵۵ میلادی/١٦٦٥ هجری در سرهند تقدیم شده. دو قسمت اوّل «چهار چمن» توصیفی می‌باشند، چمن اوّل واقعات مختلف و جشن‌های گوناگون دربار شاهجهان را که برهمن خودش شاهد آن بوده به‌تفصیل توصیف نموده. چمن دوم شهرها و شهرستان‌های امپراطوری گورکانی را توصیف می‌نماید، چمن سوّم مبنی است بر زندگانی برهمن و بعضی از نامه‌هایش و در چمن چهارم برهمن افکار اخلاقی و مذهبی را بیان کرده است.

تا آن‌جایی‌که من با «چهار چمن» معروف و مشهور کار داشتم نسخه‌های خطّی متعدّدی از آن در کتابخانه‌های مختلف یافته می‌شوند ولی اخیراً به«چهار چمن» دیگری از همان مؤلّف دست یافتم که تنها نسخهٔ خطّی آن در مجموعهٔ تونک (Tonk) و موزهٔ ملّی دهلی‌نو (شمارهٔ ۲۳۴۰) وجود دارد که نمونه بسیار زیبای خطّاطی می‌باشد. متأسّفانه چند صفحه از آخرین نسخهٔ خطّی مفقود شده است.

در این «چهار چمن»، چمن اوّل زندگانی شاهجهان و واقعات سلطنتی وی را بیان می‌کند. چمن دوم دارای نامه می‌باشد که برهمن به‌مادر و برادرانش و امرای معاصر مثل اسلام خان، سعدالله خان، قدسی مشهدی، خواجه لعل چند، فتح چند، بندرابن داس (Bindraban) افضل خان، رای‌زاده شیام و دیگران فرستاده بود. چمن سوّم عبارت است از نامه‌هایی که وی به‌برادرش اودی‌بهان (Uday Bhan) ارسال کرده بود و چمن چهارم شامل نامه‌هایی است که او به‌پسرش تیج‌بان (Tej Bhan) فرستاده بود.

برهمن شاعر، متصوّف، خطّاط و نویسنده بود. او با اهل تصوّف و شاعران و خطّاطان و نویسندگان معاصرش نه‌تنها ملاقات کرد بلکه مقام ایشان را هم تعیین کرده بود و این از نوشتجات وی می‌باشد که ما از دانشمندان و هنرمندان بی‌شمار برخورد می‌کنیم که اکثرشان به‌کمک وی از گمنامی محفوظ ماندند و برای ما جاوید شدند.

آثار دیگر برهمن *کارنامه*، *تحفةالوزراء*، *مجمع‌الوزراء*، *تحفةالفصحا* و *مجمع‌الفقر* می‌باشند.

«نازک خیالات» که ترجمهٔ فارسی «آتما ولاسای» (Atma Valasa) شَنکر آچاریا (Shankar Acharya) که در چاپخانهٔ آنند، لاهور با یک مقدّمه از منشی موهن لال کارمند مهاراجه رنجیت سینگ (Maharaja Ranjit Singh) چاپ شده بود اشتباهاً به‌چندربهان برهمن نسبت داده شده است. حروف «نازک خیالات» تاریخ ترجمه (۱۱۲۰ هـ) را می‌دهد و چنین به‌نظر می‌رسد که این کتاب چهل و هفت سال بعد از وفات چندر بهان برهمن ترجمه شده بود. اثبات دیگر برای این اشتباه این است که مترجم این کتاب مؤلّف «چهار گلشن» و آثار دیگر می‌باشد و به‌طور قطعی می‌دانیم که چندر بهان برهمن مؤلّف کتاب‌های مذکور نبود، چندر بهان دیگری (کایست سکسینه)

بود که «چهار گلشن» را نوشت (۲۹۲ مجموعهٔ عبدالسّلام، علیگر) و همین چندر بهان می‌باشد که مترجم «نازک خیالات» هم بود.

ساعی را که یکی از شعرای عهد شاهجهان است هیچ تذکره‌نگاری ذکر نکرده درحالی‌که یک نسخهٔ خطّی کامل کلیّاتش در موزهٔ ملّی، دهلی‌نو (شمارهٔ ۵۵–۴۹/۷) موجود است. شاعر در این کلیّات خودش را به‌عنوان شاعر و نویسندهٔ هندی نیز ذکر نموده.

کامی شیرازی را که یکی از شعرای عهد جهانگیر می‌باشد هیچ تذکره‌نگاری متذکّر نشده، خوشبختانه در پیدا کردن یک نسخهٔ خطّی کامل کلیّاتش موفّق شدم که از نظر تاریخی مهمّ می‌باشد.

شاعر دیگری از همان عهد مذکور که در هیچ‌تذکره‌ای او را ذکر نکرده‌اند اصلحی می‌باشد که دیوان ضخیم کاملش اخیراً در کتابخانهٔ «بتیا» (Batia Estate) در استان بهار کشف شده است. آقای سیّد حسن استاد دانشگاه پتنا طی مقاله‌ای که در بخش مطالعات ایرانی در بیست و ششمین کنگرهٔ بین‌المللی مستشرقین منعقده در دهلی در سال ۱۹٦٤ م خواند آن را معرّفی نمودند، اصلحی در استخدام شاهزاده مراد بخش (۱۰۷۲–۱۰۲۳ ه) بوده و قصائدی در مدح سرپرستش نوشته است.

در قرن هیجدهم رحم علی‌خان ایمان (متوفی ۱۷۱۱ م) تذکرهٔ شاعران فارسی را تحت عنوان «جامع‌اللطائف» به‌تحریر درآورد. بعداً این اثر ضخیم را خلاصه کرد و آن را «منتخب‌اللّطائف» اسم‌گذاری نمود. این کتاب فقط تذکرهٔ شعرای فارسی نیست بلکه یکی از قدیم‌ترین تذکره‌های شعرای اردو نیز می‌باشد.

اتوری (Etory) در کتابش به‌نام ادبیّات فارسی (Persian Literature) این کتاب‌ها را ذکر نکرده و معنیش این است که نسخهٔ این آثار در هیچ‌فهرستی و کتابخانه‌های مشهور جهان وجود ندارد، امّا من اخیراً نسخه منحصر به‌فرد «منتخب‌اللّطائف» را برای کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه دهلی خریداری کرده‌ام. این نسخه در ملکیّت محمّد سیف‌الحق ادیب یکی از شاگردان غالب بوده و دارای حواشی است که او بر آن افزوده من کوشش کرده‌ام که «جامع‌اللّطائف» را نیز پیدا کنم. از راه این‌گونه آثار تذکره‌نگاری

است که ما شخصیّت‌های بی‌شمار را می‌شناسیم که بعضی از آن‌ها فقط در این‌گونه منابع نایاب و نامشهور ذکر شده‌اند.

یکی از کتاب‌های با ارزش که در قرن هفدهم میلادی نوشته شده «دبستان مذاهب» می‌باشد که نویسنده‌اش عمداً اسمش را ذکر نکرده. این کتاب را «داوید شیا» (David Shea) و «آنتونی تروی» (Anthony Troy) به‌انگلیسی ترجمه کرده‌اند. سر ویلیام جونز (Sir William Johns) و دیگران این کتاب را به‌محسن فانی کشمیری (م: ۱۰۸۰ ه) نسبت داده‌اند. در مقدّمهٔ مثنویات فانی کشمیری که توسّط آکادمی جامو و کشمیر به‌چاپ رسیده سعی نموده‌ام ثابت نمایم که محسن فانی به‌این کتاب کاری نداشته، امّا این‌که نویسندهٔ اصلی چه کسی بوده تا آن زمان حلّ نشده بود. امّا نویسندهٔ «منتخب‌اللّطائف» صریحاً اسم ملّا موبد را به‌عنوان نویسنده دبستان ذکر کرده است. این کتاب را در فهرست کتب کلاسیک هند شامل کرده‌اند که قرار است توسّط دولت هند به‌چاپ رسد.

من «منتخب‌اللّطائف» را در مقاله‌ای که در کتاب «نذر ذاکر» چاپ شده و به‌مناسبت هفتاد و یکمین سال روز تولد به‌وی تقدیم شده معرّفی نموده‌ام.

در همان قرن نظیر اکبرآبادی (۱۲٤٦–۱۱٤۷ ه) یکی از شعرای بزرگ اردو زبان نُه رساله به‌فارسی نوشته بود که فقط هفت رساله قبلاً معرّفی گردیده است. من برای اوّلین بار اسم هر نُه کتاب را ذکر کرده‌ام و در مقاله‌ای که در مجلّهٔ «نذر عرشی» به‌چاپ رسیده معرّفی نموده‌ام، نسخ نادر این رسالات در کتابخانهٔ دانشگاه دهلی وجود دارند.

اینها برخی از منابع اصیل و نادر و ناشناخته فارسی هستند که تا به‌حال در گوشهٔ گمنامی افتاده بوده‌اند. آثاری از این قبیل می‌توانند نه فقط در درک و فهم میراث فرهنگی غنی ما کمک کنند، بلکه همچنان در ترتیب مجدّد تاریخ و فرهنگ ایران و هند به‌خصوص در قرون وسطی می‌توانند خلأهایی را پر کنند.

نگاهی به‌منظومهٔ فارسی بادهٔ شیراز
در نسخهٔ خطّی صحیفهٔ ولا◆

سرودهٔ لسان‌الهند میرزا محمّد هادی عزیز لکهنوی

کریم نجفی برزگر*

صحیفهٔ ولا عنوان دیوانی است که لسان‌الهند مولانا میرزا محمّد هادی معروف به«عزیز لکهنوی» آن را در سال ۱۳٤۱ هجری مطابق با سال ۱۹۲۲ میلادی در دورهٔ حاکمیّت حکّام شیعی در خطّهٔ اَوده[1] به‌رشتهٔ تحریر درآورد. زبان فارسی که در اوایلِ قرن پنجم هجری و در دوران غزنویان، به‌سرزمین هند راه یافت در دورهٔ حاکمیّت مسلمانان موسوم به‌دورهٔ سلطنت (۹۳۲–٦۰۲ ه/۱۵۲۵–۱۲۰٦ م) که بالغ بر سیصد و سی سال به‌طول انجامید بر رونق آن افزوده شد و آثار بی‌شماری از جمله *تاج‌المآثر* نخستین تاریخ فارسی شبه قارّه به‌دستور قطب‌الدّین ایبک (٦۰۷–٦۰۲ ه/۱۲۱۰–۱۲۰٦ م)، اوّلین حاکم این دوره به‌سلک نگارش درآمد.

پس از این دوره، حکومت تیموریان که با روی کار آمدن ظهیرالدّین محمّد بابر (۹۳۷–۹۳۲ ه/۱۵۳۰–۱۵۲٦ م) مقارن با حکومت سلسلهٔ صفویان در ایران شکل گرفت،

◆ این نسخه را نوهٔ آن مرحوم میرزا محمّد جعفر حیات لکهنوی به‌نویسندهٔ این مقاله اهدا نموده است.

* عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور (ایران) و رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو.

۱ اَوَده و اَجَوده که اجودهیّا نیز از همان کلمه است منطقه‌ای بوده که قبل از تشکیل حکومت شیعی در آن خطّه مرکز هندوهای کشاتریا و برهمنان بود. وقتی سعادت خان برهان‌الملک حکومت شیعی را در این خطّه تأسیس کرد پایتخت خود را اجودهیّا قرار داد. به‌تدریج در نزدیکی آن فیض‌آباد نیز بنیان گذاشته شد. در این منطقه ظهیرالدّین محمّد بابر مسجدی بنا نهاد که موسوم به«مسجد بابری» است. (نگارنده)

زبان و ادب فارسی و نیز فرهنگ ایرانی رونق چشمگیری یافت، بویژه در دورهٔ حاکمیّت جلال‌الدّین محمّد اکبر (١٠١٤–٩٦٣ هـ/١٦٠٥–١٥٥٦ م) که از آن به‌عنوان عصر طلایی تاریخ هند یاد می‌شود فرهنگ فارسی نیز در ابعاد مختلف به‌اوج رونق خود رسید. در دورهٔ حکومت پنجاه و یک‌سالهٔ اکبر «زبان فارسی»، عامل بسیار مهمّی در احیاء و توسعه فعّالیّت‌های فرهنگی و حتّی دینی بود.

زبانِ شیرین فارسی که همواره نقش مهمّی را در ایجاد ارتباطات نزدیک بین ایران و هند ایفا نموده، در زمان تیموریان و بویژه در دوران حکومت اکبر غنی‌ترین و نیرومندترین عامل در انتقال فرهنگ و آداب رسوم کهن ایرانی و پیشرفت فرهنگی و ادبی و هنری اسلامی در این خطّه وسیع بوده است. جلال‌الدّین اکبر به‌وسیلهٔ زبان فارسی یک نهضت فکری و فرهنگی در ابعاد مختلف ایجاد کرد و طی دستوری به‌درباریان دانشمند خود همچون شیخ مبارک، ابوالفیض فیضی، ابوالفضل علّامی، عبدالقادر بدایونی، عبدالرّحیم خان خانِ‌خانان در ترجمه شاهکارهای ادبی به‌زبانِ فارسی اقدام جدّی نمود و بویژه در فنّ تذکره‌نویسی، انشاء و نامه‌نگاری، فرهنگ‌نویسی، هنر مینیاتور، کتابت و خوشنویسی، نقّاشی و موسیقی گامهای بلندی برداشت که نقش علما و دانشمندان ایرانی در این حرکت چشمگیر فراموش ناشدنی است. منزلت دانشمندان در نزد اکبر تا بدان‌جا بود که او در سوگ درگذشت ملّا فتح الله شیرازی ملقّب به«عضدالملک» بسیار گریست و اظهار کرد اگر او به‌دست فرنگیان اسیر می‌شد و در قبال آزادی او تمام خزانه شاهی را مطالبه می‌نمودند این معامله را انجام می‌دادم و یقین داشتم که در آن سود فراوان نیز حاصل من می‌گردید[١].

پس از درگذشت محیی‌الدّین اورنگ‌زیب (١١١٨–١٠٦٨ هـ/١٧٠٨–١٦٥٨ م) در سال ١٧٠٥ میلادی حاکمیّت یکپارچهٔ دودمانِ مغول هند که از ظهیرالدّین محمّد بابر (م: ٩٣٧ هـ/ ١٥٣٠ م) آغاز شده و در دورهٔ جلال‌الدّین محمّد اکبر (م: ١٠١٤ هـ/١٦٠٥ م) به‌اوجِ خود رسیده بود درهم شکست.

١. علّامی دهلوی، شیخ ابوالفضل بن مبارک ناگوری: *اکبرنامه*، رام نراین لال بینی مادهو، الهآباد.

پس از اضمحلال حکومت یکپارچهٔ گورکانیان بویژه با ورود کمپانی هند شرقی و پس از آن با استیلای امپراتوری بریتانیا، مردم شبه قارّه بویژه مسلمانان با تحوّلاتِ شدید سیاسی، اجتماعی و اقتصادی روبه‌رو شدند.

در این موقعیّت بغرنج با فروپاشی سلطهٔ حکّام شیعی جنوب هند در گُلکنده و بیجاپور به‌دستِ اورنگ‌زیب اوضاع مسلمانان بیش از پیش وخیم‌تر شد[۱].

عزیز لکهنوی از شخصیّت‌های ادبی و رجال شیعی و بنام این دوره است که بزرگانی همچون ابوالکلام آزاد، اقبال لاهوری، مولانا شبلی نعمانی و غیره از خدمات ادبی او قدردانی نموده‌اند

یکی از پیامدهای این اوضاع نابسامان، تأسیس حکمرانی شیعی در شمال هند در خطّهٔ اَوده بود که پس از آن به‌صورت مرکز شیعیانِ هند درآمد تا آن‌جا که رهبری شورش علیه استعمارگران انگلیس در دستِ حکّام و سیاستمداران شیعی آن خطّه قرار گرفت. آخرین بار در سال ۱۸۵۷ میلادی مردم شبه قارّه و در رأس آنان مسلمانان، با اتّحاد هندوها دست به‌قیامی گسترده علیه انگلیسی‌ها زدند و بهادر شاه ظفر (۱۱۱۹ ه‍/۱۷۰۸ م) را که از جمله باقیماندگان سلاطین گورکانی هند بود به‌عنوان رهبر خود انتخاب نمودند. البتّه این قیام سرکوب شد و عدّهٔ زیادی از انقلابیون نیز کشته شدند[۲].

اقتدار سلطهٔ بریتانیا نه تنها موجبِ تضعیف سلاطین مسلمان و شیعی شد، بلکه شرط دانستن زبان انگلیسی برای استخدام در کمپانی‌های تجاری که از جانب انگلیسی‌ها اعلام شد، به‌طور قابل توجّهی از رونق زبان و ادب فارسی کاست.

میرزا اسدالله خان غالب دهلوی (م: ۱۲۸۵ ه‍/۱۸۶۹ م) که از شعرا و سخن‌سرایان بسیار معروف فرهنگ فارسی در قرن نوزدهم میلادی و به‌اشعار فارسی خود چنین می‌بالید و می‌گفت:

فارسی بین تا ببیـنی نقـشهـای رنگ رنگ
بگذر از مجموعه اردو که بی‌رنگ من است[۳]

---

۱. حالی پانی‌پتی، مولوی الطاف حسین: *یادگار غالب*، شانتی پریس، الهآباد، ۱۹۷۷ م، ص ۱۱–۱۱۰.
۲. همان.
۳. همان.

همواره از اوضاع نابسامان زمان خود و بی‌رونقی اشعار فارسی‌اش به‌شدّت گلایه می‌کرد و در سالهای واپسین زندگی خود بسیار آرزوی مرگ داشت و هر سال تاریخ وفات خود را می‌نگاشت و چنین فکر می‌کرد که همان سال حتماً در خواهد گذشت[۱].

البتّه در این اوضاع نابسامان وجود خاندانهای ایرانی که رونق بخش علم و ادب و فرهنگ ایرانی و اسلامی بودند اهمیّت ویژه‌ای داشت که از جمله آن باید به‌محمّد امین سعادت خان برهان‌الملک نیشابوری اشاره کرد که بانی حکومت شیعی نوّابین آورده بود[۲].

در دورهٔ حکومت او، در «اَوَده» فرهنگ ایرانی و اسلامی رونق بیشتری یافت و شخصیّتهایی نظیر عزیز لکهنوی، میر انیس و میرزا دبیر پرورش یافتند و در نتیجه، محفل ادب فارسی و بویژهٔ مرثیه‌گویی به‌سبک شیعی احیاء شد[۳].

عزیز لکهنوی از شخصیّتهای ادبی و رجال شیعی بنامِ این دوره است که بزرگانی همچون مولانا ابوالکلام آزاد، علّامه اقبال لاهوری، مولانا شبلی نعمانی و غیره از خدمات ادبی او قدردانی نموده‌اند؛ چنان‌که اقبال لاهوری دربارهٔ او سروده است:

در بزم ذوق و شوق عزیز غزل‌سرا ساز آن‌چنان نواخت که جانِ سخن گداخت
آن گریه را که بود گره در ضمیرِ عشق آهی درون تاب زد و دانه دانه ساخت

عزیز لکهنوی فرزند حکیم میرزا محمّد علی صاحب اثر ارزشمند *نجوم‌السماء* است[۴] که جدِّ اعلایِ او میرزا محمّد جعفر شیرازی در زمان سلطنت پادشاهان اَوده از شیراز به‌کشمیر مهاجرت کرده بود[۵].

پدر میرزا محمّد علی، یعنی میرزا محمّد صادق نیز در زمانِ حکومت سلطان نصیرالدّین (۳۷–۱۸۲۷ م) به‌قصد اقامت در لکهنو از کشمیر به‌این شهر مهاجرت کرده بود.

---

۱. حالی پانی‌پتی، مولوی الطاف حسین: *یادگار غالب*، ص ۱۱۱.
۲. حسن رضوی، دکتر سیّد مسعود: *مضامین عزیز لکهنو*، ص ۲۰.
۳. همان، ص ۱.
۴. آقا بزرگ تهرانی، آقا محسن: *الذریعة الی تصانیف‌الشیعة*، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۳ ه‍/۱۹۸۳ م، ج ۲۴، ص ۸۱
۵. حسن رضوی، دکتر سیّد مسعود: *مضامین عزیز لکهنو*، ص ۲۰.

میرزا محمّد علی از جمله شخصیّت‌های علمی شیعی در شبه قارّه است که استادان و علمای بزرگ ایران و هند او را ستوده و تکریم کرده‌اند و آثار ارزشمند او نیز در کتابها و تذکره‌ها معرّفی شده است[1].

میرزا محمّد علی دارای دو فرزند بود بنام‌های محمّد مهدی (م: ۱۳۳۰ ه/۱۹۱۱ م) که محدّث، مفسّر، شاعر و طبیب حاذق عصر خود بود، و میرزا محمّد هادی عزیز لکهنوی (م: ١٣٥٤ ه/١٩٣٥ م) که تکملهٔ *نجوم‌السماء* را در تکمیل اثر ارزشمند پدرش به‌رشتهٔ تحریر درآورد[2].

عزیز لکهنوی از پنج سالگی تحصیل خود را آغاز کرد و دروس ابتدایی را از مولوی محمّد حسین، صرف و نحو را از سیّد لطف حسین، فقه و اصول را از سیّد ابوالحسن، معقولات را از مولوی عبدالمجید و ادب فارسی را از سیّد اولاد حسین و شادانِ بلگرامی فراگرفت[3].

عزیز اگرچه در علم طبّ نیز حاذق بود، طبابت را پیشهٔ خود ننمود و صرفاً توجّه عمدهٔ خود را به‌شعر و شاعری و غزل‌سرایی معطوف داشت.

او با سرایش منظومات فارسی شاعری را آغاز نمود و اصطلاحات و نقد ادبی را از مولانا سیّد محمّد فراگرفت و در سبک شعری از میرزا اسدالله خان غالب دهلوی پیروی نمود[4] و چنان در فنّ شاعری درخشید که در «انجمن معیار ادب» لکهنو در جایگاه یک استاد جلیل‌القدر مورد توجّه و اکرام قرارگرفت.

عزیز لکهنوی شاگردان توانایی تربیت نمود که بعضی از آن‌ها هندو نیز بودند. برخی از شاگردان او عبارت بودند از:

شبّیر حسن خان جوش ملیح‌آبادی، میرزا جعفر علی خان اثر لکهنوی، جگت موهن لال روان اناوی، گوپی نات امن لکهنوی، مهاراجکمار امیر حیدر خان صاحب محمودآبادی، شیام موهن لال جگر بریلوی، سیّد ناظرالحسن هوش بلگرامی، علی محمّد اجلال

---

۱. *تجلیّات عبّاس*، ص ۲۸۰؛ تکملهٔ *انجم‌السماء*، ص ۱۳۱؛ ذریعه، ج ٢٤، ص ٨١

۲. این تکملهٔ توسّط کتابخانهٔ حضرت آیت‌الله العظمیٰ نجفی مرعشی(ره) در سال ۱۳۹۷ ه ش به‌چاپ رسیده است.

۳. *مطلع انوار*، ص ۸۰–۵۷۹.

۴. زوّار حسین، سیّد: *اردو مصنّفین*، حالی پبلیشنگ هاؤس، دهلی، ۱۹۳۹ م، ص ٦–١٧٥.

لکهنوی، محمّد یاسین تسکین سورونوی، عبدالحمید حمید لکهنوی، اعجاز حسین خان اعجاز دریابادی از الهآباد.

مجموعهٔ آثار عزیز لکهنوی عبارتند از:

۱- افسانهٔ عبرت،	۲- انجم‌کده،
۳- برق تجلّی،	۴- تجلیّات،
۵- تذکرهٔ خانوادهٔ علّامهٔ محمّد قلی،	۶- سبد گل (منظومات قطعات تاریخی)،
۷- شرح حال شهید ثالث قاضی نورالله شوشتری،	
۸- شرح حال شهید رابع،	۹- نالهٔ جرس،
۱۰- عزیزاللّغات،	۱۱- قصاید عزیز،
۱۲- گلِ تابوت،	۱۳- گلکده،
۱۴- لعل شب چراغ،	۱۵- صحیفهٔ ولا.

عزیز لکهنوی دارای فرزندانی بود بنام‌های میرزا ابومحمّد، میرزا محمّد مهدی، افسر بیگم، میرزا محمّد صادق تهذیب لکهنوی، اختر سلطانه و میرزا محمّد جعفر حیات لکهنوی. میرزا محمّد جعفر حیات لکهنوی از جمله غزل‌سرایان معروف هند بوده و از او آثار ارزشمندی نیز به‌چاپ رسیده است[1].

و اینک منظومهٔ فارسی عزیز لکهنوی موسوم به«بادهٔ شیراز» به‌شرح ذیل تقدیم خوانندگان و دوستداران ادب فارسی می‌شود:

۱. از حیات لکهنوی چهار دیوان شعر باقی‌مانده که عبارتند از: *حصارآب؛ ندی کے پار کا منظر؛ دریا رواں رہے* و *وسیله* و نیز دو اثر مرحوم پدرش عزیز لکهنوی را موسوم به«انجم‌کده» و اوراق عزیز مرتّب نموده است. (خبرنامهٔ علمی، اردو آکادمی، دهلی، سالانه ایوارد، ۱۹۹۸ م)

مسمَّط مخمّس

در تهنیّت فتح غزوه خیبر به‌تتبّع بعض أساتذهٔ فارس

حیات گشته بارها، رهین نوبهارها نثار گلعذارها، میان لاله زارها
به‌وجه در کنارها، قمر جبین نگارها کنار جویبارها و نغمهٔ هزارها
به‌عیش بی‌شمارها، گذشت روزگارها

چه ساز و برگ حیرتی ز روزگار داشتم که پیش چشم آینه زردی یار داشتم
لبی به‌ذوق بوسها بر آن عذار داشتم گرفته شیشه در بغل، به‌سر خمار داشتم
به‌جرعه جرعهٔ قدح، هجوم صد بهارها

زهی نشاط اُردی و زوال فصل مهرگان به‌شاخ شاخ و برگ برگ زند باف و قمریان
چه صعوه‌گان، چه بلبلان، بر آبشار پرفشان ببین به‌پهنهٔ زمین کز ارغوان و ضیمران
به‌نقش گل چمن چمن، پُر است روزگارها

به‌شیشه شیشه باده‌ای، به‌کاسه کاسه کوثری به‌گوشه گوشه خلوتی، به‌حجره حجره دلبری
نگاه مست و جام می که ساغری به‌ساغری ز حلقه حلقه دام دل، دو گیسوی معنبری
شکنج تار تار آن کمند گیر و دارها

به‌قطره قطره قلزمی، به‌ذرّه ذرّه وادیی سمّی ما به‌هر طرف، دو صد عزیز و هادیی
به‌هر زمانه عشرتی، به‌هر کرانه شادیی به‌صُفّه صُفّه مجلسی، به‌گوشه گوشه نادیی
به‌حلقه حلقه ساقیی، به‌روی باده خوارها

مپرس سرگذشت ما که خسروانه زیستم گدای حُسن بوده‌ام، بلی شهانه زیستم
امید وصل داشتم، بدین بهانه زیستم به‌بوی زلف مشکسا، به‌هر شبانه زیستم
ز زیستن چه گویمت که دارم افتخارها

به‌ذروهٔ فلک نگر، علوِّ قدر پستی‌ام به‌نرگس بتان ببین، خمار عشق و مستی‌ام
ز اصل کعبه خود بگو، رواج بت پرستی‌ام ز خاک دِیر فهم کن، نکات شرح هستی‌ام
که ذرّه ذرّه از دلم بپا شد آن غبارها

بساط پرنیان بود هماره در قدم قدم علی‌الدوام داشتم صبحهٔ صنم صنم
پیاله‌های ده منی چو داد ساقی از کرم بگفتمش بیار و هی بده که باده پُر خورم
ببین ز ساغر نگاه ظرف میگسارها

بهشت هر نگه بود نظر کنی به‌هر طرف نشسته مطربان خوش، به‌جرگه جرگه، صف به‌صف
به‌مزمر و رباب و نی، به‌چنگ ارغنون و دف ز حُسن صوت دلکش و ز نغمه‌های پر شعف

شکسته هر رگی ز دل، نوای زیر و زارها
سحرگهان خنک هوا نسیم صبح طُرّه تاب   به‌عطسه‌های عنبرین، دماغ گشته پرگلاب
علی‌الرؤس مجلس به‌حلیّت شراب ناب   به‌ذوق سمع آمدند دسته دسته شیخ و شاب
نهفته روی واعظان به‌پشت باده خوارها
گذشت روز و آمده شبی به‌میمنت قرین   شبی که سایه پرورش شمیم جعد عنبرین
شبی کزو عرق عرق سواد چشم حور عین   من و خیال کاکلی که طُرّه طُرّه چین به‌چین
گسسته هر رگی دلم ز حلقه‌ها، ز تارها
همان زمان پر فرح که داشتم خم و سبو   به‌بستر نشاط من بتی جمیل تندخو
به‌دور بالشم گروه صد هزار بذله‌گو   ز منطق و فصاحتم، غریو تازه کوبه‌کو
به‌گوش خوردم از فلک، صدا ز افتخارها
که کوس فتح خیبری نواخت چرخ چنبری   به‌خون تازه جوش زد، همه عروق شاعری
دلم به‌لرزه آمده ز نعره‌های حیدری   صدای ضرب تیغ او شکست زور کافری
گزید گوشهٔ زمین ز رُعبِ ذوالخمارها
نخفته خفته طالعان در آرزوی این حَشم   به‌عرق خواب نیشتر، شکسته دایهٔ علم
که نور بامداد شد عیان به‌نیلگون خیَم   صدای زد بشیر حق رسول سابغ النعم
کجاست ابنِ عمٍّ ما حریف کارزارها
یکی بداد پاسخش که ای رسول کبریا   دو عبهرش، دو نرگسش به‌درد گشته مبتلا
بگفت عیسٰی زمان الابِیار پیش ما   دهم بآب خضر تا بهر دو چشم او شفا
رسید ناگهان علی(ع) ز بعد انتظارها
ولی دو چشمش از رَمَد به‌راه جنگ بسته سد   نِگاه قهر زای او زده به‌حرب دست رَد
نم از زبان مصطفٰی(ص) گرفته چشم آن اسد   ز خون مرحب شقی بخواست تا قدح کشد
نموده جام نرگسش تراوش خمارها
دمی که مرتضٰی علی(ع) به‌عرصه گاه زد قدم   ز پیش شیر نر دلان گریختند چون غنم
به‌پنجهٔ هژبردین، لوای خُسرو اُمم   بیاض چشم خُور شد، سپید پرچم علم
نگاه ضیغم اله جانب شکارها
که زنده پیل مرحب آن به‌عرصه گاه جستجو   به‌دستگیری قضا کشان کشان نموده رو
زفیر زو شهیق زد که ای یلان جنگ‌جو   غریو کوس هستی‌ام گرفته است چارسو
هلا مقاومت کرا ز ببر کارزارها

شنید بانگ آن خری چو شیر کردگار من   بگفت الا ندیده‌ای ببین تو ذوالفقار من
که شرزه شیر حیدرم، ندیده‌ای تو کار من   ز جعبه تیر می‌پرد به‌گاه کارزار من
بیا بیا بروی من که گردد آشکارها

منم علی مرتضٰی(ع) منم شه مظفّرا   منم که مام ما نهاد اسم پاک حیدرا
کنم چو صیحه می‌خزد به‌زیر چرخ تند را   مفر کجا ز تیغ من به‌جوشن و به‌مغفرا
الا مقال مادرت چه بد به‌کارزارها

چو پیل مست معرکه شنید قول آن هُژبر   بلی به‌لرزه آمده چو کوه پیکر ستبر
تنش فشرده در زره بسان مُرده‌ای به‌قبر   برفت از دل شقی ز هیبتش قرار و صبر
عنان بتافت آن زمان به‌جانب فرارها

به‌عرض ره اجل رسید و برگرفت دامنش   به‌زیر تیغ حیدری کشید خطّ مدفنش
رسید نعش جثه‌اش کشان کشان به‌توسنش   به‌جای کسوت کفن، به‌جسم گشته جوشنش
کلاه بر کلاه زد، به‌ذوق گیر و دارها

به‌قهر ذوالفقار زد دمی که آن ولیّ حق   پریده فرق مَرحب شقی چو در هوا ورق
بلند شور الامان میان چارده طبق   گرفت صفحهٔ زمین بساط گونهٔ شفق
ز خون کفر جوش زد، به‌دشت لاله زارها

امین وحی آمده به‌خدمت پیمبرا   بگفت کای رسول حق گشود باب خیبرا
قضا به‌نام صهرتو نوشت این مقدّرا   که فتح غزوه‌ای چنین شود به‌دست حیدرا
نه زید و عمر و بکر را زمام اختیارها

پلی به‌روی خندقی به‌یک اشاره آن دری   گهی سپر بدست شه چو گشته حمله آوری
گهی هزار پاره گشته چون دهان اژدری   چنان‌که پاره پاره‌اش به‌یکدگر برابری
بسی بود خوارقش به‌دهر، یادگارها

فلک به‌لرزه آمده ز نعرهٔ دمادمی   بس ای علی مرتضٰی بس ای درنده ضیغمی
ز مرحمت نگاه کن به‌دستگیر و همدمی   بنه به‌زخم جبرئیل پاره‌ای ز مرهمی
که شکوه سنج تیغ شد ز راه افتخارها

ز فیض تو رسد جهان به‌شهر علم مصطفٰی(ص)   نه فتح باب خیبر است فخر بهر تو شها
تویی که در فضای دهر، ای علی مرتضی(ع)   ز هر دری گشوده‌ای، هزار باب علم را
هم از کلام پاک تو بباشد آشکارها

الا «عزیز» نغزگو، الا عزیز پرفطن   بِهل بهل که تا کجا طواف کعبهٔ سخن

که بعد هند و اصفهان بر اهـلِ فـن بود علن — نه قـــدرتی بـود مـرا چـه بر زبـان خویشـتن
جـسـورم ار بـه‌پـارسـی فـزایـم اعـتـبـارهـا

تخمیس بر بعض اشعار قصیدهٔ نظیری نیشاپوری رحمه الله

ز صـــــفحه فلکیّـــــات محـــــضر آورده — دو شـــاهد از پـــی حجّـــت مقـــرّر آورده
بـه‌یـک اشـاره، دو عـادل بـرابـر آورده — نـبـی کـه مـعـجـزِ مـاهِ دو پـیـکـر آورده
مـثـال نـور خـود و نـور حـیـدر آورده

به‌ریگ گرم عرب سعی شاه دین رمزی‌ست — نـزول آیـهٔ تبلیـغ بـر زمـین رمـزی‌ست
سپیدی بغل و لُمعهٔ جبین، رمزی‌ست — فراز منبر یـوم الغـدیـر از ایـن رمـزی‌ست
که سـر ز جیـب محمّد(ص) علی(ع) بـرآورده

علـی(ع) امـین نبـی و نبـی امـین علـی(ع) — گرفت عرش به‌دل نقـش دلنـشین علـی(ع)
به‌بـزم قـدس نبی شـد چنان قریـن علی(ع) — خدیجه(س) نـور نـبی دیـد در جـبین علی(ع)
بـه‌شـادمـانـی دامـاد، دخـتـر آورده

پنه گرفـت بهـشت بـرین بـه‌شـهر علـی(ع) — گرفـت آتـش دوزخ سـپر ز قهـر علـی(ع)
شرافتی‌ست که مخصوص گشـت بهر علی — قـوی به‌ذُرّیـت خویـش دیـده ظهـر علی(ع)
پـیـمـبـرش شـب هجـرت به‌بسـتـر آورده

غزل مدحیّه

گفتم شمیم کاکلت؟ گفتـا خـتن انـدر خـتن — گفت لب رنگین نوا؟ گفتـا یمـن انـدر یمـن
گفت که زلف پرشکن؟ گفتا سواد اندر سـواد — گفتم بهار عارضت؟ گفتا چمـن انـدر چمـن
گفـتم صـباح دلکـشا؟ گفتـا رخ ناشـسته‌ام — گفتم هلال عید ما؟ گفتـا خـم ابـروی مـن
گفتم که رخت مهوشان؟ گفتا حریر و پرنیان — گفتم لباس عاشقان؟ گفتا به‌بر خونین کفـن
گفتم که‌ای نامهربان تا چند این ضبط فغان — گفتا بمان ای نیم جان، تا جان برون آید ز تـن
گفتم که ذات پاک تو؟ گفتا جمال سـرمدی — گفتم که راز این جهان؟ گفتا طلسم ما و من
گفـتم جمـال دلبـران؟ گفتـا بـرای دلبـری — گفتم وجود عاشقان؟ گفتـا پـی دار و رسـن
گفتم چه می‌شاید مرا؟ گفتا که صحرای جنون — گفتم چه می‌زیبد تو را؟ گفتا که گلگشت چمن
گفتم علاج معصیت؟ گفتـا خلـوص بنـدگی — گفتم سبیل مغفـرت؟ گفتـا وِلای بوالحـسن
گفتم که از اوصاف او شرحی بده، ای بـاخبر — گفتا امام اوّلین مرحب کُـش و خیبـر شـکن
گفـتم کـه نـور روی او؟ گفتـا ز انـوار خـدا — گفتم جمال پـاک او؟ گفتـار ز ربّ ذوالمـنن
گفتم که مولد را نـشان؟ گفتـا مطـاف انبیـا — گفتم که اسم پاک او؟ گفتا که حیدر، صف شـکن

گفتم کـه در بنیـاد دیـن؟ گفتـا عمادالاتقیـا گفتم که در بزم ازل؟ گفتا که صدر انجمـن
گفتم ولایت را سند؟ گفتا که میثـاق الـست گفتم امامت را حُجج؟ گفتـا احادیـث حـسن
گفتم که هنگـام وغـا؟ گفتـا هژبـر قـسوره گفتم دم لشکرکشی؟ گفتا شـجاع ممـتحن
گفتم دل ما خاکیان؟ گفت از خمیر طینـتش گفتم دل کرد کرّوبیان؟ گفتا به‌مهرش مـرتهن

جلوهٔ ماه

در تهنیّت ولادت حضرت امام حسن علیه‌السّلام

جادهٔ مغرب ز گردون خسرو خـاور گرفـت ماه کامل بهر افطار از فلک سـاغر گرفـت
شـاه خـاور را سـرآمد جـادهٔ قـوس النهـار ماهِ تابان جای خود بر گنبد اخـضر گرفـت
بر حجاب حمرت مشرق، سواد آمـد پدیـد ساحت گیتی به‌فرق خود سیه معجر گرفت
دانهٔ انگورِ تر دانـست چـون قاضـیّ چـرخ خوشهٔ پروین ز تاک طـارم اخـضر گرفـت
از شفق هرگه به‌مینـای فلـک در ریختنـد ماهِ تابان ساتکینی زان مـی احمـر گرفـت
خوان نقل انجم آورد و مه شـب زنـده دار لختی از بهر تسحر زان طبق‌هـا برگرفـت
وقت خم نوشیدن است ای نیمهٔ ماه صیام هان نمی‌دانی که عالم رونق دیگر گرفـت
ساعت سور و دم میلاد سـبط اکبـر اسـت بومحمّد جای خود در خانـهٔ حیـدر گرفـت
خطّـهٔ غبـر الـسباط عـالم انـوار شـد ماه زهرا(س) هاله از آغوش پیغمبـر گرفـت
جرعـه‌ای نوشـید از سرچـشمهٔ علـم نبـی در دهانِ خود زبانِ شـافع محـشر گرفـت
از محمّد(ص) تا علی(ع) سابق نشد بر کردگار ناگهـان جبریـل آمـد نـام او شُـبّر گرفـت
دایـهٔ شـهزاده‌ام اسـماء بـه‌انعـام جزیـل از خدا اعزاز و از دست محمّد(ص) زر گرفت
هر طرف برپا شد این هنگامهٔ عشرت فـزا هر یکی سودای این مولود را در سرگرفت
ساقی مهـوش حـدیث جـام را آغـاز کـرد هر یکی اندر خمار شوق، یک ساغر گرفت
از زبان پاک او ذوق فـصاحت شـد سـلیم وز لب پاکش عذوبت چشمهٔ کوثر گرفـت
رایت نور تو را چون مهچه تا گردون رسید ماه تابان از فـروغش جلـوهٔ دیگـر گرفـت
صیتِ جود او فـرا بگرفتـه اقـصای جهـان رعب علمش نخوتی از قلب حاسد برگرفت
هم ز جدّ محترم میراث اخلاقـی حـسن(ع) آن سـبیل عتـرت اطهـار پیغمبـر گرفـت
وقت بـدگویی زبـان خـصم او را در دهـن آری آری مـی‌سـزد گـر شـعلهٔ آذر گرفـت
تـابع منـشور تـو وارسـته از بـیم جحـیم جای آرامـش بـه‌زیـر رحمـت داور گرفـت
از جبین سایی به‌نقش پای او هر دم عزیز کیمیای نیک نامی‌هـا ز خاکـستر گرفـت

قطعه

در مدح حضرت امام حسن عسکری علیه‌السّلام

شــبی ناگهــان دلبــرک آمــد از در رخش کرده خوی چون گلاب مقطر
به‌آغوش خـود تنـگ بگرفـت مـا را سخن راند کای نکته سـنج سـخنور
تو ساغر بنـه در صـف مـی‌پرسـتان بپاشــم مــن از حلقــهٔ زلــف عنبــر
بفرمــا بــه‌شـیخ و ز پیـران پــارین هــم از واعظــان ســر طــور منبــر
نیابــد گهـــی اذن داخـــل نیابـــد بـه‌فـردوس مـا هـرکس آیـد معمّـر
الا یــا نــدیمی، الا یــا حبیبـــی چه سوری‌سـت در دور چـرخ مجـّدر
نه وقت است این تو به‌خلوت نشینی بیا سـرکنم تـا سـخن‌هـای خوشـتر
بیـا گـوش کـن تـا حـدیثی سـرایم ز حُـسن حَـسن عـسکریِ روح‌پـرور
سراج منیـری کـه در کوشـک خـود بخنــدد بــه‌ســلطانی شــاه خــاور
مــشیّد شــد از وی بــروج امامــت مــنظّم شــد از وی نظــام پیمبــر
ز حکمت بود سکّه بـر مـاه و مـاهی ز مهرت بود جلـوه در لعـل و گـوهر
بــه‌دســت تــو باشــد زمـام خلایــق چرا سر کشند از تو شـیران و اسـتر؟
به‌علـم امامـت تـو از دسـت راهـب گـرفـتی همـه اسـتخـوان پـیـمـبر

«عزیز» تو بر آستان جبهه سـا شـد
نگــاهی بکــن ای ســلیل پیمبــر

سامره

برخیــز ســاقیا بـــه‌تمنّــای ســامره امــروز دیــدنی‌ســت تماشــای ســامره
سـاقی گـری ز میکـدهٔ قـدس یـافتن قربـانِ تـو، بـده مـی مینـای سـامره
برخیز هان که نقش امامـت کـشیده شـد صـورت قبـول کـرده هیـولای سـامره
در عشق دلبری که به‌آغوش نرجس است آمـد بـه‌جـوش عنـصر سـودای سـامره
از نعـرهٔ دمـادم یـا صـاحب‌الزمـان(عج) تـا گـوش عـرش آمـده غوغـای سـامره
امـروز سـوی نـرجس خـاتون مـا نگـر روشــن نمــوده چــشم تمنّــای ســامره
دل بـر دل او فتـاده ز هنگامـهٔ طـرب شـد رسـتخیز شـوق بـه‌صـحرای سـامره
ای مـاه نیمـهٔ مـه شـعبان ز نـور تـو بـا صـبح دم زنـد شـب یلـدای سـامره

من خواجه تاش خضرم و در جستجوی شوق هسـتم بـه‌هنـد بـادیـه پیـمـای ســامره
بنگر سوی «عزیز» که بی‌تاب و مضطر است
ای روشـــنیّ دیـــدهٔ بینـــای ســـامره

قطعات

رایـــت فخـــر در جهـــان بـــردار دامـــن دل ز ایـــن و آن بـــردار
دم بــــه‌عــــشق ابــــوتراب بــــزن خـــاک از تـــودهٔ کـــلان بـــردار

فرقه‌ای شأن علی(ع) را به‌علـو مـی‌دانـد این خدا گوید و یک فرقه غلو مـی‌دانـد
در وصایت به‌رسول عربی خورده مگیـر هرکسی مصلحت خویش نکو مـی‌دانـد

حــرم را علــی(ع) کــرد از کفــر پــاک ربـــــود از دل کعبـــــه انـــــدوه را
بــه‌دوش نبــی بــت شکــستن چــه بــود دو دل یـــک شـــود بـــشکند کـــوه را

وحی طرب حضور محمّد تقـی(ع) رسـید چون در کنار مادر گیتـی علـی(ع) رسـید
آرایــشی ز نــو بکــن ای بــزم روزگــار بر مـسند رسـول علـی النقـی(ع) رسـید

موج پیچـان صـبا کـاش گـذاری بکنـد شـاد بـا وعـدهٔ دیـدار نگـاری بکنـد
کاش ای قوم برین بی‌سر و سامانی تـو «مردی از غیب برون آید و کاری بکند»

نـظام، انـجـمن از نـظـم انجـمـن آراسـت
جمال مهدی(عج) دوران از این جهان پیداست
به‌خضـر طعـنه زنـد مـوج چشـمـهٔ حیـوان
که شیر نرجس خاتون(س) به‌حکم آب بقاست

منابع

۱. آقا بزرگ تهرانی، آقا محسن: *الذریعة الی تصانیف‌الشیعة*، دارالاضواء، بیروت، ۱٤۰۳ ه/ ۱۹۸۳ م.

۲. حالی پانی‌پتی، مولوی الطاف حسین: *یادگار غالب*، ترجمه از اردو به‌فارسی از پروفسور شریف حسین قاسمی، غالب انستیتوت، دهلی‌نو، ۱٤۲۰ ه/۲۰۰۰ م.

۳. حسن رضوی، دکتر سیّد مسعود: *مضامین عزیز لکهنو*، سرفراز پریس، لکهنو.

٤. شوشتری، مفتی محمّد عبّاس موسوی: *تجلیّات تاریخ عبّاس*، به‌کوشش مرزا محمّد هادی عزیز لکهنوی، نظامی پریس وکتوریه استریت، لکهنو، ۱۳٤٤ هجری.

۵. صدرالافاضل، سیّد مرتضیٰ حسین: *مطلع انوار*، خراسان اسلامک ریسرچ سنتر، کراچی، ۱٤۰۲ ه/۱۹۸۱ م.

٦. علّامی دهلوی، شیخ ابوالفضل بن مبارک ناگوری: *اکبرنامه*، رام نراین لال بینی مادهو، اله‌آباد.

۷. علی کشمیری، میرزا محمّد: *نجوم‌السما*، *تکملهٔ*...، میرزا محمّد هادی عزیز لکهنوی، انتشارات کتابخانهٔ حضرت آیت‌الله العظمیٰ نجفی مرعشی(ره)، قم، ۱۳۹۷ ه ش.

۸. *خبرنامهٔ علمی*، اردو آکادمی، دهلی، سالانه ایوارد، ۱۹۹۸ م.

فرهنگ تاریخ اصطلاحات نسخه‌شناسی
(ترقیمۀ فارسی)

نجیب مایل هروی*

چکیده

ترقیمه یا (Colophon) نسخه‌های خطّی از جمله عناصر مهمّ در نسخه‌شناسی است که نسخه‌شناسی را به‌متن‌شناسی پیوند می‌زند. کاتبان فارسی زبان از دیرباز بنابر زبان فکری خویش، ترقیمۀ نسخه‌های مکتوب‌شان را ـ که به‌زبان پارسی بوده ـ با ترقیمۀ پارسی به‌پایان می‌برده‌اند. امّا این ادب نسخه‌نویسی فارسی رفته رفته دگرگون شده و به‌ترقیمه‌های عربی و عربی‌آمیز تبدیل شد. برپایۀ چنین نظری، ترقیمۀ پارسی نسخۀ فلورانس از «شاهنامه» مورد تأمّل قرارگرفت و اصالت آن از طریق نسخه‌شناسی ـ که بعضی از معاصران آن را محلّ تردید دانسته‌اند ـ یادآوری شده است.

کلید واژه

ترقیمه؛ انجامه.

*

ترقیمه واژه‌ای است بر ساخته از بُن مایۀ رقم تازی که پارسی‌دانان یا پارسی‌گویان شبه قارّۀ هندوستان، که به‌نادرست به«پاک و هندو»ی انگلیسی‌ها تبدیل شده است. از سدۀ دهم هجری تا اشغال انگلیسی‌ها، پارسی‌گویان و پارسی‌دانان «هند سپید» زبان فارسی را به‌حیث زبان علمی و اندیشگی شبه قارّه پذیرفتند و در گونه‌های نثر و نظم

---

* محقّق و نویسندۀ افغانی مقیم ایران.

آن زبان تأمّلاتی بسیار از روی ذوق و شناخت به‌عمل آوردند که دانستند گونۀ پارسی هندی را هم در حوزۀ نظم و هم در قلمرو نثر به‌وجود آرند. اهالی این‌گونۀ زبان فارسی در بررسی نسخه‌های خطّی، به‌حقّ مالکیّت کاتب معطوف شدند و «خاتمۀ کاتب» را «ترقیمه» نامیدند.

ساخت واژۀ مذکور تازی نیست، بلکه فارسی است و مانند انبوهی از واژه‌های بر ساختۀ فارسی زبانان که بر پایۀ بُن مایه‌های تازی، واژه‌هایی با ساختار فارسی، در تمامی روزگاران پیشین و پسین وضع کرده‌اند. بُن مایۀ این واژه «الراقم» از دیرباز در زبان تازی به‌معنای نشانه است و آن‌چه رقم می‌شود، یعنی مشخّص می‌گردد. تازیان وقتی «رَقَمتُ الشئ» می‌گویند، یعنی آن چیز (شئ) را به‌نشانه‌ای ممیّزه، برای تمیز دادن آن از دیگری ـ که مانندۀ آن باشد یا غیر آن ـ آراسته‌اند[1]. در کتابت نیز به‌دلیل آن‌که رقم نشانۀ ممیّزه‌ای بوده است که حقّ تملّک کاتب را مشخّص می‌کرده، پذیرفتۀ نسخه‌نویسان و خوش‌نویسان بوده است.

پیشینه و قدمت رقم، بی‌گمان با قدمت استحقاق ابراز حق مالکیّت از سوی کاتب بوده است. در حوزۀ نسخه‌نویسی تمدّن منطقۀ ما این استحقاق تا حدّ مرسوم و متعارف پذیرفته بوده و نسخه خطّی از دیرباز دارای «رقم» بوده است. نظر اجمالی به*الفهرست* ابن ندیم نشان می‌دهد که قدیم‌ترین نسخه‌های خطّی منطقۀ ما «رقم» داشته است.

در نگارش‌هایی چون *ادب الاملاء سمعانی*؛ *تذکرۀ ابن جماعه*؛ *صبح الأعشی* قلقشندی از «مفتتح» و «خواتیم» کُتب یاد شده است. در زبان فارسی نیز واژۀ «رقم» احتمالاً در نزد کتاب‌شناسان و نسخه‌نویسان به‌جای «ترقیمه» استعمال داشته است امّا از نیمۀ دوّم سدّۀ نهم که رقعه‌نویسی (قطعه‌نویسی) و مرقّع‌سازی پسندیده‌تر افتاد و نسخه‌نویسان به‌خوش‌نویسی زیبایی‌شناسانه روی آوردند و قطعه‌نویسی مکانت و خوش‌نویس قطعه‌نویس مکان اجتماعی و اداری و اقتصادی به‌دست آوردند، خوش‌نویس از «خویش» به‌عنوان «راقم» یاد می‌کرد و در پایان قطعۀ خطّ خوش خود، مثلاً، می‌نوشت: «راقمه...»؛ واژه «رقم» در همان حوزۀ خوش‌نویسی و رقعه‌نویسی زبان گیر

---

۱. فیومی: *مصباح المنیر*، دارالهجرة، قم، ١٤٠٥ ه ش/١٣٦٣ م، ذیل واژۀ الرقم.

شد و اگرچه بعضی از شاعران و ناظمان از «نسخهٔ بی‌رقم» یا «کتاب بی‌رقم» یاد کردند امّا کم توجّه بودن متأخّران و معاصران هم به‌جزئیّات و اهمیّت مضبوط در ترقیمه‌های نسخه‌های خطّی دلالت بر آن دارد که واژهٔ «رقم» بار معنایی «ترقیمه» را در قلمرو شناخت نسخه‌های خطّی برنمی‌تابد.

ترقیمه نه تنها در نسخه‌شناسی صرف، کاراً می‌نماید، بلکه در حوزهٔ متن‌شناسی و نیز در ساحهٔ تاریخ ذوق و فکر و فرهنگ و حتّی جغرافیای تاریخی و زبان‌شناسی تاریخی حائز اهمیّت فراوان است. در روزگار معاصر، به‌هیچ‌گونه، تأمّلی فراگیر و نظام‌مند بر ترقیمه‌های نسخه‌های خطّی نشده است و بیشتر فهرست‌نگاران، انتخابی فشرده از محتویّات ترقیمه را به‌حیث پایان نسخهٔ توصیف کردهٔ خود در فهرست‌هایشان گنجانده‌اند. سپس بعضی از مترجمان، به‌جای آن (رقم)، واژهٔ «انجامه» را صرفاً به‌لحاظ فارسی بودن آن در ترجمهٔ Colophon پذیرفته‌اند. این معادل‌یابی غیرعلمی، سبب شد تا عدّه‌ای، در نسخه‌شناسی از «انجامهٔ متن» و «انجامهٔ کاتب» سخن به‌میان آرند، بی‌آن‌که توجّه کنند که در مورد کاتب هم نمی‌توان با توجّه به‌معنای لغوی «انجامه» از انجامهٔ عبارت او سخن گفت. ضرورت‌های نسخه‌شناسی اقتضا دارد که امروزه در فهرست‌نگاری فهرست‌های توصیفی نسخهٔ خطّی، همهٔ عبارات انجامهٔ کاتب بازنویسی و نقل شود و یا اصل ترقیمه به‌صورت عکسی در فهرست‌های مذکور عرضه شود.

ترقیمه‌های پارسی به‌لحاظ نسخه‌شناسی که متن‌شناسی را نیز درپی داشته باشد، سزاوار بررسی تاریخی است.

با این همه نگارنده بر این باور است که در توصیف کتاب شناسانهٔ نسخه‌های خطّی، می‌باید به«انجامهٔ متن»، و در توصیف نسخه‌شناسانهٔ آن‌ها به«ترقیمه» (نه به‌انجامهٔ کاتب) توجّه کرد. از این روی، اگرچه «ترقیمه» واژه‌ای است متأخّر و مستحدث، امّا ذهنیّتی که در شبه قارّهٔ هند آن را بر پایهٔ «ترقیم» عربی، پارسی کرده و اصطلاحی نسخه‌شناسانه ارائه داده، از آگاهی دقیق نسخه‌شناسی/متن‌شناسی برخوردار بوده است.

نگارنده در جست‌وجویی که چند سال قبل دربارهٔ «ترقیمه» کرده، به‌اهمیّت تاریخ، فرهنگی و زبانی ترقیمه‌ها توجّه داده است، آن‌چه در این گفتار، می‌افتد که به‌بحث و بررسی آن اشاره شود، ترقیمهٔ پارسی است. باید دانست که ترقیمه‌های بلند و کوتاه، متضمّن نکته‌هایی است که در نگاه نخست، برای شناخت نسخه‌ها کارآیی دارد. این‌که «متن» در چه مکان و در چه زمان، جز مکان و زمان نویسندهٔ متن کتابت شده است، این‌که دقّت نسخه‌نویس چه وزن و بهایی داشته است، این‌که در حوزهٔ کدام جریان فرهنگی، سیاسی به‌کتابت متن پرداخته است و... این همه از ترقیمه نسخه‌نویس به‌حاصل می‌آید. هم این‌که ترقیمهٔ نسخه‌نویس متن فارسی صرفاً عربی است یا عربی و فارسی و این‌که ترقیمهٔ نسخه‌نویس متن عربی گاه واژه‌ها و مصراع‌های فارسی دارد، از نکته‌های در خور تأمّل در نسخه‌شناسی تواند بود. زیرا وقتی نسخه‌نویس به‌ابراز حقّ تملّک می‌رسیده، بی‌گمان با ذهنیّت ویژهٔ خود می‌اندیشیده و ترقیمه را براساس ساختارهای ذهنی و زبانی خود می‌پرداخته است.

گویا نسخه‌نویسان پیش از سدهٔ هشتم هجری کمتر به‌عبارت‌های کلیشه‌ای در ترقیمه‌های خویش می‌پرداخته‌اند. بی‌گمان ترقیمه‌نویسی در کانون‌ها نسخه‌نویسی رسمی (دیوانی) و صنفی (تجاری) متضمّن عباراتی بوده است از پیش ساخته و آماده، که پاره‌ای از کلمه‌های آن از کاتبی به‌کاتب دیگر و از نسخه‌ای به‌نسخه‌ای دیگر دگرگون می‌شده است. امّا ترقیمه‌های نسخه‌نویسان صاحب سبک در خطّ و کتابت نشان از آن دارد که ترقیمه‌های نسخه‌های مکتوب آنان، خود به‌حیث نشانه و شناسهٔ شناخت کار آنان می‌تواند تلقّی شود.

به‌هرحال، از آن‌جا که در همهٔ ادوار، نسخه‌ها به‌لحاظ اعتبار اقتصادی مورد نظر بعضی از نسخه‌نویسان، ورّاقان و نسخه‌فروشان بوده، همچنان‌که کتابت مزوّر رونق داشته، ترقیمه‌های مزوّر نیز فراهم می‌شده است. کم نیست نسخه‌هایی که بر پایهٔ ترقیمه‌های جعلی آن‌ها، کهن نموده شده‌اند امّا هرچند کم است نسخه‌هایی که بر پایهٔ ترقیمه‌های مجعول‌شان، جدید یا جدیدتر شناسایی شده‌اند، با این همه این‌گونه نسخه‌ها هم می‌تواند وجود داشته باشد. گونهٔ کهن خطّ نسخ، شناسه‌های کهن برای نشان دادن برخی از تلفّظهای آوایی، آرایه‌های کهن با رنگ‌های گیاهی همچون رنگ

ریشهٔ زعفران و... کهن بودن این دست از نسخه‌های دست خورده را تثبیّت می‌کنند. از این روی، اگر در نسخه‌ای، ترقیمهٔ آن اندکی مخدوش بنماید، می‌توان از طریق شناسه‌های آواشناسی تاریخ زبان، خط‌شناسی تاریخی، نسخه‌آرایی تاریخی و دیگر نشانه‌ها و امارات به‌تعیین اصالت نسخه‌ها و تبیین خدشه‌پذیر شدن ترقیمه‌هایشان اهتمام کرد.

نگارش ترقیمهٔ پارسی، بی‌گمان تا حوالی ۷۰۰ هجری و شاید اندکی پس از آن نیز، ادامه داشته است.

نسخه‌ای از نامهٔ گران‌سنگ حکیم فردوسی که به‌نسخهٔ فلورانس (ایتالیا) مشهور است و متضمّن بخش نخست از *شاهنامه* است، از همهٔ شناسه‌های کتاب‌پردازی و نسخه‌آرایی برخوردار است. این نسخه را آقای دکتر جلال خالقی مطلق به‌درستی دریافته و آن را اساس مشروط و منطقی تصحیح *شاهنامه* قرار داده است. با این همه، پس از نشر عکسی آن نسخه در تهران (۱۳۶۹ خ)، بعضی از معاصران را بر آن داشت تا در اصالت نسخه تردید کنند. بعضی هم آن را با دلایل نقد تاریخی و ادبی تأیید کردند، امّا تا آن‌جا که نگارنده به‌اشاره‌ها و دلیل‌های آنان توجّه کرد، یک نکتهٔ بسیار چشمگیر را در میان دلیل‌ها و اشاره‌های آنان نیافت و آن ترقیمهٔ آن است که معطوف به‌سنّت ترقیمه‌نویسی در میان کاتبان پارسی زبان پیش از ۷۰۰ هجری می‌باشد.

اسناد و اشارات کهن تازی در حوزهٔ نسخه‌پردازی حاکی از آن است که در نخستین سدّه‌های هجری، نسخه‌پردازان منطقه با نسخه‌هایی از آثار ایران و یونان آشنایی داشته‌اند. این سرچشمه‌های نسخه‌پردازی در ایران، بی‌تردید سنّت ترقیمه‌نویسی کهن و دیرین را در ذهنیّت تاریخی، فرهنگی فارسی‌زبانان زنده نگاه می‌داشته است به‌طوری که کاتب فارسی زبان که نسخه‌های آثار پارسی را استنساخ می‌کرده، به‌کلّیات آن سنّت توجّه داشته و ترقیمهٔ آن را با واژگان و ساخت زبان فارسی یعنی زبان تفکّرش می‌پرداخته و در پایان ترقیمه نیز به‌سَلَم و صلوات رسمی و معمول در قلمرو اعتقاد رایج اهتمام می‌کرده است.

نگارنده، این‌گونه از ترقیمه‌های نسخ خطّی فارسی را «ترقیمهٔ پارسی» می‌نامد و به‌چند نمونهٔ کهن آن، که پیش از ۷۰۰ هجری کتابت شده‌اند، توجّه می‌دهد:

از جمله نسخه‌های کهن فارسی، *ترجمان البلاغة* محمّد رادویانی (سدهٔ ۵ ق) است که در ۵۰۷ ق، به‌دست اردشیر بن دیلمسپار نجمی ـ شاعری پارسی زبان که مسبّب تألیف لغت *فُرس* اسدی طوسی هم بوده ـ کتابت شده. ترقیمهٔ نجمی، یکی از ترقیمه‌های کهن موجود محسوب است که می‌توان بر پایهٔ آن، ساخت نسخه‌شناسی و متن‌شناسی نسخهٔ مکتوب کاتب را به‌درستی دریافت. متن ترقیمه را ملاحظه کنید:

اسپری شد این کتاب پیروزی و بهْ روزی و نیک اختری و فرّخی بر دستِ[1] ابوالهیجا اردشیر بن دیلمسپار النَجمی القطبی الشاعر، اندر اواخر شهَر الله المبارک رمضان، سال بر پانصد و هفت از هجرت پیغامبر محمّد المصطفٰی علیه و سلّم مبارکباد بر خداوندش.

در ترقیمهٔ مذکور به‌یک نکته اشارت نرفته است و آن مکان کتابت است. گویا کاتب، شاعر سفر کرده (یا بسیار سفر) نبوده، و شاید در سنّت ترقیمه‌نویسی پارسی به‌این نکته توجّه نمی‌شده است یا ضرورت آن را کاتبان پارسی زبان حس نمی‌کرده‌اند، با این همه ترقیمهٔ پارسی مذکور بسیار صمیمانه است. هم نام کاتب را نشان می‌دهد هم نشاط و علاقهٔ او را به‌کارش می‌نمایاند. هم تاریخ کتابت را دربردارد و هم پایگاهٔ علمی کاتب و آشنایی او را بر موضوع کتاب. علاوه بر این‌ها عبارت «مبارکباد بر خداوندش» مملو از رواداری و روحیهٔ فرهنگی کاتب است. به‌رغم بسیاری از ترقیمه‌های تازی بر آثار پارسی، که گاه عبارات و ابیاتی را در بردارند متضمّنِ نکته‌هایی که نسخهٔ مکتوب با نسخهٔ مأخوذ مقابله شده و عرضه گردیده و...؛ درحالی‌که بررسی تطبیقی نسخهٔ مکتوب محقّق می‌دارد که «چنان» نشده و «چنین» نیز نگردیده است.

ادب ترقیمه‌نویسی با پارسی، بی‌گمان در میان نخستین نسخه‌نویسان نسخه‌های خطّی فارسی مدار اعتبار بوده است، امّا از آن‌جا که روحیهٔ مدرّسی در قلمرو اختتام

۱. دست با زیر (کسر) دال، تلفّظی است گونه‌ای، که هنوز در برخی از گونه‌های فارسی‌دری، مانند گونهٔ فارسی کَابل، کاربرد دارد.

کارها بر ادعیّه و مأثورات عربی قرارگرفته، نسخه‌نویسان فارسی زبان نیز اختتام کتابت نسخه‌شان را با عبارت (یا عبارات) و دعای عربی نشان می‌دادند. با وجود این، نوشتن ترقیمهٔ پارسی همچنان ادامه یافت با همان ساختارهای زبانی ترقیمهٔ نجمی شاعر، که نمونه‌های کوتاه‌تر و ناقص‌تر آن را در نسخه‌ای از *عمل و الالقاب* ابن ایّوب طبری ـ که حدوداً پنجاه و یک سال پس از نسخهٔ *ترجمان‌البلاغة* رادویانی کتابت شده است ـ می‌بینیم[1].

ترقیمهٔ بهرهٔ نخست از *شاهنامه* (نسخهٔ فلورانس) نیز واژه‌ها و ساختاری دارد که مانندگی آن با ترقیمهٔ اردشیر نجمی شاعر، خود بر قدمت و نیز بر صحّت و درستی آن دلالت دارد. متن موجود ترقیمهٔ نسخهٔ فلورانس از *شاهنامه* با آن‌که در پاره‌ای از کلمه‌ها محو بوده و در عکسی که از آن منتشر کرده‌اند، نو نویس شده است امّا می‌توان آن را مورد تأمّل و دقّت بیشتر قرار داد. به‌متن ترقیمهٔ مورد بحث توجه کنید:

[تمام شد مجلّد اوّل] از شا[هنا]مهٔ بپیروزی و خرّمی روز سه‌ش[نبه] سیئم ماه مبارک محرّم سال ششصد و چهارده بحمد الله تعالی و حسن توفیقه [و صلّی الله علی خیر] خلقه محمّ[د و آله الطّاهرین الطیّبین]

واژه‌هایی که در ضبط مذکور بین چنگک [] آمده، نونویس می‌نماید. بی‌گمان کاتب براساس علاقه‌ای که به‌کتابت *شاهنامه* و نوشتن ترقیمهٔ پارسی داشته، ممکن است که واژهٔ «مجلّد» را خود ننوشته باشد و ضبط «تمام شد» و نیز جملهٔ دعایی «صلعم» را به‌گونه‌ای دیگر و با استفاده از الفاظی دیگر کتابت کرده باشد امّا «به‌پیروزی و خرّمی روز سه‌شنبه سیئم ماه مبارک محرّم سال ششصد و چهارده» به‌هیچ روی مخدوش نمی‌نماید، بلکه به‌تنهایی می‌تواند صحّت و اصالت نسخهٔ مذکور را ضمانت کند هرچند نشانه‌هایی بسیار از نسخه‌شناسی در سرتاسر نسخهٔ مزبور مشهود است که هریک از آن‌ها بر اصالت نسخه دلالت می‌کنند.

---

۱. ر.ش: شش *فصل*، محمّد بن ایّوب طبری، تصحیح محمّد امین ریاحی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۱ هـ ش، ص ۲۳۰.

از آن‌جمله است سرفصل‌های کتیبه‌ای، که با خطّ کوفی بنایی کتابت شده، آن هم با زیبایی تمام. تردید در مورد کتیبه‌های نسخهٔ مذکور با توجّه به‌آرایه‌هایی که با خط بنایی آمیخته است، به‌هیچ روی درست نمی‌نماید. این کتیبه‌ها به‌کتیبه‌های سر سوره‌های نسخِ کهن قرآن ـ که در قلمرو ایران نسخه‌پردازی شده است ـ تشبّه و مانندگی دارد و مجموعهٔ آن‌ها (یا آن تعداد از آن‌ها که خوانا و روشن مانده است) درخور تأمّل و مطالعهٔ جدّی است. آن‌چه مهمّ می‌نماید، این‌که می‌بایست نسخهٔ مذکور با دقّتی بیشتر عکس‌برداری شود و نسخه برگردانی همانند نسخهٔ موجود در فلورانس، در دسترس نسخه‌شناسان و شاهنامه‌شناسان قرار گیرد.

نگارش ترقیمهٔ پارسی، بی‌گمان تا حوالی ۷۰۰ ق و شاید اندکی پس از آن نیز، ادامه داشته است. در میان نسخه‌های خطّی فارسی ـ به‌ویژه نسخه آثار ادبی فارسی، خصوصاً آثار منظوم آن ـ نسخه‌هایی داریم که ترقیمهٔ پارسی منظوم موضوع ترقیمه بوده، به‌عنوان «خاتمه کتاب (نسخه)» آورده است.

مانند ترقیمهٔ نسخهٔ *منطق الطیر* عطار نیشابوری که پس از «حمد و سپاس» با این ابیات صورت یافته است:

حق تعالی از مدد درها گُشاد — اتفاقم ختمِ این نسخه فتاد
شد به‌دستِ خسرو این نسخه تمام — روز بیست و پنجم از ماه صیام
خسرو گویندهٔ آن فخر دین — خادم بیچارهٔ بی‌کبر و کین
سال اندر هفت و بیست و هفتصد — بود چون این دولتم آمد به‌صد
گفت عطار از همه مردان سخن — گر تو مردی هم به‌خیرش یاد کن
جان او از نور حق آسوده باد — نام او در آسمان بستوده باد[1]

سخن پایانی این‌که ترقیمه‌های پارسی به‌لحاظ نسخه‌شناسی که متن‌شناسی را نیز درپی داشته باشد، سزاوار بررسی تاریخی است؛ زیرا این ترقیمه‌ها در بسیاری از موارد، اصالت نسخه‌ها را نشان می‌دهند هرچند ممکن است اصالت نسخه به‌اصالت متن نینجامد.

---

۱. عطّار نیشابوری، شیخ فریدالدّین محمّد: *منطق‌الطّیر*، به‌اهتمام دکتر احمد رنجبر، تهران، ١٣٦٩ هـ ش، ص ٥٤٩.

منابع

١. طبری، محمّد بن ایّوب: شش *فصل*، تصحیح محمّد امین ریاحی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ١٣٧١ هـ ش.

٢. عطّار نیشابوری، شیخ فریدالدّین محمّد: *منطق‌الطیر*، به‌اهتمام دکتر احمد رنجبر، انتشارات اساطیر، تهران، چاپ دوم زمستان ١٣٦٩ هـ ش.

٣. فیومی: *مصباح المنیر*، دارالهجرة، قم، ١٤٠٥ هـ ش/١٣٦٣ هـ ش.

بعضی نسخ خطّی نادر دربارۀ ادبیّات عرفانی فارسی در انستیتوی مولانا آزاد تونک

صاحبزاده شوکت علی خان♦

ترجمه: شریف حسین قاسمی*

تصوّف اسلامی از قرآن حکیم سرچشمه گرفته است و این طریقۀ زندگی است که در آن احسان اساسِ کار است. همان احسان که اصحاب صُفّه منتسب به‌آن بودند. این ایده‌آلی است، نوعِ اندیشه‌ایست و فرهنگی است که در آن قول و فعل همانند یکدیگرند و یک نفر صوفی معتقد به‌برابری انسان‌ها، فتوّت و عنایت به‌عظمت انسان است. عرفای ما خدمت خلق را هم اساس کار خود قرار دادند. بعضی از اینها می‌گفتند که تصوّف همین خدمت خلق است. اینها بین مردمان براساسِ مذهب و ملّت، زبان، رنگ و فرهنگ قایل به‌تبعیض نبودند. در میانِ عموم مردم زندگی به‌سرمی‌بردند و به‌آن‌ها راه دوستی و سلامتی و خداشناسی را نشان می‌دادند.

ایالت راجستان در هند در تاریخ عرفان اسلامی اهمیّت فراوانی دارد. بنیان‌گذارِ سلسلۀ چشتی در هند خواجه معین‌الدّین سجزی اجمیری در اجمیر یکی از شهرهایِ معروف و تاریخی راجستان، سکونت گرفتند و خانقاهِ خود را احداث نمودند. وقتی‌که ایشان به‌اجمیر رسیدند، کسی نبود که جایگاه و منزلتِ ایشان در عرفان را بشناسد. در خانقاه خود نشستند و اوّل اهل اجمیر را و بعد اهلِ هند را به‌تعلیماتِ انسان‌دوستی خود جلب نمودند و به‌زودی به‌لقب «خواجه غریب‌نواز» به‌شهرت و محبوبیّت نایل

♦ رئیس اسبق مؤسّسۀ تحقیقات عربی و فارسی مولانا آزاد راجستان، تونک. اصل مقاله به‌انگلیسی است.

* شریف حسین قاسمی، استاد بازنشستۀ فارسی دانشگاه دهلی، دهلی

آمدند. مرید و خلیفهٔ ایشان صوفی حمیدالدّین ناگور شهر دیگر راجستان را برای اقامت خود برگزیدند و شمع رشد و هدایت را در همان‌جا فروزان نگه‌داشتند. خانقاه‌ها، مساجد و مقابر عرفای معروف در نزدیکی ناحیهٔ شیخاوتی نشان می‌دهد که تعدادِ زیادی عرفا در اوقات و زمان‌های مختلف در راجستان سکونت گرفتند و آثارِ زیادِ عرفانی را به‌جای گذاشتند. مکاتیب، آثار گوناگون دربارهٔ تصوّف علمی و نظری، ملفوظات که این عرفا به‌یادگار گذاشته‌اند، تاکنون به‌صورت نسخه‌های خطّی در کتابخانه‌های مختلف هند و خارج هند نگهداری می‌شوند و ترجمانِ این حقیقت‌اند که این عرفای ما نه تنها در حیات خود از مردمان در راهِ خداشناسی راهنمایی کردند، بلکه حتّی امروز هم از طریق آثار خودشان دست ما را می‌گیرند و می‌خواهند که به‌منزل مقصود برسانند. اگر کسی جویای این‌گونه ادبیّات است باید از کتابخانهٔ خدابخش در پتنا، کتابخانهٔ رضا در رامپور، موزهٔ ملّی هند در دهلی‌نو، کتابخانهٔ انجمن آسیایی در کلکته، انستیتوت تحقیقات عربی و فارسی مولانا آزاد در شهر تاریخی تونک در راجستان و کتابخانه‌های دیگر شخصی دیدن کند و پی ببرد که صدها نسخهٔ خطّی در این ذخایر وجود دارد که یادآور تلاش‌های علمی و عرفانی عرفای ما در هند است.

نسخهٔ خطّی *سرورالصدور* شاید قدیمی‌ترین کتابِ ملفوظ است که در راجستان حفظ می‌شود.

بنده تنها چند نسخهٔ خطّی آثارِ عرفانی را در اینجا معرّفی می‌کنم که در انستیتوی تحقیقات عربی و فارسی راجستان در تونک مضبوط‌اند. باید عرض شود که این انستیتوی تحقیقاتِ عربی و فارسی کتابخانه‌ای بزرگ و مجلّل دارد که در آن هزارها نسخ خطّی و چاپیِ عربی، فارسی، ترکی، هندی و سانسکریت نگهداری می‌شوند و بنیان‌گذار آن نوّابان تونک بودند که مربّی و سرپرست بزرگ زبان و ادبیّات فارسی بوده‌اند. آثاری که در این کتابخانه وجود دارد نشان می‌دهد که در زمان گذشته راجستان مرکز بزرگ زبان و ادب فارسی بوده است و نوّابان تونک در پیشرفتِ زبان و ادب فارسی سهم به‌سزایی گذاشته‌اند. بعضی از نسخ خطّی دربارهٔ موضوعات مختلف عرفان و تصوّف که در این کتابخانه محفوظ‌اند، به‌قرار زیرند:

نقدالنصوص فی شرح نقش الفصوص

اثر معروف نورالدّین احمد جامی است دربارهٔ امورِ اساسی عرفان که در جهان عرفان اهمیّت و شهرت زیادی دارد. جامی نامی‌ترین شاعرِ و نویسندهٔ دانشمند و عارف قرن نهم هجری است که برخی از پژوهندگان او را بزرگترین استاد سخن بعد از حافظ و خاتم شاعران بزرگ پارسی‌گو نامیده‌اند. جامی این اثر خود را در سال ۸٦۳ ه‍/۱٤٥۹ م به‌پایان رسانده است و نقدالنصوص نقدی است بر کتاب‌الفصوص شیخ صدرالدّین قونوی شاگرد محی‌الدّین ابن عربی. درست است که نسخ خطّی این کتاب در کتابخانه‌های مختلف محفوظ‌اند ولی نسخهٔ خطّی که در کتابخانهٔ انستیتوی تحقیقات عربی و فارسی مولانا آزاد راجستان نگهداری می‌شود، دارای این خصوصیّات است. این نسخهٔ خطّی قدیمی است درحالی‌که مورّخ نیست ولی با استمداد از یادداشت‌هایی روی حاشیه، سیک خوشنویسی و غیره می‌توان چنین حدس زد که این نسخهٔ خطّی در خود زندگی جامی نویسندهٔ کتاب استنساخ شده و درویش محمّد خوّافی که دوست جامی بود، آن را کتابت کرده است، جامی در سال ۸۹۸ ه‍/۱٤۹۲ م رحلت کرد، پس امکان دارد که این نسخه قبل از وفات جامی کتابت شده باشد. برای تعیین این تاریخ استنساخ ما از یادداشت‌هایی از داراشکوه فرزند شاهجهان پادشاه تیموری راهنمایی می‌گیریم. او روی اوّلین صفحهٔ این نسخه بعضی یادداشت‌هایی در کتاب را به‌خط خود جامی ذکر نموده است. با وجود این، نسخه وضعش خیلی خوب است و گمان می‌رود که اخیراً کتابت شده است.

شرح حدیقهٔ حکیم

این نسخهٔ خطّی شرح حدیقةالحقیقه ابوالمجدود بن آدم غزنوی متخلّص به«سنایی» است که در سال ٤٧۳ /۱۰۸۰ م به‌دنیا آمد و در سال ٥٤٥ ه‍/۱۱٥۰ م فوت کرد. حدیقةالحقیقة که دارای ۱۰ هزار بیت است، در سال ٥۲٥ ه‍/۱۱۳۱ م به‌اتمام رسید و یکی از آثار مهمّ منظوم تصوّف ایرانی به‌شمار می‌رود. نگارندهٔ این شرح عبداللّطیف بن عبدالله سنایی (م: ۱۰٤۸ ه‍/۱٦۳۸ م) است که این اثر را در ۲۰ جمادی‌الاوّل ۱۰٤٤ ه‍/۱۱ نوامبر ۱٦۳٤ م به‌پایان رساند. به‌قول اته که فهرست‌نگار معروف است، نویسنده این

تلخیص اثر مفصّل‌تر خود را در سال ۱۰۴۰ هجری آغاز و آن را در سال ۱۰۴۲ هجری به‌تکمیل رساند. دوست این شارح به‌نام میر امام‌الدّین محمّد همدانی متخلّص به«الهی» نگارندهٔ تذکرهٔ معروف شعرا به‌نام خزینهٔ گنج الهی در تألیف این شرح به‌وی کمک کرد. خود نویسندهٔ شرح این نسخه خطّی را کتابت کرده و هم مقابله و تحشیه نموده است. این شرح در سی و هفتمین سال جلوس اورنگ‌زیب در کتابخانهٔ آصف‌جاهی به‌سرپرستی و نظارت شاهزاده محمّد اعظم استنساخ شده است. سرلوح طلایی دارد و حاشیه هم طلایی و بسیار زیباست.

جوامع الکَلم

ملفوظات ارزشمند عارف نامدار سلسلهٔ چشتی در هند سیّد محمّد حسینی معروف به‌گیسودراز (م: ۸۲۵ هـ/۱۴۲۱ م) است. محمّد اکبر حسینی این ملفوظات را جمع‌آوری نموده بود و او اطّلاع می‌دهد که ملفوظات حضرت گیسودراز را هر روز به‌نگارش می‌آورد و ترتیب آن را در ۱۸ رجب سال ۸۰۲ هجری شروع کرد و آن را در اوّل ربیع‌الثّانی ۸۰۳ هجری به‌پایان برد. او هرچه دربارهٔ گزارش مجلس این عارف می‌نوشت، آن را هر روز خدمت مرشد خود تقدیم می‌نمود تا ایشان مطالعه کنند و اگر لازم باشد، تغییراتی در متن بدهند. در نسخهٔ خطّی این ملفوظات که در کتابخانهٔ انستیتوی مذکور وجود دارد، غزلیّاتی هم نقل شده و در آن‌ها محمّد عبدالحقّ به‌عنوان تخلّص آمده است. عبدالحقّ محدّث دهلوی در تذکرهٔ عرفای نامدار خود به‌نام *اخبارالاخیار* ضمن ترجمهٔ گیسودراز، *جوامع‌الکلم* را ذکر کرده است. این نسخه بهترین نمونهٔ خوشنویسی است. سرلوح طلایی دارد. روی اوّلین برگ، چندتا مُهر ثبت است و یادداشت‌هایی از کتابدارهای کتابخانه‌های شاهی اهمیّت این نسخه را مضاعف می‌کنند. ریو به‌یک نسخهٔ *جوامع‌الکلم*

<u>*تحفة‌المجالس*</u> در حقیقت مجموعهٔ سخنان احمد کهتو است که در آن علاوه بر موضوعات عرفانی، امور دیگر مثل اوضاع سیاسی، ادبی و علمی گجرات هم بررسی شده است.

اشاره می‌کند (ج ۱، ص ٤٨–٣٤٧)، م.ج. صدّیقی *جوامع‌الکلم* را از کانپور در سال ۱۳٥٦ هجری به‌چاپ رسانده است و سیّد شاه خسرو حسینی کتابی به‌نام «احوال و آثار و تعلیمات خواجه بنده‌نواز گیسودراز را در سال ۱۹۸٦ م به‌چاپ رسانده است.

اشجارالجمال یا اخبارالجمال

نسخهٔ خطّی این اثر هم در کتابخانهٔ انستیتو نگهداری می‌شود. این تذکرهٔ عرفا است. گزارش احوال و اعمال این‌ها هم در این اثر نقل شده است که به‌اثبات می‌رساند که عرفای ما همواره تلاش می‌کردند که انسان‌ها باید با مسالمت زندگی کنند. اینها معتقد به‌این بودند که انسانها باهم برادرند و باید با صلح و آشتی به‌سر ببرند. این تذکره در دورهٔ سلطنت محمّد شاه در سال ۱۱۵۳ ه‍/۱۷٤۰ م تألیف گردید. اسم نویسنده ناشناخته است. نسخه از هردو طرف ناقص است و با ترجمهٔ شیخ یار محمّد بن شیخ عبدالاحد به‌پایان می‌رسد. درحالی‌که اسم نویسنده معلوم نیست ولی به‌نظر می‌آید که اسم او محمّد بوده است. در این اثر احوال و آثار و تعلیمات شیخ فریدالدّین گنج شکر به‌تفصیل آمده است و *به‌سیرالاولیا* و *راحت‌القلوب* چند مرتبه اشاره شده است. تاریخ کتابت نسخه هم معلوم نشد ولی امکان دارد که در قرن دوازدهم هجری استنساخ شده باشد. تاکنون نسخهٔ دیگر این اثر در کتابخانهٔ دیگری شناخته نشده و امکان دارد که خود نویسنده این نسخهٔ خطّی را کتابت کرده باشد.

سیراب‌الصدر یا سیراب‌الصدور

نسخهٔ خطّی این اثر در کتابخانهٔ مذکور هم دارای اهمیّت زیادی است. این تذکرهٔ عرفا است که نویسندهٔ آن هم شناخته نشده است ولی او این اثر خود را به‌زودی بعد از سال ۹٦۹ ه‍/۱٥٦۰ م به‌تکمیل رسانده است. نویسنده اشاره‌هایی دربارهٔ زندگی خود می‌کند و از آن به‌دست می‌آید که او در سال ۹٦۸ ه‍/۱٥٦۰ م به‌دنیا آمد و فرزند برادر علی قلی خان و شاگرد میر کلان اسعد و عبدالقادر بدایونی بوده است. نویسنده به‌عنوان سفیر به‌دکن منصوب شده بود. این نسخهٔ خطّی از آغاز و انجام ناقص است. با ترجمهٔ شیخ عمادالدّین اسماعیل شروع و با گزارش مختصر زندگی بی بی فاطمه سام به‌پایان

می‌رسد. این اثر دو جلد داشت در کتابخانهٔ ما جلد دوّم وجود دارد و جلد اوّل آن شاید مفقود شده است.

لوایح و لوامع

قاضی حمیدالدّین عارف معروف دورهٔ خود که معاصر و دوست خواجه قطب‌الدّین بختیار کاکی بود، این دو اثر معروف را تألیف نموده است او عالم برجستهٔ علوم دینی است که بیشتر زندگی خود را در دهلی به‌سربرد. درحالی‌که خلیفهٔ شهاب‌الدّین سهروردی بغدادی بوده و جُبّه و بعضی تبرکات دیگر پیغمبر اسلام را همراه خود به‌هند آورد ولی همراه با خواجه قطب‌الدّین بختیار کاکی که عارف سلسلهٔ چشتی است، به‌سربرد و حتّی در محافل سماع هم شرکت می‌کرد. در این دو اثر خود، قاضی حمیدالدّین گزارشی دربارهٔ عرفان عملی می‌دهد.

سرورالصدور

نسخهٔ خطّی سرورالصدور که در کتابخانهٔ انستیتو محفوظ است، مشتمل بر سخنان شیخ حمیدالدّین ناگوری و فرزندش شیخ فریدالدّین محمود است. شیخ عزیز ابن شیخ فریدالدّین جامع این ملفوظات است. اطّلاعات گسترده‌ای دربارهٔ سلسلهٔ چشتی و عرفای این سلسله که در این ملفوظات بیان شده است، در جایی دیگر دیده نمی‌شود. شیخ حمیدالدّین ناگوری مرید و خلیفهٔ خواجه معین‌الدّین چشتی بنیان‌گذار سلسلهٔ چشتی در هند بوده و بنابراین از سخنانش می‌توان اطّلاعات گسترده دربارهٔ این عارف نامدار به‌دست آورد. پروفسور خلیق احمد نظامی *سرورالصدور* را تصحیح کرده‌اند ولی تا هنوز چاپ نشده است.

ملفوظات شیخ احمد مغربی از کتهو (واقع در ناگور)

نسخهٔ خطّی *سرورالصدور* شاید قدیمی‌ترین کتاب ملفوظ است که در راجستان حفظ می‌شود. بعد از آن *تحفةالمجالس* و *مرقاةالوصول* دو نسخهٔ خطّی دیگری هستند که از لحاظ قدمت دارای اهمیّت‌اند. این هردو ملفوظ شیخ احمد مغربی است که در دهلی به‌دنیا آمد. بابا اسحاق مغربی معاصر فیروز شاه تغلق او را در کودکی همراه خود به‌کهتو برد و بزرگ کرد. شیخ احمد بیشتر زندگی خود را در همین کهتو در ناگور

به‌سربرد. چون امیر تیمور به‌دهلی حمله کرد، او شیخ احمد را بزور با خود به‌ترکستان برد. چون از آنجا برگشت در گجرات سکنا گزید و مرکز رشد و هدایت خود را در احمدآباد احداث نمود و همان‌جا در سَرْکهیچ دفن شد.

تحفة‌المجالس و *مرقاة‌الوصول* به‌اردو ترجمه هم شده است. در *مرقاة‌الوصول* زندگینامهٔ شیخ احمد مغربی آمده است و *تحفة‌المجالس* دارای سخنان این عارف گجراتی است. این هردو کتاب برای تاریخ اجتماعی و حتّی سیاسی گجرات اهمیّت زیادی دارند. *مرقاة‌الوصول* چاپ شده است ولی *تحفة‌المجالس* تاکنون چاپ نشده ولی دانشمند گرامی دکتر ضیاءالدّین دیسایی مرحوم آن را در مقاله‌ای به‌تفصیل معرّفی کرده‌اند و همچنین مقالات دیگری هم چاپ شده که در آن این ملفوظ مورد بررسی قرار گرفته است. نسخه‌های خطّی این هردو اثر کمیاب‌اند و بنابراین نسخ خطّی آن‌ها در کتابخانهٔ استیتیوی مذکور باید مورد توجّه قرار گیرند.

تحفة‌المجالس در حقیقت مجموعهٔ سخنان احمد کهتو است که در آن علاوه بر موضوعات عرفانی، امور دیگر مثل اوضاع سیاسی، ادبی و علمی گجرات هم بررسی شده است. خود احمد کهتو در تاریخ تصوّف در گجرات و هند دارای جایگاه ارزشمندی است. او در زمان سلطنت سلطان ظفر خان به‌دهکدهٔ سرکهیج آمد و شهرتش سراسر گجرات را فراگرفت. او روابط نزدیک و دوستانه با سازمان دولتی داشت. چون سلطان احمد شاه به‌تخت گجرات نشست و احمدآباد پایتخت سیاسی او شد احمد کهتو به‌اوج شهرت خود رسید. او همراه با پادشاه مذکور شهر احمدآباد را بنیان‌گذاشت.

در *تحفة‌المجالس* اشاره به‌بازدید سیّد جلال مخدوم جهانیان جهان گشت از دهلی شده است. از این ملفوظات به‌دست می‌آید که احمد کهتو به‌فارسی و گجری شعر هم می‌سرود و مسلمانان و هندوان به‌او احترام می‌گذاشتند. شیخ احمد کهتو به‌سن یکصد و بیست سالگی در احمدآباد فوت و در سرکهیج دفن شد.

این همهٔ نسخ خطّی که ذکر آن‌ها در بالا رفت، دارای اهمیّت‌اند. بعضی از اینها از لحاظ قدامت و بعضی بنابر کارهای هنری و تذهیب‌کاری جلب توجّه می‌کنند. باید تلاش کنیم که این نسخه‌های خطّی بعد از تصحیح و تحشیه به‌چاپ برسند تا بدانیم که

اسلاف دانشمند ما چه زحمت‌هایی برای پیشبرد علوم بویژه اسلام و عرفان کشیده‌اند و هنرمندانی مثل نقّاشان و خوشنویسان در کارهای‌شان چقدر مهارت داشتند و کار خود را با صمیمیّت انجام می‌دادند.

ما در انستیتوی تحقیقات عربی و فارسی مولانا آزاد راجستان، تونک مشغول تصحیح و چاپ بعضی نسخه‌های این انستیتو هستیم ولی چون کار خیلی گسترده است، بنابراین صاحبان ذوق و محقّقین صاحب نظر دیگر را هم دعوت می‌کنیم که آن‌ها با ما همکاری نمایند.

سه نقطه‌ها

ایرج افشار *

چکیده

یکی از علائم و نشانه‌های به‌کار رفته در نسخه‌ها، که از قدیم میان بعضی از کاتبان رایج بوده، آوردن «سه نقطه» می‌باشد. سه نقطه‌ها در حاشیه بر سمت راست و چپ صفحه و گاهی بالا و پایین گذارده می‌شد تا هم به‌آسانی به‌چشم بیاید و هم تحت‌الشّعاع سطر قرار نگیرد. نقطه‌ها معمولاً به‌چند صورت ضبط شده‌اند از جمله:

۱. «تک نقطه». که عمدةً میان دایره برای وقف جمله است و یا به‌منظور انتخاب گذارده می‌شد؛

۲. «سه نقطه». که به‌منظور وقف جمله و گاه توجّه گذارده می‌شد؛

۳. «چهار نقطه». که به‌منظور فاصله‌گذاری میان دو عبارت و یا آرایش کنار نسخه و یا آخر نسخه/انجامه گذارده می‌شد.

سه نظقه‌ها (که موضوع این نوشتار است) دست کم دوگونه کارکرد داشته‌اند:

۱. برای پایان گرفتن عبارت و گاهی پر نمودن جاهای خالی؛

۲. برای توجّه بعدی و حتمی دارندهٔ نسخه و کاتب تا به‌آسانی بتواند به‌آن موارد رجوع کند.

سه نقطه‌ها کوچک و غبارگونه به‌کار می‌روند، تا حک و محو آن‌ها به‌نیش قلم‌تراش عملی و آسان بوده باشد. و معمولاً به‌سیاهی یا سرخی و به‌حالت زوایای مثلث کوچک نقش می‌شده است.

---

* استاد و پژوهشگر ایرانی.

این بررسی براساس چند نسخهٔ معتبر و نیز بهره‌مندی از شواهد منظوم عصر صفوی انجام گرفته است.

کلید واژه

سه نقطه؛ علائم؛ نشانه‌شناسی؛ نسخه‌شناسی.

*

از عصر صفوی اشعار دیگری نیز هست که نشان می‌دهد نقطه‌گذاری در نمودن شک و سهو نقش داشته است.

«سه نقطه» میان بعضی از کاتبان قرون قدیم از نشانه‌هایی است که دست کم دوگونه کارکرد داشته است. امّا نه به‌گونه و مصداقی که اکنون به‌متابعت از نقطه‌گذاری اروپایی در عبارات به‌کار می‌رود. سه نقطه‌ای که در نسخه‌های خطّی پیشینه ـ به‌فارسی و عربی ـ می‌بینیم مفهومی کاملاً دیگرگون داشته است. دو موردی که استعمال نسبةً رایج داشت عبارت است از:

۱. موردی که صورت عادی‌تر و رایج‌تر داشته است و متعدّدتر در نسخه‌ها دیده می‌شود سه نقطه‌ای است که برای پایان گرفتن عبارت و گاهی پرکردن جاهای خالی نقش می‌کرده‌اند. به‌طور مثال در قدیمی‌ترین نسخهٔ خطّی فارسی یعنی *الابنیة عن حقایق‌الادویة* به‌خط اسدی طوسی که در سال ٤٤٧ هجری نوشته شده است به‌دفعات از آن گونه سه نقطه در هر ورقش دیده می‌شود. اسدی در بعضی از موارد به‌جای سه نقطه، چهار نقطه ـ که به‌صورت زوایای یک لوزی نمایانگر ـ نقش کرده است. نقطه‌ها اغلب به‌رنگ سرخ است. ناگفته نماند که همین کاتب نشانهٔ چهار نقطه را در صفحهٔ پایانی خود برای فاصله‌گذاری میان دو عبارت و حتّی به‌منظور آرایش دادن کنارهٔ خالی نوشته‌ها به‌کار گرفته است.

۲. موردی است که موضوع اصلی این نوشته است و احتمالاً تاکنون در فهرست‌های نسخه‌های خطّی، تذکّری در آن باره نیامده، و آن سه نقطه‌هایی است که در حاشیهٔ اوراق بعضی از نسخ دیده می‌شود. در این‌جا به‌مواردی که در دو نسخهٔ قدیمی، یکی مورّخ ٦٩٣ هجری و دیگری احتمالاً بازمانده از قرن هشتم/نهم هجری دیده‌ام اشارت می‌شود.

این سه نقطه‌ها را بر سمت راست صفحهٔ دست راست و بر سمت چپ صفحهٔ دست چپ می‌گذاشته‌اند. در نسخه دومی، در حاشیهٔ نزدیک به‌عطف کتاب و در حاشیهٔ بالایی صفحه هم گذاشته شده است، ولی به‌ندرت. سه نقطه‌ها در این هردو نسخه کوچک و ظریف است، به‌طوری‌که حکّ و محو آن‌ها به‌نیش قلمتراش عملی و آسان بوده است. همه جا قرار گرفتن سه نقطه پیش هم، صورتی مثلثی دارد.

* * *

نسخهٔ مورّخ غرّهٔ ربیع‌الاوّل ۶۹۳ هجری که در حواشی آن ۳۳۵ بار از این سه نقطه‌ها دیده می‌شود نسخه‌ای است از کتابی فارسی به‌نام *مجمل الاقوال فی الحکم و الامثال* متشکل از آیات و اخبار و امثال عبارات حکمتی عربی که به‌طور موضوعی تبویب شده است. تألیف آن به‌منظور آن بوده است که آن موارد را بتوان در ترسل و انشاء به‌آسانی و دستیابی، به‌کار گرفت. کتاب تألیف احمد مانیسی است. خوشبختانه این نسخه که دیده‌ام به‌خطِّ هموست. نشانه‌های مورد سخن هم ظاهراً توسّط او برکنار صفحات ثبت شده است.

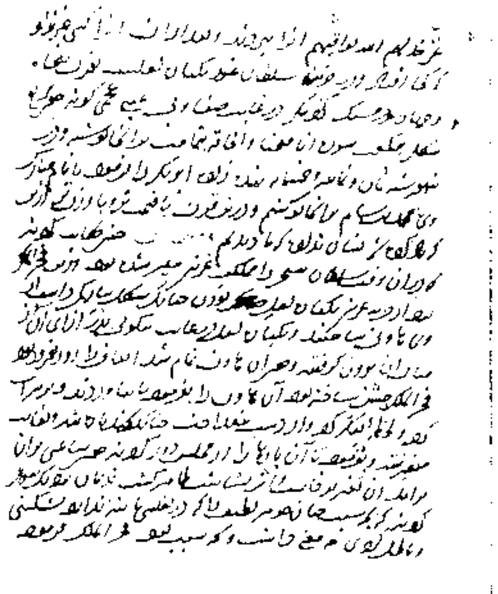
البتّه در این نسخه، از سه نقطه‌هایی که نشانهٔ وقف در عبارت است به‌سیاهی یا سرخی و در پایان عباراتی که لازم می‌بوده به‌حالت زوایای مثلث، و همچنین در موارد خالی (با افزودن نقشی ذیل آن) ــ به‌طور مثال پس از عنوان مطالب ــ به‌کار رفته است.

سه نقطه‌های کوچک غبارگونه مسلماً برای تذکار و توجّه بعدی و حتمی دارندهٔ نسخه و شاید به‌منظور انتخاب کردن بعدی و گزینش بر گزیده‌ها گذاشتته شده.

نقطه‌ها در این نسخه گاهی نزدیک به‌لبهٔ کاغذ و گاهی به‌فاصله دو سانتی متر از آن است سبب این که آن‌ها را نزدیک به‌لبهٔ نسخه آورده‌اند برای آن بوده است که به‌آسانی به‌چشم بیایند. تردید نیست اگر آن‌ها را نزدیک به‌سطر ثبت می‌کردند طبعاً ممکن بود تحت‌الشّعاع مطلب آن سطر قرار گیرد و از دید بیننده برکنار بماند. یعنی چنان‌که منظور بوده است مشهود نباشد.

نسخهٔ دیگری که از این سه نقطه‌ها در آن هست و فعلاً کنار دست من است یکی از پنج نسخهٔ موجود از *جواهرنامهٔ نظامی*، تألیف محمّد بن ابی‌البرکات الجوهری

النیشابوری در سال ۵۹۲ هجری است که مأخذ اصلی و مادر دو متن ربوده شده ـ یعنی کتاب‌های *تنسوخ‌نامهٔ ایلخانی* (از نصیرالدّین طوسی) و *عرایس الجواهر* (از ابوالقاسم کاشی) ـ بوده است. متأسّفانه این نسخهٔ *جواهرنامهٔ نظامی* (محفوظ در کتابخانهٔ ایاصوفیا) تاریخ کتابت ندارد امّا محتمل آن است که در قرن هشتم/نهم نوشته شده باشد.

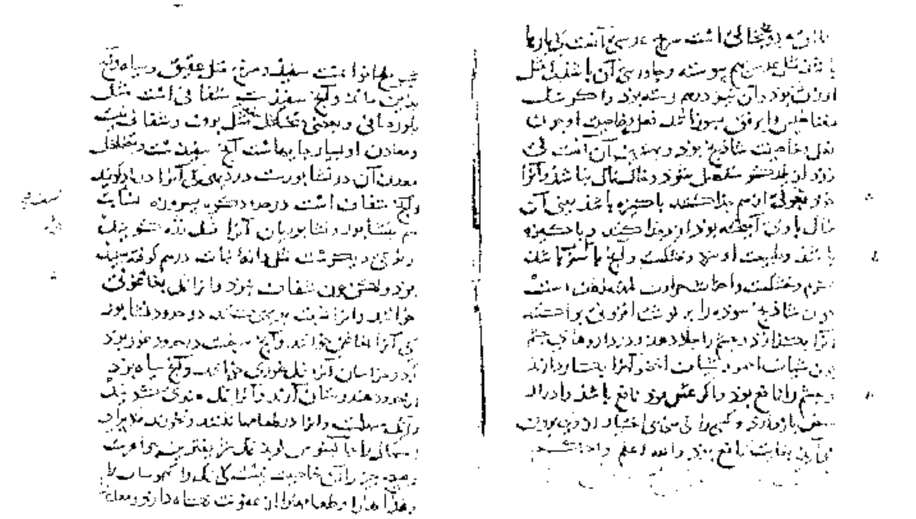


تصویر ۲

بر حاشیهٔ اوراق این نسخه نشانه‌های سه نقطهٔ سر سوزنی را نزدیک به‌شصت بار می‌بینیم ولی با این تفاوت که در این نسخه هرجا که سه نقطه آمده است در سطر روبه‌روی آن نشانه، بلااستثنا علامتی به‌شکل ۷ کوچک ☑ بر روی یکی از کلمات آن سطر کتابت شده است. این علامت کوچک بر روی کلمه‌ای است که معمولاً بی‌نقطه یا بدخوانده یعنی نقّاشی شده و مآلاً صحّت آن مورد شکّ و نامضبوط است. پس به‌ملاحظهٔ وجود چنان کلمه‌ها می‌توان پیشنهاد کرد که این نقطه‌ها رابطه‌ای برای کاتب ملحوظ می‌بوده است. نکته‌ای که قابل دقّت نظر و جان سخن بعدست از همین

پیوستگی قطعی میان دو نشانه ـ یکی در متن و یکی در حاشیه ـ به‌دست آمدنی است. عکس سه مورد را از آن نسخه در اینجا آورده‌ام. (تصاویر ۴ و ۶)

باری آن‌طور که استنباط کردنی و پیشنهاد شدنی است این سه نقطه‌ها همه‌جا اشارهٔ روشن است به‌مشکلی یا موردی قابل دقّت که در سطر روبه‌روی سه نقطهٔ منقوش وجود دارد. احتمالاتی که به‌نظر می‌رسد به‌طور پیشنهاد عرض می‌شود:



تصویر ۶

الف ـ بی‌شبه و به‌طور کلّی سه نقطه علامت توجّه و تذکار و به‌منظور برجسته کردن نکته‌ای مغشوش یا مطلوب است که در سطر مقابل آن وجود دارد. همان‌طور که امروزه کنار سطوری که ضرورت است به‌آن‌ها بازگشت، علائمی از قبیل «×»، «+»، «o»، «−»، «*» و نظایر آن‌ها گذاشته می‌شود.

ب ـ این‌گونه نشانه می‌تواند از کاتب نسخه باشد که آن را به‌هنگام کتابت یا موقع مقابله در حاشیه می‌گذارده. زیاد بودن سه نقطه‌ها در نسخهٔ *مجمل‌الاقوال* را حتماً می‌توان قرینه‌ای دانست بر این که کاتب ـ که در این نسخه خود مؤلّف است ـ آن نشانه‌ها را برای بازگردی دوباره‌نگری خود نقش کرده بوده است. البتّه مالکان بعدی نسخه هم در حین مطالعه یا مقابله از همان‌گونه نشانه نقش می‌کرده‌اند.

ج ـ نشانه ـ چنان‌که متذکّر شدیم ـ ناظر است به‌موارد شک و ابهام و سهو و نامشخّص بودن صحّت ضبط. این حدس را بیتی از محسن تأثیر تبریزی (شاعر عصر صفوی) که به‌تازگی آن را در دیوانش دیده‌ام تأیید می‌کند. و خوشبختانه در آن به‌تصریح قید «سه نقطه» کرده است[1].

از ایـن زیـاد و کم نیک و بـد بـدان که مدام
سه تاست نقطهٔ تشکیک و انتخاب یکی‌ست[2]

این تصریح دارد به‌این‌که در موارد تشکیک سه نقطه می‌گذارده‌اند و صائب هم چنان‌که پس از این می‌آید، ذکر «نقطه‌های شک» را دارد. ولی در موردی که برای انتخاب می‌خواسته‌اند نشانه بگذارند، یک نقطه نقش می‌کرده‌اند. از بیت دیگری که در

---

۱. میرزا محسن تأثیر که از منشیان و مستوفیان بود چند بار «نقطه انتخاب» را از کنایات و مضامین اشعار خود قرار داده. آن ابیات گویاست که در مورد انتخاب ابیات از نشانهٔ نقطه استفاده می‌کرده‌اند و ضمناً معلوم می‌شود نقطه تنها نشانه برای شک نبوده است برای انتخاب هم بوده است. ممکن است در اشعار شاعران دیگر سبک هندی هم همین کنایه به‌کار رفته باشد. ابیات تأثیر اینهاست:

نهـم بـه‌شـعر بلنـد از اسـاس دعـوی را — فلـک کنـد نقـط انتخـاب شـعری را (۲۲۶)
شـیوهٔ خامـشی گـزین رتبـهٔ امتیـاز جـو — نیست به‌حرف بستگی نقطـهٔ انتخـاب را (۲۳۰)
بـه‌رنـگ، نقطـه کـه بـر شـعر انتخـاب نهنـد — بـه‌داغ عـشق نمودنـد انتخـاب مـرا (۲۹۵)
هست آن غزال مـشک فکـن شـعر شـوخ مـن — کز نقطهای منتخب آن را نشانه‌ای است (۳۴۰)
نـمود خـال سـیاهـت بـه‌روی مـنـتـخـبـت — دلالـتی کـه نقطهـای انـتخـاب نداشـت (۳۴۰)

فعلاً تا این صفحه از دیوان شاعر را دیده‌ام و باز اگر در آن تجسس شود ممکن است اشعار بیشتری یافت. مرحوم احمد گلچین معانی (۱۳۷۹–۱۲۹۵ ه‌ ش) در *دیوان صائب* همین اصطلاح را دیده و ذیل نقطهٔ انتخاب تعریف آن را مقتبس از *بهار* عجم یا *آنندراج* یا *لغت‌نامهٔ دهخدا* چنین نوشته است: "نقطه‌ای که بر حاشیهٔ کتاب برای یادداشت محاذی بیت مطبوع و چیز پسندیده گذارند. نقط انتخاب (جمع)" و این دو بیت را آورده:

دست کمتر می‌دهد جمعیت نیکان به‌هم — نقطه‌های انتخاب از یکـدگر باشـد جـدا
بـیـاض گـردن او را بـتـان آهـو چـشـم — ز مـردمـک نقـط انـتـخـاب مـی‌سـازند

نکته‌ای را که آن مرحوم می‌بایست توجّه می‌داد این بود که از بیت اوّل می‌توان دریافت که این نشانه مرکب از سه نقطه بوده است. (*فرهنگ اشعار صائب*، تهران، ۱۳۶۴ ه‌ ش، ص ۷۳۹). شعر تأثیر که عدد سه را آورده تصریحی است برین مطلب.

۲. تأثیر تبریزی، میرزا محسن: *دیوان* تأثیر تبریزی، به‌کوشش امین پاشا اجلالی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۳ ه‌ ش، ص۳٤۳.

حاشیهٔ پیشین آورده شد برمی‌آید که بعضی در موارد انتخاب کردن ابیات نقطه را رنگین می‌گذاشته‌اند.

از عصر صفوی اشعار دیگری نیز هست که نشان می‌دهد نقطه‌گذاری در نمودن شک و سهو نقش داشته است. مؤلّف *بهار عجم* (تألیف: ۱۱۵۲ ه) جدا جدا ذیل نقطهٔ سهو و نقطهٔ شک این ابیات را آورده است[۱]:

چه حاجت است به‌خال آن بیـاض گـردن را ستاره «نقطهٔ سهو» است صبح روشـن را
(صائب)

می‌شـمردم سفلگان را پیش ازین عالی جناب
«نقطهٔ شک» را به‌جای صفر می‌کردم حساب
(طاهر وحید)

نُه انجم است که زینت فروز نُه فلک است
به‌فرد باطل افلاک «نقطه‌های شک» است
(صائب)

مرحوم احمد گلچین معانی هم ذیل «نقطهٔ سهو» و «نقطهٔ شک» بعضی از اشعار صائب را نقل کرده از آن جمله:

نهاده بر رخ گل نقطه‌های شک شبنم به‌باغ رو کن و تصحیح این رساله بده

د ـ ضرورت ملاحظه و مقابلهٔ بعدی با نسخهٔ دیگر.

ه ـ وجود این سه نقطه‌ها می‌تواند برای نگرندگان و تصحیح‌کنندگان متن در این روزگار موجب هشیاری و تذکار و توجّه باشد و ناچار آن‌ها را وا می‌دارد به‌این

---

۱. آنچه از *بهار عجم* ذیل نقطهٔ انتخاب و سهو و شک بوده به‌فرهنگ *آنندراج* نقل شده است و دانشمند نکته‌شناس آقای مایل هروی آن موارد را از آن‌جا در بخش «واژگان کتاب‌آرایی» *کتاب‌آرایی در تمدّن اسلامی*، مشهد، ۱۳۷۲ ه ش، ص ۲۱–۸۲۰ نقل فرموده‌اند. همان‌طور که در *لغت‌نامهٔ دهخدا* هم طبعاً به‌نقل درآمده بود.
در تجسّس ایشان، ضمن بحث نقطه آمده است: "گاهی هم کاتبان از نقطه به‌عنوان علائم جدایی بندها و مصراع‌ها و نمایهٔ تطبیق با حاشیه و امثال آن استفاده می‌کرده‌اند که این‌گونه از نقاط را اصطلاحاً «نقطهٔ انتخاب» می‌خوانده‌اند" و ذیل «نقطهٔ انتخاب» براساس نص فرهنگ *آنندراج* نوشته‌اند: "در نظام نسخه‌نویسی به‌نقطه‌ای گفته می‌شود که بر حاشیهٔ کتاب برای یادداشت محاذی بیت یا سطر مطبوع گذارند". امّا بیت تأثیر گویای این نکته است که «نقطهٔ شک» همان نیست که «نقطهٔ انتخاب» است. چنانکه گفته شد برای شک سه نقطه می‌گذارده‌اند و برای انتخاب یک نقطه.

که در سطرهای مرتبط با آن نشانه‌ها دقّت بیشتر بنمایند و موارد مشکل و ابهام را دریابند.

و ـ سه نقطه‌های موجود در نسخهٔ *جواهرنامه* از دارندهٔ نسخه بوده است نه از کاتب آن، به‌این برهان که سه نقطه‌ها هم در قسمت اصلی و قدیمی نسخه هست و هم در اوراقی که به‌مناسبتِ افتادگی «بعدنویسی» شده است.

امّید است با طرح اینَ نکته که ممکن است در مباحث و قواعد و ضوابط نسخه‌شناسی (کدیکولوژی) ناشناخته مانده باشد، زیرا ندیده‌ام که فهرست‌نگاران کنونی موارد مشابه را که در نسخه‌ها می‌یابند ضمن مشخّصات هر نسخه یادداشت فرمایند و بر غنای اطلاعات موجود بیفزایند و موجب شود که فهرست‌نگاران آینده درآوردن مشخّصات نسخه به‌ذکر این‌گونه نکته‌های خرد و ریز بپردازند. نسخه‌شناساندن منحصر به‌ذکر کاتب و عدد اوراق و آب و رنگ آن نیست، «هزار نکتهٔ باریک‌تر ز مو اینجاست». یکی هم، همین سه نقطه‌های کم بهاست. از هر نسخهٔ تازه‌یاب می‌توان فواید و قواعدی دریافت که در نسخه‌های دیگر نبوده است یا بدانها توجّه نشده است.

منابع

۱. تأثیر تبریزی، میرزا محسن: *دیوان* تأثیر تبریزی، به‌کوشش امین پاشا اجلالی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۳ هـ ش.

۲. گلچین تهرانی، احمد گلچین معانی بن علی اکبر (۱۳۷۹–۱۲۹۵ هـ ش): فرهنگ اشعار *صائب*، مؤسّسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، چاپ اوّل ۱۳٦٤ هـ ش، ج ۱.

۳. مایل هروی: *کتاب‌آرایی در تمدّن اسلامی*، مشهد، ۱۳۷۲ هـ ش.

فاخر مکین ـ شاعری شهیر از شهر لکهنو

سیّد انوار احمد*

طبق بیان حسین علی خان عظیم‌آبادی[1] وطن نیاکان فاخر مکین (م: ۱۲۱۲ ه) شهرکی در ایران موسوم به«نطنز» بود. جدّ اعلای او آقا عبدالرّحیم به‌معیّت علی‌مردان خان که خصوصاً برای مسافرت هند از جانب امپراطور مغول شاهجهان دعوت شده بود. در این کشور وارد شد و پس از ورود به‌پایتخت دهلی آقای عبدالرّحیم همان‌جا توطّن اختیار کرد. فرزند وی آقا عبدالکریم که همراه پدر به‌دهلی رسیده بود با دخترِ قاسم[2] کاهی شاعری نامور به‌دربارِ پادشاه اکبر ازدواج کرده بود. پدر فاخر مکین آقا محمّد اشرف هنگامِ استانداری ابراهیم خان در کشمیر متولّد شده بود که در آن زمان جدِّ فاخر مکین یکی از مستخدمانِ ذی‌نفوذ او بود. به‌جهت این‌که آقا محمّد اشرف پدرِ فاخر مکین در کشمیر بدنیا آمده، بعضی تذکره‌نگاران فاخر مکین را اهل کشمیر محسوب می‌کنند.

---

* استاد بازنشستهٔ فارسی دانشگاه پتنا، پتنا.

۱. عاشقی عظیم‌آبادی، حسین قلی خان (ت: ۱۱۹٤ ه) پسر آقا علی خان: نشتر عشق (تألیف: ۳۳-۱۲۲٤ ه) (خطّی)، شمارهٔ ۷۱٦، گنجینهٔ بانکی‌پور، کتابخانهٔ عمومی خاورشناسی خدابخش.

۲. نجم‌الدّین ابوالقاسم کابلی متخلّص به«کاهی» به‌زبان فرمانروایی پادشاه اکبر به‌سال ۹٦٤ هجری به‌هند ورود کرد. در ایّام جوانی به‌خدمت مولانا جامی رسید و به‌توجّهات فیض‌بخش او مستفیض شد. در هند به‌شهر بنارس اقامت می‌داشته و گاهی در آگره مقیم می‌مانده و همین‌جا تاریخ ۲ ربیع‌الثّانی به‌سال ۹۸۸ هجری به‌عمری طولانی مبنی بر صد و بیست سالگی رحلت کرد. برای تفصیل رجوع کنید به«ریاض‌الشعرا» تألیف واله داغستانی، «روز روشن» و مقالهٔ انگلیسی از مرحوم دکتر هادی حسن به‌عنوان احوال و آثار و زمان ابوالقاسم کاهی انتشارِ یافته در مجلّهٔ اسلامیک کلچر حیدرآباد. (نگارنده)

ولی میرزا محمّد فاخر متخلّص به«مکین» بلاشک و تردید در شاهجهان‌آباد چشم به‌جهان گشود. بهگوان داس[۱] هندی از کلمهٔ «صاحبزاده با بخت و جای» که در تذکرهٔ خود اشاره نموده تاریخ تولّد فاخر مکین را از روی حساب ابجد برآورده است. عبارت مزبور مجموعاً عدد «۱۱۳۷» را به‌حساب می‌آورد که این مطمئناً تاریخ ولادتِ مشارٌالیه مطابق سنهٔ هجری قمری می‌باشد.

بهگوان داس می‌نویسد که شهرت فضل و کمال فاخر مکین از مرز و سرحد هند عبور کرده در حدود ایران رسیده بود.

فاخر مکین هنگامی که به‌سن بلوغ رسید بیشتر علوم متداول را فراگرفت و سپس برای سخنگویی قریحه و ذوق طبعی را نشان داد و به‌مرور زمان در عمر بیست سالگی اشعار را به‌کمال زیبایی و هنرمندی می‌سرود. مکین اوّلاً نزد فتوّت حسین[۲] خان کاشمیری تلمّذ می‌کرد و چندی بعد میرزا عظیما[۳] اکسیر اصفهانی شاعری برجسته و با هنر که در آن ایّام به‌تازگی از ایران به‌هند وارد شده و به‌دهلی قدم رنجه فرمود و او را به‌شاگردیِ خود گرفت.

فاخر مکین در حینِ مدّت کوتاهی تحتِ توجّه و تربیت اکسیر اصفهانی، در آموزشِ نکات و غوامض سخنرانی پیشرفت‌های شایانِ ملاحظه نمود و تا یک مدّتی در شهر دهلی از حیثِ شاعری شخیص فارسی اعتبار و اشتهار می‌داشته تا این‌که تحتِ اثر

---

۱. هندی لکهنوی، بهگوان داس، *سفینهٔ هندی* (*تذکرهٔ شعرای هند*) (تألیف: ۱۲۱۹ هـ/۵–۱۸۰٤ م)، تصحیح سیّد شاه محمّد عطاءالرّحمٰن عطا کاکوی، پتنا، ۱۹۵۸ م، ص ۱۸۱.

۲. هندی لکهنوی، بهگوان داس، *سفینهٔ هندی* (*تذکرهٔ شعرای هند*)، ضمیمه. فتوّت حسین: شاعری از دیار کشمیر بود. در زمان سلطنت محمّد شاه فرمانروای گورکانی به‌دهلی کوچید و همین‌جا اقامت گزین شد. (*روزِ روشن*، محمّد مظفّر حسین صبای لکهنوی، مطبع شاهجهانی، دارالاقبال، بهوپال، ص ٥٠٦).

۳. هندی لکهنوی، بهگوان داس، *سفینهٔ هندی* (*تذکرهٔ شعرای هند*)، ضمیمه. میرزا عظیمای «اکسیر» اصفهانی به‌عهدِ حکومتِ محمّد شاه از ایران به‌پایتخت دهلی وارد شد. نوّاب صفدرجنگ او را استخدام کرد. در هنر نقّاشیِ چیره‌دست بود. علاوه از دیوانی یک مثنوی عاشقانه به‌عنوان «شاهد مشهود» هم به‌رشتهٔ نظم کشیده بود. نسخهٔ خطّیِ آثارش در موزهٔ بریتانیا لندن نگهداری می‌شود. اکسیر چندی در دهلی سکونت داشت و سپس به‌عوتِ مهابت جنگ به‌مرشدآباد (بنگاله) رسید و آن‌جا به‌سال ۱۱٦۹ هجری بدرود حیات گفت. (رک: *صبح گلَشن*، *انیس‌الاحبّا*، و *قاموس‌المشاهیر*، جلد اوّل)

تهاجمِ احمد شاه ابدالی شهر دهلی بغارت رفت و عدّۀ کثیر از ساکنانِ این شهر به‌علّتِ استیلای هرج و مرج و اغتشاش وطن مألوف را ترک گفته سوی شهر و دیار بیگانگان کوچیدند. فاخر مکین هم به‌سببِ شرایطی که در محیط این شهر حکمفرما بود، دهلی را وداع گفته سوی لکهنو حرکت کرد. قدرت الله[1] گوپاموی تاریخِ منتقل شدنِ مکین به‌شهر لکهنو را در تذکرۀ خود ذکر نموده که ۱۱۷۳ هجری می‌باشد. در لکهنو مکین به‌دولت‌سرای شیخ معزّالدّین که در آن هنگام یکی از شخصیّت‌های مهمّ و مقتدر از آن شهر بود، اقامت گزین شد و تا مدّتی سی سال به‌خانۀ شیخ مذکور به‌آسایش و آسودگی زندگی کرد تا این‌که به‌رحمت حق پیوست.

مکین در اثنای سکونت در لکهنو به‌قصد زیارت مرقدِ مطهّر سیّد اشرف[2] جهانگیر سمنانی به‌مسافرت دهکدۀ «کچهوچه» واقع در ایالتِ اتراپرادش رهسپار شد و بعد از به‌جا آوردنِ واجباتِ زیارتِ آرامگاه ولیِ موصوف نورّالله مرقده مکین شهر فیض‌آباد حرکت کرد و آن‌جا در محوّطۀ مسجد یونس مقیم شد. در این‌جا یکی از تلامذۀ وی وجیه‌الدّین متخلّص به«برین» که هنگام سکونتش در دهلی با او ربط و پیوندِ صمیمانه می‌داشت، به‌ملازمتِ شاه عالم آفتاب پادشاه مغول از شهر اله‌آباد وارد شده بود، از دیدارِ فاخر مکین که یکسر غیرمترقّبه بود، خیلی خرسند و خوشحال شد و از او با اشتیاق و حرارت خواهش کرد که او «مکین» در سفر برگشت پادشاه به‌اله‌آباد همراه او در کوکبۀ شاهانه شریک شود. فاخر مکین پس از اندکی تردید و تأمّل برای شمولیّت در این سفرِ معاودتِ شاه عالم آماده گشت و به‌دیدار او رفت. پادشاه بدو بذلِ توجّه

---

۱. قدرت گوپاموی، محمّد قدرت‌الله (م: ۱۲۸۰ ﻫ): *نتایج‌الافکار* (تألیف: ۱۲۵۸ ﻫ/۱۸٤۲ م.)، مطبع سلطانی، بمبئی، ۱۳۷۷ هجری، ص ٤۱٦.

۲. پادشاه هند در اواخر سلطۀ گورکانیان و یکی از تلامذۀ فاخر مکین. سیّد اشرف جهانگیر: در سمنان چشم به‌جهان گشود. پدرش محمّد ابراهیم فرمانروای سمنان بود. موصوف از اوایل زندگانی به‌شیوۀ درویشی مایل بود. چون به‌سن بلوغ رسید آسایش دنیوی را ترک کرد و تاج و تخت را به‌برادر خود واگذار کرده عازم سفر شد و بعد از سیر و سیاحت در شهرهای مختلف از کشور ایران آخرالامر وارد هندوستان شد. چندی در دهلی اقامت داشته و به‌قصد دیدنِ مقامات این کشور رهسپار شد و سرانجام در یک قصبۀ کوچکی موسوم به‌کچهوچه من مضافات بخشِ فیض‌آباد واقع در استان اتراپرادش سکونت‌پذیر شد و همان‌جا به‌سال ۸۰۸ هجری درگذشت. (رک: بزم صوفیه [اردو]، ص ۴۴۱)

فرمود و او را مورد ارج و احترام ساخت. مکین به‌حضور پادشاه رباعی‌ای مندرجه زیرین را تقدیم نمود:

در خـدمت شـاه عـالم و عالمیـان   بنشست اگر مکین مزن طعنه بر آن
بر خـاک فـتد ز خاکساری سـایـه   نـاچـار بـه‌پـیـش آفـتـابِ تـابـان

فاخر مکین ماجرای مواجه و مصاحبهٔ خود با پادشاهِ موصوف در یک قصیده‌ای مطوّل به‌عنوان «سلسلةالاحبّا» به‌شرح و تفصیل به‌نظم کشیده است. حسین قلی[1] خان عظیم‌آبادی هم دربارهٔ آغاز ربط و نزدیکیِ وی با پادشاه تذکّر می‌دهد که او دوران اقامت موقّتی برخی اشعار خود به‌منظور اصلاح‌گیری نزد مکین به‌لکهنو فرستاده بود. مکین حسب تقاضای پادشاه بعضی از ابیات فرستاده شده را مورد تصحیح قرار داده به‌خدمت پادشاه به‌اله‌آباد برگرداند. سپس موقعی که فاخر مکین به‌فیض‌آباد رسید او به‌دربارِ پادشاهی فراخوانده شد و بنابر خواهش پادشاه او عازم اله‌آباد شد و از دیدار پادشاهِ شرفیاب گشت و طبق همین مأخذ تخلّص «آفتاب» برای پادشاه موصوف از جانب فاخر مکین تقدیم داشته شده.

بهگوان داس[2] در تذکرهٔ خود در خصوص اصلاح اشعار پادشاه به‌قلم فاخر مکین گزارشی مفصّل ترقیم نموده است. او متذکّر می‌شود که شاه عالم هنگامی که برای مراجعت به‌دهلی از اله‌آباد حرکت فرمود، مشارٌالیه دیوان اشعار خود را به‌منظور تصحیح و مشورت خواهی به‌فاخر مکین واگذار کرد و مکین چون به‌لکهنو برگشت مشتملات دیوان شاه عالم را تحت ملاحظه داشته و با اصلاحات و هدایات لازم به‌شاه عالم که در آن زمان به‌پایتخت دهلی سکونت می‌داشت، پس فرستاد.

برخی منابع مانند *روزِ روش*، *نشتر عشق*، *نتایج‌الافکار*، و *شمع انجمن* اطّلاع می‌دهند که فاخر مکین به‌قصدِ دیدار شیخ علی حزین به‌بنارس مسافرت کرده بود ولی هیچ‌یک از منابع فوق‌الذکر تاریخ ملاقات مابین حزین و مکین را ذکر نکرده است. ولی احتمالاً فاخر مکین در اثنای سفرِ کچهوچه قریه‌ای من مضافات شهر فیض‌آباد که به‌عزم

۱. عاشقی عظیم‌آبادی، حسین قلی خان (ت: ۱۱۹٤ ه) پسر آقا علی خان: *نشتر عشق* (خطّی)، ص ۱۷۷٦.
۲. هندی لکهنوی، بهگوان داس، *سفینهٔ هندی* (*تذکرهٔ شعرای هند*)، ص ۱۸۱.

زیارت مرقدِ مبارک سید اشرف جهانگیر سمنانی آن‌جا رفته بود به‌بنارس وارد شده باشد. تذکرهٔ *نشتر عشق* هرچند خبر می‌دهد که فاخر مکین چند سال بعد از ورودش به‌لکهنو که به‌سال ۱۱۷۳ هجری اتّفاق افتاده به‌بنارس رفته بود.

به‌طوری‌که لچهمی نراین شفیق[۱] در تذکرهٔ خود آورده، فاخر مکین هیچ‌گاه به‌رشتهٔ ازدواج منسلک نشده و تمام زندگی غیرمتأهّل مانده. می‌نویسد:

"میرزا محمّد فاخر صاحبِ نشئه و فخر است و به‌تأهّل نپرداخت".

قول مزبور به‌گفتهٔ قدرت الله گوپاموی که به‌قرار ذیل است به‌اثبات می‌رسد:

"میرزا در شاهجهان‌آباد تولّد و نشو و نما یافته از آن‌جایی که نشئهٔ فخر در سر داشت و به‌تأهّل نپرداخت".

ولی موهن لعل انیس مؤلّف تذکره‌ای[۲] و تلمیذی ارجمند فاخر مکین در فنّ شعرگویی ترجمهٔ احوال یک شاعری موسوم به‌میرزا علی امان متخلّص به«ثمین» را در تذکرهٔ خود شامل داشته که در بابت وی به‌طور ذیل می‌نویسد:

"سخن سنج معنی آفرین، میرزا علی امان ثمِین خلف‌الصدق حضرت ارشاد پناهی است. کتب متداولهٔ فارسی از معلّم غلامِ سرور نامی تحصیل کرد که ناگاه ارشاد پناهی شد".

و مظفّر حسین[۳] «صبا» هم در تذکرهٔ خود شرحِ حال شاعر مومی الیه را به‌شرح ذیل اظهار می‌دارد:

"میرزا علی امان لکهنوی خلف میرزا فاخر مکین بود، به‌تلاش وجه معاش از لکهنو به‌کلکته رسید و راهی به‌مقصد نیافته از آن‌جا به‌شهر هوگلی به‌مکان قاضی محمّد صادق خان اختر اقامت گزید و از همان‌جا به‌عالم آخرت شتافت".

---

۱. شفیق اورنگ‌آبادی، منشی لچهمی نراین: *گل رعنا* (تألیف: ۸۲–۱۱۸۱ه) (خطّی)، شمارهٔ ۷۰۱، کتابخانهٔ خدابخش، پتنا، برگ ۲۲۸.

۲. انیس لکهنوی موهن لعل (م: ۱۲۲۹ ه): *انیس‌الاحبّا*، ترتیب و تقدیم پروفسور انوار احمد، خدابخش اورینتل پبلک لائبریری، پتنا، ۱۹۹۶ م.

۳. صبای لکهنوی، محمّد مظفّر حسین: *روز روشن* (تألیف: ۱۲۹۷ ه/۱۸۸۰ م)، مطبع شاهجهانی، دارالاقبال، بهوپال، ۱۲۹۷ ه/۱۸۸۰ م، ص ٦٤٧.

لهذا به‌موجبِ اطّلاعات مذکورهٔ بالا وجود شخصیّت میرزا علی امان «ثمین» یک دلیل قوی و تأییدکنندهٔ این واقعیّت را به‌هم می‌رساند که فاخر مکین حتماً زن گرفته و محتملاً این ازدواج به‌زمان سالخوردگی او بعد از سال ۱۱۸۰ هجری به‌وقوع نپیوسته باشد، وقتی‌که «شفیق» تذکرهٔ خود «گلِ رعنا» را به‌تکمیل رسانده بود، ولی از قدرت الله گوپاموی (مؤلّف *نتایج‌الافکار*) صرف نظر نمی‌توان کرد که تذکرهٔ خود را به‌سال ۱۲۵۷ هجری سی و شش سال بعد از وفات فاخر مکین که به‌سال ۱۲۲۱ هجری واقع شده به‌انجام رسانده بود. محتمل است قدرت الله نقل قول از تذکرهٔ شفیق کرده باشد.

علاوه بر استعدادِ خداداد در فنِّ سخن‌پردازی، مکین در شعبهٔ نثرنگاری مکاتیبی که به‌دوستان و تلامذهٔ عزیز خود نوشته و به‌یادگار گذاشته است از لحاظ اختصاصات ادب و فرهنگ خیلی ارزنده و درخورِ توجّه می‌باشد.

فاخر مکین به‌تاریخ بیست و هفت (۲۷) محرّم به‌سال ۱۲۲۱ هجری مطابق ۱۸۰۶ میلادی به‌عارضهٔ فلج درگذشت. موهن لعل «انیس» تلمیذِ مکین تاریخ وفات وی را با حروف‌المثلِ که منحصر است به«میرزا محمّد فاخر» به‌طریق جمل دریافته است. بیش از این «انیس» دربارهٔ تاریخ رحلتِ مکین سه قطعه نظم کرده است که در تذکره‌اش موجود است. یکی از اینها به‌طور ذیل می‌باشد:

مکین بود فخر زمان و زمین   سوی لامکان زین مکان شد روان
به‌سالش ندا آمد از آسمان   «ز دنیا مکین رفته بر لامکان»

برخی تذکره‌نگاران اظهار نظر کرده‌اند که مکین خیلی زود رنج، خودبین و خودپسند بود. وقتی‌که با کسی صحبت می‌کرد اکثراً به‌رنجش و آزردگی و جانبین منتج می‌شد و این منابع مزید اشاره می‌کند که به‌سبب تندخویی مکین دانشمندان شهر ندرتاً به‌قصد دیدن وی به‌خانه‌اش می‌رفتند. مصحفی[1] هنر و استعدادِ شعری مکین را موردِ انتقاد قرار داده می‌گوید که او به‌صحتِ کاربرد واژگان و اصولِ و قواعد عروض توجّه

۱. مصحفی همدانی امروهوی، شیخ غلام (م: ۱۲٤۰ ه): *عقد ثریا* (تألیف: ۱۱۹۹ ه/۱۷۸۵ م)، مرتّبهٔ مولوی عبدالحق (علیگ) و معتمد اعزازی، انتشارات انجمن ترقّی اردو، اورنگ‌آباد دکن، ۱۹۳٤ م، ص ۵۳.

خصوصی می‌داشته و احمد علی سندیلوی[۱] قریحهٔ شعری وی را تحسین می‌کند و می‌گوید که او تقاضاهای شعری را در جمله اصناف سخن مانند غزل، قصیده، رباعی و متقطعات به‌نحو احسن ایفا می‌کند.

تذکرهٔ «نشتر عشق» خبر می‌دهد که در مجالس شعری که در شهر لکهنو منعقد می‌شد، فاخر مکین دایماً نسبت به‌شعرای عامی و عادی به‌جایگاه بلندتر نشست می‌داشت. بهگوان داس[۲] می‌نویسد که شهرت فضل و کمال فاخر مکین از مرز و سرحد هند عبور کرده در حدود ایران رسیده بود. «شفیق» در تذکرهٔ خود بازگو می‌کند که یک‌بار در یک مجلس شعرخوانی شاعری بر مطلع غزلی از مکین نکته گرفت و مکین بر این بنا رنجیده گشت و یک قصیدهٔ شکوانیه نظم کرده جواب نکتهٔ طعنه‌آمیزِ آن شاعر را داد. قصیدهٔ اشاره شده به«محضرالآمان» موسوم است که مکین در بحر و وزن قصیدهٔ انوری[۳] گفته بود. چند اشعار از این قصیده به‌شرح ذیل نقل می‌شود:

کامل نکته سنج غیر حزین　　بعلی گر در این زمان باشد
هم بجای متین کسی نرسد　　هرچه گوییم جای آن باشد
غیر از این یک دو خسرو معنی　　که سخن پایه تخت‌شان باشد
دیگری را چه زهره در برِ من　　که چنین گوید و چنان باشد
خنده خواهد بریش خویش زدن　　خود چو او شاخِ زعفران باشد
گوی و چوگان گرفته‌ایم اینک　　مرد میدان اگر فلان باشد

یک نسخهٔ خطّی دیوان[۴] فاخر مکین در کتابخانهٔ خدابخش پتنا نگهداری می‌شود. آغاز نسخهٔ هذا از سه قصیده می‌باشد به‌عنواناتِ فراقیه، محضرالآمان و سلسلةالاحبّا ـ قصیدهٔ آخرالذکر دارای ارزش و قدر زیاد بدین موجب می‌باشد که مکین در این

---

۱. هاشمی سندیلوی، شیخ احمد علی خان: مخزن‌*الغرایب* (خطّی)، شمارهٔ ۷۱۳، کتابخانهٔ خدابخش، پتنا، برگ ۸۵۹.

۲. هندی لکهنوی، بهگوان داس، *سفینهٔ هندی* (*تذکرهٔ شعرای هند*) (تألیف: ۱۲۱۹ ه/۵-۱۸۰٤ م)، تصحیح سیّد شاه محمّد عطاءالرّحمٰن عطا کاکوی، پتنا، ص ۱۸۱.

۳. گر دل و دست بحر کان باشد　　دل و دستِ خدایگان باشد

۴. مکین شاهجهان‌آبادی، میرزا محمّد فاخر: *دیوانِ فاخر مکین* (خطّی) شمارهٔ ۵۹٦، اوراق ۲٦۷، کتابخانهٔ خدابخش، پتنا.

قصیدهٔ طویل تلامذهٔ خود را ذکر کرده و علاوه بر این روی‌دادهای سفر خود به‌فیض‌آباد، الهآباد و کچهوچه را مشروحاً بیان کرده است و مقدّمات و پیشامدهای ملاقات خود را با پادشاه شاه عالم تذکّر داده است. بعد از این نسخهٔ خطّی مذکوره حدوداً چهار صد غزل به‌ترتیب حروف تهجّی دربردارد. مطلع غزلِ اوّلین به‌قرار ذیل به‌ملاحظه می‌آید:

اگر پروای عقبٰی داری و اندیشهٔ مولیٰ الایا ایّها المشغول فی الدّنـیا دع الدّنیا

و پس از این یک ترجیع‌بند بر بیت فیضی دارد که نخستین بند به‌طور ذیل می‌باشد:

رفتــی و ز چـشم تـر نرفتــی از خـاطر و از نظــر نرفتــی
رفتـــی وز دیــــدهٔ تـــصوّر ای روشـــنیِ بــصر نرفتـــی
رفـتی و ز بس‌که در خیـالی دانم که تو در سفر نرفتی...

سپس مخمّسات بر غزل‌های حافظ، نظیری و حزین در این نسخه دیده می‌شود. مخمّسی که بر غزلِ حافظ منظوم شده این‌طور شروع می‌شود:

عمری بناز و نعمت خوش بود وقت ما را امروز درد و محنت آورده صـد بـلا را
از من بدل دعـای جـان و دلِ شما را دل می‌رود ز دستم صاحبدلان خـدا را
دردا که راز پنهـان خواهد شـد آشکارا

و مخمّسی مبنی بر شعر نظیری به‌قرار زیرین ابتدا می‌شود:

کجا بودی که رسوا ساختی بی‌خانمانی را کجا بودی که بی‌طاقت نمودی ناتوانی را
کجا بودی که بر آتش فشاندی بدگمانی را کجا بودی که امشب سوختی آزرده جانی را
به‌قدر روز محشر طول دادی هر زمانی را

و مخمّسی که ذیلاً درج می‌شود بر شعر حزین تضمین کرده شده:

گر میِ عشق چو پروانه دل و جانم سوخت هر نفس شمع صفت دیدهٔ گریـانم سـوخت
نی همین داغِ دل از آتـش پیمـانم سوخت آمد آن شمـع شبی بر سر و سامانم سوخت
جستم از جای چنان گرم که دامانم سوخت

دیوان مکین مثنویات مختصری و قطعاتی چند هم دارد و بر رباعیّات که شمارش حدود هشتاد می‌باشد اختتام می‌پذیرد. شمّه‌ای از رباعیّات مکین مثالاً درج ذیل می‌گردد:

یار به‌سلوک یکدلی بخـش مـرا با فکر خفی ذکر جلی بخش مرا

از خجلت عصیـان به‌گداز آمده‌ام　　بگذار به‌حرمـتِ علی بخـش مرا

*

بـاغی و بهـاری و تماشـایی هـست　　در خانه چرا نشـسته‌ای جـایی هـست
هرچـند بکـف هیـچ نـداری بـرخـیـز　　دستی اگرت نیست مکین پایی هست

*

زاهد به‌خیـال خـویش مـستم دانـد　　کـافر بـه‌گمـان خداپرسـتم دانـد
مُـردم ز غلـط فهـمیِ مَـردُم مُـردم　　ای کاش کسی هر آنچه هستم داند

و شعری چند از غزل‌های مکین به‌طور استشهاد این‌جا مندرج می‌شود:

دامن فشان گذشت و ادا را بهانه ساخت　　خاکم به‌باد داد و صـبا را بهانـه سـاخت
دسـتی بـدوش غیـر نهـاد از سـر کـرم　　ما را چو دید لغزش پـا را بهانـه سـاخت
در کار خـود به‌رنگ دگـر دست می‌زند　　خونم به‌کاربرد و حنـا را بهـانه سـاخت

*

دارم دلـی از دسـت او رسـوای دوران در بـغـل
داغِ جنون در آسـتیـن چـاک گـریبـان در بغـل
بیخود شدم جانسـت ایـن پا آفـت دل در درون
مُردم دلست این دوسـتان پا دشمن جان در بغل
از عشق جانان گر چنین بی‌قدر گردد کفر و دین
سر از خجـالت می‌کشـد گبـر و مسلمان در بغل

فاخر مکین شاعر خوش قریحه و دارای تبحّر کامل در دقایق و غوامض فن، لزومات جمله صنوف سخن را به‌نحو احسن بجا آورده است. در سدهٔ دوازدهمین هجری در زمرهٔ شعرای لکهنو به‌استثنای عبدالرّضا پتن کسی همتا و همانند او نبود. علاوه بر استعدادِ خداداد در فنِّ سخن‌پردازی، مکین در شعبهٔ نثرنگاری مکاتیبی که به‌دوستان و تلامذهٔ عزیز خود نوشته و به‌یادگار گذاشته است از لحاظ اختصاصات ادب و فرهنگ خیلی ارزنده و درخورِ توجّه می‌باشد.

مجموعهٔ مکاتیب مکین موسوم به«گلزار جعفری» را جعفر خان «راغب»[1] تلمیذ دانشمند او در فنّ سخنگویی، گردآورده بود. در بعضی از این نامه‌ها مکین مشکلات و مواردی توضیح طلب که احباب و تلامذهٔ وی برای حلّ و فصل آنها به‌وسیلهٔ مراسلات بدو رجوع نموده و راهنمایی طلب کرده‌اند را مشروحاً به‌قاطعیّت تحلیل نموده است.

جعفر خان راغب این مجموعهٔ مکتوبات مکین محتوی بر «چهار چمن» را به‌سال ۱۱۹۰ هجری مرتّب نموده بود. سه نسخهٔ خطّی از این مجموعه هنوز موجود است. نسخه‌ای که تحت ملاحظهٔ راقم آمده قبلاً ملک استاد روانشاد فارسی پروفسور افسرالدّوله فیّاض‌الدّین حیدر رئیس اسبق مؤسّسهٔ تحقیقات فارسی و عربی پتنا بوده ولی اکنون به‌کتابخانهٔ خدابخش محوّل شده آن‌جا نگهداری می‌شود. نسخهٔ دوّم «گلزارِ جعفری» شامل فهرست کتابخانهٔ ملّی کلکته می‌باشد. نسخهٔ سوّمین در کتابخانهٔ شخصی از مرحوم پروفسور سیّد مسعود حسن رضوی لکهنو موجود است. یکی از مکاتیبی از فاخر مکین که به‌جواب عریضه‌ای از موهن لعل «انیس»[2] مؤلِّف تذکرهٔ «انیس‌الاحبّا» به‌رشتهٔ تحریر درآورده شده و در مجموعهٔ مزبور شامل است، برای نقد و ارزیابی موردِ نظرِ خوانندگان قرار داده می‌شود:

درجواب عریضهٔ لاله موهن لعل انیس:

”دوست معنی‌یاب تذکره‌نویس لاله موهن لعل انیس کامیاب باشند. ذوق و شوق روزافزون است دیگر نمی‌دانم که چون است. عمر به‌غفلت می‌گذرد و دلِ بیخبر غافل است و افسوس نمی‌خورد. افسوس که نفس چند مستعار را غنیمت نمی‌شمارم و به‌صد هوا و هزار هوس گرفتاریم. خوشا آزادی که از بند آرزوها رسته و از دام خواهش‌ها جَسته، خطّ شما دیده و دل خرسند گردیده. پیشتر در جواب خطّ یک‌بار دو سه کلمه متضمنِ زندگی سراپا شرمندگیِ خود نوشته به‌خانهٔ ساهوکارزاده که نامش می‌بردید و خیراندیشیش می‌آوردید فرستاده، آنچه معلوم شد نرسانیده و شما را شاکی گردانید. شکایت بجاست. حق طرف شما

۱. شاعر دو زبانه (فارسی و اردو) تلمیذ فاخر مکین در شعر فارسی.
۲. تلمیذ فاخر مکین در شعر فارسی.

است. او سبحانه جلّ شانه فضل خود نماید متردّد نباید بود. قادر توانا همه آسان تواند نمود. عرصهٔ روزگار تنگ است، قناعت نمودن علامت دانش و فرهنگ است. از این است که با وجود رنج و تعب زمانه گوشه‌گیران پا به‌دامن کشیده‌اند... از دورنگی بعضی نااهلان که هزار رنگ ایذا دیده می‌شود چه نگارد که خامه با هیچ رنگ با کسی گفت و شنود ندارد..."

قبل از این‌که این مقاله به‌پایان رسد مناسب بود معارضه معروف سودا و مکین اینجا اظهار داشته شود. طوری‌که در سطور بالا نظرات بعضی تذکره‌نگاران پیرامون طبیعت و شخصیّت مکین به‌ذکر آمده منجر بدین‌معنی می‌رسد که با وجود این‌که مکین یک شاعر ارجمند و کم‌نظیر بود، خودبینی و تبختر در مزاجِ طبعش غلبه می‌داشت و این معارضهٔ ادبی که ذیلاً به‌اختصار تذکّر داده می‌شود، واقعاً حاکی از طبع خودپسند و خوی تکبّرآمیز او می‌باشد.

ماجرای این معارضه آنچه میرزا محمّد رفیع متخلّص به«سودا»[1] شاعری دوزبانه (فارسی و اردو) در رساله‌ای بنام «عبرت‌الغافلین» ترقیم نموده، ملخّصاً این‌طور است که شخصی موسوم به‌اشرف علی خان یک تذکره‌ای را ترتیب داده بود مشتمل بر تخمیناً صد هزار بیت و برای اصلاح خواستن بر محتویّات این مجموعه مشارٌالیه به‌فاخر مکین تقرّب جُست. مؤخّرالذکر بدو گوش‌زد کرد که تقاضای وی بدین شرط پذیرفته شود که او را اختیار و اجازه داده شود برای قلمزد کردن و خطِّ بطلان کشیدن بر اشتباهات و تسامهات شعرای هندی بشمول فیضی، ناصر علی، بیدل، آرزو و شمس‌الدّین فقیر و هم تصحیح نمودنِ خطاهای شعرای ایرانی. اشرف علی خان این شرط را نتوانست قبول کند و دل‌شکسته و مایوس او به‌شیخ آیت الله «ثنا»[2] رجوع کرد و مساعدت خواست. شیخ موصوف برای تصحیح در مشتملات تذکرهٔ اشاره شده راضی گشت ولی متأسّفانه فقط بخشی از مشتملات این تذکره تحت ملاحظه داشته و اصلاح کرده بود که ناگهان

---

۱. میرزا محمّد رفیع متخلّص به«سودا» شاعرِ دوزبانه (فارسی و اردو) به‌سال ۱۱۲۵ هجری مطابق ۱۷۷۳ میلادی متولّد شد و به‌سال ۱۱۹۵ هجری مطابق ۱۷۸۱ میلادی درگذشت. (نگارنده)

۲. وطنش شاهجهان‌آباد بود، ولی بعضی تذکره‌نویسان آیت الله «ثنا» را به‌کشمیر منسوب کرده‌اند. در شعر فارسی یکی از تلامذهٔ شیخ علی حزین بود. (نگارنده)

به‌یک کار لازم به‌فیض‌آباد شتافت. اشرف علی خان بیچاره و بیزار باز نزد مکین با تذکرهٔ خود حاضر شد و این بار مکین از بیچارگیِ اشرف علی خان سوء استفاده کرده او را وادار به‌پذیرفتن شرایط خود کرد. خان موصوف در حال اضطراب و عدم اطمینان تذکره را برای اصلاح به‌مکین واگذار کرد و چندی بعد او اطّلاع یافت که فاخر مکین اشعار سخنورانی بزرگ و برجسته از ایران و هند بعدهٔ زیاد را غلط قرار داده و بر آنها قلمزده است. از استماعِ این واقعهٔ دلخراش و آزاررسان خان موصوف بسیار رنجیده گشت و تذکره را به‌بهانه‌ای به‌تصرّف خود آورد و به‌قصد انصاف‌خواهی و احقاق حقّ در این مسئله به‌میرزا رفیع «سودا» رجوع کرد. سودا تذکرهٔ خان موصوف را برای ملاحظه ستاند ولی ابتداً مکین بدین موجب که او فاخر مکین را یک شاعری قدرتمند و با استعداد به‌حساب می‌آورد و خیلی گرامی میداشت، نمی‌خواست بر تصحیحات او اظهار نظر کند ولی وقتی‌که تذکره را تحت ملاحظهٔ خود داشت و او مستحضر شد که مکین اشعار شعرای معروف و ممتاز مانند سعدی، امیر خسرو، مولانا روم و جامی را هم هدف تصحیح قرار داده و بر آنها خط بطلان کشیده است، خیلی عصبانی شد و آن‌قدر از این حرکت ناروای مکین ملول و متأثّر گشت که به‌منظور پاسخِ دفاعی، او یک رساله‌ای بنام «عبرت‌الغافلین»[1] به‌نگارش آورده و بدین‌وسیله شعرای ممتاز و مسلّم‌الثبوت که اشعارش موردِ قلم خوردگیِ او شده را دفاع کرد. رسالهٔ مذکوره که در «کلیّات سودا» شامل است محتوی بر پنج فصل می‌باشد. فصل اوّل سبب نویسندگیِ رسالهٔ مذکوره را بیان می‌کند. در فصل دوّم سودا اشعار شعرایی که مکین بر آنها قلمزده و باطل قرار داده را مندرج کرده است و فصل سوّم تصمیمات و تحریفات مکین بر اشعار شعرایی که در سایر جهان ادب فارسی مسلّم و محقّق به‌شمار می‌آیند را بروز می‌دهد.

در فصل چهارم و پنجم سودا در عکس‌العمل خرده‌گیری‌ها اعتراضات ناشایست مکین بر اشعار نغز و نفیس شعرای ممتاز فارسی، برخی اشعار مؤخّرالذکر که به‌دیدگاه

---

۱. سودای دهلوی، میرزا محمّد رفیع پسر میرزا محمّد شفیع (م: ۱۱۹۵ ه): *کلیّات سودا*، مطبوعهٔ نولکشور، لکهنو، ص ۷۱-۳٤.

او نامعتبر و غیرمحکم به‌حساب می‌آمد را با دلایل موجّه موردِ نکته‌گیری قرار داده است. اکنون بعضی اشعار سرودۀ شعرای نامدار که مکین بر آنها خرده‌گیری کرده و الفاظ و کلمات را تغییر داده است ذیلاً نقل می‌شود:

نورالعین واقف (از پنجاب)

دیدم سحر ز مرغِ چمن زاد در سفر　　نالیدنی که زلزله افتاد در قفس

در مصرعۀ دوّم از بیت فوق‌الذّکر مکین بجای کلمۀ نالیدنی لفظ «بیتابی‌یی» آورده است و بر ای تحریف دلیل آورده است که نالیدن به‌شنوایی نسبت دارد، لذا اینجا مناسبت ندارد. سودا این مسئله را موردِ سنجش قرار داده اظهار نظر می‌کند که شعرای معتبر از هند و ایران به‌تعداد معتنابه ناله و گریه را به‌کیفیّت بینایی منسوب کرده‌اند و بنابراین تحریفِ مکین شایسته نیست. شعری معروف از مولانا روم که درج زیرین می‌شود را مکین به‌هدف تغییر ساخته است:

من با تو نمی‌گفتم کم ده دو سه پیمانه　　من مستم و تو مستی اکنون که برد خانه

مکین مصرعۀ دوّم در شعر فوق کلمۀ «من مستم و تو مستی» را به«من مست و تو گشتی مست» تغییر داده است. سودا فکر می‌کند که دگرگون کردن بیت مولانا روم توسّط مکین، یک فعل بی‌معنی و غیرمفید مرتکب شده است که به‌سبب این تحریف حسن و فصاحت شعر هٰذا برباد رفته است.

اشعار زیرین شیخ علی حزین را هم مکین موردِ نکته‌گیری قرار داده است:

می‌گرفتیم به‌جانان سر راهی گاهی

او هم از لطف نهان داشت نگاهی گاهی

دو سه روزی‌ست که دزدیده نگه وین عجب است

نه ثوابی ز من آمد نه گناهی گاهی

به‌مصرعۀ دوّم در بیت اوّل مکین «نهان» را «به‌ما» تبدیل می‌کند و به‌مصرعۀ دوّم در بیت دوّم بجای «ثوابی»، «خطایی» درآورد. سودا این تصمیمات را ناروا می‌پندارد. مکین شعرِ میرزا صائب که درج ذیل می‌شود را هم بی‌سبب تغییر می‌کند:

یک دیدنش برای ندیدن کفایت است　　هرچند روی مردمِ دنیا ندیدنی‌ست

مکین مصرعهٔ دوّم از شعر مندرجه بالا را به«یک دیدنی برای ندیدن بود ضرور» تغییر می‌کند. این تبدیل‌ها از نگاه سودا یکسر بی‌معنی است.

همین‌طور اشعار عدّهٔ زیادی از شعرای معروف فارسی هدف تحریفات نادرست و ناخوشایند مکین قرار گرفته است. سودا از ذهنیّتِ خودپسندانه و شیوهٔ غیرمنصافانهٔ مکین خیلی آزرده گشت و تحتِ استیلای رنج و خشمگینی لاجرم او شمّه‌ای از ابیات مکین را مورد انتقاد و خرده‌گیری قرار داده است. مثالی چند از اشعار مکین که سودا بر آن‌ها ایراد گرفته به‌قرار ذیل می‌باشد:

گرفته بود در این بزم چون قدح دل من　　شکفته رویی صهبا شکفته کرد مرا

«سودا» قضاوت می‌کند که شعرای مستند از هند و ایران دایماً واژهٔ قدح را برای اظهار شادمانی و خرّمی به‌کاربرده‌اند و گاهی قدح را به‌گل تشبیه داده‌اند و هیچ‌گاه مانند مکین در شعر فوق به‌علامت این واژه دل‌آزردگی و غمگینی معنی نکرده‌اند.

کجا روم چه شوم چون کنم چسان سازم　　گذار من به‌سر کوی قاتل افتاده است

شعر مندرجه بالا را «سودا» موردِ انتقاد قرار می‌دهد و توجیه می‌کند که عاشق صادق کوی محبوب را مع‌الوصف این‌که آن‌جا آفات و آسیب‌ها برخورد می‌کند خیلی عزیز می‌دارد و آن را مقام سعادت و میمنت تلقّی می‌کند درحالی‌که مکین در شعر بالا کوچهٔ یار را جای مصیبت و نکبت تصوّر می‌کند و این روش شعری از طرز تفکّر و شیوهٔ بیان شعرای ذی‌اعتبار فارسی انحراف دارد.

منابع

۱. ابوطالب تبریزی اصفهانی، میرزا ابوطالب خان بن حاجی محمّد بیگ خان: *خلاصة‌الافکار* (خطّی)، شمارهٔ ۷۱۲، کتابخانهٔ خدابخش، پتنا.
۲. انیس لکهنوی موهن لعل (م: ۱۲۲۹ ه): *انیس‌الاحبا*، ترتیب و تقدیم پروفسور انوار احمد، خدابخش اورینتل پبلک لائبریری، پتنا، ۱۹۹٦ م.
۳. سلیم بهوپالی، سیّد علی حسن خان: *صبح گلشن*، مطبع شاهجهانی، بهوپال، ۱۲۹۵ ه/ ۱۸۷۸ م.
٤. سودای دهلوی، میرزا محمّد رفیع پسر میرزا محمّد شفیع (م: ۱۱۹۵ ه): *کلیّات سودا*، مطبوعهٔ نولکشور، لکهنو.

۵. شفیق اورنگ‌آبادی، منشی لچهمی نراین (م: ۱۲۲۳ /۱۸۰۸ م): *گل رعنا* (تألیف: ۸۲–۱۱۸۱ه) مکتوب پنجم جمادی‌الآخر ۱۲۰٤ فصلی/۱۹۹۷ م/۱۱۸۲ هجری (در حیات مؤلّف)، شمارهٔ ۷۰۱، کتابخانهٔ خدابخش، پتنا.

٦. صبای لکهنوی، محمّد مظفّر حسین: *روز روشن* (تألیف: ۱۲۹۷ ه/۱۸۸۰ م)، مطبع شاهجهانی، دارالاقبال، بهوپال، ۱۲۹۷ ه/۱۸۷۹ م.

۷. عاشقی عظیم‌آبادی، حسین قلی خان (ت: ۱۱۹٤ ه) پسر آقا علی خان: *نشتر عشق* (تألیف: ۳۳–۱۲۲٤ ه) (خطّی)، شمارهٔ ۷۱٦، گنجینهٔ بانکی‌پور، کتابخانهٔ عمومی خاورشناسی خدابخش.

۸. قدرت گوپاموی، محمّد قدرت‌الله (م: ۱۲۸۰ ه): *نتایج‌الافکار* (تألیف: ۱۲۵۸ ه/۱۸٤۲ م.)، مطبع سلطانی، بمبئی، ۱۳۷۷ هجری.

۹. مصحفی همدانی امروهوی، شیخ غلام (م: ۱۲٤۰ ه): *عقد ثریا* (تألیف: ۱۱۹۹ ه/۱۷۸۵ م)، مرتّبهٔ مولوی عبدالحق (علیگ) و معتمد اعزازی، انتشارات انجمن ترقّی اردو، اورنگ‌آباد دکن، ۱۹۳٤ م.

۱۰. مکین شاهجهان‌آبادی، میرزا محمّد فاخر: *دیوانِ فاخر مکین* (خطّی) شمارهٔ ۵۹٦، اوراق ۲٦۷، کتابخانهٔ خدابخش، پتنا.

۱۱. مکین شاهجهان‌آبادی، میرزا محمّد فاخر: *گلزارِ جعفری* (مجموعهٔ مکتوباتِ مکین) (خطّی) مرتّبهٔ جعفر خان راغب، کتابخانهٔ خدابخش، پتنا.

۱۲. نوّاب قنّوجی بخارایی، امیرالملک سیّد محمّد صدّیق: *شمع انجمن*، به‌اهتمام مولوی محمّد عبدالمجید خان، مطبع شاهجهانی، بهوپال، ۱۲۹۳ ه/۱۸۹٦ م.

۱۳. واله داغستانی، علی قلی خان: *ریاض‌الشعرا* (تألیف: ۱۱٦۱ ه/۱۷٤۸ م)، تصحیح پروفسور شریف حسین قاسمی، کتابخانهٔ رضا، رامپور، ۲۰۰۱ م.

۱٤. هاشمی سندیلوی، شیخ احمد علی خان: *مخزن‌الغرایب* (خطّی)، شمارهٔ ۷۱۳، کتابخانهٔ خدابخش، پتنا.

۱۵. هندی لکهنوی، بهگوان داس، *سفینهٔ هندی* (*تذکرهٔ شعرای هند*) (تألیف: ۱۲۱۹ ه/۵–۱۸۰٤ م)، تصحیح سیّد شاه محمّد عطاءالرّحمٰن عطا کاکوی، پتنا، ۱۹۵۸ م.

معرّفی برخی از کتابخانه‌های مهمّ نسخ خطّی لکهنو ـ هند

مهدی خواجه‌پیری*

با ظهور اسلام در شبه جزیرهٔ عربستان و گسترش سریع آن تحوّلی جاودانه در تاریخ بشریّت به‌وجود آمد. پیشرفت سریع اسلام در نقاط مختلف جهان بیشتر مرهون معنویّت‌هایی بودکه اسلام در فرد فرد پیروانش پدیدآورد. اسلام به‌هر کجا راه یافت نشانه‌های فراموش نشدنی ازخود به‌جای گذاشت و پدیده‌های معنوی و ارزش‌های والای انسانی را عینیّت بخشید. از جمله مناطقی که اسلام به‌آسانی در آن راه یافت و در فرهنگ و تمدّن آن تأثیری عمیق گذاشت شبه قارّهٔ هند بود. هرچند امیران و فرمانروایان مسلمان به‌صورت فاتحان به‌سرزمین هند وارد شدند، لیکن جامعیّت اسلام موجب پذیرش و استقبال هندی‌ها از اسلام و مسلمین گردید و زمینه‌ای به‌وجود آمد که اسلام نه تنها در سرزمین هند پیشرفت سریعی پیدا کرد، بلکه مسلمانان حدود هشتصد سال بر شبه قارّهٔ هند فرمانروایی کردند و هند به‌صورت یکی از پایگاه‌های اسلام و علوم و فنون اسلامی درآمد.

عشق و علاقهٔ بعضی از سلاطین مسلمان به‌فرهنگ و ادب اسلامی و احترام ایشان به‌علماء و دانشمندان نشانگر این واقعیّت در طول تاریخ تمدّن و فرهنگ اسلامی در هند است. فرمانروایان مسلمان با ساختن بناهای عظیم و تأسیس مدارس و تقدیر از علماء و تشویق طلّاب، فرهنگ و تمدّن اسلامی را در سراسر هند بسط دادند. چنان‌که در زمان سلطنت محمّد شاه تغلق (۷۵۲–۷۲۵ ه‍/۱۳۵۱–۱۳۲۵ م) تنها در دهلی هزار مدرسهٔ کوچک و بزرگ برای طالبان علم وجود داشت و در هر مدرسه ده‌ها طالب علم

* مدیر مرکز میکروفیلم نور، خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو.

به‌فراگیری علوم اسلامی مشغول بودند و درکنار اکثر مدارس، کتابخانه‌هایی برای استفاده مدرّسین و طلّاب بنا گردیده بود. آثار فیروزشاه تغلق در محلّهٔ حوض‌خاص در دهلی تاکنون وجود دارد.

در این ایّام فراگیری علوم و فنون اسلامی تنها منحصر به‌مدارس نبود، بلکه مساجد و خانقاه‌ها نیز آموزشگاه‌های علوم اسلامی بودند و در کنار بیشتر مساجد و خانقاه‌ها کتابخانه‌های عمومی وجود داشت. شیخ عبدالحق محدّث دهلوی (م: ۱۰۵۲ ه/۱۶۴۲ م) در *اخبارالاخیار* در شرح‌حال سراج‌الدّین می‌نویسد که وی از شاگردان مولانا رکن‌الدّین و عارف بزرگ خواجه نظام‌الدّین اولیاء (م: ۷۲۵ ه/۱۳۲۵ م) بود و از کتابخانهٔ خواجه که در جنب خانقاه وی بود استفاده می‌نمود.

مورّخین شمار کتب کتابخانهٔ بابر را ۴۰۰۵۲ نسخه ثبت کرده‌اند.

در میان حکومت‌های اسلامی هند، سلاطین مغول بیشتر به‌فنون و علوم اسلامی علاقه نشان می‌دادند. ظهیرالدّین محمّد بابر (م: ۹۳۷ ه/۱۵۳۰ م) سرسلسلهٔ شاهان مغول در هند، خود مردی صاحب فضل بود و شعر می‌سرود. وی کتابخانه‌ای عظیم در قصر خود برپا کرد و علماء و هنرمندان را از گوشه و کنار برای رونق کتابخانه دعوت نمود. شدّت ذوق و علاقهٔ بابر به‌مطالعه آن‌قدر بود که شب‌ها پس از فراغت از امور سلطنتی برای مطالعه به‌کتابخانه می‌رفت و تا پاسی از شب به‌مطالعه مشغول بود و گاه در همان جا استراحت می‌نمود. وی دارای خطّی خوش بود و ابتکاری در خط به‌وجود آورد که به‌نام خطّ بابری شهرت یافت. مورّخین شمار کتب کتابخانهٔ بابر را ۴۰،۰۵۲ نسخه ثبت کرده‌اند.

در زمان سلطنت همایون (۹۶۳–۹۳۷ ه/۱۵۵۶–۱۵۳۰ م) فرزند بابر به‌علّت شوق شاه به‌علوم ادبی مجالس بزرگ علمی و ادبی در گوشه و کنار و در حضور همایون برپا می‌گردید. وی از هفت تالاری که به‌نام هفت ستارهٔ بزرگ برای پذیرایی مهمانانش بنا کرده بود، دو هال (سالن) به‌نام‌های زهره و مشتری را برای ملاقات با علماء، دانشمندان و هنرمندان اختصاص داده بود. سیّد علی ترک ملقّب به‌امیرالبحر در سفرنامهٔ خود یاد و خاطرهٔ آن مجالس را گرامی داشته است. همایون اکثر اوقات فراغت را در

کتابخانهٔ شخصی خود در پُرانا قلعه (قلعهٔ کهنه) به‌مطالعه می‌گذراند. در ۱۷ ربیع‌الاوّل سال ۹۶۳ هجری هنگامی که همایون برای ادای فریضهٔ مغرب از کتابخانه خارج می‌شد از پلّه‌ها به‌زیر افتاد. همان باعث مرگ وی شد. عمارت کتابخانهٔ وی تاکنون در قلعهٔ کهنه موجود است.

نمایان‌ترین دورهٔ رشد فرهنگ و تمدّن اسلامی در هند در زمان جلال‌الدّین محمّد اکبر شاه (۱۰۱۴–۹۶۳ ه/ ۱۶۰۵–۱۵۶۶ م) پسر و جانشین همایون بود. وی هرچند خود در زمینهٔ معارف و فنون اسلامی در مرتبهٔ پدرانش نبود، لیکن عشق و علاقه‌ای وافر به‌علوم و فنون مختلف داشت. همچنین وجود بزرگانی چون ابوالفضل بن مبارک (م: ۱۰۱۱ ه/۱۶۰۲ م) و برادرش فیضی (م: ۱۰۰۴ ه/۱۵۹۵ م) و ملّا فتح الله شیرازی (م: چهارشنبه سوّم شوّال ۹۹۷ ه/ششم آگوست ۱۵۸۹ م)، قاضی نورالله شوشتری (۱۰۱۹–۹۵۶ ه)، ابوالفتح گیلانی (م: ۹۹۷ ه/۱۵۸۹ م)، حکیم همام (م: ۱۰۰۴ ه/ ۱۵۹۵ م) و عبدالرّحیم خان خانِ‌خانان (م: ۱۰۳۶ ه/۱۶۲۷ م) در دربار وی زمینه را برای توسعهٔ فرهنگ و هنر اسلامی بیش از هر زمان به‌وجود آورد. اکبر نه تنها کتابخانهٔ اسلافش را وسعت داد، بلکه با کاردانی و تشویق وی کتابخانه‌های زیادی توسّط وزیران و درباریان تأسیس گردید. عبدالرّحیم خانِ‌خانان کتابخانهٔ بزرگی تأسیس کرد و از سراسر جهان اسلام علما، هنرمندان، خطّاطان و نقّاشان را برای همکاری و رونق کتابخانه دعوت نمود، بهبود میرزا خطّاط و برادرش میر علی خوشنویس و شجاع شیرازی استاد خط ثلث و نسخ، ملّا عبدالرّحیم هروی ملقّب به‌عنبرین قلم و محمّد حسین خطّاط هرکدام مدّتی در کتابخانهٔ خانخانان خدمت کردند. از میان استادان مصوّر و شبیه‌ساز دو برادر به‌نام‌های میان ندیم و میان فهیم بودند، که بیشتر کتاب‌ها به‌وسیلهٔ این دو تن تزیین می‌گردید. در جلدسازی محمّد امین خراسانی عنوان سرپرست را داشت و گروهی با وی همکاری می‌کردند. محمّد امین از مشهد به‌هند مهاجرت کرده و مدّت‌ها در خدمت کتابخانه بود و ماهانه برای وی ۴۰۰ روپیه وظیفه مقرّر گردیده بود.

سلیمه سلطانه خواهرزادهٔ همایون از بطن گلرخ بیگم شاعره مشهور کتابخانه‌ای داشت که اکثر نسخ آن از نوادر بود. همچنین از کتابخانه‌های مهمّ دیگر این دوره کتابخانهٔ منعم خان سپهسالار در جونپور، نورجهان بیگم در دهلی و کتابخانهٔ فیضی در

فتح‌پور سیکری (اکبرآباد) را می‌توان نام‌برد. در کتابخانهٔ فیضی علاوه بر تألیفاتش که حدود صد و ده جلد بود ۴،۶۰۰ نسخه نادر نگهداری می‌شد. نوّاب نورالنّساء بیگم آن‌قدر شیفتهٔ کتاب بود که دیوان کامران را به‌قیمت سه مُهر طلا خریداری کرد. این نسخه تاکنون در کتابخانهٔ خدابخش پتنا موجود است و بر صفحهٔ اوّل آن این عبارت درج گردیده: «سه مُهر طلا قیمت این خزانه است» نوّاب نورالنّساء بیگم.

در زمان حکومت پادشاهان پس از اکبر شاه چون جهانگیر (۱۰۳۷–۱۰۱۴ ه/ ۱۶۲۷–۱۶۰۵ م)، شاهجهان (۱۰۶۸–۱۰۳۷ ه/۱۶۵۸–۱۶۲۷ م) و اورنگ‌زیب (۱۱۱۸–۱۰۶۸ ه/ ۱۷۰۸–۱۶۵۸ م) نیز کتابخانه‌های عمومی و خصوصی تأسیس گردید. جهانگیر در سفرها کتابخانهٔ شخصی‌اش را با خود حمل می‌کرد. وی در سفرش به‌گجرات هنگام ملاقات با علما و دانشمندان به‌آنان کتاب هدیه کرد. در زمان حکومت شاهجهان یک سیّاح آلمانی به‌نام جان البرت که در سال ۱۶۳۸ میلادی به‌هند سفرکرده در سفرنامهٔ خود می‌نویسد که از کتابخانهٔ جهانگیر دیدن کرده و در آن زمان ۲۴،۰۰۰ نسخه از بهترین نسخ با زیباترین جلد در آن کتابخانه را دیده است. شاهزاده داراشکوه (کشته به‌سال ۱۰۶۹ ه/۱۶۵۹ م) فرزند عالم و عارف شاهجهان که دارای تألیفات ارزنده در عرفان اسلامی است، کتابخانه‌ای بزرگ در دهلی تأسیس نمود که بنای آن تاکنون در ناحیهٔ کشمیری گیت (دروازهٔ کشمیر) در دهلی دیدنی است.

یعقوب کندی حکیم مشهور مأمون‌الرشید بود وی اوّلین کسی است که در اسلام به‌فیلسوف بزرگ لقب یافت، مجموعهٔ رسائل این حکیم بزرگ در کتابخانهٔ ندوة‌العلماء موجود است.

در زمان سلطنت اورنگ‌زیب به‌علّت تعصّب شاه به‌مسائل مذهبی زمینه‌های فقه و تفسیر وحدیث رشد بیشتری داشت. اورنگ‌زیب شب‌ها پس از نافلهٔ شب، یا *قرآن* قرائت می‌کرد و یا به‌خطّ خود *قرآن* کتابت می‌نمود و هنگام مرگش وصیّت نمود که از مبلغ چهارصد و پنج روپیه‌ای که از فروش نسخ قرآنی که به‌خطّ وی بوده برایش کفن تهیّه نمایند. اورنگ‌زیب مدّتی نزد سیّد علی تبریزی کتابدار کتابخانهٔ سلطنتی فنّ کتابداری را آموخت.

دختر اورنگ‌زیب زیب‌النّساء (م: ۱۱۱۴ ه‍/۱۷۰۲ م) گویا شاعره‌ای خوش ذوق بوده و شعر می‌سروده است و کتابخانهٔ شخصی وی دارای کتب متعدّد در زمینه‌های ادبی و اخلاقی بود و به‌امر وی کتاب‌های زیادی در زمینهٔ معارف اسلامی تألیف و ترجمه گردید. از جملهٔ این کتاب‌ها، تفسیر کبیر ابوالفتوح است که ملّا صفی‌الدّین آن را به‌فارسی ترجمه کرد و *زیب‌التفاسیر* نام نهاد. همچنین کتاب *انیس‌الحجّاج* به‌امر وی تألیف گردید. پس از وفات اورنگ‌زیب دستگاه حکومت مغول به‌علّت اختلاف بین فرزندانش روبه‌ضعف نهاد. از میان پادشاهان این سلسله پس از مرگ اورنگ‌زیب، بهادر شاه، محمّد شاه (۱۱۶۱–۱۱۳۱ ه‍/۱۷۴۸–۱۷۱۹ م) و شاه عالم ثانی ذوق و شوق علمی و ادبی داشتند.

همزمان با ضعف حکومت مغول‌ها در دهلی به‌سال ۱۲۳۴ هجری سعادت خان برهان‌الملک پس از رفع غائله ایالت اَوَده به‌فرمانداری این منطقه منسوب گردید. وی شهر فیض‌آباد را به‌عنوان مرکز فرمانداری خود قرار داد. برهان‌الملک مردی علم دوست از نژاد ایرانی و از سادات نیشابور بود. اقتدار سعادت خان برهان‌الملک و ضعف دولت مرکزی باعث گردید که ایالت اَوَده به‌صورت یک منطقهٔ خود مختار درآید. با تأسیس حکومت اَوَده و خاموش شدن چراغ علم و دانش در دهلی ایالت اَوَده مرکز علما، دانشمندان و مهد علوم و فنون اسلامی گردید. در زمان آصف‌الدّوله سوّمین نسل از اولاد برهان‌الملک لکهنو به‌عنوان پایتخت اَوَده برگزیده شد. آصف‌الدّوله مردی عالم و علم دوست بود. وی دارای طبعی ظریف بود و به‌شعر و ادب فارسی عشق می‌ورزید و به‌فارسی شعر می‌سرود دیوان اشعارش تاکنون دوباره در هند به‌چاپ رسیده است. در زمان حکومت آصف‌الدّوله ده‌ها مدرسه و کتابخانه در سراسر ایالت اَوَده تأسیس گردید و علما و دانشمندان از سراسر هند و جهان اسلام به‌این منطقه روآوردند. سیّد عبداللّطیف بن ابی‌طالب بن نورالدّین بن نعمت‌الله الحسینی الموسوی التستری که در سال ۱۲۱۱ هجری به‌لکهنو سفر کرده دربارهٔ خدمات آصف‌الدّوله در سفرنامه‌اش چنین می‌نویسد:

"سه لک کتب منتخب خوشخط پاکیزه که بر هر صد مجلّد یک کس گماشته بود در کتابخانهٔ او دیدم و اکثر را به‌رفاقت خان به‌تدریج سیر کردم از اقسام فنون و

اصناف علوم عربی و فارسی و انگریزی نظم و نثر، تاریخ و دیوان در آن‌ها بود و قطعات زیبا به‌قلم خوشنویسان اوّلین و آخرین و تصاویر مصوّران ایران و هند و روم و فرنگ آن‌قدر داشت که به‌عمری از دیدن آن‌ها فراغ حاصل نمی‌شد. مجلّدات بسیاری از کتب علمی به‌نظر درآمدند چون شرایع و مدارک و مسالک و مفاتیح و کشکول و بعض مجلّدات *بحارالانوار* که همه به‌خطِّ مؤلّفین بودند از کسی که کتابخانه در تحویل او بود شنیدم که هفتصد مجلّد کتب علمی‌اند که به‌خطِّ مصنّفین‌اند و از کتابخانهٔ سلاطین تیموریه بعد از تخریب سلطنت به‌دست او افتاده‌اند و الحق آن همه خزائن و دفائن و اسباب طلا و جواهری که داشت معامله با عشر عشیر کتابخانه او نمی‌کردند".

کتابخانه‌های سلطنتی اَوَده

از میان پادشاهان اَوَده واجد علی‌شاه (۱۲۷۲–۱۲۶۳ ھ/۱۸۵۶–۱۸۴۷ م) استعداد و شوق بیشتری به‌مباحث علمی و ادبی داشت. تعداد تألیفاتش از نثر و نظم به‌چهل و شش کتاب و رساله می‌رسد. کتابخانهٔ سلطنتی در عهد وی دارای ۲۰۰ هزار جلد کتاب در زمینه‌های گوناگون فرهنگ و معارف اسلامی بود. وی در اوّلین سال حکومت خود دستور داد تا فهرستی از کلیّهٔ کتاب‌های مورد نیاز کتابخانهٔ سلطنتی تهیّه گردد و پس از تهیّهٔ لیست کتب، فرمانی به‌شرح ذیل صادر نمود: از کتب فهرست مفصّله ذیل هر نسخه که لغایت بیست و چهارم این ماه (ذی‌قعده) روز پنجشنبه سنهٔ ۱۲۶۳ هجری نزد محمّد حسین مهتمم مطبع سلطانی در تکیهٔ شاه فصیح بر مکانش برسد همان وقت به‌شرط پسند قیمتش خاطر خواه بایع داده شود. به‌دنبال فرمان واجد علی‌شاه مبنی بر خرید کتب، شعرا قطعه‌هایی سرودند که از جمله آن‌ها قطعه‌ای بود که کرامت علی متخلّص به«اظهر» در مادّهٔ تاریخ این فرمان سرود:

پیش هر صاحب معلّی‌شأن   سیر هر نسخه فرحت‌انگیز است
در سنه عیسوی بخوان اظهر   «اشتهار کتب دلآویز است»
(۱۸۴۸ م)

با صدور این فرمان صدها نسخهٔ دیگر به‌مجموعهٔ کتاب‌های کتابخانهٔ سلطنتی افزوده گردید. پس از تسلّط انگلیس‌ها بر ایالت اَوَده و تبعید واجد علی‌شاه آخرین

فرمانروای اَوَده به‌کلکته کتابخانه‌ها نیز چون دیگر وسائل به‌یغما رفت. مسیح‌الدّین خان کاکوری که همراه مادر و برادر واجد علی‌شاه برای اعاده حق حکومت به‌واجد علی‌شاه در لندن به‌سرمی‌برد، دربارهٔ مظالمی که عمّال انگلیسی بر پادشاهان اَوَده روا داشتند کتابی به‌چاپ رسانید وی از جمله نکاتی که به‌آن اشاره کرد مسئله کتابخانهٔ سلطنتی بود که فرماندهان انگلیسی تعداد زیادی از کتاب‌ها را با خود بردند و بسیاری از کتاب‌ها به‌علّت عدم توجّه مقامات مذکور تلف گردید. از نامه‌ای که حسّام‌الدّوله وکیل امور سلطنتی پس از تبعید واجد علی‌شاه به‌معاون فرمانده نظامی انگلیس در لکهنو نوشته است سرنوشت کتابخانه و عناد سرمداران انگلیسی نسبت به‌مراکز اسلامی معلوم می‌گردد. حسّام‌الدّوله در نامه مّورخ ۱۴ اوت ۱۸۵۶ میلادی به‌فرماندهٔ نظامی انگلیسی در لکهنو نوشت که صحت‌الدّوله امروز به‌من اطّلاع داد که کاپیتان فلیچر برحسب حکم شما به‌کتابخانهٔ سلطنتی در فرح‌بخش منزل رجوع کرده و می‌خواسته است که کتاب‌ها را به‌محلّ اقامت جنرال مارتین انتقال دهد. به‌اطّلاع می‌رساند که چون این کتاب‌ها متعلّق به‌دولت اعلیحضرت پادشاه اَوَده می‌باشد من در این امر نمی‌توانم از پیش خود نظری داشته باشم. امّا چون میان دو دولت کمپانی هند شرقی و دولت ابد قرین اَوَده دوستی و تفاهم وجود دارد لذا مانع از مطالعه و بازدید کتابخانه برای شما نخواهیم بود. چون نامهٔ حسّام‌الدّوله به‌معاون فرماندهٔ نظامی انگلیس در لکهنو رسید خشمگین شد و در نوزدهم همان ماه نامه‌ای در *جواب‌نامهٔ* حسّام‌الدّوله بدین مضمون برای وی فرستاده شد. در مورد تمرّد از حکم فرستادهٔ ما و عدم تحویل کتابخانهٔ سلطنتی به‌مأمورین و انتقال کتاب‌ها به‌محلّ اقامت مارتین، مقام فرماندهی از تو خشمگین گشته و این پیغام برای یک افسر عالی‌رتبه بسیار نامناسب بوده و تو منزلت و مقام خود را نگاه نداشتی و ما درآینده به‌تو اجازه نخواهیم داد تا در امور سیاسی دخالت کنی، در مورد اعتماد شاه اَوَده به‌تو و مشاورت با شما در کارهای خود امری است شخصی، امّا از این پس حق دخالت در امور عامه را نخواهی داشت و نباید از اوامر افسران انگلیسی سرپیچی کنی و به‌خاطر داشته باش که تو نیز یکی از خدمت‌گزاران کمپانی هند شرقی می‌باشی. به‌هرحال با ارسال یکی دو نامه دیگر از طرف معاون فرماندهٔ نظامی انگلیس به‌متصدّی کتابخانه مبنی بر این‌که کتاب‌ها به‌علّت عدم رعایت و نبودن امکانات جهت تحفّظ آن‌ها

از طرف پادشاه تبعیدی اَوَده در معرض تلف می‌باشد. مدیر کتابخانه مجبور به‌تحویل کلیّهٔ کتاب‌ها گردید. پس از انتقال کتاب‌ها به‌محلّ اقامت مارتین سرنوشت آن‌ها را از کتاب *قیصرالتّواریخ* نقل می‌کنیم:

"پس از تبعید واجد علی‌شاه به‌کلکته یک‌روز فرماندهٔ جدید نظامی انگلیس در لکهنو از کتابخانهٔ سلطنتی دیدن کرد، کتاب‌ها بدون نظم و ترتیب روی زمین ریخته شده بود، فرمانده علّت آن را از مسؤل کتابخانه سؤال کرد. مفتاح‌الدّوله در پاسخ گفت میجر مارینگی (یکی از افسران انگلیس) یک‌روز دستور داد تا تمام کتاب‌ها را از قفسه‌ها بیرون بریزید سپس دستور داد که مأمورین کتابخانه، کتاب‌ها را به‌ترتیب گذشته در جاهای خود قرار دهند به‌وی گفته شد که کتابخانه در طول چندین سال و با صرف هزاران روپیه تنظیم و ترتیب گردیده بود و ترتیب دوباره آن‌ها با وضع فعلی امکان‌پذیر نیست این عمل آن‌قدر برای یک فرمانده انگلیسی بی‌اهمیّت بود که با بی‌اعتنایی گفت کارینگی نباید تا این اندازه عناد می‌ورزید!"

منشی ظهیرالدّین در شرح‌حال خود می‌نویسد که من برای یک امر تحقیقی در زمان تبعید شاه، نامه‌ای به‌وی نوشتم و تقاضای کتابی را از کتابخانهٔ سلطنتی نمودم واجد علی‌شاه در پاسخ‌نامه من چنین نوشت:

"تألیفات و تصنیفات عمده را سیل غارت یاغیان همچو خس و خاشاک در امواج تاراج چنان غرق ساخته که اثر حرفی‌از آن‌ها باقی نیست".

سرنوشت کتابخانه‌های لکهنو

با تسلّط کامل انگلیس‌ها بر ایالت اَوَده و قتل و غارت مردم بی‌گناه شهرها که انگلیس‌ها آن را ایّام غدر نامیدند کتابخانه‌ها نیز چون دیگر اموال دستخوش حوادث گردید. با برکناری مسؤلان و مدیران کتابخانه‌ها و روی کار آمدن افراد نالایق موجبات بی‌نظمی در کتابخانه‌ها فراهم آمد و تعداد زیادی از کتب به‌علّت بی‌توجّهی، فقر و یا اغراض عمّال انگلیس با علوم اسلامی تلف گردید. اشپرینگر شرق‌شناس و فهرست‌نگار نسخه‌های خطّی کتابخانه‌های شاهان اَوَده در سفرنامه خود می‌نویسد که مدیر کتابخانهٔ

شاهی تعدادی از کتاب‌های نفیس و کمیاب را به‌قیمت یازده هزار روپیه فروخت و هزینهٔ عروسی دخترش را از این راه تأمین کرد. همچنین کتاب‌های نادر و نفیسی که در معرض دید انگلیس‌ها بود انتخاب و به‌انگلستان ارسال گردید و باقی‌مانده کتاب‌های نفیس تا سال ۱۸۵۷ م از هند خارج گردید، امّا آن‌چه از دستبرد حوادث ایّام و یغماگری انگلیس‌ها باقی‌ماند کتابخانه‌های شخصیّت‌های علمی و بزرگانی بود که با انگلیس و سلطه آنان بر هند مخالف بودند و در ایّامی که باقی‌مانده کتاب‌های کتابخانه‌های سلاطین کیلویی در کنار معابر به‌فروش می‌رسید، با فروش وسائل زندگی خود حتّی زیور آلات زنانه بسیاری از کتب را از خطر نابودی نجات دادند. من تعداد زیادی از نسخ خطّی را در کتابخانه‌های علما و بزرگان لکهنو دیدم که مُهر شاهان اَوَده، امجد علی‌شاه، واجد علی‌شاه و شاهزاده سلیمان شکوه بر آن‌ها ثبت گردیده و در صفحهٔ اوّل آن‌ها نوشته شده: «از نیلام خریده شد» و در ذیل آن قیمت و نام خریدار آمده است. در پی خروج انگلیس‌ها از هند و استقلال این کشور و تأسیس کشوری جدید به‌نام پاکستان تعداد قابل ملاحظه‌ای از مسلمانان به‌کشور نو بنیاد پاکستان مهاجرت کردند. از این پس مدارس علوم اسلامی و کتابخانه‌هایی که محلّ بحث علمی و مسائل اسلامی بودند رونق خود را از دست دادند. بدین‌گونه تعداد زیادی از کتابخانه‌هایی که از دستبرد انگلیس‌ها محفوظ مانده بود، این‌بار توسّط خود مسلمانان به‌قیمت‌های ناچیزی فروخته شد و بازار دلّال‌های کتب خطّی از کشورهای مختلف رونق گرفت. همچنین تعداد بی‌شماری از کتاب‌ها تلف و طعمه موریانه گردید. امّا پس از آن‌همه حوادث که بر میراث فرهنگ اسلامی در هند وارد گردید. هنوز در کتابخانه‌های بزرگ و کوچک این کشور پهناور هزاران نسخهٔ خطّی وجود دارد که در میان آن‌ها صدها نسخه به‌خط مصنّفین و مؤلّفین بزرگ به‌چشم می‌خورد. هنگامی‌که علّامهٔ فقید شیخ عبدالحسین امینی (م: ۱۲۹۰ هـ/۱۸۷۳ م) برای چهار ماه از کتابخانه‌های هند دیدن کرد چنان مشغول مطالعهٔ کتب بود که هنگام بازگشت به‌نجف اشرف طالب علمی دربارهٔ آب و هوای گرم و سوزان هند از ایشان سؤال کرد. ایشان فرمودند من در این مدّت توجّهی به‌آب و هوا و این‌گونه مسائل نداشتم. در یادداشت‌هایی که از این عالم بزرگ به‌جای‌مانده ارزش کتابخانه‌ها و اظهار تأسف ایشان از وضع اسف بار آن‌ها معلوم می‌گردد. این مرد بزرگ

تا آن‌جایی که ممکن بود از کتب نفیس استفاده و در بعضی از موارد از نسخ نادر استنساخ نمود زیرا وی از آینده اسف بار این کتابخانه‌ها به‌خوبی مطّلع بود. علّامهٔ امینی در سفرنامه خود آماری از کتابخانه‌های هند را که مشاهده نموده آورده است و آمار کتابخانهٔ لکهنو به‌شرح ذیل است:

۱. کتابخانهٔ ناصریه	۳۰،۰۰۰ با نسخ خطّی فراوان.
۲. کتابخانهٔ مدرسةالواعظین	۲۰،۰۰۰ نسخه با مقداری خطّی نفیس.
۳. کتابخانهٔ سلطان‌المدارس	۵،۰۰۰ با مقداری خطّی منحصر بفرد.
٤. کتابخانهٔ ممتازالعلماء	۱۸،۰۰۰ بسیاری از این تعداد خطّی.
۵. کتابخانهٔ فرنگی محلّ	۹،۰۰۰ با ۴،۰۰۰ خطّی.
٦. کتابخانهٔ ندوةالعلماء	حدود ۶۰،۰۰۰ با ۵۵۰۰ خطّی.
۷. کتابخانهٔ امیرالدّوله	بیش از ۱۱۰،۰۰۰.

کتابخانهٔ نوّاب روهیله

در زمان سلطنت محمّد شاه تیموری در دهلی، منطقه روهیله به‌دست یکی از نوّابان به‌نام حافظ رحمت‌الله خان اداره می‌گردید. وی مردی شجاع و صاحب علم و کمال بود و در زمان صدارت خود مدارس بزرگی در این شهر بنا نمود. حافظ رحمت‌الله خان از ارادتمندان به‌خاندان پیامبر بود و به‌علما، سادات و دانشمندان احترام خاص می‌نمود. در سال ۱۱۸۸ ه/۱۷۷۴ م نوّاب شجاع‌الدّوله به‌روهیله حمله کرد و حافظ رحمت خان را به‌قتل رسانید. وی از جمله غنائمی را که با خود به‌لکهنو حمل کرد کتابخانهٔ بزرگ نوّاب روهیله بود. پس از حمل کتابخانه به‌لکهنو مدّتی کتاب‌ها در کتابخانهٔ سلطنتی بود و سپس عمارتی برای حفاظت آن‌ها در محلّهٔ توپخانه درنظر گرفته شد. عمارت کتابخانه از ملحقات رزیدنسی مشهور به‌بیلی گاردن محلّ اقامت فرمانده‌هان و سفیران انگلیسی بود. کتابخانه در طبقهٔ دوّم این عمارت قرار داشت لذا توجّه خاصّی به‌کتاب‌ها نمی‌گردید. اشپرینگر دربارهٔ این کتابخانه می‌نویسد که تمام کتاب‌ها در صندوق‌های بدون حفّاظ قرار داده شده و مجموعهٔ این صندوق‌ها به‌چهل می‌رسد. تالار کتابخانه مخزن موش‌ها و حشرات موذی است و اگر کسی بخواهد وارد کتابخانه شود حتماً باید

چوب دستی همراه داشته باشد تا از گزند موش‌ها و حشرات دیگر در امان بماند. در آخر تالاری که کتاب‌ها در آن قرار دارد صندوق‌هایی دیده می‌شود که کلیّهٔ کتاب‌های آن را موریانه‌ها تلف کرده‌اند از جمله این کتاب‌ها *تاج‌اللّغات* و *هفت قلزم* می‌باشد که به‌طور کامل ازبین رفته است. در لابلای کتابهای این ذخیره بزرگ نسخه‌هایی به‌زبان پشتو وجود دارد که برای سرداران روهیله با توجّه خاصّی کتابت و تزیین گردیده است. متأسّفانه مقامات دولتی بیشتر توجّه به‌تعداد کتاب‌ها دارند و لذا از ارزش نسخ نادر و نفیس بی‌اطّلاع می‌باشند لذا متصدّیان کتابخانه‌ها از این غفلت استفاده نموده و کتاب‌های ذی‌قیمت را می‌فروشند و به‌جای آن نسخه‌های بی‌ارزش را قرار می‌دهند. به‌طور مثال در حدود صد نسخه *گلستان* و *یوسف و زلیخا* در این کتابخانه وجود دارد که جایگزین کتاب‌های نفیس و نادر گردیده است. معرّفی کتب نفیس این کتابخانه را اشپرینگر ضمن سه گزارش در مدّت اقامت خود در لکهنو برای انگلیس‌ها ارسال داشته است. هرچند اکنون از عمارت کتابخانه و کتاب‌ها چیزی باقی‌مانده است امّا می‌توان حدس زد که سهمی از کتاب‌ها همچنان‌که اشپرینگر اشاره کرده دستخوش حوادث ایّام و طعمه موریانه‌ها گردیده و آن‌چه از نسخ نفیس در لابلای کتب موجود بود به‌انگلستان منتقل شده است. باید توجّه داشت که چون کتابخانهٔ توپخانه از شعب کتابخانهٔ سلطنتی اَوَده به‌شمار می‌آمده دارای مُهر خاصّی نبوده است، لذا در میان کتاب‌های باقی‌مانده از کتابخانه‌های اَوَده تشخیص نسخه‌هایی که مربوط به‌کتابخانهٔ توپخانه است به‌آسانی ممکن نیست. مگر آن‌که مُهر نوّابان روهیله بر آن‌ها ثبت شده باشد و من در میان نسخه‌هایی که مُهر شاهان اَوَده بر آن‌ها ثبت گردیده و از نظرم گذشته به‌چنین مُهرهایی برخورد نکردم.

کتابخانهٔ فرنگی محلّ

شیخ علاءالدّین معروف به‌قطب عالم یکی از علمای بزرگ هرات بود که در اواخر حکومت سلاطین تغلق در دهلی به‌هند مهاجرت کرد و در نواحی دهلی مسکن گزید. از فرزندان وی شیخ‌الاسلام نظام‌الدّین بود که پس از مرگ پدر برای تبلیغ به‌دهکده سهالی در اطراف بارابَنْکی هجرت نمود و تا پایان عمر در آن دهکده باقی‌مانده و

در همان‌جا وفات نمود. از اولاد وی ملّا قطب‌الدّین در علم و فضل شهرتی به‌سزا یافت و چنان بود که پادشاه مغول تقاضای ملاقات با وی را داشت. وی به‌دست یکی از دشمنان خود به‌قتل رسید و فرزندانش پس از شهادت پدر به‌لکهنو مهاجرت کردند. اورنگ‌زیب پادشاه مغول برای دلداری فرزندان ملّا قطب‌الدّین دو فرزندش ملّا محمّد سعید و ملّا محمّد اسعد را همراه با لشکر خود به‌برهانپور برد و ملّا نظام‌الدّین فرزند دیگر وی در لکهنو باقی‌ماند و شاه به‌خاطر قدردانی از ملّا قطب‌الدّین، فرنگی محلّ، عمارتی را که قبلاً تاجران خارجی در آن اقامت می‌کردند را به‌ملّا نظام‌الدّین بخشید. ملّا نظام‌الدّین چون پدران خود مردی عالم و صاحب فضل بود و به‌استادالهند مشهور گردید وی خانهٔ خود را تبدیل به‌مدرسهٔ علوم دینی نمود و پس از مدّتی فرنگی محلّ به‌عنوان یکی از بزرگترین مدارس علوم دینی هند درآمد. در این مدرسه برخلاف مدارس دینی دیگر که متعلّق به‌فرقه و یا مذهب خاصّی بود، دانشجویان تمام فرق و مذاهب اسلامی تحصیل می‌نمودند چنان‌که سیّد دلدار علی اوّلین مجتهد شیعه اَوَده دروس مقدماتی را نزد اساتید این مدرسه به‌پایان برد و سپس عازم نجف اشرف گردید و بعدها توسّط وی و به‌امر نوّاب آصف‌الدوله اوّلین نماز جمعه شیعیان به‌امامت ایشان در لکهنو برگزار گردید و شاگردانی چون مفتی محمّد قلی، علّامه مجاهد حامد حسین و مفتی میر محمّد عبّاس را پرورش داد. ملّا نظام‌الدّین برای تکمیل مدرسهٔ خود در یکی از حجرات مدرسه کتابخانه‌ای تأسیس کرد امّا اطّلاع صحیحی از سال تأسیس و تعداد کتاب‌های آن در دست نیست، لیکن این‌قدر معلوم است که جانشینان وی کتابخانه را وسعت دادند و بر تعداد کتاب‌ها افزودند. به‌طوری‌که کتابخانه به‌صورت یکی از مراجع علمی لکهنو درآمد. مولوی سیّد عبدالحی حسنی صاحب کتاب *نزهة‌الخواطر* از کتابخانهٔ فرنگی محلّ استفاده نموده و آن را به‌عنوان یکی از معتبرترین کتابخانه‌های شهر لکهنو یاد نموده است. امّا بعدها به‌علّت آفات گوناگون منجمله تعطیل شدن مدرسهٔ فرنگی محلّ مقدار قابل توجّهی از کتاب‌ها تلف گردید. هرچند امروزه از مدرسهٔ فرنگی محلّ جز نام چیزی باقی‌نمانده است امّا کتابخانه به‌عمارت یوسفی پرس منتقل گردیده است. کتابخانه نیز به‌علّت فقدان اهل علم در این شهر مورد توجّه نبوده و اکثر نسخ خطّی طعمه موریانه شده است. در گذشته اگر اهل علمی از

این شهر گذر می‌کرد و با نام فرنگی محلّ آشنا بود سراغی از کتابخانه می‌گرفت و درب‌های بسته کتابخانه بروی وی باز می‌شد. علّامه فقیّد شیخ عبدالحسین امینی در مدّت اقامت خود در این شهر از کتابخانه استفاده نموده و تعداد کتاب‌های موجود در کتابخانه را ۴،۰۰۰ نسخه دانسته است. در سال‌های اخیر به‌علّت اختلاف بین فرزندان خاندان فرنگی محلّ و مهاجرت گروهی از ایشان به‌پاکستان بسیاری از کتاب‌ها به‌فروش رفته و قسمتی از آن به‌کتابخانهٔ آزاد دانشگاه اسلامی علیگر منتقل گردیده و آن‌چه از کتاب‌ها به‌جای‌مانده در همان عمارت است و کلید کتابخانه در دست یکی از افراد خاندان فرنگی محلّ می‌باشد که در پاکستان اقامت دارد. به‌هرحال این کتابخانه نیز مسیری را طی می‌کند که دیگر میراث علمی و فرهنگی اسلامی در سال‌های اخیر داشته‌اند.

کتابخانهٔ ندوةالعلماء

در سال ۱۸۹۴ میلادی مدرسه‌ای درکنار رودخانهٔ گومتی به‌نام ندوةالعلماء در شهر لکهنو تأسیس گردید. بانی این مدرسه جمعی از علماء و دانشمندان اسلامی بودند. هدف از بنای این مدرسه آگاه کردن جوانان مسلمانان با معارف اسلامی و تربیت و تعلیم نوجوانان مسلمان بود. مولانا ابوالکلام آزاد اوّلین وزیر معارف هند در یک بیانیه هدف از تأسیس مدرسه را چنین بیان می‌کند: هدف از تأسیس ندوةالعلماء آگاه کردن مسلمانان با معارف اسلامی و تعلیم و تربیت گروهی از جوانان با علوم مختلف اسلام است. همچنین تأسیس کتابخانه‌ای بزرگ برای استفاده محقّقین و طالبان علم می‌باشد تا جویندگان حقیقت بتوانند به‌آسانی از مدارک و کتاب‌های اسلامی استفاده کنند. حدود دوازده سال پس از تأسیس مدرسه ندوةالعلماء در اوّلین نشست علماء و مدرّسین ندوةالعلماء در شهر شاهجهانپور (ایالت یو.پی.) راجع به‌بنیاد کتابخانه که از اهداف مؤسّسین ندوه بود بحث گردید. در همین نشست مولوی عبدالرزّاق یکی از بزرگان شهر شاهجهانپور کتابخانهٔ شخصی خود را که شامل سه هزار نسخه خطّی بود به‌مدرسهٔ ندوةالعلماء اهداء کرد. در نشست دیگر علماء و مدرّسین مدرسهٔ ندوةالعلماء که در شهر پتنا منعقد گردید. مولوی عبدالعظیم تعداد دویست کتاب خطّی به‌کتابخانهٔ ندوه اهداء کرد همچنین مولوی عبدالغنی نیز تعداد صد جلد کتاب ادبی و تاریخی وقف

کتابخانه نمود. بانیان مدرسه برای حفظ کتاب‌ها و پایه‌گذاری کتابخانه در یکی از محلّات لکهنو به‌نام گولاگنج ساختمانی را درنظر گرفتند و کتاب‌ها به‌آن محلّ منتقل گردید، هم زمان با تأسیس کتابخانه تعداد زیادی کتاب‌های خطّی و چاپی دیگر از شهرهای مختلف هند به‌کتابخانه اهداء گردید که از جمله کتابخانهٔ نوّاب عالمگیر محمّد خان والی بهوپال، کتابخانهٔ سیّد حمیدالدّین از پتنا و تعدادی از کتاب‌های کتابخانهٔ مولوی محمّد یحیٰی خان از لکهنو و کتاب‌های سیّد احسن شاه بود. همچنین گروهی از علماء و بزرگان چون نوّاب صدّیق حسن خان، نوّاب نورالحسن خان، نوّاب نجم‌الحسن خان قنّوجی، واجد علی صاحب، سیّد عبدالجلیل صاحب، علّامه شبلی نعمانی و سیّد عبدالحی حسنی ندوی مدیر ندوة‌العلماء کتابخانه‌های شخصی خود را وقف این کتابخانه نمودند، تعداد کتاب‌های اهدایی به‌کتابخانهٔ ندوة‌العلماء تا سال ۱۹۷۳ هجری به‌۶۲ هزار نسخهٔ خطّی و چاپی رسید، در سال ۱۹۷۴ میلادی تالار مدرسه ندوة‌العلماء برای کتابخانه درنظر گرفته شده و کتابخانه با اشارهٔ مولوی سیّد سلیمان ندوی از محلّه گولا گنج به‌مدرسه انتقال داده شد، پس از انتقال کتابخانه به‌مدرسه کتاب‌های درسی طلّاب نیز به‌کتابخانه اضافه گردید و سالن اصلی مدرسه به‌عنوان دارالمطالعه برگزیده شد، مخازن کتاب در طبقهٔ دوّم و اتاق‌های اطراف طبقهٔ اوّل به‌ترتیب موضوع جای داده شد، همچنین فهرست جدیدی برای تمام کتاب‌ها به‌سبک قدیم در دفاتر تهیّه گردید. در سال ۱۹۰۶ میلادی مولانا ابوالکلام آزاد مقاله‌ای دربارهٔ نوادر نسخ کتابخانه ندوة‌العلماء نوشت و درآن مقاله به‌معرّفی چند نسخه به‌شرح ذیل پرداخت:

> یعقوب کندی حکیم مشهور مأمون‌الرشید بود وی اوّلین کسی است که در اسلام به‌فیلسوف بزرگ لقب یافت، مجموعهٔ رسائل این حکیم بزرگ در کتابخانهٔ ندوة‌العلماء موجود است، همچنین *مدینة‌العلوم* ارنیقی، تذکرهٔ *هفت اقلیم* امین رازی، دو کتاب دیگر قابل ذکر در این مجموعه است، دربارهٔ اهمیّت *مدینة‌العلوم* همین‌قدر کافی است که *کشف‌الظنون* که از بهترین فهرست‌های اسلامی است، در اکثر موارد از این کتاب استفاده نموده، همچنین تذکرهٔ *هفت اقلیم* که از بهترین تذکره‌های شعرای فارسی است نسخه‌ای از آن در دارالعلوم موجود است

و تاکنون به‌زیور طبع آراسته نگردیده است. بسیاری از کتاب‌هایی که در دورهٔ اکبر پادشاه بزرگ مغول ترجمه شده و تاکنون به‌چاپ نرسیده زینت‌بخش این کتابخانه است، از کتاب‌های دورهٔ شاهجهان نیز که از سنسکریت به‌فارسی ترجمه شده کتابی در علم موسیقی در کتابخانه وجود دارد، از نوادر نسخ دیگر کتابخانه، *جواهرالقرآن* از تصنیفات امام محمّد غزالی است هرچند این کتاب تاکنون چندین بار به‌چاپ رسید لیکن ناقص چاپ شده و نسخه کامل آن با خطّ خوش در کتابخانه موجود است، *قاموس‌اللغة* نسخهٔ دیگری از کتاب‌های نفیس است که مُهر اکثر پادشاهان مغول بر آن ثبت است. این مقاله را زمانی مولانا ابوالکلام آزاد نوشته بود که تنها چند سال از تأسیس کتابخانه می‌گذشت و تعداد کتاب‌ها بیش از چهار هزار نسخه نبود، و اکنون این کتابخانه دارای بیش از صد و ده هزار کتاب چاپی و قلمی می‌باشد. در سال ۱۹۸۴ میلادی عمارتی در دارالندوةالعلماء جهت کتابخانه با اسلوب جدید بنا گردید، این عمارت دارای سه هال بزرگ جهت مطالعه و کنفرانس و در اطراف هر طبقه مخازن کتاب قراردارد، طبقهٔ اوّل و دوّم متعلّق به‌کتاب‌های چاپی است و طبقه سوّم مخزن مخصوص کتب‌های خطّی است که مجموع آن در حدود چهار هزار و پانصد نسخه می‌باشد و کتب خطّی در وضعیت نسبتاً خوبی قرار دارند. تعداد نسخه‌های خطّی عربی این کتابخانه ۲۲۲۷ و تعداد نسخه‌های‌خطّی فارسی و اردوی آن بیش از دو هزار می‌باشد، مخطوطات اردو نسبت به‌عربی و فارسی‌بسیار کم است، لیکن نسخه‌های خطّی اردو دارای ارزش و قدمت می‌باشند، از جمله دیوان‌هایی‌که به‌زبان اردو در این کتابخانه وجود دارد، دیوان منتظر شاگرد شاعر بزرگ فارسی و اردو مصحفی است این تنها نسخه موجود از دیوان منتظر می‌باشد و تاکنون به‌چاپ نرسیده است، علاوه بر *دیوان منتظر*، دواوین دیگری از شعرای مشهور، چون سودا، برهمن، صبا، مصحفی، *شاهنامهٔ* اردو، و *دیوان* شیدا زینت بخش این کتابخانه می‌باشد. فهرست‌برداری نسخه‌های خطّی عربی و فارسی این کتابخانه از اوائل سال ۱۳۶۴ هـ ش توسّط مرکز تحقیقات زبان فارسی در هند شروع و در سال ۱۳۶۵ هـ ش کار فهرست‌برداری

به‌پایان رسید، فهرست‌ها در دو جلد نسخه‌های خطّی عربی ندوةالعلماء در ۸۸۵ صفحه و نسخه‌های فارسی ندوةالعلماء در ۹۰۰ صفحه در همین سال در دهلی‌نو به‌چاپ رسید.

کتابخانهٔ جنّت‌مآب سیّد محمّد تقی ممتازالعلماء

از میان کتابخانه‌های بزرگی که در اواخر سلطنت فرمانروایان اَوَده در لکهنو تأسیس گردید، دو کتابخانهٔ مجتهدین این شهر علّامه حامد حسین نیشابوری و کتابخانهٔ ممتازالعلماء سیّد تقی بود، سیّد محمّد تقی فرزند سیّد حسین سیّدالعلماء در سال ۱۲۳۴ هجری در شهر لکهنو تولد و علوم اسلامی را نزد پدر و عموی خود سیّد محمّد سلطان‌العلماء قرائت نمود. وی در سن ۲۸ سالگی به‌مرتبهٔ اجتهاد نائل آمد و از پدر و عموی خود اجازه دریافت نمود، سیّد محمّد تقی در سال ۱۲۵۹ هجری به‌عنوان مدرّس علوم اسلامی به‌مدرسهٔ سلطان‌المدارس و جامعهٔ سلطانیه دعوت گردید و این در حالی بود که علمای بزرگی چون مولانا احمد علی محمّدآبادی از شاگردان علّامه دلدار علی در این مدرسه تدریس می‌نمودند، با ورود مولانا سیّد محمّد تقی به‌مدرسهٔ سلطانیه از طرف امجد علی شاه فرمانروای اَوَده به‌وی خطاب ممتازالعلماء فخرالمدرّسی داده شد، مفتی محمّد عبّاس شوشتری در اوراق الذهب می‌نویسد:

"اکبرهم فی‌الهدی و السداد و ابرعهم فی الفقه و الاجتهاد و ذوی‌الفکر المتین و الرای الوزین فخرالفضلاء و المدرّسین التقی المتّقی السیّد محمّد تقی اعلی‌الله قدرة و نوّر بدره احدث منّی سنّا و اقدم فضلاء منّا".

ممتازالعلماء فخرالمدرّسین مدّت ۳۰ سال مدرس مدرسه سلطانیه بود و همزمان با تدریس و تربیت طلّاب علوم دینی به‌تألیف و تصنیف اشتغال داشت. مجموعه تألیفات وی در زمینه معارف اسلامی بیش از ۳۰ عنوان می‌باشد. ممتازالعلماء برای دسترسی بیشتر به‌منابع اسلامی، کتابخانه‌ای تأسیس و از سراسر هند و کشورهای اسلامی نسخ خطّی نادر و کمیاب راخریداری نمود. مولانا سیّد آقا مهدی در کتاب خود «تاریخ کا خونچگان ورق» کتابخانهٔ ممتازالعلماء را چنین معرّفی کرده است:

"کتابخانۀ ممتازالعلماء مجموعه‌ای است از کتب اسلامی در زمینه‌های مختلف تفسیر، فقه، حدیث، کلام و مناظره که بیشتر نسخ موجود در این کتابخانه از نوادر نسخی است که در کشورهای دیگر به‌زحمت به‌دست می‌آید. از جمله نسخ نادر این کتابخانه تفسیر کامل ثعلبی است که در حدود صد سال پس از وفات مؤلّف کتابت گردیده است. این نسخه در سال ۱۹۱۹ م به‌مبلغ صد و پنجاه هزار روپیه قیمت‌گذاری گردیده، همچنین *صحیفۀ سجادیه* به‌خطٍّ شهید اوّل، تفسیر منبع *عیون‌المعانی* و فقه رضوی منقول از نسخۀ اصل و صدها کتاب و نسخۀ دیگر از جمله نفایس این گنجینۀ بزرگ اسلامی است، در سال ۱۸۵۷ میلادی (ایّام غدر) که میراث فرهنگی اسلامی توسّط انگلیس‌ها به‌غارت می‌رفت، به‌این کتابخانه نیز حمله شد، امّا غارتگران نتوانستد از این گنجینه کتابی را خارج کنند، مجموعۀ نسخ موجود در کتابخانه تا سال ۱۳۵۰ هجری ۴۲۴۱ نسخه بوده است".

دکتر محمّد سالم قدوایی دربارۀ کتابخانۀ ممتازالعلماء چنین می‌نویسد:

"وی در جمع‌آوری کتاب‌های نفیس و ارزشمند شوقی وافر داشت و برای حفاظت نسخ نفیس و نادر کتابخانه تأسیس نمود و در کنار کتابخانه مسجد و حسینیّۀ بنا کرد. عمارت کتابخانه و مسجد تاکنون موجود است، امّا به‌علّت عدم توجّه متولّیان، کتابخانه روبه‌ویرانی گذاشته است".

دکتر محمّد سالم قدوایی از جمله کتب نفیس این کتابخانه *نخبةالدعوات*، *العیاب*، *کتاب‌الارشاد*، *حدیقةالواعظین*، *نزهةالواعظین*، *لمعةالواعظین* و تفسیر *ینابیع‌الانوار* را یاد کرده است. *ینابیع‌الانوار* تفسیری است در چهار جلد که از تألیفات سیّد محمّد تقی ممتازالعلماء می‌باشد. امّا اکنون به‌همّت و سرپرستی حجّةالاسلام سیّد علی نقوی کتابخانه رونقی تازه یافته و کتابخانه به‌حجرات حسینیّۀ سیّد محمّد تقی انتقال داده شده، و کتاب‌ها به‌طور صحیح در قفسه‌های فلزی نگه‌داری می‌شود. فهرست نسخ خطّی این کتابخانه توسّط مرکز تحقیقات زبان فارسی در هند با همکاری ایشان تهیّه و پس از تنظیم و ترتیب به‌چاپ خواهد رسید.

کتابخانهٔ ناصریّه

کتابخانهٔ ناصریّه امروز یکی از معدود گنجینه‌های علمی و دینی در خاورمیانه به‌شمار می‌آید. بانی این کتابخانه عظیم علّامه جلیل سیّد محمّد قلی است وی علاوه بر تصنیفات و تألیفات متعدّد در زمینهٔ فرهنگ و معارف اسلامی اقدام به‌تأسیس کتابخانه‌ای بزرگ جهت استفاده علماء، محقّقین و پژوهشگران نمود و در زمان حیات این کتابخانه را وقف اولاد خود کرد. پس از رحلت علّامه محمّد قلی فرزند برومند ایشان علّامه حامد حسین کار پدر را دنبال کرد و همزمان با تألیف و تصنیف و تصحیح و ترتیب کتاب‌های پدر به‌توسعهٔ کتابخانه پرداخت. وی برای تألیف دایرةالمعارف بزرگ شیعه «عبقات‌الانوار» احتیاج به‌مدارکی داشت که در هند به‌آسانی به‌دست نمی‌آمد. علّامه حامد حسین همراه برادرش مولانا اعجاز حسین صاحب کتاب *کشف‌الحجب* والاستار برای تهیّه کتاب‌های مورد نظر به‌اکثر کشورهای اسلامی سفر کرد و با خرید صدها نسخه ارزشمند بر توسعهٔ این ذخیرهٔ علمی همّت گماشتند. ایشان علاوه بر سفرهای مکرّر به‌مناطق مختلف توسّط دوستان کتاب‌های مورد نیاز را تهیّه می‌کرد. مجموعهٔ نامه‌هایی که علّامه حامد حسین دربارهٔ تهیّه کتب اسلامی به‌علما و بزرگان سایر بلاد نوشته نمایانگر عشق و علاقه و همّت این مرد بزرگ می‌باشد. وی تا جایی که ممکن بود سعی در تهیّه اصل نسخ داشت و اگر ممکن نمی‌شد افرادی را برای نسخه‌برداری به‌محلّی که کتاب در آن‌جا موجود بود اعزام می‌کرد. حجّةالاسلام محمّد سعید نخل برومند علّامه ناصر حسین دربارهٔ کتابخانه می‌نویسد که علّامه حامد حسین مدّت زیادی در تلاش تهیّه کتاب «الردّ علی المتعصّب‌العنید» بود بعدها معلوم شد که نسخه‌ای از این‌کتاب در یکی از کتابخانه‌های مصر دیده شده است. وی نامه‌ای به‌حاج میرزا حسین نوری صاحب *مستدرک‌الوسائل* نوشت و پس از حدود بیست سال موفّق به‌تهیّه نسخه‌ای از این کتاب‌که در دو جزء بود گردید. پس از رحلت علّامه حامد حسین تولیت کتابخانه به‌فرزندش مولانا ناصر حسین ملقّب به‌نصیرالملّة تفویض گردید. در زمان تصدّی ایشان کتابخانه رونقی بیشتریافت و در محلّ کتابخانه تغییرات اساسی به‌وجود آمد و عمارتی بزرگ توسّط یکی از مؤمنین وقف کتابخانه گردید و کتاب‌ها به‌محلّی که تاکنون به‌عنوان کتابخانهٔ ناصریّه مشهور است منتقل شد. لذا کتابخانه به‌نام

ایشان مشهور است. این کتابخانه دارای بیش از سی هزار کتاب می‌باشد که در حدود پنج هزار نسخه آن را کتاب‌های خطّی تشکیل می‌دهند. اکثر نسخ خطّی این کتابخانه از نوادر نسخ می‌باشد. فهرست نسخ خطّی کتابخانه توسّط مرکز تحقیقات در دست تهیّه است. شرح بیشتر راجع به‌این کتابخانه در مقدّمه فهرست آن خواهد آمد. متأسّفانه در سال‌های اخیر این گنجینهٔ عظیم مورد بی‌مُهری متولّی آن قرار گرفت و بسیاری از نسخه‌های نفیس طعمه موریانه‌ها شد و تعدادی به‌ثمن نحس به‌دلّالان حتّی غیرمسلمانان فروخته شد و من مجموعه‌ای از نسخه‌های بسیار ارزشمند را به‌طور عاریت نزد فردی هندو گذاشته شده بود را پس از سال‌ها تلاش از کبوترخانه منزل هندو بیرون آوردم و اکثر نسخه‌ها که تعداد آن‌ها بیش از سیصد نسخه بود به‌علّت عدم توجّه ازبین رفته بود و تعدادی هم شنیده شد که به‌افرادی در بمبئی فروخته شده و اخیراً گروهی از کارشناسان نسخه‌های خطّی که از آستان قدس رضوی برای فهرست‌نگاری به‌این کتابخانه اعزام شده بودند پس از بررسی دقیق تعداد نسخه‌های خطّی کتابخانه را ۲،۹۰۷ نسخه اعلام کردند که در میان آن‌ها تعداد نسخه‌های نفیس به‌ندرت به‌چشم می‌خورد.

کتابخانهٔ مدرسةالواعظین

مدرسةالواعظین یکی از بزرگترین مدارس علوم دینی شیعه است که طلّاب علوم دینی پس از طی مراحل مقدّماتی در مدارس دیگر اسلامی برای مدّت سه سال در این مدرسه دورهٔ فقه و کلام تقابلی و مناظره را فرا می‌گیرند. پس از پایان دورهٔ سه‌ساله، طلّاب به‌مدّت دو سال به‌عنوان مبلّغ از طرف مدرسه جهت تبلیغ به‌مناطق مختلف هند و کشورهای دیگری اسلامی فرستاده می‌شوند و در پایان دوره به‌درجه واعظ مفتحر می‌گردند. اوّلین مدیر این مدرسه خطیب بزرگ مولانا سبط حسن بود که خود نیز دارای کتابخانه‌ای مجلّل بود و پس از وفات کتاب‌هایش به‌کتابخانهٔ راجه محمودآباد منتقل گردید. این مدرسه در ۱۹ مهٔ ۱۹۱۹ میلادی توسّط مهاراجه محمّد علی محمّد خان والی محمودآباد به‌یاد برادر جوان مرده‌اش مهاراجه محمّد علی احمد خان تأسیس شد. نظارت این مدرسه به‌هیئت متولّیان به‌سرپرستی متولّی منتظم واگذار گردید، متولّی منتظم مادام‌العمر و از خانواده محمودآباد و به‌عنوان سرپرست امور مدرسه و طلّاب

تعیین می‌گردد. هم‌اکنون آقای راجه محمّد امیر محمّد خان ملقّب به‌سلیمان متولّی منتظم مدرسه می‌باشد، مدرسه دارای کتابخانهٔ بزرگی برای استفاده طلّاب و مدرّسین شامل ۲۵،۰۰۰ نسخهٔ خطّی و چاپی می‌باشد. این کتابخانهٔ و مجموعه کتابخانه‌های راجهٔ محمودآباد (در محمودآباد هاؤس لکهنو مجموعهٔ کتاب‌ها خطّی) و قلعهٔ محمودآباد (در محمودآباد مجموعهٔ کتاب‌ها چاپی) زیر نظر ایشان اداره می‌گردد. تعداد نسخ خطّی این کتابخانه حدود ۱،۵۰۰ جلد می‌باشد که فهرست آن توسّط مرکز تحقیقات زبان فارسی تهیّه و تنظیم گردیده است. در سال‌های اخیر به‌علّت بی‌توجّهی به‌این مجموعهٔ عظیم بسیاری از نفایس نسخ خطّی و چاپ سنگی این کتابخانه نابود شد و بسیاری از نسخه‌ها در زیر آوار برای مدّت‌ها ماند و ازبین رفت. هرچند به‌همّت جمهوری اسلامی ایران به‌امر مقام معظّم رهبری ساختمان فرسوده مدرسةالواعظین دوباره تجدید بنا گردید. امّا متأسّفانه تاکنون توجّه خاصّی به‌این درسگاه دینی بزرگ مبذول نمی‌گردد. مرحوم علّامه امینی در سفری که به‌هند داشتند مدّت‌ها در این کتابخانه مشغول تحقیق و بررسی اسناد موسوعهٔ عظیم‌الغدیر بودند و در نامه‌ای که من در زیر آوار پیدا کردم که مرحوم علّامه دربارهٔ عظمت و شکوه این کتابخانه نوشته بودند شاید دربارهٔ کتابخانه‌های دیگری که علّامه از آن‌ها بهره‌برده بود چنین عباراتی را بیان نفرموده‌اند. شرح بیشتر دربارهٔ مدرسةالواعظین و کتابخانهٔ آن در مقدّمه فهرست نسخ خطّی مدرسةالواعظین خواهد آمد.

بعضی نسخ خطّی به‌خطِّ نگارندهٔ آنها
در کتابخانهٔ رضا رامپور

شریف حسین قاسمی *

کتابخانهٔ رضا واقع در مصطفیٰ‌آباد معروف به‌رامپور در ایالت اتّراپرادش یکی از بزرگترین و غنی‌ترین کتابخانه‌هایی است که در آن هزارها نسخهٔ خطّی و چاپی عربی، فارسی، پشتو، ترکی، اردو، هندی و سانسکریت نگهداری می‌شود. این کتابخانه سابقهٔ بیش از دویست ساله دارد. نوّابان رامپور در احداث و نظم و ادارهٔ این کتابخانه نقش اساسی را بازی کرده‌اند. یکی از نوّابان رامپور به‌نام نوّاب فیض الله خان بهادر (متوفیٰ: ۱۲۰۸ هـ/۱۷۹٤ م) این کتابخانه را بنا نهاد. در دورهٔ حکومت نوّاب محمّد سعید خان بهادر (۱۲۷۱–۱۲۵٦ هـ/۱۸٤۰–۱۸۵٤ م) این کتابخانه گسترش پیدا کرد. این نوّاب رامپور در جمع‌آوری نسخ خطّی نادر و پرارزش تلاش‌های زیادی را به‌خرج داد. سپس نوّاب محمّد یوسف علی خان بهادر از ۱۲۷۱ هـ/۱۸۵٤ تا ۱۲۸۱ هـ/۱۸٦٤ م حکومت کرد. او خودش شاعر، ادیب و هم ادب دوست و مربّی و دوستدار شعرا و ادبا و علما بوده است. وی همچنین در توسعهٔ کتابخانه همّت گماشت. در زمان حکومت او ۱۲،۲۵۸ روپیه برای خریداری کتاب‌ها به‌خرج رسید. بعد از درگذشت نوّاب یوسف علی خان، نوّاب کلبِ علی خان بهادر زمام حکومت را به‌دست گرفت و از سال ۱۲۸۱ هـ/۱۸٦٤ م تا ۱۳۰٤ هـ/۱۸۸۸ م حکومت کرد. او نیز شاعر و ادیب و ادب دوست بوده و در غنای کتابخانه سهمی بسزا دارد. دوران حکومت این نوّاب تعداد زیادی علما، شعرا، ادبا، خوشنویسان، اطبّا، داستان‌گویان، نقّاشان و موسیقی‌دانان از نقاطِ مختلف هند

---

* استاد بازنشستهٔ فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

به‌رامپور کشیده شدند. نوّاب کلبِ علی خان ساختمان دو طبقه‌ای را برای کتابخانه بنا نهاد و نام تاریخی آن را «کتبخانهٔ علوم دینیه» (۱۳۰۳ ه) گذاشت. قبل از این‌که کتابخانه به‌ساختمان جدید نقل مکان داده شود، نوّاب کلبِ علی خان فوت کرد. نوّاب مشتاق علی خان بهادر و سپس نوّاب حامد علی خان بهادر که از ۱۳۰٦ ه/۱۸۸۹ م تا ۱۳٤۸ ه/۱۹۳۰ م حکومت کرد، مانند نیاکان خود در توسعهٔ کتابخانه و جمع‌آوری کتاب‌ها مساعی بلیغی را به‌خرج دادند. در دورهٔ حکومت نوّاب حامد علی خان کتابخانه در ساختمان جدیدی در سال ۱۳۱۰ ه/۱۸۹۲ م منتقل شد که به‌هزینهٔ چهل هزار روپیه سر به‌آسمان کشیده بود. این کتابخانه به‌اسم سر نوّاب رضا علی خان بهادر فرزند علم‌پرور نوّاب حامد علی خان موسوم است. نوّاب رضا علی خان یک سوّم کتاب‌های کتابخانه را فراهم کرد.

در حقیقت نسخ نادر و نفیس موجود در کتابخانهٔ رضا رامپور به‌قدری است که غالب به‌یقین در کمتر کتابخانهٔ هند پیدا می‌شود.

مسیح‌الملک حکیم اجمل خان (م: ۱۳٤٦ ه)، حافظ احمد علی خان، علّامه نجم الغنی خان رامپوری مؤلّف *تاریخ اوده* و *اخبارالصنادید*، جی.اف. چیپ‌مان و سپس مولانا امتیاز علی خان عرشی از جمله مدیران این کتابخانه بودند و هرگونه زحماتی را برای غنای این کتابخانه تحمّل کردند و در نتیجه هزارها نسخهٔ خطّی و چاپی حالا در این کتابخانه مضبوط‌اند.

باید یادآور شد که نوّاب رضا علی خان در سال ۱۳۷۱ هجری کتابخانه را وقف کرد و تولیّت آن را به‌دولت هند واگذار نمود و دولت هند به‌پاس خدمات او، کتابخانه را به‌اسم وی «کتابخانهٔ رضا رامپور» نام‌گذاری کرد و برای حفظ و پیشرفت کتابخانه در وقف‌نامه هیئت مدیره‌ای متشکّل از یکی از فرزندان نوّابان رامپور و ۱۳ نفر دیگر که زیرنظر دولت هند انتخاب می‌شوند، درنظر گرفته شد. امروز هم هیئت مدیره به‌ریاست استاندارِ اتّراپرادش از این کتابخانه نظارت می‌کند و کلیّهٔ مخارج را دولت مرکزی هند می‌پردازد.

در حقیقت نسخ نادر و نفیس موجود در کتابخانهٔ رضا رامپور به‌قدری است که غالب به‌یقین در کمتر کتابخانهٔ هند پیدا می‌شود. باری علّامه شبلی نعمانی مؤلّف

شعرالعجم که قبلاً کتابخانه‌های معروف و عظیم در جهان اسلامی را دیده بود، از این کتابخانه دیدن کرد. او سپس در یادداشت خود دربارهٔ این کتابخانه اظهار نظر کرد:

> ”در سفرهای خود به‌روم و مصر و دیگر کشورها، از کتابخانه‌های بزرگ اسلامی دیدن کردم، لیکن نفایس و ذخایری را که در کتابخانهٔ رضا رامپور مشاهده کردم، در هیچ‌یک از کتابخانه‌های دیگر به‌آن‌ها دست نیافتم“.

در این کتابخانه علاوه بر نسخ نفیس و نادر و منحصر به‌فرد، صدها تصویر و نقّاشی و تابلوی زیبا از پادشاهان، امرا و بزرگان و نمونهٔ خطوط علما، دانشمندان وجود دارد. علاوه بر خطوط و تصاویر، مجموعه‌ای از سکّه‌های دوره‌های مختلف به‌حکومت‌های مسلمانان در سراسر جهان هم در این کتابخانه نگهداری می‌شود.

نسخ خطّی از نظر زیبایی و دلکشی که در این کتابخانه نگهداری می‌شود، بسیار با ارزش است. نسخه‌ها دارای مهرها و یادداشت‌های شخصیّت‌های معروف و بزرگ هم کم نیستند. مهرهای عبدالله قطب‌شاه و ابراهیم عادل‌شاه از فرمانروایان هند جنوبی در بعضی نسخ خطّی ثبت‌اند. متأسّفانه کاری شایستهٔ ذکر در معرّفی این‌گونه نسخه‌های خطّی تاکنون انجام نشده است.

قدیم‌ترین نسخه موجود در این کتابخانه، قرآنی بر پوست به‌خطّ کوفی است که منسوب به‌حضرت علی(ع) است. همچنین دو نسخهٔ دیگر از *قرآن* حکیم منسوب به‌امام جعفر صادق(ع) و امام رضا(ع) و نسخه‌ای به‌خطِّ یاقوت المستعصمی (متوفّی: ٦٢٩ ھ) و نسخه‌ای به‌خطِّ ابنِ علی محمّد بن علی بن مقله بیضاوی بغدادی در این کتابخانه وجود دارد.

قدیمی‌ترین نسخهٔ فارسی این کتابخانه، چنان‌که معلوم است، رسالهٔ غرامیّه در سلوک از تألیفات احمد غزّالی برادر امام محمّد غزالی (متوفّی: ۵۱۷ ھ) است. ذخیرهٔ خوارزمشاهی کتابت شده در سال ۵۹۹ هجری (یعنی حدود ٣٤ سال بعد از وفات مصنّف)، صد پند لقمان، مناجات خواجه عبدالله انصاری، *بوستان* سعدی به‌خط خوشنویس مشهور میر علی سلطانی که متعلّق به‌کتابخانهٔ شاهان اوده بود، ترجمهٔ تفسیر طبری جلد اوّل، رسالهٔ خواجه عبدالله انصاری با یادداشت‌هایی از عبدالرّحیم خان خان‌خانان، جهانگیر پادشاه تیموری و مهر عالمگیر اورنگ‌زیب و هم یادداشتی به‌خطّ

جهان آرا بیگم خواهر اورنگ‌زیب، *نفحات‌الانس* عبدالرّحمٰن جامی با یادداشتی به‌خط شاهزاده محمّد داراشکوه، *مجالس‌العشّاق* از کمال‌الدّین سلطانی (متوفّٰی: ۹۱۱ ه) شامل ٤٨٤ صفحه با یادداشت‌هایی از جهانگیر، شاهجهان و امیر احمد مصوّر با خطّ بسیار زیبا، نسخهٔ مصوّر دیوان حافظ که در زمان اکبر شاه کتابت شد و بیش از صد تصویر دارد و از جملهٔ آن‌ها تصویر اکبر، ابوالفضل و فیضی و وزرای دیگر دربارِ اکبر که ۱۱ نفر از نقّاشان بنام آن عصر کشیده‌اند، می‌باشند. افزون بر این تاریخ بابری از زین‌الدّین خوافی متخلّص به«وفا» که در دورهٔ حکومت خود بابر نوشته شد، دیوان حکیم با حوّاشی وی، دیوان مخلص به‌قلم وی، *برهان قاطع* با حوّاشی میرزا اسدالله خان غالب دهلوی از جمله نوادر و نفایس این گنجینهٔ بزرگ است. تعداد زیادی نسخه‌ها در این کتابخانه نگهداری می‌شوند که خود مؤلّفین آن‌ها را به‌قلم خود نوشته‌اند. تعدادی از این‌گونه نسخ در این‌جا اجمالاً معرّفی می‌شوند. این‌جا باید متذکّر شد که اطّلاعات اساسی دربارهٔ این نسخ از سه جلد فهرست نسخ خطّی کتابخانهٔ رضا رامپور مأخوذ است. می‌خواستم این نسخه‌ها را خود ملاحظه کنم ولی میسّر نشد وگرنه قراینی را که براساس آن گفته شده که این نسخه‌های خطّی را خود مؤلّفین آن‌ها استنساخ کرده‌اند، حتماً نقل می‌کردم:

قدیمی‌ترین نسخهٔ فارسی این کتابخانه، چنان‌که معلوم است، رسالهٔ غرامیّه در سلوک از تألیفات احمد غزّالی برادر امام محمّد غزالی (متوفّٰی: ۵۱۷ ه) است.

۱. **مجمع‌النفایس** (شمارهٔ ۲۰۳۷م)

این تذکره زندگی و شعر ۱۷۳۵ شاعر فارسی‌گوی را دربرمی‌گیرد که یکی از نوابغ هند، سراج‌الدّین علی خان آرزو (متوفّٰی به‌سن هفتاد سالگی در ۲۳ ربیع‌الثّانی ١١٦٩ ه/٢٦ ژانویهٔ ١٧٥٦ م) تألیف آن را در سال ۱۱۶۳ شروع و در ١١٦٤ هجری به‌اتمام رسانده است. این نسخهٔ خطّی در کتابخانهٔ شخصی آرزو بوده است و آرزو در عبارات اکثر صفحات آن به‌خط خود حکّ و اضافه نموده است. *مجمع‌النفایس* تاکنون چاپ نشده است و نسخ خطّی آن در کتابخانه‌های مختلف مضبوط‌اند.

۲. **نشتر عشق** (شمارۀ ۲۰۸۷م)

حسین قلی خان متخلّص به«عاشقی» عظیم‌آبادی (متولّد در سال ۱۱۹٤ هجری در عظیم‌آباد) عاشقی تألیف این تذکره مفصّل ۱٤۸۰ شاعر فارسی را در سال ۱۲۲٤ (= نشتر رگ جان) شروع و در سیزدهم رجب روز سه‌شنبه ۱۲۳۳ هجری به‌پایان رسانده است. خود مصنّف و مخدوم بخش متخلّص به«مروّت» ساکن بلندشهر (واقع در اتراپرادش این نسخه را استنساخ نموده‌اند. آقای اصغر جانفدا از محقّقان ایرانی مقیم تاجیکستان این تذکره را در سال ۱۹۸۱ م در تاجیکستان به‌چاپ رسانده است.

۳. **تذکرۀ خطّاطان: تذکرةالکاتبین** (شمارۀ ۵۹٤۷)

مولانا غلام محمّد دهلوی متخلّص به«راقم» و مخاطب به‌هفت قلمی (متوفّی در حدود ۱۲۳۹ ھ) این تذکرۀ خوشنویسان را که اکثرشان شاعر هم بودند، تألیف نمود. این نسخه به‌خطِّ خود مصنّف است. تذکرۀ خطّاطان به‌نام تذکرۀ خوشنویسان در زندگی مصنّف به‌تصحیح محمّد هدایت حسین استاد عربی و فارسی در دانشکدۀ پرسیدنسی از کلکته در سال ۱۲۲۸ هجری به‌چاپ رسیده است.

٤. **مساکن فلسفی** (شمارۀ ۱۱۵۲)

رای منوهر لال فلسفی فرزند منشی سدانند متخلّص به«عاصی» بریلوی (م: ۱۲٤۸ ھ) نویسندۀ معروف قرن سیزدهم هجری است. این نسخه به‌خطِّ خود مؤلّف است.

۵. **میزان الحروف** (شمارۀ ۲۰۵م)

این لغت‌نامۀ منظوم است. محمّد حسین بن حسن (زنده در ۱۲۷٤ ھ) این کتاب را در سال ۱۲۷٤ تصنیف کرد و این نسخه به‌خطِّ مصنّف است.

٦. **زوایدالفواید** (شمارۀ ۳۹۹۷)

تألیف سراج‌الدّین علی خان آرزو. این نسخه به‌خطِّ مصنّف است.

۷. **غیاث‌اللّغات** (شمارۀ ۵۱۳۱)

ملّا غیاث‌الدّین عزّت این فرهنگ معروف را در سال ۱۲٤۲ ھ/۱۸۲٦ م تألیف نمود.

این نسخه در حیات مؤلّف در سال ۱۲۵۱ ه‍/۱۸۳۵ م توسّط خلیفه نجیب الله استنساخ شد. *غیاث‌اللّغات* هند و ایران چاپ شده است.

۸. **معیارالاشعار** (شمارهٔ ٦۰۷۲)

در عروض و قافیه تألیف نصیرالدّین ابوجعفر محمّد بن حسن الطوسی است. این نسخهٔ مؤلّف است و دارای مهر و دستخط میرزا حارثی بدخشی مؤلّف *تاریخ محمّدی* روی صفحهٔ اوّل را دارد.

۹. **میزان الافکار شرح معیارالاشعار** (شمارهٔ ٤٦۰۸)

اثر مفتی محمّد سعدالله بن شیخ نظام‌الدّین رامپوری (م: ۱۲۹٤ ه‍) است و این نسخه در اختیار مؤلّف می‌بوده است.

۱۰. **دیوان آزاد** (شمارهٔ ۲٦٤۷م)

میر غلام علی آزاد بلگرامی نسباً حسینی و اصلاً واسطی (متولّد: ۱۱۱٦ ه‍/۱۷۰٤ م، متوفّی به‌سن ۸٤ سالگی ۱۲۰۰ ه‍/۱۷۸٦ م) دانشمند و نویسندهٔ معروف دورهٔ خود است. او برای آثار متعدّدی بویژه تذکره‌های شعرای فارسی که تألیف نمود، تاکنون جایگاه خاصّی در میان نویسندگان فارسی در هند دارد. این دیوانش به‌خطّ مؤلّف نیست ولی در اختیارش بوده و یادداشت‌هایی به‌خطّ مؤلّف دارد که نشان می‌دهد او در بعضی ابیات تغییراتی داده است.

۱۱. **دیوان فاخر مکین دهلوی** (شمارهٔ ۳۲۲۹م)

فاخر مکین (م: ۱۲۲۱ /۱۸۰٦ م) شاعر معروف دورهٔ خود بوده که شاه عالم دوّم تیموری را در شعر تربیت کرد. اجدادش همراه با علی‌مردان خان در دورهٔ حکومت شاهجهان از ایران به‌هند آمدند. قاسم کاهی شاعر برجستهٔ دورهٔ حکومت همایون و اکبر از جمله اجداد او بودند. این نسخهٔ دیوان در کتابخانهٔ خود شاعر بوده و از نظرش گذشته است.

۱۲. **دیوان نصیبی** (شمارهٔ ۳۲٤۰م)

مرزا محمّد خان متخلّص به«نصیبی» فرزند موسٰی بیگ خان کرمانشاهی (زنده در ۱۲٦۰ ه) این نسخهٔ دیوان خود را به‌خطِّ خود استنساخ کرده است.

۱۳. **دیوانِ غالب** (شمارهٔ ٥٥۹٦م)

۱٤. **انتخاب دیوان غالب** (شمارهٔ ۱۳۳٦م)

این هردو نسخه در اختیار میرزا اسدالله خان غالب (م: ۱۲۸٥ ه/۱۸٦۹ م) شاعر معروف قرن نوزدهم میلادی بوده است و هردو دارای اهمیّت تاریخی هستند. پژوهشگران بعدی در تصحیح و ترتیب آثار غالب و در گزارش احوالش از این نسخه‌ها استفاده کرده‌اند.

۱٥. **دیوان تفته** (۱۰۳۲م)

منشی میرزا هَرْگوپال تفته فرزند موتی لال سکندرآبادی (م: ۱۲۹٦ ه/۱۸۷۹ م) شاگرد عزیز غالب دهلوی بوده و علاوه بر یک دو شعر به‌زبان اردو، فقط به‌زبان فارسی شعر می‌سرود. نسخه‌های دیوانش کمیاب است و این نسخه در کتابخانهٔ تفته بوده است.

۱٦. **قصیدهٔ یکتا**

این قصیده‌ای است از سیّد حیدر حسین عرف میرزکی متخلّص به«یکتا» که شناخته نشده است. ما دربارهٔ سه شاعر به‌تخلّص یکتا اطّلاع داریم. یکی احمد علی خان یکتا در دورهٔ سلطنت شاه عالم دوّم تیموری زندگی می‌کرد و مؤلّف *دستورالفصاحت* تذکرهٔ شعرای اردو است. دوّم احمدیار خان یکتا که در سال ۱۱٤۷ ه/۱۷۳٤ م فوت کرد و سوّمین محمّد عاقل یکتا است که از کشمیر بود و با احمدیار خان یکتا هم‌عصر بوده و بر سر تخلّص خود با او اختلاف داشته است. این قصیده به‌خطِّ خود شاعر است.

۱۷. **دیوان محوی** (شمارهٔ ۳۲۱۷م)

این دیوان به‌خطِّ شاعر آن آغا یوسف علی محوی است که در سال ۱۲۹۷ هجری استنساخ شد.

۱۸. **دیوان کلیم** (شمارهٔ ۳۷۹م)

ابوطالب کلیم همدانی کاشانی (م: ۱۰٦۱ ه/۱٦۵۱ م) ملک‌الشعرای دربارِ شاهجهان این نسخهٔ دیوان را در اختیار خود داشته است.

۱۹. **دیوان الفتی** (شمارهٔ ۳۰۸٤)

الفتی بن حسین ساوجی در دربارِ فرمانروای گولکنده عبدالله قطب‌شاه (م: ۱۰۸۳ ه/ ۱٦۷۲ م) به‌سربرد. او بعداً به‌اصفهان برگشت. این نسخه در اختیار الفتی بوده است.

۲۰. **دیوان بیدل** (شمارهٔ ۱۲۰۷)

میرزا عبدالقادر بیدل (متوفٰی ۱۱۳۳ ه/۱۷۲۰ م) شاعر معروف دورهٔ خود است. چند نسخهٔ خطّی دیوان بیدل و انتخاب آن در کتابخانهٔ رضا رامپور مضبوط‌اند. یکی از آن‌ها در خود زندگی بیدل در سال ۱۱۳۱ هجری استنساخ شد. این نسخه ۸٤۵ برگ دارد و در اختیار بیدل می‌بوده است. بیدل در بعضی برگ‌های این نسخهٔ خطّی دیوان، بعضی ابیات را به‌خطٍّ خود نوشته است.

۲۱. **دیوان شهرت** (شمارهٔ ۳۱٤۲)

حکیم‌الممالک شیخ حسن (حسین) شیرازی حیدرآبادی متخلّص به«شهرت» (م: ۱۱٤۹ ه/۱۷۳٦ م) این نسخهٔ دیوان را در کتابخانهٔ خود داشته است. شهرت در دورهٔ سلطنت اورنگ‌زیب از شیراز به‌هند آمد. در پزشکی مهارت داشت. شاهزادهٔ محمّد اعظم و فرّخ‌سیر او را القاب «حاذق خان و حکیم‌الممالک» اعطا کردند.

۲۲. **دیوان احقر** (شمارهٔ ۳۰٤۱)

عبدالله قادری متخلّص به«احقر» (متوفٰی بعد از ۱۱۵۲ ه) این نسخهٔ دیوان را به‌خطٍّ خود استنساخ کرده است.

۲۳. **دیوان نثار** (شمارهٔ ۳۲۳۷)

میرزا لطف الله بن محمّد جعفر بن عبدالمطّلب نجفی اشتری مخاطب به«نصرت الله خان» متخلّص به«نثار» در دهلی زندگی می‌کرد و در همین‌جا در ۱۱۵۹ ه/۱۷٤٦ م

درود به‌حیات گفت. او شاگرد عبداللّطیف تنها و پیرو سبک میرزا جلال اسیر است. این نسخه به‌خطِّ مؤلّف است.

۲٤. **دیوان مخلص** (شمارهٔ ۳۸۷م)

منشی آنند رام متخلّص به«مخلص» (م: ۱۱٦٤ ه‍/۱۷۵۱ م) از خانوادهٔ کایست‌های لاهور بوده است. پدرش هردی رام از امرای شهر بوده و وکیل استاندارِ پنجاب بود. مخلص شاگرد میرزا عبدالقادر بیدل است و با تعداد زیادی شعرا و دانشمندان دورهٔ خود روابط نزدیکی داشته است. این نسخهٔ دیوانش در کتابخانهٔ او بوده است و یادداشت‌هایی به‌خطِّ مؤلّف دارد.

۲۵. **دیوان آرزو** (شمارهٔ ۵۵۵۱م)

سراج‌الدّین علی خان متخلّص به«آرزو» (م: ۱۱٦۹ ه‍/۱۷۵٦ م) در گوالیار متولّد شد ولی بیشتر در دهلی به‌سربرد. آثار زیاد او بویژه در زمینهٔ زبان‌شناسی باعث شهرت وی در جهان فارسی است. این آرزو است که در کتاب مثمر خود دربارهٔ رابطهٔ نزدیکی زبان‌های سانسکریت و فارسی اظهار نظر کرد و تطابق لسانین را نشان داد. این نسخهٔ دیوانش در اختیار او بوده است.

۲٦. **دیوان حزین** (شمارهٔ ۳٤۳م)

شیخ علی حزین (متوفٰی: ۱۱۸۰ ه‍/۱۷٦٦ م) از خانوادهٔ امرای عهدِ صفوی از اصفهان به‌هند آمد و در بنارس سکونت گرفت و همان‌جا درود به‌حیات گفت. این دیوان در سال ۱۱۵۵ هجری گردآورده شد و سپس میرزا محمّد باقر شاگرد حزین آن را در سال ۱۱۵٦ هجری کتابت کرد و این نسخه در اختیار حزین می‌بوده است.

۲۷. **آئینهٔ جهان نما** (شمارهٔ ۱۰۷۹)

حکیم سیّد سراج‌الدّین بن حکیم سیّد بهاءالدّین شاهجهان‌آبادی که در سال ۱۲۹۰ هجری در شاهجهان‌آباد به‌سر می‌برد، این کتاب در سلوک را در سال ۱۲٦٦ هجری به‌نگارش آورد و این نسخهٔ خطّی را در همین سال به‌خطِّ خود استنساخ کرد. چند اثر دیگرش هم به‌خطّ او در کتابخانه مضبوط‌اند.

۲۸. **کشف حقایق** زیچ ایلخانی للطوسی (شمارهٔ...)
نظام‌الدّین حسن بن محمّد بن الحسین القمی النیشابوری که در سال ۷۳۲ هجری زنده بود، این کتاب را به‌نگارش آورد و این نسخه را در سال ۷۰۹ هجری خودش استنساخ کرده است.

۲۹. **جام جهان نما** (شمارهٔ ۱۷٤٦)
شیخ قدرت الله صدّیقی بریلوی (م: ۱۲۲۳ ه) این کتاب در تاریخ جهان را در سال‌های ۹۹-۱۱۹۱ هجری تألیف کرد و این نسخه را در سال ۱۱۹۹ هجری کتابت کرده است.

۳۰. **منتخب تنقیح‌الاخبار** (شمارهٔ ۱۱۵۰)
نویسندهٔ این کتاب رای کندن لال دهلوی متخلّص به«اشکی» بن رای منّو لال این نسخهٔ خطّی را استنساخ کرده است. او از جمله امرای دورهٔ سلطنت شاه عالم دوّم تیموری بوده است.

۳۱. **تاریخ در حالات سفر محمّد شاه** (شمارهٔ ۹۱م)
آنند رام متخلّص به«مخلص» (م: ۱۱٦٤ ه/۱۷۵۱ م) فرزند راجا هردی رام کهتری لاهوری این تألیف خود را در سال ۱۱۵۸ ه/۱۷٤۵ م به‌خطّ خود کتابت کرده است و گزارشی دربارهٔ حملهٔ محمّد شاه به‌روهیلکهند داده است.

۳۲. **دستنبو** (شمارهٔ ۳۵۲۸)
شاعر و نویسندهٔ معروف قرن نوزدهم میلادی میرزا اسدالله متخلّص به«غالب» (م: ۱۲۸۵ ه/۱۸٦۹ م) گزارشی دربارهٔ اوضاع نامساعد دهلی در سال ۱۸۵۷ میلادی را در این اثر خود داده است. این کتاب بویژه دربارهٔ بربادی دهلی و اهلِ دهلی در این سال بنابر اوّلین نهضت آزادی علیه تسلّط انگلیس‌های استعماری دارای اهمیّت فراوانی است و ظلم و تعدّی انگلیس‌ها را بازگو می‌کند. این نسخهٔ خطّی دستنبو در اختیار نویسنده بوده است. چون نسخه‌های خطّی دستنبو به‌ندرت دستیاب است، این نسخه باید موردِ توجّه قرار گیرد. متن فارسی و ترجمهٔ آن به‌اردو چند مرتبه به‌چاپ رسیده است.

۳۳. **باغستان** (شمارهٔ ١٦٠٦٨)

امام‌الدّین ریاضی بن لطف الله مهندس فرزند احمد معمار (م: ١١٤٥ ه‍/١٧٣٢ م) از خانوادهٔ برجستهٔ مهندسین و معماران دورهٔ شاهجهان پادشاه تیموری (١٠٣٧–١٠٦٨ ه‍/ ١٦٢٧–١٦٥٨ م) است. پدر بزرگش احمد معمار مسئولیّت بنای تاج محل و مسجد جامع دهلی را به‌عهده داشت. *باغستان* تذکرهٔ شعرای فارسی است که در سال ١١١٨ ه‍/١٧٠٦ م تألیف شد. این نسخهٔ خطّی در اختیار مؤلّف بوده است.

۳٤. **تاریخ محمّدی ج ۲** (شمارهٔ ٤٤٤٦)

میرزا محمّد حارثی بدخشی دهلوی در این کتاب خود که در چند مجلّد وجود دارد، وفیّات افراد برجستهٔ جهان اسلام را ذکر نموده است. کتابخانهٔ رضا رامپور چند جلد آن را به‌چاپ رسانده است و این نسخه به‌خطِّ خود مؤلّف است.

۳۵. **نجات‌المؤمنین** (شمارهٔ ٤٨٧)

محمّد علی بن محمّد صادق الحسینی نجفی این کتاب در فقهٔ اسلامی را در سال ١١٥٤ ه‍/١٧٤١ م تألیف کرد و این نسخهٔ خطّی را در سال ١١٦٣ ه‍/١٧٥٠ م به‌خطِّ نسخ ایرانی کتابت کرد.

۳٦. **سراج‌المناهج** (شمارهٔ ٦٩٨)

مولانا محمّد باقر نجم ثانی (م: اواخر ١٠٤٦ ه‍/١٦٣٧ م یا اوایل ١٠٤٧ ه‍/١٦٣٧ م) در دورهٔ سلطنت شاهجهان پادشاه تیموری یکی از منصبداران این فرمانروا بوده است. او *سراج‌المناهج* را در اصول فقهٔ اسلامی تألیف کرد و این نسخهٔ خطّی به‌خطِّ نستعلیق وی در این کتابخانه مضبوط است.

۳۷. **رساله در شکیّات نماز** شمارهٔ ٤٦١–ق)

این اثر از مولانا محمّد باقر بن محمّد تقی المجلسی الاصفهانی (م: ١١١٠ ه‍/١٦٩٨ م) است که در سال ١٠٥٨ ه‍/١٦٤٨ م) تألیف شد. شاعر و نویسندهٔ معروف شیخ علی حزین این نسخهٔ خطّی را کتابت کرده است. این خلاصهٔ اصل کتاب است.

۳۸. **رسالهٔ زکات** (شمارهٔ ٤٦١ ع‌ق)

این اثر دیگر مولانا محمّد باقر بن محمّد تقی المجلسی الاصفهانی است که حزین خلاصهٔ آن را در سال ۱۱٤۳ ه‍/۱۷۳۰ م در خطِّ نستعلیق کتابت کرده است.

۳۹. **رساله در بیان عقود نکاح** (شمارهٔ ٤٦٦ ع‌ق)

تألیف مولانا محمّد باقر بن محمّد تقی مجلسی است که حزین خلاصهٔ آن را به‌خطِّ نستعلیق در سال ۱۱٤۳ ه‍/۱۷۳۰ م استنساخ نموده است.

٤۰. **رساله در بیان مقادیر**

حزین این کتاب خود در اصول فقه را در سال ۱۱٤۳ ه‍/۱۷۳۰ م به‌خطِّ خود کتابت کرده است.

باید عرض شود که نسخه‌های خطّی متعدّد دیگری هم در کتابخانهٔ رضا، رامپور نگهداری می‌شوند که یا به‌خطِّ مؤلّفین آن‌ها کتابت شده‌اند و یا در اختیار آن‌ها بوده‌اند.

نسخه‌ای کهن از نهج‌البلاغه در هند

محمّد تقی دانش‌پژوه*

نهج‌البلاغه از ارزنده‌ترین سندهای شیعی است که سخنان پیشوای شیعیان جهان در آن گردآمده است. نسخه‌های آن فراوان است و یکی از آن‌ها که مورّخ ۵۵۳ هجری است در مجموعهٔ رامپور هند است (فیلم ٥٠٤٦، عکس ٧٠٤٦، دانشگاه تهران) که در آن این دفترها دیده می‌شود.

۱. **نهج‌البلاغه:** به‌نسخ عبدالجبّار بن الحسین ابی‌القسم فراهانی در روز چهارشنبه ۱۹ جمادی‌الاوّل ۵۵۳ هجری نزد ضیاءالدّین تاج‌الاسلام ابی‌الرضی فضل الله بن علی بن عبیدالله حسنی ادام الله ظلّه که در روستای جوشقان راوند جای‌گزیده بود، از روی نسخه نوشتهٔ خود او در نیمه روز پنجشنبه، جمادی‌الاوّل یا جمادی‌الثّانی سال ٥٥٤ هجری که نویسنده می‌گوید شنیده‌ام که کسی آن را بر وی می‌خوانده است، از کتاب‌هایی است که ابوعبدالله اصفهانی در ٨٦٦ هجری می‌خوانده است، در پایان افزوده رضی بر آن پس ار نقش خواتیم علی و پس از شعری که استاد امام ابویوسف یعقوب بن نیشابوری بر پشت نسخه خود از این کتاب نوشته بود «نهج‌البلاغه نهج مهیع جدد...» و شعرهای عربی ناصح‌الدّین ابوجعفر محمّد و حافظ آمده است.

انشدنی الحافظ:

المـوت لا والدا یبقی ولا ولـدا   هذا السبیل الی ان لاتـری ابدا
للموت فیـنا سهـام غیر مخطئة   من فاته الیوم سهم لم یفته غدا

---

* استاد و محقّق ایرانی.

ترجمتها:

بسیار مگو دلا که سودی نکند ور جهد کنی بسی نمودی نکند
چون جان تو صد هزار بر هم نهد او و آتش زند اندران که دودی نکند

سپس شعر ابن نباتهٔ از روی نوشته ضیاءالدّین تاج‌الاسلام، فصل الدعاء.

۲. **خصائص‌الائمّهٔ الاثنی عشر:** از رضی که در آغاز فضل الله بن علی حسینی ابی‌الرضا راوندی در ذی‌قعدهٔ ۵۵۵ هجری گواهی می‌نویسد به‌خطٍّ خود که آن را شیخ رئیس‌الولد وجیه‌الدّین فخرالعلماء ابوعلی عبدالجبّار بن الحسین ابی‌القسم الحاج الفراهانی خومجانی بر من خوانده و من آن را از شیخ خود ابوالفتح اسمٰعیل بن الفضل بن احمد بن اخشید سراج از ابوالمظفر عبدالله بن شیب از ابوالفضل خزاعی از رضی روایت دارم، از کتاب‌های خواندنی از شیخ ابوعبدالله اصفهانی در سال ۸٦٦ هجری، نسخ همان عبدالجبار فراهانی خومجانی در ٤ شوّال ۵۵۳ هجری و خوانده در ذی‌قعدهٔ ٥٦٥ هجری با شعر عمادالدّین رشیدالاسلام طوسی به‌عربی دربارهٔ ائمّه، با پراکنده‌های عربی به‌نظم و نثر، نیز آمده است که خوانده‌ام بر دیوار رباطی بیرون شهر کاشان:

گر عفو کند ندارم از عالم باک گر عدل کند شدم بیک باره هلاک
روزی صد ره بگویم ای صانع پاک مشتی خاکم چه آید از مشتی خاک

*

چون پرخطر است راه در غوشی به چون بیم شما راست فراموشی به
چون کار به‌قسمت است کم کوشی به چون ننیوشند حدیث خاموشی به

۳. **الرسالهٔ الاهوازیهٔ فی مکارم الاخلاق:** از امام جعفر صادق(ع) در پاسخ پرسش عبدالله نجاشی زیدی شیعی شده، بدین‌گونه:

"رسالهٔ لمولانا ابی‌عبدالله جعفر بن محمّدالصادق علیهما السّلام الی عبدالله بن النجاشی رحمةالله فی مکارم‌الاخلاق، بسمله. روی الشیخ‌العدل محمّد بن یعقوب رحمةالله قال: انا محمّد بن جعفرالاسدی رحمةالله...[1] ما بنداد قال: انا ادریس بن

۱. یک کلمه خوانده نمی‌شود.

زیاد عن عبیدالله بن سلیمان النوفلی البصری قال. کنت عند ابی‌عبدالله علیه‌السّلم فاذا انا بمولی عبدالله بن النجاشی قدورد علیه بکتابه فسلم علیه واوصل الکتاب ففضه".

نسخه به‌نسخ است نوشته در روز پنجشنبه ۱۴ محرّم ٥٥٤ هجری در مسجد جامع کاشان گویا نزد همان ضیاءالدّین تاج‌الاسلام سلطان‌العلماء ابوالرضا فضل الله بن علی بن عبدالله حسنی راوندی.

در پایان آمده است:

"حدثنا الشیخ الحافظ حاکم‌الدّین زین الحفاظ خادم حدیث رسول الله(ص) ابوعبدالله النطنزی ادام الله نعمائه املاء فی المسجد الجامع بقاسان یوم الاربعاء العشرین من جمادی‌الاوّل سنهٔ... مائهٔ قال اخبرنی القاضی اسفندیار بن رستم الغازی فی ما قرأت علیه قال: انا ابوالرجاء بنداربن بانی (؟) قال انا ابوسعید الحسین بن علی بن سهلان"[۱].

علاءالدّین محمّد گلستانه اصفهانی درگذشتهٔ ۱۱۰۰ هجری آن را بنام *منهج‌الیقین* (ش ٥۹٥ دانشگاه) به‌فارسی درآورده و مجلسی هم آن را در آداب‌الولاة خود به‌فارسی برگردانده است[۲].

٤. **پنج صفحه شعر و حدیث** که بد عکس برداری شده و درست خوانده نمی‌شود.

٥. **مصارع‌المصارع** خواجه طوسی به‌نستعلیق عربی گویا از سدهٔ ۸ و ۹ هجری، ش ۳٦۳۳.

٦. **اعلام نهج‌البلاغه** که مؤلّف آن را درست نمی‌شناسیم و او پس از سیّد مرتضٰی و رضی و امام وبری و شارحان دیگر که نام نمی‌برد می‌زیسته است. شرحی است بیشتر لفظی و لغوی و خودش در دیباچهٔ آن را چنین نامیده، ولی از خود یاد نکرده است[۳].

---

۱. شهید ثانی آن را درکشف‌الریبة با سندی دیگر از ابن قولویه گنجانده است. (ص ۳٦)

۲. آقا بزرگ تهرانی، آقا محسن: *الذریعة الی تصانیف‌الشیعة*، چاپ تهران، ۱۳۳۳ ش، ج ۲، ص ۲۸٥؛ ج ۲۳، ص ۲۰۰؛ منزوی، ص ٥۱٦.

۳. *فهرست بهار*، ج ۲، ص ٤٥۱.

نسخه سمادی که اکنون در کتابخانهٔ کاشف‌الغطاء شیخ محمّد حسین در نجف هست و گویا فیلمی از آن هم در کتابخانهٔ حکیم در نجف باشد، از گفته آقای سیّد عبدالعزیز طباطبائی.

نسخه به‌نستعلیق گویا از سدهٔ ۱۱ هجری است و شارح در آن «زید بن علوی» خوانده شده که بیست و سه سال پس از مرگ رضی به‌نگارش درآورد. در آن آمده است که نسخه را سیّد مرتضٰی حسین کتابدار کتبخانهٔ علوم دینیه برای نوّاب حامد علی خان بهادر والی ریاست رامپور در سال ۱۳۲۲ هجری فراهم کرده است[۱].

در نسخهٔ حاشیه‌هایی است با رمز «سعید» در پایان آن‌ها.

در فیش یا برگه نسخه آمده است «اعلام *نهج‌البلاغه* علی بن ناصر» ولی همان مرتضٰی حسین در پایان شارح را «زید بن علوی» می‌نامد.

عبدالله محمّد بن یوسف سورتی در ۱۳۳۳ هجری در این نسخه سرگذشتی از سیّد رضی به‌عربی گذارده است.

پس در این مجموعهٔ رامپور، هم نسخه‌ای کهن از *نهج‌البلاغه* را شناختیه‌ایم و هم به‌یکی از شروح ارزنده آن دست یافته‌ایم.

---

۱. ش ۱۱۹۹/٤۱.

شوکت بخارایی در تذکره‌های خطّی هند و ماوراءالنّهر

ضمیره غفّاراوا*

شوکت بخارایی از زمره سخنوران بی‌نظیر ادبیّات فارسی محسوب می‌شود، که با هنر والا و اشعار دلچسپ در ردیف پیشگامان سبک هندی برشماریده می‌شود. عاید به‌شوکت بخارایی و مرتبهٔ سخن گستری وی در بسیاری از سرچشمه‌ها معلومات جالب موجود می‌باشد (۹، ص ۸۲–۱۸۰).

بنا به‌اخبار سرچشمه‌ها نام اصلی او محمّد اسحٰق بوده، شوکت تخلّص شاعری‌اش می‌باشد. سال تولّد شوکت دقیق معلوم نیست. در سرچشمه‌ها به‌این خصوص اشارتی هم نرفته است. در این مورد می‌توان به‌اندیشهٔ مؤلّفان پیشگفتار منتخب اشعار شوکت بخارایی مسمّی به«نور عصر» که در سال ۱۹۸٦ میلادی در دوشنبه تاجیکستان انتشار یافته است اظهار همرأیی نمود. آن‌ها بر مبنای اخبار مأخذها، تاریخ وفات شاعر را در سال‌های ۱۱۰۷ هـ ق/۱٦۹۵ م و یا ۱۱۱۱ هـ ق/۱٦۹۹ م، ذکر کرده‌اند این چنین معلومات ترجمه حال اشعار خود او که از بسیاری عمر دیدن و خمیده پشت گشتنش شکایت می‌کند تاریخ به‌دنیا آمدن وی را در سال‌های بیستم عصر ۱۷ معیّن کرده‌اند.

روزگار شوکت به‌آخر عصر ۱۱ و آغاز قرن ۱۲ هجری زمان کشورداری سلالهٔ اشترخانیان در ماوراءالنّهر و صفویان در ایران و خاندان شاملوها در خراسان راست می‌آید.

پدر شوکت از زمرهٔ هنرمندان بخارا بوده، صرّافی را اختیار کرده بود. توجّه زیاد او به‌علم و ادبیّات امکان داد که در تربیّت فرزندش اهمیّت جدّی ظاهر نموده، برای فراگیری دانش فراوان مساعدت نماید. شوکت از پدر کسب صرّافی را نیز آموخت و

* استاد علوم فلالوژی دانشگاه دولتی، خجند (تاجیکستان).

پس از وفات او چندی به‌این کسب اشتغال ورزید. ولی مدّتی نگذشته شوکت ترک وطن و یار و دیار کرد. تذکره‌نگاران و محقّقان مهاجرت شوکت را بر دو وجه دانسته‌اند. مؤلّفان «خزانهٔ عامره» (۱۳، ص ۲-۲۸۱)، «نتائج‌الافکار» (۱۱، ص ۳۸۷) و «معاصرالکرام» (۱۲، ص ۱۲۰) علّت اصلی رخت هجرت به‌مشهد مقدّس کشیدن شوکت را به‌ماجرای او با ازبکان مربوط دانسته‌اند.

شوکت توانسته که در کاربست عبارت و ترکیب‌های شاعرانه معانی عمیق و تازه را گنجایش دهد.

از آن‌جمله میر غلام علی آزاد بلگرامی چنین نگاشته:

"روزی دو سوار ازبک پیش دوکان او (شوکت) به‌یکدیگر رسیده استادند و به‌حرف زدن مشغول شدند. اسپان بساط او را پامال کرده از هم پاشیدند. شوکت حرف ناخوشی به‌زبان آورد ناانصافان به‌دشنام و تازیانه اذیّت رسانیدند. شوکت به‌شور آمد و همان ساعت دل از وطن برداشته راه خراسان برگرفت". (۱۳ ص ۲-۲۸۱).

ذبیح الله صفا نیز «گرفتار آزار و تاراج ازبکان» گردیدن شوکت را دلیل «زاد و بوم را رها کردن» شاعر دانسته، علاوه بر این افزوده است که او به‌سال ۱۰۸۸ هـ ق (۱٦۷۸ م) در امتداد راه مسافرت خویش به‌هرات رسید. (۵، ص ۱۳۳٤).

امّا ملیحای سمرقندی که از معاصران شوکت محسوب می‌شود، علّت هجرت او را از وطن در گرایش به‌طرز سخن نو دانسته است. چون بیشتر شاعران زمانش که توجّه به‌سبک و اسلوب کهن و سنّت زبانی وی داشته‌اند، اسلوب سخن‌گویی او را «تازه‌گویان» همچون طرز ناآشنا و ناپسند معرّفی ساخته‌اند. سخن و طرز سخن گستری شوکت نیز در محیط ادبی بخارا پسند نیامد. این بود که ملیحا در خصوص سرزنش همصحبتان و تشنیع و تهمت‌های حسودان نسبت به‌شوکت دلیل آن را در تازگی خیال‌های او دانسته، چنین نوشته:

"از این وجه نزدیکان صحبتش دم انکار و تشنیع‌ها می‌کردند که شوکت اشعار عراقی را دزدیده تا در بخارا بود هیچ‌کس قبول سخن او نمی‌کرد، به‌خصوص میر شریف نسیم..." (۷، و، ۱۷٦ ب).

توجّه به‌دایرهٔ وسیع معلومات شوکت از شعرهایش به‌دست می‌آید، امّا ملیحا نیز نشان می‌دهد، که با آن‌که هنر او را معترف است، ولی اشاره‌های جداگانه و ذکر برخی از اراده‌هایش گواه آن است، که حتّی ملیحا نیز شخصیّت بزرگ ادبی و اشعار و نازک خیالی‌های شاعر را قبول ندارد.

محتوای اشعار شوکت نیز ظاهر می‌سازد که علّت هجرتش پیش از همه مقبول نیفتادن طرز سخن گستری او در حوزهٔ ادبی فرارود (ماوراءالنّهر) است. جایی او می‌فرماید:

بیگانه کرده است مرا از دیار خویش — تا گشته ام به‌معنی بیگانه آشنا
داغ مرا سواد وطن مشک سوده است — یا رب کسی مباد به‌این داغ مبتلا

"مؤلّفان پیشگفتار «نور عصر» نوشته‌اند «مراد از دریافت مطلب شوکت به‌فکر ما، از یک‌طرف در مقابل طعنه و مذمّت بدخواهان و حاسدان و تکمیل دادن مهارت شاعری و از طرف دیگر، از جور محیط و بی‌اعتباری رهایی یافتن و به‌جانب خراسان و ایران، که در آن دوره اشعار نمایندگان «سبک هندی» انتشار یافته بود، رهسپار گردیدن او می‌باشد".

به‌همین طریق شوکت به‌هرات رسید و در آن‌جا خدمت بیک لربیگی صفی قلی خان شاملو را اختیار نمود. توجّه صفی قلی خان موجب آن گردید که مدّتی در این دیار با آرامش و آسوده حالی به‌سر ببرد. ولی تبع نازک پسند و آزاداندیش شاعر به‌وی امکان نداد که او مدّت مدیدی در هرات بماند. او راه مشهد را در پیش گرفت. در این باب شوکت بخارایی فرموده است:

بال و پربسته صیّاد نخواهم گردید — من که از باغ به‌بال و پر افغان رفتم
منم آن گوهر جیب صدف بینایی — که ز غلتانی خود از کف عمّان رفتم
مورم و تا نکند منّت چرخم پامال — پر برآوردم و از دست سلیمان رفتم
چون منی را نگذارند ز کف اهل کرم — نقد همّت شدم از دست کریمان رفتم...
باد خاکم به‌سر، آتش به‌دل و آب به‌چشم — که ز طوف در سلطان خراسان رفتم

شوکت در خراسان با میرزا سعدالدّین محمّد ـ وزیر این سرزمین ملاقات نمود. میرزا سعدالدّین شاعر را از زمرهٔ مقرّبان درگاه خویش می‌گرداند. محبّت او به‌شوکت تا اندازه‌ای بالا می‌گیرد که شاعر را به‌فرزندی قبول می‌نماید.

زندگی شوکت در این محیط سازگار ادبی به‌وی امکان می‌دهد که مهارت و سخن گستری وی صیقل یافته و شهرت پیدا کند.

در خصوص به‌هندوستان هجرت کردن شوکت نه تنها مؤلّفان سرچشمه‌های ادبی، بلکه ادبیّات‌شناسان امروزه نیز اختلاف دارند.

شوکت در قصیده‌هایی که به‌میرزا سعدالدّین بخشیده مشهور گشتن خویش را به‌شرافت دستگیری این شخص دانسته، برایش ارج می‌گذاشت. این است که در قصائد خویش گفته:

ستارهٔ فلک اقتدار سعدالدّین — که سعد اکبر از او کرد استفادهٔ نور
بیاض شعر و سواد خط تو را نازم — که به ز شام هرات است صبح نیشاپور

بنا به‌معلومات حسین قلی خان عظیم‌آبادی، تخلّص شوکت را نیز شاعر از میرزا سعدالدّین قبول نموده است.

مؤلّفان «خزانهٔ عامره» و «مخزن‌الغرائب» نیز تأکید نموده‌اند که تا به‌دربار میرزا سعدالدّین رسیدن شاعر «نازک» تخلّص می‌کرد و بعد از آن تخلّص خود را «شوکت» قرار داد.

دیرتر تقرّب صوفیان برگزید و در نتیجه ارتباط او با میرزا سعدالدّین کنده شد. گسستن مناسبت میرزا سعدالدّین و شوکت را تذکره‌نویسان به‌گونه‌های مختلف شرح داده‌اند. از آن جمله در «معاصرالکرام» علّت مزبور به‌صورت زیر آمده:

"روزی میرزا سعدالدّین کسی را در طلب شوکت فرستاد. شوکت در آن‌وقت بی‌دماغ بود. جواب داد. میرزا آزرده شد و با حضّار گفت: یاران ببینید! من به‌شوکت چه بد کرده‌ام؟"

این حرف به‌شوکت رسید. متأثر شد و این بیت فرو خواند:

منّت اکسیر ما را زنده زیر خاک کرد — از طلا گشتن پشیمانیم، مارا مس کنید

همان ساعهٔ همه را پشت پا زد و نمد درویشی در برکرد. و سری به‌سوی اصفهان کشید و بقیّهٔ عمر در دارالامان انزوا به‌سر آورد.

امّا در تذکرهٔ «همیشهٔ بهار» ضمن آن‌که مرتبهٔ شاعری و معنی آفرینی وی را بسیار ستوده و در خاک توران کسی را به‌صاحب فطرتی و قدرت وی ندیده این نقل را به‌صورتی دیگر دارد که طبق آن روزی میر سعدالدّین راقم، شوکت را مخلع فرمود و پاره تومان زر هم رعایت نمود. شوکت با خراباتیان در عرصه چند صباح زر و جامه را صرف شراب کرد. میر به‌شوکت گفت که: ما می‌خواستیم که شما به‌طور آدم باشید. شوکت از این سخن رنجیده غزل گفت که این شعر کنایه به‌میر است:

منّت اکسیر مارا زنده زیر خاک کرد　　از طلا گشتن پشیمانیم، مارا مس کنید

بنا به‌معلومات «مذکّرالاصحاب» تذکرةالشعرای ملیحای سمرقندی، علّت اصلی برکنار شدن شوکت از ناحیهٔ میرزا سعدالدّین، اجتناب از صحبت نامقبول او می‌باشد.

ذبیح الله صفا در تکیه به‌معلومات «تذکرهٔ حزین» این اندیشه را تقویّت می‌بخشد.

یکی از مباحثی، که میان علمای ادبیّات‌شناس جریان دارد تقریر مسافرت شوکت به‌سرزمین هند است. مسلّم است که به‌روزگار زندگی شوکت دوران سلطنت پادشاهان سلسلهٔ تیموریان هند ـ اکبر و جهانگیر و شاهجهان و اورنگ‌زیب، هند به‌جلوه‌گاه آفتاب ادب و فرهنگ و علم فارسی تبدیل شد. هنگامهٔ شعر و ادب فارسی در این سرزمین در نیمهٔ دوّم عصر ١٦ و خصوصاً در عصر ١٧ به‌درجه‌ای گرم بود که دقّت دانشمندان و ادیبان تمام جهان فارسی زبان را به‌خود کشید. شهرت جود و کرم پادشاهان این سلسله داستان شعرپروری و ادب‌نوازی آنان‌که برای اهل سخن حامی و مربّی و مشوّق نیکو بودند و آن‌ها را به‌صله و پاداش گران‌بها می‌نواختند از حدود هندوستان بیرون شده، به‌ممالک فرارود و ایران رسید و مهم‌ترین انگیزه‌ای گردید که هنرمندان این سرزمین را به‌مسافرت هندوستان وادار نمود. به‌قول عبدالحسین زرّین‌کوب:

"هیچ سر نبود که در آن روزگاران شوق سفر هند نداشته باشد و هیچ‌شاعر نبود که خیال دربار باشکوه جهانگیر و شاهجهان را در سر نپرورد".

شاعر در سر داشتن خیال سفر هند را بارها تأکید نموده است. از آن جمله:

آرزوی هنـد بسـیار اسـت در خـاطـر مـرا
گر رود رنگ حنایش مـن هم از خود می‌روم
تیـره بختی‌هـای مـن کمـتر نباشد از کسـی
سایه گر رفت از قفایم من هم از خود می‌روم

و یا:

نتوان از سفرم منع نمـودن کـه نگفـت — کس به‌خورشید که امروز رو و فـردا رو
بهتر از بخت سیه نیست متاعی شوکت — زلف او بنـدر هنـد اسـت پی سـودا رو

در خصوص به‌هندوستان هجرت کردن شوکت نه تنها مؤلّفان سرچشمه‌های ادبی، بلکه ادبیّات‌شناسان امروزه نیز اختلاف دارند. اگر به‌هندوستان رفتن شوکت را سراج‌الدّین علی خان آرزو (۱۳، ص ۲۸۲) و شمس‌الدّین سامی (۲۵، ص ۲۸۸) تأکید نموده باشند، میر غلام علی آزاد منکر این اندیشه است (۱۳، ص ۲۸۲).

به‌روزگار زندگی شوکت دوران سلطنت پادشاهان سلسلهٔ تیموریان هند ــ اکبر و جهانگیر و شاهجهان و اورنگ‌زیب، هند به‌جلوه‌گاه آفتاب ادب و فرهنگ و علم فارسی تبدیل شد.

ادبیّات‌شناس تاجیک میرزا احمدوف نیز به‌اشعار خود شاعر تکیه نموده، به‌هندوستان رفتن شوکت را اثبات نموده است. علاوه بر این او افزوده که به‌هند سفر کردن شوکت پس از سال ۱٦۷۸ میلادی به‌وقوع پیوسته است.

مؤلّفان پیشگفتار «نور عصر» در استناد به‌معلومات ملیحای سمرقندی که در سال ۸۱–۱٦۸۰ میلادی در اصفهان با عبدالعزیز خان (خان بخارا) ملاقات داشتن شوکت را خبر می‌دهد، به‌نتیجه رسیده‌اند که شاعر در بین سال‌های ۸۱–۱٦۷۸ میلادی در اصفهان زیسته و به‌جایی از پی مسافرت بیرون نیامده است.

محقّقان نامبرده با ذکر چندی از نمونه‌های اشعار شوکت که در آن‌ها عزم سفر هند کردن شاعر بازگو می‌شود به‌خلاصه آمده‌اند:

"سبب عزم سفر هندوستان کردن شاعر اگر از یک‌سو به‌نیّت دریافت جای آسوده و تأمین معیشت هرروزه وابسته باشد، آنگاه از سوی دیگر به‌منشأ پیدایش

رونق اسلوب تازه و آوازهٔ هندوستان و در آن‌جا به‌کمال رسیدن یک گروه از نمایندگان این رویه سبب علاقه‌مندی شوکت می‌باشد".

هرچند ایشان به‌هندوستان سفر داشتن شوکت را قطعاً انکار نمی‌کنند ولی در عین زمان در دیوان شاعر جای داشتن چنین اشاره‌هایی را که مطابق دلالت آن‌ها شاعر از رفتن به‌هند خودداری نموده است را تأکید نموده و نمونه‌ها نیز آورده‌اند:

"در هر صورت ـ نوشته‌اند ایشان ـ از روی سخنان شوکت با وجود امید دریافت روزگار خوش و آسوده به‌ملک‌های گوناگون سفر کردن از کم طالعی مطلب حاصل نمی‌گردد و وضع زندگی‌اش بهتر نمی‌شود".

به‌اندیشهٔ ما می‌توان با گفتهٔ محقّقانی، که مسافرت هند داشتن شوکت را تأکید کرده‌اند، همرأی شد. زیرا محمّد اصلح، متخلّص به‌میرزا در تذکرهٔ شعرای کشمیر خویش، شوکت را به‌تذکره داخل نموده، نمونه‌ها از اشعار وی آورده است. هرچند راجع به‌حضور شوکت در کشمیر اشارت نکرده، امّا قابل ذکر است که مؤلّف این تذکره بیشتر شعرایی را شامل تذکرهٔ خویش نموده که از فیض آب و هوای کشمیر بهره‌یاب گردیده‌اند و یا ارتباطی با کشمیر داشته‌اند. از این سند اصلح، تخمین نمودن ممکن است که شوکت سفری به‌هند کرده باشد.

راجع به‌سال وفات شوکت نیز اندیشه کامل و یگانه موجود نیست. برخی تاریخ وفات او را به‌سال ۱۱۰۷ ه/١٦٩٥ م پنداشته‌اند. گروه دیگر وفات او را در سال ۱۱۱۱ه/١٦٩٩ م دانسته‌اند. بنا به‌معلومات تذکرهٔ «نتائج‌الافکار» شوکت در اصفهان، در مقبرهٔ میرزا شیخ علی ابن سهیل که خارج حصار آن دیار بود، مدفون گشت.

میراث اصلی و گرانمایهٔ شوکت بخارایی را اساساً دیوان اشعار او تشکل می‌دهد که مشتمل بر قصائد، غزلیّات، رباعیّات، قطعات و ابیات پراکنده می‌باشد.

بنا به‌اطّلاع ملیحا، شوکت به‌روزگار خویش سه دیوان اشعار مرتّب ساخته است. امّا در مأخذهای دیگر راجع به‌تدوین تنها یک دیوان اشعار شاعر اظهار نظر گردیده است.

در ایجادیات شوکت بخارایی، غزل مقام اوّل را دارد. شاعر در سرودن غزل دنبال سبک هندی را گرفت لذا در اشعار او ویژگی‌های این سبک به‌گونه‌های مختلف جلوگر شده‌اند. هنر سخن گستری شوکت را اکثر سخن‌سرایان، تذکره‌نویسان اعتراف نموده

به‌آن بهای بلند داده‌اند. از آن جمله ملیحا اشعار شاعر را ستایش نموده، با اعتراف به‌درجهٔ بلند هنر شاعری وی می‌نویسد:

"الحق چون این گفته حق نباشد که سردیوانش آیتی ست از سورهٔ شعراء زمان، بلکه سوره‌ای‌ست از کتاب اعجاز بلغاء آوان و هر غزل از دیوان بداعت نشانش در دیدهٔ باریک‌بینان صاحب کمال مبرّا از عیب است و هر مضمون بکر تازه فکر که مندرج است پسندیدهٔ اهل اقبال بی‌شک و بی‌عیب است". (۱۷،۸۰)

"هیچ سر نبود که در آن روزگاران شوق سفر هند نداشته باشد و هیچ‌شاعر نبود که خیال دربار باشکوه جهانگیر و شاهجهان را در سر نپرورد".

این‌جا ملیحا به‌تفصیل اقتدار هنر شاعر را توصیف می‌کند که از شهرت شوکت به‌روزگار خود او خبر می‌دهد. از سوی دیگر مطالعه تذکرهٔ ملیحا دلالت بر آن دارد که مؤلف توجّهی را که به‌اشعار و شخصیّت شوکت دارد، نسبت به‌شعراء دیگر ظاهر نکرده زیرا اغلب معلومات و اخباری که نسبت به‌شاعران دیگر در تذکره جای گرفته‌اند خیلی موجز و مختصر بوده امّا اطّلاع راجع به‌شوکت بخارایی خیلی بیشتر است.

محمّد افضل سرخوش نیز با اعتراف به‌هنر شاعری شوکت از نازک خیالی و صاحب تلاشی و معنی یابی او نوشته:

"گویند از خاک توران مثل او برنخاسته. اشعارش در ایران و سخنوران شهرت تمام دارد".

نگارنده *مخزن‌الغرائب* نیز از خیال نازک و هنر بلند معنی بندی شاعر سخن به‌زبان آورده، تأکید می‌کند که در غزل روش خاص دارد. سخنش در سخنوران قدر و قیمتی دارد.

امّا رفعت خیال و گرایش شوکت به‌سبک هندی از جانب همهٔ تذکره‌نگاران مورد اعتراف قرار نگرفته است. از آن‌جمله واله داغستانی کسانی چون شوکت و اسیر و زلالی را از زمرهٔ شعرایی محسوب می‌داند:

"خون مذمّت شعر به‌گردن آنان است... و این سه گوینده و پیروانشان با فرو رفتن در ژرفای دریای خیال نتوانستند معانی خود را چنان‌که مفهوم همه‌گان و مطبوع ناقدان و وافی به‌مقصودشان باشد بیان کنند و از این رو چنان دچار ابتذال شدند که شاعری را از مقام بلند خود تنزّل داده و از ارزش آن کاسته‌اند".

البتّه این سخنان واله از غرض ورزی است.

ذبیح الله صفا در زمینهٔ تحلیل اندیشه‌های مؤلّفان تذکره‌ها نقطه نظر جانب دوم را که معترف به‌خیال‌پردازی و سبک تازه سخن گستری شوکت نبوده و آن را موهوم و بی‌معنی می‌پنداشتند را ردّ نموده، تأکید می‌نماید:

"گاه رسیدن به‌کنه مقصود او در بعضی از بیت‌هایش دشوار است و این‌گونه سخن‌های او در بادی امر بی‌معنی به‌نظر می‌آید، امّا چنین نیست. باید به‌نازک خیالی او بود تا به‌خیال‌های نازکش رسید و به‌مقصودش پی برد یا به‌همان عالم توهّم‌های او وارد گشت و مانند او شد تا سخن او را گاه به‌واقع و گاه به‌تقریب دریافت و پیداست که این نوع شاعری نازک‌ترین نوع آن است". (۵، ص ۱۳۳۵).

هر آینه از این ملاحظات می‌توان به‌نتیجه رسید که شوکت با انتخاب طریق جدید سخن گستری توانست معنی و مضمون‌های بلند آفریده در خیالبافی و معنی طرازی دست تمام یابد. از این نقطه نظر رفعت تفکّر و تخیّل شاعر موجب آن گردید که طرز و اسلوب او در آغاز توسعه پیدا نکرد. امّا بعدتر هنوز در ایّام زندگی‌اش استقبال تمام یافت. در این مورد از میرزا محمّد صالح آشفته (وف: ۱۱۷۲ ه)، ربیع (عصر ۱۷)، و دیگر پیروان و مقلّدان او می‌توان نام‌برد که به‌ارادت افزون از شوکت استقبال نموده‌اند.

خود شوکت بخارایی نیز با احساس استقبال گرم سخنش از جانب شعرای مابعد با تفاخر گفته:

می‌شود محبوس چون گل معنی رنگین ز من

همچو من شوکت کجا حرف آفریـن پیدا شود

شوکت از زمره شعراء دستهٔ اوّل محسوب می‌گردد که گرایش به‌سبک هندی داشته، عمده مشخّصات این سبک ادبی را در گفتار خویش متجلّی ساخته است. مهم‌ترین

ویژگی‌های سبک هندی که در اشعار اکثر شعرای قلمرو آن عرض هستی نمود، خیالبافی و مضمون‌سازی می‌باشد. در اشعار شوکت نیز این مختصّات ظهور کرده از مهم‌ترین جنبه‌های هنر شعری او قرار دارد. در اشارت به‌این معنی است که شبلی نعمانی، شوکت بخارایی را از زمره شعراء برجسته شناخته نوشته است که شوکت بخارایی، قاسم دیوانه و غیره شناوران این گردابند.

ن. إ. پریگارینا، ذبیح الله صفا، احمد خاتمی نیز شوکت را در شمار نمایندگان برجستهٔ سبک هندی که در خیالبافی و مضمون‌سازی مهارت تمام دارند، نام برده‌اند. از جمله ذبیح الله صفا فرموده است:

منشأ پیدایش رونق اسلوب تازه و آوازهٔ هندوستان و در آن‌جا به‌کمال رسیدن یک گروه از نمایندگان این رویه سبب علاقه‌مندی شوکت می‌باشد.

"وی در حقیقت گوینده‌ای‌ست که در عالم بی‌منتهای خیال سرگشته است هرچه سرود و هر ترکیبی که در گفتارش به‌کاربرد معنی‌ها و ترکیب‌های که بر خیال‌های ظریف بنا شده باشد در کلامش بسیار زیاد است".

خود شوکت نیز اظهار نظر می‌کند:

به‌قدر دانش مردم زبان گفت و گو دارم به‌کلکم معـنی بیـگانه حرف آشنا باشد

*

هما در کوچه ما یک پرافتاده می‌باشد به‌سر از پنبه داغ جنون افسر بود ما را

چنان‌که همه می‌دانند که هما پرنده‌ای‌ست که اگر برسر کسی نشیند خوشبختی می‌آرد. امّا به‌ارتباط معنی منظور خویش شوکت آن را پرافتاده می‌شمارد و بی‌نیازی خویش را از این‌گونه شادی دنیا اظهار نموده، داغ جنون خویش را افسر شاهی می‌داند.

بیشتر مضمون سازی‌های شاعرانه و خیالبافی‌ها در زمینه عبارت سازی‌ها و تعبیرآفرینی صورت گرفته است. شوکت توانسته که در کاربست عبارت و ترکیب‌های شاعرانه معانی عمیق و تازه را گنجایش دهد. برای نمونه به‌چندی از این‌گونه تراکیب متوجّه خواهیم گردید:

بیابان مرگ استغنا ـ به‌معنی شهادت در راه بی‌نیازی که انسان را به‌سوی حقیقت رهنمون سازد:

بیابان مرگ استغنا حیات جاودان دارد هوای آب حیوان سدّ اسکندر بود ما را

خون نکهت گل ـ منظور گل آبی که چمن از هستی آن معتبر گردد:

دماغ زخم شهیدان زکام گشته که باز به‌خون نکهـت گل آب داده خنجر را

شوکت برای بیان حالت جداگانه و موثّر گردیدن تصاویر و ترکیب‌های اشعار خویش ترکیب‌های چند جزء شاعرانه به‌کار می‌گیرد که موجب فصاحت کلام او گردیده‌اند. این‌جا چند نمونه بازگویی حقیقت امر فوق خواهد بود:

به‌کاسهٔ آینه راه نداشتن آب ـ کنایه از چشم بی‌اشک که از محل ریاضت عبور کرده است:

مجوی شوکت اشکی ز چشم مردم حیران بـلـی به‌کاسه آیـنـه آب راه نـدارد

از شهر توکّل اسباب سفر گرفتن سالک ـ کنایه از توکّل اختیار کردن صوفی در سفر:

به‌هر منزل بود چون تار گوهر چشمه آبش که از شهر توکّل سالک اسباب سفر گیرد

ز *صحبت‌ها نجستن سامان* جمعیت ـ از صحبت خاطر جمعی آرزو نکردن:

ز صحبت‌ها مجو سامان جمعیت که می‌دانم

که همچون دستهٔ سنبل بریشانند مجمع‌ها

این چند نمونه از تراکیب شاعرانهٔ شوکت که ذکرشان رفت افاده‌گر آن است که شاعر در آفرینش تعبیرهای ناب، دست تمام دارد. از این لحاظ امکان دارد بگوییم که غزلیّات او مملو از تعبیرهای شاعرانه و ترکیب‌های آفریده بوده، در وسعت خویش جهان معانی را گنجایش داده‌اند. به‌ارتباط این گفتار غزلی از شوکت را با اظهار ویژگی‌های هنری و موضوعی نقل خواهیم کرد:

ز خاکم بس که همچون شمع آهم شعله افشان شد

نشان تربتم زیر پر پروانه پنهان شد

همانا درد دل سر کرد بلبل از گرفتاری

که هر چاک قفس از بهر جانش چشم گریان شد

نسیم از گلشن خونین دلان بوی جنون آورد
سر مجنون ما از سنگ طفلان نار خندان شد
مکن اندیشه و خود را بیابان مرگ کن شوکت
تو را خواهد کفن از پرده چشم غزالان شد

از ویژگی‌های مهم سبک هندی استفاده از صنعت تمثیل یا ارسال مثل محسوب می‌گردد. در اشعار شوکت بخارایی نیز تمثیل به‌حیث صنایع مستعمل شعری شناخته شده است. برای نمونه چند مثال از اشعار شوکت ذکر می‌نمایم:

قانع ز تلخکامی ایّام فارغ است   از بوریای فقر شکر موج می‌زند

دیگر:

در این میخانه بردم پیش دعوی‌های مستی را
رگ گردن چو بر کیفیّت افتد تاک می‌گردد
بُود مُهر خموشی تکمهٔ پیراهن معنی
سخن از لب کشودن‌ها گریبان چاک می‌گردد
شوکت از معشوق ما را دل تسلّی کی شود
آتش ما را نسیم پیرهن دامن بود

دایره استفاده از صنایع دیگر بدیعی نیز در اشعار شوکت بخارایی خیلی وسیع است که این نکته دلیل هنر بلند سخن گستری او محسوب می‌گردد. از آن‌جمله در شعر شوکت استفاده صنعت تشبیه بسامد زیاد داشته، تابش معانی رنگین اشعار شاعر را رونما می سازد. مثلاً:

چو افروزی به‌باغ از باده شمع ارغوان میرد   چراغان گل از تحریک بال بلبلان میرد

واژه‌سازی و ترکیب‌تراشی نیز همچون ویژگی مهمّ شعر سبک هندی در اشعار شوکت مقام معیّنی دارد:

بیابان مرگ گشتم آمدم تا از وطن بیرون
خوشا عهدی که شعر من به‌نی بست نیستان بود

در این بیت واژه «نی بست» نیز مرکّب بوده از ساخته‌های خود شوکت است.

افعی نژاد ـ سحرگر ، افسون گر:

خدنگم را هدف از دیده افعی نژادان است   که از سنگ زمّرد آهن پیکان من باشد

هوس *آشفته* ـ گرفتار هوس، آرزوی پوچ:

گل عیـش من از جمعیّت دل غنچـه می‌گردد

هوس آشفته گشتن فصل گل ریزان من باشد

دایرهٔ موضوعات غزلیّات شوکت خیلی گوناگون بوده، مطالب مختلفی را در خود گنجایش داده است. از جمله در اشعار شوکت مضمون‌های اجتماعی، فلسفی، حسب حالی، مطالب اخلاقی و امثال آن به‌کثرت دچار آمده وضعیّت دایرهٔ موضوعات اشعار شاعر را بازگو می‌کند. از زندگی شاعر روشن است که او پایان عمر خویش را به‌عزلت گزینی و بریدگی از عالم دنیوی سپری نموده است. از این خاطر در شعر شاعر مضمون‌های صوفیانه افضلیّت داشته، مطالب عرفانی در آن‌ها مطرح شده‌اند:

از بهـار کنـج خلـوت می‌دمـد بـوی بـهشـت

آدم است آن‌کس که بندد دیده از روی بهشت

بوریای گوشهٔ عزلت را شوکت برای مرد عزلت گزین گلستان می حسابد و تأکید می‌کند که:

بوریا باشد گلستان مرد عزلت گیر را   نرگسستانی نباشد جز نیستان شیر را

مطالب عرفانی اشعار شوکت گواه بر آن دارند که این شاعر بزرگ از مقامات سلوک معنوی و فیض حیکم عرفانی بهره‌ها برداشته است.

انتشار و آموزش میراث ادبی شوکت بخارایی در تاجیکستان به‌نام صدرالدّین عینی و عبدالغنی میرزایوف مربوط است. نمونه‌های اشعار شوکت بار نخست از جانب این دانشمندان منتشر گردیده‌اند. امّا نشر جامع میراث ادبی شوکت با حروف سیرلیک از سال ۱۹٦۸ میلادی آغاز گردید. منتخب آثار شاعر بار اوّل توسّط نشریات دانش و به‌صورت کتاب جداگانه به‌نشر رسید. کتاب مزبور شامل شش تشبیب ۱۹۳ غزل، ٦۳ ابیات پراکنده و ۵ رباعی بوده، متن آن از جانب ادبیّات‌شناس میرزا احمدوف آماده شده است (۲۳). مرتّب در دیباچه به‌طریق مختصر راجع به‌حیات و ایجادیات شاعر اظهار نظر نموده است. سال ۱۹۸٦ میلادی از طریق نشریات عرفان نشر تازه منتخب اشعار شوکت بخارایی تحت عنوان «نور عصر» به‌طبع رسید. نشر مذکور بر مبنای نسخه دیوان اشعار او که در کتاب خانه‌های سابق اتّحاد شوروی محفوظند، صورت گرفته است.

تهیّه گران متن و لغات و مؤلّفان پیشگفتار ادبیّات‌شناسان امریزدان علی مردانوف، جابلقا دادعلی شایوف و اصغر جانفدا در مقدّمه مجموعه راجع به‌حیات و میراث ادبی شاعر مفصّل معلومات داده‌اند. مرتّبان جریان زندگی شاعر را در همبستگی با وضع اجتماعی زمان او ارزیابی نموده، با استفاده از معلومات سرچشمه‌های ادبی از قبیل «مذکّرالاصحاب»، «خزانهٔ عامره»، «نشتر عشق»، «قاموس الاعلام» و ایجادیات خود شوکت، شرح احوال شاعر را بازگو نموده‌اند. همچنین راجع به‌فعّالیّت و مقام شاعر، اندیشه‌های خویش را ابراز داشته‌اند. این نسخه ٤۸٤ غزل را فرا گرفته است. سال ۱۹۸۷ دیوان شوکت بخارایی با کوشش اصغر جانفدا و جابلقا داد علی شایوف با حروفات فارسی در نشریات دانش به‌طبع رسید.

نسخه دیوان شاعر در بسیاری از کتابخانه‌های جهانی محفوظ‌اند. از آن جمله یک نسخه در کتابخانه موزهٔ بریتانیا و سه نسخه دیگر در کتابخانهٔ ملّی پاریس نگهداری می‌شوند. در ذخیرهٔ دستنویس‌های شرقی اکادمی علم‌های جمهوری تاجیکستان تحت رقم‌های ٤۹۹، ۸٦۸، ۸۷۰، ۲٤٤۳، نسخه‌های دیوان شوکت محفوظ‌اند. در مخزن دستنویس‌های شرقی اکادمی جمهوری ازبکستان و کتابخانه به‌نام سلتکاو شدرین شهر سن پترزبورگ (روسیه) نیز تحت رقم‌های ٦۰۷۷ و ٤۰۰ دو نسخه *دیوان* شوکت نگهداری می‌شوند.

پی نوشت

۱. عینی بخارایی، صدرالدّین خواجه (م: ۱۳۳۳ ش): *نمونهٔ ادبیّات تاجیک*، استالین‌آباد، ۱۹۲٦ م.

۲. امریزدان علی مردانوف: *جابلقا دادعلی شایوف و اصغر جانفدا*، پیشگفتار: شوکت بخارایی، نور عصر، دوشنبه، ۱۹۸٦ م، ص ۳٦-۳.

۳. احمدوف میرزا: *اشعار منتخب*، دیباچهٔ شوکت بخارایی، دوشنبه، ۱۹٦۸ م، ص ۱۵-۱۸.

٤. احمد حاتمی: *پژوهشی در سبک هندی و بازگشت ادبی*، تهران، ۱۳۷۱ ه ش، ص ۲٦.

۵. صفای سمنانی، دکتر ذبیح‌الله: *تاریخ ادبیات ایران*، ج ۵، انتشارات فردوسی، تهران، چاپ هفتم ۱۳۷۳ ه ش، بخش ۳.

٦. زرّین‌کوب بروجردی، دکتر عبدالحسین: *زائر هند*، صایب و سبک هندی در گسترهٔ تحقیقات ادبی، تهران، ۱۳۷۱ ه ش.

۷. ملیحای سمرقندی، محمّد بدیع بن محمّد شریف: *مذکّرالاصحاب* (تألیف: ۱۰۹۳ ه/۱۶۸۲ م)، نسخهٔ گنجینهٔ دستنویس‌های انستیتوی شرق‌شناسی و میراث خطّی آکادمی علوم جمهوری تاجیکستان میرزایوف، رقم ٦۱۰.

۸. طاهر نصرآبادی اصفهانی، میرزا محمّد طاهر: *تذکرهٔ نصرآبادی* (عصرِ صفوی)، چاپخانهٔ ارمغان، تهران، ۱۳۱۷ ه ش.

۹. میرزای کشمیری، اصلح بن حاجی محمّد اسلم خان: تذکرهٔ شعرای کشمیر، تصحیح و حواشی سیّد حسام‌الدّین راشدی، اقبال اکادمی، کراچی، آبان‌ماه ۱۳٤٦ ه ش/۱۹٦۷ م.

۱۰. سرخوش کشمیری، میر محمّد افضل (زنده: ۱۱۲٦ ه): *کلمات‌الشعرا* (تألیف: ۱۱۰۸–۱۰۹۳ ه)، تصحیح صادق علی دلاوری، به‌اهتمام ملک محمّد عارف خان، لاهور (پاکستان)، سپتامبر ۱۹٤۲ م.

۱۱. قدرت گوپاموی، محمّد قدرت‌الله (م: ۱۲۸۰ ه): *نتایج‌الافکار* (تألیف: ۱۲۵۸ ه/۱۸٤۲ م.)، چاپخانهٔ سلطانی، بمبئی، ۱۳۳٦ هجری.

۱۲. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ ه): *مآثرالکرام* (فصل اوّل *سرو آزاد*)، کتابخانهٔ آصفیه، حیدرآباد، ۱۹۱۳ م.

۱۳. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ ه): *خزانهٔ عامره* (تألیف: ۱۱۷٦ ه/٦۳–۱۷٦۲ م)، نولکشور، کانپور، ۱۹۰۰ م.

۱٤. حسینی سنبهلی مرادآبادی، میر حسین دوست، *تذکرهٔ حسینی* (تألیف: ۱۱٦۳ ه/۱۷۵۰ م)، مطبع نولکشور، لکهنو، ۱۸۷۵ م.

۱۵. نوّاب قنّوجی بخارایی، امیرالملک سیّد محمّد صدّیق بن حسن: شمع *انجمن*، مطبع شاهجهانی، بهوپال، ۱۲۹۳ هجری.

۱٦. آفتاب رای لکهنوی، منشی: *ریاض‌العارفین*، بخش اوّل، اسلام‌آباد، ۱۹۷۷ م.

۱۷. عاشقی عظم‌آبادی، حسین قلی خان: *نشتر عشق* (تألیف: ۳۳–۱۲۲٤ ه)، تصحیح از اصغر جانفدا، مؤسّسهٔ شرق‌شناسی، آکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی، دوشنبه، تاجیکستان، پنج جلد، ۸–۱۹۸۱ م.

۱۸. شوکت بخارایی، محمّد اسحٰق: *نور عصر*، تهیّه‌کنندگان متن و لغات و مؤلّفان پیشگفتار امریزدان علی مردانوف، جابلقا داد علیشایوف و اصغر جانفدا، دوشنبه، *دانش* ۱۹۸٦ م.
۱۹. شوکت بخارایی، محمّد اسحٰق: *اشعار منتخب*، ترتیب دهنده میرزا احمدوف، دوشنبه، دانش ۱۹٦۸ م.
۲۰. هاشمی سندیلوی، شیخ احمد علی خان: *مخزن‌الغرایب* (تألیف: ۱۲۱۸ ه‍/۱۸۰۳ م) ج ۲، به‌اهتمام محمّد باقر، لاهور، ۱۹۷۰ م.
۲۱. حزین لاهیجی، شیخ محمّد علی: *تذکرهٔ حزین*، کتابفروشی تأیید، اصفهان، چاپ سوّم ۱۳٤۲ ه‍ ش.
۲۲. سامی رومی، میر شمس‌الدّین محمّد: *قاموس‌الاعلام*، چاپ استانبول، جلد چهارم ۱۳۳۱ هجری.
۲۳. شبلی نعمانی، شمس‌العلما محمّد شبلی (م: ۱۳۳۲ ه‍/۱۹۱٤ م): *شعرالعجم*، ترجمهٔ... از سیّد محمّد تقی فخر داعی گیلانی، انتشارات کتابفروشی ابن سینا، تهران، ج ۳، ۱۳٦۸ ه‍ ش.

مقدّمه‌ای بر نسخهٔ خطّی شاهجهان‌نامهٔ جلالای طباطبایی ◆

تصحیح: **سیّد محمّد یونس جعفری** *

در پرداخت نثر، ید بیضا می‌نماید و در فنّ انشاء و ترسیلات، ایجاد طرز نو کرده، سخن را جان می‌بخشد و در اختراع معانی دستگاهش بلند است و در ابداع مضامین، یدِ طولی دارد و در لغت دانی جوهری نزد او بی‌جوهر است و در حکمت‌اندیشی پورسینا پیش او بی‌سنگ. در صفاهان استفادهٔ سایر علوم نموده و بر مدارج علمی ارتقاء گزیده در سال چهل و چهار ارادهٔ هندوستان جنّت‌نشان که سرزمین آسمان نشانش گلستان روی زمین و مرجع و مجمع اصناف هنرمندان دانش گزین است، نموده، به‌موافقت بخت و رفاقت سعادت دولت ملازمت اشرف دریافت و به‌برکت تمییز نزدیکان بارگاه عزّت و وسیلهٔ سلاست کلام و دست‌آویز لطف سخن در سلک سخن سنجان منظّم گشته به‌نگارش احوال خیر مآل مأذون گردید. بی‌مبالغه دقایق نثر به‌درجهٔ نثره رسانیده و در نگارش صور آثار بدیعه پنج سالهٔ احوال آن‌حضرت (شاهجهان، پادشاه مغول بابری هند) کارنامه‌ای بر روی کار آورده بود که اگر از ناتوان بینی اکثر اعزّه برهم نخورده، صورت تمامیّت می‌یافت و اثری از او باقی‌می‌ماند آوازهٔ سخن تازهٔ او، آویزهٔ گوش روزگار گشته، سرمشق فطرت تازه‌نگاران هند و ایران می‌شد و کالای سخن رواج و رونق والا گرفته، پایهٔ کلام از کرسی عرش می‌گذشت.

◆ محمّد بن محمّد محمود ملقّب به‌جلال‌الدّین طباطبایی زواره‌ای اردستانی؛ کتاب «شاهجهان‌نامه» در دست انتشار از سوی مرکز تحقیقات فارسی دهلی‌نو

* دانشیار بازنشستهٔ زبان فارسی کالج ذاکر حسین، دهلی‌نو.

مجملا سواد عبارتش به‌رنگ لیلة‌القدر، حاصل صد آفتاب معنی است و لطف طبعش مانند نورمهر، لطف سخن بر روی روز افکنده و گفتار سحر آثارش که چون کلام معلّم اوّل از قانون حکمت بیرون نیست، مانند زلال رحمت روح افزای جان دهنده، سخن را به‌روشی دستگاه داده و پایهٔ معنی را به‌جایی رسانیده که هیچ‌کدام از رقم سنجان والامقدار که وجودشان پیرایهٔ این روزگار است قدرت آن نیست که در برابر عبارتی که از کلک دو زبان آن یکتای سخن بیرون تراویده یک حرف توانند به‌قلم آورد. بنده بی‌آن‌که روی هیچ‌یکی از ارباب انشاء در میان بیند نظر بر آیینهٔ انصاف انداخته، صورت این معنی را به‌نمایش آورده، اگر کج خرامان بساط سخنوری از راستی گذشته برین ضعیف زبان سرزنش و بیغاره گشایند، ایزد تعالی خصم‌شان باد.

این اوّلین اطّلاعی است که دربارهٔ جلال‌الدّین طباطبایی توسّط همکارش محمّد صالح کنبو به‌ما رسیده است.

متأسّفانه دربارهٔ این مورّخ ایرانی که به‌قول نویسندگان امروزه «با سبک هندی به‌نگارش نثر فارسی می‌پرداخت»، بنابر آنچه محمّد صالح کنبو در کتاب *عمل صالح* موسوم به‌*شاهجهان‌نامه* که در تاریخ‌نویسی عصر شاهجهان (۱۰۶۸–۱۰۳۷ ق) همکارش بود برای ما فراهم نموده بیش از این اطّلاعی نداریم. چنانچه از کتاب *دانشنامهٔ ادب فارسی* برمی‌آید اسم پدرش مظهر بود و در همین کتاب نام وی را میرزا محمّد نوشته است[۱].

ادب فارسی در شبه قارّه (هند، پاکستان و بنگلادش)[۲] ولی در پایان *پادشاهنامه*‌هایی که در شهر دهلی توسّط ندهان کول به‌خطِّ شکسته نسخه‌برداری شده اسمش محمّد قید گردیده است. چنان‌که می‌دانیم در عهدِ سربداران و تیموریان و صفویان واژه «میرزا» را احتراماً اوّل اسم می‌آوردند، بدین‌سبب اسم او را میرزا محمّد نوشته‌اند (کتابخانهٔ بریتانیا، لندن، شمارهٔ Or.1676) و روی صفحهٔ اوّل نسخهٔ کتابخانهٔ دیوان هند (شمارهٔ D.P.684)

---

۱. *دانشنامهٔ ادب فارسی*، *ادب فارسی در شبه قارّه* (هند، پاکستان، بنگلادش)، جلد چهارم، بخش یکم: آـ ج، تهران، ۱۳۸۰ ه ش، ص ۸۷۲

۲. همان، ص ۸۷۲ ستون اوّل.

اسمش میرزا جلالا طباطبائی آمده است و روی نسخهٔ موزهٔ ملّی دهلی‌نو (شمارهٔ ۷۱۸) که قبلاً در کتابخانهٔ آرشیو ملّی دهلی‌نو نگهداری می‌شد، یک‌جا اسمش میرزا جلالائی و روی برگ دیگر همین نسخه نام وی میرزا جلالای طباطبایی قید گردیده است. ما در صفحه‌های آتی او را جلالای طباطبایی می‌نویسیم.

اگرچه در *دانشنامهٔ ادب فارسی* وی را اصفهانی، قهپایه‌ای زواری نوشته‌اند ولی محمّد صالح که همکارش بود، وی را یزدی شناخته است، لذا برای ما این قول معتبرتر از دیگر اقوال است.

شکّی نیست که این اثر جلال‌الدّین طباطبایی تاریخی است و بیشتر جنبهٔ سفرنامه دارد که آن هم جزو تاریخ محسوب می‌شود و آن‌طوری که به‌نظر می‌رسد توجّه وی بیشتر به‌شناخت و معرّفی فرهنگ کشور هند بوده، احتمالاً این سفرنامه را برای ایرانیان نوشته و زبانی را که در اصفهان متداول بوده مورد استفاده قرار داده است. چنان‌که از واژه‌های مثل «نگران»، «اشکوب» و «بنگاه» برمی‌آید. زیرا در سرتاسر شبه قارّه واژهٔ «نگران» به‌معنای مباشر، ناظر و سرپرست به‌کار رفته است. برای اشکوب واژهٔ «منزل» به‌کار می‌برند. چنان‌که خانهٔ دو منزله و سه منزله می‌گویند. همچنین برای «بنگاه» واژه‌های مانند انجمن، مرکز و اداره را مورد استفاده قرار می‌دادند. علاوه بر این وی برای نوشتن تمام وقایع از تقویم ایرانی استفاده نموده و به‌ندرت معادل ماه‌های عربی نوشته است.

جلال‌الدّین طباطبایی که همراه شاهجهان در سال ۱۰۵۰ ق به‌کشمیر رفت و میوه‌های آن منطقه را با میوه‌های ایران مقایسه نموده و از این مطلب نیز روشن می‌شود که این تاریخ برای کسب اطّلاعات ایرانیان نوشته شده است.

اگرچه در اصفهان وی از تمام علوم متداولهٔ زمان خود بهره برده، ولی نام استادان خود را غیر از محمّد کشمیری متذکّر نشده است[1]. البتّه از منشآت وی چنان برمی‌آید که پس از تکمیل تحصیلات خود در آن شهر در جرگهٔ منشیان دارالانشاء پادشاهان صفوی درآمد و چنان قربت و اعتبار به‌نزد آن پادشاه پیدا کرد و چون شاه عبّاس دوم

۱. نسخهٔ کتابخانهٔ بریتانیا، لندن، شمارهٔ Or.۱۶۷۶، برگ ۸۹

(۱۰۷۸–۱۰۵۲ ق) خواست برای عبدالله خان اوزبک نامه‌ای فرستد وی آن را در حضور پادشاه نوشت. ولی پس از رحلت آن فرمانروا وقتی که شاه صفی (۱۱۰٦–۱۰۷۸ ق) بر تخت سلطنت جلوس کرد، معلوم نیست به‌چه علّت رخت از آن دیار بر بسته در کشور هند طرح توطّن ریخت و توسّط نوّاب افضل خان که وی را چندر بهان برهمن صاحب *چهار* چمن[1] به‌القاب دستور اعظم وزیر معظّم، علّامهٔ روزگار، فهّامهٔ نامدار یاد کرده است، به دربار شاهجهان راه یافت.

شاهزاده خرّم (متولّد ۱۰۰۰ ق) لقب شهاب‌الدّین شاهجهان گرفته روز دوشنبه ۲۵ بهمن ماه الهی مطابق هفتم جمادی‌الثانی سال هزار و سی و هفت هجری قمری بر تخت سلطنت جلوس کرد[2]. و اعلام نمود که تاریخ عصر وی از اوّل جمادی‌الثانی همان سال (۱۰۳۷) شروع می‌گردد و چنین قرار دادند:

> "هر ده ساله احوال سعادت مآل در *اقبالنامه* که حسب‌الحکم اشرف نگاشتهٔ قلم سخن‌سنجان بلند قدر مثل وزیر اعظم سعدالله خان و وحیدالدوران شیخ حمید گشته و خامهٔ تقدیر از نام نامی آن حضرت به‌پادشاهنامه تغییر نموده در دفتری جداگانه ایراد نمایند"[3].

بنابراین چندین نویسنده علاوه برآن دو نفر که اسامی‌شان در فوق ذکر شده، مثل محمّد امین قزوینی، چندر بهان برهمن، قدسی مشهدی، کلیم همدانی، صیدی تهرانی، نوشتن تاریخ دور شاهجهان به‌نثر و شعر مشغول شدند. چون جلالای طباطبایی در سال ۱۰٤٤ ق به‌کشور هند آمده و بعد از مدّتی به‌دربار شاهجهان وارد شد، وی تاریخ عصر این فرمانروای مغول بابری هند را از سال پنجم جلوس بر تخت سلطنت آغاز نمود. چون می‌دانست تاریخ موضوعی است مبنی بر حقایق و وقایعی که آن‌ها را تغییر نمی‌توان داد البتّه، می‌توان آن را با آب و تاب بیشتری بیان نمود، بنابراین در هرجا که فرصتی مناسب می‌یافت با بیان وقایع، ممدوح خود را نیز مورد تعریف، توصیف و

---

۱. چاپ مرکز تحقیقات فارسی دهلی‌نو سال ۱۳۸۵ ه‌ش/۲۰۰۷ م، ص ۵۲.
۲. کنبوی لاهوری، محمّد صالح (م: ۱۰۸۵ ه): *عمل صالح* موسوم به*شاهجهان‌نامه*، جلد اوّل، ص ۱۸۷.
۳. همان، جلد اوّل، ص ۲۱۳.

تمجید قرار می‌داد. او بیش از تاریخ نویسی به‌مدیحه سرایی پادشاه همّت گماشت و با عبارات مسجّع و مقفّی جملات خود را مزیّن ساخته و با استفاده از صنایع لفظی و معنوی آن‌ها را آرسته، اسم اثر خود را *نگار نامه* و *نگارین‌نامه* گذاشت. در این‌جا این نکته جالب توجّه است که در متن کتاب در هیچ‌جا اثر خود را به‌اسم *شاهجهان‌نامه* یا *پادشاهنامه* یاد نکرده است.

شاهجهان نسبت به‌هنر موسیقی علاقهٔ فراوانی داشت و دربارهٔ این موضوع محمّد صالح کنبو چنین نوشته است:

"... و غرض این جلوس فرخنده گاهی از راه تحصیل انبساط طبع اقدس و ترطیب دماغ مقدّس به‌استماع نغمات طیّبهٔ مطربان هندی و رامشگران عراقی طرب اندوز و سامعه افروز گشته حق التذاذ این حاسهٔ شریفه را ادا می‌نمایند"[۱].

خوشبختانه جلالای طباطبایی نیز نسبت به‌این هنر علاقه‌مند بود و در کتاب خود دربارهٔ موسیقی هندی بیشتر از دیگر مورّخان و وقایع‌نگاران دربار شاهجهان به‌نگارش آن پرداخته است.چنان که در وقایع سال ۱۰۴۳ هجری قمری می‌نویسد:

"بیست و چهارم مهر(ماه) جگن ناتھ کلاوَنت (موسیقی‌دان) که درینولا مهاکبراج (موسیقی‌دان بزرگ دربار) خطاب یافته در فنّ موسیقی روش هند خصوص ترکیب نغمات دلنشین و تصانیف و ابداع معانی بدیعه و مضامین عالیه در سرتاسر این کشور همتا و همسر خود ندارد از دارالسلطنه لاهور که حسب‌الامر اعلی برای تألیف تصانیف آن‌جا توّقف نموده بود، به‌زمین بوس موقف خلافت رسیده دوازده دَرپَت (مقام) که در این مدّت به‌نام نامی بندگان حضرت مشتمل بر معانی بکر و نغمات مختلفه ساخته بودند در انجمن والا به‌سمع اعلی رسانید و به‌غایت پسند طبع اقدس و خاطر حقائق یاب دقیقه رس پادشاه هنرسنج قدردان افتاده و از عنایت آن حضرت با زر هم ترازو گشته چهار هزار و پانصد روپیه که همسنگ شده بودند مرحمت شد"[۲].

---

۱. کنبوی لاهوری، محمّد صالح (م: ۱۰۸۵ ه): *عمل صالح* موسوم به*شاهجهان‌نامه*، جلد اوّل، ص ۲۰۸.

۲. نسخهٔ کتابخانهٔ بریتانیا، لندن، شمارهٔ Or.۱۶۷۶، برگ ۱۷ ب.

پس از این دربارهٔ مقام درپت مفصّل نگاشته که در متن این کتاب آمده است.

در جای دیگر اصطلاحات موسیقی را چنین به‌کاربرده:

"هماندم به‌قصد گوشمال مخالفان خارج از آهنگ مهیّای تعاقب شد و چون ساز راه راست شد، از آن مقام راهی شدند و یک و نیم روز گذشته به‌کنار آب بان گنگا رسیدند و در آن‌جا ظاهر شد که افواج غنیم بی‌راه و هم ضرب دست و زخمهٔ تیغ گران‌سنگ بهادران که اگر به‌مثل در بزم رزمگاه عنان خفیف و رکاب ثقیل سازند اسفندیار رویینه تن بل رستم تهمتن به‌سنگی هزیمت تن نهاده عار فرار به‌خود قرار دهد"[1].

نظامی عروضی سمرقندی در کتاب *چهار مقاله*، اظهار این عقیدهٔ خود را نشان داده که برای هر پادشاه چهار نفر که عبارتند از دبیر، شاعر، منجّم و طبیب همیشه لازم می‌باشد. تیموریان بابری هند نیز روی این سنّت پای بند بودند و هر اقدامی که به‌عمل می‌آوردند اوّل به‌منجم باشی رجوع می‌کردند. چنان‌که دربارهٔ ساعت مبارک برای نشستن بر تخت سلطنت شاهجهان، محمّد صالح کنبو چنین نوشته است:

"... اوج ده کوکب نیک اختران شاهجهان ثانی صاحبقران بیست و پنجم بهمن ماه الهی مطابق هفتم جمادی‌الثانی سنهٔ هزار و سی و هفت هجری در روز سعادت افروز دوشنبه... بعد از گذشتن سه و نیم گهری که به‌حساب دقیقه سنجان ساعت شناس، یک ساعت و بیست و چهار دقیقه باشد به‌طالع فرخنده فال و ساعت سعادت سگال از منزلی که در ایّام شاهزادگی از اقامت آن والا اختر اوج شاهنشاهی رشک فرمای منزل فکر بود به‌تأیید آسمانی و کوکبهٔ صاحبقرانی بر کرهٔ فلک رفتار سوار گشته و خانهٔ زین را مانند خانهٔ طالع سعادت آمود ساخته... در دولتخانهٔ ارگ دارالخلافهٔ اکبرآباد که چون قلعهٔ بیدر سپهر اوج گرای گردیده و بروج ثاقبش به‌اوج فلک ثوابت رسیده، مانند معنی در شاه بیت و خورشید در بیت‌الشرف نزول فرموده"[2].

---

۱. نسخهٔ کتابخانهٔ بریتانیا، لندن، شمارهٔ Or.۱۶۷۶، برگ ۱۲۵ب.

۲. کنبوی لاهوری، محمّد صالح (م: ۱۰۸۵ ه): *عمل صالح* موسوم به‌*شاهجهان‌نامه*، جلد اوّل، ص ۱۸۷.

جلالای طباطبایی اتّفاقاً از این علم نیز بهره‌مند بود، چنان‌که به‌مناسبت سالروز جشن وزن که ما بعداً دربارهٔ این مراسم متذکّر خواهیم شد، می‌نویسد:

"ملخّص سخن چون در عین ایّام تنزّه و تفرّج تاریخ وزن معهود در رسید بنابراین به‌تاریخ روز یکشنبه نُهم مهرماه فرخنده جشن وزن قمری سال (چهل و پنجم) از عمر ابدی اتّصال آن حضرت به‌آیین خاطرخواه دل پسند آذین و تزیین یافت. بنابر مقتضای حال و مقام سایر رسوم مقرّر این فرخنده انجمن پرنور به‌اضعاف نظایر آن سمت ظهور پذیرفت... چون پادشاه دنیا و دین و نیّر اعظم روی زمین، بنابر تقاضای طبع جواد همواره بر ایند که روزگار عیش غنی و فقیر تساوی پذیر گردد... لاجرم سالی دوبار برخلاف معهود، مهر انور برج میزان را مطلع ظهور می‌گردانند، تا دل جگرگوشگان کان به‌دست آید و خاطر نازک یتیمهٔ عمّان به‌مسرّت گراید، زر و گوهر را از خاک برداشته، کفّهٔ برابر را گهر سنج می‌نماید و پلّهٔ قدر عدن و معدن را به‌اضافت سعادت موازنه افزایش درجهٔ مقدار داده به‌آسمان می‌رسانند و چون به‌حسب اتّفاق، نُه روز قبل از این تاریخ، خورشید گیتی افروز تحویل مبارک برج میزان نموده بود، بنابر آن‌که طرز میزان نشینی بدو تعلیم فرموده، ثمرهٔ این شیوهٔ ستوده و فائدهٔ این سنّت حسنه و خصلت محموده بر او ظاهر سازند. در این نوبت بر مراسم معهودهٔ هر ساله، افزوده، نخست گنجینه‌های سیم و زر و دُرجهای دُرّ و گوهر را پرداختند. آنگاه کنار و بر تهی دستان هفت کشور را چندان‌که حوصلهٔ آرزوی ایشان بود، از نقد مراد و جنس تمنّا پرداختند. چنان‌چه مراتب عموم خود سرشار به‌مرتبه‌ای رسید که برج سنبله از خوشه‌چینان این خرمن خرمن‌های جواهر به‌کفّهٔ ترازو در جیب و دامان آرزو کرد و پروین نثار چین از توده‌های لئالی منثور که بر افشاندهٔ دست گوهرپاش بود، واسطة‌العقد به‌کف آورد، در یکدم از افشاندن سرپنجهٔ گنج بخش و عطا سنج کفیّن میزان سپهر و پلّه‌های ماه و مهر، گرانبار گردید و ریخته‌های

دست بی‌خاطر از کاسهٔ آز و کیسهٔ اهل در، از ماه تا ماهی را چون بدره ماه و صره ماهی سرشار درهم و دینار گردانید"[۱].

وقتی‌که تیموریان بابری در کشور هند حکومت خود را استوار نمودند، در صدد آن شدند که با فرمانروایان محلّی به‌خصوص با راجه‌های قبایل و طوائفی که به‌اسم راجپوت معروف بودند، روابط حسنه برقرار سازند. بنابراین آن‌ها شاهزادگان را با شاهزاده خانم‌ها در سلک ازدواج کشیدند. این شاهزاده خانم‌ها با فرهنگ خود در کاخ‌های دولتی زندگی می‌کردند و بدین‌سبب این فرمانروایان تحت نفوذ فرهنگ هندی قرار گرفتند و بعضی آداب و سننی را که علیه دین مبین اسلام نبود، برپا ساختند. میان آن‌ها یکی «جشن وزن» شاهزاده‌ها و شاهان بود و هر سال به‌مناسبت روز تولّد شاه و یا شاهزاده به‌تاریخ قمری و همچنین شمسی وی را در ترازو نشانده توزین می‌کردند. دربارهٔ این رسم کنبو چنین می‌گوید:

"روز پنجشنبه پانزدهم ربیع‌الثّانی سال هزار و چهل و هشت، مطابق سوّم شهریور، آیین بزم وزن قمری مقدّس ابتدای سال چهل و نهم از سنین عمر ابد قرین زینت ترتیب یافته، خدیو روزگار، خورشیدوار به‌برج کفّهٔ میزان تحویل نموده، پلّه برابر به‌زر و گوهر آموده، خویشتن را بنابر انجاح حوایج نیازمندان نوع بشر به‌رسم معهود با سایر نقود و اجناس دیگر سنجیده، همه را بر اهل استحقاق قسمت فرمودند"[۲].

همین مطلب را جلالای طباطبایی چنان‌که در فوق گذشت، با اصطلاحات علم نجوم آراسته بیان می‌نماید.

تیموریان بابری هند اصلاً ورارودی (ماوراءالنّهری) بودند. آن‌ها با زبان سغدی وارد کشور هند شدند. وقتی که نصیرالدّین همایون، فرزند ظهیرالدّین بابر، با کمک شاه طهماسب اوّل، تخت سلطنت هند را پس گرفت، زبان فارسی با لشکریان و هنرمندان و امرا و نویسندگان در این کشور رواج پیدا کرد و چون این فرمانروایان با راجپوتان

---

۱. *نگارنامه/پادشاهنامه*، نسخهٔ کتابخانهٔ بریتانیا، لندن، شمارهٔ Or.۱۶۷۶، برگ ۱۰۸ و ۱۰۹.

۲. کنبوی لاهوری، محمّد صالح (م: ۱۰۸۵ ه): *عمل صالح* موسوم به*شاهجهان‌نامه*، ج ۲، ص ۲۴۳.

روابط حسنه برقرار ساختند، زبانی به‌وجود آمد، که دیگر فارسی و یا دری ناب نبود. پس از اختلاط سغدی، دری، فارسی و هندی زبانان، فرهنگ و زبانی به‌وجود آمد که آمیزهٔ همهٔ آن‌ها بود و بسیاری واژه‌های هندی، وارد زبانی شد که به‌طور مجموعی آن را زبان فارسی می‌خواندند. آن‌ها عبارتند از:

ارگَجَه یا **ارگجا:** معجونی است خوشبو که از صندل ساییده و گلاب و مشک و کافور و روغن برگ گل چنبیلی درست می‌کنند.

بان[۱]: موشک.

برچهه: (به جیم فارسی دمشی) نوعی افزار جنگی است شبیه نیزه.

پان: برگی است سبز شبیه قلب که روی آن عصارهٔ پوست خار مغیلان، خمیر آهک و دانه‌های فوفل و مقداری ریزه‌های برگ‌های توتون گذاشته می‌جوند. چون دربارهٔ این واژه در کتاب *ارمغان ادبی*[۲] تحت عنوان یک تحقیق کوتاه دربارهٔ صائب نوشته شده است، لذا در این‌جا به‌همین مختصر بسنده گردید.

تیکه: (به تای کامی) خال. **صاحب تیکه**: ولیعهد. وقتی‌که یکی از راجه‌ها پسر خود را به‌عنوان ولیعهد اعلام می‌نمود، آن شاهزاده را روی مسندی نشانده براهمنی پس از نیایش و دیگر مراسم دینی با انگشت میانهٔ دست راست خالی از خمیر شنگرف روی پیشانی بالاتر از دو ابرو می‌گذاشت و به‌خاطر همین ولیعهد راجه‌ای را صاحب تیکه می‌گفتند.

جورا/جوره: جفت (مقابل لنگه).

جوهر: وقتی که مردمِ طائفهٔ راجپوت حسّ می‌کردند که در جنگ شکست ایشان حتمی است، آن‌ها در آن وقت زن‌های خانوادهٔ خود را یا می‌کشتند و یا زن‌ها خود را در آتش انداخته می‌سوزاندند، تا عفّت خود را از دست ندهند. این رسم را جوهر می‌نامیدند.

---

۱. سانسکریت: وان به‌نون دماغی.

۲. چاپ مجموعهٔ انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات محمود افشار یزدی، شماره ٦۰، تهران سال ۱۳۷٦ ه‍.ش، ص ۲٤۵.

چَبوُتَرَه: سکّو و یا جایی برجسته روی زمین، مربّع شکل شبیه تخت چوبی و یا کرسی.

خواص‌پورَه: در این واژهٔ مرکّب (عربی و هندی) پوره، واژهٔ هندی است به‌معنی شهرک. در این محلّ، خدمتگزاران پادشاه و شاهزادگان نزدیک، زندگی می‌کردند.

دَل بادَل: (به‌فتح هردو دال). دَل معنی ستبر و کلفت می‌دهد و بادَل ابر را می‌گویند. شامیانه‌ای بود که در عصر شاهجهان در صحن قلعهٔ سرخ شاهجهان‌آباد (دهلی فعلی) نصب می‌کردند.

سروپا: خلعتی است مشتمل بر یک طاقه شال و یک قبضه شمشیر.

کَوَل: لالهٔ آبی.

کهی (به‌کاف دمشی): علوفه و خوار بار برای ارتشیان.

مُجرا: نوعی سلام است و سرود که قبل از آغاز هر کار، به‌خصوص محافل رقص و موسیقی چند بیت در وصف خداوند متعال می‌خوانند.

ویرناگ: اسم چشمه‌ای است در کشمیر. معنی این واژه پنجهٔ خروس می‌باشد. چه شکل این چشمه در جایی که روی زمین آب می‌افتد به‌شکل پنجهٔ این مرغ درآمده. میان واژه‌های هندیی که در این متن به‌کار رفته اسامی فیل‌هاست. آن‌ها را نمی‌توان نادیده گرفت و عبارتند از: روپ سنگهار[۱]، بهوج راج، واک سمندر و مهاسندر[۲].

علاوه بر این جلالای طباطبائی در متن همین کتاب بعضی واژه‌ها را به‌کاربرده که پیش از رسیدن ایرانیان همراه همایون در این کشور رایج بود. میان آن‌ها یکی «غسلخانه» است که به‌معنی حمّام به‌کارمی‌رود و دیگری «دریاست» که به‌معنی رود و رودخانه به‌کار می‌برند زیرا بعضی از آن‌ها این‌قدر گود و پهناور می‌باشند که دولت هند تصمیم دارد که آن‌ها را برای کشتیرانی مورد استفاده قرار بدهد. واژهٔ دیگری «زرخیز» است که به‌معنی حاصلخیز به‌کار رفته است.

---

۱. نسخهٔ کتابخانهٔ بریتانیا، لندن، شمارهٔ Or.۱۶۷۶، برگ ۶۰ ب.

۲. همان، برگ ۱۶۰.

آیینهٔ فرنگی: ضمناً در این‌جا لازم است که دربارهٔ این واژه توضیح مختصری داده شود، چه این واژه نشان می‌دهد که اروپاییها این‌قدر نفوذ و رسوخ پیدا کرده بودند که کالای خود را در بازارهای آسیا می‌فروختند. معمولاً تا زمان شاهجهان روی قاب‌های مسی قلاع می‌مالیدند که آن را از حلب می‌آوردند و آن را جلا داده به‌عنوان آیینه از آن استفاده می‌کردند. ولی اروپاییها سطح شیشه را جلا داده و آن را به‌عنوان آیینه به‌کار می‌بردند.

اگرچه زبان جلالای طباطبایی بیشتر مرصّع و مقفّی است ولی در بعضی جاها نثر او کاملاً ساده است[۱]:

"مجملاً این ارمستان بی‌قرین که تربیت خدا آفرین داشت درینولا که به‌پرتوّجه سایهٔ خدا فروغ تربیت و مرّمت بر ساحت بهشت فسحت یافته راه قیاس خرد گشاده است که به‌چه پایه رسیده باشد. الحاصل در این زمین فیض‌آمیز نیز سه روز با کمال نشاط و انبساط عشرت‌آموز و عیش اندوز بودند، در عرض این ایّام نیز چراغان نمایانی که در کیفیّت و کمیّت به‌مراتب از چراغان سابق بیش و درپیش بود، حسب‌الامر آن شمع شبستان روزگار و چراغ دودمان حضرت صاحبقران نامدار سمت افروزش پذیرفته به‌تازگی روی زمین از چراغان آن سرچشمه آب و تاب گرفت".

جلالای طباطبایی بیش از مورّخ، انشاپرداز بود و در به‌کاربردن صنایع لفظی و معنوی و خصوصاً در صنعت تناسب لفظی ید طولی داشت. در یک‌جا اصطلاحات موسیقی را چنان به‌کاربرده:

"... هماندم به‌قصد گوشمال مخالفان خارج آهنگ مهیّای تعاقب شد و چون ساز راه راست شد از آن مقام راهی شدند و یک و نیم روز گذشته به‌کنار آب بان گنگا رسیدند و در آن‌جا ظاهر شد که افواج غنیم بی‌راه از وهم ضرب دست و زخمهٔ تیغ گران‌سنگ بهادران که اگر به‌مثل در بزم رزمگاه عنان خفیف و

---

۱. رجوع شود: برگ ۱۰۷ نسخهٔ کتابخانهٔ بریتانیا، لندن، شمارهٔ Or.۱۶۷۶، در همین متن کتاب دربارهٔ وصف کشمیر.

رکاب ثقیل سازند، اسفندیار رویینه تن، بل رستم تهمتن به‌سنگی هزیمت تن نهاده عار فرار به‌خود قرار دهد...»[1]

به‌خاطر همین است که دربارهٔ نوازندگان و استادان موسیقی که وابسته به‌دربار شاهجهان بودند بیش از دیگر وقایع‌نگاران که منسلک به‌دربار شاهجهان بودند ـ چنان‌که در فوق نیز گذشت ـ مفصّل‌تر نوشته است[2].

جلالای طباطبایی نه تنها از ادبیّات فارسی بهره‌مند بود، که جزء انشاپردازی است، بلکه از ستاره‌شناسی که یکی از شاخه‌های علوم محسوب می‌شود هم بی‌خبر نمانده، در یک‌جا اصطلاحات ادبی را در وصف کشمیر چنان به‌کاربرده:

«... مطلع‌های بلند اشجار سدره نشان خیابانش مانند مصرع‌های بلند آمده[3]. مثنویات مسلسل آبشارهای مجرّه آثارش همانا از ریخته جامهٔ مبداء فیّاض ریخته، بحر طویل شاه نهرش با عروض و اطوال شاخ‌های محیط دم برابری می‌زند و رباعی چار مصرع بلند معنی انهار اربعه حدائق نماید و از یُمن برکت حوضش اخذ سلاست می‌کند...»

و اصطلاحات ستاره‌شناسی را به‌مناسبت سالروز جشن وزن چنین به‌کاربرده:

«چنانچه مراتب عموم خود سرشار به‌مرتبه‌ای رسید که برج سنبله از خوشه‌چینان این خرمن خرمن‌های جواهر به‌کفّهٔ ترازو در جیب و دامان آرزو کرد و پروین نثار چین از توده‌های لئالی منثور که برافشاندهٔ دست گوهرپاش بود واسطةالعقد به‌کف آورد در یکدم از افشاندن سرپنجهٔ گنج بخش عطاسنج کفیّن میزان و پلّه‌های ماه و مهر گرانبار گردید...»[4]

در جایی دیگر در وصف نعل اسبان می‌گوید:

«... سرزمین شهرستان سرونج از عکوس بارقهٔ نعال لامع تکاوران براق‌نهاد برق‌نژاد بهادران، هلالستان گشته، همه روی زمین از انطباع نقش میخ‌های مرّیخ

---

۱. نسخهٔ کتابخانهٔ بریتانیا، لندن، شمارهٔ Or.۱۶۷۶، برگ ۱۲۵ ب.
۲. همان، برگ ۱۱۸.
۳. همان، برگ ۱۰۸.
۴. همان، برگ ۱۰۹.

شعاع آن نعال که برعکس واقع بدر تمام منزل ثرّیا شده بود، محلّ مقارنهٔ ماه و پروین آمد"[1].

یکی از متصدّیان که مایی داس نام داشت فوت کرد. دربارهٔ این سانحه جلالای طباطبایی چنین می‌نویسد:

"قضا را در عرض این ایّام بخشیان دیوانکدهٔ مشیّت مدّ علیه حیات را فرد تن رای مذکور حک نموده، محرّران محو و اثبات قدرنام او را از روزنامچهٔ وجود انداخته، داخل سیاههٔ عدم ساختند".

ظهوری ترشیزی برجسته‌ترین نثرنگار سبک هندی در شبه قارّهٔ هند محسوب می‌شود. جلالای طباطبایی آن‌چه در وصف شاهجهان گفته بسیار شبیه نوشتهٔ ظهوری ترشیزی است. ظهوری در وصف ممدوح خود ابراهیم عادل‌شاه می‌نویسد:

"خرّمی چمن سخن به‌طراوت حمد بهار پیرایی است که *گلزار ابراهیم* در رخسار یوسف طلعتان نمرود نخوت، رسانیده و تاجداری لفظ و معنی به‌حشمت ثنای تارک آرایی است که سمّی خلیل خود یعنی ابراهیم عادل‌شاه را در *هفت اقلیم* به‌نُه صفت یگانه و ممتاز گردانیده..."[2].

اگرچه ظهوری اوّلین نثرنگار سبک هندی شناخته شده است، جلال‌الدّین طباطبایی باید دوّمین نثرنویس سبک هندی محسوب شود. وی اسامی شاهزادگان[3] داراشکوه و اورنگ‌زیب و همچنین شاهزاده خانم جهان آرا را به‌عنوان اوصاف شاهجهان یاد کرده است، ولی نتوانست اسم مادرش را که جودا بایی (Jodha Bai) بود به‌نثر فارسی بگنجاند، لذا آن را تغییر داده به‌صورت جود بانی (Joud Bani) به‌کاربرده، چنان‌که می‌گوید:

"... جانشین خلفاء راشدین، تتمّهٔ ائمّهٔ دین، پادشاه کامل نصاب، تام‌النصیب شاهزاده داراشکوه، اورنگ‌زیب دارای جهان آرای، سکندر افلاطون رأی...

---

۱. نسخهٔ کتابخانهٔ بریتانیا، لندن، شمارهٔ Or.۱۶۷۶، برگ ۱۵۵.

۲. ظهوری ترشیزی، نورالدّین محمّد: تکریم *ظهوری*، شرح اردو نثر دوّم ظهوری، چاپ لاهور، سال ۱۸٦۵ م، ص ۳.

۳. نسخهٔ کتابخانهٔ بریتانیا، لندن، شمارهٔ Or.۱۶۷۶، برگ ۹۸ و ۹۸ ب.

ابوالمظفّر غازی شهاب‌الدّین محمّد صاحبقران ثانی شاهجهان پادشاه غازی... زهی جهانبان جود بانی که به‌تأثیر معماری عدل و احسان و مرمّت دهش و دادش، خراب‌آباد گیتی بدانسان عمارت‌پذیر گشته که جغدخانه خراب از معمورهٔ عالم رخت به‌ویرانهٔ بر و بوم عدم کشیده..."

در این‌جا نکته‌ای که گفتنی می‌باشد این است جلالای طباطبایی این نگارنامه را موقعی نوشت و این‌جمله (جانشین خلفای راشدین) را در زمانی به‌کاربرد که در ایران سنّی و شیعه بر سر پیکار با یکدیگر بودند ولی در همان زمان دربار پادشاهان مغول پناهگاه مسلمین هردو فرقه بود. اگرچه پادشاهان مغول بابری پیرو مسلک تسنّن بودند، ولی همسران جهانگیر (نور جهان) و همسر شاهجهان (ارجمند بانو) پیروی مسلک تشیّع می‌کردند. همچنین وزیر و پدر همسرش آصف خان نیز شیعه بود و علناً مراسم و مسلک خود را انجام می‌داد.

اگرچه در سرتاسر این اثر مثال‌های فراوان در اوصاف پادشاه به‌چشم می‌خورد، ولی وقتی که وی دشمنش را مذمّت می‌کند، در آن‌ها نیز تناسب لفظی را از دست نمی‌دهد، چنان‌که در یک‌جا چنین می‌نویسد:

"سرانجام کارفرجام روزگار کافرنعمتان قبیلهٔ بندیله و رسیدن سران آن دو دد اصل بدگوهر یعنی ججهار خیره سر و بکْراماجیت تیره اختر به‌دربار سپهر مدار خدیو بحر و بر و خدایگان هفت کشور..."[1]

ارزش این اثر جلالای طباطبایی: میان پژوهشگران ایرانی دربارهٔ زادگاه و وطن کلیم اختلاف فراوانی است. بعضی می‌گویند او از کاشان است و برخی برآنند زادگاه او همدان است و تاکنون به‌نتیجهٔ خاصّی نرسیده‌اند. جناب آقای مهدی صدری در مقدّمهٔ *کلیّات طالب کلیم کاشانی*[2] این موضوع را مفصّل مطرح کرده‌اند و ایشان هم به‌نتیجهٔ کلّی نرسیده‌اند، ولی این بحث را جلالای طباطبایی به‌پایان رسانیده است، چون جلالای طباطبایی و کلیم هردو همزمان بودند و هردو در یک‌جا در دربار شاهجهان مشغول

---

۱. نسخهٔ کتابخانهٔ بریتانیا، لندن، شمارهٔ Or.۱۶۷۶، برگ ۱۵۵.
۲. نشریهٔ همراه، جلد اوّل، صفحات از پنج الی هشت.

تألیف *پادشاهنامه* (کلیم در شعر و جلالای طباطبایی در نثر) بودند بنابراین قول جلالای طباطبایی بر همهٔ اقوال ترجیح دارد. لذا کلیم را همدانی باید دانست[۱]. علاوه بر این چون جلالای طباطبایی روی کلام کلیم دیپاچه‌ای هم نوشت، بنابراین با اطمینان کامل می‌توان گفت هردو یکدیگر را از نزدیک می‌شناختند و به‌همین دلیل نوشتهٔ وی برای ما از همه جهت معتبر است و حکم قول قطعی دارد، چنان‌که گوید:

"... دستباف فطرت معجز فکرتشان طراز احسان و تحسین و استحسان و آفرین یافتهٔ، مثل داستان نغمه‌طراز گلشن راز، حاجی محمّد جان متخلّص به«قدسی» مشهدی و مثنوی شاعر ساحر فنّ جادوی کلام طالبای کلیم هم*دانی* و گفتار نیرنگ آثار سیّدالشعراء میر عمادالدّین محمود الهی تخلّص اسدآبادی که به‌قدر قدرت انسان اندازه مکنت ستایش این عرشی مکان در ضمن مضامین آن ابیات تضمین نموده‌اند..."

ایراد: جملهٔ زیر را درنظر داشته باشید:

"بیست و یکم مرشد قلی خان میر توزک را به‌تقدیم خدمت فوجداری متهرا و تنبیه متمرّدان مهابن و مضافات آن «تسلیم» فرموده مرتبهٔ منصبش را از اصل و اضافه به‌پایهٔ دو هزاری ذات و سوار رسانیدند..."[۲]

به‌عقیدهٔ این‌جانب به‌کاربردن واژهٔ «تسلیم» برای پادشاه قدرتمندی مثل شاهجهان که در سرتاسر دورهٔ حکومت اسلامی در کشور هند زمان فرمان روایی وی عصر طلایی محسوب می‌شود، صحیح نیست، زیرا تقدیم و تسلیم از روی عجز و انکسار زیردستان به‌کارمی‌رود. بهتر بود که واژه اعطاء به‌جای تسلیم به‌کارمی‌برد.

جلال‌الدّین طباطبایی چندین‌جا این نوع جمله‌ها را به‌کاربرده است:

"از سجدهٔ آستان سپهر نشان رأس المال سعادت جاوید به‌دست آوردند"[۳].

---

۱. نسخهٔ کتابخانهٔ بریتانیا، لندن، شمارهٔ Or.۱۶۷۶، برگ ۹۰.
۲. همان، برگ ١٤٦ ب.
۳. همان، برگ ١٥٤ ب.

شاید وی خبر نداشت که شاهجهان پس از نشستن بر تخت سلطنت اعلام کرده بود که پیش وی سجده نکنند و برای سادات این‌قدر قایل احترام بود که به‌آن‌ها گفته بود که سر خود خم نکنند، بلکه راست قامت ایستاده برای وی دعای خیر فرمایند.

چنان به‌نظر می‌رسد جلالای طباطبایی پس از به‌تخت سلطنت رسیدن اورنگ‌زیب (۱۱۱۸–۱۰٦۸ ق) در متن کتاب تغییراتی داده. چه در زمان شاهجهان یکی از القاب داراشکوه «بلند اقبال» بود و اورنگ‌زیب را از القاب مثل «شاهزادهٔ والاجاه»، «سراپا خرد»، «بالغ فرهنگ»، «کامل نصاب»، تام‌النصیب سلطان اورنگ‌زیب یاد کرده‌اند[۱] *(عمل صالح،)* ولی این اوّلین مرتبه است که جلالای طباطبایی وی را با لقب «بلند اقبال» یاد کرده است، چنان‌که می‌گوید:

"شاهزادهٔ جوانبخت جوان دولت «بلند اقبال» بلند اختر سلطان اورنگ‌زیب بهادر که خود آبروی «گوهر خرد» است"[۲].

در این‌جا لازم است که القاب داراشکوه نیز نوشته گردد، که عبارتند از: پادشاهزادهٔ «بلند اقبال» جوانبخت سعادت‌پژوه محمّد داراشکوه[۳]. و روی آن القاب واژهٔ «شاه» به‌عنوان پیشوند «بلند اقبال» از طرف پدرش شاهجهان در سال ۱۰٦٦ قمری موقعی اضافه گردید که جشن وزن سالروز تولّد وی برگزار می‌گردید، چنان‌که محمّد صالح کنبو می‌نویسد:

"مقارن این جشن دلفریب انجمن رنگین و بزم نوآیین وزن آغاز سال شصت و ششم قمری از زندگانی ابد طراز خدیو بحر نوال در شاه محل (کاخ) به‌خجستگی و میمنت زینت ترتیب یافته، مراسم داد و دهش و آیین آرایش و پیرایش دولتخانه و همه چیز به‌دستور هر سال به‌تقدیم رسانیدند. جشنی بهشت آیین و بزمی نوآیین به‌تزیین پادشاهانه آذین یافته از نثار و نقود جواهر که هم وزن اقدس آمده، به‌ارباب استحقاق قسمت یافته بود، سرمایهٔ بی‌نیازی عموم

---

۱. کنبوی لاهوری، محمّد صالح (م: ۱۰۸۵ ه): *عمل صالح* موسوم به*شاهجهان‌نامه*، جلد اوّل، ص ۲۳۱.

۲. *نگارنامه* /*پادشاهنامه*، نسخهٔ کتابخانهٔ بریتانیا، لندن، شمارهٔ Or.۱۶۷۶، برگ ۱٤٥.

۳. کنبوی لاهوری، محمّد صالح (م: ۱۰۸۵ ه): *عمل صالح* موسوم به*شاهجهان‌نامه*، جلد سوم، ص ۲۱۸.

نیازمندان نوع انسان تا مدّت مدید آماده گردید. درین رور طرب افروز... نخستین گوهر سحاب خلافت کبرٰی نوباوهٔ سلطنت عظمٰی پادشاهزادهٔ سعادت‌پژوه، محمّد داراشکوه را نخست به‌عنایت خلعت با نادری (اسم شمشیر جهانگیر، پدر شاهجهان)... سربلند گردانیده، به‌والاخطاب مستطاب «شاه بلند اقبال» و این نوع عنایت نمایان و لطف بی‌پایان که جز حضرت جنّت‌مکانی (جهانگیر) نسبت به‌اعلیحضرت هیچ پادشاهی در این سلسلهٔ علّیه به‌فرزند شایستهٔ خود ننموده سرفراز صورت و معنی ساختند و از وفور عاطفت و از کمال رأفت بر سندلی طلا که جهت جلوس آن ترقّی یافتهٔ رفعت ازلی اورنگ خلافت گذاشته بودند و بر آن معراج ترقّی بخت بلندان و اوج رفعت سعادتمندان است و بالاترین مناصب و رفع‌ترین مراتب برگزیده‌های این دودمان والاشأن حکم نشستن فرمودند از درجات جاه و جلال کوکب اقبال آن نیروی بازوی خلافت را به‌ذروهٔ ارتفاع رسانیدند..."[1]

از نوشتهٔ جلالای طباطبایی چنان حدس می‌توان زد که اورنگ‌زیب از عطای لقب «شاه بلند اقبال» غبطه می‌خورد، چه از ابتدا در خانوادهٔ شاهجهان میان شاهزاده‌ها و شاهزاده خانم‌ها دو گروه به‌وجود آمده بود. در یک‌طرف داراشکوه و خواهر بزرگش (آبجی یا آغا باجی) جهان آرا بودند و به‌طرف دیگر اورنگ‌زیب و خواهرش روشن آرا یک دست گشتند و روشن آرا چنان از خواهرش جهان آرا حسد می‌برد که همیشه در صدد آن بوده که چه طور وی را به‌خاک سیاه نشاند و در این دسیسه موفّق هم شد و با توطئه چینی با برادرش اورنگ‌زیب، برادر و خواهر را از اوج بلندی به‌پستی خاک رسانید و خانهٔ برادرش دارشکوه را برای همیشه برانداخت. علاوه بر این جهان آرا مسئولیّت انجام دادن مراسم ازدواج هردو برادرش داراشکوه و شاه شجاع را به‌عهده خود گرفته بود، ولی چون نوبت مراسم زناشویی اورنگ‌زیب رسید وی خود را از برگزاری تمام مراسم کنار کشید.

---

۱. کنبوی لاهوری، محمّد صالح (م: ۱۰۸۵ ه): *عمل صالح* موسوم به*شاهجهان‌نامه*، جلد دوّم، ص ۱۵۲.

چنان به‌نظر می‌رسد که جلالای طباطبایی برای خوشحال کردن اورنگ‌زیب او را با لقب «بلند اقبال» یاد کرده است و این خوشبختی وی بود که از زمان شاهزادگی اورنگ‌زیب با وی همبستگی و علاقه پیدا کرده بود. زیرا وقتی که اورنگ‌زیب تخت سلطنت را غصب کرد، او نه تنها داراشکوه را به‌قتل رسانید، بلکه هر کسی که به‌وی وابستگی داشت او را نیز هدف غضب خود قرار داد، چنان‌که چندر بهان برهمن و همچنین یحیٰی کاشی از قهر و غضب وی مصون نماندند، و این نتیجهٔ قرب او با اورنگ‌زیب بود که برای فرزندش شاهزاده ایزدبخش کتاب «توقیعات کسرٰی» را از زبان عربی به‌فارسی تحت عنوان «خردنامهٔ نوآیین» ترجمه‌کرد. ناگفته نماند که نسخه‌ای از این کتاب در موزهٔ ملّی هند، دهلی‌نو تحت شمارهٔ (A-B) 55.73/2223 نگهداری می‌شود. ظاهراً جلالای طباطبایی آموزگار شاهزادهٔ نامبرده بود، چه معمولاً پادشاهان مغول بابری هند شاهزادگان را موقعی که به‌سن چهار سال و چهار ماه و چهار روز می‌رسیدند با مراسم *قرآن* خوانی و نوشتن بسم... به‌مکتب می‌نشاندند.

دربار شاهان هیچ‌وقت خالی از خار حسد نبوده است. دربار شاهجهان نیز از این اصل مستثنٰی نبوده، در کتاب «صحائف شرائف» تألیف میر محمّد عسکری[۱] چنین قید گردیده است:

"در سالی که از طرح بنای (شهر) شاهجهان‌آباد شود، قلعه و مسجد (جامع) و دیگر ابنیّه و امکنه فراغت دست داده بود و شاهجهان در تهنیت اتمام آن جشن عالیی که احدی بدان‌گونه جشن مرتّب نکرده بود ترتیب داده، چنان‌چه... در شب جشن پادشاه به‌میرزا ابوطالب کلیم که ملک‌الشعراء پایه تخت بود به‌حکم فکر تاریخ و خواندن قصیده کرد تا که کلیم به‌طور فکر رود و بوارق واردات مواهب غیبی به‌امعان نظر دقیقه بین دریابد، یحیٰی کاشانی فی البدیهه شد:

«شاهجهان‌آباد» از شاهجهان‌آباد   و قصیـدهٔ طولانی عرض داشت"

---

۱. نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی علیگر، سال خطّاطی ۱۳۰۳ ق، شمارهٔ Ahsan 920/5, 668 برگ ۱۶۳ ب.

پس از این تمهید این سؤال در این‌جا مطرح می‌گردد که چرا جلالای طباطبایی نتوانست این وقایع تاریخی را تا آخر سال پنجم به‌پایان برساند و تنها به‌نوشتن وقایع سه سال و نیم بسنده کرد؟

امانت‌داری یا خیانتکاری

مطالبی که در فوق مندرج گردیده است از آن کاملاً هویداست که جلالای طباطبایی کار تاریخ‌نویسی عصر شاهجهان را از وسط راه یعنی از آغاز سال پنجم تخت‌نشینی آن فرمانروای کشور هند شروع کرد. طبیعی است که او می‌خواست مواد را برای نوشتن تاریخ پنج سالهٔ گذشته یعنی از روز اوّل جلوس آن پادشاه آغاز کند. صرف نظر از این که میان هم پیشگان همیشه و رقابت وجود دارد، او صلاح را در این امر دید که به‌محمّد صالح کنبو صاحب «عمل صالح» المسوم به«شاهجهان‌نامه» مراجعه کند، چه او دربارهٔ هدفی که شاهجهان برای تاریخ‌نویسی درنظر داشت چنین بیان نموده‌است:

"... چون از راه دینداری تسمیهٔ سنین به‌اسامی مغانه مشهور پارسیان، مرضی خاطر عاطر اسلام‌پرور نبود، لاجرم به‌تازگی رقم نسخ بر آن آیین کشیده، بناء ادوار این تاریخ... اوّل جمادی‌الثانی سنهٔ هزار و سی و هفت هجری را مبتدای این تاریخ بی‌منتها اعتبار نمودند و قرار دادند که هر ده ساله احوال سعادت مآل از *اقبال‌نامه* که حسب‌الحکم اشرف نگاشتهٔ قلم سخن سنجان بلند قدر مثل وزیر اعظم سعدالله خان و وحیدالدوران شیخ حمید گشته و خامهٔ تقدیر از نام نامی آن‌حضرت به«پادشاهنامه» تعبیر نموده، در دفتری جداگانه ایراد نمایند. چنان‌چه به‌دستور مذکور وقایع هر سال که از سوانح سال دیگر جدا شده، یکجا سمت ذکر پذیرفته از آغاز جمادی‌الثانیه آن سال ابتدا یافته به‌این عنوان مثلاً معنون و معیّن گردید که آغاز سال اوّل از دور اوّل، آغار سال دوّم از دور اوّل و همچنان تا آخر آن دور که سال دهم است و بر این قیاس دور دوم و ادوار دیگر که نهایت آن آخر زمان و منتهای عدد باد.

چون این ضعیف را نظر بر نگارش حقایق احوال آن ملک‌الملوک ملک خصال بود و مقصد اصلی جز به‌تحریر خصوصیّات مآثر و مکارم خصوص کارنامه‌های

آن خدیو کامگار که شیخ حمید و عزیزان دیگر متعهّد بیان و متکفّل اتیان نموداری از آن شده‌اند، لاجرم وقایع‌نگار در این خردنامهٔ ادب آیین راضی به‌نگارش ده ده ساله احوال جدا جدا نشده از آغاز جلوس مبارک تا انجام روزگار فیض آثار و خاتمهٔ عهد سعادت مهد آن‌حضرت یکجا به‌اندازهٔ دسترس پذیرای تحریر ساخت و به‌دستور آثارنامه‌های باستان و تواریخ پیشینیان در معرض بیان خصایص آن‌حضرت رسانید…»[۱]

لذا جلالای طباطبایی به‌او رجوع کرد. ولی نمی‌توان گفت چه اتّفاقی افتاد که محمّد صالح تمام مطالبی که جلالای طباطبایی نوشته بود، بیشتر آن‌ها را بدون تغییری در اثر خود داخل نمود. به‌طور مثال دو قطعهٔ زیر را درنظر داشته باشید. اوّلین از *پادشاهنامهٔ* جلالای طباطبایی است و دوّمین از *شاهجهان‌نامهٔ* کنبو[۲]:

منابع

۱. برهمن اکبرآبادی، منشی چندربهان: *چهار چمن*، تصحیح دکتر سیّد محمّد یونس جعفری، مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، اسفند ۱۳۸۵ ه‍ ش/ مارس ۲۰۰۷ م.

۲. جعفری، دکتر سیّد محمّد یونس: *ارمغان ادبی ـ* پژوهش‌های ادبی در ادبیّات فارسی هند، مجموعهٔ انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات محمود افشار یزدی، تهران، چاپ اوّل ۱۳۷٦ ه‍ ش.

۳. ظهوری ترشیزی، نورالدّین محمّد: تکریم *ظهوری*، شرح اردو نثر دوّم ظهوری از مولوی کریم‌الدّین، بابو چندر نات، چاپخانهٔ دولتی لاهور، ۱۸٦٥ م.

٤. کنبوی لاهوری، محمّد صالح (م: ۱۰۸٥ ه‍): *عمل صالح* موسوم به‌*شاهجهان‌نامه* (تألیف: ۸۰–۱۰۷۰ ه‍)، حواشی دکتر غلام یزدانی، تصحیح دکتر وحید قریشی، مجلس ترقّی ادب، لاهور، جلد اوّل ژانویه ۱۹٦۷ م، جلد دوم مارس ۱۹٦۷ م، جلد سوم ۱۹۷۲ م.

---

۱. کنبوی لاهوری، محمّد صالح (م: ۱۰۸٥ ه‍): *عمل صالح* موسوم به‌*شاهجهان‌نامه*، جلد اوّل، ص ٤–۲۱۳.

۲. همان، جلد اوّل ص ۷–۳۹٥.

نگاهی به‌نسخه‌های خطّی منظوم رامایانا در هند

سیّد عبدالحمید ضیایی*

هرچند عقیده عمومی بر آن است که رشد شتابناک فنّاوری، منجر به‌دوره گذار از عصر کاغذ و محمل‌های آنالوگ به‌محمل‌های دیجیتالی و جهان مجازی اطّلاعات ـ دنیای فارغ از ابعاد فیزیکی موجود ـ گردیده است، در عین حال نمی‌توان از این نکته غفلت ورزید که رسانه‌های دیجیتالی، علیرغم این‌که توان ذخیره‌سازی بالایی داشته و چگالی اطّلاعات ذخیره شده در آن‌ها قابل قیاس با رسانه‌های قدیمی‌تر نیست، با این همه، عمر کوتاهی داشته و نیز بدون رؤیت و استفاده مستقیم از رسانه‌های دیجیتالی، درک و دریافت محتوا مقدور نیست. مضافاً این که مهارت‌ها و دانش‌های خاصی را نیز می‌طلبد.

از دیگر معایب محتوای دیجیتالی این است که مشمول قاعدهٔ گریز و ناپایداری است و در صورت عدم حفاظت جدّی، به‌سرعت پاک و معدوم می‌شود؛ به‌طوری‌که هفتاد درصد صفحات وب، عمری کمتر از چهار ماه داشته و صرفا ده درصد از پایگاه‌های اینترنتی که بهcom ختم می‌شوند، بیش از یک ماه باقی می‌مانند. ویرایش و نو کردن مدام محتوا، تجدید نظر در ساختار وب سایت‌ها و پایگاه‌های داده‌ها، قطع حمایت سازمان‌های پشتیبان و تغییرات موجود در کارکرد بخش‌های مختلف سیستم، کهنگی و از دور خارج شدن رسانه‌ها، قالب‌ها و حوادث غیرمترقّبهٔ طبیعی و غیرطبیعی نیز به‌این مسأله دامن می‌زند.

---

* مسئول خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو.

کوتاه سخن این که با لحاظ موارد مزبور، می‌توان به‌ضرورت اهتمام جدّی به‌حفظ و نشر فیزیکی نسخه‌های خطّی و آثار مکتوب کهن پی برد.

پیش از بررسی نسخه‌های منظوم رامایانا در هند، جهت آشنایی مخاطبان، به‌این نکته باید اشاره شود که پیوستگی‌های فرهنگی و اثر پذیری‌های زبانی بین زبان‌های موجود در شبه قارهٔ هند و زبان فارسی، نانهفتنی و نازدودنی است. مگر می‌توان سابقهٔ چندین سده حضور پرشکوه زبان فارسی را در دربار و دیوان این سرزمین نادیده گرفت؟ مگر می‌توان نقش زبان فارسی در شکل‌گیری زبان اردو را ندیده انگاشت و از شباهت‌های فراوان صرفی و نحوی، فنون شاعری و اصناف سخن و قوالب شعری چشم پوشید؟ از زبان اردو که بگذریم در خود زبان هندی هم این تأثیرگذاری عناصر زبان فارسی چشمگیر است نام‌های هندیان، حتّی غیرمسلمانان (بیداربخت، شیرجنگ، لعل بهادر، اقبال سینگ، خوش وقت سینگ)، بسیاری از اندام‌ها (جسم، خون، ناخن، دل، جگر، پلک، سر، زبان و...)، بسیاری از خوراک‌ها و نوشیدنی‌ها (قورمه، بریانی، قیمه، کوفته، گوشت، سبزی و...)، میوه‌ها (انگور، امرود، بادام، خربزه، شاه توت و...)، بسیاری از ظروف (لگن، سینی، سرمه دان، گلدان و...)، اکثر لباس‌ها و تن پوش‌ها (پاجامه، شلوار، کمربند، موزه، جیب، دامن، مخمل، اطلس، زربفت و...)، زیور آلات (گلوبند، دست‌بند، پازیب، طوق و...) نام برخی محلّه‌ها و ختم شدن آن‌ها به«پور» و «آباد» (الله‌آباد، حیدرآباد، حضرت گنج، شاهجهان‌پور و...)، بسیاری از جانوران و پرندگان (شیر، بلبل، فاخته، کبوتر، باز، شاهین، مرغ و...) سمت‌های اداری مخصوصاً در دادگاه‌ها (تحصیلدار، وکیل، موکّل، دیوانی، مدّعی، الزام، گواه، گواهی، قانون‌گو و...) و تحریر و چاپ کتاب‌ها (کتاب، کاغذ، قلم، کتابت، ورق و...) و هزاران اصطلاح دیگر را چگونه می‌توان از زندگی روزمرّه هندیان جدا کرد؟ یا واژه‌های دیگری به‌جای آنان نشاند؟ به‌نظر دشوار و ناممکن می‌رسد. وجود بیش از ۶۰ درصد واژه‌های فارسی در زبان اردو و تقریباً ۴۰ درصد در زبان هندی و حدود هشت هزار واژهٔ فارسی و عربی در زبان بنگالی و واژه‌های بسیاری در زبان مراتهی (حدود ۲۰ درصد) در طول ۳۵۰ سال ارتباط حکومت‌های فارسی‌زبان با مردم مراتهی زبان، دامنهٔ نفوذ زبان فارسی را نشان می‌دهد.

به‌زبان هندی، زبان‌های مهمّ و برجستهٔ شبه قارّه، از قبیل بنگالی، پنجابی، سندی، کشمیری، پشتو، گجراتی، دکنی، تامیل، مالایام و... را هم بیافزایید، دامنهٔ تأثیر زبان فارسی بر فرهنگ و زبان‌های شبه قارّه بیشتر نمایان می‌گردد.

حتّی اگر از این تأثیرگذاری مشهود و مشهور چشم بپوشیم نمی‌توان به‌غفلت یا تغافل از کنار سبک هندی گذشت. دربارِ دهلی در عهد سلطنت اکبر شاه و جهانگیر و شاهجهان یکی از بزرگ‌ترین مراکز فرهنگی آن روزگار بود و توجّه به‌علوم و فنون و معارف هندویی و دعوت از دانشمندان و صنعتگران بومی هندو مذهب به‌همکاری غنا و تنوع آن افزوده بود. بنا به‌روایت ابوالفضل علّامی، وزیر دانشمند اکبر شاه در کتاب *آیین اکبری*، نزدیک به۲۵۰ دانشمند، شاعر، حکیم، عارف و موسیقی‌دان در دربار شاهی حضور دائم داشتند. عبدالقادر بدائونی که جلد سوّم از کتاب *منتخب‌التّواریخ* را به‌ذکر بزرگان شعر، ادب، عرفان و علوم وابسته به‌دربارِ اکبری اختصاص داده، شمار این‌گونه اشخاص را به‌نزدیک ۲۹۰ رسانده است. شایستهٔ توجّه است که شمار قابل ملاحظه‌ای از این اشخاص از هندیان هندو مذهب بوده‌اند. در شعر فارسی در این دوره دگرگونی چشمگیری رخ داده بود و شیوه‌ای که به«سبک هندی» معروف شده است، رواج تمام داشت. گرچه صورت‌های نخستین این سبک در سدهٔ ۱۰ ق/۱٦ م در ایران ظاهر شده بود و بسیاری از ویژگی‌های آن در اشعار بابافغانی، امیدی تهرانی، هلالی جغتایی و برخی دیگر از شاعران این دوره دیده می‌شد، رونق و رواج آن در سده‌های ۱۱ و ۱۲ ق/ ۱۷ و ۱۸ م در هند بود و شاعرانی چون عرفی، طالب، ظهوری، کلیم، صائب، غنی کشمیری و بیدل آن را به‌کمال رساندند. امّا با این‌که سبک هندی شیوهٔ خاص شاعران پارسی‌گوی شبه قارّه و با ذوق و سلیقهٔ خاص جامعهٔ شعر دوست سازگار شده بود، برخی از سخن‌سرایان بزرگ این سرزمین، چون فیضی و غالب و اقبال شعر خود را

جواهرلعل نهرو، در کتاب «کشف هند» (*Discovery of India*)، صریحاً اظهار می‌دارد که «راما» و «راوانا»، صرفاً موضوعاتی افسانه‌ای هستند و نمایانگر برخوردهای سخت و طولانی میان آریایی‌ها و بومیان هندی (دراویدی‌ها) می‌باشند.

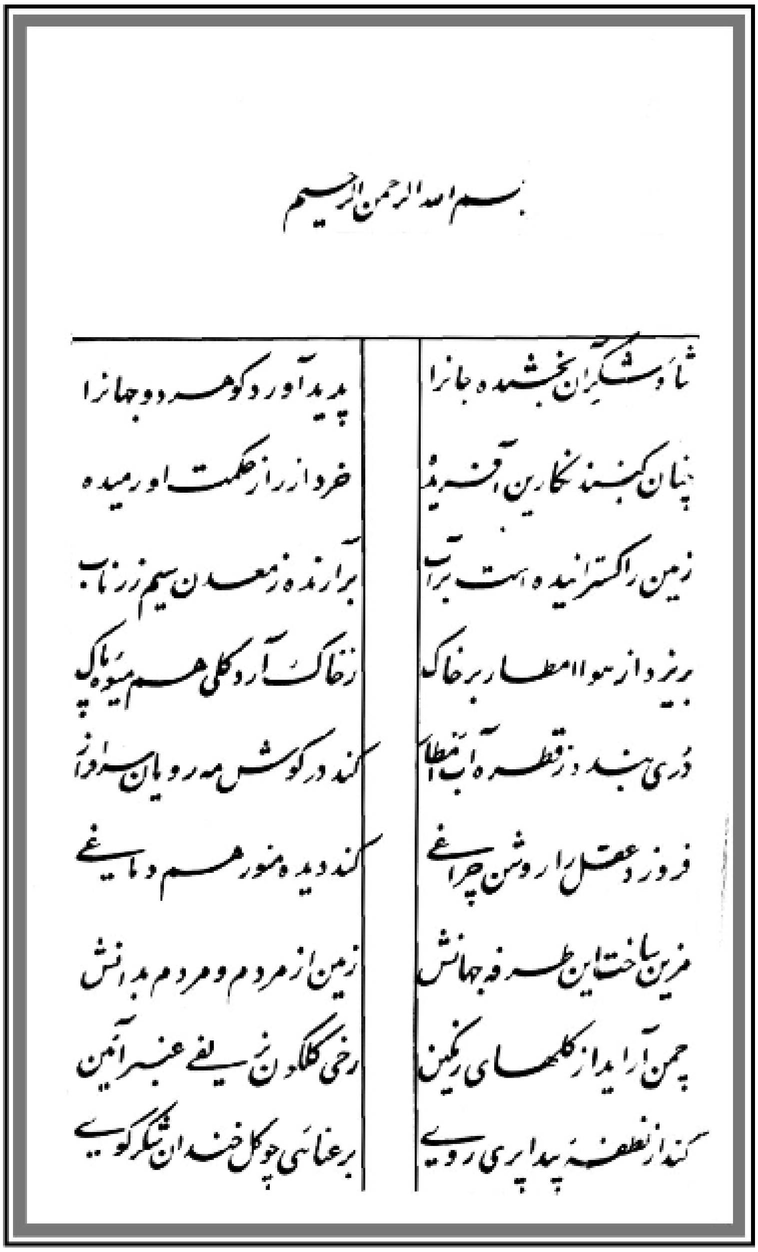
به‌مضمون‌سازی‌ها و خیال‌انگیزی‌های سبک هندی محدود نکردند و به‌اسلوب سخن شاعران سلف نیز توجّه کامل داشتند. آخرین شاعر بزرگ پارسی‌گوی شبه قارّه محمّد اقبال لاهوری (د: ۱۳۵۷ ق/۱۹۳۸ م) بود که دقیق‌ترین اندیشه‌ها را در قالب شعر فارسی بیان کرده، و نه تنها افکار بلند نو و مضامین بدیع در سروده‌های خویش آورده است، بلکه قالب‌های معروف و مأنوس شعر فارسی را نیز گاهی دگرگون ساخته، و اشکال و طرز و اسلوب نو عرضه کرده است.

در نگاهی اجمالی می‌توان به‌داوری دربارهٔ ترجمه‌های منظوم رامایانا پرداخت. در این داوری به‌ناگزیر ترجمه‌های منظوم ملّا مسیح پانی‌پتی و عبدالقادر بدایونی در رتبه‌های اوّل و دوم قرار می‌گیرند و رامایانای گردهر داس در بین این سه منظومه، سطحی فروتر دارد.

نقش زبان فارسی در انتقال متون سانسکریت، نیز از حیث مسأله ترجمه، درخور یادآوری است. «تشریح‌الموسیقی» ترجمهٔ کتابی از سانسکریت بوده که اصل آن امروزه ازبین رفته و به‌مدد ترجمه آن می‌توانیم به‌وجود کتابی با این عنوان در زبان سانسکریت پی ببریم. *کلیله دمنه* و پنجه‌تنتره نیز چنین وضعیتی داشته است. اعترافی دیگر از استادان زبان فارسی در شبه قارّه و خاورشناسان، اهمیّت زبان فارسی را بیشتر نشان می‌دهد که می‌گویند شاهزاده داراشکوه، «*اوپانیشاد*»ها را ظرف ۶ ماه از سانسکریت به‌فارسی ترجمه کرد و این برگردان در روزگار ما به‌نام «سرّ اکبر» و زیر نظر دکتر تاراچند منتشر شد. آنکتیل دوپرون، دانشمند فرانسوی آن را به‌فرانسه ترجمه کرد، مهم‌ترین منبع و مرجع وی در ترجمه، برگردان فارسی *اوپانیشاد* بود نه متن سانسکریت. شاید بتوان در تحقیقی مفصّل، نمونه‌های زیادتری از کتاب‌های کهن را پیدا کرد که ترجمهٔ فارسی آن‌ها، مشوق و راهنمای خاورشناسان در شناخت فرهنگ شبه قارّه بوده است.

نسخه‌های خطّی رامایانای منظوم

نخستین نسخهٔ منظوم و ارزشمند رامایانا نسخه‌ای است که گِرْدَهِر داس شاعر فارسی سرای هند به‌رشتهٔ نظم کشیده است.



بسم الله الرحمن الرحیم

ثنا و شکر آن بخشنده جانرا / پدید آورد گوهر دو جهانرا
نهان کننده نگارین آفریده / خرد از راز حکمت او رمیده
زمین را گسترانیده است بر آب / برآرنده ز معدن سیم زر ناب
بریزد از هوا امطار بر خاک / ز خاک آرد گل هم میوه پاک
دری بندد ز قطره آب امطار / کند در گوش مه رویان سرافراز
فروزد عقل را روشن چراغی / کند دیده منور هم دماغی
مزین ساخت این طرفه جهانش / زمین از مردم و مردم بدانش
چمن آراید از گلهای رنگین / رخی گلگون زلفی عنبرآگین
کند از نطفه پیدا پری رویی / برعنایی چو گل خندان شکرگویی

عکس آغاز نسخهٔ رامایانا، مؤلّف گردهر داس

دربارهٔ دیگر نسخه‌های منظوم رامایانا هم سزاوار است که از ترجمه‌های دیگر ذکری در میان آید؛ رامایانای منظوم ملّا مسیح پانی‌پتی[۱] از نسخ معتبر و منظوم رامایانا به‌فارسی است که در همین مقدّمه به‌آن اشاره خواهد شد. سوّمین نسخهٔ منظوم رامایانا که نسخهٔ ارزشمندی نیز به‌شمار می‌رود، ترجمه‌ای منظوم از رامایانا سرودهٔ عبدالقادر بدایونی است[۲].

ترجمه‌ای از رامایانا به‌نام وظیفةالفیضی (لکهنو، ۱۸۷۲ و ۱۸۷۷ م) را به‌ابوالفیض فیضی اکبرآبادی (۹۵۴–۱۰۰۴ ق) نسبت داده‌اند که گویا درست نیست. در این باره باید افزود که منشی پرمیسوری سهای سرور لاله، داستان رام و سیتا را در ۱۸۹۱ م با عنوان وظیفهٔ فیضی سروده که در ۱۸۹۳ م در آگره چاپ شده است. کامل‌ترین متن منثور فارسی راماین از امر سینگ (امر سنگه) است که نسخه‌های متعدّد آن را تلفیق کرد و آن را در هفت بخش که هریک را بیان نامید در ۱۱۱۷ ق یعنی در اواخر دورهٔ اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸–۱۱۱۸ ق) به‌انجام رسانید. این ترجمه نخست با تصحیح امر پرکاش در لکهنو و سپس به‌تصحیح اظهر دهلوی در ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ ش در دو جلد در تهران به‌چاپ رسیده است. از دیگر کسانی که به‌ترجمهٔ *راماین* به‌فارسی (بیشتر به‌نظم) پرداخته‌اند، می‌توان به‌افراد ذیل اشاره کرد:

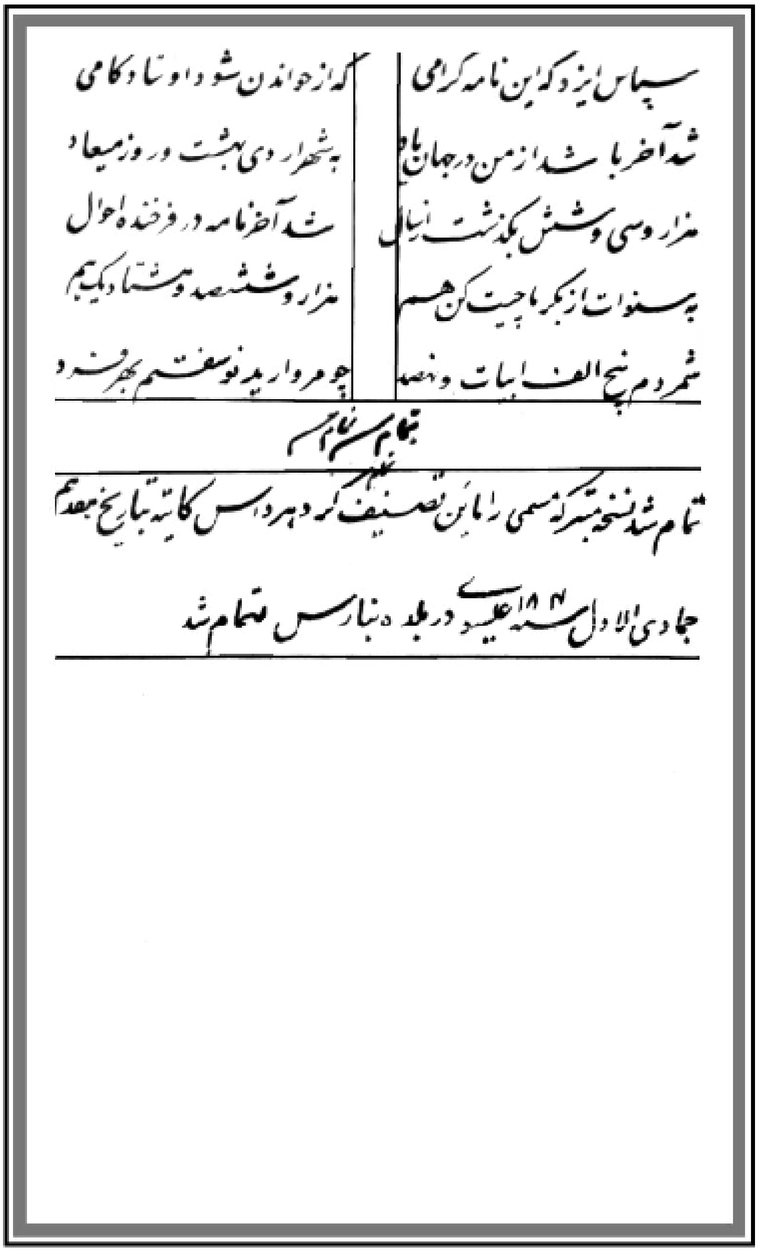
الف) گوپال فرزند سری گوبند، در ۱۰۹۲ق به‌نثر (نسخهٔ موزهٔ ملّی پاکستان، کراچی به‌شمارهٔ N.M.1969-218).

ب) دیبی داس کایتهه، به‌نثر از روی روایت تُلسی داس (نسخهٔ موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Or.1249).

---

۱. کهن‌ترین ترجمهٔ منظوم فارسی موجود رامایانا (راماین) که در دورهٔ جهانگیر (۱۰۱٤–۱۰۳۷ ق) در قالب مثنوی در ۵۳۰۷ بیت سروده است. این منظومه رام و سیتا نام دارد و از جهت مقام ادبی نیز مقام ارجمندی دارد.

۲. علاوه بر نسخهٔ شمارهٔ Or.1248 موزهٔ بریتانیایی که فهرست‌نویسان آن را از بدایونی دانسته‌اند و از شیوهٔ نگارش نیز پیدا است که یک نویسندهٔ توانا آن را ساخته است، در برخی از کتابخانه‌های هند نیز ترجمهٔ منظوم عبدالقادر بدایونی را می‌توان پیدا کرد. خانهٔ فرهنگ ایران در دهلی‌نو، درنظر دارد نسبت به‌نشر این ترجمه منظوم نیز اهتمام ورزد.



سپاس ایزد که این نامه گرامی | که از خواندن شود او شادکامی
شد آخر با شد از من در جهان یاد | به شهر اردی بهشت و روز میعاد
هزار و سی و شش بگذشت انسال | شد آخر نامه در فرخنده احوال
به سنوات از بکرماجیت کن هم | هزار و ششصد و هشتاد و یک هم
شمردم پنج الف ابیات و نهصد | چو مروارید نو سفتم بگهر شد

تمام شد تمام

تمام شد نسخه متبرکه مسمی رامایان تصنیف گردهرداس کاتبه تاریخ هفدهم
جمادی الاول سنه ۱۲۸۱ عیسوی در بلده بنارس تمام شد

عکس پایان نسخهٔ رامایانا، مؤلّف گردهر داس

ج) چندرمن کایته مدهپوری، متخلّص به‌بیدل، پسر شری رام، به‌نظم با عنوان نرگستان که در ۱۱۰۵/۱۱۰۴ق به‌انجام رسیده و به‌اورنگ‌زیب گورکانی (۱۰۶۸–۱۱۱۸ق) پیشکش شده است (لکهنو، ۱۸۷۵ م).

د) لاله امانت رای لالپوری/لعلپوری، متخلّص به‌امانت، به‌نظم در ۱۲۶۸ق نزدیک چهل هزار بیت در شش باب. امانت در پایان هر باب غزلی سروده و به‌آن منضم ساخته است.

ه) منشی رام داس، متخلّص به‌قابل، فرزند بیلی رام، به‌نظم با عنوان «رام‌نامه» در ۱۲۸۱ق نزدیک ۳۰۰۰ بیت در چهار دفتر. این منظومه در ۱۸۸۴ م در هند در چاپخانهٔ مادهوپرس به‌چاپ رسیده است.

و) مکهن لال ظفر، در سدهٔ سیزدهم به‌نظم با عنوان «جهان ظفر» در ۷۲۲۰ بیت در قالب مثنوی (لکهنو، ۱۸۷۲ م).

ز) منشی جگن کشور فیروزآباد (۱۸۶۶–۱۸۷۲م)، به‌نظم با عنوان نیرنگ حسن، معروف بهار اجودیا، در ۹۹۹ بیت.

ح) منشی بانکی لال زار، به‌نظم ۱۴۱ بیت.

ط) هربلبه سیتهٖ که خلاصهٔ داستان *رامایـن* را نظم آورده است (فیض‌آباد، ۱۹۱۵ م).

ی) عشرت کرن (۱۱۴۵ق).

ک) لاله چندا مل چاند.

ل) منشی هر لعل رسو داستان رامایـن را در ۱۸۸۲ م سرود.

م) رای مهادیو دریابادی.

ن) آنندکهن خوش (از ۱۲۰۹ق).

س) ترکی نور محلّی، به‌نظم با عنوان «فرّخ‌نامه» (حیدرآباد دکن، ۱۹۰۳م)[1].

---

۱. برای مطالعهٔ بیشتر در این باره ر.ک به:

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, I/55-57; III/1078; *Indo-Iranica*,Volume 32 (1979), Number 3-4, 6,13; *Britannica* 9/920, 20/535

و نیز: سیّد امیر حسن عابدی، «ترجمه آثار هندی به‌فارسی»، *راهنمای کتاب*، سال سیزدهم شمارهٔ ۵–۷، ص ۳۹۲ و *فهرست مشترک نسخه‌های خطّی فارسی پاکستان*؛ ٢١٥٤/٤–٢١٦٠؛ ١٤٠٤/٦–١٤٠٥؛ ١٣٤٤/٨.

ع) ترجمهٔ منظوم گِردَهر داس (Girdhar Das).

پیش از توضیح دربارهٔ ترجمهٔ منظوم گِردَهر داس و مشخّصات و سبک شعری آن، برای آشنایی مخاطبان، به‌اجمال به‌معرفی کتاب ارزشمند *رامایانا* می‌پردازیم.

حماسه منظومِ رامایانا (Ramayana).

رامایانا یا رامایان کهن‌ترین حماسهٔ هندی است که قهرمان اصلی آن **راما**، طی پهلوانی‌های بسیار، زنش **سیتا** را که در چنگ **راوانا** اسیر شده می‌رهاند. **والمیکی** (Valmiki) این منظومه را در قرن سوّمِ قبل از میلاد، در چهل و هشت هزار بیت سروده است[۱]. از این کتاب دو گزارش به‌زبانِ فارسی موجود است:

الف. مختصر رامایان، تلخیص و نگارش اقبال یغمایی، بنیاد فرهنگ، ۱۳۵۵ هـ ش،

ب. *راماین* به‌کوششِ عبدالودود اظهر دهلوی ۲ جلد ـ بنیاد فرهنگ، ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ هـ ش.

واژهٔ رامایانا از دو جزء «رام» و «اینه» ساخته شده است، به‌معنی پناهگاه و مأمن رام. ولی مجازا نام یک منظومهٔ حماسی و رزمی و روایتی شنیدنی و دلکش از سرگذشت رام و سیتا است. این کتاب قدیمی‌ترین منظومهٔ حماسی جهان و اوّلین منظومهٔ حماسی و ملّی هندوستان است که ابتدا به‌زبان «پراکریت» سروده شده و سپس به‌زبان سانسکریت تألیف شده است.

افسانه «راما» و کتاب «رامایانا»، کمک مؤثّری به‌شناخت فرهنگ و تمدّن هند در دورهٔ پیش از تاریخ می‌نماید.

براساس داستان‌های هندو، والمیکی در ابتدا به‌راهزنی اشتغال داشت ولی پس از مدّتی دچار دگرگونی روحی شده، از کرده ناپسند خویش شرمنده و پشیمان گردید،

---

۱. برای مطلعه ترجمهٔ انگلیسی رامایانا ر.ک به:

- Ramayanam, Kamba: *An English Prose Rendering*, by Dr. H.V. Hande, Bharatiya Vidya Bhavan, 1996.
- Rajagopalachari, C: *Ramayana*, Bharatiya Vidya Bhavan, Mumbai, 1951.

توبه نمود و در یکی از جنگل‌های دامنهٔ کوه‌های هیمالیا تا پایان عمر در آشرام (خانقاه) خویش به‌زهد و ریاضت پرداخت.

بنابر روایات موجود، والمیکی در ابتدا شاعر نبود. یک‌روز هنگامی که از رودخانهٔ تمسا (tamasa) ـ که اکنون آن را tones می‌خوانند که از کوه‌های ریکتا سرچشمه می‌گیرد و به‌یکی از شاخه‌های گنگ می‌ریزد ـ باز می‌گشت پرنده‌ای را دید که به‌زخم تیر صیادی گرفتار شده بود. والمیکی از مشاهده کشته شدن آن پرنده بسیار متأثّر و منقلب شد و بیتی را فی‌البداهه سرود. در همان هنگام برهما ـ خدای آفریدگار ـ بر او ظاهر شده به‌او نظر کرد و گفت همان‌گونه که این بیت را سرودی، ماجرای رام را نیز به‌نظم درآور و والمیکی این کار را انجام داد و پایه نخستین اشعار رزمی و حماسی را در هندوستان بنا کرد.

راماین در هفت بخش تدوین شده است:

۱ـ بال کانده (Blal Kanda)، دربارهٔ ایّام کودکی رام.

۲ـ اجودهیا کانده (Ayodhya-Kanda) در تبعید رام از اجودهیا.

۳ـ آرنیه کانده (Arnya-Kanda) در زندگی رام در جنگل و ربوده شدن سیتا به‌دست راون.

٤ـ کیشکیندهیا، کانده (Kiskindhya-Kanda) در توقف رام در کیشکیندهیا، پایتخت بوزینگان.

۵ـ سوندر کانده (Sundara Kanda) درگذر شگفت‌آور رام و همپیمانان او از دریا و رسیدنشان به‌سیلان.

٦ـ جودهه کانده (Yuddha Kanda) در جنگ رام با راون و شکست و هلاکت راون و نجات سیتا و بازگشت رام و سیتا به‌اجودهیا و تاج‌گذاری رام.

۷ـ اوترکانده (Uttara-Kanda) در زندگانی رام در اجودهیا و تبعید سیتا و زایش دو پسرش و مطالب دیگر تا مرگ سیتا و رفتن رام به‌دنبال او به‌بهشت[۱].

---

۱. البتّه در برخی از فهرست‌ها به‌جای شش بخش، هفت بخش برای *رامایانا* ذکر شده. برای توضیح بیشتر دربارهٔ تقسیم‌بندی *رامایانا* ر.ک به: http://www.valmikiramayan.net

ماجرای رام

دَشْرَتهِ (Dasratha) نام یکی از پادشاهان کشور هند باستان است. دَشْرَتهِ چهار پسر از سه مادر داشت. پسر بزرگش رام دومین پسرش بهارت، سوّمین پسرش لکشمن و چهارمینش شتروگهنه نام داشتند. این چهار برادر در مجلس بزمی که جنک پادشاه ودیهه برای انتخاب شوهری مناسب برای دخترش ترتیب داده بود شرکت جستند. رام در مسابقه از میان شرکت‌کنندگان پیروز شد و سیتا حلقه‌ای از گل را به‌گردن رام آویخت. جنک سیتا را به‌عقد رام درآورد. و آن دو زندگی مشترکشان را با شادی تمام شروع کردند و مدّتی در قصر دَشرَتهِ با خرمی و شادمانی به‌سربردند. دَشرَتهِ چون به‌سن کهولت رسید بر آن شد رام را به‌جانشینی خود برگزیند ولی همسر دوم وی به‌نام کایکیی که مادر بهارت بود. نزد شوهرش رفت و گفت تو در گذشته به‌من قول دادی که هرگاه آرزویی در قلبم خطور کند آن را بی‌چون و چرا برآورده کنی و اکنون آرزویم آن است که رام را از سلطنت برکنار کنی و بهارت پسر من را به‌جای او بگماری. دَشرَتهِ از این سخن سخت ناراحت گردید و هرچه کوشش کرد تا کاکیی را از این فکر باز دارد، نتوانست. آنگاه با بی‌میلی تمام رام را نزد خود طلبید و ماجرا را برای او بازگو کرد. رام با بزرگ منشی و بلند نظری جایگزینی بهارت را که از نظر سنی کوچک‌تر از رام بود پذیرفت و پدر را از این مخمصه عجیب نجات داد. پس از آن تصمیم گرفت همراه همسرش سیتا و برادرش لکشمن از اجودهیا خارج شود و در جنگل زندگی کنند. دَشرَتهِ پس از عزیمت رام و سیتا و لکشمن سخت متأثّر شد و از غضه بیمار و رنجور گردید و دیری نپایید که بدرود حیات گفت.

نگارنده، کتاب خود را با حمد و یاد خداوند یگانه آغاز کرده است و به‌نظر می‌آید که دارای مشربی عرفانی بوده است.

بهارت که برادری جوانمرد و نیک سیرت بود (بهارت برادر رام، شخصیّتی بسیار نیکوکار و فداکار بود از این رو نام سرزمین هند را در ابتدا به‌یاد او بهارت گذاردند)، هنگامی که پی به‌چگونگی پادشاهی خود برد بسیار اندوهگین شد و چون سلطنت را حق برادر بزرگ‌تر می‌دانست بدون لحظه‌ای درنگ رهسپار تبعیدگاه برادر بزرگ شد تا

وی را به‌پایتخت باز آورد و هنگامی که رام را یافت، از او خواست تا به‌اجودهیا مراجعت کند و به‌تخت سلطنت بنشیند. امّا رام به‌این امر تن در نداد و به‌او گفت وظیفه تو این است که به‌خواست پدر گردن نهی و آنگاه یک جفت کفش خود را از پا درآورد و به‌بهارت داد. منظورش این بود که همان‌طوری که از کفش‌های خود صرف نظر کردم و به‌تو دادم، سلطنت را نیز به‌تو بخشیدم. بهارت هنگامی که از نزد رام باز گشت. کفش رام را روی تخت سلطنت در زیر چتر پادشاهی نهاد و خود نزدیک آن می‌نشست و به‌نام رام حکومت می‌کرد. در آن‌وقت رام همراه سیتا زن زیبا و وفادار خود و لکشمن برادر مهربانش در جنگل‌های دوردست عزلت گزیده بود. در آن جنگل‌ها زاهدان چندی به‌عبادت مشغول بودند و والمیکی یکی از ایشان بود و رام به‌آشرم والمیکی آمد و شد می‌کرد و والمیکی از حال و زندگی او و سیتا اطّلاعاتی کسب کرد.

وقتی رام در جنگل به‌سر می‌برد، تصمیم گرفت دیوها و راکشس‌ها را از آن نواحی براند و یا ازبین ببرد و از این رو جمعی از آن‌ها را کشت. یکی از سران دیوها موسوم به‌راون که امیر جزیره سیلان بود، به‌خونخواهی دیوها برخاست و با نیروی خود یک دیو را به‌صورت غزالی زیبا و طلائی درآورد و آن را به‌سوی خلوتگاه رام روانه ساخت. سیتا با دیدن غزال از رام خواست تا آن را برایش بیاورد. رام آن غزال را تعقیب کرد و از خلوتگاه خود خارج شد امّا بعد از گذشت چند ساعت از او خبری نشد. لکشمن برادر رام به‌اصرار سیتا به‌دنبال او رفت و سیتا در خلوتگاه تنها ماند. در این هنگام راون به‌شکل زاهدی وارد خلوتگاه رام شد و سیتا را به‌زور در ارابه آسمان پیمای خویش سوار کرد و به‌شهر لنکا در جزیره سیلان برد. راون که دیوی با ۲۴ سر بود بسیار تلاش کرد تا سیتا را وادار به‌خیانت به‌رام کند ولی سیتا تا آخر عمر به‌رام وفادار ماند.

هنگامی که رام و لکشمن بازگشتند، سیتا را در خلوتگاه خود نیافتند و رام بسیار پریشان حال شد. در آن میان ندایی از آسمان شنید و راه آزادی سیتا را در جلوی پای رام گذاشته شد. رام برای نجات سیتا از راون با سوگریوه (sugriva) سردار بوزینگان پیمانی منعقد کرد و با یاری او و هنومت (hanumat) سردار بوزینگان، به‌جنگ با راون پرداخت. در این جنگ میمون‌ها برای عبور نیروهای رام از دریا، پل متحرکی روی دریا به‌وجود آوردند و نیروهای رام از روی پل مذکور وارد جزیره سیلان و پایتخت آن

یعنی لنکا شدند و شهر را آتش زدند و سیتا را به‌شرحی که در رامواینه آمده است آزاد ساختند. رام ابتدا سیتا را به‌گرمی نپذیرفت زیرا می‌خواست از پاکی و وفاداری سیتا مطمئن شود و بی‌گناهی او ثابت گردد. سیتا در لنکا از بی‌توجّهی رام سخت ناراحت شد و از این رو آتشی روشن کرد و در جلو آتش با دست‌های بسته زانو زد و گفت: ای گواه جهانی! همان‌گونه که قلب من لحظه‌ای از یاد رام فارغ نشده است، تو نیز از من روی مگردان. آنگاه خویشتن را در میان زبانه‌های آتش انداخت و درحالی‌که تماشاچیان ناله و فریاد می‌کردند آتش مانند ستون بزرگی برخاست و سیتا را در آغوش رام افکند بی‌آنکه آسیبی به‌او رسیده باشد و پاکی سیتا بر همگان روشن گشت. رام چون چنین دید سیتا را در آغوش گرفت و گفت من می‌دانستم که سیتا پاکدامن است ولی خواستم که بر همه جهانیان پاکی او ثابت و روشن شود.

آنگاه رام و سیتا از لنکا به‌اجودهیا بازگشتند و به‌زندگی خود ادامه دادند ولی پس از تاجگذاری رام، حسودان و جاسوسان آتش درونی سوء ظن رام را برانگیختند و موجب شدند رام سیتا را رها کند. یکی از جاسوسان رام به‌او خبر داد که مردی که زنش خانه شوهر را ترک و قهر کرده بود به‌اطرافیانش گفته است که من مانند رام نیستم که با زنی که خانه شوهر را ترک کرده دوباره زندگی کنم. رام از شنیدن این حرف‌ها بسیار آشفته و ناراحت شد که مردم شهر در مورد او چنین سخنانی می‌گویند. از این رو لکشمن را خواست و به‌او گفت که سیتا را ببر و در بیابان‌های دور رها کن. لکشمن هرچه کوشید نتوانست رام را از تصمیم خود منصرف کند و ناگزیر دستور برادر بزرگتر را گردن نهاد و به‌ترتیبی که در رامایانه مفصّل ذکر شده است، سیتا را که باردار بود در بیابان رها ساخت و خود به‌اجودهیا بازگشت.

سیتا با سرگردانی و ناراحتی تمام در جستجوی سر پناهی بود و سرانجام به‌آشرم والمیکی رسید و در آن‌جا سکونت گزید. والمیکی او را دلداری داد و از وی پرستاری نمود. سیتا بعد از مدتی در آن‌جا وضع حمل کرد و دو پسر دوقلو به‌دنیا آورد. پسرها در آشرم نزد مادرشان بودند و والمیکی به‌آنان علم، ادب، دانش جنگاوری و کمانداری آموخت و وقتی به‌سن پانزده سالگی رسیدند به‌اجودهیا نزد رام رفتند و رام آنان را شناخت و به‌فرزندی قبول کرد و سیتا را نیز به‌اجودهیا طلبید. سیتا بسیار اندوهگین و

آزرده بود و دوباره برای اثبات پاکی‌اش از مادر خود (یعنی زمین زیرا براساس یک داستان سیتا در هنگام شخم زدن از میان شیارهای خاک برخاست و بوجود آمد) خواست تا پاکی او را گواهی کند. در آن هنگام زمین دهان باز کرد و او از همان جایی که آمده بود به‌همان جا بازگشت. رام هنگامی که این ماجرا را دید، بسیار ناراحت شد و تصمیم گرفت تمام آسمان را به‌دنبال سیتا بگردد و به‌او بپیوندد و بدین ترتیب رام از پی سیتا رفت و عمرش به‌پایان رسید.

برخی از ویژگی‌های ممتاز رامایانا

سخن در باب اوصاف ممتاز رامایانا درازدامن و فراوان است اما اغراق نخواهد بود اگر بگوییم که ایجاز، ویژگی‌های ممتاز رامایانا است با مطالعه و بررسی در شاهکارهای جهانی می‌توان دریافت که مهمترین مشخّصهٔ متون ادبی کهن حجم عظیم مطالب و در بسیاری موارد اطناب بوده است. امّا در میان آن‌ها آثاری موجز هم به‌چشم می‌خورد که در تقابل با سایر آثار چونان روزنه‌ای کوچک و نورانی هستند. برخلاف اشعار حماسی «ایلیاد و ادیسه»، افسانه «رامایانا» در کمال ایجاز خلق شده و در عین حال که موجز است، می‌تواند با تمامی افسانه‌ها و اشعار حماسی حجیم مقابله کند. بعضی اشعار این مجموعه دارای یک واژه پرمفهوم است. خالق این اثر توانسته با استفاده از چند واژه، شعری در قد و قواره یک شعر کامل خلق کند.

بهترین و زیباترین شعری که در این اثر وجود دارد، از یک واژه تشکیل شده است: «مامی‌هاالا پیناتاپی»[1].

مفهوم کلّی این واژه چنین است: به‌چشمان یکدیگر می‌نگرند، به‌این امید که دیگری پا پیش نهد و کاری را که هردو قصد انجامش را دارند و هیچ‌وقت انجام نخواهد داد، انجام دهد.

ویژگی ممتاز و شاخص دیگر رامایانا، وجود کارکردهای عمیق انسانی در این حماسه است. یکی از صحنه‌های دل‌انگیزی که در اکثر آثار حماسی جهان وجود دارد این است که شادمانی پیروزی پایانی، که به‌طور معمول نتیجهٔ پی ساخت حماسه است

---

1. Mamihala Pinatapei.

و خواننده داستان را در انتظار چنین پیروزیی دنبال می‌کند، ناگفته می‌ماند و راوی به‌طور مشخّص، سوگواری قهرمان کشته را روایت می‌کند. این صحنه کارکردی عمیقاً انسانی دارد و به‌خواننده که به‌راحتی می‌تواند از پیروزی قهرمان خودی سرمست بشود، یادآوری می‌کند که پیروزی گرچه خوب امّا خطرناک است؛ زیرا می‌تواند با شادی مرگ رقیب با انسان کاری کند که انسانیّت را از یاد ببرد.

در *شاهنامهٔ* فردوسی، وقتی که رستم، اسفندیار را می‌کشد، به‌جای شادی پیروزی، داستان تغییر مسیر یافته و رستم پیروزمند را رها کرده به‌دنبال تابوت و گرز سرنگون اسفندیار به‌ایران می‌رود و سوگواری مادر و خواهران او را به‌روایت می‌کشد. پیکر او که به‌کاخ گشتاسپ می‌رسد کتایون و خواهران اسفندیار مویِ‌کَنان و مویه‌کُنان به‌دور تابوت می‌ریزند. پشوتن نیز گریبان گشتاسپ و جاماسپ را می‌گیرد و آن‌ها را جانیان اصلی این قتل اعلام می‌کند. ساخت زبانی شعر در این‌جا باید سنگین باشد و چنین نیز هست. مصوت‌های بلند «ی» و «او» همراه با صامت‌های انسدادی چون«گ»، «ک»، «ت»، و «دال» با قدرت تمام وزن رزمی متقارب را، بدون تغییر میزان‌های عروضی‌اش، بدل به‌وزنی سنگین و سوزناک برای بیان سوگ می‌کنند:

یکی نغز تابوت کرد آهنین بگسترد فرشی ز دیبای چین
بیندود یک روی آهن به‌قیر پراگند بر قیر مشک و عبیر...
پشوتن همی رفت گریان به‌راه پس پشت تابوت و اسپ سیاه
زنان از پشوتن درآویختند همی خون ز مژگان فروریختند
که این بند تابوت را برگشای تن خسته یک بار ما را نمای
پشوتن غمی شد میان زنان خروشان و گوشت از دو بازو کنان
به‌آهنگران گفت سوهان تیز بیارید کامد کنون رستخیز
سر تنگ تابوت را باز کرد به‌نوّی یکی مویه آغاز کرد
چو مادرش با خواهران روی شاه پر از مشک دیدند ریش سیاه
بسودند پُر مهر یال و برش کتایون همی ریخت خاک از برش
کزو شاه را روز برگشته بود به‌آورد بر، پشت او گشته بود
کزین پس کرا برد خواهی به‌جنگ کرا داد خواهی به‌چنگ نهنگ
به‌یالش همی اندر آویختند همی خاک بر تارکش ریختند

بـه‌ابـر انـدر آمـد خـروش سـپاه / پـشوتن بیامـد بـه‌ایـوان شـاه
خروشـید و دیـدش، نبـردش نمـاز / بیامـد بـه‌نزدیـک تخـتش فـراز
بـه‌آواز گفـت ای سـر سرکـشان / ز برگـشتن بختـت آمـد نـشان
ازیـن بـا تـن خـویش بـد کـرده‌ای / دم از شـهر ایـران بـرآورده‌ای
ز تـو دور شـد فـره و بخـردی / بیـابی تـو بـادافره ایـزدی
شکسـته شـد ایـن نامـور پشت تو / کزین پس بود باد در مشت تو...[۱]

رامایانا نیز پایانی از این دست دارد. مرکز شعر نبرد راما (Rama) است با راوانا (Ravana). بعد از پیروزی راما، او و معشوقش سیتا (Sita) از دردی بزرگ، که دلایلی پیچیده دارد، رنج می‌برند. سیتا مشخّصاً از زمین می‌خواهد که او را ببلعد. زمین نیز چنین می‌کند. راما هم در رودخانه‌ای غرق می‌شود. هردو این رویدادها نمایانگر لحظهٔ فرا روی روحانی و پیوستن به‌نیرویی آسمانی است. امّا، در هردو مورد به‌موضوع خودکشی کردن نیز اشاره می‌شود. شاید این خود دلیلی بوده برای بازخوانی باهاوابوتی (Bhavabhuti) از متن و تغییری که در پایان نمایشنامه‌اش با نام اوتارارامачاریتا (Uttararamacharita) داده. در این کار، باهاوابوتی، سیتا را نشان می‌دهد که برای خودکشی ناموفق به‌رودخانه‌ای می‌پرد، ترکیبی از آن‌چه به‌طور مبهم در متن اصلی والمیکی یافت می‌شود[۲].

رامایانا واجد نکات اخلاقی بسیار ارزشمندی است که مطالعهٔ آن می‌تواند فارغ از دین و گرایش‌های دینی خاص قهرمانان روایت، مایهٔ عبرت و تحوّل گردد. درک و

---

۱. فردوسی طوسی، ابوالقاسم حسن: *شاهنامه*، افست، چاپ مسکو، ج ٦، ص ۸–۳۱۳، بب ۱۵۲۸–۲۹ و ۱۵۵۵–۷۲، داستان «رستم و سهراب» در *شاهنامه* نیز از نمونه‌های بارز نمایش اندوه برای قهرمان شکست خورده است.

۲. برای مطالعه در این باب رک به:

- Mishra ,Vijay: *Bollywood Cinema: Temples of Desire* (Routledge New York and London 2002), p.209
- متن فارسی این حماسه را نیز می‌توان با رجوع به‌منبع زیر مورد بررسی قرار داد:
- والمیکی، تُلسی داس: *رامایانا*، کهن‌ترین متن حماسی عاشقانهٔ هند، ترجمان امر سنگھ امر پرکاش (چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ایران، ۱۳۷۸ هـ ش).

دریافت پیام‌های پنهان در مرکز و هستهٔ این اسطوره مستلزم سلوکی صادقانه و عبور از پرده‌های الفاظ و حجاب کلمات و گذر از لایه‌های عقل گریز (که البتّه شأن و وصف اسطورگی یک اثر را شکل می‌بخشد) خواهد بود.

جنجال راما در هند معاصر

در سال گذشته (۲۰۰۷ میلادی) در مطبوعات و محافل هند جنجال عظیمی بر سر این مدّعا درگرفت که آیا راما وجود خارجی داشته و یک واقعیّت تاریخی بوده یا بر ساختهٔ اسطوره‌ها و داستان‌های کهن است؟ دو گروه فکری متفاوت در برابر یکدیگر بر سر اثبات و ردّ این مدّعا صف آرایی کردند. در یک سوی میدان نبرد علمی، طرفداران راما قرار داشتند که به‌متن رامایانا استناد می‌کردند و بر این اعتقاد بودند که در کتاب مذکور، «راما» به‌مثابه یک انسان کامل و بسیار وارسته نشان داده شده است. میزان توصیف و تعریف از «راما» و عملکردهای او، به‌گونه‌ای است که او را به‌عنوان یک موجود مقدّس جلوه می‌دهد و به‌مرور ایّام، تعدادی از مردم هند، «راما» را به‌عنوان یک الهه پرستش نمودند. پرستش «لرد راما»، موجب ایجاد یک فرقه در آیین هندو گردید. مطابق باورهای این فرقه، که به«رامانوجا» معروفند، «راما» یکی از تجسّم‌های ده‌گانه خدای «ویشنو» (Vishnu) محسوب می‌شود.

از گذشته‌های دور تاکنون، شمار قابل توجّهی از هندوها، «راما» را یک وجود واقعی دانسته و برای گرامیداشت یاد و خاطره او، چندین جشن و مراسم برگزار می‌کنند. هندوها، «راما» را تجسّم کامل خیر و خوبی می‌دانند؛ و «راوانا» را، تجسّم کامل شر و بدی تعبیر می‌نمایند. به‌این ترتیب، جنگ میان «راما» و «راوانا» را، به‌عنوان مبارزه و نبرد بین خیر و شر تعبیر و تفسیر می‌کنند.

روز تولّد «راما» که به«رامانومی» (Rama Navami) معروف می‌باشد، یکی از این مراسم است. جشن تولّد «راما»، در اوایل ماه آگوست هر سال در بیشتر مناطق هند برگزار می‌شود. در این جشن، بیان ساده یا هنری بخش‌هایی از سرگذشت پرفراز و فرود و جذّاب «راما» و جنگش با اهریمن مورد توجّه قرار می‌گیرد. برپایی مراسم

رقص‌های مذهبی و نواختن موزیک، از دیگر برنامه‌های گرامیداشت تولّد «راما» می‌باشد.

یکی دیگر از این مراسم، جشن «دسهره» (Dusserah) است. مدّت این جشن، ده روز است. این جشن، به‌یاد ده روز جنگ سخت میان «راما» و «راوانا» برگزار می‌گردد. در ۹ روز اوّل، خواندن دعا و جشن و پایکوبی مورد توجه قرار می‌گیرد. در روز دهم، هندوها تلاش می‌کنند که پایان رزم این دو و غلبه خیر و نیکی بر بدی و شر را به‌نمایش بگذارند. برای این منظور، سه مجسّمه بزرگ از اهریمن و برادر و فرزندش ساخته و پس از بیان رزم این سه تن با «راما»، با به‌آتش کشیدن این سه مجسمه از طرف «راما»، غلبه خیر و نیکی بر شر و بدی را گرامی می‌دارند.

یکی دیگر از جشن‌هایی که هندوها به‌یاد «راما» برگزار می‌کنند، جشن مشهور دیوالی (Diwali) است. این جشن چهار روزه، به‌یاد بازگشت «راما» به‌موطنش، در ماه نوامبر برگزار می‌شود. تزیین چراغانی خانه‌ها، پوشیدن لباس‌های نو، مبادله هدایا و رفتن به‌مهمانی یکدیگر، و پایکوبی و دادن شیرینی، از جمله مراسم این جشن است.

همزمان با طرح بحث وجود یا عدم «راما»، به‌یکی از مباحث داغ محافل فرهنگی و علمی هند در یک سوی دیگر بحث و برخلاف طرفداران راما، مورّخان و باستان‌شناسانی قرار گرفته‌اند که می‌گویند هیچ مدرک معتبر تاریخی و باستانی(مانند: سکّه، سنگ نبشته، و...) مبنی بر وجود شخصیّت «راما» در دست نیست؛ بنابراین، در وجود واقعی این شخصیّت تردید جدّی وجود دارد و باید آن را تنها به‌دید یک شخصیّت اسطوره‌ای و افسانه‌ای نگریست. حتّی مورّخان و پژوهشگران هندی، اثر حماسی «رامایانا» را، به‌عنوان یک منبع معتبر تاریخی قبول ندارند. از این رو، در اعتبار و صحت تمام مندرجات منظومه «رامایانا»، تردید روا داشته و اثبات عمدهٔ مطالب این منظومه در دنیای بیرونی را امکان‌پذیر نمی‌دانند.

همچنین مورّخان، بر صحت حکومت «راما» بر بخشی از شمال هند تردید روا داشته‌اند. به‌گفته آنان، آثاری از حکومت بعضی از شاهان باستانی هند (مانند: آشوکا)، در برخی از مناطق هند پیدا شده است. امّا در میان آثار و بناهای کشف شده، مدرکی مبنی بر وجود حکومت «راما» دیده نمی‌شود. با این حال مورّخان، اظهار می‌دارند که

احتمالا جلوه‌های از حقیقت و واقعیّت در این افسانه وجود دارد. حتّی آنان حدس می‌زنند که ممکن است که مبنای اوّلیه این افسانه، یک شخصیّت ساده و معمولی بود که به‌مرور ایّام جنبه افسانه‌ای و مذهبی پیدا کرده است.

گرچه مورّخان، احتمال پیدا شدن مدرکی در این خصوص درآینده را نفی نمی‌کنند؛ با این حال، همچنان بر عدم اثبات وجود تاریخی «راما» پافشاری می‌کنند. جواهرلعل نهرو، در کتاب «کشف هند» (*Discovery of India*)، صریحاً اظهار می‌دارد که «راما» و «راوانا»، صرفاً موضوعاتی افسانه‌ای هستند و نمایانگر برخوردهای سخت و طولانی میان آریایی‌ها و بومیان هندی (دراویدی‌ها) می‌باشند.

در دهه‌های ۱۹۶۰–۱۹۵۰ میلادی، تعدادی از مورّخان هندی و رهبران دراویدی‌های هند متّفقاً براین باور بودند که «رامایانا» توسّط آریایی‌ها و با هدف تحقیر و خوار نمودن بومیان هند (دراویدی‌ها) نگاشته شده است. به‌گفته آنان در این اثر، دراویدی‌ها به‌عنوان دیوها و آدم‌های خبیث نشان داده شده‌اند. به‌این ترتیب دراویدی‌های فعلی هند، «لرد راما» را به‌عنوان دشمن خویش تلقی می‌کنند. به‌زعم آنان، «راما» به‌عنوان یک آریایی و «راوانا»، به‌عنوان یک دراویدی تلقّی می‌شوند. مورّخان و نویسندگان وابسته به‌جنبش دراویدین‌ها (The Dravidian Movement)، در برخی از کتاب‌هایشان، راما را از حالت تقدّس افسانه‌اش پایین آورده و به‌برشمردن برخی از گناهان و خطاهای او (مانند: نوشیدن شراب و خوردن گوشت) پرداخته‌اند. با توجّه به‌این سابقه، برخی از کسانی که روی افسانه‌ای بودن و غیرتاریخی بودن شخصیّت «راما» پافشاری می‌کند، متّهم به‌حمایت از جنبش دراویدی‌ها و تعقیب اهداف سیاسی این جنبش می‌شوند.

معتقدان پر و پا قرص «راما» نیز از سوی دیگر، از این قبیل اظهار نظرهای مورّخان و باستان‌شناسان به‌خشم آمده و دامنهٔ اعتراضات خود را به‌خیابان‌ها کشانده‌اند. احتمالاً اوج گرفتن گاهگاه این مباحث، بی‌ارتباط با رقابت احزاب و گروه‌های سیاسی برای جلب نظر مخاطبان مورد نظر و پیروزی در انتخابات بعدی نداشته باشد. یکی از گروه‌هایی که متهم به‌بهره‌برداری سیاسی از مباحثه وجود تاریخی «راما» شده است، طرفداران «هندوتوا» (Hindutva) هستند که خواهان استیلای مسلک و روش مذهبی و فرهنگی آیین هندو در کشور هند می‌باشند.

رامایانای گردهر داس

گردهر داس (Girdhar Das)، شاعر فارسی‌گوی شبه قارّه از قوم کایته، در روزگار جهانگیر گورکانی (۱۰۳۷–۱۰۱۴ق) در دهلی می‌زیست. وی داستان معروف راماین را در قالب مثنوی، در ۵۹۰۰ بیت، به‌نظم فارسی برگردان نمود. یکی از مهمّترین تفاوت‌های این ترجمه، که در ۱۰۳۶ق به‌انجام رسیده و به‌جهانگیر پیشکش شده است، با اصل رامایین آن است که در آن سیتا در زمین فرو نمی‌رود، بلکه بر محفه سوار شده به‌جهان بالا می‌رود[1]

از ترجمه منظومهٔ گردهر داس از رامایین، نسخه‌هایی در برخی کتابخانه‌ها، مانند موزهٔ بریتانیایی به‌شمارهٔ Or.1251 و موزه ملی پاکستان کراچی به‌شمارهٔ N.M.1973-162 و کتابخانهٔ گنج بخش به‌شمارهٔ ۸۴۴۶ نگهداری می‌شود.

در نگاهی اجمالی می‌توان به‌داوری دربارهٔ ترجمه‌های منظوم رامایانا پرداخت. در این داوری به‌ناگزیر ترجمه‌های منظوم ملّا مسیح پانی‌پتی و عبدالقادر بدایونی در رتبه‌های اوّل و دوم قرار می‌گیرند و رامایانای گردهر داس در بین این سه منظومه، سطحی فروتر دارد. با این همه مهمّترین دلیلی که این منظومه را در جایگاه ارزشمندی قرار داده و شایان نشر و مطالعه نموده این است که سراینده این منظومه، برخلاف دو منظومه دیگر، **هندو مذهب** بوده و غیرفارسی زبان. و انصاف باید داد که سرایش این منظومه به‌فارسی کاری دشوار و طاقت فرساست و از قراین و شواهد موجود در کتاب برمی‌آید که نگارنده، تلاش خود را در جهت رعایت موازین و قواعد شعری به‌کار بسته و توفیق چشمگیری نیز در این راه یافته است.

همچنین این کتاب یادآور خاطرهٔ پیوندهای کهن دو ملّت ایران و هند بوده و باعث تهییج دواعی ترابط و تعامل فرهنگی و تقویّت روابط دو کشور خواهد شد.

نکتهٔ مهمّ‌تر، نقش برجسته این کتاب در گفتگوی مکاتب فلسفی و ادیان است. نگارنده، کتاب خود را با حمد و یاد خداوند یگانه آغاز کرده است و به‌نظر می‌آید که

---

۱. چو سیتا این خبر بشنید برخاست دو دست افراخت از ایزد چنان خواست
بیامد محفه از فلک زر اندود در آن محفه نشست این سیم تن زود

دارای مشربی عرفانی بوده است[۱] و در ابتدای این متن که به‌نوعی یادگار دوران شرک و چندخدایی (polytheism) شمرده می‌شود، به‌ذکر مراتب یکتاپرستی و تقریر دیدگاه الهیّات یگانه گرا (monotheism) اهتمام ورزیده است.

البتّه، چنان‌که گفته شد این منظومه در قیاس با منظومه ملّا مسیح، در مرتبه‌ای فروتر قرار داشته و برخی تعقیدات معنایی و تنافر الفاظ در ابیات منظومه باعث شده که از قوّت آن کاسته شود. پاره‌ای اغلاط نوشتاری نیز در متن وجود دارد که بر اثر عدم دقّت کاتب نسخه در آن راه یافته است و امید می‌رود که پژوهشگران و مصحّحان در گام‌های بعدی به‌نقد و بررسی جمیع محاسن و معایب این منظومه اهتمام ورزند[۲].

منابع

۱. احمد منزوی: *فهرست مشترک نسخه‌های خطّی فارسی پاکستان*، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱٤۰۳ تا ۱٤۰۸ هجری، ج ٤، ٦ و ۸.

۲. عابدی، سیّد امیر حسن: «ترجمه آثار هندی به‌فارسی»، *راهنمای کتاب*، سال سیزدهم شمارهٔ ۵–۷.

۳. فردوسی طوسی، ابوالقاسم حسن: *شاهنامه*، افست، چاپ مسکو، ج ٦.

٤. مسیح پانی‌پتی، ملّا: *رامایانای* منظوم (خطّی) نسخهٔ شمارهٔ Or.1248 موزهٔ بریتانیا.

۵. والمیکی، تُلسی داس: *رامایانا*، کهن‌ترین متن حماسی عاشقانهٔ هند، ترجمان امر سنگھ امر پرکاش، چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ایران، تهران، ۱۳۷۸ ه‍ ش.

۶. گردهر داس: *رامایانا*، ترجمهٔ منظوم...، به‌اهتمام پروفسور عبدالودود اظهر دهلوی (زیر چاپ).

---

۱. در روزگاران متأخّر مکاتب عرفانی مطرحی در آیین هندوییزم پدیدآمده‌اند که تلاش‌ها و مجاهدت‌های فراوانی در جهت تفسیر موحّدانه آیین هندو نموده‌اند. بنا به‌عقیدهٔ رایج در دین‌شناسی، پس از گذار از مرحلهٔ طبیعت‌پرستی، انیمیسم و شرک، انسان به‌مرحلهٔ توحید و یک خداگرایی رسید. با بلوغ فکری و کاربرد عقل، انسان دریافت که آیین شرک با تعقّل و گرایش‌های فکری او جور درنمی‌آید.

۲. ترجمهٔ منظوم *رامایانا* اثر گردهر داس، به‌اهتمام پروفسور عبدالودود اظهر دهلوی و نگارنده این مقاله به‌زودی منتشر خواهد شد.

7. Ramayanam, Kamba: *An English Prose Rendering*, by Dr. H.V. Hande, Bharatiya Vidya Bhavan, 1996.
8. Rajagopalachari, C: *Ramayana*, Bharatiya Vidya Bhavan, Mumbai, 1951.
9. Mishra ,Vijay: *Bollywood Cinema: Temples of Desire*, Routledge New York and London 2002.
10. *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, I/55-57; III/1078.
11. *Britannica* Volumes 9 & 20.
12. *Indo-Iranica*,Volume 32 (1979), Number 3-4, 6,13.
13. http://www.valmikiramayan.net

مقدّمه‌ای بر نسخهٔ خطّی
سندالسّعادة فی حسن خاتمةالسّعادات
تألیف: میر غلام علی آزاد بلگرامی

تصحیح و مقدّمه: **سیّد احسن‌الظّفر** *

نسخهٔ خطّی کتاب *سندالسّعاده فی* حسن *خاتمةالسّعادات* یکی از مهم‌ترین آثاری است که در مناقب سادات و حسن خاتمه‌شان توسّط نویسنده و گوینده توانای معروف غلام علی آزاد بلگرامی نوشته شده است.

این نسخهٔ خطّی که در کتابخانهٔ شبلی ندوةالعلما نگهداری می‌شود دارای هشت ورق یا پانزده صفحه بزرگ است طولش ۲۱ سانتی‌متر و عرضش ۱۰ سانتی‌متر است. در خطّ نستعلیق خوانا و روشن نوشته شده امّا سن کتابت و نام کاتب هیچ‌جا ذکر نشده، از نوع کاغذ چنین برمی‌آمد که زیاد قدیم نیست.

آزاد بلگرامی در تألیف این کتاب از مآخذ و مراجع زیاد استفاده کرده که به‌قرار زیر است:

۱. *امالی* اثر ابوالقاسم شران
۲. *صواعق محرقه* اثر ابن حجر عسقلانی
۳. شرح *بخاری* اثر عسقلانی
٤. *تذهیب التهذیب* اثر ذهبی
۵. *طبقات کبریٰ* اثر امام تاج‌الدّین سبکی

---

* استاد بازنشستهٔ فارسی دانشگاه لکهنو، لکهنو.

٦. تشریح اثر امام فخرالدّین رازی
۷. *تفسیر سدی* اثر ابومحمّد اسمٰعیل بن عبدالرحمٰن
۸. تکمیل *الایمان* اثر شیخ عبدالحق دهلوی
۹. تیسیر اثر امام ضیاءالدّین سندی
۱۰. *خصایص کبرٰی* اثر شیخ جلال‌الدّین سیّوطی
۱۱. *سبع سنابل* اثر میر عبدالواحد بلگرامی
۱۲. *مناقب السادات* اثر قاضی شهاب‌الدّین ملک‌الشعرا
۱۳. فتوحات مکّیه اثر شیخ محی‌الدّین بن عربی
۱٤. مکتوبات *مجدّد الف ثانی*.
۱۵. مرقات اثر ملّا علی قاری
۱٦. *نهایهٔ* ابن اثیر

شک نیست که آیات قرآنی و احادیث نبوی در مناقب و فضیلت اهل‌بیت خیلی زیاد است و نمی‌توان ارزش و اهمیّت آن را انکار کرد. آزاد توانسته است بسیاری از این‌گونه روایات را گردآوری کرده، به‌طور مرتّب بیان کند. البتّه بعضی از بیانات علما ظاهراً متصادم به‌مقتضای قران به‌چشم می‌خورد که به‌قرار زیر است.

۱- گفتهٔ شیخ محی‌الدّین را دربارهٔ سادات عاصی و گناهگار نقل کرده است:

"ما توجه علیهم من الحدود و التعزیرات فایدینا فیه یدالله و نحن معهم کالعبد مع ابن سیّده".

۲- گفتهٔ امام فخرالدّین رازی نقل کرده است:

"اتّفاق کرده‌اند بر این‌که شرف علوی زائل نمی‌شود. به‌تکرار فسق و احرار عصیان زیرا که شرف علوی از برای شرف رسول ماست صلّی الله علیه و سلّم شرف غیرعلوی زایل می‌شود به‌اکتساب نواهی".

این نوع بیانات در چندین‌جا در این اثر آمده است که ظاهراً متصادم به‌قانون مجازات خدا به‌چشم می‌خورد که به‌قرار زیر است:

۱- ﴿لَّيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ وَلَآ أَمَانِيِّ أَهْلِ ٱلْكِتَٰبِ ۗ مَن يَعْمَلْ سُوٓءًا يُجْزَ بِهِۦ وَلَا يَجِدْ لَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٢٣﴾﴾[1].

نه بر وفق مراد شماست و نه بر وفق مراد اهلِ کتاب که هرکس که مرتکب کار بدی شود جزایش را به بیند، و جز خدا برای خویش دوست و یاور نیابد.

امانی اهل کتاب همین بود که «**لَن تَمَسَّنَا ٱلنَّارُ إِلَّآ أَيَّامًا مَّعْدُودَٰتٍ**»[2] و **نحن ابناء الله و احباده**.

۲- «**إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ ٱللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ**»[3].

هر آینه گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما است.

۳- وقتی که پسر نوح علیه‌السّلام در آب غرق می‌شد نوح(ع) فریاد زد: «**وَنَادَىٰ نُوحٌ رَّبَّهُۥ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ٱبْنِى مِنْ أَهْلِى وَإِنَّ وَعْدَكَ ٱلْحَقُّ وَأَنتَ أَحْكَمُ ٱلْحَٰكِمِينَ ﴿٤٥﴾ قَالَ يَٰنُوحُ إِنَّهُۥ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ ۖ إِنَّهُۥ عَمَلٌ غَيْرُ صَٰلِحٍ**»[4].

نوح پروردگارش را ندا داد: ای پروردگار من! پسرم از خاندان من است و وعدهٔ تو حق است و نیرومندترین حکم‌کنندگان تو هستی. گفت: ای نوح! او از خاندان تو نیست برای او عملی است ناصالح.

ما می‌دانیم که او فرزند صلبی حضرت نوح(ع) بود، باز هم بر بنای فسق و فجور او، خدا درباره‌اش گفت که فرزند تو نیست زیرا تو صالح هستی و او غیرصالح و هیچ رابطه‌ای بین صالح و غیرصالح نیست. لذا روایت طبرانی درست‌تر به‌چشم می‌رسد که به‌قرار زیر است:

"ان اهل بیتی هو لاء یرون انهم اولی النّاس لی و لیس کذالک ان اولیائی منکم المتقون من کانو و حیث کانو".

یعنی اهل‌بیت من گمان دارند که این‌ها احقّ باشند به‌من و حال آن‌که چنین نیست به‌تحقیق، اولیاء من از شما پرهیزگارترند، هرکس که باشد و هرجا که باشد.

---

۱. نسآء (٤)، آیه ۱۲۳.
۲. آل‌عمران (۳)، آیه ٢٤؛
۳. حجرات (٤٩)، آیه ۱۳.
۴. هود (۱۱)، آیه ٦-٤٥.

سندالسّعادة فی حسن خاتمةالسّادات

الحمدلله الذی ارسل البناجبیه و عترته التارک فینا الثقلین: کتاب الله و عترته صلوة الله و سلامه علیه و علی آله الفائزین به‌حسن العاقبة و اصحابه الهادین کالنجوم الثاقبة امّا بعد این تألیفی است لطیف و انموذجی است شریف مسمّی به‌سندالسّعادت فی حسن خاتمةالسّادات باعث تألیفش این‌که اکثر مردم ایمان سادات را مثل ایمان سائر مردم می‌دانند و محتمل‌الطرفین و دائر بین الام بن ناشناسند، حال آن‌که ربّ‌العزّت تعالی شانه سادات را بنابر تعظیم و تکریم جناب رسالتمآب صلّی الیه و سلّم که اصل این شجره طیّبه و افق این کوکب درّیه است، به‌مزید عنایت نواخته و به‌مزیّت حسن خاتمه از سائر دودمان‌ها ممتاز ساخته.

پس سادات را باید که در شکر طهارت طینت و بشارت مغفرت طریقهٔ جدّ اشرف خود اختیار کنند و بر اتیان مأمورات و اجتناب منهیّات قدم افشرند و امّت را به‌راه مستقیم شرع هدایت نمایند

لهذا فقیر حقیر غلام علی المتخلّص به‌آزاد الحسینی نسباً و الواسطی اصلاً و البلگرامی وطنا، دلائل این مطلب والا برخی از کتب ثقات برچیده، و جواهر آبدار معادن برآورده، در سلک تحریر کشیده تا ارباب عیون صحیحه و قلوب سلیمه حسن ظنی به‌حسن خاتمه سادات بهم رسانند، و به‌میامن اعتقاد صافی و اخلاص وافی سعادت حسن خاتمه دریابند. و الله به‌قول الحق و هو یهدی السبیل و هو حسبی و نعم الوکیل.

صاحب *صواعق محرقه* می‌نویسد که قرطبی در تفسیر آیت «و سوف تعطیک ربُّک فترضٰی» گفته که عن ابن عبّاس انه «**قال رضا محمّد صلّی الیه علیه و سلّم الا لایدخل احد من اهل بیته النّار**» یعنی رضای خاطر آن‌حضرت صلّی الله علیه و سلّم که از آیه کریمه مفهوم می‌شود این است که داخل نشود هیچ‌کس از اهل‌بیت او در دوزخ ـ قطبی گفت: سری نیز در تفسیر این آیه چنین گفته است و روایت می‌کند طبرانی بسندی که رجال آن ثقات‌اند که آن‌حضرت صلّی الله علیه و سلّم فاطمه را فرمود: "**ان الله غیر معذبک و لا احداً من ولدک**". به‌درستی که خدا غیرعذاب‌کننده است ترا و نه هیچ‌یک از فرزندان

ترا. و روایت می‌کند ابوالقاسم بن شران در امالی خود از عمران بن حصین که آن‌حضرت صلّی الله علیه و سلّم فرمودند: **سألت ربّی ان لایدخل احد من اهل‌بیتِی النّار فاعطانی** سؤال کردم من از پروردگار خود که داخل نشود هیچ‌کس از اهل‌بیت من در دوزخ پس عطا فرمود مرا. قطبی نقل می‌کند از سدّی در تفسیر آیه **اِنَّ الله غفور شکور بخطور ی‌ل محمّد شکور حسناتهم** تا این‌جا از *صوارق محرقه* از مواضع متّعدّده منقول شده و نیز صاحب *صوارق محرق* در شرح آیهٔ تطهیر. حاصل مضمونش این‌که رجس نبارت از اثم است یا شک در آنچه ایمان آن واجب است و «انّما» افاده حصر می‌کند ارادهٔ حق تعالی را در اذهاب رجس از اهل‌بیت و تطهیر ایشان از اخلاق و احوال مذمومه. و در بعضی طرق تحریم اهل‌بیت بر نار آمده و این است فائدهٔ تطهیر و غایت آن و حکمت در ختم آیه به‌لفظ «تطهیر» مبالغه است در وصول اهل‌بیت با علی مراتب طهارت و تنوین لفظ «تطهیراً» برای تعظیم و تکثیر است و مفید این [معنی] که آن تطهیر از جنس متعارف نیست و قاضی شهاب‌الدّین ملک‌العلماء در مناقب‌السادات بابی مستقل عقد کرد در بیان آن‌که هیچ‌کس از اولاد رسول علیه‌الصلوٰة و السّلام به‌کفر نمی‌رود و ایمان سادات چون ایمان عشره مبشّره است. در این‌جا می‌گوید که حکم این است که در حالت نزع ایمان از ایشان زائل نشود کذا فی التمهید و فی دستورالحقایق للامام فخرالدّین الهانسوی (یا البانسوی) **لایجوز زوال الایمان فی حالة النزع من الانبیاء و العشرة المبشّره و اولاد رسولنا و ازواجه و اهل البدر و حدیبیه و امثالهم بالشهادة و البشارة عن رسولنا صلّی الله علیه و سلّم**. و شیخ محی‌الدّین بن عربی در باب بیست و نهم از فتوحات می‌آورد. خلاصه کلام آن‌که **قال الله تعالی: إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ﴿٣٣﴾**[1]. **الرجس کلّ ما بشینهم فان الرجس هو القذر حکاه الضراء** یعنی رجس در اصل لغت به‌معنی پلیدی است و مراد این‌جا چیزیست که عیب‌دار سازد این‌ها را و این آیت دلالت می‌کند بر این‌که حق تعالی شریک گردانید اهل‌بیت را با رسول خدا صلّی الله علیه و سلّم در قول خود «**لِّيَغۡفِرَ لَكَ ٱللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنۢبِكَ وَمَا**

---

۱. احزاب (۳۳)، آیه ۳۳.

تَأَخَّرَ[1]» و کدام وسخ و قذر زیادتر از ذنوب باشد. پس حق تعالی گردانید نبی خود را صلّی الله علیه و سلّم به‌مغفرت از آنچه گناه است نسبت به‌ماله اگر بالغرض واقع شود از آن‌حضرت هر آینه گناه باشد در صورت نه در معنی و داخل‌اند اولاد فاطمه کلّهم رضی الله عنهم و کسی که ملحق است به‌ایشان مثل سلمان فارسی تا روز قیامت در حکم این آیه یعنی غفران و مطهّراند به‌اختصاص و عنایت ربّانی که نسبت به‌حال ایشان باشد از برای تشریف رسول صلّی الله علیه و سلّم و ظاهر نمی‌شود این شرف اهل‌بیت مگر در آخرت که انبیاء محشور می‌شوند درحالی‌که مغفوراند. امّا در دنیا اگر کاری موجب حدّ سر زند اقامت کرده می‌شود حدّ ما تحقّق مغفرت مثل غیر و مثل او. و جائز نیست ذمّ ایشان و سزاوار است هر مؤمن مسلم را که تصدیق کند الله تعالی را در قول او «**لِيُذْهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجْسَ أَهْلَ ٱلْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴿٣٣﴾**[2]» و اعتقاد کند در جمیع آنچه صادر شود از اولاد فاطمه رضی الله عنها که حق تعالی عفو کرد و سزاوار نیست که مذمّت کند و نسبت عار نماید آنانی را که گواهی داد حق تعالی به‌تطهیر و ذهاب رجس ایشان نه از راه عملی که کرده باشند یا نکوئی که پیش آورده باشند بلکه به‌سبب عنایت و اختصاص. «**ذَٰلِكَ فَضْلُ ٱللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَآءُ ۚ وَٱللَّهُ ذُو ٱلْفَضْلِ ٱلْعَظِيمِ ﴿٢١﴾**[3]» و بداند ذم‌کننده که آن مذمّت مائد می‌شود و به‌ذات خودش و اگر ظلم کردند اهل‌بیت شخصی را ان ظلم است در صورت نه در نفس الامر. اگرچه حکم کند ظاهر شرع بلکه ظلم این‌ها بر ما فی نفس الامر مثل جریان مقادیر است بر عبد در مال و نفس او به‌غرق و حرق و غیر آن. و جائز نیست ذم بر قضا و قدر الهی بلکه لایق این است که مقابل کرده شود این امور به‌رضا و تسلیم و اگر تنزّل کند از این رتبه پس به‌صبر و اگر بلند شوی از این رتبه پس به‌شکر و امّا ادای حقوق مشروعیه پس رسول صلّی الله علیه و سلّم قرض می‌گرفت از یهود و چون مطالبه می‌کردند حقوق خود را ادا می‌فرمود به‌طریق احسن حسب‌الامکان و اگر زیادگوئی می‌کرد یهودی می‌فرمود **دعوه** و **ان الصاحب الحق مقالا**

---

۱. فتح (۴۸)، آیه ۲.

۲. احزاب (۳۳)، آیه ۳۳.

۳. حدید (۵۷)، آیه ۲۱؛ جمعه (٦٤)، آیه ٤.

بگذارید به‌درستی که صاحب حق را سخن‌هاست. و گفت آن‌حضرت که اگر دختر من بالفرض دزدی کند هر آئینه می‌بُرم دست او را لیکن ما مخیّریم اگر خواهیم مؤاخذه کنیم و اگر خواهیم ترک کنیم و ترک افضل است عموماً فکیف در اهل‌بیت دیون گذشتیم از طلب حقوق و عفو کردیم حاصل می‌شود موافق آن ما را نعمت عظمی و نهایت چرا که نبی صلّی الله علیه و سلّم طلب نکرد از ما به‌امر الهی مگر مودّت قُربی و کسی که قبول نکرد سؤال نبی را با وجود قدرت به‌کدام رو ملاقات می‌کند آن‌حضرت را فردای قیامت و امید می‌دارد شفاعت او را حال آن‌که روانه کرد حمایت او را یعنی مودّت قربی را عموماً فکیف محبّت اهل‌بیت که این‌ها اخصّ القرابة‌اند. تا این‌جا منقول از باب بیستم و دهم فتوحات است. و نیز شیخ محی‌الدّین بن عربی در جای دیگری فرمود: **ما توجهه علیهم من الحدود و التعزیرات فایدینا فیه یدالله و نحن فیه معهم کالعبد مع ابن سیّده** یعنی حدود تعزیراتی که متوجّه به‌اهل‌بیت می‌شود پس دست ما در اجرای حدود نایب دست خداست و در این امور معامله ما با ایشان معامله بنده است با صاحبزاده به‌حکم صاحب خود. قاضی شهاب‌الدّین ملک‌العلما در مناقب‌السّادات از تشریح امام فخرالدّین رازی نقل می‌کند به‌عبارت عربی. مضمونش این‌که اتّفاق کرده‌اند بر این‌که شرف علوی زایل نمی‌شود به‌تکرار فسق اجرای عصیان زیرا که شرف علوی از برای شرف رسول ماست صلّی الله علیه و سلّم و شرف غیرعلوی زایل می‌شود به‌اکتساب نواهی چون برادران یوسف علیه‌السّلام به‌مصر رفتند و بر یوسف علیه‌السّلام درآمدند و او را بشناختند یوسف ایشان را نشناخت در آن وقت حق تعالی فرمود: «**وَأَوْحَيْنَآ إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُم بِأَمْرِهِمْ هَـٰذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٥﴾**[1]» یعنی وحی فرستادیم به‌سوی یوسف هر آینه آگاه کنی برادران را به‌سلوکی که با تو کردند درحالی‌که ترا نمی‌شناسند. یوسف علیه‌السّلام مطابق امور الهی برادران را آگاه ساخت و گفت «**هَلْ عَلِمْتُم مَّا فَعَلْتُم بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنتُمْ جَـٰهِلُونَ ﴿٨٩﴾**[2]» مقصد آن‌که وحی فرستاد حق تعالی یوسف را که اعلام کند برادران را با وجود تکرار جنایات مثل قصد کشتنِ یوسف و فروختن حُرّ

۱. یوسف (۱۲)، آیه ۱۵.
۲. همان، آیه ۸۹.

و دروغ بستن که یوسف را گرگ خورد و نافرمانی کردن پدر را تعزیر دیگر نفرمود پس معلوم شد که تعزیر ایشان همین اعلام است و بس. و ابوعبدالله جرجانی گفت که علوی چون عادت کند فسق را پس بادشاه را باید که قاضی مقرّر فرماید از قبیله علویان و قاضی علوی را باید که امر کند به‌کشیدن علوی پس حبس کند و بزند چرا که ایشان باهم یک قبیله‌اند و جائز نیست قاضی را که خبر اعلام و اعلام عبادت از این است که گوید کردی تو چنین و چنان. و در تیسیر امام ضیاءالدّین سنامی و غیر آن می‌گوید علوی را تعزیر به‌زنجیر و حبس و ضرب جائز نیست که زیرا که شرف او اصلی است و ما با لذّات لایزول و ما بالعرض یزول. اشرف هرچند جنایت کند چون قطع نسب ایشان نشود شرف آنان نگردد. و علیه الائمّۀ. تا این‌جا حاصل کلام مناقب‌السّادات است. بعضی از اهل تحقیق گفته‌اند به‌عبارت عربی ترجمه‌اش این‌که سزاوار است چشم‌پوشی از انتقاد اهل‌بیت و اگر در این‌ها فاسقی باشد از جهت بدعتی یا غیر آن می‌باشد که افعال او مبغوض باشد نه ذات او چرا که ذات او بضعۀالرسول است صلّی الله علیه و سلّم اگرچه وسائط در میان باشد و ابتداع اخراج نمی‌کند از فرزندی بلکه فرزند همان فرزند است در همه حال خواه عاق باشد خواه فاجر و در آیۀ کریمه و کان ابوهماصالی گفته‌اند که در میان یتیمین و اب صالح هفت یا نُه واسطه بود. امام جعفر رضی الله عنه فرمودند: **احفظوا فینا ما حفظ الله العبد الصالح فی الیتیمین** یعنی نگاه دارید پاس خاطر جدّ ما را در حق ما مثل نگاهداشتن خدای تعالی پاس خاطر صالح را در حق یتیمین. عزیزی گوید:

سادات نوردیده اعیان عالم‌اند — از حرمت محمّد و از عزّت علی
فردا طعام معدۀ دوزخ بود کسی — کامروز از محبّت‌شان نیست ممتلی
گر زلتی از ایشان صادر شود رواست — نتوان شکست حرمت ایشان ز جاهلی
از بهرانکه سید کونین گفته است — السالحون لله و الطالحون لی

و شیخ ابن حجر در *صواعق محرقه* احادیثی که دلالت بر نفع نسب آن‌حضرت صلّی الله علیه و سلّم می‌آورد و بعد از آن می‌گوید که منافی نیست این احادیثی که در آن آن‌حضرت صلّی الله علیه و سلّم اهل‌بیت خود را بر ترس الهی و تقوٰی ترغیب فرمود و شیخ ابن حجر از آن احادیث نقل می‌کند جزئی از حدیث طویل این است:

یا فاطمه بنت محمّد، یا صفیه بنت عبدالمطلب یا بنیَّ عبدالمطلب لا املک لکم من الله شیئا غیر ان لکم رحماً سابلها ببلالها یعنی ای فلان و فلان مالک نیستم برای نفع شما از خدای تعالی چیزی را جز این‌که شما را قرابتی است با من به‌جا می‌آرم صله قرابت را و چیزی در حدیث دیگر این است که **لا اغنی عنکم من الله شیئاً** آن‌حضرت صلّی الله علیه و سلّم خطاب به‌بنی هاشم می‌کند و می‌فرمود فایده نمی‌دهم شما را از خدا هیچ و وجه عدم منافات به‌طریقی که محب طبری و دیگر علماء گفته‌اند آن است که آن‌حضرت مالک نیست که چیزی از نفع و ضرر به‌کسی رساند بی‌امر الهی و لیکن خدای تعالی مالک است نفع اقارب بلکه جمیع امت او را به‌شفاعت عامه و خاصه پس آن‌حضرت مالک نیست مگر چیزی را که مالک گردانید او را حق تعالی شانه چنانچه اشارت کرد به‌قول خود **"غیر ان لکم رحما سابلها ببلالها"** و همچنان معنی **لا اغنی عنکم من الله شیئا** یعنی فایده نمی‌توانم رسانید شما را بی‌اذن خدای تعالی به‌مجرّد نفس خود بی‌شفاعتی و مغفرتی که حق تعالی کرامت کرده است مرا. آن‌حضرت صلّی الله علیه و سلّم مخاطب ساخت اقارب خود را اوّل به‌انذار بنابر رعایت مقام تخویف و ترغیب بر عمل که ایشان به‌تقوٰی و ترس الهی اولی باشند از باقی امّت و ثانیا ایما فرمود به‌حق رحم و نفع انتساب تا ایشان را نوعی از اطمینان حاصل شود و بعضی گفته‌اند که احادیث تخویف و عدم انتساب آن‌حضرت صلّی الله علیه و سلّم قبل از عام به‌نفع انتساب بود و قبل از علم به‌آن‌که به‌شفاعت آن‌حضرت صلّی الله علیه و سلّم قومی از امّت بی‌حساب داخل بهشت می‌شوند و قومی دیگر را درجات و مراتب بلند می‌شود و قومی دیگر از دوزخی برون می‌آیند. انتهی کلام الشیخ بن محمّد. و در حدیثی که بالا مذکور شد آبلها صیغه متکلّم است و بلالی بالکسر بلل بفتحتین و عرب اطلاق نمی‌کنند بلل را که تری است بر وصلت و یبس را که خشکی است بر قطع بر سبیل استعاره به‌واسطه آن‌که بعض اشیا اتصال می‌یابد به‌طراوت و انفصال می‌یابد به‌پیوست. کذا فی نهایة ابن الاثیر و شیخ محی‌الدّین بن عربی گفت امّا قول تعالی «**مَن يَأْتِ مِنكُنَّ بِفَـٰحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ يُضَـٰعَفْ لَهَا ٱلْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ**[1]» پس این تعلیق حکم است به‌فعلی که امّهات مؤمنین از آن منزّه‌اند و

---

۱. احزاب (۳۳)، آیه ۳۰.

لازم نمی‌آید از وعید مطلق نغوذ آن لاسیما وقتی‌که دلیل برخلاف آن موجود باشد. این است آنچه در باب بشارت سادات عالی درجات وفقهم الله بالخیر به‌نظر جامع اوراق رسید و لیکن بر ارباب فطانت و ذکاء اینهم هویداست که هرچند نفع قرابت و شفاعت آن‌حضرت صلّی الله علیه و سلّم عاصیان اهل‌بیت را ثابت و مقرّر است امّا شک نیست که صدور منهیّات از سادات فلان مرضی آن‌حضرت است صلّی الله علیه و سلّم و چون سادات مباشر حرکات ناپسندیده شوند خاطر اشرف چقدر گرانی می‌رسیده باشد که اولاد من خلاف طریقهٔ من اختیار کرده‌اند و خود را دستورالعمل ضلال و اضلال امّت من ساخته و در حقیقت ساداتی که برخلاف جدّ بزرگوار راه می‌روند و دانسته طریق تفوّق و نافرمانی سر می‌کنند آن‌حضرت را در جناب عزّت تعالی شانه خجالت می‌دهند. معاذالله منها و باز فردای قیامت از آن‌جناب چشم شفاعت دارند. این معنی از عالم انصاف به‌مراحل بعید است. خوب گفته کسی که گفت:

فرزند نبی که نیست بر راه نبی　　چون آیه منسوخ کلام الله است

گرفتیم که آن‌حضرت صلّی الله علیه و سلّم با وجود ملال خاطر اقدس به‌رعایت صلهٔ رحم لب شفاعت گشاید این کس را در اخوان و اقران چه آبرو است زیرا که بی‌شک عنایت و التفات آن‌حضرت صلّی الله علیه و سلّم به‌صلحاء اهل‌بیت دیگر خواهد بود و بعصاة این‌ها دیگر. میل اوّل طبعی است و میل ثانی قسری، طایفه اولی بر صدر بهشت خرامان روند و طایفه اخری سر در گریبان خجالت فروبرده از در درآیند. نزد ارباب غیرت بهشتی که به‌این رسوایی دست دهد بدتر از دوزخ است. عرفی گوید:

کسی کز لذّت طاعت بود محروم من ضامن
که بگـزارند در جنّـت ولی با داغ حرمـانش

پس سادات را باید که در شکر طهارت طینت و بشارت مغفرت طریقهٔ جدّ اشرف خود اختیار کنند و بر اتیان مأمورات و اجتناب منهیّات قدم افشرند و امّت را به‌راه مستقیم شرع هدایت نمایند که به‌منطوق **الولد الحرّ یقتدی بآبائه**... این‌ها احقّ و اقدم انه باتباع طریقه نوبت و تعدیل قرطاس شریعت و نشاید که به‌اعتماد شرافت نسب از راه روند و درتیه معاصی و مناهی سرگردان شوند که حق سبحانه می‌فرماید: إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ

عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡ[1] و طبرانی روایت می‌کند که حضرت صلّی الله علیه و سلّم فرمود: **ان اهل‌بیتی هولاء یرون انّهم اولی النّاس بی و لیس کذلک. ان اولیائی منکم المتقون من کالوا و حیث کانوا** یعنی اهل‌بیت من گمان دارند که این‌ها احق باشند به‌من و حال آن‌که چنین نبست به‌تحقیق اولیاء من از شما پرهیزگانند (پرهیزگارترند) هرکس که باشد هرجا که باشد و به‌ثبوت پیوسته که حضرت صلّی الله علیه و سلّم را گفتند: **اتکلف هذا وقد غفر لک ما تقدم من ذنبک و ما تأخّر** یعنی آیا رنج می‌کشی و حال آن‌که بخشیده شده است گناهان متقدم و متأخّر تو. حضرت صلّی الله علیه و سلّم جواب داد: **افلا اکون عبداً شکورا؟** آیا نباشم من بنده بسیار شکرگزار. امیر عبدالواحد بلگرامی قدّس‌سرّه السامی جدّ اعلای ما در کتاب *سنابل* گوید که عشره مبشّره را هرچند حکم قطعی بود به‌خیریت خاتمه و دخول بهشت و لیکن ایشان ایمنی و بی‌غمی نداشتند و مقام خوف و هیبت فرونگذاشتند. حضرت میر این مطلب را به‌شرح بسط تمام نوشته‌اند و داد کلمه حق داده در آن مقام این هم به‌زبان قلم آورده‌اند که سادات را نسبت فرزندی با علی مرتضٰی نسبتی است قوی که فرزندان صلبی‌اند و ایشان را نسبت فرزندی با رسول علیه الصلوٰة و السّلام نیز هست امّا نسبتی ضعیف که فرزندان دختری‌اند و ظاهر است که صدور این کلمه از جناب سیّد محض برای آن است که سادات تکیه بر نسب نکنند و از طاعت و عبادت حق باز نمانند و الّا خود هم از خاندان نبوّت اندکی است که به‌انحطاط رتبهٔ خود راضی باشد و حرف شکست خود را بر صفحهٔ روزگار باقی گذارد چنانچه خود در آن کتاب می‌نویسد که ای خانمان من فدای نام مرتضٰی و ای دل و جان من نثار اقدام مرتضٰی کدام بدبخت ازل که محبّت مرتضٰی در دلش نباشد و کدام رانده درگاه مولی که اهانت او روا دارد. حاشا و کلّا که در محبّت اولاد رسول فاخر باشم:

حب اولاد نبی حب نبی است   هرکه را این حب نباشد اجنبی است
سر به‌سر گر خاص و گر عام اندشان   مستحق حب و اکرام اندشان

---

۱. حجرات (٤٩)، آیه ۱۳.

و این فقیر نیز از جمله سادات است سخنی که با خویش و خویشان گفته شود جز بر سبیل اخلاص و نکوخواهی نخواهد بود. انتهی کلامه. نعم قوّتی که این نسبت ضعیف دارد هیچ نسبت قوّتی ندارد چه از خصایص نبوی است که اولاد بنات حضرت منسوب می‌شوند به‌حضرت صلّی الله علیه و سلّم در روایت صحیحه آمده از عمر بن الخطّاب رضی الله عنه **انّه خطب ام کلثوم بنت علی فانتحل بصغرها و بانه اعدها لابن اخیه جعفر فقال له ما اردت الباه و لیکن سمعت رسول الله صلّی الله علیه و سلّم بقول: کلّ سبب و نسب ینقطع یوم القیامه ما خلا سببی و نسبی کل بنی ابنتی عصبتهم منهم ما خلا ولد فاطمه فانّی انا ابوهم و عصبتهم** یعنی خطبه کرد عمر رضی الله عنه ام کلثوم را از علی رضی الله عنه پس عذر آورد و به‌صغرسن ام کلثوم و به‌این‌که نگاه داشته است او را برای پسر برادر خود جعفر رضی الله عنه. پس گفت عمر رضی الله عنه اراده نکردم باه را ولیکن شنیدم رسول خدا صلّی الله علیه و سلّم که می‌فرمود هر سببی و نسبی که هست منقطع شود روز قیامت سوای سبب و نسب من و همه فرزندان دختر عصبه ایشان پدران ایشان باشند سوای فرزندان فاطمه پس بدرستی که من پدر ایشان و عصبه ایشانم. صاحب *صواعق محرقه* گوید حاصل کلامش این‌که انتسابی که از خصایص حضرت صلّی الله علیه و سلّم در این حدیث و امثال آن مفهوم می‌شود این است که حضرت را صلّی الله علیه و سلّم پدر بنی فاطمه توان گفت و بنی فاطمه را پسران حضرت صلّی الله علیه و سلّم و چون بنی فاطمه را با جناب نبوّت صلّی الله علیه و سلّم نسبت ابوّت و نبوّت بهم رسید. این نسبت را در کفاءت اعتبار خواهد بود. پس هاشمی و غیرشریف کفو نمی‌شود شریفه را. و قول علما که بنی هاشم و بنی عبدالمطلب اکفاءاند محل آن در ماعدای این صورت است و اگر کسی وصیّت کرد که مال مرا پس از من به‌فرزندان حضرت صلّی الله علیه و سلّم بدهند وصی را می‌باید که به‌بنی فاطمه بدهد و همچنین اگر کسی وقف کند بر فرزندان حضرت صلّی الله علیه و سلّم مصرف آن بنی فاطمه خواهند بود و این حکم در اولاد دختری غیرحضرت صلّی الله علیه و سلّم جاری نمی‌شود اگر کسی وصیّت کند که مال مرا فرزندان زید تقسیم کنند اولاد دختری زید را هیچ نمی‌رسد. راقم‌الحروف گوید در این مقام شبه دارد نمی‌شود که هرگاه از حدیث مفهوم شد که غیرشریف کفاءت ندارد با شریف. پس

علی مرتضیٰ رضی الله عنه چرا خطبه عمر را اجابت کرد؟ عمر چگونه این حدیث را که منافی مقصود بود در معرض استدلال بر مقصود خود آورد؟ جوابش این‌که این معنی بنابر ضرورت بود چه در آن وقت عنفوان نشو و نمای شجره سیادت بود و شریفی که با شریفه نسبت کفائت داشته باشد و هم شرعاً باهم مناکحت جائز بوده باشد، اصلاً به‌عرصه وجود نیامده. دیگر از قوّت تأثیر این نسبت آن‌که ربّ‌العزّت جلّ شانه در آیه مباهله بنی فاطمه را یادکرده و ایشان را از ارکان حجّت ساخته. صاحب *صواعق محرقه* نقل می‌کند که هارون رشید امام موسیٰ کاظم را علیه‌السّلام گفت چگونه می‌گویید شما که ما ذرّیت رسول‌ایم حال آن‌که شما اولاد علی بن ابی‌طالب‌اید؟ امام این آیه برخواند: و من ذرّیته داود و سلیمان الی قوله تعالی و عیسیٰ چون بنام عیسیٰ علیه‌السّلام رسید گفت عیسیٰ را پدر نبود حال آن‌که حق تعالی او را ذرّیت ابراهیم خواند و ایضاً امام علیه‌السّلام این آیه برخواند:

«**فَمَنْ حَآجَّكَ فِيهِ مِنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَكَ مِنَ ٱلْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَآءَنَا وَأَبْنَآءَكُمْ**[۱]» الایه و گفت وقتی‌که حق تعالی امر کرد حضرت را صلّی الله علیه و سلّم که مباهله کند با نصاریٰ بخواند حضرت صلّی الله علیه و سلّم علی و فاطمه و حسن و حسین را پس ابناءالرّسول حسن و حسین‌اند علیه و علیهم الصلوٰة و السّلام. دیگر از قوّت تأثیر این نسبت آن‌که صاحب *صواعق محرقه* گوید که به‌صحت رسید از حضرت صلّی الله علیه و سلّم که گفت بر منبر: **ما بال اقوام یقولون ان رحم رسول الله لاینفع قومه یوم القیامة بلی و الله رحمی موصولة فی الدّنیا و الاخرة** یعنی چیست حال کسانی که می‌گویند رحم و قرابت من سود ندهد قوم مرا روز قیامت بلی سوگند خدا رحم من صله کرده شده است در دنیا و آخرت. و بیهقی روایت کرد از عمر بن الخطّاب. حاصل مضمونش این‌که عمر بن الخطّاب بر منبر آمد و گفت شنیدم رسول خدا صلّی الله علیه و سلّم را که فرمود هر سببی و نسبی که هست منقطع می‌شود بعد از موت به‌حکم «**فَإِذَا نُفِخَ فِى ٱلصُّورِ فَلَآ أَنسَابَ بَيْنَهُمْ**[۲]» مگر سبب و نسب من و این هردو می‌آیند و شفاعت می‌کنند

---

۱. آل‌عمران (۳)، آیه ٦١.
۲. مؤمنون (۲۳)، آیه ۱۰۱.

صاحبان خود را. در مجمع البحار گوید: **النسب بالولادة و السبب بالزواج** دیگر از قوّت تأثیر این نسبت آن‌که در معالم التنزیل و تفاسیر دیگر مسطور است که چون طاهر پسر حضرت صلّی الله علیه و سلّم درگذشت عاص بن وامل حضرت را صلّی الله علیه و سلّم ابتر گفت و ابتر در لغت دم بریده را گویند و عادت عرب آن بود که هر کرا پسری نبودی او را ابتر می‌گفتند یعنی ازو عقب نخواهد ماند. حضرت صلّی الله علیه و سلّم از این حرف اندوهناک شد. حق سبحانه برای تسلّی آن‌حضرت صلّی الله علیه و سلّم فرستاد «**إِنَّآ أَعۡطَيۡنَٰكَ ٱلۡكَوۡثَرَ ﴿١﴾**[1]» عطا کردیم تو را فرزند بسیار و فرمود «**إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ ٱلۡأَبۡتَرُ ﴿٣﴾**[2]» که دشمن تو یعنی عاص هست دم بریده و بی‌نسل و ذرّیت. دیگر از قوّت تأثیر این نسبت آن‌که شیخ عبدالحق دهلوی در *تکمیل الایمان* می‌فرماید که بعضی از فقها و محدّثین در شرح قصیده امالی آورده‌اند که افضلیت خلفاء اربعه مخصوص است. به‌اعدای اولاد پیغمبر. دیگر از قوّت تأثیر همین نسبت آن‌که شیخ جلال‌الدّین سیوطی در *خصایص کبریٰ* آورده ابن عساکر عن انس قال رسول الله صلّی الله علیه و سلّم «**لا... من مجلسه الا للحسن و الحسینی او ذرّیتهما**» یعنی برنخیزد کسی از مجلس خود به‌تعظیم هیچ‌کس مگر برای حسن یا حسین یا فرزندان ایشان... و اعزاز و اکرام آن‌حضرت صلّی الله علیه و سلّم دختر خود را به‌چه مرتبه بود ترمذی و ابوداوود و نسائی روایت کرده‌اند از عایشه صدّیقه رضی الله عنها که عادت شریفه آن‌حضرت صلّی الله علیه و سلّم این بود که هر وقتی‌که فاطمه(رض) می‌آمد تمام قد برمی‌خاست و پیش می‌رفت و تقبیل می‌کرد و به‌جای خود می‌نشاند. چنانچه عادت فاطمه(رض) این چنین بود وقت قدوم آن‌حضرت صلّی الله علیه و سلّم علما حدیث گفته‌اند که آن‌حضرت صلّی الله علیه و سلّم به‌تعظیم هیچ‌کس غیر از فاطمه(رض) برنمی‌خاست طرفه این‌که قیام دختر برای پدر هر نوعی که باشد بجاست که واخفض لهما جناح الذل امّا قیام پدر برای دختر و استقبال و اجلاس بجای خود این چه زینت و کدام قدر و منزلت باشد خصوص این چنین پدر که خاتم النّبیّین و سیّدالاوّلین و

---

۱. کوثر (۱۰۸)، آیه ۱.
۲. همان، آیه ۳.

الآخرین است و از این جاست که در شرعةالاسلام گوید: **و یقدم اولاد الرّسول صلّی الله علیه و سلّم بالمشی و الجلوس و فی التسریح للامام فخرالدّین الرازی: لایجوز لاجبال العالم یجلس فوق العلوی الامّی لانه اساءة فی الدّین** یعنی جایز نیست عالم را که بنشیند در مجالس فوق علوی امّی زیرا که این زبونی و سستی در دین است. دیگر از قوّت تأثیر این نسبت آن‌که فرزند علوی از جاریه غیر که می‌باشد و این جزئی از مسئله مقرّر مستثنٰی است. قاضی شهاب‌الدّین در مناقب‌السادات می‌آورد که اگر کسی حاکم باشد با بادشاه او را فرزندی از کنیزک غیر باشد حُرّ نگردد ولیکن علوی اگرچه امّی باشد فرزندی ز کنیزک غیر آرد حرّیت او اصلی باشد و در بیع نباشد به‌شرف **رسولنا صلّی الله علیه و سلّم کذا فی فالخزینة الجلالیه و فی جامع الفتاوی ولد الامة من مولاها حر لانه مخلوق من مائة و کذا ولد العلوی من جاریة الغیر حر لایدخل فی ملک مولاها و لایجوز بیعه کرامة و شرفا لجدّه رسول الله صلّی الله علیه و سلّم و لایشارک فی هذا الحکم احد من امته. و فی الفتاوی العنایة ولد لعلوی من جاریة الغیر لایدخل فی ملک مولاها و لایجوز بیعه فرجح جانب الاب باعتبار جدّه محمّد رسول الله صلّی الله علیه و سلّم.** دیگر از قوّت تأثیر این نسبت آن‌که امام تاج‌الدّین سبکی که از اعاظم علماء شافعی است در طبقات کبرٰی از بعضی متأخّرین نقل کرد که ایشان تفصیل چنین می‌کنند از جهت ثبوت جزئیّت با بضعة رسول الله صلّی الله علیه و سلّم سبحان الله هرگاه به‌واسطهٔ نسبت قرابت با بضعه رسول الله صلّی الله علیه و سلّم. بعضی علما به‌تفضیلِ حسنین بر شیخین قایل شده باشند فکیف حال کسی که نسبت بضعیت بعصبیت داشته باشد و **لقد اجاء من افاد:**

و لو کان النساء کمثل هذی   لفضلت النساء علی الرجال
فما التأنیث لاسم الشمس عیب   و لا التذکیر فخر لهلال

شیخ جلال‌الدّین سیوطی در خصایص از امام علیهم الدین عراقی نقل می‌کند که فاطمه و برادر وی ابراهیم به‌اتّفاق افضلند از خلفاء اربعه. و از امام مالک آورده‌اند که گفت: ''**ما افضل علی بضعة النبی احداً**'' تفصیلی نمی‌دهم بر جگر پاره رسول هیچ‌کس را و نیز شیخ جلال‌الدّین سیوطی در *نقابه* می‌آرد: و معتقدان افضل النّساء مریم و فاطمه و نیز سیوطی در کتابِ *الدرایه* به‌شرح *النقابه* در تفسیر قول مذکور احادیث فضل فاطمه

نقل می‌کند و می‌گوید در این احادیث دلالت است بر تفضیل فاطمه بر مریم خصوصاً وقتی‌که اخذ کنیم روایت اصح را که مریم نبیه نبود و به‌تحقیق مقرّر شده است که این امّت افضل است از غیر خود انتهی کلام السیوطی و شیخ بن حجر عسقلانی گفت فاطمه افضل من خدیجه و عایشه بالاجماع ثمّ خدیجه ثمّ عایشه و قسطلانی شارح بخاری در میان آن حدیث که آن‌حضرت صلّی الله علیه و سلّم با فاطمه سرگوشی کرد می‌گوید حاصل مضمونش این‌که در قول آن‌حضرت صلّی الله علیه و سلّم سیّدة نساء اهل الجنّة داخل‌اند خواهران فاطمه و مادر او عایشه رضی الله عنهن و سؤال کرده شد ابوبکر بن داوود: کیست افضل خدیجه یا فاطمه؟ جواب داد آن‌حضرت صلّی الله علیه و سلّم فرمود: فاطمهٔ بضعة من است و برابر نمی‌کنم بضعة رسول را با هیچ‌کس و سهیلی این قول ابوبکر را تحسین کرد و استشهاد آورده برای صحت این قول قصّهٔ ابولبابه را وقتی‌که بربست خود را بستون مسجد و سوگند خورد نکشاید، ابولبابه ابا کرد از سوگندی که خورده بود. آن‌حضرت فرمود: "نیست فاطمه مگر بضعه من". پس فاطمه(رض) او را گشاد و ابولبابه در سوگند خود حانث نشد و این تقریر مستحسن است. انتهی کلام القسطلانی. و نیز سهیلی از این حدیث استدلال کرده است بر این‌که هرکه دشنام کند فاطمه را کافر گردد. و ابن حبان در حدیث فضل عایشه علی النساء کفضل الثرید علی الطعام می‌گوید که افضلیّت عایشه رضی الله عنها که از این حدیث و احادیث دیگر معلوم می‌شود مقید است به‌نساء نبی صلّی الله علیه و سلّم تا آن‌که داخل نشود دروی فاطمه(رض). برای تطابق احادیث راقم‌الحروف گوید مؤیّد قول ابن حبان سخنی به‌خاطر می‌رسد که تشبیه آن‌حضرت صلّی الله علیه و سلّم عایشه را به‌ثرید قرینه قوی است بر این‌که مراد نساء آن‌حضرت‌اند صلّی الله علیه و سلّم. و به‌تشبیه این‌جا وفور تلذد و احتظاظ است چه عایشه رضی الله عنها اجمل و اکمل نساء آن‌حضرت صلّی الله علیه و سلّم بود چنانچه ثرید لذیذترین اطعمه است نزد عرب و آن را به‌فارسی اشکنه گویند و موید توجیه فقیر است آنچه ملّا علی قاری در مرقات نقل می‌کند زن نمی‌شود مثل به‌ثرید مگر برای آن‌که ثرید افضل طعام عرب است و مرکب از خبز و لحم و مرقه و نظیر خود ندارد در اغذیه و جامع است در غذ و لذّت و قوّت و سهولت تناول وقلت مؤنّت در خابیدن و به‌سرعت گزشتن از حلقوم و سرمعده

آن‌حضرت تشبیه داد عایشه را به‌ثرید نامعلوم شود که عایشه عطا کرده شده است با حسن صورت و حسن سیرت و حلاوت نطق و فصاحت لهجه و جودت طبع و رزانت رای و صیانت عقل و درستی شوهرفهمی **تصلح للتبعل** و **التحدث** و **الاستیناس بها** و **الاضعاء الیها** یعنی عایشه رضی الله عنها می‌سزد خدمت شوهر را و سخن کردن و انس گرفتن و گوش کردن حرف را. انتهی. شیخ عبدالحق دهلوی می‌فرماید بعضی عایشه را فضل دهند بر فاطمه از حیث آن‌که عایشه(رض) با پیغمبر در بهشت باشد و فاطمه با علی و لابد مقام و مکان پیغمبر اعلی و اشرف باشد از مقام علی(رض) و لیکن در احادیث واقع شده که آن‌حضرت صلّی الله علیه و سلّم با فاطمه خطاب کرد که من و تو و علی و حسن و حسین در یک مکان و یک مقام خواهیم بود انتهی. و بر تقدیر تسلیم تفاوت مکانین اتّحاد مسکن عایشه با آن‌حضرت صلّی الله علیه و سلّم دلیل افضلیّت نمی‌تواند شد چه شرکت او در این مقام شرکت تابع با متبوع است. این هردو هرچند در یک مکان باشند و از یک خوان متنعم شوند در اصل و تبع فرق بسیار است. در این‌جاست که خدمه سلطان به‌منزله وزراء و شاهزاده‌ها نتوانند رسید که این‌ها بالاصاله صاحب مرتبه‌اند. بالفرض اگر اتّحاد مسکن دلیل افضلیّت شود لازم می‌آید افضلیّت عایشه بلکه سائر امهات‌المؤمنین بر جمیع بنی آدم بعد از پیغمبر ما صلّی الله علیه و سلّم و هیچ‌کس به‌این قایل نشده و نیز لازم می‌آید که هرکه افضل باشد از شخصی زوجه او نیز از آن شخص افضل باشد. و این تقریر از بعضی مکتوبات حضرت مجدّد الف ثانی قدّس‌سرّه استفاده نموده شد. علامه مرحوم میر عبدالجلیل بلگرامی قدّس‌سرّه السامی گوید:

دی کسی گفت عایشه در فضل — بهتر از بنت سیّدالبشر است
مصرعی در جواب او گفتم — رشته دیگر، رگ جگر دگر است

و این تضمین از بیت حسین تمامی است که گفت:

لذّت سوختن ز شمع مپرس — رشتهٔ دیگر رگ جگر دگر است

و مناقب و مآثری که سادات را خاصه در این نسبت والا رسیده *قرآن* و حدیث به‌آن ناطق است و علما است توالیف مستقل در این باب پرداخته‌اند و سعی جمیل به‌تقدیم رسانیده. این اوراق محلّ گنجایش ندارد. آمدیم بر سر اصل سخن و بر تقدیری که ضعف نسبت تسلیم کرده شود ضعف این نسبت در نزول مرتبه وقتی تأثیر می‌کرد

که در جانب مقابل نسبت قوی موجود می‌بود یعنی اولاد پسری آن‌حضرت و نسبت قوی از جانب مرتضٰی(رض) خرد به‌مقصد نرساند بلکه شأن مرتضٰی علی رضی الله عنه را در این مقام جلوهٔ دیگر است به‌حکم حدیث نبوّی که طبرانی از جابر و خطیب از ابن عبّاس روایت می‌کند: **انّ النّبی صلّی الله علیه و سلّم قال ان الله جعل ذرّیة کل بنی [آدم] فی صلبه و جعل ذرّیتی فی صلب علی ابن ابی‌طالب** و این حدیث اشعاری می‌کند بر اتّحاد ذاتی جناب ولایت رضی الله عنه با جناب نبوّت صلّی الله علیه و سلّم و لله در ما قال:

ای شیر خدا نفس نبی زوج بتول　　بی‌مهر تو طاعت ملک نیست قبول
شاید ز پی لحمک لحم این بس　　کز نسل تو پیدا شده اولاد رسول

الحاصل هرگونه نسبتی که فرض کنند خواه قوی خواه ضعیف احدی در این نسبت عالیه شریک بنی فاطمه نیست و ایزد سبحانه جلّ شانه سادات را به‌این نسبت خاص از سائر خاندان‌ها مستثنٰی ساخته و کوس تفاخر ایشان بر بام آسمان نواخته. ذهبی در تهذیب التهذیب آورده که نوبتی هارون رشید به‌حج رفت و بر روضهٔ نبوی آمد و گفت السّلام علیک یا رسول الله یا ابن عمّ یفتخر بذلک. ابن عمّ گفت و به‌اظهار قرابت خود با جناب رسالت افتخار نمود پس امام موسٰی کاظم علیه‌السّلام نزدیک روضهٔ مقدّسه رفت و گفت السّلام علیک یا ابت فتغیّر وجه الرشید و قال هذ الفخر یا ابا الحسین حق ـ امام موسٰی کاظم «یا ابت» گفت یعنی «ای پدر من» و اظهار جزئیّت با جناب رسالت نمود پس روی هارون رشید متغیّر شد و گفت که این فخرای ابا الحسن حق است و دیگری در این فخر شریک شما نیست. **اللّهمّ صلّ و سلّم علی سیّدالاوّلین و ای‌خرین و علی آله الطیّبین الطاهرین و صٰحبه الراشدین المرشدین و آخر دعوانا ان الحمدلله ربّ العٰلمین.**

نسخهٔ خطّی کلیّات طوفان مازندرانی

اکبر حیدری کشمیری *

دربارهٔ نام طوفان اطّلاع زیادی در دست نیست. در کلیّات خود در تعریف شاه اسماعیل (م: ۹۳۰ م) قصایدی سروده‌اند. دربارهٔ طوفان، غلام همدانی مصحفی هندی در تذکرهٔ فارسی خود «عقد ثریّا» در صفحهٔ ۴۰، طبع اوّل ۱۹۳۴ م می‌نویسد:

"طوفان ـ که اسمش به‌سمع نرسیده، مولد و متوطّنش مازندران است. فصاحت و بلاغت شاعری را زیاده بر علوم دیگر داشت. در حین جوانی از موطن برآمده قدم در دارالسلطنت صفاهان گذاشت و با مرزا جعفر راهب و آقا محمّد عاشق و میر مشتاق غزل‌ها طرح نمود و پیوسته مورد تحسین اینها بود. طنطنهٔ شیرین کلامش در بلاد ایران گوش زد صغیر و کبیر گردیده و در وقت کریم خان زند به‌رفاقت شهزادهٔ والاتبار ابوالفتح خان حشمت مدّتی در شیراز بود آخرها دل از دنیا و ما فیها کشیده روانهٔ نجف اشرف گردید. به‌قولی در آن بلدهٔ طیّبه و به‌قولی در مازندران ودیعت حیات سپردند و مذهبش اثناعشری بود".

مصحفی در ذکر طوفان بیتی ننوشته است.

بعد از مصحفی، شیخ علی خان سندیلوی در نسخهٔ خطّی «مخزن‌الغرایب» (سال تألیف: ۱۲۱۸ ه) در صفحهٔ ۴۸۷ (مملوکه راجه صاحب محمودآباد) می‌نویسد:

"میرزا طوفان مازندرانی، به‌شیرین زبانی و نیکوبیانی مشهور گشته. اکثر با شعرای صفاهان مشاعره دارد همدگر را هجوهای رکیک کرده‌اند. چنان‌که بالا در ذکر مرزا صبوح گذشت. آَخر عمر از شعر شاعری توبه نموده. در نجف

---

* استاد بازنشستهٔ دانشگاه کشمیر، سری‌نگر، کشمیر.

اشرف معتکف گردیده، متولّی آستانهٔ امام‌المتّقین علی ابن ابی‌طالب علیه‌السّلام را مدح کرد و مکان در آن بقعهٔ شریفه جهت فرود از او التماس نمود چه جایی‌که او خواسته بود، متولّی به‌او عطا نمود و همان‌جا مدفون گشت".

در تذکرهٔ *مخزن‌الغرایب* چند بیت به‌طور نمونه نقل شده‌اند. ولی کسی کلیّات طوفان را ذکر نکرد. به‌جز «عقد ثریّا» و «مخزن‌الغرایب» تذکره‌ای ندیدم که در آن ذکر طوفان شده است.

کلیّات طوفان قصاید، غزلیّات، مثنویات و مراثی هم دارد. در تعریف رسالت‌مآب[ص]، جناب علی[ع] مرتضٰی، جناب سیّدةالنّسا[س]، امام حسین[ع]، امام حسن[ع]، امام زین‌العابدین[ع]، امام رضا[ع]، امام مهدی[ع] و شاه اسماعیل قصیده دارد.

مثنویات زیر هم دارد:

مثنوی شکرپاره در نقل «شیرین و خسرو» و چشیدن پرویز حلاوت شکر را در اصفهان و تلخ کامی او از شکر و عذر موجّه خواستن. *مثنوی مکتوبی* و *جنگ‌نامه*.

ورق ۱۳۰ عبارت زیر دارد:

"بهترین کلام قصاید ائمّهٔ علیهم‌السّلام و تعریف بعضی از سلاطین کرام از قطعه و مثنوی و شکرپاره به‌اتمام رسید و بعد از این شروع در غزلیّات نموده شد و به‌ترتیب حروف مقطّعات تهجّی را ردیف ساخته تمام کرده شد و از ظهر این ورق آغاز نمود".

اوّلین غزل دیوان با اشعار زیر آغاز می‌شود:

به‌اشک سرخ کردم چارهٔ رخسار گاهی را
ولی درمان ندانم چیست درواد سیاهی را

به‌کام من شد آن رخسار و ساعد از دم گرمی
به‌آهی کرده‌ام تسخیر از مه تا به‌ماهی را

به‌منّتهای هر روز فلک یا رب چه می‌کردم
نمی‌کردم به‌دل گر با گدایی بادشاهی را

کلیّات طوفان بر رباعیّات زیر تمام می‌شود:

ای زلف و رخت به‌چشم ما چون شب و روز
پیوسته بهم دلی جدا چون شب و روز
گو الفت و گو وحشت آخر با ما
یا چون مه و مهر باش و یا چون شب و روز

ترقیمه: "به‌تاریخ سیوم ماه رمضان‌المبارک ۱۱۹۹ ه به‌اتمام رسید".

در زیر مخمّسی دارد به‌عنوان «مرثیه جناب سیّدالشهدا از خامس آل عبا[ص] نوردیدهٔ محمّد مصطفیٰ[ص] سرور سینهٔ علی مرتضیٰ[ع] ثمر فواد فاطمه زهرا[س]».

شد تازه باز ماتم سلطان کربلا　　خونبار گشت ابر خروشان کربلا
شد داغ لاله صرف چراغان کربلا　　آماده شد ز خون جگر خوانِ کربلا
شد موسم ضیافت مهمان کربلا

زد غوطه‌ها به‌خون شفق شمس مشرقین　　گل کرد از شهادت سلطان دین حسین
شد سربه‌سر بساط فلک بزم شوروشین　　آید به‌جوش زلزله ارکان نشأتین
از ناله‌های زار غریبان کربلا

از بارش سرشک کواکب ز آسمان　　از جوش اشک آه جگر سوز کودکان
از سیل خون زخم بدن‌های کشتگان　　و ز موج دست و پا زدن قالب طپان
دیگر به‌شورش آمده طوفان کربلا

چون نوبت قتال به‌آل نبی[ص] رسید　　گردون دوچار صبح گریبان خود درید
جسم علی اکبر[ع] و قاسم[ع] به‌خون طپید　　اصغر ز خون خود شده سیراب و آرمید
مانند طفل اشک به‌دامان کربلا

خورشید این معامله افتاد در زوال　　کاهید قرص ماه نبی تا که شد هلال
چو آسمان کبود بپوشد ازین مآل　　سرها به‌نیزه‌ها شد و اموال پایمال
نه سر به‌جای مانده نه سامان کربلا

بازو بریده آمده عباس غرق خون　　قاسم[ع] ز جانب دگر از اسپ شد نگون
اصحاب جمله بی‌سروسامان میان خون　　وز زخم‌های خنجر، شمشیر آب گون
صد گونه گل شکفت ز بستان کربلا

قد کمان خمیده ز بس پیچ و تاب دید　　پشت سنان شکست ز بس بار بر کشید
خنجر ز دست رفت ز بس در بدن دوید　　جان‌ها بباد رفت و ز تن غنچه‌ها دمید
فصل خزان شگفت گلستان کربلا

هفت آسمان چو بحر در آمد به‌انقلاب خنجر به‌قصد خویش کشیدست آفتاب
از ضعف تشنه کامی و از زخم بی‌حجاب آن دم که شد پیاده ز اسپ آن فلک جناب
از پا فتاد سرو خیابانِ کربلا
شاه و سپاه چون ره مهلت نه دیده‌اند یک یک علم به‌عرصهٔ هیجا کشیده‌اند
چون صید در کمند مخالف طپیده‌اند بنگر چه دام فتنه خوارج تنیده‌اند
در دور شام زلف پریشانِ کربلا
دردا که روزگار به‌کام یزید گشت خونین کفن حسین علی از جهان گذشت
خورشید را ز بام فلک اوفتاد طشت از دور ظلم تیره شد از بسکه روی دشت
گم کرده خضرِ راه بیابانِ کربلا
طوفان چو خیمه رفت بتاراج کوفیان از کودکان برآمده فریاد الامان
زینب به‌سینه می‌زد و می‌گفت با فغان کافر ز دست برد سپاه مخالفان
بر چیده گشت مسند سلطانِ کربلا

معرّفی دقایق‌المعانی

سیّده بلقیس فاطمه حسینی *

چکیده

سیّد محمّد بن نصیرالدّین جعفر حسینی مکّی یکی از خلفای شیخ نصیرالدّین محمود «چراغ دهلی» بود. وی از مکّه به‌هندوستان آمد. سلطان محمّد تغلق (م: ۲۱ محرّم ۷۵۲ ﻫ/ ۲۰ مارس ۱۳۵۱ م) همکلاس وی بود[۱]. چندین آثار مهم وی در کتابخانه‌ها نگهداری می‌شود. «دقایق‌المعانی» یکی از آثار عرفانی به‌قلم وی می‌باشد. اطّلاعی که در دست است این نسخه منحصر به‌فرد در موزهٔ دهلی هند محفوظ است. چهل و شش عنوان را در چهل و شش مکتوب ارائه داده است. کاتب این نسخه غلام حسین شاه هاشمی است که در سال ۱۳۱۵ هجری آن را تنسیخ کرده است.

*

سیّد محمّد حسینی شاعر، نویسنده و عارف زمان خود بوده و عمر طولانی داشته است. بیشتر اوقات خود را در خدمت صوفیان گذرانید و در صحبت‌های علمی شرکت می‌کرد. تقریباً سیصد و هشتاد و دو ولی را زیارت کرده بود[۲]، چون اهل مسافرت بود جاهای مختلف را دیده در نتیجه مطالعه و مشاهدهٔ قوی داشت. ظاهراً بر مذهب اهل تسنّن بود. ولی خودش قایل مذهب علما نبود و مذهب عشق را اساس معرفت الهیه می‌شمرد. چندین رساله و کتاب مفصّل از او داریم: رسالهٔ اسرار روح، رسالهٔ پنج

---

* استاد فارسی بخش فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

۱. *بحرالمعانی و دقایق‌المعانی*، برگ ۱۰۱.

۲. همان.

نکات، رسالهٔ سماع[1] *بحرالمعانی*، *حقایق‌المعانی* و *دقایق‌المعانی*، *حقایق‌المعانی* مفقودالخبر است. تا یک سال پیش هیچ اطّلاعی دربارهٔ *دقایق‌المعانی* هم نبود. خوشبختانه در موزهٔ ملّی دهلی‌نو یافت شد. نویسندهٔ تذکرهٔ *علمای هند* حدس زده که شاید این کتاب را ننوشته و فقط در *بحرالمعانی* اسم برده است که درآینده خواهد نوشت. اگرچه این نسخه منحصر به‌فرد است، ولی از لحاظ موضوع و سبک و اطّلاعاتی که دربارهٔ خود داده، صد در صد نوشتهٔ سیّد محمّد حسینی است. در دیباچه می‌نویسد که در سن نود و پنج سالگی رسالت‌مآب را در خواب دیدم که فرمودند، فرزندم *اسرار احمدی* را بنویس.

آغاز نسخه از عبارت زیر است:

الحمدلله ربّ‌العالمین الذی خلق الخلایق به‌قدرته و خلق الانسان بمحبته و علی صورته...

مثنوی:

هست انسان مـصحف ذرّات او　　کس نبیند جـز بـدان مـرآت او
نقش نقّاشی به‌انسان آمده‌ست　　سایهٔ خورشید پنهان آمده است

و الصلوٰة و السّلام علی حبیبه الکریم و رسوله العظیم محمّد و عترته علیهم السّلام.

قطعه:

احمد محمـود ابوالقاسـم محمّـد کـز ازل　　حدّ ملک و ملّتش بستند در نقش دو مـیم
هم هوای دولـتش را آشنا گشـته مسـیح　　هم صـفای صحـبتش را آرزو بـرده کلیم

قطعه:

خواجـهٔ عـالم رسـول الله روشـن طـالعی　　کز فـروغ طلعـت او خیـره گـشته آفتـاب
صبح از رویش دو تا کرده قبای آسـمان　　شب ز زلفش پاره کرده جامه‌های ماهتاب

امّا بعد فقول عبدالنّبی محمّد جعفر الحسینی المکّی بصر لعیوب نفسه و جعل یومه خیرا من امسنه فی اللّیل السبت الثانی من رجب خمس و عشرین ثمانمأیة رایت النّبی علیه‌الصلوات و السلام فی المنام فقال علیه‌الصلوات یا ولدی اکتب اسرار احمدی جلّت ذاته ثم قلت الحمدلله

---

۱. در *تذکرهٔ علمای هند* نام این رساله نیست، ص ۸۳

ربّ **العالمین**... این بندهٔ نبوی را علوم *دقایق‌المعانی* که استعداد نود و پنج ساله بود، در این کتاب بر حوصلهٔ مستمعان در قلم آوردم.

سیّد محمّد سی و دو موضوع عرفانی را در چهل و شش مکتوب ارائه داده است. این نامه‌ها به‌نام ملک محمود شیخین که یکی از صوفیان بود نوشته است. عناوین مکتوب به‌این صورت است:

مکتوب اوّل: در بیان علم بدایت و نهایت.

مکتوب دوّم: در بیان عالم صغیر و لوازم آن، انواع روح و عنصر چهارگانه.

در دیباچه می‌نویسد که در سن نود و پنج سالگی رسالت‌مآب را در خواب دیدم که فرمودند، فرزندم *اسرار احمدی* را بنویس.

مکتوب سیوم و چهارم: دنبالهٔ همین موضوعات است.

مکتوب پنجم و ششم: در بیان توحید اعظم و بیان حادث و قدیم است.

مکتوب هفتم: در بیان نور و لوازم.

مکتوب هشتم، و نهم و دهم: در بیان مشیّت و ارادت و قضا و قدرت است.

مکتوب یازدهم و دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم: در بیان عالم اجسام و لوازم آن.

مکتوب پانزدهم: در بیان ایمان حقیقت و بیان حکم ایمان و عبارات ایمان.

مکتوب شانزدهم: در بیان توحید محض.

مکتوب هفدهم: در بیان اسرار کلام الله تعالی و لوازم آن.

مکتوب هیژدهم: اسرار *قرآن* و حروف مقطّعات و از اسرار اهل عصمت.

مکتوب نوزدهم: در بیان رؤیت الله تعالی.

مکتوب بیستم: در جواز رؤیت.

مکتوب بیست و یکم: در بیان شاهدان حضرت عزّت جلّت ذاته.

مکتوب بیست و دوم: نیز ادامهٔ همین موضوع است.

[**مکتوب بیست و سیوم:** ....].

مکتوب بیست و چهارم: در بیان ادراک مصنوعات بالحقیقت و اسمای بالحقیقت.

مکتوب بیست و پنجم: در بیان اهل مطلوب و لوازم آن از معرفت حقیقت.
مکتوب بیست و ششم: در بیان اسرار نور و لوازم آن از معرفت حقیقت.
مکتوب بیست و هفتم: در بیان اوضاع نعمات و لوازم آن.
مکتوب بیست و هشتم: در بیان کلام الله تعالی.
مکتوب بیست و نهم: اسرار صفات و لوازم آن.
مکتوب سی‌ام و سی و یکم: در بیان نتایج مشیّت و قدرت.
مکتوب سی و دوّم: در رؤیا.
مکتوب سی و سیوم: در بیان نتیجهٔ نور جنون.
مکتوب سی و چهارم: در بیان اسرار قرآن.
مکتوب سی و پنجم: در بیان درجات انبیاء علیهم السّلام و لوازم آن.
مکتوب سی و ششم: در بیان وصول الی الله تعالی و لوازم آن.
مکتوب سی و هفتم: در بیان مشارب.
مکتوب سی و هشتم: در بیان شوق الحقیقت و لوازم آن.
مکتوب سی و نهم: در بیان سکرها و لوازم اسرار آن.
مکتوب چهلم: در بیان اسرار اعتقادات و لوازم آن.
مکتوب چهل و یکم: در بیان بدلا، نجبا و عمد و غوث و لوازم آن.
مکتوب چهل و دوّم: در بیان اسرار عشق و لوازم آن.
مکتوب چهل و سیوم: ایضاً و لوازم آن.
مکتوب چهل و چهارم: در بیان اسرار.
مکتوب چهل و پنجم: در بیان فی الاسرار.
مکتوب چهل و ششم: در بیان ایضاً و لوازم آن.

تاریخ پایان این نامه بیست و دو ربیع‌الاوّل سنهٔ سبع و عشرین ثمانمائة است. آخرین عبارت نسخه است:

الحمدلله ربّ العالمین علی اتمام دقایق المعانی و الصلوٰة و السّلام علی محمّد سیّدالمرسلین و خاتم النّبیّین و عل وصیّه و هو خیرالوصیّین اعنی علی المرتضی علیه‌السّلام و آلهما الطیّبین الطّاهرین و علی اصحابهما اجمعین فقط تمّت تمام شد.

این نسخه در موزهٔ ملّی دهلی‌نو است. شمارهٔ (الف، ب) ۶۱/۱۴۲۰. قبل از آغاز نسخه عبارتی به‌زبان اردو است و کاتب در آن به‌صراحت نوشته که کتاب مانند عنقا بود و او از مدّتی در تلاش سرگردان بود. از دوستی مستعار گرفت و نقل کرد. تاریخ کتابت ۱۳۱۵ هجری و تاریخ تصنیف ۸۲۸ هجری تاریخ آغاز ۸۲۵ هجری، برگ ۲۱۴، اسم کاتب غلام حسین شاه المخلص/المتخلص هاشمی نسخه کامل و خوانا است و خطِّ نستعلیق معمولی دارد. عبارت آسان و روان و نثر آمیخته با نظم است. گاهی شعرهای خود را و گاهی دیگران را در نثر گنجانیده است. و این‌گونه سبک نویسندگی در آن زمان رواج داشت. آیات قرآنی و احادیث و اخبار نیز باعث تزیین متن است.

سیّد محمّد حسینی عاشق خدا است جناب رسالت‌پناه صلّی الله علیه و آله و سلّم را مظهر جمال الهی و امیرالمؤمنین حضرت علی علیه‌السّلام را مظهر جلال الهی می‌داند. در *بحرالمعانی* می‌نویسد که عرفان خدا را بدون شناخت علی علیه‌السلام و رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم ممکن نیست. در *دقایق‌المعانی* غزلی است آغاز از مطلع:

شهود حضرت سبحان محمّد[ص] است و علی[ع]

خلوص جـوهر انسـان محمّد[ص] است و علی[ع]

بسیاری از نکات باریک است که مورد بررسی قرار داده شود ولی بر بنای محدودیّت صفحه فقط معرّفی مختصر نسخهٔ خطّی انجام شده است.

منابع

۱. رحمان علی ریوانی، محمّد عبدالشّکور (ت: ۱۲٤٤ ه): *تذکرهٔ علمای هند* (تحفة‌الفضلاء فی تراجم‌الکملاء)، چاپ نولکشور، لکهنو، ۱۳۳۲ ه/۱۹۱٤ م.

۲. سیّد محمّد بن نصیرالدّین جعفر حسینی مکّی (م: ۸۹۱ ه/۱٤۸٦ م): *بحرالمعانی*، خطّی شمارهٔ 297.671.3، ذخیرهٔ سبحان‌الله، کتابخانهٔ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره.

۳. سیّد محمّد بن نصیرالدّین جعفر حسینی مکّی (م: ۸۹۱ ه/۱٤۸٦ م): *دقایق‌المعانی* (خطّی) شمارهٔ 16.1420، موزهٔ ملّی دهلی‌نو، هند.

معرّفی نسخهٔ خطّی منحصر به‌فرد دیوان فارسی شاه حاتم دهلوی

به‌کوشش: **مختارالدّین احمد**♦
ترجمه: **سیّد حسن عبّاس***

یکی از معاصران شاه حاتم دهلوی (م: ۱۱۹۷ ه) شیخ غلام مصحفی همدانی (م: ۱۲٤۰ ه) ذکر دیوان فارسی شاه حاتم را چنین آورده است:

"در فارسی هم دیوانی مختصری به‌قدر چهار جزء به‌طور متأخّرین بیاض فرموده[۱]".

نسخه‌ای از آن به‌خطّ شاه حاتم در روزگار محمّد حسین آزاد (مؤلّف *آب حیات*) وجود داشت و او دیده بود. آزاد می‌نویسد:

"شاه حاتم یک دیوان فارسی هم دارد، امّا بسیار مختصر. من دیده‌ام. نوشتهٔ ۱۱۷۹ ه و به‌خطّ خود وی بود. غزل ۹۰ صفحه. رباعی وغیره وغیره ٦ صفحه"[۲].

حسرت موهانی در مقالهٔ خود که دربارهٔ شاه حاتم نوشته بود، دیوان فارسی وی را نایاب گفته است[۳]. و دکتر محی‌الدّین قادری زور مصنّف «سرگذشت حاتم[٤]» نیز نتوانسته نسخه‌ای از آن را به‌دست بیاورد. امّا این ناپیدا نیست و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ

♦ استاد بازنشسته بخش عربی، دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره.
* دانشیار بخش فارسی دانشگاه هندوی بنارس، واراناسی.

۱. مصحفی همدانی امروهوی، شیخ غلام: *عقد ثریا*، مرتّبهٔ مولوی عبدالحق و معتمد اعزازی، ۱۹۳٤ م.، ص ۲۳.
۲. آزاد دهلوی، شمس‌العلما مولانا محمّد حسین: *آب حیات*، مطبع کریمی، لاهور، ص ۱۹–۱۱۸.
۳. حسرت موهانی: *اردوی معلّی*، علیگره، نوامبر ۱۹۰۹ م.
۴. زور قادری، دکتر محی‌الدّین: *سرگذشت حاتم*، ادارهٔ ادبیّات اردو، حیدرآباد، ۱۹٤٤ م، ص ۱۰۰.

[مولانا آزاد] دانشگاه اسلامی علیگره در ذخیرهٔ منیر موجود است. شاه منیر عالم (غازی‌پوری) ذخیرهٔ کتاب‌های خطّی خود را به‌دانشگاه اسلامی علیگره اهدا کرده بود، بدین ترتیب این نسخه به‌علیگره رسید[1].

بر پیشانی نسخهٔ خطّی دیوان فارسی شاه حاتم عبارت «دیوان حاتم اصفهانی» نوشته شده است و مالک یا صاحب نسخه وقتی که در سال ۱۹۱۶ م نسخه را صحّافی کرده او نیز در تقلید آن بر ظهر کتاب عبارت یا کلمات، حاتم اصفهانی، را به‌حروف طلایی منقّش گردانید. بدین ترتیب مدّت‌ها کسی متوجّه نشد. راقم سطور در ۱۹۴۵ م برخی کتاب‌های ذخیرهٔ منیر را دیده، آن‌وقت این دیوان را نیز دیده بودم امّا به‌خاطر عبارت «حاتم اصفهانی» من هم توجّهی نکردم. پس از آن بار دیگر یکی از کتاب‌های این ذخیره «تذکرهٔ میخانه» را احتیاج داشتم. وقتی «تذکرهٔ میخانه» را می‌دیدم، نگاهم یک‌بار دیگر بر «دیوان حاتم» افتاد که در همان‌جا در قفسه بود. آن را برداشتم و ترقیمه یا کلفون آن نسخهٔ خطّی را خواندم، دیدم که این دیوان حاتم اصفهانی نیست، بلکه دیوان شاه حاتم دهلوی است که تا آن وقت نایاب بوده. عبارت ترقیمه این است:

او در شاعران فارسی‌گو، طرز صائب را بسیار می‌پسندید، لذا هرچه به‌زبان فارسی گفته است، در رنگ صائب گفته است.

> "به‌تاریخ بیست و نهم رجب‌المرجب سنهٔ ۲۳ جلوس والا شاه عالم بهادر بادشاه غازی خلدالله ملکه موافق ۱۱۹۵ هجری مقدّس، دیوان تصنیف ظهورالدّین حاتم المخاطب به«دیوان‌زاده» کاتبه مُکُنْد سنگه فارغ کمترین شاگردان این جناب غفرالله ذنوبه و ستر عیوبه و السّلام و الاکرام".

کاتب نسخهٔ دیوان حاتم یکی از شاگردان وی، لالا مُکُنْد سنگه فارغ دهلوی است که در ۱۱۹۵ هجری در حیات شاعر نسخه را کتابت کرده است. نسخه بیشتر صحیح و

۱. ذخیرهٔ منیر کتابخانهٔ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره، شمارهٔ ۱۲/۵.

کتابت روشن است امّا از اشتباه یکسر دور نیست[1]. برخی جاها کاتب نتوانسته است که نسخهٔ منقول عنه را بخواند، لذا «نقل مطابق اصل» کرده است و بعضی جاها را ساده گذاشته است[2]. احتمال دارد که نسخهٔ اصل نیز همین‌طور بوده. کسی این نسخه را خوانده و اغلاط را درست کرده است. نمونهٔ تصحیحات چنین است:

اصل:

در جهان فنا نیست است هستی ما

تصحیح:

در این جهان فنا نیستی‌ست هستی ما

اصل:

بس‌که زد طوفان چشمش موج در گلزارها

تصحیح:

بس‌که زد طوفانِ جنبش موج در گلزارها

اصل:

عمری اگر به‌گوشهٔ عزلت نشستنی

تصحیح:

عمری اگر به‌گوشهٔ عزلت نشستنی‌ست

همچنین مصرع دوم از بیت زیر:

صیّاد فکر دانه و دام این قدر چرا   ما صید مرده‌ایم جلوس قفس نه‌ایم

در هامش بدین‌صورت ضبط نموده شده است:

صیدیم مرده زینت دام و قفس نه‌ایم

---

۱. حاتم دهلوی، شیخ ظهورالدّین محمّد (م: ۱۱۹۷ ه): *دیوان حاتم* (خطّی) ٤٦ الف و ب ـ وعده، به‌صورت واعده، و مصلّی، به‌صورت مصلّه، نوشته است. علاوه بر این دیگر اشتباهات املایی نیز دیده می‌شود.

۲. حاتم دهلوی، شیخ ظهورالدّین محمّد (م: ۱۱۹۷ ه): *دیوان حاتم*، ۸ ب، ١٤ الف، ۱۸ الف، ۱۹ ب، ۳۹ الف، ٤۳ الف، ٤۳ ب و ٤٧ الف.

این تصحیحات یا تصرّفات یا ترمیمات به‌همان خطّ است که در آغاز دیوان، عبارت، دیوان حاتم اصفهانی، رقم زده شده است، لذا آن را نمی‌توان به‌شاعر یا مصنّف نسبت داد.


بسم الله الرحمن الرحیم
دیوان حاتم اصفهانی

آغاز: دیوان حاتم دهلوی در ذخیرهٔ منیر عالم

نسخهٔ دیوان حاتم دهلوی دارای ۵۲ برگ و هر صفحه ۱۵ سطری است. پس از هر غزل یا رباعی جای یک سطر خالی گذاشته شده است. تفصیل محتویات نسخه چنین است:

غزل ۲۳۴؛ رباعی ۲۲؛ فرد ۱۶؛ مثنوی ۱.

غزلیّات ردیف‌وار آمده است. از برگ ۲ الف تا ۴۹ الف غزلیّات، از برگ ۴۹ الف تا ۵۱ الف رباعیّات، از برگ ۵۱ ب تا ۵۳ ب مثنوی در وصف قهوه و بعد از آن از برگ ۵۱ الف تا ۵۱ ب فردیات آمده است.

کاتب نسخه لالا مُکُنْد سنگه متخلّص به«فارغ» از ساکنان دهلی و از مریدان شاه فخرالدّین دهلوی بود. قاسم می‌نویسد:

"هندونژادی است امّا مطیع‌الاسلام"[۱].

و نسّاخ گفته است:

"دینِ اسلام را قبول کرده بود"[۲].

امّا این لازم نبوده که تبدیل مذهب کرده باشد. تذکره‌نویس عظیم‌آبادی، وجیه‌الدّین عشقی در حدود ۱۲۱۵ هجری می‌نویسد:

"الحال در شاهجهان‌آباد به‌پیشهٔ وکالت اوقات خود را به‌سر می‌برد"[۳].

از گفتهٔ حکیم قدرت الله قاسم به‌دست می‌آید که او قبلاً در «توشک خانهٔ حضور سراپانور» متصدّی بود، سپس از دهلی به‌بریلی رفت و در زمان تألیف تذکره در همان‌جا بود. باید توجّه داشت که سال تألیف تذکرهٔ مجموعهٔ نغز ۱۲۲۱ هجری است. نوّاب اعظم‌الدّوله سرور دهلوی (م: ۱۲۵۰ ه) وقتی ترجمهٔ وی را می‌نوشت او در بریلی سکونت داشت[٤].

عشقی دربارهٔ شعرگویی وی می‌نویسد:

"موزون طبع از شاگردان میان حاتم، کلامش چندان پختگی ندارد".

---

۱. قاسم دهلوی، حکیم قدرت الله خان: مجموعهٔ نغز (تألیف ۱۲۲۱ ه)، ۳۲/۲.

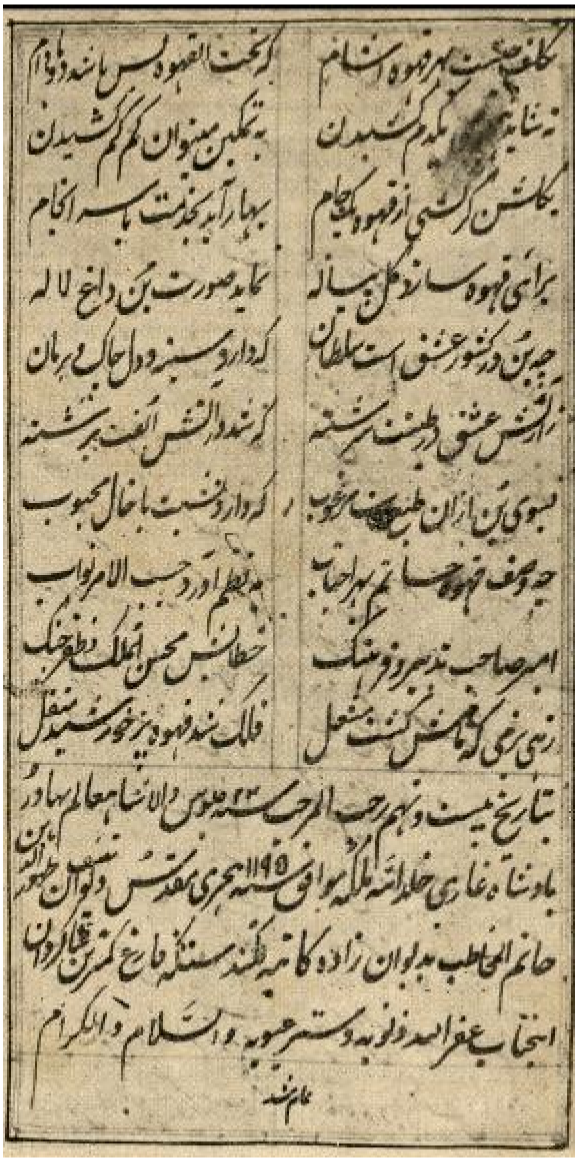
۲. نسّاخ کلکته‌ای، مولوی عبدالغفور خان بهادر: *سخنِ شعرا*، لکهنو، ۱۹۸۲ م، ص ۳۵۵.

۳. عشقی عظیم‌آبادی، شیخ وجیه‌الدّین پسر غلام حسین مجرم: *تذکرهٔ عشقی* (تألیف: ۱۲۱۵ ه)، ۱۳۵/۲

۴. سرور دهلوی، نوّاب اعظم‌الدّوله (م: ۱۲۵۰ ه): عمدهٔ منتخبه، ص ۴۷۹.

امّا سرور شعر وی را می‌ستاید و می‌گوید:

"اشعار خوب می‌گوید".



تکلف نیست بهر قهوه اکرام / گر تخت القهوه بس باشد [illegible]

نه شاید [illegible] یکدم کشیدن / به تمکین میتوان کم کم کشیدن

بگلشن گر کشی از قهوه یک جام / بهار آید بخدمت با سر انجام

برای قهوه سازد گل پیاله / نماید صورت بن داغ لاله

چه بن در کشور عشق است سلطان / که دارد سینه و دل چاک بریان

ز آتش عشق در طینت برشته / که شد از آتش الفت برشته

نسوی بن از آن طینت مرغوب / که دارد نسبت با خال محبوب

چه وصف قهوه سازم بهر احباب / به تعظیم آورد حب الامر نواب

امیر صاحب تدبیر و فرهنگ / خطاب شمس محسن الملک ظفر جنگ

زهی رتبی که ناقش گشت مشعل / فلک شد قهوه ریز خورشید مشعل

تاریخ بیست و نهم رجب المرجب سنه ۲۳ جلوس والا شاه عالم بهادر بادشاه غازی خلد الله ملکه موافق سنه ۱۱۹۵ هجری مقدس دیوان حضرت حاتم المخاطب به دیوان زاده کاتبه مکند سنگه فارغ تلمیذ کمترین اتمام کردن انجام غفر الله ذنوبه و ستر عیوبه والسلام والاکرام

تمام شد

انجام: دیوان حاتم دهلوی

مکتوبهٔ مُکند سنگه «فارغ» ـ شاگردِ حاتم دهلوی

خوب چند ذکا[1] و نسّاخ[2] وی را صاحب دیوان گفته‌اند امّا به‌طور قطع نمی‌توان گفت که نسّاخ، دیوانش را دیده باشد. در دفتر یادداشت‌های خودم نوشته‌ام که "دیوان به‌خطّ مصنّف موجود است". امّا نمی‌دانم من دیوانش را کجا دیده بودم یا مأخذ و منبع این اطّلاع چه بوده است. به‌هرحال دیوانی به‌دستخط مُکُنْد سنگه فارغ موجود است و دیوان مزبور که گزیدهٔ اشعار فارسی استاد وی یعنی شاه حاتم دهلوی می‌باشد، در حال حاضر در دست داریم.

شاه حاتم دهلوی در دیباچهٔ دیوان‌زادهٔ خود جایی که دربارهٔ آغاز شعرگویی خود سخن گفته است، در مورد فارسی‌گویی خود چنین اشاره کرده است:

"فقیر حاتم از سنهٔ یکهزار و یکصد و بست و هشت تا یکهزار و یکصد و شصت و نه که چهل باشد، نقد عمر دین فنّ صرف نموده، هنوز تربیّت طلب و جای استاد خالی دارد و در شعر فارسی پیرو میرزا صائب است و در ریخته (اردو) ولی را استاد می‌داند".

از این گفتهٔ حاتم دهلوی، مؤلّف «سرگذشت حاتم» دکتر محی‌الدّین قادری زور به‌این نتیجه رسیده است که "حاتم پیش از اردو به‌شعر و سخن به‌فارسی توجّه مبذول کرده و در زبان فارسی یک دیوان نیز گردآورده بود". امّا با توجّه به‌دیوان فارسی حاتم دهلوی، اظهارات دکتر زور به‌تصدیق نمی‌رسد، بلکه بیتی در دیوان فارسی حاتم دهلوی دیده می‌شود که از آن به‌دست می‌آید که او دیوان فارسی خود را پس از دیوان اردو، جمع و ترتیب نموده است. بیت این است:

کرده‌ام حاتم چو دیوان در زبان ریخته   می‌توان در فارسی هم کرد دیوانی دگر

دربارهٔ گردآوردن دیوان فارسی به‌طور قطع و یقین چیزی بیشتر از این نمی‌توان گفت امّا مولانا محمّد حسین آزاد که دیوان فارسی به‌خطّ حاتم مکتوبهٔ ۱۱۷۹ هجری را دیده بود، اگر همین تاریخ را زمان ترتیب دیوان فارسی حاتم فرض کنیم، می‌توان گفت که حاتم دهلوی در ۱۱۷۹ هجری در ۶۸ سالگی دیوان فارسی خود را جمع‌آوری کرده

---

۱. طفیل احمد: *یادگار شعرا*، اشپرنگر، ص ۱۵۱.
۲. نسّاخ کلکته‌ای، مولوی عبدالغفور خان بهادر: *سخنِ شعرا*، لکهنو، ۱۹۸۲ م، ۳۵۵.

بود. و در این سِن اگر او مضامین و مطالب همچون کناره‌کشی از علایق دنیوی و جاه و منصب را در شعرهای خود بسیار آورده است، باعث تعجّب و شگفتی نیست، می‌گوید:

درین پیرانه سالی طرفه حالی دارم ای حاتم
غریبم، بی‌کسم از خـاطـر یاران فرامـوشـم

او در شاعران فارسی‌گو، طرز صائب را بسیار می‌پسندید، لذا هرچه به‌زبان فارسی گفته است، در رنگ صائب گفته است. دربارهٔ پیروی از طرز صائب، خود در دیباچهٔ دیوان‌زاده اشاره نموده است و تذکره‌نویسان معاصر نیز اشاره به‌طرز سخن صائب دارند. مصحفی می‌نویسد:

”دو چار جزء مسوّدهٔ شعر فارسی هم به‌طور صائب داشت“.

در دیوان فارسی حاتم، سه تضمین از شعر صائب دیده می‌شود. در اردو نیز این رنگ صائب به‌خوبی نمودار است. حدّاقل سه غزل در دیوان اردوی وی موجود است که بر غزل صائب سروده شده است.

آغاز:

هم چو نی از سوز دل آتش بجان داریم ما   نالـه‌ها در کوچه‌های استخوان داریم ما

پایان:

به‌رنگ‌آمیزی خـویت نثـارم   غلامم خواندی و آزاد کردی

در آخر دیوان فارسی، مثنوی در وصف قهوه، آمده است که با این بیت شروع می‌شود:

زهی بزمی که نامش گشت مشعل   فـلک شـد قهـوه پرخـورشید منقل

در ابیات زیر اشاره‌ای به‌معاصرین خود دارد.

مردی که به‌کار حق چو مردان دیـدم   در کـارِ خلایـق همـه احـسان دیـدم
آن وصف که در حضرت انسـان تابد   در طـینت یعقوب عـلی خـان دیـدم

*

حاتم از بهر احتیاج بس است   عـمدةالملک امـیر خان ما را

*

فیـض نـوّاب معـتـمدالـدولـه　　حاتم از بس که بر سرکار است

*

عـام از فیـض نـگاه معتـمدالدّولـه به‌من
در حلاوت شهد شیرین است گویا آب نهر

*

حـاتم از فـیض نگاه سـیّد بـادل علی　　قطره بوده بحر گشتم دستگاهی یافتم

*

چه وصف قهوه حاتم بهر احباب　　بـه نظم آورد حـسـب‌الامر نوّاب

*

امـیر صـاحـب تـدبیـر و فرهنـگ　　خطابش محسن‌الملک و ظفرجنگ

در دیوان حاتم تضمین‌هایی بر مصراع‌های صائب، طالب‌آملی و یک استاد قدیم فارسی دیده می‌شود.

حاتم به‌قول حضرت صائب به‌دور چرخ　　از آفـتـاب رنـگ نـه بـارد سـتـاره‌ام

*

جـنون شـد تـازه حـاتـم تا شـنیدم مصـرع صائب
«توهم یک حلقه افزودی به‌زنجیر من ای قمری»

*

حاتم به‌قول حضرت طالب درین جهان　　«برقیم لیک آفت محصول کس نه‌ایم»

*

حـاتـم آن چـشـم نظـر بـاز بـقـول صـائـب
«گاه در خواب و گهی مست و گهی مخمور است»

*

مصرع اسـتاد حـاتم می‌زند ناخـن به‌دل　　«ای سرانگشت فندق بندد آه از دست تو»

از اشعار زیر مذاق و افتادگی طبع وی و نیز برخی از نظرات حاتم دهلوی را می‌توان به‌دست آورد.

در کـنج فقـر حـاتـم هـمّت بلـند بایـد　　گر دل غنی نباشد سلطان هم گدا هست

*

دولتی نیسـت بـه‌جـز طـبع بلـند　　حاتم از منصب و شان فارغ باش

*

اهل دل را جز قناعت نیست جمعیّت دگر　　هـر گـدایی را به‌کـنج فقـر شـاهی یافتم

*

مدام از گردش دوران خوشا حال تو ای حاتم
نه فکر جاه و منصب نی غم جاگیر و املاکی

*

کارسازی بخدا خدمت درویشان است　　باعـث برکـت دنیا قـدم ایشان است

*

شادی و غمناکی روشن‌دلان در یک قباست
در لباس گـریه هـمچون شـمع خـندانیم ما

*

جست و جوی رزق حاتم آبرو برباد داد　　کاش بندد کاهلی مست حنا در پای ما

*

حـاتم ز گرد کلفت این منزل خراب　　یکسان گذشت قافلهٔ صبح و شام ما

*

قطع این بادیه از پای هوس ممکن نیست
حـاتم از هـمّت خـود بال و پـری پیدا کن

*

جفاپردازی بیگانگان حاتم چه می‌پـرسی　　که من از اقربا در سینه دارم نیش عقرب‌ها

*

یـک قـلم نـاآشـنای معـنی بیـگانه‌اند　　شعر فهمی‌های یاران خوب می‌دانیم ما

*

جــزو اوراق پـریشـــان مـذاهب نشـوی　　صلح کل مشرب خود ساخته خوشنود مرا

*

هرکرا دیدم به‌عالم در غم و فکر زر اسـت
در حقیقت طالب دنیا ز سگ هم کمتر است

غیر از این نسخهٔ خطّی دیوان فارسی حاتم دهلوی بنده اطّلاعی ندارم که نسخهٔ دیگری هم وجود دارد. با توجّه به‌نسبت آن به‌یک شاعر قدیم اردوگو و همچنین کم‌یابی نسخه‌های دیوان حاتم اقتضا می‌کند که با معرّفی نسخه گزیده‌ای از دیوان، منتشر شود تا راهی برای محقّقان و پژوهشگرانی که دربارهٔ فارسی‌گویان هند روزگار حاتم را مورد تحقیق و پژوهش قرار می‌دهند، استوار شود.

منابع

۱. آزاد دهلوی، شمس‌العلما مولانا محمّد حسین: *آب حیات*، مطبع کریمی، لاهور.

۲. حسرت موهانی: *اردوی معلّی*، علیگره، نوامبر ۱۹۰۹ م.

۳. زور قادری، دکتر محی‌الدّین: *سرگذشت حاتم*، ادارهٔ ادبیّات اردو، حیدرآباد، ۱۹٤٤ م.

٤. مصحفی همدانی امروهوی، شیخ غلام: *عقد ثریا* (تألیف: ۱۱۹۹ ه/۱۷۸۵ م)، مرتّبهٔ مولوی عبدالحق (علیگ) و معتمد اعزازی، انتشارات انجمن ترقّی اردو، اورنگ‌آباد دکن، جامع برقی پریس، دهلی، ۱۹۳٤ م.

۵. نسّاخ کلکته‌ای، مولوی عبدالغفور خان بهادر: *سخنِ شعرا*، لکهنو، ۱۹۸۲ م.

نسخ خطّی نهج‌البلاغه در پژوهش‌های استاد عزیزالله عطاردی

علی صدرایی خویی *

نهج‌البلاغه اثر سترگی است که هزاره اوّل عمر خود را سپری نموده و در هزاره دوم حیات خود وارد شده است. این اثر، در طول این هزاره مورد توجّه متفکّران و معرفت‌پژوهان رشته‌های مختلف اسلامی، از ادب گرفته تا تاریخ، اخلاق، عرفان، حکمت و کلام، سیاست و حکمرانی و مدیریّت، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین منابع قابل استناد و تأمّل برانگیز، بوده است.

استاد عطاردی، با توجّه به‌اهمّیت فوق‌العاده نهج*البلاغه*، در راستای پژوهش‌های خود، عنایت ویژه‌ای به‌بازشناسی و انتشار متن و شروح *نهج‌البلاغه* داشته‌اند. او برای این‌کار ابتدا تصحیحی فنّی از متن *نهج‌البلاغه* انجام داده و سپس چند شرح کهن آن را شناسایی، تحقیق و منتشر نموده است.

آثار و اقدامات ایشان درباره متن و شروح *نهج‌البلاغه* و موضوعات مربوط به‌آن، بدین ترتیب است:

تصحیح نهج‌البلاغه

استاد عطاردی، تصحیح *نهج‌البلاغه* را یک سال قبل از انقلاب شروع کردند. تصحیح ایشان، براساس پنج نسخه کهن صورت گرفته که عبارت‌اند از:

---

* استاد....

۱. **نسخهٔ کتابخانهٔ آیت الله مرعشی**

این نسخه در سال ٤٦٦ ق تحریر شده و کهن‌ترین نسخه موجود از *نهج‌البلاغه* است. این نسخه قبلاً در تهران نزدیک کتابفروشی بوده و بعداً به‌کتابخانهٔ آیت الله مرعشی منتقل گردیده است و در سال ۱۳۷۲ به‌صورت فاکس میله از سوی انتشارات آن کتابخانه در قطع وزیری به‌چاپ رسیده است. استاد، این نسخه را در هنگامی که در نزد کتابفروشی در تهران بوده، ملاحظه کرده است.

الفـ نسخه‌ای که در سال چهار صد و نود و اندی تحریر شده و در کتاب‌خانه‌ای شخصی، در تهران نگهداری می‌شده است.

بـ نسخهٔ کتابخانهٔ مسجد چهل ستون تهران.

جـ نسخهٔ مدرسهٔ نوّاب مشهد به‌تاریخ ٥٤٤ ق.

د ـ نسخه کتاب‌خانه‌ای در لکهنوی هندوستان که در سال ٥١٠ ق تحریر شده است.

۲. **معرّفی چهل نسخه بسیار کهن از *نهج‌البلاغه***

در فهرستگان نسخه‌های خطّی حدیث و علوم حدیث شیعه، بیشتر از ۲۰۰ نسخه خطّی از نهج‌البلاغه در کتاب‌خانه‌های ایران معرّفی شده است.

۳. **شروح نهج‌البلاغه**

استاد عطاردی چند شرح کهن از *نهج‌البلاغه* را شناسایی و تحقیق و منتشر نموده که عبارت‌اند از:

۱/۳. أعلام نهج‌البلاغه: تألیف علی بن ناصر السرخسی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اوّل، ١٤٠٥ ق، ۳۷۱ ص، وزیری.

۲/۳. منهاج‌البراعهٔ فی شرح نهج‌البلاغه: این شرح را قطب‌الدّین سعید بن عبدالله بن حسین راوندی، مشهور به‌قطب راوندی (م: ۵۷۳ ق) نگاشته است. *منهاج‌البراعه*، شرحی مهمّ و معروف است و همه *نهج‌البلاغه* را دربرمی‌گیرد. شارح در آغاز شرح تصریح می‌کند که پیش از این، خطبهٔ اوّل *نهج‌البلاغه* را به‌گونه‌ای مفصّل شرح کرده و سپس این شرح را بر تمام *نهج‌البلاغه* نگاشته است. او شرحش را در اواخر شعبان ٥٥٦ ق به‌پایان رسانیده است. به‌گمان شماری از کارشناسان، این شرح،

سومین شرح *نهج‌البلاغه* است.

شرح راوندی پس از او، مورد مراجعه دانشمندان قرار گرفت و ابن ابی‌الحدید در شرح خویش، در مواردی پرشمار مطالب وی را نقل کرده و به‌معارضه با او پرداخته است. کیدری در شرحش و علی بن ناصر در أعلام *نهج‌البلاغه*، مطالبی از این شرح نقل کرده‌اند. سرآغاز شرح چنین است: **الحمدلله الذی جعل آل محمّد أصول البراعة و فروعها...**.

نسخه‌های متعدّدی از شرح راوندی در دست است و تاکنون سه بار به‌چاپ رسیده است: بار نخست در حیدرآباد هند، در سه جلد به‌سال ۱٤۰۳ ق و با تصحیح شیخ عزیزالله عطاردی؛ بار دوّم در هند؛ و بار سوم در قم، کتابخانهٔ آیت الله مرعشی به‌سال ۱٤۰٦ ق و با تصحیح سیّد عبداللّطیف قرشی کوه‌کمری به‌چاپش همّت گمارده است.

۳/۳. حدائق الحقائق فی فَسْر دقائق أفصح الخلائق: این کتاب، نوشته قطب‌الدّین ابوالحسن محمّد بن حسین بیهقی کَیْدُری نیشابوری، مشهور به‌قطب‌الدّین کیدری (زنده در سال ٦۱۰ ق) است. کیدری،{P . برای آگاهی بیش‌تر از شرح حال وی، ر.ک: طباطبایی، سید عبدالعزیز، «نهج‌البلاغة عبرالقرون»، مجلّهٔ *تراثنا*، ش ۳۸ و ۳۷، ص ۳۱۹-۳۰۲. P}.

شرحش را در اواخر شعبان سال ٥۷٦ به‌پایان رسانیده و در آن از شرح قطب‌الدّین راوندی «منهاج‌البراعه» و شرح فرید خراسان «معارج نهج‌البلاغه» بهره‌جسته است. سرآغاز شرح چنین است: **الحمدلله الّذی جلّ جناب عظمته من أن یتصوّر بایوهام...**

از شرح کیدری نسخه‌هایی چند در دست است و تاکنون سه بار به‌چاپ رسیده است: بار نخست در هند به‌سال ۱٤۰٤ ق و با تصحیح شیخ عزیزالله عطاردی در سه جلد؛ بار دوم تجدید همان چاپ در تهران به‌سال ۱٤۱٥ ق؛ و بار سوم در ایران با تحقیق مجدّد.

٤/۳. شرحی ناشناخته از قرن هشتم یا شرح علّامه حلّی: این شرح را علّامه جمال‌الدّین ابومنصور حسن بن یوسف بن مطهّر حلّی (م: ۷۲٦ق) نوشته است. دربارهٔ شرح علّامه حلّی بر *نهج‌البلاغه*، نظریهٔ کتاب‌شناسان گوناگون است. علّامه

حلّی در کتاب *خلاصة الأقوال فی معرفةالرجال*، در ضمن آثار خویش، از کتاب مختصر *نهج‌البلاغه* یادکرده است، ولی در *الذریعه* آمده است که در برخی نسخه‌های الخلاصه نام شرح یادشده، کتاب مختصر شرح *نهج‌البلاغه* است در *کشف‌الحجب* توضیح آمده است که علّامه حلّی شرح ابن میثم را خلاصه کرده و ظاهر این سخن چنین است که او نسخه‌ای از کتاب را دیده است. در *روضات‌الجنّات* نیز از شرح *نهج‌البلاغه*، ضمن آثار موجود علّامه حلّی یادشده است. {P . خوانساری: *روضات‌الجنّات*، ص ۱۷۲. P}.

نسخه‌ای از شرح *نهج‌البلاغه*‌ای در کتابخانهٔ علی اصغر مهدوی در تهران موجود است که طبق قرینه‌های قطعی، نویسنده آن از دانشمندان سده هشتم هجری است و می‌گویند این شرح، همان شرح علّامه حلّی است. خوشبختانه این نسخه با تحقیق شیخ عزیزالله عطاردی با عنوان شرح *نهج‌البلاغه*، در سال ۱۳۷۵ ش، در ۵۳۰ صفحه منتشر شده است، ولی محقّق، انتساب آن را به‌علّامه حلّی یقینی نمی‌داند.

از قرینه‌ها برمی‌آید که احتمال انتساب این کتاب، به‌علّامه حلّی مردود نیست؛ از جمله آن‌که در این شرح، پرسش و پاسخی میان شارح و خواجه رشیدالدّین فضل الله همدانی طرح شده است که این‌گونه پرسش و پاسخ‌ها، میان علّامه حلّی و خواجه رشیدالدّین در موارد پرشمار دیگر نیز در دست است. یکی از این آثار رساله فوائد زیارت خواجه رشیدالدّین فضل الله است که آن را در سال ۷۰۹ ق در پاسخ به‌علّامه حلّی نگاشته است. همچنین مناظره‌ای میان علّامه حلّی و خواجه رشیدالدّین دربارهٔ جمع بین آیه «**قُلْ رَبِّ زِدْنِی عِلْماً**» و حدیث امام علی‌علیه‌السّلام: «**لَوْ كُشِفَ الْغِطاءُ ما ازْدَدْتُ يَقيناً**»، صورت گرفته است که نسخه آن در دست است. در کتاب کاوشی در نهج‌البلاغه درباره انتساب این شرح به‌علّامه حلّی، بحث شده است.

٤. در دفاع از نهج‌البلاغه

دشمنان اسلام و معاندان مذهب جعفری، استاد عطاردی بر مطالب و اندیشه‌های بلند مطرح شده در *نهج‌البلاغه* شبهاتی نموده‌اند که نمونه‌ای از آن‌ها طرح شبهات

واهی علیه این کتاب گران‌سنگ است. نمونه‌ای از این شبهات چنین است:

الف- سطح معرفتی *نهج‌البلاغه* از سطح فهم و فرهنگ آن دوره ـ دوره‌ای که این کلمات در آن عصر و شرایط اجتماعی بیان شده، یعنی نیمهٔ اوّل سده اوّل هجری ـ بسیار رفیع‌تر است. به‌همین دلیل، ساخته و پرداخته دوره‌های بعدی، یعنی دوره سیّد رضی است.

ب- روایت‌های *نهج‌البلاغه* فاقد سند روایی است و قابل استناد نیست.

ج- واهی‌تر از دو شبهه مذکور این است که عده‌ای مطالب آن را برگرفته از مطالب زردشتی دانسته‌اند.

استاد عطاردی در ردّ هر کدام از شبهه‌های مذکور رساله‌ای نگاشته‌اند. ایشان در ردّ شبهه اوّل رساله گردآورندگان سخنان امیرالمؤمنین علیه‌السّلام قبل از سیّد رضی و در ردّ شبهه سوم رساله پاسخ به‌معاندان *نهج‌البلاغه* را نگاشته و در ردّ شبهه دوّم کتاب استناد *نهج‌البلاغه* تألیف امتیاز علی خان العرشی تعلیق و تحشیه و منتشر نموده است.

۵. موارد دیگر

استاد عطاردی دربارهٔ موضوعات متعدّدی که به‌نحوی مرتبط با *نهج‌البلاغه* بوده، آثاری را نگاشته که عنوان آن‌ها چنین است:

اجازات نهج‌البلاغه، انتشارات عطارد، چاپ اوّل ۱۳۷۳ ش، ۱۵ ص، رقعی.

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام و نهج‌البلاغه، انتشارات عطارد، چاپ اوّل ۱۳۷۹ ش، ٦٥٢ ص، وزیری.

الشریف الرضی محمّد بن الحسین الموسوی، هند، حیدرآباد، چاپخانهٔ عزیزیه، چاپ اوّل ۱٤۰۱ ق، ۳۸ ص، رقعی.

علمای خراسان و نهج‌البلاغه، انتشارات عطارد، چاپ اوّل، ۱۳۷۳ ش، ٤۰ ص، رقعی.

معرّفی نسخهٔ تاریخ فرح‌بخش

عمر کمال‌الدّین کاکوروی [*]

نژادهای مختلف از مناطق جهان از دیرباز سرزمین هند را جایگاه خود قرار دادند و آداب و رسوم ادیان مختلف و مذاهب گوناگون را در این کشور به‌همراه خود آوردند، بدین ترتیب زبان‌ها و لهجه‌های مختلف به‌وجود آمد.

فرمانروایان مسلمانان به‌عنوان فاتح به‌این بهشت ارضی وارد شدند و حدود هشتصد سال در شبه قارّهٔ هند حکمرانی کردند که بر اثر این کشور هند به‌لحاظ یکی از مراکز مهمّ اسلامی شهرت به‌سزایی کسب کرد. زبان فارسی چون زبان این مردم فاتح بود، لهذا طبعاً این زبان شیرین و دل‌انگیز پیشرفت شایانی کرد.

تاریخ هند به‌این امر شهادت می‌دهد که فرمانروایان و سلاطین هند از همان آغاز در ترویج و گسترش زبان فارسی سعی بلیغ نمودند و برای پُشتیبانی ایشان، علما و فضلا و نویسندگان هزاران اثر در زمینه‌های مختلف علوم و فنون نوشتند، این خدمات ادبی ایشان مثل گنجینه‌های پُرارزش میراث فرهنگی در کتابخانه‌ها، موزه‌ها و آرشیوهای سراسر هند نگهداری می‌شود. برکت تأثیر این زبان شیرین است که هزاران نسخهٔ خطّی در کتابخانه‌های شخصی هم‌اکنون وجود دارند. از آن‌جمله می‌توان ذخیرهٔ شخصی نویسندهٔ و محقّق چیره‌دست اردو و فارسی پروفسور سیّد مسعود حسن رضوی[1] را نام‌بُرد که دارای کتاب‌های پُرارزشِ خطّی و چاپی است و در حال حاضر مسئول این

---

* استاد فارسی دانشگاه لکهنو، لکهنو.

۱. پروفسور سیّد مسعود حسن رضوی «ادیب» (۱۹۷۵-۱۸۹۳ م) محقّق زبردست و انیس‌شناس محسوب می‌گردد (انیس از مشهورترین مرثیه‌گویان هند بود). وی استاد و رئیس اسبق گروه فارسی دانشگاه لکهنو بود.

ذخیره همانا خلف الصّدق ایشان، دانشمند و محقّق نام‌آور معاصر، پروفسور سیّد نیّر مسعود رضوی[۱] هستند که بنده افتخار شاگردیِ وی را دارم و این نتیجهٔ محبّت و عنایت ایشان هست که یکی از نسخه‌های خطّیِ پُرارزش و منحصر به‌فرد به‌نام *تاریخ فرح‌بخش* را به‌بنده دادند و خواستار تدوین و تصحیح آن از ناحیهٔ من شدند ـ مشخّصات این نسخه به‌قرار زیر است:

تاریخ فرح‌بخش یکی از آثار بسیار مهمّ و پُرارزش مخصوصاً در رابطه با **تاریخ اوده** است.

۱. نام : تاریخ فرح‌بخش (مجلّد دوّم)
۲. مؤلّف : منشی محمّد فیض‌بخش کاکوروی
۳. موضوع : تاریخ (تاریخ اَوَدْه)
٤. سال کتابت : ۱۳۲٤ هجری
۵. صفحات : ۷۳
٦. تعداد سطر : ۱۷
۷. خط : نستعلیق پخته، باریک
۸. ترقیمه : ندارد
۹. کاتب : ندارد (اغلب به‌خطِّ مؤلّف)
۱۰. کیفیّت : نسخهٔ خطّی ولی کرم خورده و مجلّد است.
۱۱. آغاز : بعد حمد کردگار و درود مختار صلّی الله علیه و آله و اصحابه و سلّم و تحیّات افزون از حدّ و شمار بر اولاد و اصحاب بر مزایای مهر آنجلالی ارباب ذکا و دانش و اصحاب فهم و بینش و کارشناسانی حقیقت آشنا و عاقبت‌اندیشان عالم خوف و رجا، تمثیل این ماجرا رونمای عرصهٔ اظهار و مشهود باد که در جلد

---

۱. پروفسور سیّد نیّر مسعود در سال ۱۹۳٦ میلادی چشم به‌جهان گشود. او کارِ تدریس در بخش فارسی دانشگاه لکهنو مشغول شد و در سال ۱۹۹٦ میلادی از حیث استاد و رئیس بخشِ فارسی متقاعد (بازنشسته) است رئیس جمهوری هند به«خدمات شایانِ زبانِ فارسی وی» جایزهٔ افتخاری اهداء نمود و دوّمین «جایزهٔ سعدی» از طرف خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامیِ ایران در دهلی‌نو در سال ۱۳۸٦ ه ش/۲۰۰۸ م به‌او اهدا شد. (از خداوند منّان صحت و سلامتی وی را آرزومند هستم ـ کمال).

اولای «تاریخ فرح‌بخش» که از تازه مصنّفات این هیچمدان عالم شعور و دانایی محمّد فیض‌بخش که موج خیز دریای حقیقت حال بلدهٔ طیّبه فیض‌آباد است...[۱]

۱۲. انجام : ... ملازمان داراب علی خان که به‌کمال بی‌غمی صرف اوقات لیالی و نهار می‌نمودند اکنون با کمال سرگردانی و تباهی احوال یکی با دیگری در مشورت است که چکار کنم و کجا روم این است سرگزشت [سرگذشت] فیض‌آباد لغایت آخر ذی‌حجّه سنهٔ یکهزار و دو صد و سی و چهار هجری (۱۲۳٤ ه) آینده هرچه جلوه‌نمای ظهور خواهد گشت به‌شرط خواهش ایزدی همّت تحریر خواهد پذیرفت ان‌شاءالله تعالی[۲].

همان‌طور که قبلاً گفته شد مصنّف «تاریخ فرح‌بخش» منشی محمّد فیض‌بخش متخلّص به«فیض» کاکوروی بن منشی غلام سرور است که در دستگاه سلطنت امّةالزّهرا معروف به«بَهُو بیگم» (همسر نوّاب وزیر شجاع‌الدّوله بن نوّاب صفدرجنگ[۳] و مادر نوّاب آصف‌الدّوله[٤]) منصب میرمنشی را به‌عهده داشت. وی نویسندهٔ چیره‌دست و شاعر نغزگو و مورّخ معروف و صاحب تصانیف کثیره بود. نامبرده در کتاب *چشمهٔ فیض* می‌نویسد:

"... من تا به‌سنّ پنجاه سالگی یکصد کتاب تصنیف کردم"[۵].

متأسّفانه فقط چند اثر از ایشان باقی‌مانده یکی از آن‌ها «تاریخ فرح‌بخش» است که مشتمل بر دو مجلّد است؛ جلد اوّل متعلّق به‌سلاطین دهلی و اَوَده است، نسخهٔ خطّی این مجلّد در «کتابخانهٔ انوریه» خانقاه کاظمیّه کاکوری نگهداری می‌شود و نسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ آزاد دانشگاه اسلامی علیگره مضبوط است. بنا به‌گفتهٔ صاحب *سخنوران کاکوری*[٦] نسخه اردوی این اثر پرارزش در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور موجود

---

۱. فیض‌بخش کاکوروی، منشی محمّد فیض‌بخش: *تاریخ فرح‌بخش*، مجلّد دوّم، ص ۲.
۲. همان، ص ۷۳.
۳. مدّت حکومت از ۱۷۵۲ تا ۱۷۷٤ میلادی.
۴. مدّت حکومت از ۱۷۷٤ تا ۱۷۹۷ میلادی.
۵. حیدر کاکوروی، شاه محمّد علی: *تذکرهٔ مشاهیر کاکوری*، اصح‌المطابع، لکهنو، ۱۳٤۵ ه/۱۹۲۷ م، ص ۳۲۸.
۶. احمد علوی، حکیم نثار احمد: *سخنوران کاکوری*، میخانهٔ ادب، کراچی، ۱۹۷۸ م.

است. شایان ذکر این است که ویلیام سی. رایس بخش اوّل این کتاب را به‌زبان انگلیسی ترجمه کرده که به‌عنوان *Memories of Delhi and Faizabad* (خاطرات دهلی و فیض‌آباد) در چاپخانهٔ ایندین پریس اله‌آباد در سال ۱۸۸۹ میلادی منتشر شد.

تاریخ فرح‌بخش داستان واقعی توطئه و ریشه‌دوانی‌های آن کسانی است که در عهدِ آخر امّةالزّهرا «بَهُو بیگم» با دولت او وابسته بودند. اهمیّت کتاب بدین‌خاطر زیاد است که نویسندهٔ آن شاهد تمام حالات و واقعات آن زمان بوده است و آن را بی‌کم و کاست با تمام دیانت به‌رشتهٔ تحریر درآورده است، علاوه بر این صاحب کتاب بعضی از واقعات را مفصّلاً بیان نموده است که در جلد اوّل به‌طور اجمالی ذکر شده بود، همین امر را او چنین توضیح می‌دهد:

"... بعضی احوال که به‌اجمال در اواخر جلد دوّم همّت تحریر پذیرفته اکنون به‌تفصیل آن رقم پردار بیان می‌سازد"[1].

در *تاریخ فرح‌بخش* نویسنده ارزش، اهمیّت و مسئولیّت‌های داراب علی خان به‌طور مشروح ذکر نموده است؛ مثلاً در زمان نوّاب شجاع‌الدّوله او چه مسئولیّت بر عهده داشت و کدام مأموریّت‌ها را انجام می‌داد و نیز این‌که «بَهُو بیگم» تا چه حدّ اعتماد می‌کرد و در سال ۱۲۳۱ هجری پس از درگذشت بَهُو بیگم مراسم نهایی وی را با چه شأن و شکوه انجام داد و بعد از فوت بَهُو بیگم هرج و مرجی‌که در مورد املاک بَهُو بیگم رو می‌داد چطور آن را رفع کرد همه این نوع اطّلاعات مشروح را دربردارد. خواجه‌سرایان که در محلّ شاهی اثر و نفوذ بسیاری به‌دست آورده بودند در مورد آن منشی فیض‌بخش می‌نویسد:

"دو نفر خواجه‌سرای عمده سرکار شجاع‌الدّوله یکی بهار علی خان که داروغگی خزانهٔ خاصّ و داروغگی دارالضّرب و پالکی‌خانه و خیمه و خرگاه و افیال و بعضی رتهخانه و دوالیخانه و باورچی‌خانه و دیگر جزئیات خانگی بیگم صاحب و فوجداری موهان و دادره و اورنگ‌آباد و تانده (Tanda) و نوّاب گنج و گوله گهات و غیره از جانب نوّاب متعلّق به‌او بود و خیلی معتمد و ذی‌اعتبار

۱. فیض‌بخش کاکوروی، منشی محمّد فیض‌بخش: *تاریخ فرح‌بخش*، مجلّد دوّم، ص ۲.

می‌زیست... دویم نوّاب ناظر محمّد جواهر علی‌خان ناظر محلّ خاصّ و خدمت محالات جاگیر هشت محلّ عمده و وزیر گنج متّصل موهان و گورکهپور و حویلی خاصّ و داروغگی نهصد رتهه و کشتی‌های سرکار بیگم و قصبهٔ اونام (انّاؤ) و اسمٰعیل گنج متّصل یحیٰی گنج لکهنو و قریب ده هزار سوار و سپاه و هفده زنجیر فیل و اسپان بی‌شمار از سرکار خود می‌داشت و با بسیار شأن و شوکت و تمکین و وقار و متانت و سنجیدگی و عالی‌حوصلگی اوقات به‌سرمی‌برد... و بعد فوت جواهر علی... داراب علی خان جلوه فرمای چار باش نظارت شد..."[۱]

علاوه بر این نویسنده واژه‌های محلّی را برای اشخاص گوناگون به‌کاربرده است، مثلاً کنیزان و خادمه‌ها که برای خدمات بیگم مقرّر بودند برایشان واژه‌های مثلاً ماماتین، اصیلین، بوبو، چهوچهو و غیر آن به‌کار رفته است. میان این خدمتگذاران نام بوبو صباح‌الخیر و بوبوسدهه بچن بارها آمده و با تفصیل ذکر شده است به‌هرحال میان این دو خادمه بوبو صباح‌الخیر قبلاً می‌میرد و مسئولیت وی به‌بوبوسدهه بچن تفویض می‌شود. طبق *تاریخ فرح‌بخش*:

"... در دولت‌خانه وزیرالممالک نوّاب شجاع‌الدّوله بهار مغفور کنیزان و خدمتگزاران اندرون خانه و محل‌سرا بسیار بودند که نوبت از صدها گذشته و با هر فردی کاری و خدمتی متعلّق بود و از آن جمله بوبو صباح‌الخیر و بوبوسدهه بچن از دیگران ممتاز در دیانت و امانت و حفظ رازداری، حسن خدمات و شعور و لیاقت و اصابت والی و صلاح و مشورت در امور خانگی سرفرازی‌ها داشتند، داروغگی جواهر تعلّق از صباح‌الخیر می‌داشت و حفظ نقود و از خرایق و دقایق و تقسیم مشاهرهٔ جمیع خادمان محلّ و بعضی صله رحم که بیرون محل‌سرا بودند و نگاهبان کلیدهای اجناس از اقسام اقمشه و البسه و غیره متعلّق

---

۱. فیض‌بخش کاکوروی، منشی محمّد فیض‌بخش: *تاریخ فرح‌بخش*، مجلّد دوّم، ص ٤-۱۳.

به‌بوبوسده بچن بود... بعد فوت صباح‌الخیر کاروبارش نیز به‌تعلّق سده بچن گرفت"[۱].

تاریخ فرح‌بخش از فعّالیّت‌های ادبی آن زمان نیز اطّلاعات به‌دست می‌دهد. نویسنده دربارهٔ گویندگان مختلف خبر می‌دهد و بعضی افراد را ذکر می‌نماید که از لحاظ ادبی حایز اهمیّت بودند.

دربارهٔ مرثیه‌گوی میر اکبر علی متخلّص به«مقبل» چنین می‌نویسد:

"میر اکبر علی پسر کوچک میر علی نقی است. جوانی است صبیح و ملیح، خوش لباس و پوشاک شستگی و رفتگی مزاج جبلّی دارد در نفاست و سلاست طبع‌گوی سبقت از اهل زمان خویش ربوده... پندار نمازگذار قبیله‌پرور، خادم والدین تعزیه‌دار امام حسین صلوات الله علیه مجلس امام سیّدالشهدا هفتم هر ماه التزام کرده طعام وافر برای مرثیه‌خوانان و حاضرین مجلس و فقرا و مساکین تقسیم می‌نماید... مرثیهٔ هندی و سلام که رایج این زمانه است بسیار گفته و گوید پُرمضمون... که درد ازو برمی‌خیزد... رنگین مضمون بسیار دارد که اگر بی‌سوز و آهنگ بخوانند رقّت می‌آرد و بسیار گفته که در لکهنو و فیض‌آباد رایج گشته سابق تمام نام خود اکبر علی بعد از آن «مقبل» تخلّص کرده..."[۲]

دربارهٔ مرثیه‌گوی دیگر مرزا فیض‌الله بیگ متخلّص به‌افسرده بدین قرار می‌گوید:

"... مرزا فیض‌الله بیگ نام سپاهی وضع...از خط و کتابت آشنا... در فارسی و خط خوش چندان سلیقه و ربط ندارند، امّا شوق تألیف مرثیهٔ هندی در شأن امام حسین علیه‌السّلام در سر دارند، اکثر از آن تصنیف نموده‌اند که مردم در مجالس به‌آهنگ می‌خوانند «افسرده» تخلّص است"[۳].

جای دیگر شخصی دیگر را به‌قرار زیر معرّفی می‌کند:

---

۱. فیض‌بخش کاکوروی، منشی محمّد فیض‌بخش: *تاریخ فرح‌بخش*، مجلّد دوّم، ص ۳-۱۲.
۲. همان، ص ۵-۴.
۳. همان، ص ۲۳.

"... تراب علی نام دارد کتب فارسی دیده و دیوان خاقانی و انوری و کلام بعضی متأخّرین مثل عرفی و ناصر علی و جلال اسیر یاد گرفته..."[۱]

دربارهٔ میر محبّ علی می‌نویسد:

"میر محبّ علی نام... در عهد نوّاب ابوالمنصور خان صفدرجنگ تا هجده سال به‌حکومت بنارس سرفرازی می‌داشت. نیز به‌سفارش میر مرتضٰی مذکور در سرکار نظارت مرتبت آمد و شد می‌نمود. جوان و با وجاهت خوش لهجه و تقریر عبارت فارسی رنگین و سنگین می‌نوشت و در اشعار مثنوی و غزل و قصاید یدطولایی داشت. مشقِ خطّ نستعلیق بچستی و درستی کرده و جامع کمالات و سزاوار همه کارها بود"[۲].

نویسندهٔ *تاریخ فرح‌بخش* در بیان بعضی واقعات از آیات قرآنی، احادیث نبوی(ص) و تاریخ اسلام استفاده می‌کند و اشعار شاعران استاد را بر محل به‌کاربرده است که بر علم و فضل و کثیرالمطالعه بودن وی دلالت می‌کند.

در عهدِ نوّاب و بَهُو بیگم هنگام اتّصاب مردم به‌مأموریّت‌های مختلف تعصّب مذهبی را به‌کارنماد بردند. در نظر ایشان میان پیروان عقاید و مذهبِ گوناگون هیچ تفریقی را روا نمی‌داشتند چنان‌که در *فرح‌بخش* می‌نویسد:

"با وصف آن‌که داراب علی خان و اکثر مصاحبین و منشیان آنجناب مذهب اثناعشری داشتند امّا کسی که از اهل‌سنّت ملازم سرکار ایشان بود تکلیف تبدیل مذهب نمی‌فرمودند"[۳].

هنگام سخن راندن از عقاید دینی نوّابان اوده منشی فیض‌بخش می‌نویسد که نوّاب برای تهیّه نمودن تسهیلات لازم برای زایرین نجف اشرف آغاز به‌کندانیدن یک چولی کردند که بعد از مرگ ناگهانی نوّاب نتوانستند آن را به‌پایهٔ تکمیل برسانند و بعد از

---

۱. فیض‌بخش کاکوروی، منشی محمّد فیض‌بخش: *تاریخ فرح‌بخش*، مجلّد دوّم، ص ١٤.
۲. همان، ص ٤–٢٣.
۳. همان، ص ١٧.

درگذشت نوّاب، *بَهُو* بیگم برای تکمیل آن مبلغی بزرگ به‌خرج داد، *فیض‌بخش* می‌نویسد:

"در نجف اشرف قحط آب بود، نوّاب آصف‌الدّوله چند لک روپیه فرستاده"[۱].

فیض سخن از هندوانی نیز به‌میان آورده است که در آن زمان مأموریّت‌های مهمّی داشتند. مثلاً هر لعل تحویلدار خزینه (ص ۸)، هیرانند اخبارنویس (ص ۹)، منشی هردیال کاتب خطوط (ص ۱۶)، رای دولت رام اخبارنویس (ص ۲۰)، رام دهن نایب مرزا حسن (ص ۴۲)، راجه بودهه سنگه (ص ۴۴)، پرساد سنگه (ص ۵۱)، جَسْوَنْت رای و تهاکر پرشاد (ص ۴۹)، راجه بینی بهار (ص ۶۹) و غیره.

یکی از ویژگی‌هایی *تاریخ فرح‌بخش* این است که در ذکر واقعات تفریق و تعصّب مذهبی هیچ‌جا راه نداده و اگر یک‌جای دربارهٔ جشن مسلمانان صحبت می‌کند در جایی دیگر جشن هندوان را نیز ذکر می‌نماید. او می‌افزاید:

"... روز دَسَهْرَهْ که در بلدهٔ اوده هجوم عام از هنود و مسلمین بود و زیاده از ده هزار آدم یک‌جا بودند"[۲].

در ضمن غسل کانکی می‌نویسد:

"... در میله غسل کانکی سونین صاحب که بعد تبدیل آمده بودند نیز همین شوکت و شان خود همراه گشته..."[۳]

در آخر می‌توان گفت *تاریخ فرح‌بخش* یکی از آثار بسیار مهمّ و پُرارزش مخصوصاً در رابطه با *تاریخ اوده* است. واقعاتی که در اثر مزبور ذکر شده هم درست و هم مهمّ‌اند، ولی متأسّفانه تا هنوز به‌طبع نرسیده و سزاوار است که هرچه زودتر به‌زیور طبع آراسته و پیراسته شود تا برای آیندگان محفوظ باشد.

توضیح: نوّابان اوده و مدّت فرمانروای آنان به‌شرح زیر است:

۱. برهان‌الملک سعادت علی خان ۱۱۵۲–۱۱۴۶ ه/۱۷۳۷–۱۷۳۱ م.

---

۱. فیض‌بخش کاکوروی، منشی محمّد فیض‌بخش: *تاریخ فرح‌بخش*، مجلّد دوّم، ص ۲۹.
۲. همان، ص ٤٤.
۳. همان.

۲. ابوالمنصور خان صفدرجنگ ۱۱۵۲–۱۱۶۷ ه/۱۷۳۷–۱۷۵۲ م.
۳. نوّاب شجاع‌الدّوله ۱۱۶۷–۱۱۸۸ ه/۱۷۵۲–۱۷۷۴ م.
۴. نوّاب آصف‌الدّوله یحیٰی خان ۱۱۸۸–۱۲۱۳ ه/۱۷۷۴–۱۷۹۷ م.
۵. نوّاب سعادت علی خان ۱۲۱۳–۱۲۲۹ ه/۱۷۹۷–۱۸۱۴ م.
۶. غازی‌الدّین حیدر ۱۲۲۹–۱۳۴۳ ه/۱۸۱۴–۱۸۲۷ م.
۷. نصیرالدّین حیدر ۱۲۴۳–۱۲۵۳ ه/۱۸۲۷–۱۸۲۷ م.
۸. محمّد علی شاه ۱۲۵۳–۱۲۵۸ ه/۱۸۳۷–۱۸۴۳ م.
۹. امجد علی شاه ۱۲۵۸–۱۲۶۳ ه/۱۸۴۲–۱۸۴۷ م.
۱۰. واجد علی شاه ۱۲۶۳–۱۲۷۳ ه/۱۸۳۷–۱۸۵۶ م.

منابع

۱. احمد علوی، حکیم نثار احمد: *سخنوران کاکوری*، میخانهٔ ادب، کراچی، ۱۹۷۸ م.
۲. انور اکبرپوری، انور حسین: **اودھ کے تاریخ‌نگار** (مؤرّخان اَوَده)، نشاط پریس، تانده، رامپور (یو.پی.)
۳. حیدر کاکوروی، شاه محمّد علی: *تذکرهٔ مشاهیر کاکوری*، اصح‌المطابع، لکهنو، ۱۳٤٥ ه/ ۱۹۲۷ م.
٤. عبّاسی، محمّد حسن: *عبّاسیان کاکوی*، نامی پریس، لکهنو، ۱۹٤٥ م.
٥. کمال کاکوروی، دکتر عمر کمال‌الدّین: *خانوادهٔ کاظمیه کی ادبی خدمات*، ۱۹۹۷ م.
٦. مجلّهٔ *دانش*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد (پاکستان)، شمارهٔ ٥٥–٥٤، پاییز و زمستان ۱۳۷۷ ش.

نسخه‌های مصوّر در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه هندوی بنارس

سیّد حسن عبّاس *

کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه هندوی بنارس دارای نسخه‌های خطّی فارسی، عربی و اردو نیز می‌باشد که ذخیرهٔ لاله سری رام، گفته می‌شود. در مورد این و همهٔ گنجینه‌ها متعلّق به‌کتابخانهٔ مزبور پیش از این در همین مجلّه (شمارهٔ ۳۸ ویژهٔ بزرگداشت هشتصدمین سال تولّد مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی رومی، پاییز ۱۳۸۶ هـ ش، ص ۷۲-۶۹) سخن گفته شده است. این‌جا فقط دربارهٔ نسخه‌های خطّی با تصویر صبحت می‌شود.

این گنجینه دارای چندین نسخهٔ خطّی با تصویر می‌باشد از آن‌جمله *جامی*، *تاریخ دلگشا*، *اسکندرنامهٔ نظامی* و ترجمهٔ کتاب *بَسَنْت راج* را می‌توان نام‌بُرد.

نسخه‌های *شاهنامهٔ* فردوسی که جزو این گنجینهٔ پُربار و ذی‌قیمت می‌باشد، در مجموع هفت نسخه است که در میان آن‌ها سه نسخه با تصویر است. فعلاً همان سه نسخه را این‌جا معرّفی می‌نماییم.

یک نسخهٔ *شاهنامه* که شمارهٔ پیاپی آن ۸۱۶ است، دارای سرلوح طلایی و مذهب در چهار ستون است که به‌خطِّ نستعلیق ریز کتابت شده امّا فاقد نام کاتب و تاریخ کتابت می‌باشد. نسخه مجلّد و خوش خط و صاف و خوانا است. عناوین سرخ و جدول‌ها طلایی می‌باشد. تصاویر رنگی و زیبا و قشنگ است. دو جلد در یک مجلّد صحافی شده. جلد اوّل دارای ۲۴۷ صفحه و هر صفحه ۲۹ سطر دارد بجز آن صفحات که تصاویر دارد. صفحات ۲۴۸ تا ۲۴۹ ساده مانده است.

---

* دانشیار بخش فارسی دانشگاه هندوی بنارس، واراناسی.

آغاز:

نخستین که نوک قلم شد سیاه   گرفـت آفـرین بر خداوند مـاه



عکس شاهنامه شماره ۸۱٦ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه هندوی بنارس

شرح تصویر همراه با شمارهٔ صفحهٔ کتاب:

ص ۱۹ تصویر ۱ : اسفندیار و طعنه زدن او رستم را

ص ۳۹ تصویر ۲ : تیر زدن رستم بر چشم اسفندیار

ص ۵۲ تصویر ۳ : رستم و اسفندیار در میدان جنگ روبه‌روی یکدیگرند

ص ۵۳ تصویر ٤ : در تمامی صفحه گل و بوته‌های رنگی قرار دارد

ص ٥٤ تصویر ۵ : رستم در چاه و شخص دیگر که زیر درخت ایستاده بر سینهٔ او تیری پیوست است

ص ۷۱ تصویر ٦ : جنگ کردن داراب و فیلقوس

ص ۱۱٤ تصویر ۷ : یک‌طرف یأجوج و مأجوج و دیگر طرف سه سکندری

ص ۱۲۲ تصویر ۸ : تابوت اسکندر ـ چهار نفر آن را برداشته و سه نفر دیگر همراه آنان راه می‌روند

ص ۱٥٦ تصویر ۹ : این صفحه غلط صحافی شده، میدان جنگ، شاپور با رومیان مشغول جنگ است

ص ۱٦۳ تصویر ۱۰ : گرفتار شدن طایر به‌دست شاپور

ص ۱۸۳ تصویر ۱۱ : کشتن اسب یزدگرد را

ص ۲۱٦ تصویر ۱۲ : بهرام و گرفتار کردن او خاقان را

پایان : کنون عدل گستر به‌پیش آوریم
ز دفتر به‌گفتار خویش آوریم

پس از صفحهٔ ۲٤۷ جلد دیگر آغاز می‌شود. این‌جا هم یک سرلوح طلایی است.
آغاز:

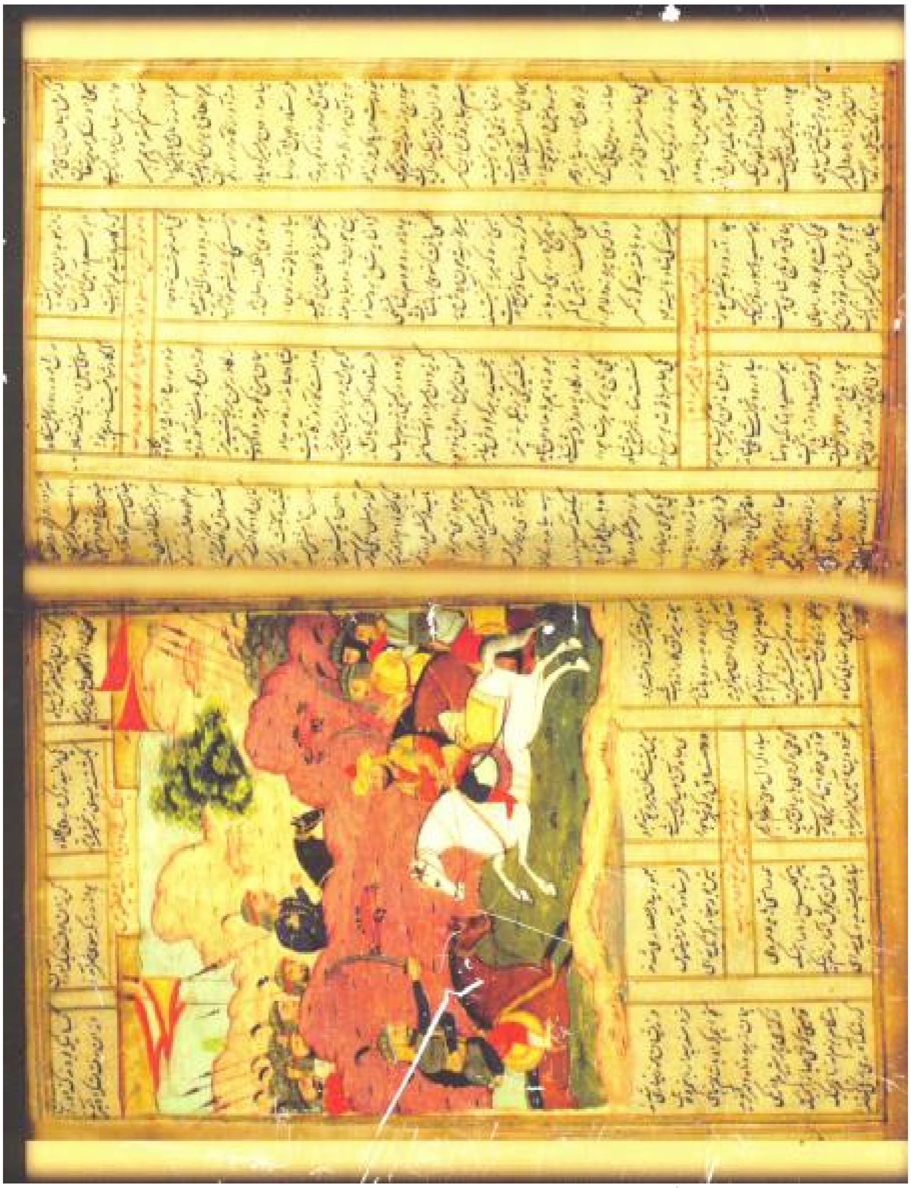
بنام خداوند خورشید و ماه   که دل را بنامش خرد داد راه

ص ۱۳ تصویر ۱ : رزم کسرٰی با رومیان

ص ۳۳ تصویر ۲ : کشتن کسری از دان جهود و حاجت را به‌قصاص

مهبود و فرزندان او

ص ۱۰۲ تصویر ۳ : گریختن ساوه از پیش بهرام و تیر زدن ساوه را



عکس شاهنامه شماره ۸۱٦ در کتابخانه مرکزی دانشگاه هندوی بنارس

ص ۱٤٨ تصویر ٤ : کشته شدن بهرام چوبین

ص ۱۷۱ تصویر ٥ : یک مجلس از یک دربار

ص ۱۹۱ تصویر ٦ : تصویر از میدان جنگ

ص ۲۱٦ تصویر ۷ : نوحه کردن سگ... بر مرگ یزدگرد

پایان : چه خواهشگری و نیـازم نمود
برین بر به‌بستم زبان بر کشود

این جلد دارای ۲۲۱ صفحه و تصاویر هردو جلد بسیار عالی است. تعداد تصویرهای دو جلد جمعاً ۱۹ است.

شاهنامه شمارهٔ پیاپی ۸۱۸، دارای سرلوح زرّین و طلایی از رنگ‌های آبی و سرخ استفاده شده است. عنوان‌ها نیز سرخ. جدول‌ها در تمامی نسخه طلایی. به‌خطٍّ نستعلیق خوب، امّا نام کاتب و تاریخ کتابت ندارد، در چهار ستون، مصوّر، کاغذ این نسخه بسیار عالی و خط هم بسیار خوب است. دو جلد در یک مجلّد. در آخر دفتر یک، یک مُهر کوچک «راگهو هر دیال رای» ثبت است و در دفتر دیگری مُهر بوده و آن را پاک کرده‌اند. در این مجلّد *شاهنامه* بیشتر خاکه‌های عکس آمده و گاهی خالی از رنگ و ساده مانده است. تفصیل آن به‌قرار زیر است:

ص ۱۰ تصویر ۱ : تصویر رنگی، یک نفر روی فرش نشسته و چهار نفر روبه‌روی آن مرد نشسته‌اند و چهار ملازم به‌طرف راست ایستاده و یک ملازم صراحی و لیوان در دست گرفته پشت سر آن‌ها ایستاده است.

ص ٤٦ تصویر ۲ : خاکه از مداد کشیده شد امّا از رنگ عاری است. کشته شدن لهراسپ از دست کُهرم پسر ارجاسب.

ص ۵۷ تصویر ۳ : کشتن اسفندیار سر راه در خوان دوّم از هفت خوان ـ این هم فقط خاکه است عاری از رنگ.

ص ۵۹ تصویر ٤ : فقط چارچوب تصویر کشیده و عاری از رنگ می‌باشد

ص ٦۱ تصویر ٥ : فقط چارچوب تصویر کشیده و عاری از رنگ می‌باشد

ص ٦۳ تصویر ٦ : تصویر کشتن اسفندیار زن جادوگر را

این تصویر نیز از رنگ عاری است امّا تصویر از کشتن اسفندیار سیمرغ را در خوان پنجم است.

ص ٦٨ تصویر ۷ : ملاقات نمودن اسفندیار خواهران خود و پوشیده داشتن خود را از خواهران ـ این تصویر هم بدون رنگ است.

ص ۹۸ تصویر ۸ : زخمی شدن رستم از دست اسفندیار آمدن رستم به‌لشکرگاه خود. بدون رنگ

ص ۱۰۱ : جای تصویر ساده گذاشته شده است.

ص ۱۰٤ : زدن رستم تیر بر چشمان اسفندیار و کشته شدن اسفندیار ـ بدون رنگ

ص ۱۱۵ : جای تصویر را ساده گذاشته. انداختن شغاد رستم را در چاه و کشتن رستم شغاد را از دست خود

ص ۱۳۹ : جای تصویر ساده مانده است.

ص ۱۷۰ : جای تصویر ساده مانده است.

ص ۱۷۲ : جای تصویر ساده مانده است.

ص ۲٤۱ : جای تصویر ساده مانده است.

ص ۲۵۲ : جای تصویر ساده مانده است.

ص ۳۲۳ پایان : چهل و هشت بد عهد نوشیروان
چو بر شصت رفـتی نمـاند روان

تمام شد دفتر سوّم از کتاب مستطاب *شاهنامهٔ* فردوسی طوسی دارای مُهر کوچک مربّع: «راگهو هَرْدَیَال رای».

دفتر دیگر که با دفتر سوّم مجلّد است به‌این بیت آغاز می‌شود:

الا ای دلارامــی ســــرو بـلـنــد   چه بودت که گشتی چنین مستمند

پایان:

برانگه که دارد هوش و رای دین   پس از مرگ بر مـن کنـد آفـرین
هـزاران درود و هـزاران ســلام   ز مـا بـر محمّد عـلـیـه السّـلام

جلد این نسخه بسیار عالی بود. جای تصاویر در این نسخه نیز خالی مانده است. سرلوح طلایی و مذهّب و دارای گل و بوته‌های رنگین.

نسخهٔ خطّی دیگر *شاهنامه* که مجلس تصویر را دارد به‌شمارهٔ پیاپی ۸۲۰ نگهداری می‌شود. این نسخه ناقص‌الاوّل و آخر است که به‌این بیت آغاز می‌شود:

یکی جشن کرد آن شب و باده خورد　　شـده نـام آن جشـن فرخنـده گرد

به‌خطِّ نستعلیق خوب و زیبا، در چهار ستون، جدول‌های زرّین، سرخ و آبی، عنوان‌ها نیز سرخ است. دو جلد در یک مجلّد. پس از چهارده بیت آغازین نسخه، با عنوان «در بیان وفات یافتن هوشنگ و مرکّب نشستن طهمورث» مطالب شروع می‌شود. تصاویر رنگی است و بسیار جالب و زیبا و صاف نیز است. نسخه فاقد شماره صفحات است. به‌این ترتیب مجلّد اوّل دارای ۳٤۲ صفحه می‌باشد. تفصیل تصویرها را در زیر می‌آوریم.

پایان نسخه بر این بیت می‌شود:

به‌پایان شد این داستان فرود　　کنون رزم کاووس باید شنود

ص ۲۰	تصویر ۱	:	در بیان دو نیم کردن ضحّاک جم را باره گوید ـ در عکس ضحّاک نشسته و دو مار بر شانه‌های او نمودار است علاوه بر او چهار نفر دیگر دیده می‌شود. تصویر رنگی است و بسیار خوب است.
ص ۳۰	تصویر ۲	:	رسیدن فریدون بر تخت ضحّاک برآوردن...
ص ٤۷	تصویر ۳	:	تصویر یک تخت است و دو نفر نزد آن دست بسته و سر خمیده ایستاده‌اند درحالی‌که دو دیگر افراد روبه‌روی تخت‌اند. کسانی که دست بسته ایستاده‌اند، از امرا و دو نفر دیگر از ملازمان معلوم می‌شوند. این عکس هم خوب است.
ص ۹۹	تصویر ٤	:	زادن رستم و آمدن سیمرغ و شگافتن پهلوی رودابه.
ص ۱۲۵	تصویر ۵	:	گرفتن رستم رخش را بکمند از مرغزار.
ص ۱٤۰		:	جای عکس خالی گذاشته شده است.

ص ۱٤۳ : جای عکس خالی گذاشته شده است.
ص ۱٤٦ : جای عکس خالی گذاشته شده است.
ص ۱۵۰ : جای عکس خالی گذاشته شده است.
ص ۱٦۷ : جای عکس خالی گذاشته شده است.
ص ۱۷۸ تصویر ٦ : یک زن و یک مرد هم آغوشند و پایین این عکس دو اسپ دیده می‌شود و یک زن از پنجره تماشا می‌کند. رنگ‌های اسپ قهوه‌ای و آبی است.
ص ۲۱۳ تصویر ۷ : صحنهٔ جنگ رستم و سهراب ـ سهراب روی زمین افتاده و رستم بر وی است. پایین این تصویر دو اسپ روبه‌رو ایستاده‌اند. دو ارتشی نیز دیده می‌شوند.
ص ۲۲۰ تصویر ۸ : عکس دو مرد و یک زن ـ پایین این عکس در عکس دیگری سیاوش سوار اسپ است و از شعله‌های آتش می‌گذرد.
ص ۲٤۲ تصویر ۹ : صحنهٔ چوگان بازی ـ سیاوش با کسی دیگر چوگان بازی می‌کند هردو بر اسپ‌های مشکی سوارند.
ص ۲٦۸ تصویر ۱۰ : یک پسر بچّه که سرش از تن جدا شده، سه نفر دیگر نیز دیده می‌شوند. عکس کمتر روشن است.
ص ۲۹۵ : جای عکس خالی مانده است.
ص ۲۹۹ : جای عکس خالی مانده است.
ص ۳۰۷ : جای عکس خالی مانده است.

دفتر دیگری با این بیت آغاز می‌شود:

بـنام خداونـد خورشـید و ماه   که دل را بنامش خرد داد راه

ص ٤۸ تصویر ۱ : فرود آوردن رستم به‌خاقان چین را از فیل بکمند و بسته نمودن. خاقان بر فیل سفید سوار است.
ص ٦۸ تصویر ۲ : بر هوا بردن اکوان دیو رستم را به‌معه زین بر هوا.
ص ۷۸ تصویر ۳ : عاشق شدن منیزه بر بیژن و دربرگرفتن او را.

ص ۱۰۳ تصویر ٤ : از چاه کشیدن رستم بیژن را بکمند و شکستن زنجیر.
ص ۱۳۷ تصویر ۵ : بردن فرامرز برزو را بسته کرده نزد شاه کیخسرو.
ص ۱۸۳ تصویر ٦ : کشته شدن بیلسم به‌دست رستم.
ص ۲۱٤ تصویر ۷ : کشته شدن هومان به‌دست بیژن در جنگاه.
ص ۲۳۷ تصویر ۸ : کشته نمودن گیو در جنگاه.
ص ۲٤۱ تصویر ۹ : کشتن گودرز در جنگاه.

تعداد صفحات ۳۱۱، ناقص‌الآخر.

پایان:

به‌کشتن کسی را کزو بود کین ازو جـور بودی همی بر زمیـن

*

مولانا نورالدّین عبدالرّحمٰن جامی (م: ۸۹۸ ه) یکی از شاعران و نویسندگان معروف سدهٔ نهم هجری می‌باشد. او نویسنده‌ای پُرکار و شاعری نغزگفتار بوده. وی در تقلید خمسهٔ نظامی گنجوی (متوفّی در حدود ۶۰۴ ه) مثنوی‌های *هفت اورنگ* را سروده بود و مثنوی *یوسف و زلیخا*، یکی از آن‌ها می‌باشد که در سال ۸۸۸ هجری تألیف شده بود. مثنوی مزبور به‌طرز *خسرو و شیرین* سروده شده است و در میان شاعران و شایقان ادب فارسی بسیار مورد توجّه قرارگرفته و به‌زبان‌های مختلف ترجمه شده است. در میان نسخه‌های خطّی گنجینهٔ لاله سری رام که در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه هندوی بنارس نگهداری می‌شود، بیشتر آثار جامی دیده می‌شود و در آن ده نسخه فقط یک اثر او یعنی همین *یوسف و زلیخا* است. شمارهٔ پیاپی نسخهٔ مصوّر *یوسف و زلیخا* ۹۲۸ است. به‌خط نستعلیق خوب و زیبا امّا نام کاتب و تاریخ کتابت را ندارد. دو صفحهٔ آغازین مطلّا و مذهّب و دارای گل و بوته‌های رنگی است. جاهای خالی بین‌السّطور با آب زر پُرکرده‌اند. در تمامی نسخه جدول‌های زرّین دیده می‌شود. جِلد آن نیز بسیار عالی و خوش رنگ است. نسخه دارای ۲۹۰ صفحه است. روی صفحهٔ اوّل یک مُهر کوچک و مدوّر ثبت است و سجع آن «سیّد صفدر حسین ۱۲۵۶ ه» است. نسخه دارای ۲۶ تصویر رنگی است. در زیر شمارهٔ صفحه‌ها آورده می‌شود که دارای تصویر است:

۱۴، ۲۳، ۳۵، ۴۹، ۶۲، ۶۸، ۷۱، ۸۷، ۹۷، ۱۰۳، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۸، ۱۵۷، ۱۶۶، ۱۸۰، ۱۹۸، ۲۰۶، ۲۱۵، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۶۰، ۲۶۸ و ۲۷۴.

*

نسخهٔ دیگری که با تصویر است *تاریخ دلگشای شمشیرخانی*، از میرزا توکّل بیگ بن تولک بیگ حسینی واقعه‌نویس دربارِ شاهزاده داراشکوه است. مصنّف، *شاهنامهٔ* فردوسی را به‌نثر کشیده است برای محمّد حیات شمشیر خان حاکم غزنین و تاریخ تکمیل آن ۱۰۶۳ هجری است. نسخه‌های آن فراوان است و اخیراً به‌طبع رسیده است. سه نسخه از این کتاب معروف در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه هندوی بنارس موجود است.

نسخه‌ای که شمارهٔ آن ۸۶۲ است در یک مجموعه آمده است که اوّلین آن همین تاریخ دلکشا است. تاریخ آن ۹۴–۱۷۹۳ میلادی است، امّا نام کاتب ندارد. در این نسخه ۹ تصویر رنگی آمده است و همه خوب‌اند. نسخهٔ شمارهٔ ۸۶۴ در فهرست (ص ۱۵۹) بسیار قدیمی گفته شده است.

*

یک کتاب دیگر که دارای تصاویر است، ترجمهٔ کتاب *بَسَنْت راج*، است. این کتاب ترجمهٔ «پوتهی لاله دیبی پرشاد» است و دربارهٔ عقاید هندوان صحبت شده است. نسخه به‌خطِّ کَنْهَیّا لال، نستعلیق، به‌تاریخ ۲۴ ژوئیه ۱۸۶۳ میلادی، کاغذ باریک و بسیار معمولی و تصاویر از انسان‌ها، حیوان‌ها، ساختمان‌ها، انواع سواری‌ها و اشیای مختلف امّا رنگی است. این عکس‌ها از جاهای دیگر بُریده و در این کتاب چسپانده شده است.

*

نسخهٔ دیگر مصوّر، نسخهٔ *اسکندرنامهٔ بحری و بَرّی* نظامی گنجوی است، بَرّی در متن و بحری در هامش کتابت شده است. نسخه‌های این اثر بسیار معروف نظامی گنجوی در این گنجینه کمتر نیست. یازده نسخه از *اسکندرنامه* وجود دارد که از آن میان یک نسخه که شمارهٔ آن ۳۹۳ است، با تصویر است. نسخه دارای ۴۹۲ صفحه و هر صفحه ۱۳ سطری است. نام کاتب و تاریخ کتابت نیامده. جدول‌ها آبی، قرمز و زرد است. با وجودی که نسخه را موریانه خورده است، خوانا است و جِلد آن چَرمی و در وضع

خوب است. روی جِلد نقش و نگار دارد امّا از مرورِ روزگار شکسته شده است. این نسخه دارای ۲۱ تصویر رنگی است که در صفحه‌های زیر می‌توان دید:

۱۶، ۶۱، ۷۵، ۹۷، ۱۰۳، ۱۱۷، ۱۴۲، ۱۵۳، ۲۰۱، ۲۲۰، ۲۳۴، ۲۶۱، ۲۸۱، ۲۹۵، ۳۲۱، ۳۴۱، ۳۶۸، ۳۹۸، ۴۲۸، ۴۵۳ و ۴۷۸.

نکاتی دربارهٔ مقالات انجامه در نسخ خطّی

محسن جعفری مذهب *

مقالهٔ مفصّل و مفید استاد افشار دربارهٔ انجامه[1]، آغازنامهٔ «انجامه‌شناسی» در زبان فارسی است. دسته‌بندی انجامه از لحاظ اصطلاحات، قلمرو، آرایه‌ها، خطّ، زبان، ... و ارائه نمونه‌های فراوان برای هرکدام از آنان، حاصل عمری پژوهش و تجربه در نسخه‌های خطّی و فهرست‌های گوناگون کتابخانه‌های جهان است. توجّه به‌انجامه‌نویسی فارسی و ایرانی، نکته اساسی مقاله می‌باشد.

مقالهٔ استاد افشار، فرصت مناسبی به‌دست پژوهشگران نسخه‌شناسی می‌دهد تا هرکدام از محورهای آن را، موضوع پژوهشی مستقل کنند و چه بسا پایان‌نامه‌ای در کتابداری و نسخه‌شناسی شکل گیرد.

طرح چند بحث و سؤال را دربارهٔ انجامه، ادامهٔ بحث استاد می‌دانم:

"تبصرهٔ واجب، به‌دلیل عنوان مقالهٔ انجامه، در این نگاشته همیشه فقط از انجامه استفاده می‌شود و نه مترادف‌های آن".

۱. چرا عنوان انجامه: استاد افشار ضمن بر شمردن چندین واژهٔ فارسی و عربی و اشاره به«دو سه اصطلاح دیگر عربی و ترکی» (ص ۳۹) ـ که کاش این دو سه اصطلاح به‌ویژه ترکی را جهت اطّلاع من برمی‌شمردند ـ سرانجام واژهٔ انجامه را بر دیگر مترادفاتش ترجیح داده‌اند، بدون آن‌که علّت این ترجیح را بفرمایند. تردید ندارم که روشن نمودن این امر از واجبات گسترش «انجامه‌شناسی» در زبان فارسی است. چه

---

* کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران، تهران.

۱. دفتر پنجم، بهار ـ تابستان ۱۳۸۱ ه ش، ص ۱۰۰–۳۹.

به‌ظاهر انجامه باید انجام کتاب را بنمایاند، درحالی‌که گاه کلفون یا انجامه در آغاز کتاب می‌آمد (که نمونه‌هایی بعداً خواهیم دید).

۲. کلفون: بدون تردید دانش نسخه‌شناسی، در سرزمین ما شکل نگرفته و فهرست‌نگاران و کتابداران ما از نسخه‌شناسی به‌صورت فنّ (تکنیک) بهره می‌بردند و نه دانش (Knowledge) و شاید علم (Science). لذا طرح انجامه‌شناسی در ادامهٔ نسخه‌شناسی از کتابداری نوین غربی متأثّر است و انجامه در برابر کلفون قرار داده شده است. شاید مفید بود دربارهٔ واژهٔ کلفون، ریشه و تعریف آن در نسخه‌شناسی غربی هم اشاره می‌شد.

در اوایل سدهٔ دهم هجری/ شانزدهم میلادی، پس از انتقال گزارش چاپ کتاب به‌صفحه عنوان، عملاً کلفون‌نویسی از انتهای نسخه‌های چاپی رخت بربست.

کلفون از نام شهر یونانی کلفون (Colophon) واقع در شمال غربی شهر لیدیایی افسوس در ترکیه امروزی گرفته شده است که مردمش به‌جنگ‌جویی شهره بودند و هرطرف که آنان در آن سو می‌جنگیدند جنگ را با پیروزی به‌پایان می‌رساندند. اراسموس رتردامی (۱۵۳۶–۱۴۶۶ م) در پایان یکی از کتاب‌هایش به‌زبان لاتین نوشت: Colophonen Abidi به‌معنی: «نشانه آخر را بر آن گذاشته‌ام» یعنی کتاب را تمام کردم. از این زمان کلفون را برای انجامهٔ کتاب به‌کاربردند[1].

کهن‌ترین کلفون موجود در نسخه‌های خطّی، در کتاب پیامبران موسٰی بن آشهر طبرانی (تیبریاسی) به‌سال ۲۱۲ ه‍/۸۲۷ م موجود است. سمعاح بن یهودا در کلفون کتاب مصوّر مزهور و رمز به‌سال ۶۷۱ ه‍/۱۲۷۲ م ذکر کرده است که این کتاب را در چهار هفته به‌پایان برده است[2].

با آغاز صنعت چاپ، کلفون، به‌همراه بعضی دیگر از سنّت‌های نسخه‌نویسی، به‌صنعت چاپ نیز راه یافت. یکی دیگر از موارد استفاده از واژه کلفون، در چاپ بود

---

1. Glaister, Geoffery Ashall: *Encyclopedia of the Book*, New Delhi, Castle, 1996, p.103.
2. Idem, Ibid.

که بعدها واژهٔ Device (علامت) برای آن انتخاب شد و عبارت از مهر یا نقش یا طرحی بود که در ابتدا یا انتهای نسخه ثبت شده و بیشتر معرّف علامت تجاری (Trade Mark) برای ناشر یا چاپخانه بود. کهن‌ترین علامت شناخته شده در کتب چاپی متعلّق به‌سال ۸۶۶ هـ/۱۴۶۲ م است که فوست و شوفر علائم خود را بر کتاب مقدّس لاتینی (Biblia Latina) زدند. در وین نسخه‌ای از مزامیرماینتس وجود دارد که علامت سال ۸۶۱ /۱۴۵۷ م برخوردارد، امّا گمان می‌رود که بعدها به‌نسخه افزوده شده باشد[1].

فرانسوی اوّل در سال ۹۴۶ /۱۵۳۹ م فرمانی صادر کرد که ناشران و کتابفروشان را مجبور می‌کرد از علامت‌های ویژهٔ خود استفاده کنند. در اوایل سدهٔ دهم هجری/ شانزدهم میلادی، پس از انتقال گزارش چاپ کتاب به‌صفحه عنوان، عملاً کلفون‌نویسی از انتهای نسخه‌های چاپی رخت بربست[2].

تا اوایل سدهٔ چهاردهم هجری/بیستم میلادی هنوز کلفون‌نویسی در نسخه‌های چاپ سنگی و حتّی چاپ سربی فارسی ادامه داشت و نمونه‌های فراوانی از آن را می‌توان دید.

۳. اصطلاح انجامه در کهن‌ترین نسخه: با آن‌که در مقالهٔ استاد افشار و مقالات پیش از آن و پس از آن ـ که بعداً به‌آن‌ها اشاره خواهد شد. به‌کهن‌ترین انجامه موجود اشاره شده امّا نشان داده نشده که کهن‌ترین اشاره به‌انجامه در کجا بوده است؟ انجامه‌نویس (یا ترقیمه‌نویس یا کلفون‌نویس یا...) چه نامی بر انجامه خود داده است؟ آیا خود متوجّه هویت مستقل انجامه بوده است یا نه؟ اگر بوده، آن را چگونه تعریف یا نامگذاری کرده است؟

استفادهٔ مجازی و استعماری و تشبیهی از کلمات به‌کاربرده شده در این باره، با وجود ارزشمند بودن، از ارزش علمی برخوردار نیست.

۴. چرا انجامهٔ اسناد نه: در تعریف استاد افشار نیامده که چرا انجامهٔ اسناد مورد بحث قرار نگرفته است. مگر نه آن‌که «انجامه= گزارش تهیّه» است و در پایان اسناد

---

1. Idem, p.136.
2. Idem, Ibid.

می‌آمد: «در تاریخ... ماه... سال... در مقام... و شهود...» و در آغاز مصالحه نامه‌ها می‌آید: «حاضر شدند در محضر شرع فلان و فلان در تاریخ... ماه... سال...» چرا این گزارش‌ها که در قدیمی‌ترین اسناد موجودِ اسلامی منتسب به‌پیامبر اسلام(ص) نیز آمده‌اند جزء انجامه و یا کلفون محسوب نشده‌اند؟

۵. انجامهٔ جغرافیایی: استاد افشار اشاره کرده‌اند که ۴ منطقهٔ جغرافیایی تولید انجامه فارسی عبارت‌اند از: ماوراءالنّهر، هندوستان، بلاد عثمانی و عربی.

تا اوایل سدهٔ چهاردهم هجری/ بیستم میلادی هنوز کلفون‌نویسی در نسخه‌های چاپ سنگی و حتّی چاپ سربی فارسی ادامه داشت و نمونه‌های فراوانی از آن را می‌توان دید.

آیا همین تفکیک جغرافیایی انجامه‌ها ما را وا نمی‌دارد که خصوصیّات هر دسته از انجامه‌های جغرافیایی را مشخّص کنیم. آیا می‌توان اثر انجامه‌های بودایی، سانسکریت و شاید زردشتی را در انجامه‌های فارسی شبه قارّه دید؟ و اثر انجامه‌های بودایی، چینی، سُغدی و اویغوری را در انجامه‌های فارسی ماوراءالنّهر؛ اثر انجامه‌های رُمی، بیزانسی، اسلاوی و ژرمنی را در انجامه‌های فارسی بالکان و قفقاز؛ و اثر انجامه‌های یونانی، هیراتیک و حبشی را در انجامه‌های فارسی خاورمیانهٔ عربی.

و آیا می‌توان حتّی مناطق ایران تاریخی را دسته‌بندی کرد و مثلاً گفت: انجامه‌های ماوراءالنّهری؛ انجامه‌های خراسانی؛ انجامه‌های عراقی؛ انجامه‌های آذربایجانی؛ انجامه‌های شروانی!

۶. زبان و فکر: اگر زبان و کلام و خط و نقّاشی را ابزارهایی در انعکاس افکار انسان بدانیم، می‌توان از اعمال و کردار و نوشتهٔ شخص به‌اندیشه او راه برد.

اهمیّت ارتباط زبان و فکر در انجامه‌شناسی از دو جهت است:

الف ــ ارتباط صرفی و نحوی واژه‌ها و اجزای انجامه: در این حالت تقدّم فعل بر فاعل و مفعول (مانند زبان عربی) به‌انجامه‌ها سرایت می‌کند و ترکیب اجزای انجامه مطابق با همان تفکّر نویسنده (عرب یا عرب‌زبان یا عربی‌نویس) بر کاغذ جاری

می‌شود. گاه ترکیب عربی انجامه، نشان‌دهندهٔ نویسندهٔ غیرعرب آن است که نمی‌تواند زبان فکری خود و زبان نوشتاری خود را باهم تطبیق دهد.

ب ـ جهان‌بینی و جهان‌شناسی: جهان‌شناسی کاتب که همیشه ابزاری برای سفارش‌دهنده نیست. گاه در انجامه‌ها به‌ظهور می‌رسد. معمولاً اصالت انجامه و نهاد آن «فعل» است چه ترقیم، چه تسوید، چه تنمیق، و کاتب معمولاً خود را از آن فارغ می‌بیند و آن را به‌اتمام می‌رساند.

کمتر کاتبی را می‌بینیم که نهاد انجامه را به‌غیر از لعل اختصاص دهد. این کاتبان تمنّیات درونی خود را نشان می‌دهند. نمونه‌های خوب را در مقاله «انجامه» می‌بینیم:

ـ اصالت کاتب

ـ اصالت کتاب

ـ اصالت حالت کتابت

ـ اصالت ابزار کتابت، مانند قلم: «قد استراح قلمی من ترقیم هذه الکلمات...»؛ دست: «دیگر دست از تحریر عاجز شد التماس می‌نماید که بس است...» باید تأکید کرد فرق است بین دسته‌بندی انجامه‌ها براساس تقسیم‌بندی ارائه شده در مقاله، و تفکیک نهاد وگزاره در انجامه، که خاستگاه فکری نویسنده را می‌نمایاند.

۷. **تدوین منحنی کتابت:** در مقالهٔ انجامه خواندیم که مدّت کتابت نسخه در انجامه می‌آمده. همچون: «کتاب موصوف در عرضهٔ یک ماه به‌اختتام رسانید...» یا «در کمال سرعت و شتاب پانزده روزه تحریر شد...». این‌گونه انجامه‌ها ارزش تدوین منحنی کتابت را دارند. یعنی می‌توان کتاب را به ۳۰ بخش (یک ماه) یا ۱۵ بخش تقسیم کرد.

عاقلانه این است که درنظر آوریم کتابت صبح کتابت را آغاز می‌کرده و غروب به‌انجام می‌رسانده است، و طبیعی است که توان جسمی او اجازهٔ کار یکنواخت را نمی‌داده، لذا هر روز صبح که از خواب برمی‌خاسته و صبحانه‌ای می‌خورده و آغاز به‌کار می‌کرده است، خط او یکنواخت‌تر و خوش‌تر بوده و نزدیک غروب از اوج آن فروکاسته می‌شده است و صبح روز بعد باز همین‌طور.

باز عاقلانه این است که درنظر آوریم کاتب جمعه‌ها را به‌استراحت و عبادت‌های جمعی می‌گذرانده است و می‌توانیم درنظر آوریم که کاتب در ماه رمضان به‌دلیل روزه‌داری کمتر کار می‌کرده و از دقّت کمتری نیز برخوردار بوده است.

بدین ترتیب می‌توان کتابی را که در ۱۵ روز نوشته شده، به ۱۵ بخش تقریباً مساوی تقسیم کرد و فراز و فرود نثر و خط کاتب را مشخّص کرد. این چنین انجامه‌هایی ارزشی چند برابر دیگر انجامه‌ها دارند، زیرا از پروسهٔ تهیّه کتاب، گزارش بی‌بدیلی به‌ما ارائه می‌دهند.

۸. **ورود دانش گاه‌شماری به‌مبحث انجامه:** از مهم‌ترین ضعف‌های علوم انسانی به‌ویژه در کشور ما، نقلی بودن استنادات علمی است. خوب است در بحث انجامه‌شناسی، گاه‌شماری بیشتر به‌کار آید و در شناخت مشکلات نسخه‌شناسی یاری رساند.

مثلاً در نمونه شمارهٔ ۳۴۴ مقالهٔ انجامه می‌خوانیم: «یوم الاربع رابع عشر ربیع‌الاوّل فی سنهٔ سبع و سبعین و خمسمائة...» آیا واقعاً ۱۴ ربیع‌الاوّل سال ۵۷۷ چهارشنبه بوده است؟

تقویم تطبیقی ووستنفلد می‌گوید که اوّل ربیع‌الاوّل سال ۵۷۷ برابر چهارشنبه بوده است. پس روز ۱۴ ربیع‌الاوّل باید پنجشنبه باشد. البتّه با توجّه به‌قراردادی بودن تعداد روزهای ماه در تقویم ووستنفلد، این یک‌روز قابل اغماض است. امّا آیا در همه موارد چنین تطبیقی را انجام می‌دهیم؟

نمونهٔ ۳۸۳ می‌گوید که: ۱۱ رمضان ۹۷۱ هجری روز شنبه بوده است. اگر اوّلین روز رمضان سال ۹۷۱ پنجشنبه باشد (با یک‌روز اغماض) ۱۱ رمضان روز شنبه است که براساس تقویم ووستنفلد درست است.

نمونهٔ ۳۸۴ می‌گوید که: ۱۲ ذی‌قعده ۹۷۵ روز دوشنبه است که با اغماض یک‌روز درست است.

نمونهٔ ۴۱۵ می‌گوید که: ۱۴ شوّال سال ۷۳۲ هجری روز سه‌شنبه است، در صورتی که اوّل شوّال روز جمعه باشد. ۱۴ شوّال باید روز پنجشنبه ـ و شاید چهارشنبه ـ باشد

و نمی‌تواند سه‌شنبه باشد. به‌همین دلیل در تصحیح متون و تاریخ‌گذاری آن‌ها براساس انجامه، نباید نقش گاه‌شماری را دست کم گرفت.

برای خودم جالب بود که در انجامه‌های ارائه شده به‌ویژه به‌گاه‌شماری ترکی، هیچ اشاره‌ای به‌گاه‌شمار «خانی» که در سال ۷۰۲ هجری به‌دست غازان خان مغول بنیاد نهاده شد نیامده و ظاهراً غیر از کتیبهٔ معروف موزهٔ سور به‌همراه گاه‌شماری‌های دیگر به‌کار نرفته است. فقط در سکّه‌های سال ۷۳۳ هجری و چند سند جلایری به‌سال‌هایی از این گاه‌شماری اشاره رفته است.

۹. تصویری در صفحه ۶۳ به‌نمایش درآمده که عبری‌ـ فارسی معرّفی شده[1] درحالی که پهلوی‌ـ فارسی است. هرچند جای انجامه‌ای «فارسیهود» که ویژه کتابت یهودیان فارسی زبان ایران، افغانستان و ماوراءالنّهر است، در این مقاله خالی است.

۱۰. مقالهٔ دکتر پورجوادی در «اهمیّت انجامه‌ها در شناخت تاریخ فرهنگی شهرها» هرچند به‌گوشه‌ای از اهمیّت انجامه‌ها اشاره دارد، امّا کاش از نسخه‌های شش‌گانه توصیف شده بهره‌برداری می‌شد و به‌شناخت تاریخ فرهنگی شهرها کمکی می‌کرد. اگر اشاره به‌شش نسخهٔ فلسفی، نشانگر علاقهٔ مردم شهرهای موصوف به‌فلسفه باشد پس اشاره به‌شش نسخهٔ طبّی نیز نشانگر علاقهٔ مردم شهرهای مذکور به‌طبّ است؟!

گرایش علمی شهرهایی به‌مسائل علمی مختلف، مطمئناً نیاز به‌نسخه‌های بیشتری و بهره‌گیری از علم آمار دارد تا بتوان قضاوت عادلانه‌تری کرد.

۱۱. مقالهٔ دکتر عارف نوشاهی در «ترقیمهٔ نمونه» بسیار جالب و دربرگیرندهٔ تقریباً همهٔ ارکان انجامه‌هاست. هرچند ایشان مهم‌ترین رکن انجامه را تاریخ کتابت و نام کاتب می‌دانند (که جای بحث دارد) امّا استدلال ایشان بر این‌که «تاریخ کتابت را بدان جهت بر شخص کاتب مقدّم داشته‌ام...» نشان از دید علمایی ایشان در استدلال بر ترجیح ارکان انجامه دارد.

---

۱. نک: یادداشت «دو نکته دربارهٔ تاریخ انجامه و نسخه» از عبدالرّحمٰن عمادی، «نامهٔ بهارستان»، سال سوّم، شمارهٔ دوّم، دفتر ٦، پاییز ـ زمستان ١٣٨١ هـ ش، ص ٦–٥٠٥.

۱۲. «انجامهٔ شاهنامهٔ فلورانس» تألیف آیدین آغداشلو، نقش هنر را در سالیابی انجامه‌ها نشان می‌دهد که پیشتر مغفول مانده بود.

۱۳. مقالهٔ «ترقیمه‌ها و مُهرها و عرض دیده‌ها» نشان از توجّه فارسی‌زبانان شبه قارّه به‌انجامه‌شناسی دارد. نمونه‌های فراوان در اصل کتاب و مقالات آن، گنجیه ارزشمندی از انجامه‌ها را به‌نمایش می‌گذارد و ترجمه بعضی از مقالات را بایسته می‌گرداند.

۱۴. مقالهٔ خانم دکتر مزداپور در معرّفی «بن‌نوشت‌های کهن»، اثر میراث زردشتی بر انجامه‌نویسی فارسی را به‌خوبی نمایان ساخته است. در متون زردشتی بن‌نوشت را علاوه بر آغاز و انجام نسخه می‌توان دید بلکه گاه در میانه نوشته کاتب مطلبی می‌افزاید. (ص ۲۵۶)

۱۵. اندکی پس از چاپ نشریهٔ *نامهٔ بهارستان* (دفتر پنجم)، *دایرةالمعارف کتابداری و اطّلاع‌رسانی*، به‌ویراستاری دکتر عبّاس حرّی در انتشارات کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران به‌چاپ رسید.

بیشتر مدخل‌های نسخه‌شناسی این دایرةالمعارف به‌قلم استاد نسخه‌شناسی نجیب مایل هروی به‌نگارش درآمده است. از بدایع دایرةالمعارف‌نویسی در کشورمان همین بحث «انجامه» است که در این دایرةالمعارف هم مدخل «انجامه» آمده و هم مدخل «ترقیمه». و احتمالاً در جلدهای آینده مدخل «کلفون» را نیز خواهیم دید.

- مقالهٔ «انجامه» به‌قلم نجیب مایل هروی است که انصافاً مقالهٔ مفید و منسجمی است. هرچند فقط ۶ صفحه را دربرگرفته است. در این مقاله نیز نقش کلفون کمرنگ (فقط در حدّ اشاره) است و هیچ‌اشاره‌ای به‌قدیم‌ترین اشاره به‌انجامه یا ترقیمه (یا هر اصطلاح هر معنی دیگر) نشده و اصالت فوق‌الذّکر مورد تأکید قرار نگرفته است. تحلیل‌های استاد مایل هروی قابل توجّه و گاه براساس تجربه‌های کاتبان است.
- مقاله «ترقیمه» به‌قلم مژده کمالی‌فر است و بیشتر از روی فرهنگنامه‌های عمومی مانند: *لغت‌نامهٔ دهخدا*، *دایرةالمعارف فارسی*، *آنند راج*، *دانشنامهٔ ادب فارسی*، به‌گردآوری تعاریف ترقیمه پرداخته است و توجّهی به‌منابع دست اوّل و نسخه‌های خطّی و نمونه‌های ترقیمه‌ها ندارد.

• هردو مقاله فاقد اشاره به‌علّت ترجیح «انجامه» یا «ترقیمه» هستند و ظاهراً نویسندگان از کار یکدیگر بی‌اطّلاع بوده‌اند. برخلاف رسم دایرةالمعارف‌نویس، در هردو مقاله هیچ‌ارجاعی به‌آن دیگری نشده است و شاید هم مسئولان مدخل‌یابی، فرق این دو مدخل را نمی‌دانستند. به‌هر صورت منتظر می‌مانیم تا مقاله کلفون در جلد دوّم یا سوّم این *دایرةالمعارف* به‌چاپ رسد و شاید جمعی بین این دو مقاله به‌دست آید.

آشنایی با نسخهٔ خطّی دیوانِ مظهر جانِجانان

عراق رضا زیدی*

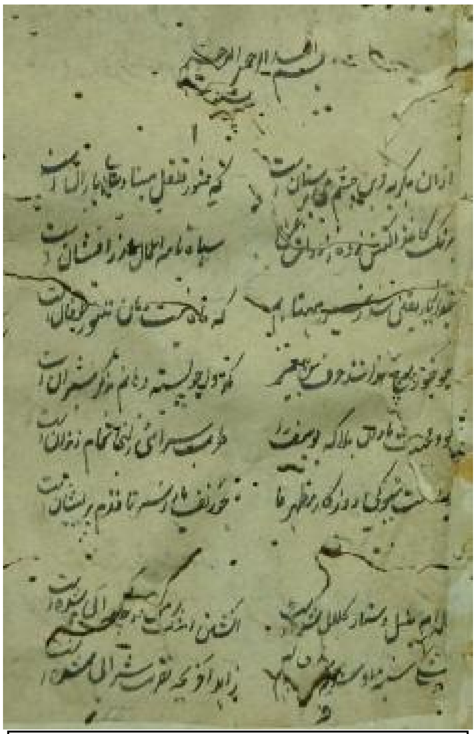
سپاس فراوان از آن خداوند که در کلام مقدّس خود (*قرآن کریم*) قسم به‌قلم و نوشتن خورده است. نٓ وَٱلْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ ۝[1] و یکی از اسماء صفاتی آن «المصوّر» است. همان خدا، رسول ما را «شهر علم» و وصیّ آن را دروازهٔ آن شهر علم قرار داده است. بیشتر کاتبان قدیم و جدید عربی و فارسی بر این نکته اتّفاق دارند که اصول کتابت از همین درِ شهرِ علم ـ حضرت علی(ع) ـ منکشف شده است. قبل از آغاز چاپخانه‌ها تاریخ و ادب را به‌توسّط کتابت نگهداری می‌کردند. قبل از ایجاد چاپخانه برای چاپ کتاب، کاتب (خطّاط) لازم بود، ولی در این چند دههٔ اخیر اگرچه کامپیوتر اهمیّت کاتبان را ازبین برده، ولی با وجود این، سرمایهٔ ادبی، تاریخ و فرهنگی بزرگان ما هنوز به‌شکل نسخه‌ها (مخطوطات) در کتابخانه‌های معروف هند و کتابخانه‌های شخصی موجود و محفوظ‌اند. بخش اعظمی از سرمایهٔ مهمّ و گران‌بهای ادب فارسی در هند بوده است. اگرچه تعداد زیادی از آنها را انگلیسی‌ها در دوران حکومت خود به‌انگلستان، فرانسه و پرتغال بردند. موقعی که شبه قارّه آزاد گردید، مدبّران و استادان و دانشمندان هندی و ایرانی چون علی اصغر حکمت که مدّتی در هند زندگی می‌کردند برای محافظت این سرمایهٔ عظیم ادب فارسی خیلی کوشیدند و در زمان حاضر مؤسّسهٔ نور وابسته به‌جمهوری اسلامی ایران نیز برای محافظت و مراقبت این نسخه‌های خطّی سعی خودش را به‌خوبی انجام می‌دهد، بعد از آزادی هند این سرمایهٔ عظیم را در

---

* استاد فارسی جامعهٔ ملّیّهٔ اسلامیّه، دهلی‌نو.

1. قلم (۶۸)، آیه ۱.

کتابخانه‌های معروف و دانشگاه‌ها و کالج‌ها و موزه‌ها نگهداری کرده‌اند. برای استفادهٔ درست از این مخطوطات مرکز تحقیقات فارسی خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران و مرکز میکروفیلم نور کار عظیم تهیّهٔ فهرست این کتاب‌ها را در دستور کار خود قرار داده‌اند. فهرست‌های فراوانی تا به‌حال از نسخه‌های خطّی کتابخانه‌های مختلف چاپ شده است. در زمان حاضر لازم است و تقاضای وقت نیز همین است که نسخه‌هایی را معرّفی کنیم که در کتابخانهٔ شخصی موجود می‌باشد. چون رسیدن به‌کتابخانه‌های شخصی کار هرکس نیست. بنده در این مقالهٔ کوتاه یک دیوان نسخهٔ خطّی که در یک کتابخانهٔ شخصی محفوظ است را معرّفی می‌کنم. این نسخه، نسخهٔ دیوان مظهر جانِ‌جانان است.



آغاز نسخه خطّی مظهر جانِ‌جانان دهلوی در یکی از کتابخانه‌های شبه قارّه

جانِ‌جانان در روزگار علی حزین لاهیجی و خان آرزو زندگی می‌کرد. در سال ۱۱۱۳ هجری یازدهم ماه رمضان‌المبارک بروز جمعه به«کالا باغ» مالوه متولّد شد. سلسلهٔ نسب وی با ۳۶ پشت به‌توسّط محمّد حنفیّه به‌حضرت علی(ع) می‌رسد. مظهر جانِ‌جانان یکی از صوفیان سلسلهٔ نقشبندیّه بوده، ولی در عشق مولا علی(ع) سرشار و سرمست می‌ماند. چنان‌که گفت:

مقطع این غزل افتاد چو مشکل مظهر　　مدد قافیه‌ام شاه نجف کرد آخر

وفات وی در دهم محرّم یعنی بروز عاشورای ۱۱۹۵ هجری در دهلی اتّفاق افتاد. تاریخ وفات از «مظهر کل» یافته می‌شود. قبر وی نزد ترکمان گیت (درِ ترکمان) در دهلی واقع است. از آثار مظهر جانِ‌جانان یک دیوان فارسی، یک مجموعه نامه‌های

فارسی، وصیّت‌نامه و خریطهٔ جواهر به‌جای‌مانده است. خریطهٔ جواهر انتخاب بعضی از شاعران فارسی است. غیر از این یک دیوان اردو هم دارد.

مظهر جانِ‌جانان، دیوان فارسی خود را در سال ۱۱۷۰ هجری در سن ۶۰ سالگی از میان بیستِ هزار بیت یک‌هزار بیت انتخاب نمود و آن را در دیوان خود قرار داد. همان‌طور که از دیباچهٔ آن معلوم می‌شود:

"بعد حمد و صلوة، فقیر جانِ‌جانان متخلّص به«مظهر» پسر میرزا جانِ‌جانی تخلّص که علوی نسب و هندی مولد و حنفی مذهب و نقشبندی مشرب است... بعد تفحّص از سفینه‌های بسیار، بیست هزار بیت قریب یک‌هزار آن هم بی‌ترتیب ردیف و اکثرش غزل‌های ناتمام به‌دست آمد و ازنظر گذشت، هرچه خارج از این جمع است طرح دانند مگر از واردات تازه که بسیار کم اتّفاق می‌افتد یا از مسوّدات کهن آنچه میسّر می‌آید و ازنظر می‌گذرد درج نموده می‌شود، مسلّم است".

بعد از مرتّب‌کردن دیوان، مظهر جانِ‌جانان تقریباً ۲۵ سال در قید حیات بوده است. محمّد عبدالرّحمٰن ادّعای همین مخطوطه را کرده و آن را از مطبع مصطفایی کانپور در سال ۱۲۷۱ ه/ ۱۸۵۴ م به‌چاپ رسانده است و همراه آن کلام شاعران دیگر فارسی به‌نام «خریطهٔ جواهر» که به‌صورت بیاض جمع کرده بود را هم چاپ کرده است. آن دیوان را از مطبع مفید عالم آگره به‌اهتمام مولوی عبدالقدیر در سال ۱۳۰۹ هجری به‌چاپ رسانده، بعد از آن ملک جلال‌الدّین الهی بخش کتابفروش لاهور همان‌طور آن را چاپ کرد.

دیوان چاپ شده محمّد عبدالرّحمٰن را نمی‌توانیم نسخهٔ اصیل بگوییم، چون ایشان در هیچ‌جا دربارهٔ این نسخه چیزی ننوشته است که ایشان از کجا این را نقل کرده است. این دیوان ۸۹ صفحه می‌باشد. صفحهٔ اوّل آن، دیوان میرزا مظهر جانِ‌جانان، به‌اهتمام هیچمدان محمّد عبدالرّحمٰن در مطبع مصطفایی واقع کانپور ۱۲۷۱ هجری و غیره به‌صورت قشنگ نوشته‌اند.

نسخهٔ خطّی که موردِ نظر بنده است دیوان مظهر جانِ‌جانان می‌باشد که آن را بنده از عادل اسیر دهلوی که شاعر معروف کودکان می‌باشد گرفته‌ام و این نسخهٔ خطّی

ملکیّت شخصی آقای عادل اسیر می‌باشد. بنده از عادل اسیر ممنونم که این مخطوطه را به‌بنده دادند. این نسخهٔ دیوان مشتمل بر ۱۲۰ صفحه و کاتب آن محمّد انورالله می‌باشد. بر صفحهٔ اوّل نسخه عبارت ذیل به‌خطّ شکسته نوشته شده است و بر حروف آن هیچ‌نقطه‌ای یا علامتی نوشته نشده است. ولی بعد از زحمت بسیاری آن را خوانده‌ام:

باشد غبار خویش عبیر کفن مرا

مظهر جان‌جانان

باشد به‌وصف لعل لب دلستان ما	مانند غنچه پر ز زبان‌ها دهان ما
بر خاک ما نه شمع فرستاد و نی گلی	مردیم و سینه صاف نشد بر گمان ما
از اشک ما خراب نشد خانهٔ کسی	چون ابر نیست سبز قدم کاروان ما
تا شکرهای مقدم تیغش ادا کنیم	همچون سنان ز فرق برآمد زبان ما

کاتب‌الحروف خاکسار مؤمنین

محمّد انورالله

بر صفحهٔ دوّم چند مُهر دیده می‌شود که از آن معلوم می‌شود که این دیوان در کتابخانه‌ای معتبر بوده یا از مطالعهٔ امیری یا وزیری گذشته است. ولی آن مُهرها را از لاک سفید پاک کرده‌اند و از رنگ سیاه دو جا درشت درشت دیوان مظهر و مظهر نوشته شده است و شمارهٔ کتابخانه ۱۵۴ هم درج شده است و خطّ آن خوانا و زیباست. اگرچه از گزند موریانه و کرم نیز تا حدودی ایمن نمانده ولی نسخه زیاد آسیب ندیده است بجز بعضی سوراخ‌های معمولی که می‌توان آن را نادیده گرفت چون به‌طور کلّی نسخه خوانا است، ولی از کاغذ معلوم می‌شود که تقریباً کاغذ متعلّق به‌صد و اندی سال پیش است و کتابت هم همین‌طور ولی هیچ‌جا تاریخ کتابت دیده نمی‌شود و شمارهٔ صحفه هم ندارد. ولی برای شناخت صفحات همان روش قدیم را به‌کاربرده‌اند یعنی لفظ اوّل صفحه بعد را در آخر صفحه نوشته‌اند. از همین لفظ که در آخر صفحه می‌نویسند صفحهٔ بعد را می‌شناسند. آقای عادل اسیر در این نسخه با مداد شمارهٔ صفحات را نوشته‌اند و نسخه را جلد هم کرده‌اند.

در این نسخه هم ترتیب غزلیّات مطابق ردیف می‌باشد. یعنی از «الف تا یا» قبل از آغاز غزلیّات با قلم سیاه، بسم الله الرّحمٰن الرّحیم؛ تحریر شده است. ولی طرف راست

قبل از بسم الله با قلم سرخ «ربّ یسّر» و طرف چپ «تمّم بالخیر» درج شده است بعد از این نوشتن شعر غزل شروع شده است. بر صفحهٔ اوّل کمی جا خالی گذاشته‌اند و بعد از آن در ده سطر بعد از بسم الله هشت بیت نوشته شده است و به‌صفحات بعدی معمولاً ۱۳ سطر در هر صفحه می‌باشند و هردو مصرع شعر در یک سطر نوشته شده است. ولی هردو مصرع مقطع به‌دو سطر نوشته شده، از این می‌توانیم به‌خوبی دریابیم که غزل تمام شده و غزل دیگری آغاز می‌شود. یکصد و چهار صفحهٔ این نسخه پر از غزلیّات‌اند که مجموعاً تعداد ابیات غزل‌ها هزار و صد و شش می‌باشد و برعکس این در دیوان چاپ شده تعداد تمام اشعار غزلیّات ۹۴۵ بیت است. در این نسخهٔ خطّی با عنوان «افراد» نوزده شعر متفرّقه هم موجودند. این اشعار در دیوان چاپ شده وجود ندارد. در این نسخه برعکس تعداد ابیات دیوان چاپ شده، یعنی ۹۴۵ بیت در نسخهٔ خطّی ۱۱۲۵ بیت موجودند که در تعداد تقریباً ۸۰ بیت از نسخهٔ چاپی بیشتر دارد و در این نسخهٔ خطّی صفحهٔ ۲ تا ۱۰۳ غزلیّات آمده‌اند و از صفحهٔ ۱۰۳ تا ۱۰۴ ده رباعی نوشته است و در صفحهٔ ۱۰۵ تا ۱۰۸ نوزده فرد درج شده است، صفحهٔ ۱۰۹ تا ۱۱۱ دو مخمّس که هریک هفت بند دارد، آمده و در صفحهٔ ۱۱۳ تا ۱۱۴ هفت بند واسوخت تحریر است، بعداً یک قطعهٔ تاریخ عقد کسی آمده است.

از آثار مظهر جانِ‌جانان یک دیوان فارسی، یک مجموعه نامه‌های فارسی، وصیّت‌نامه و خریطهٔ جواهر به‌جای‌مانده است. خریطهٔ جواهر انتخاب بعضی از شاعران فارسی است.

لذا ضرورت وقت این است که این هردو دیوان مقایسه شوند و یک دیوان جدید ترتیب داده شود و بعد از سعی و کوشش می‌توانیم نسخه‌های دیگر دیوان مظهر جانِ‌جانان را پیدا کنیم، فعلاً بنده در این مقالهٔ کوتاه بعضی از اشعار غزل را موردِ مقایسه قرار می‌دهم که در دیوان موجوده چاپ شده وجود ندارد که میان آن هشت غزل اوّلین و یک غزل آخری می‌باشد که مورد مقایسه قرار داده می‌شود.

نخستین غزل دیوان چاپ شده فقط سه بیت درج شده‌اند که مطلع آن این است:

آبی نزد به‌روی گران خواب بخت ما　　با آن‌که گریه داد به‌سیلاب رخت ما

درحالی‌که در نسخهٔ خطّی موردِ نظر هفت بیت می‌باشد. مظهر جان‌جانان در این غزل دو مطلع گفته است ولی در دیوان چاپ شده، مطلع اوّل وجود ندارد و فقط حسن مطلع دارد. مطلع در نسخهٔ خطّی موردِ بحث چنین است:

ما را به‌آب گریـه مـا داد بخـتِ ما　　غم بار کرد بر سرِ سیلاب رخت ما

علاوه بر این در غزل مذکور بیت چهارم و ششم هم هست که در نسخهٔ چاپ شده نیست.

فرهاد پیش ما خط زنهار مـی‌کـشد　　دندان تیشه کُنْد کَنَد جان سخت ما
یک نالـه از در دل مـا بی‌نـوا نرفت　　خوان خلیل شد جگر لخت لخت ما

در همان غزل اوّل، غیر از تفاوت ابیات فراوان در دیوان چاپ شده، و خطّی تفاوت دیگر هم در این است که در نسخهٔ مطبوعه مصرع اوّل از مقطع کلمهٔ «رمید» و در مخطوطه لفظ «برید» آمده است. در آغاز مصرع دوّم مقطع نیر کلمهٔ «دیوانه» به‌جای «جانانه» آمده است.

در غزلِ دوّم دیوان چاپ شده ۹ بیت دارد و در نسخهٔ خطّی ۱۰ بیت و در این نسخه در بیتِ ششم به‌این بیت برمی‌خوریم که در نسخهٔ چاپی نیست:

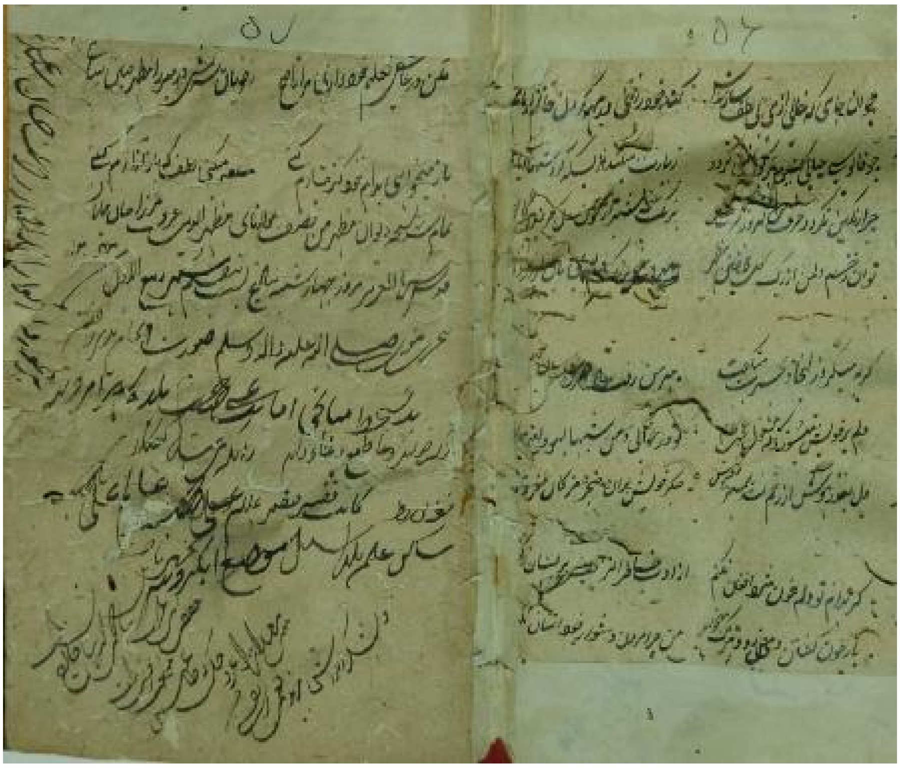
بس‌که عمـری سوختم داغ ملیحان عرب
لازم افتاده‌ست چون مجنون تپ سودا مرا

سوّمین غزل دیوان چاپ شده، منحصر بر هفت بیت می‌باشد. ولی در نسخهٔ خطّی این غزل، غزل شانزدهم است و هشت بیت دارد اگرچه در نسخهٔ خطّی بیت ششم وجود ندارد، امّا ابیات زیرین اضافه هستند:

ثـناخـوان لب و دنـدان خوبـانیـم از عمـری
کسی از لعل و گوهـر پر نمی‌سـازد دهـان ما
پس از ما بی‌چراغ این خاندان درد خواهد شد
مـده چون ناله بربـاد ای محبّـت دودمـان ما

در غزل چهارم دیوان چاپ شده هفت بیت وجود دارد ولی در نسخهٔ خطّی این غزلِ پانزدهم است. در نسخهٔ خطّی قبلاً فقط پنج بیت بوده ولی بعداً کاتب دیگری در میان آن دو بیت را اضافه کرده است.

در غزل پنجم دیوان چاپ شده، فقط هفت بیت آمده است، درحالی‌که در نسخهٔ خطّی این غزل نُهم می‌باشد که در آن قبلاً شش بیت بوده ولی بعداً کسی از نسخهٔ دیگر دو بیت را اضافه کرده، همان‌طور ابیات زیرین اضافه شده است:



انجام نسخهٔ خطّی دیوان مظهر جانِ جانان، در یکی از کتابخانه‌های شبه قارّه

ز عمری گرم جوشش‌هاست با ما زخم حسرت را
عجب ربطی‌ست قلبی این نمکخوار محبّت را

در غزل بالا یک بیت خیلی شهرت گرفته و زبانزد خواص و عوام شده:

بنا کردند خوش رسمی بخون و خاک غلطیدن
خدا رحمت کند این عاشقان پاک طینت را

غزل ششم در هردو دیوان یکسان است، ولی در بعضی از اشعار الفاظ جداگانه هستند و در نسخهٔ خطّی این غزل سی و دوّم می‌باشد.

در غزل هفتم قبلاً در هردو دیوان شش بیت بوده است. بعداً در این نسخهٔ خطّی بیت سوّم را از نسخهٔ دیگر اضافه کرده‌اند، این چهارمین غزل در نسخه می‌باشد.

شود در دل گره چون... قدرش افزاید　　مرصّع می‌کند جـوش حباب باد مینا را

غزل هشتم در دیوان چاپی در نسخهٔ خطّی بیست و دوّم است و بیت زیرین را اضافی دارد:

خار را پا می‌رود از جا ز جوشش‌هـای من　　نیست پروا همچو سیلاب از تهی پای مرا

در دیوان چاپ شده تحت ردیف یای تحتانی یک شعر آخر به‌طور غزل کامل نوشته شده است، ولی در نسخهٔ مذکور در این غزل سه بیت درج شده‌اند، ابیات زیر اضافه هستند:

پـارهٔ شـوخ و پـارهٔ نمکـین　　هـای دشـنام ناتمـام کـسی
وا به‌شـکر تبـسّم اسـت لـبش　　نیست زخمم نمک‌حرام کـسی
سر ازین تبغ بردن آسان نیست　　های مظهـر خـم سـلام کسی

مختصراً می‌توان گفت که این نسخهٔ خطّی دیوان مظهر جانِجانان دارای اهمیّت زیادی می‌باشد. چون عظمت و شهرتِ صوفیانهٔ جانِجانان به‌سببِ این نسخه بیش از پیش درخشان‌تر می‌شود و توسّطِ این نسخه ابیات فراوانی از یکی از شاعران بزرگِ نسل آخرین فارسی در هند به‌دست می‌آید و از این اشعار می‌توان به‌مقام ادبی و بصیرت و دانش عرفانی مظهر جانِجانان پی برد.

معرّفی جُنگی در کتابخانهٔ سالارجنگ حیدرآباد دارای ابیاتِ ابوعبدالله رودکی

علیم اشرف خان*

مقدّمه

ابوعبدالله جعفر بن محمّد رودکی (م: ۳۲۹ ه/۹٤۰ م)، یکی از نوابغ روزگار به‌شمار می‌آید وی در زمرهٔ شاعرانی بوده است که می‌توان او را در ردیف متقدّمین گذاشت. مؤلّف *یدِ بیضا* رودکی را چنین یادکرده است:

"رودکی سمرقندی اقدم این طایفه است و اوّل کسی است از عجمیان که دیوانِ شعر ترتیب داده. اکثر سخنوران در اشعار خودش ستوده‌اند، گویند اشعار صد دفتر برآمده و در «شرح یمینی» مسطور است که عدد اشعارش به‌هزار هزار و سیصد و بیست بیت رسیده. امّا در این عهد سخنش چون صفیر عنقا در پردهٔ خفا است و با آن‌که اکمل بوده بنابر جودتِ طبیعت در هشت سالگی *قرآن* یادگرفت و علم قرائت آموخت و به‌واسطهٔ خوش گلویی در مطربی و نواختنِ رود زمزمه مهارت برکشید از این جهت رودکی تخلّص کرده و بعضی گفته‌اند منسوب است به«رودک» که موضعی است مِن اعمال بخارا و امیر نصر بن نوح سامانی او را تربیت کرده و به‌فرمودهٔ امیر «کلیله و دمنه» را به‌نظم آورده و چهل هزار درم صله یافته. گویند جاهش بجایی رسیده بود که دویست غلام زرخرید در رکابِ او می‌رفتند و چهار صد اشتر اجمال و اثقال او می‌کشیدند و بعد از او هیچ شاعر را آن‌قدر مکنت دست نداده. وقتی امیر نصر از بخارا به‌مرو رفت و

---

* دانشیار فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

مدّتِ اقامت طول کشید ارکانِ دولت در اشتیاق وطن مألوف طبّان شدند و رودکِی را مالی پذیرفتند تا امیر را به‌عزیمت بخارا راغب سازد. رودکی قصیده‌ای گفته در سحری که امیر صبوحی کرده بود به«آهنگ عود» برخواند امیر از استماع آن چندان در نشاط آمد که فی‌الحال موزه درپای ناکرده سوار شد و یک منزل به‌طرف بخارا نزول فرمود، مطلع‌اش این است:

یاد جوی مولیان آید همی بوی یار مهریان آید همی

*

منه: نظر چگونه بدوزم کـه بهر دیدنِ دوست
ز خاکِ من همه نرگس دمد بجای گیاه

*

منه: در منـزل غم فکنـده مفـرش ماییم هم دیده پرآب و دل بر آتـش ماییم
عالم چو ستم کند سـتم کش ماییم دست خوش روزگار ناخوش ماییم"[1]

رودکی‌شناسان معروف را می‌توان چنین نام‌برد:

۱- استاد سعید نفیسی، ۲- آقای ی. براگینسکی،
۳- آقای اصغر جانفدا، ۴- دکتر ذبیح الله صفا،
۵- آقای عبدالغنی میرزایف، ۶- آقای خ. میرزازاده،

---

۱. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ ه): *ید بیضا* (خطّی)، شمارهٔ ٥٤٥، ورق ٥٠-٢٤٨.
نسخهٔ خطّی ید بیضا به‌شمارهٔ ٥٤٥ و شمارهٔ مسلسل ۳۰۹۳م، به‌خطّ نستعلیق خوانا در سال ۱۲۹۷ هجری/ ۱۸۷۹ میلادی به‌کتابت میر رضا حسین که میر غلام علی متخلّص به‌آزاد حسین واسطی بلگرامی آن را در سال ۱۱٤۸ هجری/۱۷۳۵ میلادی تکمیل نموده بود دارای ٤۱۹ ورق است، این اطّلاعات به‌طور سند در ترقیمه چنان ثبت گردیده است:
"این: هٰذه *تذکرةالشعرا* الموسوم به ید *بیضا* آثارالشعرا المتقدّمین و المتأخّرین من مؤلّفات الادیب الاریب المشهور میر غلام علی آزاد مغفور بلگرامی جعل الله مثواه فی اعلیٰ علیّین نقل است عن نسخه التی کانت تسویدنا بیدالخاص المصنّف المرحوم حسب‌الامر المتین سیّدنا و علاء تأئید احمد بن الحکیم سیّد محمّد حافظ اعلیٰ العد مقامها فی الدّنیا و الدّین فی شعبان التاریخ سادس العشرین سنه سبع و تسعین مأتین بعد الالف من هجرة النّبی الامین سیّدالانبیاء المرسلین خاتم النبیّین هو الله سلامه علیه و آله و اصحابه و اسابه اجمعین و انا الناقل الخامل نزهمت... بن شیخ نوازش علی بلگرامی حشه هما الله تعالی فی زمرة الصالحین تمام شد".
کاتب الحروف: میر رضا حسین (تنقیح ۱۹۵۸)

۷- آقای رجب امانف،	۸- آقای محمّد شکورف،
۹- آقای م. زند،	۱۰- آقای صدرالدّین عینی،
۱۱- آقای ر. دهاتی،	۱۲- آقای اسراری،
۱۳- پ.ن. لاژنف،	۱۴- آقای پولادی،
۱۵- آقای نصرالدّینف،	۱۶- آقای آ.آ. سمنوف،
۱۷- آقای آ. برتلس،	۱۸- آقای م. بقایف.

همین‌طور حدوداً ۹۰ منبع و مآخذ دربارۀ رودکی سمرقندی تا به‌حال منکشف شده است که بیشتر تذکرۀ شعرا، جُنگ‌ها، سفینه‌ها، بیاض‌ها و فرهنگ‌های فارسی می‌باشند.

بنده در این مقاله سعی نموده‌ام که جُنگی را معرّفی کنم که در کتابخانه و موزۀ سالارجنگ، حیدرآباد نگهداری می‌شود و ابیات رودکی را با دو نسخۀ چاپی دارای آثار منظوم مقایسه کردم و اختلاف نسخ را توضیح دادم، نیز ابیاتی که در این جُنگ آمده ولی در کتاب‌های چاپی دیده نمی‌شود آن را جداگانه ارائه نموده‌ام. پس ممکن است که بعد از مقایسه چندین ابیات رودکی را «باز یافته» بگوییم. ولی این نتیجۀ نهایی نیست ممکن است که در کتاب‌های چاپی این اشعار گنجانیده شده باشند، ولی در آن دو نسخه که من با آن مقابله و مقایسه کرده‌ام، دیده نشده باشد.

هند کشوری است وسیع و عریض که در گوشه و کنار آن صدها کتابخانه و موزه وجود دارد و هریک از این کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مؤسّسات فرهنگی و حتّی ذخائر شخصی پُر از گنجینه‌های گران‌بها از مخطوطات عربی، فارسی و اردو را می‌باشد. در جنوبِ هند موزه و کتابخانه سالارجنگ در شهر حیدرآباد شهرت به‌سزایی دارد که نسخ خطّیِ نفیس و بی‌نظیر در آن‌جا نگهداری می‌شود. در همین گنجینه جُنگی وجود دارد که در این مقاله معرّفی می‌شود.

این نسخه دارای ۵۰ بیت رودکی سمرقندی است که تفصیلات نسخه را می‌توان چنین شرح کرد:

شمارۀ مجموعۀ اشعار: ۱۹۵۲.

شمارۀ مسلسل: A./N.M.74

انتخاب از دست: میرزا محمّد علی متخلّص به‌صائب و ملقّب به‌مستعد خان که در عهدِ شاهجهان پادشاه بوده و در سال ۱۰۸۸ هجری/۱۶۷۷ میلادی فوت کرده بود.

این نسخه از دستِ میرزا محمّد علی صائب شاعر شهیر انتخاب شده است و در سه طبقه منتقسم است.

طبقهٔ اوّل: شاعرانی که تعداد ابیات ایشان بیش از ۵ بیت است. تعداد شعرای این زمره ۳۲۹ است (از ورق iv تا ۴۸۱).

طبقهٔ دوّم: شاعرانی که تعداد ابیات ایشان کمتر از ۵ بیت است و تعداد شاعرانی در این زمره ۴۲۰ است (از ورق v–۴۸۱ تا v–۵۱۸).

طبقهٔ سوّم: ابیات شعرای ناشناخته (از ورق v–۵۱۶ تا v–۵۱۹).

آغاز: نسخه از نثر آغاز گردیده است و طبق مقدّمهٔ مدیر این نسخه دارای ۱۶،۹۱۴ بیت است و آغاز نثر چنین است:

فهرست مجموعه که عالیحضرت مرحمت و غفران پناه...

ای خداوندان مال الاعتبار   ای خداوندان جاه الاعتذار

انجام:

یک مرغ نگاهم به‌تو پرواز نکرده   چشـم دگـری را بپر و بال رساند

تعداد اوراق: ii + ۵۱۹.

اندازه: ۵/۵×۸/۴ اینچ (۱۴/۲×۲۱/۶ سانتی‌متر).

خطّ: نستعلیق خوانا.

کاتب: مرزا محبّ علِی بن مرتضٰی قلی بیگ صفاهانی.

کتابت: ۱۱۸۸ هجری/۱۷۷۴ میلادی.

کیفیّت: از جاها کرم خوردگی دارد، ولی صحافی شده و قابلِ استفاده است[1].

---

۱. فهرست مشروح فارسی مخطوطات در سالارجنگ میوزیم و کتبخانه، مرتبّه: محمّد اشرف، مسئول کیتلاگ، جلد پنجم، ٦۳۳ مخطوطات ادب نظم (از ۹۰۱ تا اختتام مکتبی تا نیز وفات بعد از ۱۹۱٤ میلادی/۱۳۲۲ هجری، ناشر: مسعود احمد رضوی، دائرکتور سالارجنگ میوزیم و لائبریری، حیدرآباد، هند، ۱۹٦۹ میلادی، دائرةالمعارف العثمانیه، حیدرآباد دکن، هند، ص ۳–۱۹۲.

نسخهٔ سالارجنگ

حکیم رودکی (ردیف فرعی انتخاب ۲۲، صفحهٔ ۲۵۶، سطر ۳).

س ٤: زمانه پندی آزاد وار داد مرا زمانه را چو نکو بنگری همه پند است
ص ٥: بروز نیک کسان گفت تا تو غم نخوری بسا کسا که بروز تو آرزومند است[۱]

*

س ٦: شاد زی با سیاه چشمان شاد که جهان نیست جز فسانه و باد
س ۷: ز آمده شادیانه[۲] باید بود وز گذشته نکرد باید یاد

*

س ۸: من و آن جعد موی غالیه بوی من و آن ماه روی حور نژاد
س ۹: نیک بخت آن کسی که داد و بخورد شور بخت آن‌که او بخورد و نداد
س ۱۰: باد و ابرست این جهان فسوس[۳] باده پیش آر هرچه بادا باد[٤]

*

س ۱۱: کار بوسه چو آب خوردن شد بخوری بیش تشنه تر گردی[٥]

*

س ۱۲: زلف ترا جیم که کرد آن‌که او خال ترا نقطه آن جیم کرد
س ۱۳: وز[٦] دهن تنگ تو گویی کسی[۷] دانگلکِ نار به‌دو نیم کرد[۸]

*

۱. رودکی سمرقندی، ابوعبدالله جعفر بن محمّد: *دیوان رودکی سمرقندی*، براساس نسخهٔ سعید نفیسی و ی. براگینسکی، مؤسّسهٔ انتشارات نگاه، تهران، چاپ دوّم ١٣٧٦ ه‍ ش، باب اوّل، ص ۷۱؛ نیز *آثار منظوم رودکی*، عبدالغنی میرزایف، تحت نظر: ی. براگینسکی، محرّر مسئول: میرزا ترسون‌زاده، سرسخن: عبدالغنی میرزایف، نشریات دولتی تاجیکستان، استالین‌آباد، ۱۹۵۸ م، ص ٤٥٣.
۲. نفیسی، ص ۷٤: شادمان.
۳. میرزایف، ص ٤٦٠: افسوس.
۴. رودکی سمرقندی، ابوعبدالله جعفر بن محمّد: *دیوان رودکی سمرقندی*، براساس نسخهٔ سعید نفیسی و ی. براگینسکی، باب اوّل، ص ۷٤؛ میرزایف، عبدالغنی: *آثار منظوم رودکی*، تحتِ نظر: ی. براگینسکی، ص ٤٦٠.
۵. در هردو کتاب چاپی نیامده است.
۶. نفیسی، ص ۷۷: و آن.
۷. همان: کس.
۸. در انتخاب میرزایف به‌عنوان «در مدح نصر بن احمد» آمده است و در نفیسی، باب اوّل، ص ۷۷، به‌تغییر قرائت ثبت گردیده است.

س۱۴: زن[۱] عقیـق مـیی که هرکه بدید زر[۲] عـقیـق گداخـته نشـناخـت
س۱۵: هردو یک گوهـرند لیک به‌طبع این بیفشرد[۳] و آن دگر بگداخت
س۱۶: نابسـوده دو دسـت رنگیـن کرد ناچشـیده بـتـارک انـدر تاخت[٤]

*

س۱۷: بنفش‌های طرب[۵] خیل خیل بر سرکوه چو آتشـی که به‌گو گـرد بر دوید کبود
س۱۸: بیار و هان بده آن آفتاب‌کش چو خوری[٦] ز لب فرو شـود و از زجان[۷] برآید دود[۸]

*

س۱۹: بچشـم دلت دیـد بایـد جهان که چشم سر تو نه بیند نهان[۹]

*

س۲۰: ... ...[۱۰] را بر نهـاد گمـــار بدین آشکارت به‌بین آشکار[۱۱]

*

س۲۱: مارست این جهان و جهان جوی مارگیر از مـــارگیـر بـاز بـرآرد شـیر دمـار[۱۲]

*

---

۱. نفیسی، ص ۷۰: زان عقیقین.
۲. همان: از عقیق.
۳. همان: بیفسرد.
۴. رودکی سمرقندی، ابوعبدالله جعفر بن محمّد: *دیوان رودکی سمرقندی*، براساس نسخهٔ سعید نفیسی و ی. براگینسکی، باب اوّل، ص ۷۰.
۵. میرزایف، ص ۴۶۵: طری.
۶. همان، ص ٤٦٥؛ نفیسی، ص ۸۲: آفتاب‌کش بخوری.
۷. نفیسی، ص ۸۲: شود و از رُخان.
۸. میرزایف، ص ٤٦٥: زود؛ رودکی سمرقندی، ابوعبدالله جعفر بن محمّد: *دیوان رودکی سمرقندی*، براساس نسخهٔ سعید نفیسی و ی. براگینسکی، باب اوّل، ص ۸۲؛ میرزایف، عبدالغنی: *آثار منظوم رودکی*، تحت نظر: ی. براگینسکی، ص ٤٦٥.
۹. این بیت در هردو دیوان چاپی: سعید نفیسی و میرزایف نیامده است.
۱۰. آبدیده و ناخوانا.
۱۱. این بیت در سعید نفیسی (ص ۸۹) چنین آمده است:
ای خواجه این همه که تو خود می‌دهی شمار بـادام تـر و سـیکی و بـه‌هـمـان و بـاسـتـار
۱۲. نفیسی، ص ۸۹: «از مارگیر مار برآرد همی دمار»؛ رودکی سمرقندی، ابوعبدالله جعفر بن محمّد: *دیوان رودکی سمرقندی*، براساس نسخهٔ سعید نفیسی و ی. براگینسکی، باب اوّل، ص ۸۹؛ میرزایف، عبدالغنی: *آثار منظوم رودکی*، تحت نظر: ی. براگینسکی، ص ٤٨١.

س۲۲: اگر ایـن می‌باید اندر بچنین کاک عفا بسزا
بدن تا تاک من هرگز نخوردندی صوابش[۱]

*

س۲۳: بیـنـا وماننـدهٔ روزی کـــه مـردم در رسـد
تیر دشمن بازگردد، سوی دشمن چون صدا[۲]

*

س۲۴: دل شیفتگان را نتوان بست زنجیر الّا به‌مـدارا و به‌شـیرینیِ گفــتار[۳]

*

س۲۵: ای جـان مـن از آرزوی روی تـو بریان بنمای یکی روی و ببخشای برین جان
س۲٦: دشـوار نمـای رُخ و دشـوار دهـر بوس آسان بُربـایی دل و آسـان برین جان[٤]

*

س۲۷: نزدیک من آسـانی تو باشد دشـوار نزدیک تو دشواری من باشد آسان[٥]

*

س۲۸: تیـر از بس‌کـه زد به‌دشـمن کوس سرخ شد همچو لاله کان[٦] خروس[۷]

*

س۲۹: ز بهر آید کاین دست او همیشه بکار ز بهر ماندگان چشـم او همیشه براه
س۳۰: نیاز بگـذرد آن‌جـا که شـاه کرد گذر ملال ننگرد آن‌جا که شاه کرد نگاه[۸]

*

---

۱. این بیت در هردو دیوان چاپی نیامده است.
۲. همان.
۳. این بیت در مجموعهٔ اشعار با اندک تغییر دو مرتبه آمده است:
دل سوختگان را نتوان بست به‌زنجیر الّا بـه‌مـدارا و بـه‌شـیریـنـی گفـتـار
(این آخرین بیت در غزلی که منسوب به‌قطران تبریزی در مجموعهٔ اشعار رودکی عبدالغنی میرزایف به‌صفحهٔ ۶۲۵ درج گردیده است.
۴. این شعر در هردو دیوان چاپی نیامده است.
۵. این بیت در هردو دیوانِ چاپی نیامده است.
۶. میرزایف، ص ٥٨٤: همچو لالکای.
۷. این بیت در انتخاب میرزایف به‌عنوان «ابیاتِ پراکنده از مثنوی بحر خفیف» بر صفحهٔ ۵۸۴ آمده است.
۸. این شعر در هردو دیوان چاپی نیامده است.

س ۳۱: سماع و بادهٔ رنگیـن و ساقیان[1] چون ماه
اگـر فـرشـتـه بـبـیند هـمـی رود از راه[2]
س ۳۲: نظر چگونه بـدوزم کـه بهر دیدنِ دوست
ز خاک من همـه نرگس دمد بجای گیاه
س ۳۳: کسی‌که آگهی از ذوق عشق جانان یافت
ز خویـش حیـف بود گـر دمی بود آگاه[3]

قطعه (س ۳۴)

س ۳۵: زهی سـوار و جـوان و توانـگر از ره دور به‌خدمت آمد نیکو سگال و نیک‌اندیش[4]
س ۳۶: پسند[5] باشد مر خواجه را پس از ده سال که بـاز گردد پیـر و پیـاده و درویـش[6]

*

س ۳۷: دل سوختگان را نتوان بست به‌زنجیر اِلّا بـه‌مـدارا و به‌شـیریـنیِ گفـتـار[7]

*

س ۳۸: مـرد[8] مـرادی، هـمـانـا کـه مـرد مرگ چنین[9] خواجه نه کاریست خُرد
س ۳۹: جـان گـرامـی بـه‌پـدر بـاز داد کالـبـد تـیـره بـه‌مـادر سـپـرد[10]

*

---

۱. نفیسی، ص ۱۰۸: بادهٔ گلگون و لعبتان.
۲. همان: ببیند دراوفتد در چاه.
۳. رودکی سمرقندی، ابوعبدالله جعفر بن محمّد: *دیوان رودکی سمرقندی*، براساس نسخهٔ سعید نفیسی و ی. براگینسکی، باب اوّل، ص ۱۰۸.
۴. نسخهٔ مذکور اتمام صفحه ۲۵۷.
۵. آغاز صفحهٔ ۲۵۸.
۶. رودکی سمرقندی، ابوعبدالله جعفر بن محمّد: *دیوان رودکی سمرقندی*، براساس نسخهٔ سعید نفیسی و ی. براگینسکی، باب اوّل، ص ٩٤؛ میرزایف، عبدالغنی: *آثار منظوم رودکی*، تحت نظر: ی. براگینسکی، ص ٤٧٥.
۷. این بیت در انتخاب میرزایف در غزلی که منسوب به‌قطران تبریزی آمده است به‌صفحهٔ ٦٢٥ آمده است.
۸. در انتخاب چاپی به‌عنوان «در مرثیهٔ ابوالحسن مرادی» آمده است.
۹. نفیسی، ص ۷۶: چنان.
۱۰. رودکی سمرقندی، ابوعبدالله جعفر بن محمّد: *دیوان رودکی سمرقندی*، براساس نسخهٔ سعید نفیسی و ی. براگینسکی، باب اوّل، ص ٧-٧٦.

س۴۰: یک‌بار[۱] بود عید بهر سال به‌یک‌بار همواره مرا عید ز دیدار تو هموار
س۴۱: بر مال[۲] بسال اندر یک‌بار بود کان[۳] روی تو مرا هست همیشه گل پربار
س۴۲: یک‌روز[٤] بنفشه چنم از باغ بدسته[٥] زلفین تو پیوسته بنفشه است به‌خروار

*

س۴۳: یک هفته به‌دیوار بوده[۶] نرگس دشتی و آن نرگس چشم تو همه ساله پدیدار
س۴۴: نرگس نبود باز که بیدار نباشد بازیست[۷] سیه نرگس تو خفته و بیدار

*

س۴۵: سروست که در باغ همه سال بود سبز با قد تو آن نیز بود کجّ و نگونسار
س۴۶: یکچند بود لاله و گلنار همیشه تو لاله بکف داری و گلنار به‌رخسار
س۴۷: پیرایهٔ گل‌های تو از عنبر ساراست و آن لاله تو[۸] پیرهن لولوی شهوار
س۴۸: از معدن زنگار پدید آید[۹] لاله بر لاله ترا باز پدید آمد[۱۰] زنگار
س۴۹: چون مرکز پرگار خطی داری و مشکین کوچک دهنی داری چون نقطهٔ پرگار
س۵۰: حوری به‌سپاه اندر و ماهی به‌صف اندر سروی گه آسایش و کبکی گه رفتار
س۵۱: گر حور زره پوش بود ماه کمان شیر[۱۱] گر سرو غزل‌گوی بود کبک درج[۱۲] خوار[۱۳]

*

۱. این ابیات در انتخاب عبدالغنی میرزایف در آثار منظوم رودکی به‌عنوان «ابیاتی که منسوب به‌قطران تبریزی»، است به‌صفحات ٦٢٤ و ٦٢٥ مندرج است.
۲. میرزایف، ص ۶۲۴: هر بار.
۳. همان: گُل.
۴. همان: یک‌بار.
۵. همان: بدست.
۶. همان: یک‌بار پدیدار بود.
۷. همان: بازست.
۸. همان: به‌جای تو، «ترا» آمده است.
۹. همان، ص ٦٢٥: آمده.
۱۰. همان.
۱۱. میرزایف، ص ۶۲۵: کمان کش.
۱۲. همان: قدح.
۱۳. در انتخاب عبدالغنی میرزایف (ص ۶۲۵) این بیت نقل است:
دل سوختگان را نتوان بست به‌زنجیر الّا به‌مدارا و به‌شیرینیِ گفتار

س۵۲[1]: دی[2] دل‌آشوب و دل‌آرایی و دل‌آزار پس   عهد بسته بوده با من ما برده به‌سر[3]

*

س۵۳:   با[4] فراق تو جُز نبود عیان بود تنم   چون فراق تو عیان گشت تنم گشت حیز

س۵۴:   من بیارایم هر روز رخان را به‌سرشک   تو بیارایی هر روز رخان را به‌گهر[5]

باید اقرار کرد که این تنها یک مجموعهٔ اشعاری است که صائب تبریزی آن را انتخاب کرده است، این‌قدر تفاوت قرائت دارد. علاوه بر این ابیاتی دارد که در هردو نسخهٔ چاپی آقای سعید نفیسی وی. براگینسکی و همچنین انتخاب عبدالغنی میرزایف نیامده است. پس اگر بیاض‌ها، جنگ‌ها، سفینه‌هایی که در کتابخانه‌های هند نگهداری می‌شوند، بررسی گردد ممکن است نتیجهٔ نهایی از زمین تا آسمان فرق داشته باشد. همین کار را اگر دیگران هم ادامه بدهند ممکن است ابیات رودکی سمرقندی بازیافته شود و انتخابش کامل‌تر گردد.

منابع

۱. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ ه): *ید بیضا* (خطّی)، شمارهٔ ٥٤٥، کتابخانه و موزهٔ سالارجنگ، حیدرآباد.

۲. رودکی سمرقندی، ابوعبدالله جعفر بن محمّد: *دیوانِ رودکی سمرقندی*، براساس نسخهٔ سعید نفیسی و ی. براگینسکی، مؤسّسهٔ انتشارات نگاه، چاپچانه الغدیر، تهران، چاپ دوّم ١٣٧٦ ه ش.

۳. صائب تبریزی، میرزا محمّد علی: *مجموعهٔ اشعار* (انتخاب از دستِ مؤلّف) (خطّی)، شمارهٔ ۱۹۵۲، کتابخانه و موزهٔ سالارجنگ، حیدرآباد.

---

۱. انجام صفحهٔ ۲۵۸.

۲. این ابیات طبق روایت عبدالغنی میرزایف منسوب به‌قطران تبریزی است ولی در آثار منظوم رودکی به‌صفحات ۶۲۴ و ۶۲۵ آمده است.

۳. این بیت در هردو انتخاب چاپی نیامده است.

۴. آغاز صفحهٔ ۲۵۹.

۵. این بیت در هردو انتخاب چاپی نیامده است.

٤. میرزایف، عبدالغنی: *آثار منظوم رودکی*، تحتِ نظر: ی. براگینسکی، محرّر مسئول: میرزا ترسون‌زاده، نشریات دولتی تاجیکستان، استالین‌آباد، ۱۹۵۸ م.
٥. *فهرست مشروح فارسی مخطوطات در سالارجنگ میوزیم و کتبخانه*، مرتّبهٔ محمّد اشرف، جلد پنجم، مخطوطات ادب (نظم)، دائرةالمعارف عثمانیه، حیدرآباد دکّن (هند)، ۱۹٦۹ م.

معرّفی یک نسخهٔ نادر خطّی مرآة واردات تألیفِ محمّد شفیع وارد طهرانی

محمّد محسن*

یک نسخهٔ خطّی بسیار جالب و پُرارزش به‌اسم *مرآة واردات* در گنجینهٔ لوهارو، کتابخانهٔ رامپور موجود است. شمارهٔ نسخه م۱۶ و اندازهٔ نسخه ۲۹×۱۶ سانتی‌متر است و هر صفحه‌اش دارای شانزده سطر است. تعداد برگ‌های نسخه دویست و شصت و پنج است. این نسخه به‌خطِّ نستعلیق شکستهٔ خوانا بسیار حایز اهمیّت است برای این‌که هم تاریخ است و هم تذکره، حال آن‌که بیشتر جنبهٔ تاریخی دارد.

مؤلّفِ تذکره محمّد شفیع وارد پسر محمّد شریف تهرانی ایرانی‌الاصل بود. محمّد شریف تهرانی شاگردِ ملّا سلیم تهرانی بود. مؤلّف در این اثر شرح حال خودش و خانوادهٔ خودش را به‌تفصیل بیان نموده است. از آن متبادر می‌شود که وی شاعر و نثرنویسِ برجستهٔ فارسی بود و بر اصناف گوناگون تبحّر داشت. بر صفحه دوازده می‌نویسد:

> ”فقیر کثیرالتصنیف محمّد شفیع متخلّص به«وارد» که تصنیف این نظم و نثر از طبع نارسای اوست در سنهٔ ۹ سالگی از کرم کریم از فضل خالق ماء و طین چمن پیرای گلستان معانی گردید چنان‌که اکثر اوقات گل‌های موزون از بهارستان خیال می‌چید با وجودی که تولّد این کمینه در قصبهٔ نگینه که یکی از معمورهٔ هندوستان است از اتّفاق حسنه اتّفاق افتاده...“

---

* رئیس بخش فارسی کالج بانوان دولتی، رامپور.

دربارهٔ تاریخ و سالِ تولّد خودش می‌نویسد:

"از کریم کارساز و خالق بنده نواز این ره نورد وادی حیرت از سال هزار و هشتاد و هفت ۱۰۸۷ هجری نبوّی بیست و نهم شهر ذی‌الحجّه از شبستانِ عدم در انجمنِ وجود جلوه فرمای ظهور هستی گردیده". (ص ۱۸)

بدون شکّ این اثر وارد در تألیف تاریخ ادب فارسی دورهٔ تیموریان در هند اهمیّت فراوانی دارد.

دربارهٔ مولد و اصل و نسل پدرِ خود می‌نویسد:

"مولدِ والد بزرگوار این ضعیف مسمّی به‌محمّد شریف رحمة‌الله علیه از جدّ و آبا دارالایمان طهران است که شاه نشین اقلیم روی شهریار امروز (شهزاده عبدالعظیم) وجود شریف اوست".

بعد از بیانات فوق در مدحِ طهران فقره‌های زرّین و ابیات زیبا پرداخته است:

"زهی طهران که حسرتِ شیرین گفتاری ساکنانش قند مصر را تلخکام ساخته و جلب هوای عکسِ در و دیوارش آیینه نمای تمنّا را صیقل شوق پرداخته...".

در ابیات چنین نغمه‌پرداز است:

نهالم که شد زیبِ صد بُوستان — چه شد سر زد از خاکِ هندوستان
ولی اصلش از باغِ طهران بُوَد — که زیبِ گلستان ایران بُوَد
ز هندم نه فخرست نی ننگ و عار — که نازم ز خویش است نی از تبار
شنو بی‌تکلّف که ایرانی‌ام — سخن راست گفتم ز توران نی‌ام

(ص ۱۲)

مؤلّف نامبرده بر صفحه پانزدهم دربارهٔ احوالِ مربی و پناه‌گاه آباء و اجداد خویش رقمطراز است:

"قبله‌گاه دین، شاهزاده عبدالعظیم علیه‌الصلاة و السّلام در آن مقام (یعنی تهران) مسکن و مأوا نموده و بعد از این‌که روح پُرفتوحَش راحت اندوز و انجمن افروز جوارِ رحمت حق گردیده در سوادِ جنّت آبادش آسوده، چنانچه مزارش طوری است متجلّی به‌تجلّیِ دوام، وادی ایمنی است منوّر به‌نور... امروز مطافِ زوّارِ عراق و خراسان است". (ص ۱۵)

از ابیات زیر جذبهٔ میهن دوستی و تبحّر شعرگویی هویداست:

چه طهران نور چشمِ هفت اقلیم   بهشتِ عدن پیشش محوِ تعظیم
ز خاکش دیدهٔ آفاق پُرنور   ز معموریش دلها گشته معمور
صفاهان از سوادش سُرمه آلود   جبین بر خاکِ راهِ او ختن سُود
ز چین تا مصر از بویش معطّر   بُوَد مغزت ز نورِ او منوّر...
به‌خاکش سوده ناف آهوی تاتار   بُوَد مشرق ز شامش صبح انوار
سوادش نورِ چشم اهلِ بینش   از این نسبت بود در آفرینش
که مدفون است آن‌جا گنج ایمان   زهی عزّ و وقار خاکِ تهران
چراغِ بزم جناتِ نعیم است   که دروی مرقدِ عبدالعظیم است
گلِ باغِ رسولِ هاشمی خیل   که روشن از رخش و الشّمس و اللّیل
چراغِ خاندانِ شاهِ مردان   که بر یکتائیش حق لافتا خوان

جدّ و آبای مؤلّف از قدیم به‌خدّامی آن حریم سربلند بوده‌اند. چون جدّ بزرگوارش از این جهانِ فانی رحلت نمود و این خدمت به‌عموی حقیقی وی که اسمش محمّد محسن بود، مفوّض شد، در همین ایّام ملّا سلیم تهرانی که از فضلای بی‌همتا و استاد دانشمند خان شاهجهانی بود از طرفِ عالمگیر بادشاهِ هند طلبیده شد. ملّا سلیم از پدرِ مؤلّف تقاضا نمود که وی هم در این سفر شریک باشد که این باعثِ خوش نصیبی و پیشرفت هردو خواهد شد. چون ملّا شریف شاگرد وی بود انکار نکرد. کشتی آن‌ها در بندر عبّاس دوچار طغیانی شد، هردو از یکدیگر جدا شدند و ملّا شریف پیشتر از ملّا سلیم تهرانی به‌بندر سورتِ هند رسید. چندی در حیدرآباد به‌عنوان تاجر در عهدِ حکومت عبدالله قطب شاه با فراغت زندگانی کرد. وقتی‌که شاهزاده بهادر شاه عالم بعد از پدر جلوه آرای سریر سلطنت گشت، نوکر او شده بیست و دو سال با علوّ شأن و شکوه گذرانید و بعد از محبوسی آن سلطان پا به‌دامن انزوا کشیده پا به‌حشمتِ دنیوی زد. وی به‌تاریخ هشتم رمضان‌المبارک سال هزار و یکصد و هفده ۱۱۱۷ وفات یافت.

«وارد» می‌نویسد که وی تا مدّت سی و سه سال در حضور و سایهٔ عاطفت والد بزرگوارش دور از کشمکش روزگار با کمال راحت و شادمانی زندگانی به‌سرمی‌برد.

ذکرِ آثار مؤلّف به‌زبان خود وی:

"در مدّت پنجاه سال نسخه‌هایِ متعدّد یادگار گذاشتم که مدوّن و متداول‌اند".

اوّل از همهٔ دیوان غزل و قصاید و رباعی و قطعه و ترکیب‌بند و مستزاد صورت اتمام پذیرفت. بعد از آن چهار مثنوی نوشت، یکی مسمّی به«گلستان نیرنگ» در بحر خسرو و شیرینِ مولانا نظامی گنجوی، دوّم «مرآة فرّخی» در بحر *شاهنامهٔ* فردوسی، سوّم «چمنِ دیدار» در بحر *مخزن‌الاسرار* که حکایت‌هایش متفرّق‌الاجزا مانده است. چهارم «ساقی‌نامه» که به«محیط سبعه» ملقّب گشته در هفت بحرِ موج خیز. «وارد» اظهار می‌نماید که این اثر یک دریای معانی است که تا آن‌وقت داخلِ دیوان نساخته بود. ابیات آن به‌قول مؤلّف حدوداً ده هزار بوده است.

مزیّتِ دیگر این اثر این است که اشعارِ شاهان و شاهزادگان تیموری مانند شاهجهان، کامران مرزا، دارا، اورنگ‌زیب و سلیمان شکوه و غیرهم در این تذکره ثبت‌اند که برای تاریخ ادب فارسی در هند بسیار سودمند است.

ذکر تذکرهٔ مرآة واردات

مؤلّف آرزو داشت که تاریخی به‌شکل تذکره ترتیب دهد با کمال اختصار و با شرایط واجب که بیانش مبتنی بر صداقت باشد و در این کار نفعِ ذاتی وی نباشد. نیز کار را چنان انجام دهد که هم به‌نزد خلق سرخرو باشد و هم پیش خدای متعال. بنابراین کار نوشتن این تذکره را شروع کرد. بعد از نوشتن جزوه‌هایی چند تا هشت سال این کار معطّل ماند. چون در رمضان‌المبارک سال هزار و یکصد و سی و نُه (۱۱۳۹) دوستان دانشمند وی آن نوشته‌ها را مطالعه نمودند برای تکمیل این نسخه وی را تشویق کردند که شیوهٔ نگارش ساده را به‌کار بندد.

"هرکه سخن را به‌سخن ضم کند قطـره‌ای از خونِ جگـر کـم کنـد

مؤلّف می‌نویسد: سپس به‌تألیف این کتاب پرداختم. بنابراین این تذکره را مزیّن به‌احوال چهار طبقه گردانیدم، اوّل سلاطین ذوی‌الاقتدار، دوّم احوال فقرا که برگزیدگان دربار الوهیّت‌اند. سوّم فضلا که مدار شریعت عزّای نبوی وابسته به‌ایشان است، چهارم شعرا که به‌ترقیم توحید ذات و نعت رسالت پناهی و

منقبت ائمهٔ دین معنی ایجاد گشتند از جمله تلامیذالرّحمٰن‌اند... و هجونگاران روسیاه". (ص ۱۰)

مؤلّف در این تذکره از بابر شاه تا قطب‌الدّین شاه عالم بهادر شاه، احوال و کوائف فرمانروایی آنان را مفصّلاً به‌قید تحریر آورده و در بیان صداقت و دیانت را پیش نظر داشته است. وی از اصولِ تاریخ‌نویسی به‌کلّی آگاه است. بیان احوال و گزارشات عهدِ سلطان محمّد اعظم شاه حایز اهمیّت بسیار است چون مؤلّف آن‌ها را با چشم خودَ مشاهده نموده است. آن‌ها مبنی بر تجربیات بیست و دو سالهٔ او است.

مزیّتِ دیگر این اثر این است که اشعار شاهان و شاهزادگان تیموری مانند شاهجهان، کامران مرزا، دارا، اورنگ‌زیب و سلیمان شکوه و غیرهم در این تذکره ثبت‌اند که برای تاریخ ادب فارسی در هند بسیار سودمند است. وقتی‌که شاهجهان در قید و بند زندگی می‌گذرانید دارا غزلی به‌او فرستاد که این‌جا نقل می‌کنم:

"دل را به‌عشق آن بتِ فرزانه سوختیم قندیل کعبه بر درِ بتخانه سوختیم
نه شعله سرکشید، نه دودی هواگرفت هرجا که سوختیم غریبانه سوختیم

شاهجهان صاحبقران در جواب داراشکوه این چند بیت موزون ساخته نهانی ارسال داشت:

ای راحتِ دل و جان وی نور دیدهٔ من وی زیب هفت کشور داراشکوه بابا
شاهِ جهانست نامم تا شرق و غرب نامم در قید و بند ماندم داراشکوه بابا
گفتم به‌وقتِ پیری دستِ مرا بگیری این بند کربلا شد داراشکوه بابا"

اینک غزلی از سلیمان شکوه که وارد نقل کرده است:

ای عزیزان در جهان گنجِ گهر گم کرده‌ام فخرِ عالم بادشاهِ بحر و بر گم کرده‌ام
چون نالم چون نگریم چون نسوزم زار زار مادر و خواهر برادر با پدر گم کرده‌ام
دردِ من در هجر امّا کمتر از یعقوب نیست او پسر گم کرده بود و من پدر گم کرده‌ام

مؤلّف می‌نویسد این غزل ابیات بسیار دارد ولی فقط بر همین ابیات اکتفا نمودم.

بدون شکّ این اثر وارد در تألیف تاریخ ادب فارسی دورهٔ تیموریان در هند اهمیّت فراوانی دارد. مؤلّف از خیال‌پردازی، توصیفات، تشبیهات، تلمیحات، ترکیبات و سجع‌های رنگارنگ استفاده کرده و نیز شواهد زیادی از ابیات شاعران شهیر فراوان آورده است که

از ذوق تبحّر مؤلّف در شعر و ادب و تاریخ‌نویسی حکایت دارد. به‌طور مثال ابیات گزیدهٔ زیر را ببینید و قضاوت کنید که با چه زیبایی از سرانجام شاهان ما را درس عبرت می‌دهد و پرده از رخِ واقعیّتِ جهان پُرفریب برمی‌دارد:

بسی پادشاهانِ انجم حشم — که گشتند پامالِ اندوه و غم
ز هرجا کفِ خاک گیری به‌دست — سر شهریاری است گردیده پست
همان بِه که ماند ز کس نامِ نیک — که از نام نیک است فرجام نیک
اگر طور هر شب فروزد چراغ — ولیکن ز موسی ندارد سراغ
اسیراند دردام این نُه قفس — هزاران مسیحای احیا نفس...
جهان ای برادر عجب منزلی‌ست — عجب منزلی بر شکسته پلی‌ست
مکن تا توانی در آن‌جا قرار — ندارد بنای کهن اعتبار
جهان کهنه گُرگی‌ست روبه‌فسون — که آید ز دندانِ او بوی خون
مده دل به‌این عشوه گر زینهار — به‌اقبال دنیا مکن اعتبار
یکی را نهد خِشت در زیر سر — گزارد به‌فرقِ دگر تاج زر
بود بی‌ستون هر نفس نعره زن — که شیرین کجا رفته کو کوهکن
کند ناله‌ها بلبل دردناک — که باشی تو خاموش در زیر خاک
برآید بسی لاله در کوهسار — تو در خاک و خون زیر سنگ مزار
خموشی گُزین دار و دم بر مزن — ز نیرنگ دنیای پُرمکر و فن

علاوه بر این گاه ابیاتی از خود وارد نیز در این کتاب آمده است:

قلمم سروِ جوی باران است — رقمم خطِ گلعذاران است
مرد باید حریف نامهٔ من — نفخ صور است بانگ خامهٔ من
گوهری چند کز قلم سفتم — چند ساعت ز هفته‌ای گفتم
داشتم گر مجال یک شبه‌ای — می‌رساندم سخن به‌مرتبه‌ای
قلم اکنون به‌دیده‌ام خار است — صفحه بر طبعِ نازکم بار است

عبارت ترقیمه:

"جلد نخستین که احوال سلاطین و امیران هندوستان در آن درج است به‌تحریر خاتمهٔ کتاب روآورد. تمام شد به‌تاریخ بیست و یکم ذی‌قعده".

ارزش و اهمیّت این تذکره از این لحاظ دارای اهمیّت بسیار است که بیانات بسیاری از تذکره‌نگاران و تاریخ‌نویسان را تکذیب می‌کند. مثلاً مؤلّف روز روشن دربارهٔ «وارد» نوشته است که وی شاگرد ملّا سلیم تهرانی بود و با وی هندوستان آمد، در بندر سورت از ملّا سلیم تهرانی جدا گشته، در عهد عبدالله قطب شاه به‌حیدرآباد رسید. این محض اشتباه است چنان‌که قبل از این دیدیم که پدرِ مؤلّف شاگردِ ملّا سلیم تهرانی بود نه خود مؤلّف.

تحریر رسالۀ منظوم جلدسازی

سرایندۀ سیّد یوسف حسین هندی (سدۀ ۱۳ هجری)

محمّد حسین اسلام‌پناه *

چکیده

رساله منظوم جلدسازی که گویا تنها رسالۀ فارسی در این فنّ باشد به‌دلیل اشتمال بر اصطلاحات و اصول فنّ صحّافی و ورّاقی قدیم بسیار حایز اهمیّت است، امّا به‌دلیل این‌که رساله به‌نظم نگاشته شده و آمیخته با اصطلاحات هندی است و ضبط برخی از کلمات در تنها نسخۀ بدخط و مغلوط موجود از آن نادرست است، فهم این رساله با ابهام و دشواری همراه است. از این رو نگارندۀ مقاله می‌کوشد تا ضمن تحریر بخش‌هایی از این منظومه که مربوط به‌صحّافی و جلدسازی است توضیحات مفیدی را نیز در این باره ارائه کند. این تحریر در هشت فصل تنظیم شده است و موضوعات مطرح شده در آن عبارت است از: مقوّا و آهار؛ طریقۀ وصالی و فصالی؛ ته‌دوزی، شیرازه و...؛ انواع چرم و تراشیدن آن؛ منبّت‌کاری و آماده نمودن جلد؛ وسائل جلدسازی و صحّافی.

در پایان نیز اصطلاحات فنّی به‌کار رفته در این رساله با توضیح و ذکر ابیات متن ارائه گردیده است.

کلید واژه: جلد؛ جلدسازی اسلامی؛ رسالۀ منظوم جلدسازی؛ صحّافی اسلامی؛ ورّاقی.

رسالۀ منظوم جلدسازی سرودۀ سیّد یوسف را اوّل بار آقای ایرج افشار در جلد شانزدهم فرهنگ *ایران* زمین معرّفی کردند و به‌چاپ رساندند و بار دیگر هم ایشان آن

---

* مهندس در معدن، و آب‌شناسی؛ صاحب دکان «صحّافی کهنه کتاب»، کرمان.

را در کتاب صحّافی سنّتی (تهران، ۱۳۵۷ ه‍.ش) منتشر کردند[۱]. همان‌طور که ایشان نوشته‌اند:

"متأسّفانه چون نسخه بدخط و مغلوط است ضبط عدّه‌ای از کلمات و وزن و قافیه بسیاری از ابیات نادرست و ممزوج با اصطلاحات هندی و اساساً شعرها هم سست است تصحیح متن کاملاً میسّر نشد..."

در این کتاب از جمع‌آوری *قرآن* به‌وسیله عثمان و معرّب نمودن و حتّی جلدکردن آن به‌وسیله حضرت امیر یاد می‌کند و این‌که آن‌حضرت دستگیری از مجلّدان و صحّافان نموده و پیشوای ایشان است.

نگارنده هم بارها آرزو کرده بود که ای کاش! مؤلّف، این رساله را به‌نثر نگاشته بود که هم فایده آن بیشتر بود و هم این‌که برای فهم آن احتیاج به‌رمل و اسطرلاب و حدس و گمان و وهم و قیاس نمی‌بود. و باز به‌قول آقای افشار:

"... با این همه به‌علّت مفید بودن موضوع، منظومه را به‌صورتی که ملاحظه می‌کنید با بعضی اصلاحات معیّن و روشن که از حیث تصرّف بی‌جا ایجاد نگرانی نمی‌کرد به‌چاپ رساندم..."

در این مقاله سعی شده است بر قسمت‌هایی از منظومه که مربوط به‌صحّافی و جلدسازی بوده و قابلیّت فهم بیشتری داشته‌اند توضیحاتی ارائه گردد، شاید شروعی باشد برای آن‌که "... آشنایی به‌رموز آن را در تصحیح گیرد و صورت منقّح‌تری از آن بعداً نشر گردد". زیرا شاید که تنها رسالهٔ فارسی در این فنّ باشد که وجودش مغتنم است. در آخر رساله آقای افشار اضافه کرده‌اند:

---

۱. اصل نسخه به‌شمارهٔ ٤۳۷(۳) در کتابخانهٔ شرقی دولتی شهر مدراس (Government Oriental Manuscript Library) موجود است و از روی آن نسخه‌ای برای ایرج افشار استنساخ شده است که آن نسخه در حال حاضر، در کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، به‌شمارهٔ ۸۳٤۹ نگهداری می‌شود.
همین متن را آقای نجیب مایل هروی، در کتاب *کتاب‌آرایی در تمدّن اسلامی* (مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲ ه‍.ش، ص ۹٤–٤۵۹) آورده‌اند و وایی پورتر (Y. Porter) فرانسوی هم در کتاب *Peinture et arts du livre* (پاریس، ۱۹۹۲ م) ترجمه بخشی از آن را آورده است.

"... نسخه بسیار مغلوط و اشعار سست است امّا فواید آن از حیث اشتمال بر اصطلاحات و اصول فنّ صحّافی و ورّاقی قدیم مسلّم و به‌همین ملاحظه چاپ شد. از استاد روزگار خود مجتبٰی مینوی نیز طلب معاضدت شد و بعضی اصلاحات هم که به‌نظر شریف ایشان رسید در آن اعمال شد، امّا هنوز بسیار مغلوط است و هر سطر آن علامت سؤال می‌خواهد..."

نسخه شروع می‌شود با حمد خداوند و همین‌جا نیز ناظم از اصطلاحات جلدسازی استفاده کرده است مثلاً: مجلّد، جزوبند، دفتر، مقوّا، سیف، تار، پیرازه، شیرازه، شکنجه (قید)، مشبک، نقش و... و در نعت حضرت رسول(ص) از احادیثی چند از جمله «من شهر علمم و علی(ع) درِ من است» و آیهٔ تطهیر: «و **یطعمون الطعام** و...» در شأن آن حضرت یاد می‌نماید. سپس در این کتاب از جمع‌آوری *قرآن* به‌وسیله عثمان و معرّب نمودن و حتّی جلدکردن آن به‌وسیله حضرت امیر یاد می‌کند و این‌که آن حضرت دستگیری از مجلّدان و صحّافان نموده و پیشوای ایشان است، و با ذکر حُبّ علی(ع) و خاندان او معلوم می‌شود که سراینده شیعه مذهب است.

در سبب تألیف کتاب گوید که روزی درویشی نزد او می‌آید و جزوی چند از کتاب پیش او می‌نهد تا آن را جلد گیرد و او که مجلّدی نمی‌دانسته است ذکری از ندانستن نمی‌کند و می‌پذیرد. سپس کتاب را نزد شیخ یدالله که از علویان آشنای او بوده می‌برد و از او درخواست کمک می‌نماید. او هم کتاب را جزوبندی و شیرازه می‌کند و کتاب تحویل درویش می‌گردد. سبب علاقهٔ سراینده به‌صحّافی همین امر است. ضمناً از اشخاصی به‌نام «احمد» و «عبد قادر» که نزد آن‌ها صحّافی را فراگرفته است یاد می‌نماید.

فصل اوّل: در ساختن مقوّا و آهار

اوّلین کار ساختن مقوّاست و برای این کار ابتدا طریقهٔ تهیّه آهار را شرح می‌دهد: یک سیر صمغ در آب حلّ کن و پارچه صاف نما. بعداً از ۵ سیر ماش مقشر، آشی تهیّه کن و باز با جامه صاف نما. آب صمغ قبلی را به‌این آش اخیر اضافه نما، بعد نشاسته (در متن: نشسته) را به‌مقدار کافی بپز و سه توله (واحد وزن) از صبر فراهم کن:

صبر آری سه توله ای برادر   بسا آمیـز آن را جمله یکسر

سپس آن را می‌سایی و به‌محلول می‌افزایی. این مخلوط باید نه زیاد غلیظ باشد و نه رقیق. ناگفته نماند که از آهار به‌عنوان چسب نیز استفاده می‌شده است، چون در سرتاسر رساله به‌جز آهار وسیلهٔ دیگری برای چسبانیدن نمی‌یابیم.

اکنون کاغذهای مختلف را بر یکدیگر چسبانده و بر تخته می‌گذارند و آهار می‌زنند. با نهادن کاغذی خشک روی این کاغذهای به‌هم چسبیده و آهار زده مهره می‌اندازند تا خشک و صاف گردد. تعداد لایه‌های کاغذ برای مقوّا حدود ۲۰–۳۰ ورق است که برای ساختن قلمدان و جزودان و جلد دو پوسته نیز از آن‌ها استفاده می‌شود.

فصل دوّم: در بیان طریقهٔ وصّالی و فصّالی

این‌جا باید آهاری تهیّه کرد سوای آهار مقوّا. نشاسته را در آب حل و بر آن شیرهٔ لیمو اضافه می‌کنند و آن را به‌مثل فالوده می‌پزند و در جای پاک با سرپوش نگه می‌دارند. ورق‌های کتاب کهنه پاره را ابتدا مرتّب می‌نمایند و همرنگ این کاغذها کاغذ حریری (شاید کاغذ شفّاف و نازک) انتخاب می‌کنند. ورق‌ها را بر روی سنگ آهار (چسب) می‌مالند و جای مندرس را وصله‌کاری می‌نمایند و با مهره چوبی می‌کوبند تا خوب جا بیافتد. سپس عملی را یادآور می‌شود برای جزوبندی دوبارهٔ اوراق جدا از هم (افراد) تا کتاب در عطف قطور و در جلو باریک نگردد، که شاید به‌اصطلاح امروزی «لولازنی» اوراق جدا از هم و جزوبندی آن‌هاست و برای این‌که این نوارهای لولا مانند قطر کتاب را در عطف حجیم ننمایند، بایستی لبهٔ کاغذ کتاب را قبل از چسباندن تراشید و نازک کرد.

سپس سراینده ذکر عمل متن و حاشیه را می‌نماید که کاغذی همرنگ متن کتاب و یا رنگی دیگر متناسب با متن مهیّا ساخته از وسط آن به‌اندازه متن کتاب بیرون می‌آورند و متن کتاب را در آن‌جا می‌چسبانند و اگر در ضمن در جوار متن حاشیه‌ای قابل و معروف وجود داشته باشد آن را به‌حال خود رها کن و جدایش مساز.

بعد از این از عملی به‌اسم «کرسی نشانی» نام می‌برد که احتمالاً همان «رکابه» یا «پاورق» و نگارش کلمهٔ صفحهٔ بعدی در پا صفحهٔ قبلی است که ساعتی وقت خواهد گرفت. این طریقه متن و حاشیه به‌کار قطعه و مرقّع هم می‌آید.

فصل سوّم: در بیان ته‌دوزی، شیرازه و...

برای جزوبندی و ته‌دوزی کتاب را جزوجزو مرتّب کن و هر جزوی را (که از چند ورق تا خورده تشکیل شده است) در وسطش کاغذی به‌عنوان جزودان بگذار که بعداً گفته خواهد شد و به‌کار شیرازه می‌آید. این جزوها را در شکنجه (قید) قرار بده و طریقه قرار دادن این‌که اوّل قید را بر روی سنگ می‌گذاری و جزوها را در وسط آن و پیچ‌های قید را می‌پیجانی تا جزوها به‌بند آیند.

جزوبندی (ته‌دوزی) دو نوع است: یک‌بندی و دوبندی. یک‌بندی این‌که در عطف جزوها دو نشان می‌گذاری و دو خط راست در عرض عطف می‌کشی به‌طوری که در هر جزو نقطه‌ای می‌نماید و از این نقطه سوزن و نخ وارد وسط جزو می‌شود و از سوی دیگر خارج می‌گردد و نخ به‌جزو قبلی مضمم می‌شود.

طریقهٔ دوبندی این‌که: چهار خط در عطف می‌کشی و تار نخ که از علامت اوّل به‌وسط جزو وارد می‌شود هنگام خروج از نشانهٔ دوّم در وسط تار جزو قبل قلّاب می‌گردد و وارد نشانه سوّم می‌شود و از نشانه آخر بیرون می‌آید در قسمت نخ جزو قبل محکم می‌گردد و قس علی‌هذا تا به‌آخر. برای کتاب‌های بزرگ طریقهٔ دوبندی و کتاب‌های کوچک‌تر طریقه یک‌بندی معمول است.

بعد از ته‌دوزی کتاب را ساعتی در قید می‌گذارند و پس از بازکردن، برای این‌که کتاب در قید جفت و جذب گردد دو پاره مقوّا در طرفین کتاب می‌گذارند و آن را باز در قید قرار می‌دهند به‌طوری‌که به‌قدر جوی عطف آن خارج از قید باشد. در طول عطف تکه‌ای چرم که در عرض دو پاره اضافه دارد می‌چسبانند و محکم مهره می‌اندازند و در آفتاب می‌گذارند تا خشک گردد. آنگاه دو تکه مقوّا را به‌اندازه کتاب آماده می‌کنند و اطراف آن‌ها را سوهان می‌نمایند تا برای چسباندن راحت‌تر باشد و بعد:

نگیـری در شکنجـه یار پســتش　　به‌سیفه قطع ساز و کن درستش

مصرع اوّل به‌نظر می‌رسد چنین باشد: «بگیری در شکنجه باز پشتش» که کتاب را در قید می‌گذارند و اطراف آن را با سیف قاطع یا سوهان برش می‌دهند.

و بعد از آن با وسیله‌ای که آن را «خشت سیه پخته مجوّف» می‌نامد اطراف کتاب را صیقل و جلا می‌دهند و صاف می‌نمایند و از قید باز می‌کنند. کتاب برای پیرازه و

شیرازه آماده است، بدین ترتیب که در وسط هر جزوی، آن‌جا که نشانه جزوبندی نهاده شده بود، پاره ای کاغذ به‌طول چهار انگشت در دو سر جزوبند می‌گذارند، مصرع اوّل بیتِ بعدی:

ترش سنجبان(؟) آری و چسب یک   به‌عرضش عرض چو نه کن فتیلک

مصرع اوّل نامفهوم است ولی ممکن است مصرع دوّم را به‌صورت زیر خواند:

به‌عرضش عرض جو ته کن فتیلک

و آن عبارت از این است که فتیله‌ای از پارچه به‌اندازه عرض عطف کتاب و ضخامت یک جو فراهم آورده در ابتدا و انتهای عطف می‌چسبانند، برحسب این‌که کتاب بزرگ یا کوچک باشد فتیله را بزرگ یا حتّی به‌اندازه کاهی می‌گیرند. بعد از اتّصال فتیله به‌ابتدای عطف در لبهٔ کتاب گوشه کتاب را در قید می‌گذارند و سوزن نخ‌داری را به‌ترتیب داخل هر جزو می‌نمایند و برحسب این‌که کتاب بزرگ یا خرد باشد به‌فاصلهٔ دو یا یک انگشت از لبهٔ کتاب از پشت عطف بیرون می‌کشند. کشیدگی نخ باید به‌اندازه باشد یعنی نه آن‌قدر سفت که پاره گردد و نه شُل و چین و چروک‌دار، بلکه به‌قول مصنف: خیرالامور اوسطها».

تعداد این تارهای پیرازه بایستی فرد باشد تا شیرازه‌های بین آن‌ها زوج درآید. بنابراین تارهایی از نخ به‌نام «پیرازه» به‌ردیف در پشت عطف کتاب از خارج فتیله را پوشانده و وارد وسط جزوها شده‌اند.

بعد از این، نوبت شیرازه است که ابتدا انواع آن را می‌شمارد که عبارت‌اند از: بندنیشکر، شکل دال «د» و موچه (شاید مورچه). اکنون نوبت شرح شیرازه زدن است: بر سوراخ دو سوزن دو رنگ نخ ابریشم فرو می‌بری و ته دو رنگ نخ را به‌هم گره می‌زنی یکی از سوزن‌ها را در آن‌جا که تار اوّل پیرازه شروع شده است، یعنی وسط جزو اوّل، فرو می‌بری و بیرون می‌کشی، این تار را «لنگر» می‌گویند. بعد، از زیر تار پیرازه یکی از سوزن‌ها را بیرون می‌آوری به‌طوری‌که دو رنگ نخ در اطراف پیرازه بتابند و به‌ترتیب از زیر و روی آن‌ها به‌درآیند و این تاب‌خوردگی یا راست‌گرد است و یا چپ‌گرد و براساس ترکیب این تاب‌خوردگی انواعی از شکل و ردیف به‌وجود می‌آید.

ردیف ۱: یک رج راست‌گرد بافته شده است و یک رج چپ‌گرد.

ردیف ۲: همه رج‌ها چپ‌گردند و ردیف ۳ همه راست‌گرد، ردیف ۵ دو رج راست‌گرد است و دو رج چپ‌گرد... و بر این اساس است که مصنف انواع دوخت را شرح می‌دهد و در ابتدا راست رفتن و چپ رفتن را:

چو سوزن بر سر سوزن بگیرنـد　　مر این را راست رفتن نام دارنـد
چو سوزن زیر هر سوزن بگیرند　　مگر ایـن را به‌نـام چن پذیـرند

و بعد انواع مختلف را:

همه گر راست بافی موچه آید　　نشانش خط درب نقشی نماید

شاید به‌علّت این‌که رج‌های مورب یک‌رنگ به‌شکل قطار مورچه درآمده‌اند به‌این نام مشهور است.

همـه گر چـپ ببافی ای برادر　　همان موچه ازین در پا زند سر

*

یکی گر راست یک گر چپ ببافی　　بـشـبـر بـنـد نـیـشـگـر بـلافی

*

چهار از راست چهار از چپ گرایی　　به‌شـکل دال آن را خوش نمـایی

برای این‌که عمل سوزن بر سر سوزن و سوزن زیر هر سوزن ذهن را مشوّش ننماید، گوید جهت دوختن را طوری قرار ده که همیشه سوزن را به‌سوی خودت بکشی:

چو سوزن می‌کشی سوی خودش کش　　جز ایـن خـود را مـیفکن در کـشاکش
چـو بـافـیـدن تـرا مـعــــلـوم گـــردد　　بکـن پـس نقـش‌هـای تـازه هـــر دم

فصل چهارم: در بیان انواع چرم و تراشیدن آن

این فصل به‌ذکر انواع چرم (سختیان) و رنگ‌آمیزی و تراشیدن آن‌ها می‌پردازد واز چرم نازک و خوشرنگ به‌رنگ پنج و چهار ـ که نمی‌دانیم چیست ـ صحبت می‌کند. دیگر چرم سرخ رنگ که باید از چند عیب بری باشد: یکی خط خطی و خراش‌دار بودن آن که هنگام چرای بز در صحرا و تماس با خار و خس پوستش خراش‌دار شده است و همچنین پوست باید عاری از مو و پشم بعد از دباغی باشد.

ربع سیر روغن کنجد سیر بر پشت چرم می‌مالی و در آفتاب می‌گذاری بعد آن را در آب شیرین می‌شویی که چربی از آن زایل گردد، حتّی برای این کار آن را بر سنگ

می‌زنی، به‌مثل گازُران هنگام رخت‌شویی، بعد از نیمه خشک شدن به‌آن شیرهٔ لیمو می‌مالی. باز از چاروسه سخن می‌راند و منظورش چاروسه شیرهٔ لیمو است (کمیّت وزنی؟) بعد از شست‌وشو و خشک شدن رنگ سرخ و نرمی به‌خود می‌گیرد. امّا برای چرم زعفرانی رنگ ربع سیر روغن کنجد را با یک سیر جغرات می‌آمیزی و آن را بر پشت چرم مالیده در آفتاب می‌گذاری و بعد از شست‌وشو شیرهٔ لیمو را بر آن می‌مالی. چرم سیاه را از رنگ کردن چرم سفید و سرخ به‌دست می‌آورند. دو طریقه را برای رنگ سیاه معرّفی می‌کند، یکی با استفاده از خل (سرکه؟) و بعضی مواد دیگر که فهمیده نشد و دوّمی هم ایضاً؟

فصل پنجم: منبّت‌کاری و آماده نمودن جلد

در ابتدا این بنده عرض می‌نماید که در این رساله بین منبّت و مشبّک، برخلاف آنچه دانکن‌هالدین (D. Haldne) در کتابش[1]، بیان می‌دارد، فرق قائل است به‌دلایل زیر:

بیت صفحهٔ ۱۲۷:

منبّت یا مشبّک هردو نیکوست　　و یا ساده کنی روشن همه پوست

بیت صفحهٔ ۱۳۲:

سه سازی نقش بُر ای مرد بی‌شک　　یک از بهر مقوّا یک مشبّک
یک از بهر منبّت کندن آرم　　نمی‌دانم که شکلش چون نگارم

امّا تراشیدن چرم؛ آن را اندکی تر نموده مقوّای جلد را روی آن می‌گذاریم و از اطراف دو انگشت فاصله داده آن را می‌بریم. هم می‌توان این چرم را دوتکه گرفت و بعد دو تکه را در عطف باهم پوشش داد و هم می‌توان یک تکه.چرم را بر تخته سنگ پهن کرده چین و چروک آن را صاف می‌نمایند با نشگرده (شَفرَه) شروع به‌نازک کردن چرم می‌نمایند. باید مواظبت کرد هنگام عمل، چرم سوراخ نشود و زدگی پیدا نکند. باید از کناره‌ها شروع کرد و آن‌ها را طوری نازک نمود که سرخی چرم نمایان گردد و بعد جاهای دیگر را نه ضخیم و نه نازک به‌طور میانه‌روی.

---

۱. *صحّافی و جلدهای اسلامی*، ترجمهٔ هوش‌آذر آذرنوش، سروش، تهران، ۱۳٦٦ ه ش، ص ۷۰.

طریق دیگر تراشیدن با خشت مجوّف سیاه پخته (شاید چیزی شبیه سنگ پا؟) که آن را بزرگ و تیز و برنده می‌سازی و چرم را با آن می‌تراشی، با احتیاط و دقّت، و این عمل را بهتر از تراشیدن با نشگرده می‌داند، چون احتمال سوراخ شدن چرم در آن نیست و حالتی تاریک و روشن به‌آن می‌دهد. سفارش می‌کند در حالت خشکی چرم را به‌این طریق بتراشی، طریقه‌ای که استادان به‌کار می‌برند و کم کسی آن را می‌داند، تو نیز پنهانش بدار (سفارشی که اکثر استادکاران قدیم به‌آن عمل می‌کنند؟!)

از این به‌بعد جزئیاتی را بیان می‌دارد در تعیین مواضع ترنج و سرترنج و گوشه و حاشیه و زنجیره بر روی مقوّای جلد که اطراف منبّت را روی مقوّا با کشیدن خط به‌دور آن معلوم می‌کنی و با نقش‌بُر آن را می‌بری، به‌طوری که یک ربع از ضخامت مقوّا برآید و سه ربع به‌جا ماند. از منبّت تنها مقصودش نقش کنده‌کاری شده نیست و گاهی مراد آلتی نقش‌دار است که ممکن است فلزی، چرمی[1] و یا مقوّایی باشد. ابیات زیر را ملاحظه فرمایید:

ازیــن بهتــر کنــی ورقــی مقــوّا　　منبّــت‌هــا کنــی ای یــار دانــا
... در آن کنـده منبّـت نـه منبّـت　　کــه تــا... برابــر ایــن منبّــت
بنه پس کاغذی چندی بر آن پشت　　بگرد آن بزن با کوبـه چـون مـشت
...وگـرنـه بـاز بـنشـانـی منـبّـت　　زنـی بر سـر به‌کوبـه چـون به‌نوبت

سخنانی دارد در مورد سرلوح و عطف روی مقوّای جلد که به‌خوبی مفهوم نیست، تا این‌که به‌چسباندن چرم بر روی مقوّا می‌رسد که بعد از آهار مالی به‌مقدار زیاد بر روی مقوّا و چسباندن چرم بر آن و صاف نمودن قسمت‌های نابریده با مهره و خط‌کش، منبّت را بر جای کنده شدهٔ مقوّا، بر روی چرم قرار داده می‌کوبند و این کار را تا افتادن نقش منبّت بر روی چرم ادامه می‌دهند.

ناگفته پیداست که این نوع جلدسازی طریقهٔ مرسوم ضربی است و از نوع سوخت و یا حتّی طریقهٔ مرسوم زمان صفویه، یعنی چسباندن چرمی مشبّک شده از رنگ و زمینه متفاوت در محلّ ترنج و گوشه‌ها، سخنی به‌میان نیامده است، بلکه همان چرم

---

۱. *صحّافی و جلدهای اسلامی*، ص ۱۹۵، شکل ۳۱ و ۳۲.

اصلی متن را در محلّ ترنج و گوشه‌ها که در مقوّا گود افتاده است مُهرکوبی می‌کنند. پس از این جلد را زیر لنگر (پرس، منگنه) و یا به‌جای لنگر در لای دو تخته قرار می‌دهند و بر روی تخته‌ها چند سنگ می‌گذارند و چند روز صبر می‌کنند و بعد از خشک شدن، اطراف اضافی چرم را پس از صاف نمودن لبه‌ها روی مقوّا می‌آورند و می‌چسبانند. بعداً از چرم مترّش (تراشیده شده؟) برای آستر می‌آورند که از اطراف به‌طور نازک تراشیده شده و وسط آن هموار شده باشد و آن را با آهار زدن در همه قسمت‌ها به‌جز چند انگشت نزدیک به‌عطف بر پشت مقوّای جلد می‌چسبانند. سه طرف آستری را اندکی چرم اضافی برای مغزی جا می‌گذارند و آن را به‌صورت زهوار نازکی بر روی لبه‌های خارجی جلد می‌چسبانند. سپس آن را زیر لنگر قرار می‌دهند و پس از چند ساعت بیرون می‌آورند و قلم‌کاری و تحریر اطراف منبّت را شروع می‌کنند، به‌این ترتیب که دو خط در حاشیه می‌کشند و وسط آن دو را زنجیرهٔ باریکی می‌اندازی. تحریر اطراف نقش با قلم‌مویی از دُم یابو انجام می‌شود و پس از تحریر و تزیین و چهره‌کشی تا حدّ آینه‌گون شدن جلد، هنگام اتّصال کتاب به‌درون جلد است.

و آن این‌که چرم عطف کتاب را که از طرفین عرض عطف مقداری اضافی دارد در زیر قسمت چسب نخوردهٔ آستری (و قسمت عطف را به‌وسط جلد) می‌چسبانی قسمت اضافی چرم عطف را از طول تا حدّ پوشیده شدن شیرازه می‌چسبانی و باقیمانده را قطع می‌کنی. انتهای کار، قرار دادن کتاب جلد شده در شکنجه (قید) و خشک شدن آن در آفتاب است در فصل ششم از جلد سفائین نام می‌برد و می‌گوید:

چـو شـد دانـسـتـه احـوال مقـدّم　　از آن یک شمّهٔ کانده(؟) بدان هم

که علی‌القاعده لفظ «کانده» بایستی تصحیف شدهٔ واژهٔ «مانده» باشد.

در کتاب *واژه‌نامهٔ نسخه‌شناسی و کتاب‌پردازی* تألیف حسن‌هاشمی میناباد، در ذیل واژهٔ Saffian آمده است: «سختیان [= پوست دباغی شدهٔ بز]». بنابراین بعید نیست جلد سفائین مذکور همین اصطلاح انگلیسی باشد، و عملیاتی را که برای ساختن آن بیان می‌کند ظاهراً تفاوتی با عملیات قبلی ندارد، جز این‌که این نوع جلد یک لایی بدون مقوّا بوده و روی آن را با کشیدن مهره شفاف می‌نمایند و با آرایش سیم و زر تزیین

می‌کنند. در پایان این فصل از نوعی جلد کاغذی سخن می‌گوید که در کناره‌ها حاشیه چرمی و در درون چرم و بیرون آن کاغذ رنگی است.

فصل هشتم: انواع وسائل جلدسازی و صحّافی

می‌گوید که بدون ابزار تنها خداوند است که می‌تواند خلقت نماید و هر کاری ابزاری دارد. انواع شکنجه را که باید صاف و هموار باشد نام می‌برد: مدوّر، مطوّل، مربّع، مثلّث، مسدّس و مسبّع. امروزه، فقط یک نوع معمول قید را که عبارت از دو چوب مستطیل دراز با دو دسته پیچ‌دار در طرفین آن است می‌شناسیم.

بعد از سنگ زیردست و نوعی سنگ به‌نام «سیلو» که نرم و سخت و بی‌رنگ است نام می‌برد که ضخامت آن از یک تا چهار انگشت است و طریق برش این نوع سنگ و استخراج آن را از معدن شرح می‌دهد. همچنین نوع خشت پخته مجوّف سابق‌الذّکر را که برای صاف کردن چرم و لبه‌های کتاب از آن نام‌برده بود معرّفی می‌کند و ترکیبش را ذکر می‌نماید که از کرند سائیده و لاک است. انواع دیگر سنگ‌ها را نیز، از قبیل کنیر، مریم، جلمود و مرمر نام می‌برد.

سپس ابزارهای دیگر را می‌شمارد: انواع مُهره‌ها: زجاجی، بلوری، غوری، صدف دریایی به‌رنگ‌های مختلف؛

نشگرده (شَفرَه): از فولاد آبدیدهٔ الماس گون به‌شکل نیمهٔ ماه و دسته‌دار؛

نقش‌بُر: یکی برای برش مقوّا و یکی برای مشبّک کردن و یکی برای منبّت کندن به‌نوک و گردن کج و...، دیگری مانند دست آهوی خمیده مدوّر زانو و کج سم... برای کند مقوّا در محلّ‌های ترنج و کنج و جاهای دیگر...

دو نوع خط‌کش: نوک گرد و بادامی...؛

دو زنجیره، سرش چون رای‌تازی در خط ثلث و نسخ و مقفّر؛

دو تیغه به‌شکل تخم انگور؛ مطوّل گرد و بر سر نقطه...؛

تحریر بند: سرش به‌شکل عدس برای تحریر دادن اطراف منبّت و دیگری برای نقطه‌سازی و نقطه‌ریزی در اطراف منبّت؛

قلم پرگار و نقطه‌زدن (دوایر کوچک)؛

قلم جدول کشی معمولی و دالی «د» که دو یا سه خط جدول را در آن واحد باهم رسم می‌کند؛

سیف قاطع (کارد بزرگ شمشیر مانند): برای برش اطراف کتاب، به‌شکل برگ سوسن؛

سوهان بزرگ و خرد: برای ساییدن و صاف کردن؛ سوزن؛

دسته پیچ قید: وسیله‌ای برای پیچاندن دستهٔ شکنجه به‌شکل مار نیم خیز؛

شکنجه (قید): دارای دو تخته یکی ثابت و دیگری متحرّک و انواع چوب‌ها برای ساخت آن؛

تا این‌جا بیست و دو نوع ابزار و آلات جلدسازی و صحّافی را بیان داشته است.

از شرح قسمت‌هایی از رساله که در وصف ساخت قلمدان، جزودان، جلد آینه، فانوس و... بیان زرحل و نقره حل و... ساختن مرکّب و رنگ کاغذ و کاغذ ابری بود و ارتباط مستقیم با صحّافی و جلدسازی نداشت صرف‌نظر شد.

واژه‌نامه

آستر: چرم نازکی که در قسمت درونی جلد می‌چسباندند.

پس از چرم متـرش آر پـاره   برای «آسـتر» زود آر چـاره
(ص ۱۲۱)

آهار: مایع غلیظی از نشاسته و... جهت آهار دادن کاغذ و در این رساله به‌معنای چسب هم آمده است.

ورق‌ها را به‌تخته سـنگ میـدار   بر آن پاره بمال «آهار» همـوار
(ص ۱۱۲)

مقـوّا را نخـست «آهـار» بایـد   که بـی‌آهـار چیـزی کـار نایـد
(ص ۱۱۱)

اَبْرِه: سوزن.

به‌خرط «ابره» کن یک تار بریشم
(ص ۱۱۵)

بند نیشگر: نوعی بافت شیرازه.

یکی گر راست یک گر چپ ببافی　　بشبر «بند نیشگر» بلافی
(ص ۱۱٦)

پشتی: پارچه یا چرم چسبیده به‌عطف از داخل.

پذیرفتند و جزبندی نمودند　　پس از «پشتی» به‌شیرازه سپردند
(ص ۱۱۰)

پنج و چار؟: نوعی رنگ چرم؟

به‌رنگ «پنج و چارش» جلد بندند　　همه بشنو ازین ای یار دلبند
(ص ۱۱۷)

پیرازه: ردیف تارهایی روی عطف برای بافتن شیرازه.

بگیری در شکنجه کنج دفتر　　کنی «پیرازه» و شیرازه درخور
(ص ۱۱۵)

بگیر این را سلف «پیرازه» گویند　　پس از اتمام این شیرازه جویند
(ص ۱۱٦)

تخته سنگ: سنگ زیردست صحّاف.

به«تخته سنگ» سوی پشت بنشان　　برابر در شکنجه‌ساز چسبان
(ص ۱۱٤)

تحریر: آرایش اطراف نقش.

بر اطراف منبّت ساز «تحریر»　　سری تحریر ناید راست تقریر
(ص ۱۲۲)

تحریربند: وسیله‌ای برای تحریر در اطراف منبّت.

به‌گرد هر منبّت «بند تحریر»
(ص ۱۳۴)

ترنج: شمسه وسط جلد.

میان آن مقوّا نه «ترنجی»　　به‌طول و عرض نه بر خط دو کنجی
(ص ۱۲۰)

توله: واحد وزن، معادل ۲/۵ مثقال.

صبر آر سه «توله» ای برادر　　بسا(از مصدر سائیدن) آمیز آن را جمله یکسر
(ص ۱۱۱)

جدول اطراف متن (تعداد حظوط):

بکش یک یا دو و سه چار و پنج شش / به‌هفت و هشت و نه ده بیست کن خوش
ز بیست و پنج تا سی دیده باشی / چهل پنجاه و صد نشنیده باشی
(ص ۱۳۷)

جزوبندی: ته‌دوزی.

برای «جزوبندی» کار آید / که بی‌این راست شیرازه نیاید
(ص ۱۱۳)

دو نوع آید طریق «جزوبندی» / یکی یک بندی و دیگر دو بندی
(ص ۱۱۳)

جزودان: ۱. نشانه‌گذاری لای هر جزو، ۲. جعبه‌ای مثل قلمدان برای نهادن جزوهای کتاب در آن.

قلمدان کن و یا «جزدان» تو دانی / ده پوست هم برین وزنش نشانی
(ص ۱۱۱)

میان هر یکی «جزدان» نشان کن / به‌فر ایمن و ایسر نشان کن
(ص ۱۱۳)

به‌سه وجه این قلمدان ساختن گیر / بسه «جزدان» بدان در ساختن گیر
(ص ۱۲۳)

جغرات: به‌لغت سمرقند «ماست» را گویند (*لغت‌نامهٔ دهخدا*). این شاید قرینه‌ای باشد از برای ماوراءالنّهری بودن مؤلّف رساله؟

ز روغن کنجد آری ربع سیری / بیامیزی باو «جغرات» سیری
(ص ۱۱۷)

چپ‌بافی: تاب دو نخ شیرازه به‌طور چپ‌گرد.

چو سوزن زیر هر سوزن بگیرند / مگر این را به‌نام «چپ» پذیرند
(ص ۱۱٦)

حباب و چین: چین و چروک.

بچسبان کاغذ و برهم مچسبان / «حباب و چین» مچین درهم مچسبان
(ص ۱۱۱)

خشت پخته سیاه مجوّف: سنگی شاید شبیه به‌سنگ پا برای تراش دادن و نازک کردن چرم.

سیه «پخته مجوّف خشت» درآر   بزرگ و خرد و تیز و گنده‌اش‌دار
(ص ۱۱۹)

ز مسحوق کرند و لاک یکسر   بسازی «خشت پخته» ای برادر
(ص ۱۳۱)

دال در دال: نوعی بافت شیرازه.

یکی چون بند نیشگر «به‌بندی»   دگر چون «دال در دالی» به‌بندی
(ص ۱۱٦)

دسته پیچ: وسیله‌ای برای پیچاندن دستهٔ قید.

دگر هم «دسته پیچ» ای یار باید   به‌شکل نیم خیز مار آید
(ص ۱۳۵)

دوبندی: ته‌دوزی با دو ردیف نخ در عطف هر جزو.

دو نوع آید طریق جزوبندی   یکی یک‌بندی و دیگر «دوبندی»
(ص ۱۱۳)

دوپاره: جلدچرمی دو تکه که از قسمت عطف به‌یکدیگر چسبانده می‌شود در مقابل یک پاره که سرتاسری است.

دوپاره گر کنی هم دلکش آید   وگر «یک‌پاره» خواهی هم خوش آید
(ص ۱۱۸)

راست رفتن: تاب دو نخ شیرازه به‌طور راست‌گرد.

چو سوزن بر سر سوزن برآرند   مر این را «راست رفتن» نام دارد
(ص ۱۱٦)

زنجیره: نوار باریکی از نقش معمولاً «ویرگولی» شکل در نزدیک لبه‌های جلد.

و یا با خال و خط کن تو منوّر   به«زنجیر» منبّت‌ساز زیور
(ص ۱۲۳)

زنجیره‌ساز: وسیله حک زنجیره بر لبهٔ کتاب.

دو «زنجیره بساز» از بهر کاری   بزرگ و خرد کن ای یار باری

سرش چون رای تازی کن مقعر   به‌خط ثلث و نسخ ای یـار دلبـر
به‌دسته بایدش «زنجیر» کـردن   ... ...
(ص ۱۳۳)

که تـا «زنجیـر» از زنجیـر آیـد   بهـم آسـوده چـون زنجیـر بایـد
(ص ۱۳٤)

سختیان: تیماج (چرم از پوست بز).

مـشو پوشـیده ای چـرم مـدبغ   بـه‌رنـگ صـبغة الله شـو مـصبّغ
(ص ۱۱۷)

نخست از «سختیان» اقسام گویم   پس آنگه شستن و بـستن بجـویم
(ص ۱۱۷)

رود چـون بـز بخـوردن در بیابـان   ... ...
(ص ۱۱۷)

سرلوح: در این‌جا نقش روی لبهٔ برگردان جلد.

به‌حجم هر کتب «سرلوح» باشد   بهـر کـاری هنـر را روح باشـد
(ص ۱۲۰)

کنی «سرلوح» اگر تذهیب‌کاری   مرصّع قـصر بخـشندت نگـاری
(ص ۱٤۸)

سنگ زیردست (انواع): معروف است.

دگـر سـنگ‌انـد بـسیار ای بـرادر   «کنیر» و «مریم» و «جلمود» و «مرمر»
به‌ملک ماست «سـیلو» نـام یـک سـنگ   که نرم و سخت هست و هست بی‌رنـگ
(ص ۱۳۱)

سوزن بر سرسوزن: برای راست‌بافی. (نک: راست رفتن).

سوزن زیر هر سوزن: برای چپ‌بافی.

سیفه؛ سیف قاطع: کارد بلند شمشیر مانندی که با آن اطراف کتاب را برش می‌دهند.

ببر از «سیفه» یا سوهان تو دانـی   که سوهان به‌بـود از سـیفه دانـی
(ص ۱۱٤)

بگیـری در شـکنجه بـاز پـشتش   به«سیفه» قطع‌ساز و کن درستش
(ص ۱۱٤)

دلا آن وقت «سیف قاطع» کن چو برگ سوسنش‌اندام می‌کن
(ص ۱۳۵)

شکنجه: قید.

«شکنجه» نه به‌تخته سنگ و اجزا بنه اندر شکنجه پیچ او را
(ص ۱۱۳)

که می‌باید «شکنجه» صاف و هموار کش از صافی نماید چهرهٔ یار
(ص ۱۳۱)

شیرازه: نخ‌های رنگی تابیده و بافته شده روی لبهٔ عطف.

بگیر این را سلف «پیرازه» گویند پس از اتمام این «شیرازه» جویند
(ص ۱۱٦)

صبر: ماده‌ای گیاهی؛ عصارهٔ نباتی است (*لغت‌نامهٔ دهخدا*).

«صبر» آری سه توله ای برادر بسا آمیز آن را جمله یکسر
(ص ۱۱۱)

فتیله: مفتول پارچه‌ای ریزی که در لبهٔ عطف می‌چسبانند تا تارهای پیرازه روی آن قرار گیرد.

... ... به‌عرضش عرض جو ته‌کن «فتیلک»
(ص ۱۱۵)

«فتیله» نه به‌عرض هر کتابی بجو بر جای شیرازه صوابی
(ص ۱۱۵)

قبای جلد: اشاره به‌لبهٔ برگردان.

«قبای جلد» پوشانید در بر ردای عطف را افکنده در سر
(ص ۱۰۹)

منظور از قبا قسمت لبه برگردان و از عطف، عطف جلویی لبهٔ برگردان است. با توضیح فوق سطر ۳۴ در همین صفحه به‌صورت زیر تصحیح می‌گردد؛ توضیحات مصنّف به‌صورت زیر است:

همین نوعش بکن هردو مقوّا به‌عطف و لوح و سر ای یار دانا
چو ساز عطف خواهی نیم آن کن سه حصّه عرض نیش یک نشان کن

دو بخش از عرض بگذار و یک آن را | ببـر بـر شـل کنگـر بـی‌شـک آن را
(ص ۱۲۰)

منظور شکل و قوارهٔ لبه برگردان است که در اصل عرضش نصف عرض مقوّای جلد است و با برش قسمت‌هایی از این مستطیل آن را به‌صورت مثلّث درمی‌آورند.

قلم جدول دالی: قلم جدول‌کشی، دو یا سه شاخه برای رسم، دو یا سه خط، جدول در آن واحد.

قلم جدول کنی معروف و «دانی» | به‌کـارزر حـل آینـد هـردو حـالی
(ص ۱۳٤)

قلم‌کاری: خط اندازی بر روی جلد.

«قلم‌کاری» کنی آنگاه ای یار | وزین سازی مزیّن ای نکوکـار
(ص ۱۲۱)

کاغذ حریری: کاغذ شفّاف.

بهم رنگی «حریری کاغذی» آر | به‌مقدارش برو آن‌جـاش مگـذار
(ص ۱۱۲)

کرسی نشان: رکابه، پاورق.

بباشی ساعتی «کرسـی نـشانی» | که بی‌کرسـی نمـی‌بیـنم نـشانی
(ص ۱۱۲)

حواشی را بدان قدری که خواهی | به‌کرسی کش برون خط سـیاهی
(ص ۱۱٤)

کنج: گوشه‌ها.

میـــان آن مقـــوّا نـــه ترنجـــی | بسر سر برگ و جای «کنج کنجی»
(ص ۱۲۰)

کوبه: مُشته، آلتی فلزی شبیه دسته هاون.

بنه‌پس کاغذی چنـدی بـر آن پـشت | به‌گِرد آن بزن با «کوبه» چون مشت
(ص ۱۲۰)

کوری: بیرون بودن عطف کتاب به‌اندازه‌جوی از قید؟

مر این را نام «کوری» کرده آید | که بی‌این جلد هرگز راست نایـد
(ص ۱۱٤)

لنگر: ۱. منگنه، پرس، ۲. اوّلین تار نخ شیرازه.

چو زین فارغ شوی «لنگر» برآری   بزیرش چند روزی درگذاری
(ص ۱۲۱)

مرا این را نام «لنگر» می‌نهندش   چو کس بیند به‌شیرازه کنندش
(ص ۱۱٦)

مشبّک: شبکه‌ای از نقش روی چرم (چرم مشبّک).

سه سازی نقش برای مرد بی‌شک   یک از بهر مقوّا یک «مشبّک»
(ص ۱۳۲)

مغزی: نوار باریکی از چرم آستری بر روی چرم جلد.

مر این را نام مغزی می‌نهندش
(ص ۱۲۱)

منبّت: وسیله‌ای از مقوّا، چوب، چرم که بر روی آن اشکالی ظریفی حکاکی کرده‌اند. همچنین چرم منقوش.

ازین بهتر کنی ورقی مقوّا   «منبّت»ها کنی ای یار دانا
(ص ۱۲۰)

در آن کَنده «منبّت» نه «منبّت»
(ص ۱۲۰)

وگرنه باز بنشانی «منبّت»   زنی بر سر به‌کوبه چند نوبت
(ص ۱۲۱)

به‌میدان «منبّت» نقطه‌ریزی
(ص ۱۳۴)

موچه (مورچه): نوعی بافت شیرازه.

همه گر چپ ببافی ای برادر   همان «موچه» ازین در پا زند سر
(ص ۱۱٦)

مُهره: سنگ بلوری یا مانند آن برای براق و صاف کردن کاغذ یا چرم.

بیارم «مهر»ها زین معدن سنگ   زجاجی و بلوری غوری هر سنگ
(ص ۱۳۱)

مهرهٔ چوبین: وسیله‌ای برای آهار مهره کردن کاغذ و چرم.

بکوب از «مهرهٔ چوبین» مـر او را بکن به‌آن ضرب یـک در یـک او را
(ص ۱۱۲)

نِشگرده: شَفرَه، گزن.

کنـــون «نِـــشگردهٔ» فـــولاد آیـــد بـــه‌آب و جـــوهرش المـــاس بایـــد
(ص ۱۳۱)

بگستر چـرم را بـر سـنگ و تختـه به«نشگرده» تراش آن خـام پختـه
(ص ۱۱۹)

نقش‌بُر: وسیله کارد مانند تیزی برای بریدن نقش و مقوّا.

پس آنگه «نقش‌بر» در دست‌گیری بـــدان مرقـــوم کاویـــدن پـــذیری
(ص ۱۲۰)

سه‌سازی «نقش‌بر»ای مرد بی‌شک یـک از بهـر مقـوّا یـک مـشبّک
یـــک از بهـــر منبّـــت کنـــدن آدم نمی‌دانم که شـکلش چـون نگـارم
(ص ۱۳۲)

نقطه‌ریز: وسیله‌ای برای نقطه‌کاری نقش منبّت.

به‌میدان منبّت «نقطه‌ریزی» به‌غربال تفکّـر جملـه بیـزی
(ص ۱۳٤)

یک‌بندی: ته‌دوزی با یک ردیف نخ در عطف هر جزو.

دو نـــوع آیـــد طریـــق جزوبنـــدی یکی «یک‌بندی» و دیگر «دوبندی»
(ص ۱۱۳)

دو رسالهٔ خطّی عرفانی در کتابخانهٔ خانقاه عمادیّهٔ پتنا

سیّد انور حسن زاهدی *

شهر پاتلی‌پترا یا شهر عظیم‌آباد یا شهر پتنه یکی از قدیم‌ترین و مهم‌ترین شهرهای هند است که دارالخلافت ایالت بیهار نیز می‌باشد. این شهر به‌سه بخش تقسیم شده است. پتنه شرقی و پتنه وسطی و پتنه غربی. پتنه شرقی قسمت قدیم‌ترین پتنه است که مرکز و گهوارهٔ علم و دانش و عرفا و زهّاد و صوفیان است. این قسمت دارای آثاری مهمّ و نایاب است. مثلاً «اگم کنوان» به‌معنی چاهی که قعرش دیده نمی‌شود، این چاه را سلطان اشوک عظیم (Ashok the Great) حفر کرده بود. قعر این چاه ناپیدا است و به‌همین سبب این چاه را «اگم کنوان» نامیده‌اند. این چاه زیارت گاه اهل هنود، از زمانه قدیم تا امروز است. یک معبد مهمّ سیک‌ها در این شهر نیز وجود دارد که جای تولّد گرو گوبند سنگه در محلّ کوچهٔ هَرمندَر واقع است. محلّ تولّد شاد عظیم‌آبادی (سیّد محمّد علی شاد) که شاعر و عارف بزرگ اردو و فارسی است، در محلّ لال املی جهاؤ گنج و همان‌جا مزار این شاعر هم هست و هر سال محفل عرس منعقد می‌کنند. بسی مساجد قدیم هم هست. میان آن‌ها یکی مسجد تاریخی است که آن را «مدرسه والی مسجد» می‌نامند. این مسجد در ساحل رود گنگ است و این رود بسیار پهناور است. شاعر بزرگ شاد عظیم‌آبادی در همین مدرسه درس خوانده بود. نزد این مسجد یک امام‌بارگاه قدیمی مسمی به«امام‌باره چمرو دوریا» در کنار خیابان هم وجود دارد که این زیارت‌گاه قدیم اهل تشیّع است. یک مدرسه عظیم و قدیم بنام «مدرسهٔ سلیمانیه» نیز در کنار خیابان واقع است که آن را «خیابان نوّاب بهادر» می‌گویند. این تنها مدرسهٔ

---

* رئیس بخش فارسی کالج اورینتل، پتناسیتی (بهار).

اهل تشیّع در ایالت بیهار است. کتبخانه این مدرسه چند نسخه قلمی پُرارزش به‌زبان فارسی هم دارد. همین‌طور چیزی دیگر که در این قسمت وجود دارد، چند خانقاه است که از زمانه قدیم تا امروز سرچشمهٔ علم و دانش به‌ویژه مرکز گسترش عرفان و زبان و ادب فارسی است. میان آن، دو خانقاه بسیار ارزش و شهرت کسب کرده‌اند. یکی: خانقاه عمّادیه، در منگل تالاب، پتنه‌سیتی و دیگری: خانقاه منعمیّه، در میتن گهات، پتنه‌سیتی.

هردو خانقاه مرکزِ علم و ادب و مرکزِ علم روحانی قرار گرفته و دارای نسخه‌های خطّی فارسی و عربی‌اند، که در سراسر هند و بیرون هند هم شهره و آوازه دارند.

یک نگاه طائرانه برخانقاه عمادیه، پتنه سیتی انداخته می‌شود:

بنیان‌گذار خانقاه عمّادیّه، پتنه‌سیتی محبوب ربّ‌العالمین، حضرت خواجه عمادالدّین قلندر بود. اسمش عمادالدّین به‌میان صاحب معروف بود. عرفش میان صاحب بود او با چند لقب ملقب بود. مثلاً محبوب رب العالمین. افضل المجاهدین ـ مرشدالسالکین ـ مقصودالسالکین ـ نسبش به‌وسیلهٔ چند واسطه به‌حضرت جعفر طیّار می‌رسد. حضرت محی‌السّالکین شاه نورالحق «طپان» در رسالهٔ خود «انوارالطریقت فی اظهار حقیقت» سال تولّدش را ۱۰۶۵ هجری نوشته است. تحصیل علوم متداوله نزد پدر حضرت مخدوم شاه برهان‌الدّین قادری پهلواروی کرد. چون عمرش به‌هیجده یا نوزده سال رسید، از اجازه پدر خود برای تکمیل علوم عالیه به‌دهلی رفت و تحصیل دیگر کتب درسیه کرد. بعد از آن از شیخ‌الاسلام نوهٔ حضرت شیخ عبدالحق دهلوی، تحصیل علم حدیث کرد. بعد برای تحصیل علوم و مطالعه کتب دیگر به‌لاهور رفت. پس از تحصیل در همان مدرسه دو سال درس داد. سپس برای زیارت حضرت سیّد محمّد فاضل به«سادهوره» رفت و بر دست مبارک او بیعت کرد. بعده به‌مدّت قلیل به‌غرض کسب طریقهٔ اذکار و اشغال و مراقبات خانوادهٔ قلندریه به‌صحبت حضرت حضوری یافت و محظوظ فیوض و برکات شد. چون به‌مرتبهٔ تکمیل رسید، روزی حضرت سیّد محمّد فاضل او را خواند و گفت که "ای شاه عمادالدّین ایزد تعالی شما را به‌فضل و کرم خود به‌درجهٔ شیخی رسانید".

حضرت عمّاد روز یکشنبه بیستم جمادی‌الاوّل به‌وقت ظهر در سال ۱۱۲۴ هجری وفات یافت. مادهٔ تاریخ فوتش «پاک ذات» (۱۱۲۴ هـ) است:

مرشدِ من، پیرِ من، اسـتادِ من، کرده وفات «پاک ذات» آمد خطابش از خدای پاک ذات

او دو پسر داشت: یکی حضرت شاه غلام نقشبند محمّد سجاد، دوّمی: حضرت شاه انعام‌الدّین ـ مزار او در قصبهٔ پهلواری نزدِ مزارِ پدرش حضرت مخدوم شاه برهان‌الدّین قادری عرف لعل میان صاحب قدس‌سرّه واقع است.

فهرست سجّادگان خانقاه عمّادیّه در زیر آورده می‌شود:

۱- حضرت خواجه عمادالدّین قلندر،

۲- حضرت شاه غلام نقشبند محمّد سجّاد قلندر (۱۱۱۶-۱۱۷۳ هـ)،

۳- حضرت محی‌السّالکین نورالحق «طپان» (۱۱۵۶-۱۲۳۳ هـ)،۴- حضرت شاه ظهورالحق ظهور (۱۱۸۵-۱۲۳۴ هـ)،

۵- حضرت شاه نصیرالحق (۱۲۱۹-۱۲۶۱ هـ)،

۶- حضرت شاه علی امیرالحق (۱۲۲۷-۱۳۰۲ هـ)،

۷- حضرت شاه رشیدالحق (۱۲۶۲-۱۳۳۹ هـ)،

۸- حضرت شاه حبیب‌الحق (۱۲۹۵هـ/۱۹۴۲ م)،

۹- حضرت شاه صبیح‌الحق (۱۳۱۹-۱۳۹۵هـ)،

۱۰- حضرت شاه فریدالحق،

۱۱- حضرت شاه مصباح‌الحق.

سجّاده سوّم نورالحق «طپان» شاعر معروف و بزرگ بود. او دارای سه دیوان است. اشعارش بسیار پُرمغزاند.

سجّاده پنجم ظهورالحق ظهور شاعر بزرگ و مرثیه‌گو و در عربی، فارسی و اردو کثیرالتصانیف بود. تعداد تصنیفاتش به‌سی و هفت می‌رسد. برخی از مصنّفات فارسی او بدین‌گونه است:

معاصم‌المعاثم (ذکر گناهان صغیره و کبیره)، *مایهٔ ایمان* (عقاید) *قامع‌البدع* (ذکر مراسم نبویه)، *تکمیل‌الصلوة* (بیان نماز)، *فصل‌الربا* (مسائل ربا ـ سود)، *تحریم‌المسکرات* (در تحریم‌المسکرات و مضرّات) *سبیل‌الرشاد* (وضع درست آزادی)، *زادالآخرة* (احوال

متعلّقهٔ میّت) *تابیدالحق بتائیدالحق* (رساله صوارم حسام)، (مکتوبات برای ابراهیم علی)، *مکتوبات غلام ثامن*، *دیوان اشعار فارسیه*، *ترجیع‌بند و قصاید* (قصاید)، *اوامر* (تصوّف)، جواب *رسالهٔ شاه جمال* حسین (دربارهٔ تفضیل).

از این تفصیل عیان می‌شود که سجّادگانِ خانقاه عمّادیه چه قدر دست رسی به‌علم و فضل داشتند. می‌توان گفت که آن‌ها بحرالعلوم بودند. به‌این سبب هردو خانقاه مرکزِ علم و ادب و مرکزِ علم روحانی قرار گرفته و دارای نسخه‌های خطّی فارسی و عربی‌اند، که در سراسر هند و بیرون هند هم شهره و آوازه دارند.

این‌جا دو نسخهٔ خطّی فارسی از این ذخیرهٔ پُربها و ذی‌قیمت کتبخانهٔ خانقاه عمّادیه را معرّفی می‌کنم ـ یکی «وجودالعاشقین» است و دیگری «نادر نکات».

۱. وجود العاشقین

نسخهٔ خطّی «وجودالعاشقین» تألیف سیّد محمّد حسن الحسنی بنده‌نواز گیسودراز در کتابخانهٔ خانقاه عمّادیّه محفوظ است. تاریخ کتابت این نسخه بدین‌طور آمده است:

"دوشنبه به‌وقت چاشت تاریخ پانزدهم شهر ربیع‌الاول سنهٔ احد جلوس حضرت ظلّ سُبحانی فرمانروای کارگشا ظلّ الله".

اندازهٔ بیرونی: ۹×۵ اینچ؛ اندازهٔ متن: ۷×۴ اینچ. تعداد اوراق: هفت. به‌این‌طور آغازمی‌شود:

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم ـ سپاس بی‌حد، ستائش بی‌عدد بر قادر مطلق و حاکم بر حق و جانان و عاشقان و صاحب جمله جهان، درود بی‌قیاس مر احمدِ حق‌شناس را که محبٍّ درگاه و محبوب شهنشاه و معین‌العاشقین و مفیدالمحقّقین و التابعین‌المقرّبین باد ـ علی آله الامجاد ـ سخن چند از عشق بی‌پایان خاک و صفوف جان پاک در قلم آورده می‌شود تا محبّان را محبّت بیفزاید و دوستان را دوستی نماید...

عبارت آخرین به‌این‌طور است:

این مخصر را «وجودالعاشقین» نام نهاده، بر تصنیف سیّد محمّد حسن الحسنی بنده‌نواز گیسودراز تمام رسید، روز دوشنبه به‌وقت چاشت تاریخ پانزدهم شهر ربیع‌الاوّل سنهٔ احد جلوس حضرت ظلّ سُبحانی فرمانروا کارگشا عالم ظلّ الله.

مصنّف در این رساله معروف خود راجع به‌عشق و عاشق و معشوق صحبّت نموده و تشریحات عرفانی آن واژها را به‌طور کامل آورده است. می‌گوید:

"ای عزیز! در این جهان... سه خبر است. عشق، عاشق، معشوق. معتبر این دیگر همه فانی و این هر سه باقی و عبادت ظاهر را خلق نامند و باطن را خالق و این هردو در ذات برابراند... (موریانه خورده)... در صفات فرق می‌نمایند. چنان‌چه احد حرف است الف عشق حیء عاشق و دال معشوق و توحید هر سه مانند دریا و موج و کف در حقیقت هر سه دریا است".

این رساله جابه‌جا به‌علّت کرم خوردگی خوانده نمی‌شود، امّا بعضی جاها عبارت از آسیب دیدن مصون مانده است. چون رسالهٔ مذکور در باب تصوّف و عرفان به‌طور مشروح سخن گفته شده است و برای مطالعه‌کنندگان به‌ویژه برای آنان‌که از تصوّف و عرفان علاقه دارند بسیار مورد استفاده خواهد بود، لذا برخی از مطالب رساله نقل می‌شود. در مورد عشق تعبیرات جالبی آورده است:

"عشق آتش است وچون افروخته شود، خبری که غیرحق باشد، آن را بسوزاند".

"عشق سه حرف است. عین نفی نمودن عقل و شین نفی کردن شرم و شرک، و قاف نفی نمودن قالب، چو عشق غالب آید، این هر سه خبر فنا گرداند".

در باب عقل وخرد تعبیرات عرفانی ملاحظه شود:

"عقل و وهم روح و جان و علم و هر پنج را حقیقت گویند و این هر پنج، پنج پنج شاخ ظاهر شده‌اند. از عقل، بینائی و از وهم، شنوائی و از روح، گویائی و از علم، دانائی و از جان، توانائی. این را طریقت نامند".

"این درخت فنا است که بقا گویند وجه الله و ذات الله نامند فنائی ما به‌فنا سرکشید باقی شد فنا... فنا شده یعنی در این بقای ما وجه ربّک ذوالجلال و الاکرام و این فنا به‌معنی بقاست".

پس ای عزیز او خود به‌خود نگرانست چنانچه بزرگی فرموده‌اند:

ای خدا چون توئی غم و شادی تهمت ما و تو چه برباذی

اختتام این نسخه بر کلام منظوم می‌شود. اشعار را بدون نام شاعر نقل کرده است. به‌این جهت می‌توان گفت که گویندهٔ اغلب آن خود مؤلّف است. قبل از نظم یک قطعه هم آمده است. آن‌قدر که خوانده شده آن را نقل می‌کنم:

عشق گوهر بی‌بها و بی‌نشان بهر عشقش هردم توجان فشان
عشق تخم و نخل گشته گلعذار عشق نور و عشق نار و عشق دار
عشق آتش عشق باد و آب و خاک در حقیقت عشق باشد جان پاک
عشق اوّل عشق آخر جاودان با وجودِ خود بسازد دائمان
بود این عالم ز نور او شده از نمودن خویش ماو تو شده
ماو تو فانی و او قائم مقیم بود او قائم همیشه مستقیم

۲- نادر نکات

رسالهٔ دوّم نیز در کتابخانهٔ خانقاه عمّادیّه (پتنه) نگهداری می‌شود که مسمّی به«نادر نکات» است. اندازهٔ صفحه: ۵×۹ اینچ، اندازه متن: ۸×۳ اینچ، تعداد اوراق: یازده. به‌خط شکسته نوشته شده است و کرم خورده است. مرتّب این نسخه «جادو داس» است. اسم کاتب مذکور نیست. آغاز کتاب از «بسم الله» می‌شود. لاکن بین کتب هیچ نسبت مذهبی نمی‌بینم. دوران کتاب به‌سلسلهٔ مرتب و کتاب درج ذیل معلومات فراهم‌اند:

"ارفع درجات قائض فضل کمالات نادر نکات زبدهٔ ارباب حقائق و حال و راسته از قیل و قال... هوش‌افزا «لال دیال» است.

ز من سجده دم بدم لال را کزو یافتم نشئهٔ حال را

به‌سعادت مرید با اخلاص و معتقد تمام اختصاص عقیدت اساس «جادو داس مهیره» ساکن اکبرآباد داراشکوهی که دم و قدم به‌ارشاد مرشد شاد است از لطف نیک نهادان صاحب عرصهٔ سخنوری از قبیح... عضو و التماس دارد نام و خطاب این نسخه «نادر نکات» یعنی نکته‌هائی نادر انتخاب که بر زبان حقیقت ترجمان

رفته رفته پذیر گشت از دو عالم فقط که بر لوح صافی از سواد قلم و زبان بر آن نهاد".

روی صفحه چهارم عبارت ذیل آمده است و در آن سبب تألیف این نسخه را بیان می‌کند:

"مخزن انوار سُبحانی، معدن رحم رحمانی، پیشوائی گروه انسانی، رازدار رموز یزدانی، واقف رمزِ ربّانی... سوامی لال دهیان‌پور آستانی، کلا نور مکانی، من مضافات صوبهٔ دارالسلطنت لاهور به‌پنجاب که نوّاب قدس جناب، مقدّس القاب، حقائق‌پژوه محمّد داراشکوه عرف شاهِ بلنداقبال، صاف صفت درویش دوست بودند خصوصاً به‌خدمت سراسر سعادت ایشان نیازمندی می‌داشت کمترین بنده‌های عقیدت اساس «جادو داس مهتری مهیره» متوطّن صوبهٔ اکبرآباد مشرّف غسلخانهٔ آن بارگاه علیا بود و نسبت مریدی به‌صدق محبّت و مودت اعتقاد به‌خدمت آن مرشد مریدنواز داشت و به‌خلوتخانهٔ والا قیام می‌خود (کذا) و امر لازم الاذعان شده بود که هرگاه انجمن‌آرائی زبدهٔ ارباب حقیقت و حال باشند جواب و سؤالی که در میان آید سرشته آن را به‌وجود احسن نگاه دارد. نهند بر طبق حکم حکیم ارفع درجات که جانهائی معتقدان عقیدت‌اندوز فدائی آن بادگهر ماه مجلس سعادت بزم افروز گشته آنچه شنیده می‌نوشت و در بیاض خاص می‌نگاشت".

از متن ذیل سال کتابت پیدا می‌شود:

"چنان‌چه روز بَسَنْت که جشن و بهار روزگار است چهارم بهمن‌ماه... سنهٔ بیست و یکم جلوس سمبت مانوس عهدِ ظلّ سُبحانی دور صاحبقرانی ثانی حضرت شاهجهانی بود زبدهٔ ارباب حقائق و حال".

در آغاز چهار برگ به‌طور مقدّمه نوشته شده است که در آن مرتّب دربارهٔ تصوّف حقیقی اظهار خیالاتِ دلکش کرده است. گرچه وارداتِ قبلی را به‌پیرایهٔ واژه‌ها بیان نمودن محال است، لیکن معلوم است که مرتّب بر این فنّ دسترسی داشته.

چون رهروان سبیل حقیقت و معرفت آن‌چه گفته‌اند کرده‌اند و آن‌چه کرده‌اند نگفته‌اند، در این صورت از صحبت نیک سیرت مطلوب.

بل برای معاونت گیرائی روح عقل هم قاصر می‌شود:
"هرچند مهرسکوت بر زبان دانشوران مخزن اسرار است که عقل از راز نقل نکند با وجود آن‌که حقیقت را ارم ساز است بل چراغ از دم فروغ گیرد چون افروز شدم نامحرم است..."
از مذهب قومی بی‌نیاز شده واژهٔ انسان و انسانیّت آورده است. فضیلت روحانی را بر علوم عقلی واضح کرده می‌گوید:
"... و آشنائی آن است که آن را بینائی گویند و عالم از این علم و عمل نابینا است و الّا آشنائی آشنائی آن است که کار آشنایان را باعث مزید درجات خود داند و خود را آشنا خواند نه آشنائی که از فروغ خود صفائی نداشته باشد حقّا که روشنائی آن است که دیگر آمدیم بر محرمی است که از اذیّت دست دهد نه که انسانیّت را از دست دهد انسان را انسانیّت و آدم را آدمیّت مطلوب است و به‌غیر از این خصلتی انسانیّت به‌نسبت حیوان را شریف ازو باید دانست معذوری است".
متن ذیل مشتمل بر آن سؤال و جواب‌ها است که به‌نسبت «لال دیال» شنیده شده است:
"گفتم و گفتا یعنی سؤال و جواب با صواب... طرفین و فریقین که قواعد فقر است مشهود و به‌ضمیر منیر صاف سیرتان... مکشوف باد در ذکر سؤال و جواب".
این همه سؤال و جواب به‌صورت مجالس مختلف آورده شده است بدین‌طور:
مجلس اوّل:
گفتم که اوّل و آخر فقر چیست: گفتا اوّل فنا و آخر آن بقا.
گفتم که سربلندی فقر چیست: گفتا که سرنگونی. گفتم که خردمندی فقر چیست: گفتا که دل بجز دلبر ما هیچ‌کس نه بندی. گفتم که توانائی فقر چیست: گفتا که ناتوانی. گفتم که ناتوانی مبنی در فقر چیست: گفتا که خود توانائی. گفتم که روسیاهی در فقر چیست: گفتا که مستغرقِ مراقبهٔ حقّ و بس. گفتم که برسر فقر چیست: گفتا که سایهٔ خدا. گفتم که پیشِ فقر چیست: گفتا که پیش هرکس رزق است. گفتم که پسِ هرکس چیست: گفتا که موت.

رساله شامل سؤال‌ها و پاسخ‌های کوچک است، در ذیل آن مسائلِ گوناگون زیر بحث آمده‌اند. مثلاً فقر، تنبلی فقر، خدمت پیر، زودخوری، گوشه‌نشینی، توکّل، وجود، معاش، آز، مفلسی، شجاعت، مجلس‌آرائی، عبادت و ریاضت، جلال و جمال، ثواب و عذاب، بدعت و غیره.

در مجلس آخر در مورد «سود» صحبت شده است و مطالب جالب آورده است: "گفتم که فرضِ قرض چیست: گفتا که ادائی قرض. گفتم که اگر نماند: گفتا عاقبت مرض است و در پریشانی دواند. گفتم که گرفتن دام وگرفتن بودن بر اهل اسلام حرام است و بر مردم هنود حلال چون حلال شده. گفتا که بر هنود بدتر از حرام است. گفتم که چون می‌گیرند: گفتا که در ملّت خود هر عذاب مکافات خیرات و عبادات است. و ریاضیات، گفته‌اند که ازو زایل شود و الّا قرض که غیرآزادی مالک نجات عاقبت نیست و سود چون حرام محض است به‌جهت تأکید ادای آن معیّن بر آن نموده‌اند که به‌مقدور نگاه دارند و الحال عالم در غفلت شعار عودها ساخته و روزگار قرار داده".

در یک کلام، این هردو رسالهٔ قلمی برای خوانندگان و دانشجویان و پژوهشگران زبان و ادب فارسی بسیار پُرارزش و گوهر گران‌مایه‌ای است.

معرّفی تذکرهٔ شعرای ماضیّه
از حیدر حسین خان سهیل دهلوی

شوکت نهال انصاری *

سرزمین پهناور هند دارای اهمیّت فراوان، برای ادبیّات فارسی می‌باشد، شعرا، حکما، علما، دانشمندان ارجمند این‌جا در زمینه‌های گوناگون ادبیّات فارسی توجّهٔ بسیار داشته‌اند و دیوان و آثار گران‌بهای آن‌ها تا حالا به‌صورت کتاب‌های چاپی یا نسخه‌های خطّی، بیشتر در کتابخانه‌ها یا موزه‌های سراسر عالم، به‌ویژه در موزهٔ بریتانیا محفوظ است.

در این زمینه‌های ادبیّات، فنّ تذکره‌نویسی هم می‌باشد و به‌علاوهٔ ایران در شبه قارّهٔ هند و پاکستان هم، از عهد مملوکیّت تا عصر حاضر رواج داشته است. نخستین تذکره‌ای که در سرزمین هند به‌وجود آمد *لباب‌الباب* از سدیدالدّین محمّد عوفی می‌باشد که در قرن هفتم هجری نوشته شده. پس از آن بیشتر تذکره‌ها به‌وجود آمدند. به‌ویژه در هند به‌عهدِ مغولیه، تذکره‌نویسی رواج خاصّه داشته است، یکی از آن‌ها، تذکرهٔ *شعرای ماضیّه* از حیدر حسین خان دهلوی متخلّص به«سهیل» می‌باشد. اصلاً این تذکره، چنان‌که از عنوانش پیدا است، مشتمل بر احوال و اشعار مختصر از ششصد و دوازده (٦١٢) تن از متقدّمین تا به‌عصر حاضر یعنی قرنِ هجدهم میلادی به‌عهدِ شاه و نوّاب شجاع‌الدّوله (لکهنو) می‌باشد.

اهمیّت این تذکره این است که این تذکرهٔ نادری است که تا حالا چاپ نشده است و به‌صورت نسخهٔ خطّی فقط در کتابخانهٔ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره در قسمت

---

* دانشیار فارسی دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره.

نسخه‌های خطّی تحتِ گنجینهٔ حبیب گنج ضبط است که دارای یکصد و هفتاد و شش ورق می‌باشد و از روی حروف تهجّی در شصت قسم منقسم گردانیده است.

آغاز تذکره با حمد و ثنای خدای متعال می‌باشد که مشتمل بر سی و چهار (۳٤) شعر است و به‌طور نمونه چند شعر از آن بدین‌قرار است:

سپاس و ثنا حمدِ بی‌حد و مر   سزاوار خلّاق جن و بشر
کشاید زبان چون به‌چون و چرا   که وا مانده آن‌جاست ذهنِ رسا
همه آفرینش ز حکمت نمود   به‌ذاتِ خود اظهار قدرت نمود

پس از حمد باری نعمتی حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و سلّم، داری نوزده (۱۹) شعر می‌باشد که آغاز آن این‌طور است:

شرّف بر شرف عالمی را فزود   که مثلش نیاید کسی در وجود
وجودش شده باعث کائنات   مقدّس مطهر به‌ذات و صفات
محمّد(ص) مگر بود ظلّ خدا   که آمد در این دهر و شد رهنما

پس از حمد و نعت مقدّمه‌ای است به‌نام دیوان ایوانِ سرکار آصفی منسوب گردانیده است چنان‌که از مقدّمه واضح می‌شود. دربارهٔ تاریخ درست تألیفِ این تذکره هیچ اطّلاعی در دست نیست. امّا چون نویسنده در مقدّمه دربارهٔ خود بدین‌طور نوشته است که وی نبیرهٔ نوّاب عمدةالملک اسلام خان مشهدی می‌باشد و در کتاب *مأثرالامرا* (تألیف صمصام‌الدّوله شاهنواز خان مجلّد دوّم) دربارهٔ شرح احوال زندگانی اسلام خان وجود دارد که اسلام خان مشهدی در زمانهٔ شاهزادگی شاهجهان، یکی از خادمانِ قدیم بوده و در ابتدا بر منصب منشی فایز بوده. بار دیگر پانزدهم جلوس جهانگیر بر منصب اعلی مرتبت گشت و خطاب اختصاص خان یافت بعد از آن همیشه به‌دربارِ شاهجهان منسلک بود و در عهدِ شاهجهان بادشاه بر منصب دو هزاری مقرّر و به‌خطاب اسلام خان مشهدی سرفراز گشت. وی شش پسر داشت به‌نام اشرف خان، صفی خان، عبدالرّحیم خان، سیّد محمّد شریف، میر محمّد غیاث و عبدالرّحمٰن.

غالب امکان این است که حیدر حسین خان پسر صفی خان باشد چون صفی خان را در عهدِ عالمگیری منصب قلعه‌داریِ دهلی سپرده شد و وی در دهلی مقیم گشت و

چون حیدر حسین خان خود را دهلوی می‌نویسد بدین نسبت گمان غالب این است که وی پسر صفی خان باشد امّا این فقط گمان است، اطّلاع کامل نیست. از این‌که با وجود سعی تمام احوال کامل حیدر حسین خان در دست نیست.

دربارهٔ تذکرهٔ شعرای خود مصنّف در مقدّمه بدین‌طور می‌نویسد:

"الحق که تألیفات و تصنیفات علمای متقدّمین و شعرای سابقین و دواوین شعر و سخن... و اولی‌الابصار بهتر از سیر نوبهار بساتین و خوشتر از شمیم فرح‌بخشِ ریاحین است. در زاویهٔ عالم تنها هیچ ندیمی و اکرامی مصاحبی به‌از این نیافته لهذا به‌خاطر راقم رسید که گلستان بی‌خزان و سخن‌گویان پیش از روی تعداد حروف تهجّی حرف در تخلّص بود از دیوان‌های متکلّمین جست‌وجو انتخاب نموده و به‌طریق تذکرهٔ شعرا جمع نموده آید. الحق که این محنت شاقه بود که انجام آن از محالات می‌نگاشتم مگر الحمدلله که السعی منّی والاتمام من الله به‌وقوع آمد".

حرف الف: دارای یکصد و بیست و هشت شاعر که چندتا از آنان با تفصیل ذکر شده و چندتا فقط بر اسم اکتفا نموده است و بیشتر ترتیب الفبای ملحوظ نداشته است و چندتا اسم شعرا داشت که غیرمعروف هستند

شیخ ابواسمٰعیل عبدالله انصاری هروی، در اولاد حضرت ابوایّوب انصاری بود، اسیری ولد ملّا صحیفی شیرازی، احمد کمانچه کاشی، خواجه احمد نام لکهنوی اسم میر شریف، امان الله مرزا مشهور به‌خان زمان خلف نوّاب خان‌خانان مهابت جنگ، انوار ملّا محمّد از موزونانی مستعد دارالسلطنت لاهور بود در عهدِ جهانگیر و شاهجهان، اوجبی شیرازی ولد مولانا صافی شیرازی است. اطهر غلام علی از تلامذه میر شمس‌الدّین فقیه، اسد بیگ قزوینی، در عهدِ سلطنت جهانگیر به‌هند آمده به‌ملازمان شاهی امتیاز یافت. الفت لاله اوجاگر چند کایسته ماتور از سکنهٔ عظیم‌آباد، الهی حکیم صدرالدّین محمّد در عصر جهانگیر و شاهجهان، استغنا، اسمش مرزا عبدالرّسول، اشرف ملّا محمّد سعید ولد محمّد صالح و دخترزاده ملّا محمّد باقر مجلسی در ایّام سلطنت اورنگ‌زیب به‌اوستادی زیب‌النّساء مقرّر بوده و در حرف الف اسم شاعر آخر اِندَرْمَنْ ولد کَیْوَلْ رام بن کور سین قوم کایسته است.

حرف ب: دارای نام و احوال شصت و پنج شاعر که در آن چندی غیرمعروف هستند. نام اوّل در این حرف بابر ظهیرالدّین و نام آخر بیدل عبدالقادر است و نام چند شاعر دیگر این‌طور است:

بساطی سمرقندی، سلطان خلیل ولد میران شاه تیموری، بیامی شیخ عبدالسّلام از تلامذهٔ علّامه جلال‌الدّین دوّانی، باقی کولانی به‌عهدِ بابری و اکبری به‌هند آمده، بزمی همدانی مثنوی *فرهاد و شیرین* منظوم ساخته اوست، بینش کشمیری از شعرای عهدِ شاهجهان است، بیدل ساوجی.

حرف ت: مشتمل بر سی و هشت (۳۸) شاعر که از تقی‌الدّین اوحدی تا ترمذی محمّد نقی ـ نامِ چند تن از شعرا این‌طوراند:

تقی شوشتری، طبع بلند داشت در عهدِ اکبری به‌هند آمده، تجلّی کاشی محمّد حسین نام از مردم کاشان سکوینان بوده در هند تشریف آورده با مولا نظیری مشاعرات کرده، تمنّا مسمّی به‌خواجه محمّد علی در شهر عظیم‌آباد اقامت‌پذیر بود دیوان قریب دو هزار بیت دارد، تمرّانی شیخ مرزا قلندر بخش نام پانی‌پتی بود، تحسین مسمّی امیر عطا حسین خان مخاطب به‌مرصّع رقم از سادات رضوی ساکن اتاوا است، تجرید میر حیدر از تلامذهٔ سراج‌الدّین علی خان آرزو است.

حرف ث: مشتمل بر هشت شاعر. در آن ثنایی نام شریف وی خواجه حسین، ثنا از موزونانِ کشامره ثانی خان از امرای سلطنت همایون بادشاه، ثانی تخلّص شاه عبّاس ثانی، ملّا علی شوری، ثابت میر محمّد افضل الهآبادی برادرزاده همّت خان والد اسلام خان بدخشانی، ثبات میر محمّد عظیم، ثمین شیخ غلام حسین، شامل‌اند.

حرف ج: مشتمل است بر چهل شاعران از جامی نورالدّین عبدالرّحمٰن تا مولانا جنوبی. در این حرف نام جمالی فضل الله، جهانگیر نورالدّین محمّد بادشاه، جرأت سیّد جعفر، جویا مرزا داراب بیگ، جناب مرزا ابوطالب و جولان میر سیّد علی و غیره شامل‌اند.

حرف ح: مشتمل است بر پنجاه و چهار شاعر، از حسن دهلوی تا حقیقی مرزا محمّد بیگ ـ در این حرف چند نام این‌اند:

حسن بهرام جنگ، حسین قاضی خوانساری، میر محمّد حسین مولد او قصبهٔ اود

است، دیوانش به‌اقسام شاعری به‌شش هزار بیت و تمامی اشعار آن مرحوم بی‌تخلّص است، حسینی فتح علی خان، حیرتی میر حسن، حافظ شیرازی، حسامی مشهور به‌شیخ حسام‌الدّین ولد سراج‌الدّین علی خان آرزو و غیره.

حرف خ: مشتمل است بر بیست و هشت شاعران از خاقانی شروانی تا خورشید بلگرامی، نام چند شاعران این‌طوراند:

خیّام، خواجوی کرمانی، خضری، خواری، خالی تخلّص حسن بیگ نام در زمان جهانگیر بادشاه به‌صوبه‌داری بهار مأمور بوده. خصالی، خوشدل، خادم، خاکسار مخاطب به‌نوّاب شکرالله خان و غیره.

حرف د: مشتمل است بر هژده شاعران، از دعوی قاضی رکن‌الدّین تا دیده نوّاب اعزّ خان ـ دیگر نام شاعران این‌چنین است:

دامی همدانی، درکی، دانا، دانش اسم شریفش مرزا رضی است از سادات رضوی مشهدی در ایّام سلطنت شاهجهان بادشاه به‌هند آمد و «درد» تخلّص‌المشتهر به‌خواجه میر درد شاهجهان‌آبادی خلف‌الصدق خواجه محمّد ناصر «عندلیب» تخلّص است، و غیره.

حرف ذ: مشتمل است بر هفت شاعر از ذوقی تا ذرّه ـ دیگر نام این‌اند:

ذوقی، ذوقی بلگرامی، میر عبدالواحد شاعر کهنه در فارسی و هندی، ذوالنون، ذهنی، ذکا میر غلام امام و برادرزاده میر غلام علی آزاد بلگرامی.

حرف ر: مشتمل است بر سی و پنج شاعر از رشیدالدّین وطواط تا رفیقی آملی. علاوه از این چند دیگر نام ملاحظه نمودند:

رشید کازرونی، ریاضی مولانا امام‌الدّین نام خلف مولانا لطف الله مهندس لاهوری، ملّا روزبه، رستم، رایج، راهب، رفیق، رانت میرزا عبدالله لکهنوی خلف‌الصدق مرزا کاظم و غیره.

حرف ز: مشتمل است بر هژده شاعران از زکی همدانی تا زیب‌النّساء صبیهٔ حضرت اورنگ‌زیب عالمگیر ـ در این حرف چند نام دیگر این‌چنین آمده است:

زاری، بی بی زائری، زائر محمّد فاخر نام الهٔآبادی فرزند شیخ یحیٰی، زین خان

کوکه، زین‌الدّین استرآبادی، زینتی، سیّد حسین نام از شعرای شهر نظنز است در اصفهان از والی عصر.

حرف س: مشتمل است بر شصت و هشت شاعر از حکیم سنایی تا سهیل دهلوی (راقم و جامع همین تذکرةالشعرا) در این حرف چند نام دیگر این‌طور آمده‌اند:

سعدی شیرازی، سخنوران مایهٔ سرفرازی شیخ مصلح‌الدّین سعدی شیرازی، سعید تخلّص مولوی محمّد سعید نام از فاضلان زبردست عظیم‌آباد بود، سیفی عروضی در عروض چند تحقیقات کرده بود مشتهر به‌عروضی گردید، ساقی جزایری، طالب علمی بود موزون طبع از ملازمان اکبر بادشاه، سحری عبدالله اکبرآبادی، سروری بر وزن ضروری عالم بیک نام دارد و به‌حضور جهانگیر بادشاه منسلک بود، سخن میر عبدالصمد نام از سادات اکبرآباد.

حرف ش: مشتمل است بر سی و هشت شاعر از شرف‌الدّین تا شفیق لچهمی نراین ـ علاوه از این چند نام دیگر نیز ذکر کرده‌اند:

شرف‌الدّین طوسی، شاهی سبزواری، شاه نظر بیگ، شهیدی قمی، شهید مولوی محمّد باقر، شاهد مشهودی، شجاع، شجاع‌الدّین محمود، شکوهی، شاپور، حکیم شفایی، شهرت، ملّا شیدا و غیره.

حرف ص: مشتمل است بر سی و دو شاعر از شاه صفی‌الدّین اردبیلی تا صارم نوّاب صمصام‌الملک بهادر ـ در این حرف چند نام دیگر این است:

صفی شیرازی، صادق، صداقت محمّد، صالح هراتی، مولانا صوری، صابر، صبوحی چغتایی، صبحی کشمیری، صفدر میر صفدر حسین نام از مرد بلگرام، صهبایی سیّد عبدالباقی از احفاد خواجه مودود چشتی، صامت اصفهانی و غیره.

حرف ض: مشتمل است بر هفت شاعر ـ نام این شاعران چنین‌اند:

ضعیفی نیشاپوری، ضعیفی سیستانی مشهور به‌میر محمّد هاشم، ضمیری اصفهانی مولانا کمال‌الدّین نام، ضیایی از روشن ضمیران اردوباد بود، ضیایی دهلوی، ضیا نامش میرزا عطا مولدش برهانپور، ضیا میر علی.

حرف ط: مشتمل است بر بیست و هشت شاعر از طلحه (از شعرای عهدِ سلطان سنجر) تا طبیعت شیخ سیف‌الدّین محمود از اعیان مشایخ سرکار الور من توابع اله‌آباد نام چند شاعر دیگر این‌طور نوشته‌اند:

حرف ظ: مشتمل است بر دو شاعر ـ یکی ظهیرالدّین فاریابی، سلالۀ فصحا متقدّمین و نقاوۀ بلغا و سخن آفرین در علمِ حکمت و هیئت بسیار فایق بود، و دیگری ظهوری مظهر کمالات علم موسیقی زبدۀ پیش قدمان میدان فصاحت و بلاغت.

حرف ع: مشتمل است بر سیزده شاعر از عراقی تا مولانا عارفی ـ نام چند تن از شعرا نیز چنین آمده:

عماد، عالی، عنصری، عماد فقیه، عمعق بخاری، عناصری، عنصری، عرفی، علی، عیان و عسجدی.

حرف غ: مشتمل است بر پنج تن از شاعران به‌قرار زیر: غزالی، غیرتی، غریبی، غزوالی، غنی کشمیری.

حرف ف: مشتمل است بر سیزده تن از شعرا از فردوسی طوسی تا فضولی. چند تن از آنان را چنین نام‌برده است:

فرّخی، فلکی، فغانی، مولانا فهیمی، فخر رازی، شیخ فدایی و فطرت و غیره.

حرف ق: مشتمل است بر پانزده تن از شاعران از حکیم قطران تا قدسی ـ در این حرف قبایی، قمری، قنبری، مولانا قیدی و ملک قمی نیز شامل‌اند.

حرف ک: مشتمل است بر پنج تن از شعرا که کلیم ابوطالب، مولانا حسن کاشی، مولانا کاتبی، کسانی و کفشکر می‌باشند.

حرف ل: مشتمل است بر سه شاعر نام: لسانی، لطفی و مولانا لطیف نیشاپوری.

حرف م: مشتمل است بر شانزده شاعر از متنبّی تا مخلص ـ در حرف میم امیر محوی، مظفّر هروی، مختاری غزنوی، مولانا حسین متکلّم، منصور و غیرهم را نام نیز شامل‌اند.

حرف ن: مشتمل است بر یازده تن از شاعران از شیخ نظامی تا نصیر همدانی ـ نزاری قهستانی، ناصر بخاری، نظامی عروضی و نور جهان بیگم و غیرهم.

حرف و: مشتمل است بر چهار شاعر ـ نام‌شان مولانا وحشی، مولانا ولی، وحید، مرزا محمّد رفیع واعظاند.

حرف ه: مشتمل است بر سه شاعر ـ نام‌شان خواجه همام‌الدّین تبریزی، مولانا هلالی و مولانا همدمی.

حرف ی: مشتمل است بر چهار تن از شاعر ـ مولانا یحیٰی، احمدیار خان یکتا، میر یحیٰی کاشی و یحیٰی برمک.

منابع

۱. احمد خان، سر سیّد: *تذکرۀ اهلِ دهلی*، مرتّبۀ قاضی احمد میان اختر جوناگرهی، انجمن ترقّی اردوی پاکستان، کراچی، ۱۹۵۵ م.

۲. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ ه): *خزانۀ عامره* (تألیف: ۱۱۷٦ ه/٦۳–۱۷٦۲ م)، مطبع نولکشور، کانپور، ۱۸۷۱ م.

۳. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ ه): *مآثرالکرام*، کتابخانۀ آصفیه، حیدرآباد، ۱۹۱۳ م.

٤. سهیل دهلوی، حیدر حسین خان: *تذکرۀ شعرای ماضیه*، فهرست نسخه‌های خطّی آصفیه، حیدرآباد.

۵. شفیق اورنگ‌آبادی، منشی لچهمی نراین: *مآثر آصفی* (خطّی) (دو جلد)، شمارۀ ف ٤۰–۵۱۸/۳۹، ذخیرۀ عبدالسّلام، کتابخانۀ مولانا آزاد دانشگاه علیگره، علیگره.

٦. عبدالرزّاق اورنگ‌آبادی، صمصام‌الدّوله شاهنواز خان عبدالرزّاق بن میر حسن علی: *مآثرالامرا*، سه جلد، ایشیاتیک سوسائتی آف بنگال، کلکته، ۱۳۰۹ه/۱۸۹۱ م.

۷. عبدالله، دکتر سیّد: *ادبیّات فارسی مین هندوؤن کا حصّه*، انجمن ترقّی اردوی هند، دهلی‌نو، ۱۹۹۲ م.

نسخه‌های خطّی فارسی در کالج ذاکر حسین

شمیم‌الحق صدّیقی *

قبل از این‌که راجع به‌نسخه‌های خطّی فارسی در کالج ذاکر حسین صحبت بکنیم بهتر است کمی با خودِ کالج ذاکر حسین آشنا بشویم.

کالج ذاکر حسین یکی از قدیم‌ترین مؤسّسات دهلی است که تاریخچه‌اش به‌ظهور مدرسه غازی‌الدّین در سال ۱۷٦۲ میلادی می‌رسد. در سال ۱۸۲۵ میلادی مدرسه به‌صورت کالجی موسوم به«دهلی کالج» درآمد. به‌سرپرستی کالج «انجمن زبان بومی» نیز در سال ۱۸٤۳ میلادی دایر گردید که کار شایانی را در راه ترجمه ادبیّات علمی اروپا به‌زبان‌های هند انجام می‌داد.

طی شورش سال۱۸۵۷ میلادی کالج، ملجا و مأوای نیروهای میهن‌پرست گردید و دولت وقت به‌عنوان انتقام‌جویی، کالج را بست و دارایی‌اش را به‌کالج دولتی لاهور منتقل کرد.

کالج در سال ۱۹۲٤ میلادی به‌نام «کالج انگلو عربیک» مجدّداً شروع به‌کار کرد و جزو سیستم دانشگاهی گشت. امّا بعد از چند سال در اثر اغتشاشات ناشی از تقسیم کشور در سال ۱۹٤۷ میلادی صدمه شدیدی خورد و بسته شد.

در سال ۱۹٤۸ میلادی بار دیگر این کالج بنام قدیمی‌اش یعنی «کالج دهلی» احیا شد. کالج در تاریخ درخشان و طولانی‌اش دانشوران و دانشمندان، ریاضی‌دانان و روانشناسان، ادیبان و شاعران، مصلحانِ اجتماعی و انقلابیون و میهن‌پرستانی را به‌وجود آورده که هنوز با عزّت و محبّت به‌خاطَر آورده می‌شوند.

---

* دانشیار فارسی کالج ذاکر حسین، دهلی‌نو.

در سال ۱۹۷۵ میلادی دانشکده به‌اسم رئیس جمهور ممتاز و معروف سابق هند دکتر ذاکر حسین موسوم گردید و امروز هم به‌نام «کالج ذاکر حسین» بزرگترین و اساسی‌ترین مرکز زبان و ادبیّات در دهلی قلمداد می‌شود. در سال ۱۹۹۱ میلادی کالج از عمارت تاریخی قدیم در دروازۀ اجمیری به‌ساختمان تازه‌ای در ناحیه‌ای بین دهلی کهنه و نو بنام جواهرلعل نهرو مارگ منتقل شد و اکنون جمعاً متجاوز از چهار هزار دانشجو در آن مشغول تحصیلات در رشته‌های مختلف هستند.

کالج ذاکر حسین، کالجی است که شاعر سرشناس اردو و فارسی، میرزا غالب دهلوی تمنّا داشت که در آن تدریس بکند.

کالج ذاکر حسین در سطح‌های تخصّصی و عمومی در نوزده رشته، یعنی فارسی، عربی، انگلیسی، اردو، هندی، سانسکریت، بنگالی، فلسفه، روانشناسی، اقتصادیّات، ریاضیّات، بازرگانی، تاریخ، علوم سیاسی، گیاه‌شناسی، جانورشناسی، شیمی، فیزیک و الکترونیک فعّالیّت می‌کند. نام‌نویسی و پذیرش دانشجویان برای مقطع فوق لیسانس اکثر رشته‌ها در کالج انجام می‌گیرد، امّا کلاس‌ها در دانشگاه دهلی منعقد می‌شوند.

کالج ذاکر حسین که قبلاً با دانشگاه پنجاب وابسته بود با ظهور دانشگاه دهلی در سال ۱۹۲۲ میلادی با این دانشگاه، وابستگی پیدا کرد. دانشگاه دهلی با وابستگی بیش از ۷۵ کالج، بزرگترین دانشگاه هند حساب می‌شود. تا جایی‌که مربوط به‌فارسی است اکنون غیر از خود دانشگاه دهلی، فقط در دو کالج سنت استفن و ذاکر حسین فارسی تدریس می‌شود. کالج ذاکر حسین کلاس‌های شبانه هم دارد. فارسی که زبان اساسی اردوست، جزواً در چند کالج دیگر، نظیر کروری مَل و ستّیاوَتی و غیره به‌دانشجویان زبان اردو هم آموخته می‌شود. دانشجویانی که مشغول تحصیل در کالج‌های فاقد فارسی هستند و می‌خواهند فارسی را یاد بگیرند، در کالج ذاکر حسینِ یا خود دانشگاه دهلی اجازه داده می‌شوند که فارسی را بیاموزند. علاوه بر دانشجویان هندی، دانشجویان

ایرانی و افغانی هم فارسی را در کالج ذاکر حسین یاد می‌گیرند. زیرا اهل زبان بودن، چیز دیگر است و فهمیدن ادبیّات، چیزی دیگر.

باید یادآور شد که کالج ذاکر حسین، کالجی است که شاعر سرشناس اردو و فارسی، میرزا غالب دهلوی تمنّا داشت که در آن تدریس بکند. از وی دعوت هم شد که بیاید درس بدهد. البتّه به‌شرطی که پیشواز او بیایند. امّا چون رسم نبود، رئیس کالج نیامد و غالب، محروم و محزون برگشت.

کالج ذاکر حسین انجمنی بنام «انجمن فارسی» دارد که به‌ریاست این‌جانب شمیم‌الحق صدّیقی برنامه‌های ادبی و فرهنگی را اجرا می‌کند. کالج اخیراً جشن تأسیس سیصد سالگی‌اش را با شأن و شکوه برگزار کرده است.

کالج ذاکرحسین کتابخانهٔ بزرگی دارد که به‌تازگی به‌اسمِ رئیس اسبق کالج، شادروان میرزا محمود بیگ موسوم شده است. هزاران کتاب چاپی در باب رشته‌های مختلف مثلاً فارسی، عربی، انگلیسی، اردو، هندی، سانسکریت بنگالی، فلسفه، روانشناسی، اقتصادیّات، ریاضیّات، بازرگانی، تاریخ، علوم سیاسی، گیاه‌شناسی، جانورشناسی، شیمی، فیزیک، الکترونیک و رایانه و غیره در کتابخانه دستیاب‌اند که موردِ استفاده دانشجویان، پژوهشگران و استادان قرار می‌گیرند. نسخه‌های خطّی چند زبان مثلاً فارسی، عربی و اردو هم موجوداند که برای پژوهشگران بی‌بها هستند. قبلاً کتابخانه فهرست طولانی نسخ خطّی فارسی را داشت. امّا برخی از آن‌ها را موریانه خورده‌اند و یا با مرور زمان پوسیده شده و ازبین رفتند. بعضی از نسخه‌ها دوزبانه یعنی به‌فارسی و عربی می‌باشند. آنچه که باقی‌مانده بدین قرارند:

ردیف	عنوان نسخه	نویسنده/شارح	زبان	شمارهٔ نسخ
۱.	بوستان	سعدی شیرازی	فارسی	G-٤٥٨
۲.	دیوان حافظ شیرازی	شمس‌الدّین	فارسی	۳۳۳۴۳
۳.	قران‌السّعدین ۱۱۷۳ هـ	امیر خسرو دهلوی	فارسی	۹۱۵۳
٤.	چهل ساله حالات سلطنت اورنگ‌زیب	محمّد ساقی	فارسی	۹۴۳۲

۵.	تحفةالسیر الشریفه	ابوالحسن بن جناب	عربی و فارسی	G–۵۳۸
٦.	قصیدهٔ غیبه	عبدالقادر جیلانی	″	G–۵۳۷
۷.	شرح رسالهٔ غوثیه	سراج‌الدّین	″	G–۵۳۶
۸.	منظوم وصایا	حکیم لقمان	فارسی	G–۳۹۴
۹.	دیوان جلال اسیر	جلال اسیر	فارسی	۲۹۷۱۹
۱۰.	سه نثر ظهوری ۱۲۳۱ هـ	ظهوری ترشیزی	فارسی	G–۳۹۶
۱۱.	مثنوی صریر	صریر	فارسی	۹۲۷۲
۱۲.	ذکرِ حضرت علی(ع)	نامعلوم	فارسی	۲۹۷۲۰
۱۳.	روضةالشهدا	نامعلوم	فارسی	۸۹۷۷
۱٤.	کتاب الصرف ۱۲٤٦ هـ	نامعلوم	فارسی	۹۶۲۵
۱۵.	مثنوی عرفی	عرفی شیرازی	فارسی	۳۳۳۴۴
۱٦.	شبنم و شاداب	بیدل	فارسی	۹۳۶۸
۱۷.	مکاتیب غوث الاعظم	عبدالقادر جیلانی	عربی و فارسی	G–۳۹۷
۱۸.	لطائف الطوائف ۱۰۹۸ هـ	حسین واعظ کاشفی	فارسی	۹۳۲۹
۱۹.	داراشکوه و بابا لعل جی بیراگی، سؤال و جواب	داراشکوه	فارسی	۹۳۳۶
۲۰.	تصویر محبّت ۱۱۳۸ هـ	فقیر شمس‌الدّین	فارسی	۹۱۷۰
۲۱.	وقایع امیر تیمور مقالهٔ اوّل	تیمور امیر	فارسی	۹۳۹۹
۲۲.	اعجاز نما لغت	اعجاز	فارسی	۱۰۶۵۳
۲۳.	عالمگیرنامه	محمّد کاظم	فارسی	۹۴۳۰
۲٤.	سکندرنامه	نظامی گنجوی	فارسی	ناقص و خسته
۲۵.	اسرارالاولیا	بدرالدّین اسحاق	فارسی	″ ″
۲٦.	کتاب تصوّف شیعه مسلک	نامعلوم	فارسی	ناقص
۲۷.	دیوان سعدی ۱۲۵٦ هـ	سعدی شیرازی	فارسی	۵۳۶۴۰

۲۸.	مکاتیب ۱۱۸۰ هجری	خدابخش انصاری	فارسی	...
۲۹.	کتاب نل و دمن	نامعلوم	فارسی	...
۳۰.	خلاصهٔ تاریخ از ابتدا راجه یودیستر	سُجان رای بهنداری	فارسی	۳۹۱۵۱
۳۱.	گلستان	سعدی شیرازی	فارسی	...

امید می‌رود خوانندگان و پژوهشگران به‌نسخه‌های مذکور مراجعه کرده و از این خزینهٔ نایاب و نادر استفاده بکنند.

پروژهٔ ملّی نسخ خطّی: نجات نسخ خطّی برای آیندهٔ هندوستان

عصمت مؤمنٰی *

چکیده

هندوستان دارای یک میراث مکتوبی است که تاریخ آن به‌صدها یا هزاران سال پیش برمی‌گردد. شکّی نیست که این میراث اساس و بنیاد تحقیقات آینده خواهد بود. مقالهٔ حاضر، ترجمهٔ متنی است که توسّط پروژهٔ ملّی نسخ خطّی هندوستان تهیّه شده که این پروژه کار خود را از سال ۲۰۰۳ میلادی آغاز و تاکنون ادامه داده و در پی بررسی چگونگی دستیابی، مستندسازی نسخ خطّی و دسترس‌پذیری این اطّلاعات به‌صورت الکترونیکی است.

از آن‌جا که می‌دانیم آینده از ارتباط بین گذشته و حال ساخته می‌شود، می‌توان گفت خاطرات یک ملّت مخزنی است که منابع آن قادر به‌ترسیم آینده فرد و جامعه خواهد شد و بسیاری از این خاطرات از طریق زمان و حوادث تاریخی ازبین رفته است، مخصوصاً فرهنگی که به‌اجبار شاهد حوادثی چون استعمار بوده است. به‌این سبب یادآوری و بازنگری به‌گذشته یک پاسخ منطقی به‌وضعیّت قبل و پس از استعمار خواهد بود. حرکت ملّی حاضر، گوشه‌ای از تلاش دولت هندوستان در مسیر تولید دانش و دسترس‌پذیری آن و دفاع از شاخص‌های فرهنگی و سنن عمومی از طریق بازسازی و بازنگری نسخ خطّی است.

---

* دانشجوی دکتری کتابداری و علوم اطّلاع‌رسانی از دانشگاه دهلی، دهلی (هند)

مقدّمه

هندوستان در طول زمان‌های باستانی و قرون وسطیٰ شاهد یک حرکت ملّی با شکوهی بوده است. این شکوه و عظمت فرهنگ هندوستان را می‌توان از وداها و اوپانیشادها گرفته تا منابع علمی و هنری مشاهده نمود.

گسترش زبان و تفکّرات فلسفی و روش‌های گوناگون زندگی باعث ایجاد تنوّع فرهنگ شده است. به‌تدریج این فرهنگ به‌صورت نوشتاری درآمده و حتّی از این طریق آموزش داده شده است. نگاهی به‌نسخ خطّی هندوستان گواه این مطلب است و می‌توان گفت بیشترین دانش در حوزه‌های مذهبی و فلسفی و هنر و ادبیّات در قالب نسخ خطّی نگهداری می‌شود. بسیاری از این دست نوشته‌ها به‌زبان‌های مختلف بر روی تکّه آجرها، برگ درختان، پارچه، چوب و سنگ و کاغذ نگاشته شده است، به‌عبارتی هندوستان یکی از بزرگترین مجموعهٔ نسخ خطّی در دنیا را دارد که این نسخ در داخل و خارج از کشور در کتابخانه‌های مختلف، مؤسّسات دانشگاهی، حوزه‌ها و معابد و مجموعه‌های خصوصی پراکنده است.

گرچه بسیاری از این میراث مکتوب از دست رفته است و اطّلاعات کافی از آن‌ها نداریم و از طرفی متخصّصان، نگران ازبین رفتن نسخ خطّی هستند، به‌ویژهٔ نسخ خطّی‌ای که بر روی برگ درختان نگاشته شده است و ما بر آنیم از آنچه مانده است اقدام به‌مستندسازی نماییم و بهتر است هرچه زودتر اشکال مختلف نسخ خطّی طبقه‌بندی و مستندسازی و نگهداری و در نهایت قابل بازیابی شوند.

تشکیلات اداری پروژهٔ ملّی

پروژه متشکّل از اعضایی چون وزیر فرهنگ و گردشگری دولت هندوستان، رئیس مرکز ملّی هنر ایندرا گاندی در دهلی‌نو، مدیر کلّ آرشیو ملّی هندوستان و ۱۰ الی ۱۵ نفر متخصّص در حوزهٔ نسخ خطّی، ٤ الی ٥ نفر به‌عنوان دستیار متخصّصین در این حوزه می‌باشند که در طی نشست‌های متعدّدی، وظایفی به‌اعضا داده شده است، از جمله مرکز ملّی هنر ایندرا گاندی متولّی آماده‌سازی کتابخانهٔ ملّی نسخ خطّی و تبدیل آن به‌شکل الکترونیکی و در نهایت دسترس پذیری این مجموعه برای محقّقان را میسّر

می‌سازد و نیز در ادامهٔ فعّالیّت‌های خود در پی ارتباط با مؤسّسات داخلی و خارجی است. این پروژه زیر نظر ادارهٔ فرهنگ وزارت فرهنگ دولت هندوستان واقع در مرکز ملّی هنر ایندرا گاندی در دهلی‌نو اداره می‌شود.

پروژه برای برنامه‌ریزی و هدایت و کنترل فعّالیّت‌های اجرایی و تصمیمات متخذه، کمیته‌هایی را درنظر گرفته است، عبارت از:

۱. **کمیتهٔ برنامه‌ریزی**

این کمیته از اختیارات بالایی برخوردار است و با نظارت وزیر فرهنگ اداره می‌شود و متشکل از ۱٤ نفر است:

- وزیر فرهنگ دولت هندوستان به‌عنوان رئیس کمیته.
- ۲ نفر به‌عنوان دبیر کلّ و معاون دبیر کلّ کمیته از وزارت فرهنگ دولت هندوستان.
- اعضای دبیرخانه کلّ از مرکز ملّی هنر ایندرا گاندی در دهلی‌نو.
- مدیر کلّ آرشیو ملّی هندوستان در دهلی‌نو.
- مدیر پروژه از بین اعضای پروژهٔ ملّی نسخ خطّی.
- ۸ نفر متخصّص در حوزهٔ نسخه‌شناسی از شهرهای مختلف هندوستان.

۲. **کمیتهٔ اجرایی**

این کمیته با نظارت دبیر کلّ، وزارت فرهنگ دولت هندوستان اداره می‌شود. این کمیته متولّی آماده‌سازی طرح‌ها، بودجه‌بندی و دیگر جزئیّات اجرایی جهت انجام فعّالیّت‌ها است و متشکل از ۸ نفر است:

- دبیر کلّ وزارت فرهنگ دولت هندوستان به‌عنوان رئیس کمیته.
- اعضای دبیرخانه کلّ کمیته از مرکز ملّی هنر ایندرا گاندی در دهلی‌نو.
- یک نفر از وزارت فرهنگ دولت هندوستان به‌عنوان معاون دبیر کلّ.
- مدیر کلّ پروژه ازبین اعضای پروژهٔ نسخ خطّی.
- ٤ نفر متخصّص در حوزهٔ نسخ خطّی.

۳. **کمیتهٔ مالی**

این کمیته با نظارت مسئول امور مالی وزارت فرهنگ دولت هندوستان اداره

می‌شود و مهم‌ترین فعّالیّت این کمیته تخصیص بودجه برای انجام فعّالیّت‌های اجرایی درنظر گرفته شده می‌باشد و متشکل از ٦ نفر است:

- رئیس امور مالی وزارت فرهنگ دولت هندوستان به‌عنوان رئیس کمیته.
- رئیس امور مالی مرکز ملّی هنر ایندرا گاندی در دهلی‌نو به‌عنوان دبیر کلّ کمیته.
- یک نفر از وزارت فرهنگ دولت هندوستان به‌عنوان معاون دبیر کلّ.
- مدیر کلّ مالی از وزارت فرهنگ دولت هندوستان
- مدیر کلّ پروژه ازبین اعضای پروزهٔ ملّی نسخ خطّی.

٤. **کمیتهٔ آگاهی‌رسانی**

این کمیته با نظارت اعضای وابسته به‌وزارت فرهنگ به‌منظور آگاهی‌رسانی فعّالیّت‌های متّخذه، وظایفی را به‌عهده دارند و متشکل از ٦ نفر است:

- معاون دبیرخانه کلّ وزارت فرهنگ دولت هندوستان به‌عنوان رئیس کمیته
- معاون دبیرخانه کلّ مرکز ملّی هنر ایندرا گاندی
- مدیر پروژه از وزارت فرهنگ دولت هندوستان
- ۲ نفر متخصّص در حوزهٔ نسخ خطّی.

اهداف پروژه

۱. بررسی و تعیین مکان‌هایی که نسخ خطّی چه در داخل و خارج از کشور موجود است.
۲. فهرست و کامپیوتری نمودن اطّلاعات به‌دست آمده و ایجاد یک پایگاه اطّلاعاتی نسخ خطّی به‌صورت الکترونیکی.
۳. حفاظت و نگهداری نسخ خطّی طبق استانداردهای موجود جهانی جهت جلوگیری از آسیب‌دیدگی از طریق شبکه‌های حفاظتی کشور.
٤. دسترس‌پذیری نسخ خطّی از طریق پایگاه‌های اطّلاعاتی که به‌زودی در کتابخانهٔ ملّی نسخ خطّی دایر خواهد شد و همچنین در صدد ارتقاء دسترس‌پذیری از طریق سایت اینترنت.

۵. پژوهش و انتشار نسخ خطّی از طریق مستندسازی و نگهداری نسخ خطّی که این امر باعث تسریع دسترس‌پذیری محقّقان خواهد شد.
٦. ارتقاء سطح دانش عمومی، بدین سبب، پروژه تعداد زیادی برنامه را به‌منظور ارتقاء سطح عمومی مردم درنظر گرفته است از جمله برگزاری سمینارها، جلسات گفتگو، خبرنامه، حفاظت و نگهداری، نشست‌هایی در جهت همکاری گردآوری نسخ خطّی که اجرای این برنامه‌ها، آیندهٔ نسخ خطّی هندوستان را به‌گونهٔ رسمی از خطر آسیب‌دیدگی‌های مختلف در امان خواهد داشت.
۷. شبکه سازی

پروژه درنظر دارد از طریق یک شبکه، کلیه منابع خطّی بین مؤسّسات داخلی و خارجی از طریق مستندسازی این مجموعه در اختیار علاقه‌مندان قرار دهد.

۸. هماهنگی و ترکیب برنامه‌های موازی و مشابهی که توسّط دولت و مؤسّسات و ادارات برگزار می‌شود و به‌عبارتی یکدست کردن برنامه‌های اجرایی.
۹. انجام کارهای زیر بنایی

پروژه جهت ارتقاء دانش کارمندان، دانشجویان و محقّقان اقدام به‌برگزاری کارگاه‌های آموزشی در حوزهٔ نسخه‌شناسی و موضوعات مرتبط نموده است و تاکنون ۲۰ کارگاه آموزشی توسّط پروژه برگزار شده که طی آن ۵۰۰ نفر تعلیم دیده‌اند.

۱۰. حفاظت و نگهداری

بسیاری از نسخ خطّی هندوستان بنا به‌دلایل مختلف در وضعیّت نامناسب قرار دارند، بدین منظور پروژه در صدد نگهداری و حفاظت نسخ خطّی می‌باشد، لذا، آیین‌نامهٔ حفاظت و نگهداری را طبق آخرین استانداردهای جهانی تدوین کرده است. و در حال حاضر آزمایشگاه‌هایی را در ایالت‌های مختلف کشور برپا نموده‌اند که از طریق آموزش در زمینه چگونگی نگهداری و حفاظت، سازماندهی، مستندسازی، برنامه‌هایی را اجرا و دایر نموده است و فعّالیّت‌های آنان از طریق پروژه دنبال می‌شود.

۱۱. پروژه به‌منظور ارتقاء دانش مردم هندوستان به‌ویژهٔ محقّقان و علاقه‌مندان حوزهٔ نسخ خطّی اقدام به‌انتشار نسخ خطّی نادر نموده است و بسیاری از مطالب ارزشمند خود را از طریق انتشار خبرنامه به‌نظر عموم می‌رساند.

در نهایت می‌توان به‌تعداد مکان‌هایی که در هندوستان دارای نسخ خطّی هستند و توسّط پروژه شناسایی شده‌اند، اشاره نمود و در این مقاله فقط مکان‌های ایالت آندراپرادش ترجمه، و مابقی فقط به‌تعداد آن بسنده شده است.

✓ **حیدرآباد** (ایالت آندراپرادش)
- مؤسّسهٔ تحقیقاتی و کتابخانهٔ شرقی.
- کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ.
- کتابخانهٔ سعیدیه.
- مؤسّسهٔ تحقیقات شرقی ابوالکلام آزاد.
- بخش آرشیو دانشکدهٔ تاریخ دانشگاه حیدرآباد.
- مؤسّسهٔ تحقیقاتی باستان‌شناسی بِرلا.
- کتابخانهٔ مرکزی.
- کتابخانهٔ منطقه‌ای دانشگاه عثمانیه.
- آکادمی سانسکریت ـ دانشگاه عثمانیه.
- مؤسّسهٔ مطالعات اسلامی هنری مارتن (Henry Martyn).
- آرشیو ایالت آندراپرادش.

✓ **تیروپاتی**

مؤسّسهٔ تحقیقات شرقی سِری وَنْکاتشوَرْ (Sri Venkateswar).

✓ **راجا ماندری** (Rajahmundry):
- کتابخانهٔ منطقه‌ای سِری گوتهامی (Sri Gowthami).
- موزهٔ باستان‌شناسی سری رال‌بندی (Sri Rallabandhi).
- جامعهٔ تحقیقاتی و تاریخی آندراپرادش.

✓ **ویشاکاپَتنَمْ** (Vishakapatnam):
- کتابخانهٔ دانشگاه آندرا.

- کتابخانهٔ دکتر کریشنا.
- کتابخانهٔ آرشا.

✓ **چِتّور** (Chittor)

مؤسّسهٔ عمومی شرقی و دائرةالمعارف.

✓ **کاکی‌نارا** (Kakinada)

- آکادمی تیلگو.

✓ **بَهتّاناوالی** (Bhattanavali):

- انتشارات و خبرگزاری سانسکریت.

✓ **آکیری‌پالی** (Aukiripalli):

- کالج سانسکریت سِری مارکندیا (Sri Markandeya).

✓ **گُنْتُور** (Guntur):

- سِری شاردا نیکتنام (Sri Sharda Niketanam).

✓ **وِجَی‌نَگْرام** (Vijainagaram):

- کالج سانسکریت دولت مهاراجا.

✓ **نِلّور** (Nellore):

- کالج سانسکریت ودا.

✓ **ترومالا** (Tirumala)، وات پالم (Vatapalam).

✓ **وِیزانگرام** (Vizianagram).

ایالت آسام (۷ ناحیه)، ایالت بیهار (۲۲ ناحیه)، دهلی (۱۷ ناحیه)، گوآ (۳ ناحیه)، گجرات (۳٦ ناحیه)، هارایانا (٤ ناحیه)، هیماچل پرادش (۵ ناحیه)، جامّو و کشمیر (۷ ناحیه)، کارناتکا (۳۵ ناحیه)، کرالا (۱۳ ناحیه)، مادّیاپرادش (۱۹ ناحیه)، مانی‌پور (۱۳ ناحیه)، مهاراشترا (٤۹ ناحیه)، اوریسا (۱۳ ناحیه)، پاندی‌چیری (۳ ناحیه)، پنجاب (۷ ناحیه)، راجستان (٤۱ ناحیه)، تامیل نادو (۳۰ ناحیه)، اُتّراپرادش (٥٦ ناحیه)، سِکّیم (یک ناحیه)، بنگال غرب (۲٤ ناحیه).

منابع و مآخذ

http://www.namami.org
http://ignea.nic.in/manus004.htm

نگاهی به‌نسخهٔ خطّی وقایع دکن
و پند اخلاقیِ نوّاب آصف‌جاه

رضوان الله آروی *

در تاریخ هند جنوبی، خانوادهٔ آصفی، همان مرتبه و مقام شامخ را داشتند که در تاریخ هند شمالی، خاندان تیموری. تاریخ‌نویسان هند می‌دانند که در عهد خانوادهٔ آصفی، حکمرانان هند شمالی، روبه‌زوال نهاده بودند و بین خودشان اختلاف فاحش داشتند. امّا بالعکس، در این زمان مناقشه و منازعه، نوّاب آصف‌جاه و جانشینان او، تأسیس دولت این خانواده را، در هند جنوبی استوار کردند و هم چراغ شعر و ادب را روشن کردند که از پرتو آن، تا امروز هند جنوبی، مخصوصاً شهر حیدرآباد روشن و منوّر می‌باشد. مخفی مباد که نوّاب آصف‌جاه، خودش و پسرش نوّاب ناصرجنگ شهید، شعرای چیره‌دست زبان فارسی بودند و دیوان‌های شعر فارسی هم داشتند. حال آن‌که خانوادهٔ آصفی، در هند جنوبی، تا هشتصد سال فرمانروایی نکردند، آن‌گونه که خاندان بزرگ تیمور در هند حکمرانی کردند، امّا چون این هردو خانوادهٔ بزرگ را موردِ بررسی قرار دهیم، با چند ویژگی‌های مشترک بین این هردو خانواده مواجه می‌شویم. مثلاً:

۱. فرمانروایان هردو خانواده، بسیار شجاع و دارای کفّ نفس بوده‌اند، دوستان را می‌نواختند و دشمنان را به‌فنا و هلاکت می‌رساندند.
۲. کسانی که حتّی مسلمان نبودند، امّا وفادار و نکونام بودند، حکمرانان هردو خانواده، مسئولیّت‌های مهمّ مملکت را به‌عهدهٔ آن‌ها می‌گذاشتند.

---

* استادیار فارسی کالج اچ.دی. جین، آرّه (بهار).

۳. هردو خانواده علما و فضلا را گرامی می‌داشتند و ادبا و شعرا را قدردانی می‌کردند. دربارهٔ نوّاب آصف‌جاه، مورّخان معاصر (شامل میر غلام علی آزاد بلگرامی) نوشته‌اند که از دربار ایشان فقرا و صلحا استفاده می‌بردند و شهرت قدرشناسی او را علما و مشایخ شنیده، حتّی از ملک عرب، ماوراءالنّهر، خراسان، عراق و نیز از منطقه‌های مختلف هند، به‌جانب دکن می‌آمدند.

۴. مانند خانوادهٔ تیمور، خانوادهٔ آصفی هم معتقد درویشان بودند، به‌خدمت درویشان حاضر می‌شدند و از آن‌ها دعا می‌گرفتند. و اعتقاد داشتند که همهٔ کامرانی و کامیابی، ثمرهٔ دعای همان بزرگان است. گمان می‌رود که به‌سبب همین اعتقاد نوّاب آصف‌جاه را در پایین مزار صوفی شهیر دکن، حضرت شاه برهان‌الدّین غریب دفن کردند.

سبک و اسلوب نوّاب آصف‌جاه در زبان فارسی بسیار ساده و روان است و حتّی از استعمال واژهٔ هندی پرهیز نداشت و هم از سور و آیات قرآنی استشهاد گرفته است.

حال آن‌که بر مبنای این شباهت‌ها، تاریخ‌نویسان هند جنوبی، مقایسه‌ای بین این هردو خانوادهٔ بزرگ نکرده‌اند. امّا مورّخان از عظمت و بزرگی خانوادهٔ آصفی آگاه و مطّلع بودند. لذا پس از مرگ، حکمرانان شادروان آصفیّه را، مانند فرمانروایان تیمور، با القاب معزّز و محترم یاد کردند. مثلاً اگر از یک طرف، برای بابر پادشاه لقب فردوس مکانی، برای همایون جنّت آشیانی، برای اکبر عرش آشیانی و برای جهانگیر جنّت مکانی بر جریدهٔ تاریخ ثبت است. از طرف دیگر برای آصف‌جاه لقب نوّاب مغفرت‌مآب، برای ناصرجنگ شهد نوّاب عالی جناب و برای میر نظام علی خان آصف‌جاه ثانی نوّاب غفران‌مآب در کتب تاریخ مندرج است.

مورّخان در عرصهٔ نبرد و جنگ و کارنامه‌های آصف‌جاه را به‌تفصیل و مشروحاً بیان کرده‌اند، امّا، تذکّر از فتوحات علمی و ادبی ایشان به‌اختصار و ایجاز داده‌اند. چند تذکره‌نگاران معاصر، مثلاً میر غلام علی آزاد بلگرامی در *خزانهٔ عامره* و صمصام‌الدّوله شاهنوازخان لاهوری در *مآثرالامراء* اشاره به‌شعر فارسی نوّاب آصف‌جاه و پسرش نوّاب ناصرجنگ شهید کرده‌اند و اشعار آن‌ها را به‌طور نمونه نقل کرده‌اند. درست است که

بیشتر دانشمندان زبان و ادب فارسی، از آصف‌جاه و ذوق شعری او آگاه هستند، امّا آن پند و اندرزها که نوّاب آصف‌جاه به‌پسر خود، نوّاب ناصرجنگ شهید داده از نظر دانشوران فارسی پنهان مانده، این پندها به‌عنوان «کلمات طیّبات» در یک نسخهٔ خطّی به‌نام «وقایع دکن» درج شده که در کتابخانهٔ خدابخش، پتنا نگهداری می‌شود.

در آغاز این مخطوطه «وقایع دکن» نوّاب آصف‌جاه، پسر خودشان را هفده پند داده‌اند که نویسندهٔ فیض حق صدّیق‌القادری الچشتی عرف محمّد فیض‌الله آن را موسوم به«هفده کلمات طیّبات» کرده است. پس از بررسی این کلمات طیّبات امیر کیکاووس بن قابوس وشمگیر به‌یاد می‌آید که او هم پسرش گیلان شاه را از این‌گونه پندها داده بود و در این خصوص در ادب فارسی کتابی به‌نام «قابوس‌نامه» از خود به‌یادگار گذاشته است. این کلمات طیّبات آصف‌جاه اگر مدوّن و منتشر می‌شد، آن‌جناب را در ادب فارسی «قابوس ثانی» می‌گفتند و در پیرامون این مطلب نکتهٔ مهم دیگری باید در این‌جا توضیح داده شود. فهرست‌نگار توضیحی (Descriptive Cataloguer) کتابخانهٔ خدابخش مولوی عبدالمقتدر این اوراق را به‌امعان نظر نخوانده بود.

معرّفی صوری این مخطوطهٔ «وقایع دکن» مختصراً به‌این‌طور است که در مقدّمهٔ نویسنده مذکور، فیض حق صدّیقی اعتراف می‌کند که نوّاب ممتازالامرا بهادر و راجه شام راج بهادر سرپرست او بوده‌اند. و این کتاب را در ۱۲۳۶ هجری برابر با ۱۸۲۰ میلادی در خطّ تعلیق نوشته. کاتب غوثی لعل، به‌نظر می‌رسد که به‌زبان و ادبیّات فارسی مهارت تام نداشت، از این روست که در املاء و متن فارسی اشتباه می‌کند و مطالب بعضی از واژه‌ها را درک نمی‌کند و بدون فهمیدن نقل می‌کند. قبل از این‌که متن کامل این کلمات طیّبات را مورد بررسی قرار دهیم، بهتر است که دربارهٔ شخصیّت‌های گوناگون نوّاب آصف‌جاه و پسرش نوّاب ناصرجنگ شهید حرف بزنیم تا مطالب آن پند و نصایح بهتر روشن و مشخّص بشود.

اسم اصلی نوّاب آصف‌جاه میر قمرالدّین بود. در ۱۰۸۲ هجری برابر با ۱۶۷۱ میلادی چشم به‌جهان گشود. پدرش میر شهاب‌الدّین از امرای نامی اورنگ‌زیب عالمگیر به‌شمار می‌رفت. بادشاه اورنگ‌زیب آن‌جناب را به‌لقب غازی‌الدّین خان بهادر فیروزجنگ مفتخر ساخته بود. اسم جدّ بزرگوار آصف‌جاه عابدخان بود که سلسلهٔ نسب ایشان

به‌صوفی معروف حضرت شیخ شهاب‌الدّین سهروردی می‌رسد. نوّاب آصف‌جاه دارای همهٔ ویژگی‌های خانوادهٔ عالی خویش بود و به‌همین سبب مصنّف وقایع دکن ذات آن‌جناب را «خیر محض» گفته.

نوّاب آصف‌جاه، از عهد اورنگ‌زیب عالمگیر تا زمان آخر محمّد شاه بادشاه به‌مناصب مختلف فائز بوده. حال آن‌که دورانِ این زمان بدخواهان برخلاف آصف‌جاه غمّازی کردند و بادشاه او را معزول ساخته، سلطنت دکن را به‌ناظم حیدرآباد مبارز خان سپرد. امّا آصف‌جاه این فیصله را قبول نکرد و با مبارز خان جنگید و او را به‌شکست دچار کرد. و بعد از همان فتح و پیروزی، محمّد شاه بادشاه میر قمرالدّین را به‌لقب آصف‌جاه ارجمند و محترم نمود. راست این است که *تاریخ جهان* تنها منبع اطّلاعات نیست، بلکه مخزن عبرت هم می‌باشد. پسر عزیز نوّاب آصف‌جاه، نوّاب ناصرجنگ شهید که از پدرگرامی قدر پند و نصایح شنیده، سخت متاثّر شده، به‌گریه افتاده بود. وقتی برخلاف همان پدر عَلَم طغیان برافراشته و در نتیجه بین پدر و پسر معرکهٔ سخت برپا شد و در این معرکهٔ نوّاب ناصرجنگ مجروح شده در قبضهٔ پدر آمد. امّا پدر مشفق و مهربان پسر مقصّر و خطاکار را معاف کرد. نوّاب مذکور انسان نیک بود. علاوه بر شعر و ادب فارسی که خیلی دوست می‌داشت. فنّ معماری را هم می‌پسندید. شهرپناه برهان‌پور و حیدرآباد از آثار باقی‌ماندهٔ اوست. صاحب *مآثرالامرا* می‌نویسد که نوّاب آصف‌جاه دیوان فارسی هم دارد و میر غلام علی آزاد بلگرامی در *خزانهٔ عامره* غزل ذیل نقل کرده که مال آصف‌جاه می‌باشد:

می‌کنم روی طلب هرجا که می‌خوانی مرا — مایلم همچون ورق هرسو که گردانی مرا
در طلب بی‌دست و پایم همتی ای درد دل — تا برد سیلاب اشک آن‌جا به‌آسانی مرا
سیر گلزار ندامت هم بهاری داشته‌ست — می‌برد در عالم دیگر پشیمانی مرا

این خیالاتی است که تاریخ‌نویسان و تذکره‌نگاران، دربارهٔ آصف‌جاه ابراز کرده‌اند. امّا پس از بررسی آن پند و نصایح یا کلمات طیّبات که در «وقایع دکن» درج شده، از بطون عبارات آن کلمات، شخصیّت آصف‌جاه به‌شکل دیگر برمی‌آید. مثلاً اگر از یک‌طرف نوّاب آصف‌جاه پسر خود را اندرز می‌دهد که با جمله بنی‌آدم به‌مهربانی رفتار کند، از طرف دیگر، نصیحت می‌کند که دشمنان را به‌فنا و هلاکت برساند. در بعضی از

نصایح، آن‌جناب سخت دل و سنگدل به‌نظر می‌آیند. مثلاً اگر چند افراد از بعضی منطقه‌ها با ایشان رفتار بد می‌کنند، نوّاب آصف‌جاه تمام افراد آن ناحیه را ناقابل اعتبار اعلان می‌کنند و می‌گوید که از آنها احتراز باید کرد. بعضی کافران بدنهاد سعی کرده بودند که سلطنت آصف‌جاه را برهم بزنند. اگرچه سعی آن‌ها در به‌دست آوردن هدف بی‌نتیجه ماند، امّا به‌سبب خطای چند هندوان نوّاب آصف‌جاه تمام زنّارداران دکن را قابل کشتنی و گردن‌زدنی قرار می‌دهند. امّا در متوازی این‌گونه پند و اندرز، آن‌جناب پسر خودشان را هم نصیحت می‌کنند که با صلحا و اولیاءالله معتقد باشند، از آنها دعا بگیرند، برادران صغیر خود را مانند پسر پرورش دهند و همواره به‌پادشاهان دهلی وفادار بمانند. در این خصوص این واقعه در تاریخ هند، مهمّ است که خود نوّاب آصف‌جاه بیان کرده و می‌گویند که نادر شاه والی ایران به‌دهلی رسید و به‌فرط عنایت ما را (یعنی نوّاب آصف‌جاه را) به‌عطای سلطنت هندوستان خطاب کرد. فی‌الفور عرض کردیم که ما مردم نوکرپیشه مشهور به‌نمک‌حرامی خواهیم شد و حضرت را به‌بدعهدی شهرت خواهند داد. (نادر شاه) محظوظ شد و آفرین نمود.

کلمات طیّبات آصف‌جاه اگر مدوّن و منتشر می‌شد، آن‌جناب را در ادب فارسی «قابوس ثانی» می‌گفتند.

سبک و اسلوب نوّاب آصف‌جاه در زبان فارسی بسیار ساده و روان است و حتی از استعمال واژهٔ هندی پرهیز نداشت و هم از سور و آیات قرآنی استشهاد گرفته است.

دربارهٔ شخصیّت نوّاب ناصرجنگ شهید، مورّخان معاصر موافق و هم عقیده هستند که او امیر عادل بوده. بلگرامی آن‌جناب را «نوّاب عدل گستر» نوشته و صمصام‌الدّوله به‌این الفاظ ستایش می‌کند:

> "او (نوّاب ناصرجنگ شهید) امیر دین‌پرور عادل صاحب عزم و همّت و آرایشگر رزم و بزم بوده. در اجرای احکام شریعت سعی بلیغ می‌نمود. به‌فریاد مظلومان به‌زودی می‌رسید. در فصاحت و بلاغت بی‌نظیر بود و در نکته‌سنجی شعر و ادب، ثانی خود نداشت. در تقلید مرزا صائب شعر هم می‌گفت. به‌داستان‌های سلاطین پیشینه به‌شوق و ذوق گوش می‌داد".

نوّاب ناصرجنگ متأسّفانه و بدبختانه به‌دست دوستان افغان خود به‌هلاکت رسید و قبل از این حادثه، واقعه غریبی رخ داده بود که صاحب *مآثرالامرا* به‌این الفاظ نقل کرده است:

"در آخرین شب نوّاب ناصرجنگ آیینه طلب کرد. دستار زیب سرکرد از عکس خویش چندین بار خطاب کرد که ای میر احمد! خدا حافظ شماست. (نام اصلیش میر احمد است) وقت سوار شدن وضو گرفت و نماز خواند. بعد از آن تسبیح و تمجید و حمد و سپاس وردِ زبان کرده بر فیل سوار شد. حال آن‌که، آن‌جناب در عرصهٔ نبرد از سر تا پا اسلحهٔ آهنین به‌کردن معمول داشت. امّا آن شب به‌جز لباس ساده هیچ نپوشید و در آن حالت شهید شد".

قبل از این‌که هفده کلمات طیّبات را تدوین و گردآوری کنیم، بیانیهٔ مصنّف فیض حق صدّیقی را رقم می‌کنیم، او می‌نویسد:

"در ۱۱۳۰ هجری جناب نوّاب مغفرت‌مآب برای بندوبست اقلیم دکن فایز گشته تا به‌عرصهٔ سی سال به‌ریاست شش صوبهٔ دکن که قلمرو چند تخت‌نشینان است، پرداخته. و ذات والایش خیر محض بود. بتاریخ چهارم جمادی‌الثانی در ۱۱۶۱ هجری به‌زبان گوهرفشان بالمشافه نوّاب شهید را هفده کلمات طیّبات ارشاد فرموده".

در آخر این مقدّمه این اکتشاف خیلی دلچسپ می‌باشد که پس از بررسی این کلمات نصیحت‌آمیز، فکر کردم که چرا این وصیّت‌نامه را در کتب تاریخ درج کردند. در این وصیّت‌نامه هیچ واقعهٔ تاریخی نیست، بلکه آصف‌جاه فقط طرز و روش حکمرانی و آداب معاشرت به‌طور نصیحت بیان کرده‌اند. انگاشتم که این کتاب باید با عنوان «وصیّت‌نامه آصف‌جاه» جداگانه چاپ و انتشار شود. بعد از چند روز در شگفت شدم چون با همان عنوان نسخهٔ خطّی این کتاب «وصیّت‌نامهٔ آصف‌جاه» در موزهٔ سالارجنگ (حیدرآباد) یافتم. این نسخه شامل پنج اوراق است و در شکل بیاض نوشته شده. کاتب (نامعلوم) این نسخه را در ۱۲۱٤ هجری در خطٍّ زیبای نستعلیق کتابت کرده است. متنش تقریباً کامل و صحیح است. مانند کاتب کم‌سواد نسخهٔ خدابخش، این نسخه اغلاط املایی ندارد. به‌سبب همان امتیازات، نسخهٔ سالارجنگ را

اساس خود قرار دادم و متنش را گردآوری کردم. امّا لازم به‌تذکّر است که مفاهیم برخی از وصایا از متن نسخهٔ خدابخش (پتنا) روشن می‌شود. در پاورقی اختلاف متن هردو نسخ را نقل کرده‌ایم.

علاوه بر نسخهٔ خدابخش دربارهٔ نسخ‌های دیگر «وقایع دکن» عرض کنم که حدّاقل در دو کتابخانهٔ مهمّ حیدرآباد نسخه‌های «وقایع دکن» وجود دارد. (یکی در کتابخانهٔ ادارهٔ ادبیّات اردو و دیگری در موزهٔ سالارجنگ) و در آغاز هردو نسخه، مانند نسخهٔ خدابخش وصیّت‌نامهٔ آصف‌جاه نقل شده است. نسخهٔ ادارهٔ ادبیّات چندان قدیم نیست و از لحاظ کیفیّت و کمیّت اهمیّت خاصّی ندارد، البتّه نسخهٔ سالارجنگ از جهت قدامت و صحّت متن مهمّ است. اگرچه این نسخه فقط شامل هفتاد و پنج اوراق می‌باشد، امّا فهرست‌کنندهٔ سالارجنگ محمّد اشرف در نُه صفحه شرح این نسخه داده است. مخفی مباد که این نسخه «وقایع دکن» از نوادر مخطوطات سالارجنگ به‌شمار می‌آید و بنا به‌گفته محمّد اشرف، بیشتر واقعه‌ها که در این کتاب ذکر شده در کتب دیگر یافت نمی‌شود. در فهرست مشروح خود محمّد اشرف نوشته است که:

> ”در مقدّمهٔ طولانی «وقایع دکن» مصنّف/مرتّب وصیّت‌نامه معروف نظام‌الملک آصف‌جاه اوّل را نقل کرده است“.

از واژه‌های «معروف» و «نقل» پیداست که اهل دکن از این وصیّت‌نامه آگاه و مطّلع بودند و دوم این‌که این وصیّت‌نامه از حیث جداگانه وجود داشت و از آن‌جا در کتاب «وقایع دکن» نقل می‌شده است. ممکن است این وصیّت‌نامهٔ آصف‌جاه همان نسخهٔ سالارجنگ باشد که این‌جا اساس خود قرار داده گردآوری می‌کنیم. پس از این صراحت‌ها قبلاً سطور ابتدایی مخطوطه وصیّت‌نامهٔ آصف‌جاه را نقل می‌کنیم که به‌طور مقدّمه مصنّف/مرتّب فیض حق صدّیقی نوشته[1] است:

---

۱. فیض حق صدّیقی معروف به‌محمّد فیض‌الله منشی در عهد سکندرجاه زندگی می‌کرد و در دوران نخست وزیر چندو لال این کتاب را به‌پایان رسانید. او به‌دربار ممتازالامرا و راجه شام راج خدمتی انجام می‌داد. امّا پس از اندکی نوکری را ترک گفت و زندگانی خود را به‌نوشتن کتب تاریخی وقف کرد.

"وصیّت‌نامهٔ مغفرت‌مآب آصف‌جاه علیه‌الرحمه وقت رحلت به‌نوّاب نظام‌الدّوله شهید به‌عنوان وصیّت به‌تاریخ چهارم جمادی‌الثّانی ۱۱۶۱ هجری روز دوشنبه از زبان وحی ترجمان فرموده تأکید بلیغ کردند که این ارشادات را تا حین حیات خود دستورالعمل شناخته، کاربند شود و در هیچ‌حال، از این بشارات کرامت اشارات تخلف را انحراف نورزد و کلمات مذکور این است".

تدوین متن کامل وصیّت‌نامه آصف‌جاه

به‌رئیس[۱] دکن لازم است که هرگاه سلامت نفس خود ایمن از جنگ مقبل افزایش و آبادی ملک خواسته باشد باید که با مرهته که زمینداران این ملک‌اند آشتی دارد. تا مقدور از خود سررشتهٔ آشتی[۲] را برهم‌ترند و در صورت لاچاری لاعلاجی است.

وصیّت[۳]: در انهدام بنی‌آدم که بنیاد ساخته ربّ‌العالمین است البتّه تامّل به‌کاربرد چرا که مثل خوشهٔ گندم و جوار نیست که در هر سال از کشتگار روید مگر مجرم را به‌قاضی که متحمل امر خطیر است، تفویض نماید که او موافق شرع شریف هرچه حکم کند بجا آرد و از خود در قتل حکم نکند.

وصیّت[۴]: زندگانی خود و انتظام امور ممالک را منحصر در سفر داند و لذّت منزل تو دانی. سایه خیمه را در هیچ‌حال از دست ندهد. چنانچه حقّ سبحانه در کلام مجید خبر می‌دهد سُنَنٌ فَسِيرُواْ فِي ٱلْأَرْضِ[۵] این اشارت است از برای سفر و آداب و انتظام ریاست در جهانگردی است مگر وقفه در ایّام چهاونی است که ضروری است که

---

۱. نسخهٔ خدابخش: اوّل این‌که به‌رئیس دکن لازم است با مرهته که زمیندار این ملک‌اند، آشتی دارد. (*وقایع دکن*)

۲. نسخهٔ سالارجنگ. (*وقایع دکن*)

۳. نسخهٔ خدابخش: دوّم آن‌که در انهدام بنی‌آدم که بنیاد ربّ‌العالمین است تأمّل‌ها ورزد و مثل خوشه و گندم و جو تصوّر نکند که هر سال می‌روید مگر مجرم را به‌قاضی که متحمل امر خطیر است، تفویض نماید. از خود در قتل حکم نکند. (*وقایع دکن*)

۴. نسخهٔ خدابخش: سیوم آن‌که زندگانی خود را در سفر صرف کند که حق تعالیٰ فرموده فَسِيرُوا فِي ٱلْأَرْضِ و بسا انتظام امور ریاست در جهانگردی است مگر وقفه به‌قدر چهاونی ضرور که جمیع جانداران را در این اوقات تصدیع می‌رسد و تعیناتی سپاه به‌تقاریب به‌اوطان خود منظور دارد که قطع نسل نشود. (*وقایع دکن*)

۵. آل‌عمران (۳): آیه ۱۳۷.

جمیع جانوران[۱] را در این هنگام تکلیف[۲] می‌شود و تعیّناتی سپاه هم به‌تقاریب به‌اوطان آن‌ها ضروری است که قطع نسل نشود.

وصیّت[۳]: کارهای جمیع خلایق را محض به‌افضال الٰهی متعلّق به‌خود دانسته باید که پیوسته بعد ادای فرض و واجب اوقات عزیز خود را به‌تنظیم امور متعلّقه تقسیم نماید و خود را بیکار نداشته محاسبهٔ شبان‌روزی خود را از امور دین و دنیا البتّه می‌گرفته باشند که عاقبت بخیر باشد.

وصیّت[٤]: این معنی بشناسد که بنای دولت به‌میامن انفاس بزرگان است. چنانچه در ابتدا تعلّقه صدارت شاهی به‌این خاندان تعلّق داشت و من تا این وقت که الحال وقت رحلت من است فرقه[۵] تعظیم فرقه دعاگو که بدون من[٦] لشکر وغا به‌کار نمی‌آید از همه امورات دنیوی مقدّم دانسته همیشه استمداد از غربا و فقرا که ارباب الله‌اند طلب می‌کردم. سبقت در سلام که آن سنّتِ محمّد(ص) است بجا می‌آوردم باید که همین شیوه را مرعی داشته باشند.

وصیّت[۷]: زمین و آسمان از قدیم و خلق خدا هم قدیم‌اند. در آن صورت زمین را فقط حصّهٔ خود ندانسته اتلاف حق کسی نکند و پاس موروث هریک ملحوظ باشد.

---

۱. نسخهٔ سالار: جانداران. (*وقایع دکن*)

۲. نسخهٔ خدابخش: تصدیع می‌رسد. (*وقایع دکن*)

۳. نسخهٔ خدابخش: چهارم آن‌که کارهای جمیع خلایق را زا فضل الٰهی متعلّق به‌خود دانسته بعد ادای فرض و واجب اوقات عزیز خود را به‌تنظیم امور متعلّقه تقسیم باید و خود را بیکار نداشته محاسبه شبانه‌روزی از امور دینی و دنیوی خود می‌گرفته باشد. (*وقایع دکن*)

۴. نسخهٔ خدابخش: پنجم آن‌که بنای دولت را که به‌میامن انفاس بزرگان است. چنانچه در ابتدا تعلّقهٔ شهنشاهی به‌این خاندان متعلّق داشت توقیر و تعظیم اهل دعا که بدون آن لشکر وغا به‌کار نمی‌آید مقدم بر سایر امورات داند و استمداد همّت از فقرا که باب‌الله‌اند خواهد و سبقت در سلام سنت محمّدی است علیه‌السّلام از خود کند. (*وقایع دکن*)

۵. نسخهٔ خدابخش: توقیر. (*وقایع دکن*)

۶. نسخهٔ خدابخش: آن. (*وقایع دکن*)

۷. نسخهٔ خدابخش: ششم آن‌که زمین و آسمان از قدیم است و خلق خدا نیز از قدیم. روی زمین را فقط حصّهٔ خود نداشته اتلاف حق کسی نکند و پاس مروّت ملحوظ دارید.

وصیّت[۱]: مکنه دکن که عبارت از سلطنت شش صوبه دکن است چنانچه این معنی از مطالعه تواریخ و غیره معلوم می‌شود که پیش از این در هر صوبه بادشاهی بود ذوالاحشام و مستقل. چنانچه از همین ملوک لکوکها از فرقه سپاه روزی می‌خوردند. الحال این همه ملک از عهد حضرت خلد مکان به‌یک کس تعلّق گرفته. حضرت حق سبحانه تعالیٰ محض به‌کرم خود من عاصی را عطا فرموده و ما را بر خلایق رئیس ساخته. تا این وقت آنچه پاسبانی خلایق بود کم و بیش پرداختیم. بعد من سزاوار آن است که خبرگیری هر خاندان و مأمور نمودن به‌کارهای سرکار خود نوبت به‌نوبت چه از فرقه مسلمین و چه از قوم هنود تبدیل آن سال به‌سال نهایت در سال دویم تغییر او از جمله احباب دانسته تغییر می‌نموده باشند که دیگران محروم نمانند و سررشته این کار چه از خود و چه از پیش‌روان[۲] خود پیوسته جاری دارد و ما که در این مدّت‌العمر این همه مردم را که هریک جواهرپاره‌ای است به‌لطف و عنایات جمع کرده‌ایم. باید که در هیچ‌حال قدر این‌ها از دست نداده سخت و سست این‌ها برداشت نموده بیکار ندارد و به‌کار لایقه مأمور سازد.

وصیّت[۳]: برادران صغیر خود را به‌جای فرزندان خود تصوّر نموده پرورش نماید و در ترتیب آن‌ها کوشش بلیغ فرماید و در افزونی قدر و مراتب سعی موفوره به‌عمل آرد و اشفاق و تلطّف دربارهٔ آن‌ها به‌درجهٔ مبذول فرماید که آن‌ها همه وقت غمخوار او

۱. هفتم آن‌که امکنه دکن که عبارت از شش صوبهٔ دکن است و در هر صوبه بادشاهی مستقل است و لکوک‌ها فوج روزی خورند. الحال همهٔ زمین از عهد حضرت خلد مکان به‌یک کس تعلّق گرفته سزاوار است که خبرگیری و مأمور نمودن به‌کارهای سرکار خود نوبت به‌نوبت و تبدیل آن بعد سالی یا دو سالی از جمله واجبات دانسته سررشتهٔ این کار از خود و مردم که هریک جدا هر پاره‌اند، جمع کرده‌ایم. قدر آن‌ها معلوم کرده برداشت ناز ایشان لازم. این‌ها را بیکار مدارید و به‌کار لایقه مأمور سازید. (*وقایع دکن*)

۲. نسخهٔ خدابخش: پیش‌کاران. (*وقایع دکن*)

۳. هشتم آن‌که برادران صغیر خود را به‌جای فرزندان خود پنداشته پرورش نمایید و در تربیت کوشید و در افزونی این‌ها سعی موفوره کنید و غمخوار خود سازید که قوّت بازو و تقویّت ناموس‌اند. هرگاه مرفع‌الحال خواهند شد زوال دولت نخواهد خواست. هدایت محی‌الدّین خان را که در اصل بازوست به‌فرط التفاط (التفات= مرتّب) از آن خود سازید و در صد دو شکست او نباشد و از اقربا انتظام (انتقام= مرتّب) مجویید و سخن غمّازان را در گوش خود جا ندهید و عوام ارذل را در مجلس خود بلکه بر در خود بار نباید داد که هیبت را زیان دارد و ایذای تمام به‌خلق خدا می‌رسد. (*وقایع دکن*)

باشند[۱] و از دل داند که این‌ها قوّت بازوی اوست و تقویت ناموس‌اند. هرگاه که مرفه‌الحال خواهند بود هرگز زوال دولت نخواهند خواست. و هر وقت که گرسنه و مفلس شوند سلطنت آصفیّه را به‌مخالفان به‌جهت قطعه زمینی خواهند فروخت. و هدایت محی‌الدّین خان[۲] را از جلمه فرزندان خود تصوّر نموده به‌شفقت و عنایات از آن خود گرداند و در صدد شکست او نباشد و گوش را بر سخن غمّازان ندهد و عوام و قوم اراذل را در مجلس خود بار، بلکه در خلوت جا ندهد که هیبت سلطنت زیان دارد و از غرور باطل باریابی حضور، خلق خدای را ایذا اتمام خواهند داد.

وصیّت[۳]: اولی[۴] را به‌کار عمده و عمده را به‌کار ادنیٰ مأمور سازد[۵] که حوصله نارسایی[۶] اعتبار کار سرکار را بی‌اعتبار می‌سازد وجه[۷] تقرّب دیوانی به‌پُوْرَنْ چند که آدم بی‌رتبه بود و محض از برای این‌که امرای حضور قدر کار دیوانی ما را ندانسته در هر امر تکالیف شاقّه می‌نمودند. لهٰذا نظر بر نفس‌شکنی و تأدیب آن‌ها او را به‌این کار مأمور ساختم و نیز کارفرما درست باشد[۸] کارکن. هرکه باشد پورن چند آدم خود و تحصیل زر بقایا سرکار را به‌آیین بهین به‌معرض وصول می‌آرد. اگر دو سه سالی دیگر هم به‌این کار مأمور باشد بهتر است. باز مختاراند.

۱. نسخهٔ خدابخش: غمخوار خود سازید که قوّت بازو و تقویّت ناموس‌اند. (*وقایع دکن*)

۲. هدایت محی‌الدّین خان نوهٔ آصف‌جاه بود و گمان می‌رود که حرکت او نوّاب ناصرجنگ شهید را خوش نمی‌آید. لذا نوّاب آصف‌جاه نصیحت می‌کنند که از هدایت انتقام نجویند و گوش را بر سخن غمازان ندهند. امّا واقعات ما بعد که رخ داد به‌ثبوت رسانید که کار نوّاب ناصرجنگ غلط نبود. هدایت محی‌الدّین با کمک از انگلیس‌ها علم طغیان برافراشت و قیام او در آخر، منتج به‌شهادت نوّاب ناصرجنگ شد.

۳. نسخهٔ خدابخش: نهم آن‌که عمده را به‌امر ادنٰی و ادنٰی را به‌کار عمده مأمور نگردانید که نارسایی این و استغنای آن کار را ضایع سازد و جهت تقرّب دیوانی پورن چند که محض آدم بی‌رتبه بود آن است که امرای حضور قدر ما ندانسته تکالیف شاقّه می‌کردند نفس‌شکنی و تأدیب آن‌ها منظور تو در کارفرما درست باید کارکن. هرکه باشد پورن چند آدم خوب در تحصیل جاگیر همان (بحال= مرتب) کنید. (*وقایع دکن*)

۴. نسخهٔ خدابخش: ادنٰی. (*وقایع دکن*)

۵. نسخهٔ خدابخش: نگردانید. (*وقایع دکن*)

۶. نسخهٔ خدابخش: نارسایی این و استغنایی آن. (*وقایع دکن*)

۷. نسخهٔ خدابخش: و جهت. (*وقایع دکن*)

۸. نسخهٔ خدابخش: باید. (*وقایع دکن*)

وصیّت[۱]: در همه حال این معنی را یقین داند که ریاست دکن موقوف بر عالم بندگی است و نوکری باید که آداب حضرت ظلّ سبحانی[۲] را در هیچ حال از خود فوت نکند و از امر[۳] آداب شکنی عندالله مأخوذ و عندالنّاس مطعون خواهند بود. چنانچه نادرشاه بادشاه قهرمان والی ایران وقتی که در دهلی آمد روزی از راه مهربانی و عنایت ما را به‌عطای سلطنت هندوستان خطاب کرد. فی‌الفور همین عرض کردیم که ما مردم از قدیم اباً عن جد نوکرپیشه‌ایم از آن معنی مشهور به‌نمک‌حرامی خواهیم شد و حضرت را از بدعهدی و بدقولی شهرت خواهند داد. و از آن‌جا که ذات مقدّسش سخن‌سنج و معنی‌آفرین بود. بسیار محظوظ شده آفرین کرد.

صاحب *مآثرالامرا* می‌نویسد که نوّاب آصف‌جاه دیوان فارسی هم دارد.

وصیّت[۴]: تا مقدور از خود در جنگ اقدام نکند، هرچند که جمعیّت طرف ثانی کمتر باشد. درین باب عزّت الٰهی دلیری را نمی‌پسندد. چنانچه حق تعالیٰ در کلام مجید خبر می‌دهد که كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتۡ فِئَةً كَثِيرَةً[۵] تا ممکن باشد باید در رفع مناقشه کوشد که چون طرف ثانی مبادرت نماید ناگزیر حق به‌طرف ثانی خود استاد کرده به‌عجز و الحاح استمداد از حق خواسته بر مکان خود ثابت و راسخ باشد و تا مقدور رو به‌قبله جنگ نکند اگرچه فتح به‌ید قدرت اوست.

---

۱. دهم آن‌که ریاست دکن عالم نوکری است. آداب ظلّ‌سبحانی فوت مکنید که عندالله مأخوذ و عندالنّاس مطعون خواهند بود. نادر شاه والی ایران به‌دهلی رسید و به‌فرط عنایت ما را به‌عطای سلطنت هندوستان خطاب کرد. فی‌الفور عرض کردیم که ما مردم نوکرپیشه مشهور به‌نمک‌حرامی خواهیم شد و حضرت را به‌بدعهدی و بدقولی شهرت خواهند داد. محظوظ شد و آفرین نمود. (*وقایع دکن*)

۲. مقصود از بادشاه دهلی.

۳. یعنی اولی الامر.

۴. نسخهٔ خدابخش: یازدهم آن‌که تا ممکن مقدور از جنگ اقدام از خود مکنید گو جمعیت به‌طرف ثانی کم باشد که غیرت الٰهی دلیری را می‌پسندد. (نمی‌پسند= نسخهٔ سالار) و تا امکان در رفع مناقشه کوشید. ناگزیر چون به‌طرف ثانی مبادرت نماید حق به‌طرف خود استاد کرده استمداد از خدا خواسته بر مکان خود ثابت باشید و جنگ روبه‌قبله مکنید. فتح از غیب یقینی است. (*وقایع دکن*)

۵. بقره (۲)، آیه ۲۴۹.

وصیّت[1]: آنچه در این مدّت به‌تجربه رسید این‌که جمله مردم دکن مردم برهانپور و بیجاپور به‌عرض آشنا هستند و هیچ وجه به‌قول و فعل خود شایان اعتماد نیستند باید که مثل مردم گجرات و کشمیر تصور نموده احتیاط و احتراز از این قوم واجب داند.

وصیّت[2]: اسبابی که از فضل لایزال بالفعل آنچه من موجود دارم اگر قدم بر قدم من گذاشته صرف نماید. یقین که طبقه به‌طبقه وفا خواهد کرد و الّا نه. زیاده از دو سه سالی کفاف نخواهد کرد.

وصیّت[3]: این همه خزانه که در رکاب موجود داشتم محض از برای دلجمعی سپاه و سایر لشکر خصوصاً از بودن خزانه ساهوکاره پیوسته آبادی باشد و از آبادی‌ها آن‌ها لشکر مخالف خود به‌خود پریشان و متلاشی می‌شود. الحمدلله که از ابتدایی انتظام این دولت، و تا این هنگام رحلت، حق سپاه خود زیاده از سه ماه باقی برخود ندارم. امّا باوجود این از سپاه خود آن‌قدر می‌ترسم که از سپاه مخالف نمی‌ترسم باید که در همه حال این‌ها را از خود بیدل نباید داشت. این‌قدر داند که این‌ها رفیق و ناموس دولت‌اند.

وصیّت[4]: به‌مقتضای بشریّت از نابایستی در پیری از من سرزد و الحال چنانچه محلّ نو قرار یافت. از آن‌جا که مقدّمه ناموس است، پاس آن در همه وقت ملحوظ باشد. چنان نشود که انگشت اعراض مردم در میان آید.

---

۱. نسخهٔ خدابخش: دوازدهم آن‌که آنچه به‌تجربه رسیده از جملهٔ مردم دکن مردم برهانپور و بیجاپور شایان اعتماد نیست مثل مردم گجرات و کشمیر دانسته احتراز نمایند.

۲. نسخهٔ خدابخش: سیزدهم آن‌که سپاهی که من موجود دارم اگر قدم بر قدم من گذاشته صرف خواهند کرد و طبقه در طبقه وفا خواهند نمود و الّا سالی یا دو سالی نخواهد ماند. (*وقایع دکن*)

۳. چهاردهم آن‌که این خزانه در رکاب موجود داشتن برای دلجمعی سپاه و لشکر است و ساهوکاران آبادان می‌شوند و از آبادی این‌ها مخالف خود به‌خود پریشان می‌شود حق سپاه زیاده از سه ماه خود ندارم و از سپاه خود آن‌قدر ترسم که سپاه مخالف نمی‌ترسم. این‌ها را بیدل نباید داشت. (*وقایع دکن*)

۴. نسخهٔ خدابخش: پانزدهم آن‌که به‌مقتضای بشریّت در پیری امر نابایستنی سرزده محلّ نو قرار یافت از آن‌جا که مقدّمه نامانوس (ناموس= سالار) است. پاس آن ملحوظ باشد. (*وقایع دکن*)

وصیّت[1]: زنّارداران دکنی همه قابل کشتنی و گردن زدنی خصوصاً گروه این قوم دو کافر که یکی مورد و دویم رام داس که برهم زن کاخ دولت صدساله‌اند. چنانچه آن‌ها را در قلعه محمّدنگر قید کرده‌ام. در قید بودن این‌ها انتظام دولت خود داند. زنهار از قید خلاص نسازد. چنانچه پندت خانه که در عالم مشهور است. عبارت از قید این مردم است. و السّلام. الحال[2] بروید و مردم کارخانه خود را بر کارخانجات مأمور بکنید و هریک را از تأکید قایم سازید که مهلت یاده از دو سه ساعت یافته نمی‌شود و شما را به‌خدا کریم سپردیم که هدایت نصیب کند و در همه حال نصیر و معین شما باشد و سایه عنایات و افضال خود از سر شما باز بگیرد[3].

وصیّت[4]: وقتی‌که این کلمات هدایت سمات از زبان مبارک نوّاب مغفرت‌مآب جاری شدند. رقّت عظیم بر نظام‌الدّوله عاید گردید. از دیده اشک جاری شد. نوّاب مغفرت‌مآب از محبّت پدری به‌نزدیک خود طلب داشته اشک رخساره‌ها از رومال پاک کرده فرمودند که از این گریستن چه فایده می‌کند. از احوال من کار بر خلایق تنگ است. مبادا که فتنه خوابیده بیدار شود و رعایا پامال حوادث شوند. گریستن شما را تمام عمر باقی است.

---

۱. نسخهٔ خدابخش: شانزدهم آن‌که زنّارداران دکنی قابل کشتنی و گردن زدنی است از آن‌جمله سرگروه این همهٔ دو کافر مورد و رام داس برهم زن دولت‌اند. در قلعهٔ محمّدنگر قید. این‌ها انتظام امور خود دانید و بندت‌خانه عبارت از قید این مردم است.

۲. نسخهٔ خدابخش: هفدهم آن‌که بروید و مردم کارخانه به‌کار خود خانجات مأمور کنید و قایم سازید و مهلت زیاده یافته نمی‌شود. به‌خدا سپردیم که هدایت دهد و خدا معین شما است. (*وقایع دکن*)

۳. نگیرد. (تصحیح قیاسی).

۴. نسخهٔ خدابخش: وقتی‌که این کلمات هدایت سمات به‌زبان مبارک رفت نوّاب شهید رقّت نمود. حضرت مغفرت منزلت آهسته فرمود که از این گریستن چه می‌شود. گریستن تمام عمر باقی است.

معرّفی نسخهٔ خطّی مثنوی آشوب هندوستان

سیّده خورشید فاطمه حسینی *

چکیده

ملّا محمّد بهشتی شیرازی، شاعر معروف دورهٔ شاهجهان است. بعضی از پژوهشگران وی را گیلانی دانسته‌اند.

مثنوی *آشوب هندوستان* دربارهٔ پسران شاهجهان گورکانی یعنی داراشکوه، شاه شجاع، اورنگ‌زیب و مراد بخش است که با اعلان امپراطوری شاهزاده مراد بخش در سال ۱۰۶۷ هـ ق. آغاز شد و با وفات داراشکوه پایان یافت.

احوال مؤلّف

دربارهٔ احوال بهشتی شیرازی اطّلاع زیادی در دست نیست، تذکره‌نگاران و مورّخان عصر وی نیز چیزی ننوشته‌اند، تنها منبع حاوی اطّلاعات در مورد وی همین مثنوی حاضر است. وی شاعر برجسته‌ای بود که در عهد شاهجهان به‌هند مهاجرت نمود و به‌عنوان معلّم مراد بخش انتخاب گردید. مؤلّف *تذکرةالشعرا* دربارهٔ وی می‌نویسد:

"او در فنّ سخنوری مهارت داشته و در سال ۱۰۶۷ هـ ق/۱۶۵۰ م فوت شد[۱]".

مؤلّف در سال وفات وی اشتباه کرده است، زیرا مثنوی *آشوب هندوستان* پس از اعلام سلطنت مراد بخش آغاز شد و این رویداد ۱۰۶۷ هـ ق/۱۶۵۷ م. به‌وقوع پیوست. مثنوی پس از وفات داراشکوه به‌پایان رسید، اورنگ‌زیب در سال ۱۶۵۸ م به‌تخت

---

* دانشیار بخش فارسی دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره.

۱. غنی موفرّخ‌آبادی، محمّد عبدالغنی (م: ۱۳۳۵ هـ): *تذکرةالشعرا* (تألیف: ۱۹۱۰ م)، تصحیح دکتر محمّد اسلم خان، دهلی، ۱۹۹۹ م. انتشارات مسعود احمد دهلوی، ص ۵۵.

سلطنت رسیده بود. بهشتی در دورهٔ اورنگ‌زیب در آگره وفات یافت، بنابراین باید بدانیم که پس از سال ۱۶۵۸ میلادی رخت از جهان بربسته است.

محتویٰ

آشوب هند یکی از سروده‌های تاریخی است که در ادبیّات هند و ایران مقام والایی دارد. شیرازی در تمام جنگ‌ها شرکت داشت و شاهد عینی چنین فاجعه‌ای بود که بین برادران روی‌داد[1]. این منظومه شامل هفده واقعه است، شاعر در عنوان اوّل مثنوی *آشوب هندوستان* پس از حمد و نعت الهی و منقبت پیامبر اکرم[ص]، حضرت علی[ع] به‌معرّفی شاهان گورکانی (از اکبر شاه تا فرزندان شاهجهان) و ولی‌عهدی داراشکوه پرداخته است.

این مثنوی فقط ماجرای آشوب زمان نیست، بلکه داستان عبرت است که بهشتی با صمیمیّت و صداقت قلب به‌قلم آورده است.

کلام سخن سنج را ابتدا | به‌نام خدایست نام خدا
خدا را سپاس و ستایش سزاست | که شاهنشه هر دو عالم خداست
به‌نعت محمّد[ص] به‌مدح علی[ع] | مرا خامه و نطق سر کن جلی
به‌مدح امامان اثنا عشر[ع] | مرا ساز نخل بیان بارور[2]

شاعر بیان می‌کند که شاهجهان از اختلاف و نزاع میان فرزندان بسیار غمگین و متأثّر شد، پس او تصمیم گرفت که داستان جنگ خونین برادران را به‌نظم درآورد و از آشوب دوران همه را آگاه کند.

ز آشوب دوران نهان و عیان | گذشت آنچه برسر نمایم بیان[3]

هریک عنوان *آشوب هند* شامل تفسیر و تحلیل وقایع تاریخی دورهٔ شاعر است.

---

1. Marshall, D.N.: *Mughals in India*, Mansell Publishing Ltd., London & New York, pp.24, 116.

۲. بهشتی شیرازی، ملّا محمّد: *آشوب هندوستان* (خطّی)، شمارهٔ Or.26,235، کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا، لندن، ص ۲.

۳. همان، ص ۲۳.

سبک شعری

بهشتی این مثنوی را به‌صورت سهل ممتنع سروده است که در آن سادگی زبان و انسجام و لفظ و متانت کلام را ملحوظ داشته، افکار خویش را به‌شیوه‌ای هنرمندانه و پُرتأثیر به‌زبان شعر به‌عنوان آشوب بیان کرده است. او در شعرهای عاطفی تمام مسائل اجتماعی و سیاسی و ماجراهای روزمرّه زندگی فردی و بشردوستی را در سراسر اشعارش نمایان می‌سازد. شاعر از کشتار و خون‌ریزی بیزار است و حس می‌کند که شاهان وقت از درد و غم ملّت بی‌خبر هستند و فریاد می‌کند:

شهان را چه پرواست گر صد هزار　　ز خاصان نمایند جان را نثار[1]
ز ابر شفق ریخت باران خون　　زمین شد ز خون یلان لاله گون
ز خون تا به‌گردون هوان نم گرفت　　به‌مرگ زمین چرخ ماتم گرفت[2]

این مثنوی در بحر متقارب مثمّن مقصور که وزن بسیاری از مثنوی‌های حماسی و تاریخی فارسی نظیر *شاهنامهٔ* فردوسی است که از تکرار فعولن به‌دست می‌آید و چون در هر مصرع چهار رکن عروضی دارد مثمّن (۸ تایی) و مقصور (کوتاه شده) نام می‌گیرد. چون رکن آخر آن به‌جای فعولن فعول است به‌این صورت فعولن فعولن فعولن فعول می‌گردد. در مثنوی وزن و قافیه لذّت‌بخش است و آهنگ دلنشین و ویژه‌ای دارد. مثال:

هیاهوی مردان به‌روز نبرد　　گذر کرد از این گنبد لاجورد[3]

*

ز بس پرچم رایت زر نشان　　هوا شد زر اندود تا کهکشان

واژه‌ها و ترکیب‌های دشوار و ناهموار و دیگر پیچیدگی‌های لفظی و معنوی دیده نمی‌شود و در شعر او خبری از لغات و اصطلاحات مغلق و مشکل عربی نیست. به‌طور مثال اشعار زیر دربارهٔ اهل گجرات است و در این مبحث صداقت و متانت و عبادت ایشان را بیان می‌کند. می‌سراید:

---

۱. بهشتی شیرازی، ملّا محمّد: *آشوب هندوستان* (خطّی)، شمارهٔ Or.26,235، کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا، ص ۸
۲. همان، ص ۲٦.
۳. همان، ص ۲٦.

در این سـال جمعی ز گجـراتیان که بـودنـد اکـثر صـداقـت بیان[۱]
یکی سبحـۀ یا صـنم می‌شمـرد به‌آتش یکی خویش را می‌سـپرد
یکی را زبان گشته وحشی به‌کام ز بـســیـاری گـفـتـن رام، رام[۲]

به‌جایی می‌سراید که شاهبانوان بسیار با حیا و پرده‌نشین بودند:

خواتیـن جـم قـدر والامـکان چو اقبال در پای تختش روان
به‌رسم شهـان از طریـق حـیا به‌بـیـرون ز آزرم نـنهـاده پـا[۳]

این مثنوی فقط ماجرای آشوب زمان نیست، بلکه داستان عبرت است که بهشتی با صمیمیّت و صداقت قلب به‌قلم آورده است و چند واقعه بسیار جانگداز و جانسوز در این مثنوی به‌چشم می‌خورد. از میان واقعه‌های اندوهناک، اسیری مراد بخش و فرزند خردسال وی است. چون اورنگ‌زیب مراد را با فریب و تزویر زندانی کرد و بر تمام غنایم پدر مسلّط شد، نمک‌خواران مراد را تحت انقیاد خود درآورد، پس یکی از خادمان قدیم مراد بخش به‌نام نورالدّین، حقّ نمک بیست ساله را نادیده گرفته به‌اورنگ‌زیب پیوست و پسر خردسال مراد بخش که با بچّه‌های همسن خود در حرم‌سرا بازی می‌کرد به‌دستور اورنگ‌زیب زندانی کرد.

آشوب هند یکی از سروده‌های تاریخی است که در ادبیّات هند و ایران مقام والایی دارد. شیرازی در تمام جنگ‌ها شرکت داشت و شاهد عینی چنین فاجعه‌ای بود که بین برادران روی‌داد.

که آمـد چـو باد خـزان نور دیـن به‌خواجـه‌سـرایان زنـگی چنیـن
به‌دروازۀ خـلـد محـفـل نشـست حقّ بیست سال نمک را شکست
طلـب کــرد آن نـو گلِ تـازه را بـلـنـداخــتــر و ســرو آوازه را[٤]

۱. بهشتی شیرازی، ملّا محمّد: *آشوب هندوستان* (خطّی)، شمارۀ Or.26,235، کتابخانۀ موزۀ بریتانیا، ص ۷.
۲. همان، ص ۳٤.
۳. همان، ص ٢٦.
۴. همان، ص ٤٦.

وقتی‌که نورالدّین او را می‌برد بچّه با نگرانی می‌پرسید که شاه بابام کجاست. نورالدّین گفت من می‌خواهم تو را زود به‌نزد پدرت ببرم.

خبر جسـت آن طفل زان بی‌وفا کـه باشـد مـرا شـاه بابا کجـا
به‌گفـتا بدیـن خدمـت آیم ز راه که زودت رسانم به‌نزدیک شاه[۱]

پسر مراد بخش از شنیدن این خبر که پیش پدر خود می‌رود بسیار خوشحال شد و خواست که قبای نو بپوشد.

شگفته شد آن طفل گفته امان که پوشـم قـبا و ببندم مـیان[۲]

ولی نورالدّین به‌سرعت او را از دست پرستارانش بیرون کشید و گفت حاجت نیست که تو لباس نو بپوشی و او را به‌پالکی کهنه نشاند.

کـه پوشـیـدن جامـه درکار نیـست سرت را سـرانـجـام دسـتار نیست
نه افسـر به‌سـر نـی قـبا در بـرش همـان پیـرهـن حـایـل پیـکـرش
یکـی پالـکی کهـنه همـراه داشـت بر آن تاره گل را همان‌جا گذاشت[۳]

آن طفل چون همراهان و خادمان پدر را ندید، چشمش پُرآب شد چنین منظره‌ای بی‌یاری یک طفل معصوم را با رقّت بیان می‌کند:

نظر کرد آن طفـل هر سو بسی ندید از غلام و سـپاهـش کسی
به‌الماس مژگان دُرِ اشـک سفت چو بلبل برآورد افـغـان و گفـت
چـه شـد مردم شـاه بابای مـن بود در کجا بعد از این جای من[٤]

به‌طور کلّی این کتاب علاوه بر ارزش تاریخی دارای اهمیّت ادبی نیز هست و اگرچه آنچنان شاعر خود گفته است که شعر او برتر از فردوسی نیست و حتّی قابل مقایسه با شعر فردوسی نامدار نیز نمی‌باشد، امّا از آن‌جا که قسمتی از تاریخ دورهٔ شاهجهانی را با حبّ و بغض کمتری مورد بحث قرار داده و گوشه‌ای از حقایق تاریخی را به‌نمایش درآورده و همچنین در جای، جای، منظومه لحنی تراژیک به‌خود گرفته

۱. بهشتی شیرازی، ملّا محمّد: *آشوب هندوستان* (خطّی)، شمارهٔ Or.26,235، کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا، ص ٤٦.
۲. همان.
۳. همان.
۴. همان.

است، عاطفه‌ای دردناک را برای ترسیم وقایع ناگوار بی‌مهری زمانه و بی‌وفایی انسان به‌کاربرده است، دارای اهمیّت خاص می‌باشد. بهشتی در مثنوی خود شاعران بزرگی مانند انوری و فردوسی را مورد ستایش قرار داده است و به‌این حقیقت معترف است که فردوسی در میان سخنوران زمان خود از همه نامورتر است و کلامش تا ابد یادگار خواهد ماند ولی در مقایسه خود را برتر می‌داند و می‌نویسد که فردوسی وقایع روزگار را نادیده سروده است و سخن من چشم دید است و این مزیّت باعث افتخار مثنوی من است. می‌گوید:

اگـــر رفـــت فـــردوسی از روزگار — بـود شـعـــر او تـــا ابـــد یــــادگار[1]
هـمـه رزم شـهنامـه نادیـده گفـت — به‌جای گهر طبـعش الماس سفـت
مـن ایـن رزم‌هـا را هـمـه دیـده‌ام — ز کـس همـچو افسـانـه نشنیـده‌ام
چو افسانه کذب است شیرین‌ترست — ولـی صـدق را نشئهٔ دیـگر اسـت[2]

عرفان بهشتی در چهره‌های گوناگون ساقی

سرایندهٔ منظومهٔ *آشوب هندوستان* ملّا بهشتی شیرازی پس از بیان وقایع پرآشوب خسته می‌شود و با ذکر می و مینا و ساقی، ملالت و صدمات ذهنی خود را دور می‌کند، امّا آن می که بهشتی از آن یاد می‌کند همان می عرفانی است که عرفای روزگار از آن خورده به‌دنیای معانی رفته‌اند، چون این می انسان را نسبت به‌مظاهر دنیوی بی‌توجّه می‌کند، بهشتی چنین شرابی را آرزو می‌کند، بعد از خوردن این جام تا قیام قیامت از آسیب جهان دور باشد. به‌طور مثال:

دمی ساقیا از می‌ام ده جـگر — کز آشوب دوران شوم بی‌خبر
بده می کـه تا جـام نِـیا بود — ز آسیب گیـتی چه پروا بود[3]

شاعر در این مثنوی ساقی را به‌چهره‌های گوناگون می‌بیند. ساقی‌اش لاله‌چهر و مه‌جبین و سیمین بر و رشک دهندهٔ بزم است. در این‌جا شاعر تقاضای شراب احمر را می‌کند، این شراب احمر اصلاً نمایان‌گر همان شراب معرفت است که گاهی کهن و

---

۱. بهشتی شیرازی، ملّا محمّد: *آشوب هندوستان* (خطّی)، شمارهٔ Or.26,235، کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا، ص ٤.
۲. همان، ص ۷.
۳. همان، ص ۷.

گاهی نو است و پس از ترکردن کام و لب دُردش تیغ رزم را تیز می‌کند و به‌شاعر قدرت سرودن معرکه‌های جنگ را می‌دهد:

بـــده ســـــاقـــیــــا بـــادهٔ احـمـــــرم   که چون تیـغ ظاهـر شـود جوهـرم
از آن بـاده کـــن در ایـاغـم بهبـــزم   کـه دُردش بـود جـوهـر تـیـغ رزم
از آن می که چون کام و لب تر کنم   ز رزم دگـر گـفـتـگـو سـر کـنـم[۱]

*

بده می کـه بیچـارهٔ تنگـدسـت   شود فارغ از غم چو گردید مست
بـود تـا می لعل‌گون غمـگسـار   چـه بـاک از پـریشـانی روزگار[۲]

بلاغت در شعر بهشتی

شعر بیان زندگی است و شاعر هنرمند به‌آن عینیّت می‌بخشد و با نبوع خود جزئیّات را به‌گونه‌ای مطرح می‌کند که در دل می‌نشیند. شیرازی در این مثنوی صنایع لفظی و معنوی را با زیبایی خاصّی بیان کرده است و وقایع مفصّل را برای خواننده به‌صورتی دلنشین ارائه می‌کند و او را در فضای ادبی و هنری قرار می‌دهد در این قسمت گوشه‌ای از زیبایی‌های هنری کتاب مذکور بررسی می‌شود.

تشبیه

تشبیهاتی که بهشتی از آن استفاده کرده است از اوج زیبایی و لطافت برخوردار شده است و در شعرش به‌خوبی به‌چشم می‌خورد. مثلاً شاعر سرخی شفق را در هنگام غروب آفتاب در صحنهٔ جنگ به‌قشقهٔ[۳] هندو تشبیه کرده است:

ز شب روی گیتی سیه فام شد   شـفق قشقهٔ هندوی شام شد[۴]

استعاره

در این‌جا شاعر صحنهٔ کارزار و کیفیّت جنگ را با شیوهٔ عالی بیان کرده است، مثلاً زمین از سرخی خون لشکر مخالف به‌کان لعل بدخشان و الماس خارا شکاف به‌شمشیر

---

۱. بهشتی شیرازی، ملّا محمّد: *آشوب هندوستان* (خطّی)، شمارهٔ Or.26,235، کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا، ص ۲۷.
۲. همان، ص ۵۵.
۳. قشقه: تیرگی نشان پیشانی اسب، نشانی که کافران بر پیشانی کنند از زعفران و صندل و... (فرهنگ معین).
۴. بهشتی شیرازی، ملّا محمّد: *آشوب هندوستان* (خطّی)، شمارهٔ Or.26,235، کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا، ص ۲۹.

رزمنده و تیر خدنگ به‌عقابی استعاره شده است که پرواز می‌کند و منقار و چنگ خود را با خون دشمن به‌رنگ سرخ لعل درآورد:

به‌رزم مخالف چو بازو گشود زمین کان لعل بدخشان نمود
بیاورد دست و کشید از غلاف سراپای الماس خارا شکاف
به‌پرواز آمد عقاب خدنگ ز خون لعل‌گون ساخت منقار و چنگ[1]

تشخیص

وقتی شاعر موجودات را زنده می‌انگارد در واقع به‌شعر خود هستی می‌بخشد، نمونهٔ این تشخیص در مثنوی ملاحظه می‌گردد:

ز جان سوزی نالهٔ زخمیان به‌درد آمد از غم دل آسمان[2]

در این شعر شاعر آسمان را به‌موجودی زنده تشبیه کرده که دل دارد و تحت تأثیر اتّفاقات روزگار قرار می‌گیرد و از شنیدن نالهٔ زخمی‌های جنگ دلش به‌درد می‌آید و غمگین می‌شود.

کنایه

شاعر با این صنعت شعری کلامش را وسعت معنی می‌بخشد:

بهار اجل کرد گل آنچنان که شد برگ گل کشتگان را زبان
کشد صبح چون تیغ قهر از نیام نمایند روزش سیه‌تر ز شام[3]

حُسنِ تعلیل

در این صنعت شاعر علّت امری را با تخیّل خود بیان می‌کند. آن‌گونه که خواننده از آوردن دلیل خیال آفرینی هنرمندانه او تعجّب می‌نماید، بهشتی در این صنعت نیز با تخیّل قوی خود موفّق گشته است:

مهین دخت آن شاه والا جناب که خورشید و ماهش ندیدی به‌خواب
چو غنچه پر از شکوه خونین دهن چو گل چاک چاکش به‌تن پیرهن[4]

---

۱. بهشتی شیرازی، ملّا محمّد: *آشوب هندوستان* (خطّی)، شمارهٔ Or.26,235، کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا، ص ۳۲.
۲. همان، ص ۳۴.
۳. همان، ص ۳۲
۴. همان، ص ۵۹.

تلمیح

اشاره به‌یک شخصیّت یا واقعهٔ تاریخی یا مذهبی در شعر است. بهشتی با این شیوهٔ هنری خوانندگان را مجذوب شعر خود می‌کند:

به‌تخصیص شاهی که دین‌پرور است   شبیه سلیمان و اسکندر است

وصف

در مثنوی *آشوب هندوستان* توصیف‌های زیبایی از صحنهٔ جنگ، چگونگی وضعیّت سپاهیان، کشت و کشتارها، فراوانی سلاح جنگی دیده می‌شود، مثلاً وقتی شاعر می‌خواهد شکست لشکر شجاع و راجپوت‌ها را بیان کند چنین می‌سراید:

ز شمشیر گردان صف راجپوت   ز هم ریخت چون پردهٔ عنکبوت
یکی را زبان گشته وحشی به‌کام   ز بسیاری گفتن رام رام
یکی سر نهاده به‌راه گریز   یکی داده جان را به‌تیغ ستیز
کسی گر حدیثی ز کس می‌شنود   همین حرف یدریکم الموت بود[۱]

به‌کاربردن صنایع لفظی و معنوی در کلام شاعر موجب پیدایش زیبایی شعر می‌شود، هیچ شعری نیست که از صنایع ادبی خالی باشد، امّا در منظومهٔ تاریخی معمولاً پرداختن به‌تاریخ مجال چندانی برای بروز این‌گونه هنرها باقی نمی‌گذارد. شاعری که در ضمن سرودن داستان‌های تاریخی به‌چنین صنایع هم بپردازد و موجب آرایش شعر خود بشود از مقام و موقعیّت بهتری در میان شاعران همطراز خود بهره‌مند خواهد شد. بهشتی هم با استفادهٔ بجا از صنایع لفظی و معنوی در کتاب خود به‌مرتبهٔ ارزشمندی رسیده است، همهٔ صنعت‌ها در شعر او به‌فراوانی دیده می‌شود.

غرض آن‌که با وجود نابسامانی اوضاع سیاسی، ادب فارسی از لحاظ کیفیّت و کمیّت کم رونقی نداشت، نمونه‌های اشعار ملّا محمّد بهشتی شیرازی نمایانگر گونه‌های هنری آن دوره است.

۱. برتانیه، ص ۳۴.

منابع

۱. بهشتی شیرازی، ملّا محمّد: *آشوب هندوستان* (خطّی)، شمارهٔ ۱۳۳٦/۱۳، کتابخانهٔ درگاه پیرمحمّد شاه، احمدآباد (گجرات).

۲. بهشتی شیرازی، ملّا محمّد: *آشوب هندوستان* (خطّی)، شمارهٔ Or.26,235 و Or.2043، کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا، لندن.

۳. بهشتی شیرازی، ملّا محمّد: *آشوب هندوستان* (خطّی)، شمارهٔ... کتابخانهٔ آصفیه، حیدرآباد.

٤. بهشتی شیرازی، ملّا محمّد: *آشوب هندوستان*، مطبع نولکشور، لکهنو.

۵. رازی خوافی، میر عسکری عاقل خان: *واقعات عالمگیری*، پرنتنگ پریس، دهلی.

٦. رضا نقوی، دکتر سیّد علی: *تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان*، مؤسّسهٔ مطبوعاتی علمی، تهران، ۱۳٤۳ هـ ش/۱۳۸۳ هـ/۱۹٦٤ م.

۷. سکسینه، دکتر بنارسی پرشاد: *تاریخِ شاهجهان* (اردو)، مترجم دکتر سیّد اعجاز حسین، ترقّی اردو بیورو، دهلی‌نو، چاپ دوم ژانویه- مارس ۱۹۸۵ م.

۸. عبدالحمید لاهوری، ملّا عبدالحمید (م: ۱۰٦۵ هـ): *پادشاهنامه*، تصحیح کبیرالدّین احمد و عبدالرّحیم، ایشاتیک سوسائتی آف بنگال، کلکته، ۱۸٦۸ م.

۹. غنی موفرّخ‌آبادی، محمّد عبدالغنی (م: ۱۳۳۵ هـ): *تذکرةالشعرا* (تألیف: ۱۹۱۰ م)، تصحیح دکتر محمّد اسلم خان، انتشارات مسعود احمد دهلوی، دهلی، ۱۹۹۹ م.

۱۰. کنبوی لاهوری، محمّد صالح (م: ۱۰۸۵ هـ): *عمل صالح* موسوم به*شاهجهان‌نامه* (تألیف: ۱۰۷۰–۸۰ هـ)، حواشی دکتر غلام یزدانی، تصحیح دکتر وحید قریشی، مجلس ترقّی ادب، لاهور، جلد اوّل ژانویه ۱۹٦۷ م، جلد دوم مارس ۱۹٦۷ م، جلد سوم ۱۹۷۲ م.

11. Haig, Wolsely: *Cambridge History of India*, Vol. IV, 1937.

12. Kone, H.G.: *History of India*, 1906.

13. Marshall, D.N.: *Mughals in India*, Mansell Publishing Ltd., London & New York, 1967, 1985.

14. Sarkar, Jadunath: *Short History of Aurangzib*, Jadunath Sarkar & Sons Ltd., 1954.

معرّفی نسخهٔ خطّی خیالات امیر خسرو

شهناز پروین*

بهروح خسـرو از این پارسی شکر دادم　　که کام طوطی هندوستان شود شیرین

از آغاز قرن ششم هجری مردم هندوستان چنان بهزبان فارسی خو گرفتهاند که در هر دوره چند نویسنده و شاعر بزرگ در هندوستان زیسته و آثاری ارزشمند پدیدآوردهاند.

شکّی نیست که یکی از بزرگترین شاعران هند خسرو دهلوی است. خسرو دهلوی که در ادبیّات بهنام امیر خسرو معروف است پسر امیر سیفالدّین دهلوی از ترکان ساکن دهلی بود. امیر خسرو بهسال ٦٥٧ هجری در دهلی ولادت و بهسال ٧٢٥ هجری در دهلی درگذشت. وی را در بقعهٔ نظامالدّین اولیا (م: ٧٢٥ ه) عارف مشهور هندوستان که مرشد وی بوده، بهخاک سپردند.

وی در اقسام مختلف شعر مانند قصیده، غزل، مثنوی مهارت کامل داشت. وی بهزبان هندی نیز شعر گفته و از نخستین کسانی است که بدین زبان شعر سروده است.

خیالات امیر خسرو که نام دیگر آن *انشای امیر خسرو* است، مجموعهٔ نامهها و منشآت ادبی اوست. از لحاظ موضوع این کتاب متنوّع است، چنانکه در آن ذکر عاشق و معشوق، بهار و خزان، علم موسیقی، تیراندازی، زرگری، شطرنج و غیره قابل رؤیت است.

اینکه گفتهاند این کتاب شکل منثور مثنوی «دولرانی و خضر خان» امیر خسرو است، شاید چندان ناصحیح نباشد، امّا آنچه هست بسیار فراتر از این حدّ است. چه نویسنده نه فقط دربارهٔ عاشق و معشوق نگاشته که بسیاری از موضوعات دیگر را نیز

---

* دکتری فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

به‌پیروی از اشعار شعرای بزرگ ایرانی چون شیخ فریدالدّین عطّار، انوری، سعدی، مولانای رومی و غیره به‌رشتهٔ تحریر کشیده است. شایان ذکر است که چندین نسخه از این اثر گران‌قدر در کتابخانه‌ها و موزه‌های مختلف هند و پاکستان وجود دارد که به‌عنوان‌های مختلف شهرت دارند، مثلاً *خیالات امیر خسرو*، *عنوان‌نامهٔ خیالات*، *رقعات امیر خسرو*، *انشای امیر خسرو* و غیره.

این کتاب منسوب به‌امیر خسرو است که در واقع نویسندهٔ آن مطابق آرشیو ملّی، دهلی‌نو، محمّد ابراهیم و مطابق نسخهٔ علیگره، یکدل می‌باشد. عموماً این اثر را از تصنیفات امیر خسرو ندانسته‌اند. امّا از آن‌جا که به‌*خیالات امیر خسرو* و *انشای امیر خسرو* شهرت دارد. شایان توجّه است.

دو نسخه از این کتاب مطالعه شده یعنی نسخهٔ کتابخانهٔ مولانا آزاد که میکروفیلم آن در مرکز میکروفیلم نور واقع در خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در دهلی‌نو و دیگر آرشیو ملّی، دهلی‌نو که مختصات هریک در ذیل ارائه شده است. برخی مقایسه‌ها به‌عمل آورده که اجمالاً به‌نتایج آن اشاره می‌شود.

نسخه موجود در مرکز میکروفیلم نور، از **کتابخانهٔ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره:**

شمارهٔ کتاب : ۵۷
شمارهٔ میکروفیلم : ۱۷۸/۶
نام کتاب : *خیالات امیر خسرو* = *انشای امیر خسرو*
نام مؤلّف : یکدل
تاریخ کتابت : ۱۲۵۲ هـ/۱۸۴۰ م.
نوع خطّ : نستعلیق
تعداد برگ : ۵۶
تعداد سطر : ۱۱

* * *

نسخهٔ آرشیو ملّی، دهلی‌نو:

شمارهٔ نسخه : ۲۵۳۹

عموماً این اثر را از تصنیفات امیر خسرو ندانسته‌اند. امّا از آن‌جا که به*خیالات امیر خسرو* و *انشای امیر خسرو* شهرت دارد. شایان توجّه است.

نام کتاب	:	*خیالات امیر خسرو*
نام مؤلّف	:	محمّد ابراهیم
تاریخ کتابت	:	۱۲۵۷ هـ/۱۸٤۱ م
اندازهٔ نسخه	:	۱۹×۲۷ سانتی‌متر
تعداد برگ	:	۱۸۸
تعداد سطر	:	۹

آغاز هردو نسخه چنین آغاز می‌شود:

عنوان‌نامهٔ خیالات امیر خسرو از مثنوی صاحب کمالات صوری و معنوی امیر خسرو دهلوی بیار است و شمّهٔ عشق باز حقیقی در شیوهٔ مجازی بیار است و همه از آن شاه عاشقان، سلطان عارفان، هادی سالکان خوشخرّام وادی لامکان...

مثنوی:

سـرنـامـه بـنـام آن خـداونـد   که دل‌ها را به‌خوبان داد پیوند

عبارت هردو نسخه تا ۲۰ صفحه یکی است ولی بعضی جاها واژه‌ها اندکی تفاوت دارد. تفاوت دو نسخه به‌شرح ذیل آمده است:

صفحات		نسخهٔ آرشیو ملّی، دهلی‌نو	نسخهٔ دانشگاه اسلامی علیگره
ص ۱	:	مکان	ندارد
ص ۲	:	شب و روز	شب افروز
ص ۱۳	:	چنان	جهان
ص ۱۳	:	نباری	بخور
ص ۱۳	:	آراید	نماید
ص ۱۳	:	گر شمّه	خنده
ص ١٤	:	شورانگیز معانی	شورانگیز حرف‌های
ص ١٤	:	بود	ندارد

پس از آن برخی عبارات جابه‌جا آمده است. نسخهٔ عبارات آرشیو ملّی در ۲۱ صفحه است همین عبارات در نسخهٔ مرکز میکروفیلم نور در صفحهٔ آخر آمده است. در

نسخه آرشیو ملّی با دو مرکّب، مرکّبِ مشگی و شنگرف به‌کاربرده است. نیز جمله‌های عربی هم استفاده شده است و زیر جمله‌های عربی به‌زبان فارسی معنی داده شده است و لفظ مثنوی، بیت، قطعه یا رباعی با مرکّب شنگرف نوشته شده است. در این نسخه گل‌های یاسمین سنبل و بنفشه نام‌برده است و در نسخهٔ دیگری گل‌های چمپا و چمیلی اسم برده است که این دوتا اسم به‌زبان هندی به‌کارمی‌برند.

مصنّف در آغاز تحریر بسم الله... نوشته، امیر خسرو دهلوی صاحب کمالات صوری و معنوی است و این نوشتهٔ خسرو دربارهٔ عشق‌بازی است که او را هم حقیقی می‌توان گفت و هم با شیوهٔ مجازی آن را آراسته کرده است:

"الفاظ عجیب من چون گر شمّهٔ شکر لبان شورانگیز معانی غریب من چون جلوه خوبان عشوه‌آمیز حلقه‌های رقیمه من دلم بجای تو خاص و عام نقطه‌های رقیمه دانهٔ دام جان بی‌آرام حرف‌های من چون زلف دلربایان پیچ و تاب فقرای من جان عاشقان در اضطراب مهر بر لب کام در طلب عالی جناب".

می‌توان گفت که مطلب مذکور ما را به‌سراغ اهداف صوری و معنوی نویسنده می‌برد. نویسنده برای صورتگری احساسات خود از این شیوه عبارت‌آرایی اغلب به‌کاربرده است. مثلاً:

"ای معشوق فراموش کار، وای مطلوب تغافل‌شعار، می‌دانی محبوب مختلف رفتار هیچ‌خبر از عاشق زار..."

با توجّه به‌این‌که با حکمران وقت و امیران عهد بوده در این تحریر چنین شعرها می‌بینیم که در این سطور معرّفی می‌شود. نمونه‌ای از آن به‌شرح ذیل است:

هیچ مگویی که یاری داشتم حالش چه شد
خستهٔ من نیم جانی داشت احوالش چه شد

در ذیل این الفاظ شعر دیگر که از بهترین آثار زبان فارسی می‌توان گفت:

به‌لب آمـده است جانـم تو بیا که زنـده مانم
پس از آن‌که من نمانم به‌چه کار خواهی آمد

و در بعضی جاها او نیز منابع اقتباسات خود را ذکر کرده است:

"چون حکایت غم و مکاتب الم به‌انجام رسید از مرشد حقیقی معشوق تحقیقی بی‌غائبانه به‌راسخ شیخ شنید". قطعه:

بیـــا ای نامـــهٔ درد از کجـــایی   که بیـنم در تـو حـرف آشـنایی
به‌هر خصلت بود دود آتش‌انگیز   نه هر قصـر تو پنهان شعلهٔ تیز

در این عبارت ذکر خواجه حافظ شیرازی هم آمده است:

"هرگز نمیرد آن‌که دلش زنده شد به‌عشق
ثبـت اسـت بـر جریـدهٔ عـالـم دوام مـا"

نویسنده نیز با اشعار شعرای مختلف نگارشات نثر خود را نشان می‌دهد.

مصلح‌الدّین سعدی می‌فرماید:

"حجاب نیست تو آینه صاف دار"

میر سیّد حسین فرمود:

که عاشقان مشغول آینه باشد
دیگر، عشق حقیقی است مجازی مگیر
این دم مار است به‌بازی مگیر

شیخ شرف‌الدّین چنین فرمود:

"هرچه در میان جهان آن بود   تـا ابـد راه وصـال آن بـــود"

در عهدِ امیر خسرو موسیقی هندوستان با اهمیّت تمام در دهلی و دیگر شهرهای دیگر شمالَ و غرب هند و گجرات و تلنگانه و غیره رواج داشته و امیر خسرو هم در این هنر مهارت کامل داشت و با رموز لطیف این هنر آشنایی کامل داشت. در آن زمان موسیقی‌دان عظیم هند نایک گوپال در هنر موسیقی مهارت تمام داشت، امیر خسرو از نایک گوپال هم سبقت برد و استادی و کمالات خود را با آمیزش موسیقی ایران ترتیب داد و سرودهای جدید را طرح کرد. نویسنده چنین می‌نویسد:

"هیچ مدان رقم زدهٔ کلک اتحال می‌گرداند که در پیشگاه خاطر قوّالان فارسی‌نژاد اصل علم موسیقی شش آواز و دوازده مقام و بیست و چهار شعبه و چهل و هشت گوشه و هفده بحر اصوات از آن در این دایرهٔ تحریر یافت. در هوای آن یکصد و چهل و پنج پرده است".

دیگر می‌نویسد:

در علم موسیقی و نغمات داودی در مقام عُرق و عراق پرا فراق ترنّم می‌نمود.

بیت:

فـراز شـاخ نغمان خوش آواز   بالحـان ارغنونها کرده پرساز

دیگر:

دیگر ترنّم‌های بلبل دلپذیر است   چمـن افروزی گل مستیز اسـت

امیر خسرو دربارهٔ جشن هولی و موسم برشگال هم مطالبی نوشته است و در اشعار امیر خسرو شطرنج بازی، زرگری، تیرکمان، صفت صهبا و صفت منظر هم دیده می‌شود.

بعد از مطالعه این دوتا نسخه دربارهٔ ابعاد گوناگون شخصیّت توانا و درخشان امیر خسرو اطّلاعات مهمّ و جالبی به‌ما می‌رسد.

نسخه‌های خطّی به‌همین عنوان هست، به‌عنوان‌های مختلف در فهرست نسخه‌های دیگر چنین آمده:

۱. N.M.1957-1052/1: نستعلیق، هدایت الله، ۱۱۲۸ هجری، جدولبند، از وسط افتاده، ۱۲۸ ص (موزه ۲: ۱۰۴، بنام «انشای خسرو» و «عنوان‌نامهٔ خیالات» از امیر خسرو).

۲. N.M.1965-146: شکستهٔ خوش، تلّوک چند، ۱۲ ربیع‌الاوّل ۱۱۵۵ هجری برای لاله خوشحال چند، ۲۱۲ ص (موزه ۲: ۱۰۵).

۳. N.M.1961-1496/A: نستعلیق، یوسف حسین قادری، ۱۲۲۵ هجری، عنوان‌های شنگرف، ۴۲ ص.

٤. N.M.196-1502: نستعلیق، ۲۰ جمادی‌الثّانی ۱۲۴۷ هجری، به‌فرمایش منو لعل، ۱۷۸ ص.

۵. N.M.1959-87: نستعلیق، بَهْوَانی پرشاد، ۳ صفر ۱۲۵۷ هجری، ۱۶۴ صفحه، (موزه ۱۰۶/۲).

٦. N.M.1969-342: نستعلیق، خواجه محبوب بن نظام‌الدّین، ۲۰ صفر ۱۲۹۵ هجری، در حیدرآباد (دکن)، ۱۸۶ ص (موزه ۲: ۱۰۷).

۷. لاهور، دیال سنگه ترست ۵۴۷: نستعلیق، سدهٔ ۱۱ هجری، آغاز برابر، ۹۶۰ ص (نعیم اختر مجدّدی).
۸. کراچی، موزهٔ ملّی N.M.1957-1052/1: تعلیق هدایت الله، ۱۲۲۷ هجری، آغاز برابر نمونه، در فهرست محمّد اشرف: ۲: ۸۲، از یکدل دانسته شده، ۲۴ برگ (نوشاهی: ۳۹۲).
۹. اسلامآباد، گنج بخش ۸۹۶۹: نستعلیق، مهتاب رای ولد چهتر مل بن کوبند رای قوم کاهنه سکینه، بهروزگار فرّخسیر ۱۱۲۴–۱۱۱۳ هجری، آغاز برابر، ۲۰۱ ص.
۱۰. شیخوپوره، شرقپور، کتابخانهٔ میان جمیل احمد مجدّدی، نسخ، حافظ عبدالله، ۱۱۳۵/۲٤۱۲ هجری، آغاز برابر نمونه، ٤٤ ص (سیّدالظفر نوشاهی).
۱۱. کراچی، موزهٔ ملّی N.M.1965-146: شکسته خوش، تلّوک چند برای لاله خوشحال چند، ۱۱۵۵/۱۴۱۲ هجری (۱۷۴۲ م)، آغاز برابر نمونه، ۱۰۶ برگ (محمّد اشرف: ۲: ۸۲، نوشاهی: ۳۹۲).
۱۲. کراچی، انجمن ترقّی اردوی پاکستان، ۳ق–ف۶۹: نستعلیق، سدهٔ ۱۲ هجری، آغاز برابر نمونه، ۹۲ ص (سیّد عارف نوشاهی).
۱۳. کراچی، انجمن ترقّی اردوی پاکستان ۳ق–ف۳۰۱: نستعلیق، سدهٔ ۱۲ هجری، در جنگ همراه «الهینامه» هروی، ۷۷ ص (نوشاهی).
۱٤. کراچی، موزهٔ ملّی N.M.1961-1496/1: نستعلیق، یوسف حسین قدری، ۱۲۲۵ هجری، آغاز برابر نمونه، ۲۱ برگ (نوشاهی: ۳۹۳).
۱۵. لاهور، موزه ۱۵۷/۸۴: بهدنبال «انتخاب اخلاق محسنی» نوشتهٔ ۲۶ رویهم ۲۹۳ ص (رشید احمد ۲: ۲۷).
۱٦. خیرپور، کتابخانهٔ عمومی J.M.491/553: نستعلیق خوش، سدهٔ ۱۲ هجری، ش ۴ مجموعه (سیّد خضر نوشاهی نگارندهای ندارد).
۱۷. کراچی، موزهٔ ملّی N.M.1961-1502: نستعلیق، ۲۰ ج ۱۲۴۷/۲ هجری، بهفرمایش رای منو لعل، آغاز برابر نمونه، ۸۹ برگ.
۱۸. کراچی، موزهٔ ملّی N.M.1951-87: تعلیق بَهوَانی پرشاد، ۳ صفر ۱۲۵۷ هجری (۱۸۴۱ م)، آغاز برابر نمونه، ۸۲ برگ (محمّد اشرف: ۲: ۸۳؛ نوشاهی: ۳۹۲).

۱۹. خیرپور، کتابخانهٔ عمومی ۸۹۱/۵۵۱ خ‌س‌د: نستعلیق، ۲۷ ذی‌قعدهٔ ۱۲۷۴ هجری، به‌دستور لاله رام پرشاد، آغاز برابر نمونه، ۱۹۶ ص، (سیّد خضر نوشاهی)، نگارنده نامی ندارد.

۲۰. کراچی، موزهٔ ملّی N.M.1969-342: نستعلیق، خواجه محبوب بن نظام‌الدّین، ۲۰ صفر ۱۲۹۵ هجری (۸۷۸ م) در حیدرآباد (دکن)، آغاز برابر نمونه، ۹۳ برگ (محمّد اشرف: ۲: ۸۳؛ نوشاهی: ۳۹۲).

۲۱. لاهور، عمومی پنجاب ۹، ۸۷۶ خسرو: نستعلیق، آغاز سدهٔ ۱۳ هجری، آغاز دیباچه و منشآت برابر نمونه، در فهرست بنام «انشای امیر خسرو» آمده، ۶۰ برگ (عبّاسی: ۱: ۵۹۵).

۲۲. لاهور، دانشگاه شیرانی ۳۴۷۳/۴۴۸: نوشتهٔ میان شکرالله، تاریخ یاد نشده، در فهرست بنام عجیب و غریب‌نامه معروف به«خیالات امیر خسرو»، در علم موسیقی، سیاق... آمده آغاز برابر نمونه (بشیر حسین ۳: ۶۸۹).

۲۳. شمارهٔ میکروفیلم نور خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، ۱۷۸/۶ یکدل، خیالات امیر خسرو، خطِّ نستعلیق.

۲٤. شمارهٔ ۲۵۳۹، آرشیو ملّی، دهلی‌نو، مؤلّف محمّد ابراهیم.

نگاهی به‌نسخهٔ خطّی «حالات اسد بیگ قزوینی»

جمشید نوروزی *

مقدمه

قزوین، از جمله شهرهای مهمّ و تاریخی ایران است که اهمیّت و رونق آن در طول تاریخ طولانی این سرزمین، کمابیش حفظ شده است. با این حال در دورهٔ حکومت صفویّه، به‌سبب آن‌که نیم قرن (۱۰۰۶–۹۵۵ ق/۱۵۹۷–۱۵۴۸ م) مرکز حکومت ایران بود، بر اعتبار و آبادانی قزوین افزوده گردید. مطابق معمول، به‌دنبال انتخاب یک شهر به‌عنوان پایتخت یک کشور، نقش مردمان این شهر در اداره حکومت آن کشور افزایش می‌یابد. این امر، در مورد قزوینی‌ها هم تحقّق پیدا کرد. بدیهی است که همپای افزایش نقش و تأثیرگذاری مردم قزوین در اداره بخشی از امور سیاسی، اداری و مالی حکومت صفویّه، میزان آسیب‌پذیری قزوینی‌ها از فراز و فرودهای سیاسی این حکومت نیز بیشتر گردید.

یکی از موضوعات مرتبط با قزوین در دورهٔ صفویّه، مهاجرت تعدادی از قزوینی‌ها به‌هند است. این امر، از سلطنت شاه تهماسب اوّل (۹۸۴–۹۳۰ ق/۱۵۷۶–۱۵۲۴ م) آغاز و تا پایان حکومت صفویان (۱۱۳۵ ق/۱۷۲۲ م) ادامه یافت. مهاجران قزوینی از گروه‌های مختلف بودند، و به‌دلایل متفاوت راهی دیار غربت شدند. بعضی، به‌پشتوانه سواد علمی یا ذوق ادبی‌شان و به‌منظور حفظ مذهب تسنن و یا به‌امید کسب موقعیّت بهتر، وطن‌شان را ترک نمودند. گروهی هم، به‌اتّکاء تخصّص و تجربه در امور اداری و نظامی، و

---

* دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه دهلی، دهلی.

با هدف برکنار ماندن از پیامدهای رسمیّت مذهب شیعه در ایران و یا به‌واسطه محروم ماندن از عنایت پادشاهان صفوی، زادگاهشان را رها کردند.

اغلب قزوینی‌هایی که به‌شبه قارّه هند مهاجرت کردند، در قلمرو مقتدرترین و مهمّ‌ترین حکومت آن زمان شبه قارّه ـ یعنی مغولان هند یا بابریان[1] ـ اقامت گزیدند. پرداختن تفصیلی به‌مهاجرت قزوینی‌ها، خارج از موضوع این نوشتار است. امّا تأمّل گذرا دربارهٔ دیوانسالاران و امرای قزوینی سلسلهٔ مغولان، کمک مؤثّری به‌تبیین زندگی و موقعیّت مؤلّف «حالات اسد بیگ» در هنگام نگارش این اثر خواهد نمود. زیرا، مؤلّف این اثر ارزشمند، از دیوانسالاران و درباریان قزوینی سلسله مغولان بود.

الف ـ دیوانسالاران قزوینی مغولان هند

قزوینی‌های که در سمت‌های اداری، مالی و نظامی حکومت مغولان هند خدمت کردند، از حیث وابستگی خانوادگی، به‌سه دسته تقسیم می‌شوند: سادات سیفی، فرزندان آقا ملّا دواتدار قزوینی، افراد متفرقه.

اوّلین گروه از مهاجران قزوینی(سادات سیفی)، از فرزندان میر یحیٰی بن عبداللّطیف السیفی الحسنی قزوینی معروف به‌یحیٰی معصوم بودند. این خانواده در ایران، به‌پیروی از مذهب تسنّن شهرت داشتند. میر یحیٰی، در علوم نقلی و عقلی و تذکره و تاریخ تسلّط و تبحر داشت[2]. میر یحیٰی، ابتدا مورد توجّه شاه تهماسب اوّل صفوی قرار داشت و لقب «معصوم» دریافت کرد. امّا در حدود سال ۹۶۲ هجری قمری، گرفتار توطئه رقیبان و دشمنانش گردید. آنگاه، به‌اتّهام تعلّق خاطر به‌تسنّن به‌زندان افتاد و مدّتی بعد،

---

۱. سلسلهٔ مغولان هند، در سال ۹۳۲ قمری توسّط یکی از شاهزادگان تیموری (بابر) در هند تأسیس شد. این سلسله، با نام‌های: تیموریان هند، گورکانیان هند، بابریان، مغولان (Mughals) نامیده شده‌اند. در مورد زمان پایان عمر این حکومت اختلاف نظر است. برخی، سال ۱۲۳۶ ق/۱۲۷۴ (۱۸۵۷ م)، را زمان انقراض این حکومت می‌دانند. با این حال، همه اتّفاق نظر دارند که با مرگ عالمگیر (در ۱۱۱۸ ق)، دورهٔ اقتدار این سلسله به‌پایان رسید. به‌مرور شاهان بعد از عالمگیر، فقط اسم و عنوان شاهی را داشتند و نه قلمرو گسترده و نه قدرت قابل توجّه

۲. شاهنواز خان صمصام‌الدّوله، میر عبدالرزاق: *مآثرالامراء*، ج ۳، کلکته، ۱۸۸۸ م، ص ۳–۸۱۲

به‌صورت مرموز درگذشت[۱]. بعد از بازداشت میریحیٰی، پسرانش از ترس گرفتار شدن به‌خشم شاه صفوی، به‌هند فرار کردند[۲]. ورود آنان به‌هند، مصادف با مرگ همایون و آغاز سلطنت اکبر شاه بود. با این حال، مورد عنایت اکبر شاه و ایرانیان حاضر در دربارش قرار گرفتند. مدتی بعد، با تدبیر وکیل ایرانی اکبر شاه(بیرم خان بهارلو)، پسر بزرگ میریحیٰی– میر عبداللطیف، (د: ۹۸۱ ق) به‌معلّمی اکبر شاه نوجوان منصوب شد[۳]. به‌واسطهٔ این امر، فرزندان عبداللّطیف (به‌ویژه غیاث‌الدّین مخاطب به‌نقیب خان) و تعدادی از سادات سیفی پناهنده به‌هند، به‌اعتبار و منزلت درخور نایل آمده و بر مشاغل مهمّ درباری و حکومتی اکبر شاه تکیه زدند[٤]. موقعیّت مساعد سادات سیفی، در عهد جهانگیر و شاهجهان کمابیش حفظ گردید. البتّه پیشرفت آنان در دیوانسالاری مغولان، به‌دلیل آن‌که علایق و سوابق مذهبی و علمی و قضایی‌شان برتر از پیشینهٔ دیوانسالاری شان بود، چشمگیر نبود.

مؤلّف *عرفات‌العاشقین*، شمار شعرهای وی را ۲،۰۰۰ بیت ذکر کرده است، امّا مؤلّف تذکرهٔ میخانه، تعداد شعرهای اسد بیگ را، ۸،۰۰۰ بیت ذکر نموده است. به‌نوشتهٔ تذکرهٔ *میخانه*، اسد بیگ مثنوی‌هایی به‌سبک *مخزن‌الاسرار* و *خسرو شیرین* سروده بود. ظاهراً، تخلّص شعری وی، «اشک» بود.

دوّمین گروه از مهاجران قزوینی مقیم هند، فرزندان آقا ملّا دواتدار قزوینی هستند. آقا ملّا، از رجال دربار شاه تهماسب اوّل صفوی بود و مدّتی به‌شغل ایشیک آغاسی باشی (مسئول تشریفات) اشتغال داشت[۵]. عمده افراد این گروه، بعد از سادات سیفی به‌هند رسیدند. از جمله افراد معروف این گروه، میر غیاث‌الدّین علی قزوینی مخاطب

۱. شاهنواز خان، ج ۳، ص ۸۱۳.
۲. همان.
۳. همان، ج ۳، ص ٤–۸۱۳.
۴. علّامی، ابوالفضل: *اکبرنامه*، ج ۳، به‌تصحیح احمد علی و عبدالرّحیم، کلکته،۱۸۸۷م،صص۱۷۲–۱۷۳.
۵. اسکندر بیگ ترکمان: *عالم آرای عبّاسی*، ج ۱، به‌کوشش ایرج افشار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۲ ش، ص ۶–۱۶۵.

به‌آصف خان بود که به‌سمت میربخشیگری[1] اکبر شاه رسید[2]. از دیگر افراد برجسته این گروه، جعفرخان قزوینی مخاطب به‌آصف خان بود که به‌سمت‌های مهمّ میربخشیگری و وزارت دیوان اعلی[3] اکبر شاه و نیز وکالت جهانگیر شاه نایل گردید[4]. حضور این دسته از قزوینی‌ها در حکومت هند، محسوس‌تر و طولانی‌تر از دو گروه دیگر قزوینی بود. آنان از حیث تعداد نیز، تقریباً دو برابر دو گروه دیگر بودند. فرزندان و نوادگان آقا ملّا دواتدار قزوینی، حدود دو قرن در مشاغل مهمّ اداری و مالی و نظامی مغولان حضور داشتند.

سومین گروه از دیوانسالاران و امراء مهاجر قزوینی، افرادی هستند که ظاهراً به‌خاندان‌های بسیار معروف وابسته نبودند. مهاجرت افراد این گروه نیز، در زمان همایون شروع شد. با این حال، بیشتر افراد این گروه در دوره اکبر شاه و جهانگیرشاه، به‌هند عزیمت نمودند. یکی از افراد مشهور این گروه، خواجه مراد بیگ قزوینی است که مدّتی به‌اداره امور اداری و مالی همایون شاه اشتغال داشت[5]. از دیگر افراد این گروه،

---

۱. میربخشی، عهده‌دار انجام کارهای اداری و مالی سپاه و لشکرآرایی و انتظام امور سپاهیان شاه در مرکز و صوبه‌ها بود. وی را، بخشی بیگ هم می‌گفتند. در هریک از صوبه‌ها هم، یک بخشی به‌انجام کارهای اداری و مالی سپاه صوبه مشغول بود؛ بخشی‌های صوبه‌ها، با نظر شاه انتخاب می‌شدند و اختیار و قدرت زیادی داشتند. با وجود مسئولیّت اداری و مالی میربخشی، وی در بسیاری از جنگ‌ها هم شرکت می‌کرد. البتّه ظاهراً انتظار رزم و جنگیدن وی، کمتر از فرماندهان عالی‌رتبه نظامی بود. در مواقع بروز جنگ، حجم کار و مسئولیّت میربخشی افزون بود؛ با این حال در مواقع دیگر هم، وظیفه نظارت مستمر بر وضعیّت سپاهیان صوبه‌ها فرصت فراغت وی را اندک می‌ساخت. شغل میربخشی، به‌افراد کاردان و مورد اعتماد شاه داده می‌شد.

۲. علّامی: *اکبرنامه*، ج ۲، ص ٢٤٤ و ٢٧٠؛ قاضی احمد تتّوی و جعفرخان آصف خان قزوینی: *تاریخ الفی*، ج ٦، به‌کوشش سیّد علی آل داود، تهران، ١٣٧٨ ش، ص ٦٤٤.

۳. وزیر دیوان اعلی، کسی بود که متصدی بالاترین شغل اداری و مالی کشور می‌شد. برخی از مواقع، قدرت و اعتبار وزیر دیوان اعلی به‌حدّی می‌رسید که شخص دوم کشور محسوب می‌شد. به‌این شغل، دیوان کلّ هم می‌گفتند. وزیران قدرتمند دیوان اعلی را، دیوان بالاستقلال هم می‌نامیدند.

۴. جهانگیر، توزک جهانگیری، به‌کوشش میرزا محمّدهادی معتمدالخدمت، لکهنو، مطبع نولکشور، ص ۵۱ و ۳۷۰؛ شاهنوازخان، ج ۱، ص ۹–۱۰۸؛ علّامی: *اکبرنامه*، ج ۳، ص ۴۴۰ و ص ۷۵۸؛ *جهانگیرنامه*، ص ۵۱.

۵. علّامی: *اکبرنامه*، ج ۲، ص ۲۹۵.

دو نفر از مورّخان رسمی شاهجهان و عالمگیر ـ محمّدوارث خان منشی (د ۱۰۹۱ ق) و محمّد کاظم بن محمّد امین مشهور به‌امینا (د ۱۰۹۲ ق) ـ هستند.

ب ـ زندگی اسد بیگ قزوینی

دور از ذهن نیست که مؤلّف، با هدف تبیین اصل ماجرای قتل علّامی و دور کردن اتهام از خود، اقدام به‌نگارش این اثر نموده است.

بخش قابل توجّهی از مطالب «حالات اسد بیگ»، بیان احوال و زندگی شخصی و شغلی وی در مقطعی است که عهده‌دار چند مسئولیّت مهمّ شد[1]. به‌همین خاطر، تلاش می‌گردد که زندگی اجمالی مؤلّف بر مبنای نوشتجات خود وی و برخی منابع دیگر، ارائه گردد. این امر از آن رو صورت می‌گیرد که اطّلاع از زندگی و فراز و فرودهای شغلی اسد بیگ در عهد اکبر شاه و جهانگیرشاه و نیز چگونگی شخصیّت و مذهب وی، کمک مؤثّری به‌آشنایی بیشتر با محتوای کتاب وی می‌نماید.

پیشینهٔ خانوادگی: دربارهٔ وابستگی اسد بیگ به‌یکی از سه گروه خاندان‌های دیوانسالار قزوینی مقیم هند، ابهام وجود دارد. این ابهام در متن مهم‌ترین اثر برجای مانده از اسد بیگ ـ یعنی حالات اسد بیگ ـ نیز دیده می‌شود. در قسمتی از این اثر، به‌شرح اجمالی گفتگوی رودروی اکبر شاه با جعفرخان قزوینی دربارهٔ انتساب اسد بیگ به‌خانواده‌های قزوینی‌ها پرداخته شده است. این گفتگو، در موقعیّت بسیار حسّاس بعد از رهایی اسد بیگ از خشم اکبر شاه صورت گرفت. در این موقع، اسد بیگ به‌واسطهٔ حمایت چند شخصیّت برجسته و متنفّذ دربار، تازه از مرگ حتمی رهایی یافته بود. در هرحال در این‌جا، جعفرخان که این موقع در سمت مهمّ وزارت دیوان اعلی قرار داشت، به‌اکبر شاه می‌گوید که اسد بیگ از اقوام نزدیک او به‌شمار می‌رود. حتّی اظهار می‌دارد که پدر اسد بیگ، به‌خواجه محمّدمراد بیگ آقا ملّائی معروف بوده است[2].

---

۱. به‌عنوان نمونه نگاه کنید به‌اسد بیگ قزوینی: *حالات اسد بیگ*، نسخهٔ خطّی دانشگاه اسلامی علیگر، ص ۳۵–۲۴.
۲. اسد بیگ قزوینی، ص ۱۹.

منظور جعفرخان، آن بود که محمّد مراد از فرزندان خانواده آقا ملّا دواتدار قزوینی است.

در هنگام اظهار این سخنان، خود اسد بیگ از تأیید سخنان وزیر قزوینی دیوان اعلی خودداری ورزیده و به‌صورت ضمنی اظهار می‌دارد که وی یک خدمتکار ساده است و جعفرخان از روی عنایت و حسن نظر این سخنان را مطرح می‌کند[۱]. ممکن است که با توجّه به‌شرایط حسّاس مذکور، جعفرخان عمدا این سخنان را طرح نموده تا به‌دفاع بهتر از همشهری‌اش بپردازد. آنچه بر ابهام وابستگی وی به‌خاندان آقا ملّا می‌افزاید، این نکته است که نویسندگان و محقّقانی که به‌طرح سخن درباره اسد بیگ پرداخته‌اند، از بیان انتساب او به‌خانواده آقا ملّا دواتدار خودداری کرده‌اند[۲]. این سکوت در شرایطی ایجاد شده است که افراد خانوادۀ آقا ملّا دواتدار قزوینی در اواخر عهد اکبر و نیز در سلطنت جهانگیر و شاهجهان، به‌اعتبار بالایی دست یافته بودند و به‌همین خاطر، از اشتهار بالایی برخوردار بودند.

زندگی اسد بیگ در ایران: ابهام مورد اشاره در خصوص انتساب و موقعیّت پدر و خانوادۀ اسد بیگ، عیان می‌سازد که اطّلاعات اندکی از پیشینۀ خانوادگی و دوران اوّلیۀ زندگی اسد بیگ، در دست است. با این حال آمده است که خاندانش، از بزرگان قزوین بودند[۳]. همچنین ذکر شده که پدرش، خواجه محمّدمراد بیگ یا محمّد بیگ، از افراد معتبر قزوین[۴] و احتمالاً از دیوانسالاران حکومت صفویّه بود. اسد بیگ، در شهر قزوین متولّد شد[۵]. ضمن تحصیلات مقدّماتی و فراگرفتن پاره‌ای از آموزش‌های معمول آن

---

۱. اسد بیگ قزوینی، ص ۱۹.

۲. به‌عنوان نمونه، نگاه کنید به: محمّدبن رستم حارثی: *تاریخ محمّدی*، به‌تصحیح نثار احمد فاروقی، رامپور، ۲۰۰۳ م ، ج ۲، قسمت ۵، ص ۳۷۷ و ۳۸۰؛ نذیر احمد و محمّد اقبال مجدّدی، «اسد بیگ قزوینی»، دانشنامۀ زبان و ادب فارسی در شبه قارّه، ج ۱، تهران، ۱۳۸۴ ش، ص ۳۸۹؛ برزگر، «اسد بیگ قزوینی»، دانشنامۀ ادب فارسی، ج ٤ (ادب فارسی در شبه قارّه، هند، پاکستان، بنگلادش)، به‌سرپرستی حسن انوشه، تهران، ۱۳۷۵ش، ص ۱۹۱؛ احمد گلچین معانی، *کاروان هند*، ج ۱، مشهد، ۱۳۶۹ ش، ص ۴۵.

۳. نذیر احمد، ص ۳۸۹، به‌نقل از *سفینۀ خوشگو*، ص ۲۳۴.

۴. اسد بیگ، ص ۱۹

۵. نذیر احمد، ص ۳۸۹، به‌نقل از *سفینۀ خوشگو*، ص ۲۳۴.

روزگار، در خوشنویسی تبحّر یافت. به‌پشتوانه این توانایی‌ها، در حدود ۹۸۵ ق و در اوایل سنّ جوانی، به‌سمت منشیگری و دواتداری وزیر حکومت خراسان (خواجه افضل اصفهانی) منصوب شد[۱]. در هرات، به‌واسطهٔ همنشینی با شماری از ادیبان و دانشمندان، به‌شعر گفتن روی آورد[۲]. حضور اسد بیگ در مرکز اداری خراسان، هرات، چند سال به‌طول انجامید.

اطّلاعات دست اوّل و صریح مؤلّف دربارهٔ مسائلی مانند قتل علّامی، روابط سیاسی اکبر شاه با حکومت بیجاپور و دیگر حکومت‌های محلّی دکن و توطئه ناکام به‌سلطنت رساندن شاهزاده سلطان خسرو در کمتر منبعی دیده می‌شود.

مهاجرت به‌هند: ظاهراً بعد از برکناری یا مرگ خواجه افضل، موقعیّت مناسب اسد بیگ از بین رفت. از این رو، به‌اندیشهٔ سفر هند و یافتن موقعیّت مناسب شغلی در حکومت مغولان هند افتاد. این سفر، در حدود سال ۹۹۴ ق به‌وقوع پیوست[۳]. مهاجرت پیشتر تعدادی از قزوینی‌ها به‌هند و نایل شدن آنان به‌مشاغل مهمّ درباری و حکومتی مغولان، در ترغیب خواجه افضل به‌سفر هند مؤثّر بود. به‌عنوان مثال، پیش از ورود اسد بیگ به‌هند، دو نفر از فرزندان و نوادگان آقا ملّا دواتدار قزوینی ـ یعنی میرغیاث‌الدّین علی مخاطب به‌آصف خان و جعفرخان مخاطب به‌آصف خان ـ در سمت مهمّ میربخشیگری اکبر شاه قرار گرفته بودند[۴].

ملازمت علّامی: اطّلاعی از زمان و چگونگی ورود اسد بیگ به‌مشاغل حکومتی مغولان، در دست نیست. با این حال، می‌دانیم که مدّت کوتاهی پس از ورودش به‌هند، توانست به‌جمع ملازمان مشاور معتبر و مورّخ رسمی اکبر شاه ـ یعنی شیخ ابوالفضل علّامی ـ بپیوندد. به‌مرور، آنچنان شیفتهٔ دانش و اخلاق علّامی گردید که در سفر و حضر

---

۱. نذیر احمد، ص ۳۸۹، به‌نقل از سفینهٔ خوشگو، ص ۲۳۴؛ گلچین معانی، ص ۴۵.
۲. نذیر احمد، ص ۳۸۹، به‌نقل از سفینهٔ خوشگو، ص ۲۳۴.
۳. اسد بیگ، ص ۱۹؛ برزگر، ص ۱۹۱.
۴. علّامی، *اکبرنامه*، ج ۳، ص ۴۴۰.

همراه او شد[۱]. به‌واسطهٔ این همراهی مستمر و دوستی عمیقی که بین این دو پدیدآمد، به«اسد ابوالفضلی» یا «اسد شیخ ابوالفضلی» مشهور گردید[۲]. این نامگذاری، گویای این نکته است که ملازمت ۱۷ سالهٔ اسد بیگ با علّامی، هم بر اشتهار اسد بیگ افزود و هم‌بستر ترقّی او را هموار ساخت. به‌نوشتهٔ خود اسد بیگ، وی از طریق ملازمت علّامی، اعتبار بالایی یافت و به«روشناسی» اکبر شاه نایل شد[۳].

اسد بیگ در ضمن همراهی علّامی، کاردانی و توانایی‌اش را بروز داد و به‌عنوان یکی از معتمدان و دستیاران اصلی علّامی مطرح گردید. حتّی اسد بیگ در چند سالی که علّامی به‌مشارکت در عملیّات نظامی توسعهٔ قلمرو مغولان در دکن مشغول بود، از علّامی جدا نگردید و در معیّت او، به‌انجام پاره‌ای از امور نظامی و اداری دکن پرداخت[۴]. میزان اعتماد علّامی به‌اسد بیگ در ۶ سال حضور در جبههٔ دکن، به‌حدّی رسیده بود که علّامی کاردانی و وفاداری اسد بیگ را به‌گوش شاه رساند و زمینهٔ جلب عنایت اکبرشاه به‌اسد بیگ را مهیّا ساخت. اگر درنظر آوریم که علّامی از مشاوران و مصاحبان بسیار نزدیک و متنفّذ اکبر شاه بود، در آن صورت قابل درک خواهد بود که علّامی می‌توانست ذهنیّت مثبت اکبر شاه به‌اسد بیگ را جلب نماید. حتّی علّامی درنظر داشت که بعد از رسیدن به‌دربار و ملاقات با شاه، اکبر شاه را راضی نماید که نشانه‌های رتبه امارت ـ یعنی علم و نقاره ـ را به‌اسد بیگ اعطا کند[۵]. بیان نیکی‌ها و توانایی‌های اسد بیگ توسّط علّامی، به‌پایه‌ای رسید که شاه به‌فکر افتاد اسد بیگ را از علّامی بازستانده و به‌جمع ملازمان دربارش بیفزاید[۶].

---

۱. اسد بیگ، ص ۱۵، ۱۹، ۲۱، ۴۴–۳۹ و ۱۲۸.
۲. نذیر احمد، ص ۳۸۹، به‌نقل از تذکرهٔ *میخانه*، ص ۷۴۹؛ گلچین معانی، ص ۶–۴۵، به‌نقل از *عرفات‌العاشقین*، برگ ۱۱۲.
۳. اسد بیگ، ص ۱۲۸.
۴. اسد بیگ، ۱۵، ۲۱، ۴۴–۳۹.
۵. همان، ص ۶.
۶. همان، ص ۲۰–۱۹.

پس از مرگ علّامی: سرانجام رشته همراهی و مصاحبت طولانی و مستمر اسد بیگ و علّامی در ربیع‌الاوّل ۱۰۱۱ ق/آگوست ۱۶۰۲ م، با قتل وحشتناک ابوالفضل علّامی به‌وسیله گماشتگان شاهزاده سلیم بن اکبر شاه (جهانگیر شاه بعدی)، ازبین رفت[۱]. دلیل نجات یافتن اسد بیگ از مهلکه علّامی، آن بود که اندکی پیش از قتل وی، مأموریّت اداره یکی از جاگیرهای علّامی را یافت و به‌قصبه سرونج صوبهٔ مالوه رفت[۲].

در هنگام وصول خبر مرگ علّامی به‌اکبر شاه، به‌واسطهٔ شهرت ملازمت پیوسته اسد بیگ با علّامی، سریعاً سرنوشت اسد بیگ نیز مدّنظر شاه قرار گفت[۳]. بعد از اعلّام خبر زنده بودن اسد بیگ توسّط ملازمان دربار، شاه سابقه همراهی مستمر و پرآوازهٔ علّامی و اسد بیگ را درنظر آورد و نسبت به‌دلایل جدایی اسد بیگ در آخرین روزهای حیات مورّخ و مشاور صمیمی‌اش بدبین گردید. در این شرایط حسّاس، یکی از شخصیّت‌های معتبر قزوینی مقیم دربار (جعفر خان قزوینی) از مساعدت به‌اسد بیگ دریغ نورزید. جعفرخان با استفاده از اعتبار مسئولیّتش (وزارت دیوان اعلی)، شاه را مجاب به‌پذیرش بی‌گناهی اسد بیگ در ماجرای قتل علّامی نمود[٤]. به‌دنبال این امر، اکبر شاه خواستار عزیمت سریع اسد بیگ به‌دربار برای روشن شدن موضوع قتل علّامی و عملکرد اسد بیگ شد[٥].

بعد از ورود اسد بیگ به‌دربار آگره، شاه مجدّداً روی بدگمانی خویش از دلیل جدایی اسد بیگ تمرکز نمود. از این رو، با یادآوری خدمات وافر علّامی، دوباره گمان کرد که اسد بیگ در توطئه قتل این دوست و مشاور صمیمی‌اش، سهیم و شریک بوده است. از این رو، برخورد خشمگینانه‌ای با اسد بیگ نمود و او را تهدید کرد که به‌بدترین شکل ممکن به‌قتل خواهد رساند. در این موقعیّت بحرانی و حساس، تعدادی از امرا و دیوانسالاران ایرانی و غیرایرانی اکبر شاه ـ مانند: خان اعظم کوکه، جعفر خان

۱. اسد بیگ، ص ۲؛ نذیر احمد، ص ۳۸۹.
۲. همان، ۶–۲ و ۷–۱۶.
۳. همان، ص ۲.
۴. همان، ص ۲۰–۱۹.
۵. همان، ص ۳–۲، ۱۲.

قزوینی، شیخ فرید بخاری، راجه رام داس ـ تلاش کردند که شاه را مجاب به‌بی‌گناهی اسد بیگ نموده و از خشم وافر شاه بکاهند. سرانجام با تلاش‌های پیگیر و جدّی این امرا و دیوانسالاران و توضیحات دقیق و قانع کننده اسد بیگ، اکبر شاه قانع شد که اسد بیگ در جدایی از علّامی مقصر نبوده است. پس از روشن شدن اصل ماجرای جدایی اسد بیگ و بی‌گناهی او در ماجرای قتل علّامی، شاه برخورد مهربانانه‌ای با وی نمود. اندکی بعد، اجازه داد که او به‌جمع ملازمان دربارش بپیوندد. حتّی به‌وزیر وقت دیوان اعلی (جعفر خان قزوینی) و مسئولان اداری و مالی دستور داد که با نگاه مثبت، به‌برقراری منصب اسد بیگ و تعیین میزان حقوق و مزایای وی بپردازند[۱].

اندکی بعد از استقرار در دربار، از طرف شاه، به‌چند مأموریّت ویژه اعزام گردید. در ضمن انجام این مأموریّت‌ها، هم پختگی و کاردانیش را به‌اثبات رساند و هم نوع دوستی و نیکخواهیش را عیان ساخت[۲]. در سایه آشکار شدن این توانایی‌ها و خصوصیّات مثبت و نیز عزم جدی اسد بیگ برای انجام بهینه وظایف محوّله، در معیّت مختار بیگ قزوینی، به‌اتالیقی شاهزاده پرویز مشغول گردید. همچنین، جاگیر خوب دریافت داشت و به‌اوّلین رتبه از شغل مهمّ بخشیگری نایل آمد[۳]. با گذر زمان، همپای افزایش میزان رضایت شاه از خدمات اسد بیگ، موقعیّت شغلی و درباری او نیز ارتقاء یافت. انتصاب به‌سمت «تحویلداری پیشکش‌های شاه»[۴]، از نشانه‌های این امر است.

مأموریّت به‌بیجاپور: در حدود نیمه سال ۱۰۱۲ ق، اعتبار و موقعیّت درباری اسد بیگ به‌پایه‌ای رسید که شاه یک مأموریّت بسیار مهمّ دیپلماسی را به‌وی واگذار نمود. مطابق تصمیم شاه، اسد بیگ به‌عنوان سفیر مخصوص راهی دربار حاکم بیجاپور دکن گردید. یکی از اهداف مهمّ مأموریّت وی در دربار حاکم وقت بیجاپور (ابراهیم عادل شاه)، نهایی ساختن ازدواج یکی از پسران اکبر شاه (شاهزاده دانیال) با دختر

---

۱. اسد بیگ، ص ۲۱-۱۴.
۲. همان، ص ۴-۳۳.
۳. همان، ص ۶-۲۳، ۴-۳۳.
۴. همان، ص ۴-۳۳.

حاکم بیجاپور بود[1]. اگر اهمیّت سیاسی این ازدواج و تلاش دیرینهٔ اکبر شاه برای تحت سلطه قرار دادن حکام بیجاپور را درنظر آوریم، در آن صورت اهمیّت مأموریّت اسد بیگ روشنتر خواهد شد. در جریان انجام این مأموریّت، اسد بیگ بسیار مقتدرانه و دقیق مسائل مورد نظر شاه را پیگیری نمود. همچنین، با ردّ پیشنهاد رشوه‌های کلان بیجاپوری‌ها، صداقت و سلامتش را نیز به‌اثبات رسانید[2].

بعد از بازگشت اسد بیگ از مأموریّت موفقیّت‌آمیز بیجاپور، عنایت شاه به‌وی افزونتر گردید[3]. یکی از دلایل رضایت وافر شاه، آن بود که ازدواج مذکور چند سال درکش و قوس بازی‌های منفعت طلبانه شماری از منصبداران و امرای اکبرشاه و نیز ترفندهای سیاسی حاکم بیجاپور معطّل مانده بود. در هنگام دیدار اسد بیگ با شاه که در ربیع‌الثانی ۱۰۱۳ ق/سپتامبر ۱۶۰۴ م انجام گرفت، علاوه بر گزارش دقیق دستآوردهای مأموریّت بیجاپور، پاره‌ای از نفایس و چیزهای نادر موجود در بیجاپور را تقدیم شاه نمود[4]. این اقدام اسد بیگ، بیشتر از پایبندی به‌یک رسم معمول، متأثّر از شناخت دقیق وی از روحیات اکبر شاه بود. دقّت نظر اسد بیگ در انتخاب برخی از این هدیه‌های نادر و مورد علاقه شاه، هم اسباب عنایت فزونتر اکبر شاه به‌وی شد و هم موجب هموارہ شدن زمینهٔ واگذاری این قبیل مسئولیّت‌های مهمّ به‌اسد بیگ گردید. یکی از نشانه‌های بارز خشنودی فراوان شاه از مأموریّت اسد بیگ در بیجاپور، آن بود که در همین ربیع‌الثانی ۱۰۱۳ ق/سپتامبر ۱۶۰۴ م، وی را به‌سمت درباری «امور خوابگاه شاه» منصوب نمود[5]. ارتقاء از منصب صدی ذات و بیست و پنج سوار، به‌منصب دویستی ذات و پنجاه سوار، از دیگر نشانه‌های خشنودی وافر شاه از مأموریّت اسد بیگ در بیجاپور است. روند برکشیدن قابل توجّه اسد بیگ، بعد از این نیز برقرار ماند. انتصاب وی به‌سمت «رساندن تقاضاهای امرا و مردم به‌شاه»، از شواهد این

---

۱. اسد بیگ، ص ۶–۳۴.
۲. همان، ص ۶–۳۴، ۸–۴۶، ۴–۵۳، ۹–۷۸، ۹۵، ۹۹.
۳. همان، ص ۶–۸۵.
۴. همان، ص ۹۵–۸۹.
۵. همان، ص ۸۸

امر است. در مدّت یک‌سالی که در این شغل بود، اعتبار و اقتدارش افزون گردید و بسیاری از امرا و منصبداران معتبر، مجبور به‌رعایت احترام اسد بیگ گردیدند[۱].

آخرین مأموریّت به‌دکن: اسد بیگ در اوایل سال ۱۰۱۴ق، به‌مأموریّت دوم دکن اعزام شد. مطابق فرمان شاه، وی به‌عنوان سفیر ویژه، عازم دربار چند تن از حکّام منطقه دکن ـ یعنی گلگنده، بیجاپور، بیدر و کرناتک ـ گردید. موفقیّت اسد بیگ در مأموریّت قبلی بیجاپور، شاه را به‌این اندیشه انداخت که وی می‌تواند این مأموریّت را نیز به‌سرعت و با دقّت به‌انجام برساند[۲]. اهداف این مأموریّت، سبک‌تر از مأموریّت پیشین بود. اسد بیگ موظّف بود که ضمن عزیمت به‌مناطق مذکور، به‌جستجوی چیزهای مورد علاقه شاه ـ به‌ویژهٔ جواهر و فیل‌های ارزشمند ـ بپردازد. از دیگر وظایف اسد بیگ در این مأموریّت، پیگیری عملی شدن تعهّدات پیشین حکّام این مناطق به‌اکبر شاه بود[۳].

میزان عنایت شاه در هنگام صدور دستور این مأموریّت به‌حدّی زیاد بود که، به‌اسد بیگ قول داد طلاجاتی که در ضمن این سفر(به‌عنوان هدیه) دریافت خواهد نمود، به‌خود وی تعلّق خواهد داشت. همچنین، برای انجام بهینه امور مورد نظر، برگ‌های سفیدی که منقّش به‌مُهر پادشاهی بود در اختیار اسد بیگ گذاشته شد تا در صورت ضرورت به‌مکاتبه با افرد معتبر مناطق مذکور بپردازد. فهمّ چگونگی دادن این اجازه‌های سفید امضا به‌یک ایلچی و سفیر[٤]، جزء در سایهٔ توجّه به‌اعتماد وافر شاه به‌اسد بیگ، قابل درک نیست.

امّا موانع جدی بر سر راه مأموریّت دوم اسد بیگ، پدیدآمد. زیرا، درحالی‌که مشغول طیّ مسیر برای رفتن به‌این مأموریّت بود، اکبر شاه درگذشت. به‌دنبال این امر، اوضاع سیاسی و نظامی قلمرو مغولان و نیز منطقه دکن، دگرگون گردید. به‌گونه‌ای که نه همراهان اسد بیگ از او حرف شنوی داشتند و نه حکّام مناطق واقع در مسیر این مأموریّت، حاضر به‌کمک جدّی به‌وی بودند. در این شرایط، اسد بیگ، گرفتار نافرمانی

---

۱. اسد بیگ، ص ۷–۹۵.
۲. همان، ص ۱۲۸.
۳. همان، ص ۹–۹۵، ۱۰۱.
۴. همان، ص ۱۰۱–۹۹.

همراهان و نیز زد و خورد با برخی از بزرگان مسیر سفرش شد. سرانجام، پس از از دست دادن اقتدار و اعتبارش، ناچار گردید که به‌سپهسالار ایرانی دکن (عبدالرّحیم خان‌خانان) پناه ببرد[۱]. به‌نوشته خودش، اقتدار و اعتبار اسد بیگ بعد از انتشار خبر مرگ اکبرِ شاه، آن‌قدر تنزّل نمود که نزدیک بود توسّط عده‌ای از زیردستانش به‌قتل برسد[۲]. در این شرایط سخت، آشنایی و ارتباطات سابق او و با تعدادی از امرا و دیوانسالاران عمدتاً ایرانی، به‌مددش آمد و باعث حفظ حیات و گذران موقّت زندگی‌اش گردید[۳].

اسد بیگ و جهانگیرشاه: همان‌گونه که گفته شد با مرگ اکبر شاه و آغاز سلطنت جهانگیر شاه (جمادی‌الثانی ۱۰۱۴ ق/ اکتبر ۱۶۰۵ م)، موقعیّت عالی اسد بیگ ازبین رفت. یکی از دلایل عمدهٔ تقلیل سریع و فاحش موقعیّت اسد بیگ، بی‌عنایتی شاه جدید به‌وی بود. خشم جهانگیر از اسد بیگ، متأثّر از بدبینی شدید جهانگیر نسبت به‌افکار و اعمال سرور و دوست سابق اسد بیگ (یعنی ابوالفضل علّامی) بود. به‌نظر جهانگیر، ابوالفضل علّامی تلاش داشت که اکبر شاه را راضی به‌برکناری شاهزاده سلیم (جهانگیر شاه بعدی) از سمت ولیعهدی نماید. در هرحال بعد از گذشت مدّت کوتاهی از سلطنت جهانگیر، رسماً مأموریّت اسد بیگ لغو گردید و وی به‌دربار فراخوانده شد[۴].

بعد از رسیدن اسد بیگ به‌دربار، وی با برخورد بسیار سرد و خشم‌آلود جهانگیرشاه روبه‌رو گردید. جهانگیر همچون اکبر شاه، به‌تهدید اسد بیگ پرداخت و وعده داد که او را اعدام خواهد نمود. جهانگیر شاه در ضمن بیان این مطلب و در توجیه این برخورد خشن و سختش، اظهار داشت که آن زمان که مناسب و لازم بود، پیش ما نیامد. در این شرایط سخت، باز ایرانیان دربار به‌کمک اسد بیگ آمدند. از جمله افرادی که نقش به‌سزایی در ترغیب جهانگیر به‌بخشش اسد بیگ و حفظ جان او داشتند، وکیل ایرانی شاه ــ یعنی شریف خان شیرازی مخاطب به‌امیرالامرا بن عبدالصمد شیرین قلم ــ بود[۵].

---

۱. اسد بیگ، ص ۲۲–۱۲۰.
۲. همان، ص ۸–۱۰۶، ۱۱–۱۰۰۹.
۳. همان، ص ۳–۱۱۲، ۲۴–۱۲۰.
۴. همان، ۵–۱۲۲.
۵. همان، ص ۶–۱۲۵.

پس از مدّتی، ظاهراً با پادرمیانی عدّه‌ای از درباریان، اسباب جلب عنایت شاه جدید به‌اسد بیگ مهیّا گردید. از این رو، مجدّداً اسد بیگ در جمع ملازمان دربار جای گرفت و از جهانگیر شاه، لقب «پیشرو خان» دریافت نمود[۱]. البتّه، نه به‌شغل مهمّ پیشینش بازگشت و نه اعتبار زمان سلطنت اکبر شاه را یافت. ممکن است که راضی شدن جهانگیر به‌بخشش اسد بیگ نیز، متأثّر از کوشش شماری از درباریان ایرانی شاه باشد.

اسد بیگ در سال ۱۰۲۶ ق، به‌بخشیگری صوبه[۲] کابل منصوب شد. شغل جدید، از جمله شغل‌های مهمّ مغولان بود و درآمد خوبی داشت. با این حال، اعتبار سیاسی این شغل، کمتر از شغل‌های پیشین اسد بیگ در عهد اکبر شاه بود. یکی از خوش شانسی‌های اسد بیگ در شغل بخشیگری آن بود که می‌بایست با هماهنگی حاکم و صوبه‌دار ایرانی کابل (مهابت خان شیرازی) خدمت نماید[۳]. از مدّت حضور وی در صوبهٔ کابل و نیز چگونگی زندگی و موقعیّت شغلی اسد بیگ در سال‌های آخر حیاتش، خبری در دست نیست. فقط می‌دانیم که منصبش در سال ۱۰۲۸ ق، سیصدی ذات و پنجاه سوار بود[۴]. این امر، مبیّن آن است که علی‌رغم موقعیّت اجتماعی و سیاسی مناسب، از موقعیّت اقتصادی چندانی برخوردار نبود.

---

۱. نذیر احمد، ۳۸۹

۲. صوبه، به‌ایالت یا استان می‌گفتند. همچنین به‌شخصی که مسئولیّت صوبه را عهده‌دار می‌شد، صوبه‌دار می‌گفتند. صوبه‌داران، از میان امراء و افراد مقتدر و مقرب انتخاب می‌شدند و زیر نظر مستقیم شاه انجام وظیفه می‌کردند. با این حال، شاه با گماشتن چند مأمور دیگر در صوبه (بخشی، وقایع‌نویس، دیوان) عملکرد صوبه‌دار را زیر نظر داشت.

۳. گلچین معانی، ص ۴۶، به‌نقل از مؤلّف تذکرهٔ *میخانه*، ص ۵۵۵ و نیز به‌نقل از *عرفات‌العاشقین*، برگ۱۱۲

۴. منصبداری، یک نوع نظام اداری بود که در زمان اکبر شاه، شکل‌نهایی گرفت و در زمان جانشینانش ادامه یافت. در این سیستم، میزان حقوق و مواجب کارکنان برجسته اداری، مالی و نظامی از طریق دادن منصب مشخّص می‌گردید. به‌عنوان مثال اگر به‌فردی منصب صدی ذات و پنجاه سوار می‌دادند؛ به‌این معنی بود که حقوق و مواجب این فرد معادل هزینه نگهداری ۱۰۰ نیروی پیاده و ۵۰ نیروی سواره نظام است. بسیاری از افرادی که بر این مبنا حقوق و مواجب می‌گرفتند، تعدادی نیروی پیاده و سواره تحت امر داشتند. این افراد، در هنگام جنگ‌ها بایستی، با توجّه به‌حقوق و مواجب دریافتی، تعدادی نیروی نظامی منظم آماده ساخته و به‌امر شاه در جنگ‌ها مشارکت می‌کردند. علی‌رغم این، تعدادی از افرادی که مطابق سیستم منصبداری، حقوق

زمان مرگ وی را، گوناگون روایت کرده‌اند. برخی منابع، سال ۱۰۳۰ ق را به‌عنوان زمان مرگ وی آورده‌اند[۱]. امّا برخی دیگر، سال ۱۰۴۱ ق را زمان پایان حیات او نوشته‌اند[۲]. از ماده تاریخی که برای بیان زمان مرگ وی ساخته‌اند ـ «با اسدالله شد حشر اسد بیگ»[۳]، برمی‌آید که اسد بیگ در خوشنامی از دنیا رفت.

ج ـ شخصیّت و مذهب اسد بیگ

اثر «حالات اسد بیگ»، توسّط یک مسلمان مؤمن، و در یک شرایط زمانی خاص نوشته شده است. بدون شک، هم اقتضائات زمان زندگی مؤلّف و هم اندیشه و خصوصیّات شخصیّتی او، در نوشته او اثرگذار بوده است. از این رو، تأمّل پیرامون شخصیّت و مذهب وی، کمک مؤثّری به‌شناخت چگونگی نگارش اثر تاریخی اسد بیگ می‌نماید.

شخصیّت و اندیشه: اطّلاعات کافی، دربارهٔ طرز تفکّر و شخصیّت وی، در دست نیست. بیشترین اطّلاعات دست اوّل پیرامون طرز تفکّر و شخصیّت اسد بیگ، توسّط دو نفر از ادیبان و نویسندگان هم‌عصر وی ارائه شده است. حسن این اظهار نظرهای صریح و مجمل، آن است که سعی کرده‌اند به‌بیان نکات مهمّ مثبت و منفی شخصیّت وی بپردازند. اوّلین ارزیابی و داوری، توسّط مؤلّف *عرفات‌العاشقین* (تقی اوحدی) ایراد شده که از نزدیک با اسد بیگ آشنایی و دوستی داشت. وی، می‌نویسد:

"گوهر درج بی‌قرینی، جوهر رسته خرده بینی، مصاحبی در غایت دلنشینی، اسد بیگ قزوینی از جمله صاحب طبیعتانست که در عرصهٔ هند می‌باشند. ادراکی راست و درست دارد و طبیعتی مستقیم، ذهنی فهیم، نظمش با مزه و تازه و خود در رسوم صحبت و مخالطه، بلند آوازه است. آینهٔ طبعش، صافی و صور

می‌گرفتند، یا تعداد نیروهای نظامی‌شان بسیار اندک بود؛ و یا به‌مشاغل اداری و مالی مشغول بودند و صرفاً برمبنای سیستم منصبداری حقوق می‌گرفتند.

۱. برزگر، ص ۱۹۱؛ نذیر احمد، ص ۳۸۹، به‌نقل از *مرآت جهان نما*.

۲. حارثی، ج ۲، قسمت ۵، ص ۲۱۰؛ نذیر احمد، ص ۳۸۹، به‌نقل از *مرآت آفتاب نما*.

۳. حارثی، ج ۲، قسمت ۵، ص ۲۱۰.

معانیش وافی آمده. همیشه در خدمت یاران و دوستان، فصحا و بلغا به‌سر می‌کند و سلسلهٔ محبّت و وداد به‌حرکت می‌آورد"[۱].

داوری و اظهار نظر بعدی، توسّط مؤلّف کتاب هفت اقلیم (امین رازی)، بیان شده است. ظاهراً، وی نیز از نزدیک با اسد بیگ آشنا بود. وی آورده است:

"اسد بیگ، به‌لطف طبع و شکفتگی خاطر و گرمی هنگامه موصوف بوده. همواره، خیال مجالست اهل طبع و اصحاب فهم بر لوح خاطر می‌نگارد و روزگار به‌شادمانی و ابتهاج می‌گذراند. مدام، مراد دلش آن که با یاری به‌صحبت نشیند. و پیوسته، فکر خاطرش، این‌که با دوستی الفت گزیند. اگرچه صدف‌های لجّهٔ اندیشه‌اش، بی‌غثّ و سمین و درختان بوستان خاطرش، خالی از رطب و یابس نیستند. امّا، آنچه به‌کمال رسیده، با ذوق‌تر از خد خوبانست در هنگام معانقه، و با شوق‌تر از لفظ محبوبان در وقت مضایقه"[۲].

یک نکته بارز نهفته در لابلای اظهار نظرهای مذکور، آن است که اسد بیگ بر آن بود که ایّام عمر را به‌خوشی و همنشینی با دوستان و ادیبان سپری کند. صحّت این نکته را، می‌توان از خلال مطالب «حالات اسد بیگ» نیز دریافت. به‌نوشته این اثر، اسد بیگ در ضمن انجام مسئولیّت‌های محوّله، هرگاه فرصت مناسبی دست می‌داد، از مجلس‌نشینی و گذراندن اوقات به‌خوشی با دوستان و ادیبان دریغ نداشت[۳].

همچنین، وی تعلّق خاطر عمیقی به‌شعر داشت. این نکته نیز، در اثر «حالات اسد بیگ» نمایان است. به‌گونه‌ای که مؤلّف، بارها برای تبیین بهتر و کامل‌تر مطالب مورد نظرش، از شعر مدد گرفته است[۴]. برخی از این شعرها، از آن خود وی و برخی از آن معاصرانش (مانند: جعفر خان قزوینی) است[۵]. تاکنون کتاب یا دیوان شعرهای وی، منتشر نشده است. امّا برخی از شعرهای وی، در برخی تذکره‌ها و کتاب‌های تحقیقی

---

۱. گلچین معانی، ص ۴۶، به‌نقل از *عرفات*، برگ ۱۱۲.
۲. گلچین معانی، ص ۴۶، به‌نقل از *هفت اقلیم*، ج ۳، ص ۳–۱۸۱.
۳. به‌عنوان نمونه، نگاه کنید به‌اسد بیگ، ص ۴–۱۱۱، ۴۹، ۱۲۴.
۴. همان، ص۴، ۸.
۵. همان، ص ۷–۱۲۶، ۹–۱۱۳۸.

آمده است[۱]. مؤلّف *عرفات‌العاشقین*، شمار شعرهای وی را ۲،۰۰۰ بیت ذکر کرده است[۲]، امّا مؤلّف تذکرهٔ *میخانه*، تعداد شعرهای اسد بیگ را، ۸،۰۰۰ بیت ذکر نموده است. به‌نوشتهٔ تذکرهٔ *میخانه*، اسد بیگ مثنوی‌هایی به‌سبک *مخزن‌الاسرار* و *خسرو شیرین* سروده بود.[۳] ظاهراً، تخلّص شعری وی، «اشک» بود[۴].

یک جنبهٔ دیگر شخصیّت اسد بیگ، علاقه وافرش به‌ایرانیان بود. از فحوای مطالب اثرش، هویدا است که اغلب دوستان و همنشینانش در هند، ایرانیان مهاجر بودند. حتّی، زیردستان و نظامیان تحت امرش نیز، عمدتاً از ترکمانان و اهالی ایران بودند[۵]. ارتباط قابل توجّه وی با قزوینی‌های مقیم هند و برخی اشارات موجود در اثرش، این گمان را تقویت می‌کند که تا اواخر عمر، علاقهٔ وافری به‌زادگاهش داشت[۶].

نکتهٔ دیگر مورد توجّه در اثر اسد بیگ، علاقهٔ وافر وی به‌کتاب است. وی در یک مورد، به‌صراحت اظهار می‌دارد که نسخه‌های خطّی اهدایی عبدالرّحیم خانِ‌خانان، برتر از *نفایس* دیگر، برایش ارزش داشت[۷].

مذهب اسد بیگ: دربارهٔ مذهب وی، قضاوت صریح و متقن ممکن نیست. با این حال، احتمال تشیّع وی زیاد است. از شواهد محکم این امر، اشتغال چند ساله وی در مشاغل اداری حکومت صفویّه است. افزون بر این، ارتباط نزدیک و طولانی وی با دو نفر از شخصیّت‌های معتبر شیعه مذهب اکبر شاه ـ ابوالفضل علّامی و جعفر خان قزوینی مخاطب به‌آصف خان ـ موجب تقویت حدس شیعه بودن اسد بیگ می‌گردد.

در لابلای مطالب کتاب «حالات اسد بیگ» نیز، شواهدی بر تعلّق خاطر وی به‌تشیّع وجود دارد. به‌عنوان مثال در سال ۱۰۱۳ ق و در شرایطی که از بیماری شدید خود

۱. به‌عنوان نمونه، گلچین معانی، ص ۵۱–۴۷.
۲. گلچین معانی، ص ۴۶، به‌نقل از *عرفات*، برگ ۱۱۲.
۳. نذیر احمد، ص ۳۹۰، به‌نقل از تذکرهٔ *میخانه*، ص ۵۵۵.
۴. برزگر، ص ۱۹۱
۵. اسد بیگ، ص ۶، ۶–۲۳، ۹–۳۸.
۶. به‌عنوان نمونه، نگاه کنید به‌اسد بیگ، ص۲۳، ۶–۲۵، ۴۰، ۴۱، ۸۱
۷. اسد بیگ، ص ۷۹.

در عذاب مضاعف بود، سخن از در خواب دیدن حضرت علی(ع) و توصیهٔ آن‌حضرت به‌خوردن یک ماده گیاهی (تربز) برای بهبود بیماریش می‌نماید. در ضمن بیان این موضوع، از نذر کردنش برای حضرت علی(ع) سخن به‌میان آورده است[1]. در جاهای دیگر اثرش نیز، به‌گونه‌ای سخن رانده که حاکی از علاقه‌اش به‌شیعه است[2].

در عین‌حال، از آن‌چه که مؤلّفان *عرفات‌العاشقین* و تذکرهٔ *میخانه* پیرامون شخصیّت و افکار وی آورده‌اند، برمی‌آید که وی تعصّب وافری در مذهب شیعه نداشته و از مصاحبت با ادیبان و اندیشمندان غیرشیعی استقبال می‌کرد. افزون بر این، ابایی از خوردن مشروبات در برخی از مجالس دوستانه‌اش، نداشت[3].

د ـ مشخصات کتاب «حالات اسد بیگ قزوینی»

همان‌گونه که اشاره شد، اشتهار اسد بیگ، بیشتر متأثّر از تألیف رساله «حالات اسد بیگ» است. در این‌جا، ذیل چند عنوان، به‌بیان مشخّصات این اثر خواهیم پرداخت. سپس، ویژگی‌های تاریخ‌نگاری این کتاب را مدّنظر قرار می‌دهیم.

عنوان کتاب: این اثر، با عنوان‌های «حالات اسد بیگ»، «احوال اسد بیگ»، «وقایع اسد بیگ» و «تاریخ اسد بیگ» نامیده شده است[4].

محتویات: مطالب این کتاب، مشتمل بر وقایع چهار سال آخر سلطنت اکبر شاه و نیز وقایع مهمّ سال نخست سلطنت جهانگیر شاه است. وقایع این اثر، از رجب ۱۰۱۱ق و با شرح موضوع قتل ابوالفضل علّامی، آغاز می‌شود. آنگاه مؤلّف، به‌بیان برخی از وقایع و حوادث اواخر سال ۱۰۱۱ ق و نیز وقایع سال‌های ۱۵-۱۰۱۲ ق پرداخته است.

بخش عمده‌ای از مطالب این اثر، به‌بیان خاطرات مؤلّف و سرگذشت وی در این سال‌های اختصاص دارد. وی در ضمن بیان فراز و فرودهای زندگیش و نیز مسئولیّت‌هایی که عهده‌دار شده است، برخی از مسائل اواخر حکومت اکبر شاه را بیان

---

۱. اسد بیگ، ص ۳-۸۲

۲. به‌عنوان نمونه، نگاه کنید به‌ص ۴۱، ۵۰-۴۹، ۸۲، ۸۵

۳. به‌عنوان نمونه، نگاه کنید به‌اسد بیگ، ص ۴-۱۱۲.

۴. آفتاب اصغر، ص ۲۸۰؛ نذیر احمد، ص ۳۸۹؛ برزگر، ص ۱۹۱؛ Charles Rieu: *The Persian Manuscripts in British Museum*, Vol. III, Oxford, 1966, p.979.

می‌کند. مطالب این کتاب، بدون داشتن عنوان و بخش بندی‌هایی چون مقدّمه و خاتمه، ارائه شده است. البتّه، چند تیتر کوچک در داخل متن داستان‌وار کتاب، با قلم درشت‌تر لحاظ شده است[۱].

برخی از عمده‌ترین مطالب مطروحه در اثر اسد بیگ، عبارتند از: شرح ماجرای قتل علّامی (ص ۱۸–۲)، مأموریّت اسد بیگ به‌بیجاپور (ص ۹۵–۳۳)، مأموریّت دوم اسد بیگ به‌دکن (ص ۱۲۱–۹۵)، به‌سلطنت رسیدن جهانگیر و برخوردش با اسد بیگ (ص ۶–۱۲۲)، حوادث ماه‌های آخر سلطنت اکبر و اوایل جلوس جهانگیر (ص ۳۹–۱۲۷).

زمان تألیف کتاب: هیچ مطلب صریحی دربارهٔ زمان نگارش این اثر، وجود ندارد. ظاهراً آغاز نگارش این کتاب، در ماه‌های آخر سال ۱۰۱۱ ق انجام گرفته است. به‌نظر می‌رسد که مؤلّف تحت تأثیر واقعهٔ وحشتناک قتل مراد و دوست صمیمی‌اش (علّامی)، تصمیم به‌ثبت واقعیّت حادثهٔ قتل علّامی گرفت. شاید، بدگمانی اکبر شاه نسبت به‌جدایی اسد بیگ از علّامی در آخرین روزهای عمر علّامی، در ترغیب اسد بیگ به‌ثبت واقعیّت این ماجرا نقش داشت. در هرحال به‌نظر می‌رسد که بعد از ثبت ماجرای قتل علّامی، اسد بیگ تصمیم به‌ادامه ثبت مابقی وقایع گرفت. گمان می‌رود که وقایع‌نگاری‌های اسد بیگ پیرامون مسائل مطروحه در این اثر، در فاصله زمانی اندک پس از بروز وقایع صورت گرفته است. چنین برمی‌آید که نگارش تدریجی کتاب، تا آخر سال ۱۰۱۵ ق ادامه داشت. شاید مؤلّف قصد ادامهٔ کار و افزودن شرح وقایع بعدی را داشت. امّا، به‌دلیل آشفته شدن موقعیّت شغلی‌اش در اوایل سلطنت جهانگیر، فرصت و مجال پرداختن به‌این کار را نیافت.

یکی از نکات بارز مطالب این اثر، آن است که مؤلّف از بیان نقش بارز جهانگیر در ماجرای قتل علّامی خودداری نموده است. اسد بیگ در ضمن بیان تفصیلی این ماجرا[۲]، بیشتر گناه قتل علّامی را متوجّه عامل اجرای قتل (راجه کوپان داس) و تقدیر نموده است. این‌گونه برخورد، گویای این مطلب است که مؤلّف با بازنگری نهایی اثرش

---

۱. به‌عنوان نمونه، نگاه کنید به‌اسد بیگ، ص ۱۴ و ۲۴.

۲. اسد بیگ، ص ۱۸–۲.

در زمان سلطنت جهانگیر، تلاش کرده است که از ایجاد دردسر برای خودش جلوگیری کند.

هدف از تألیف کتاب: مسلّم است که نگارش تاریخ، وظیفه رسمی و موظّف اسد بیگ نبود. به‌احتمال زیاد، به‌واسطهٔ علاقه شخصی به‌این کار پرداخته است. در عین حال، دور از ذهن نیست که مؤلّف، با هدف تبیین اصل ماجرای قتل علّامی و دور کردن اتّهام از خود، اقدام به‌نگارش این اثر نموده است. از تأمّل در کیفیّت مطالب این اثر و عبارت پردازی‌های ساده و بی‌پیرایه کتاب، برمی‌آید که مؤلّف قصد تقدیم این اثر به‌اکبر شاه یا جهانگیر شاه را نداشت. دلیل این امر، آن است که وی در هنگام سخن گفتن از اکبر شاه و یا جهانگیرشاه، از به‌کاربردن مکرّر عبارت‌های مبالغه‌آمیز مرسوم در تاریخ‌های رسمی خودداری نموده است.

نثر کتاب: این کتاب، به‌زبانی ساده و شیوا نگاشته شده است. استفاده مؤلّف از واژه‌های مشکل و سنگین و عبارت‌های مبالغه‌آمیز[1]، بسیار کم است. سادگی متن به‌اندازه‌ای است که خواننده امروزی، مشکل چندانی برای فهم مطالب آن ندارد. از سوی دیگر، مطالب به‌صورت داستان‌وار و تقریباً در اتّصال با یکدیگر، تدویّن و تنظیم شده‌اند. با این‌حال، معنی برخی از اصطلاحات و واژه‌های مرسوم آن روزگار ـ مانند: جهروکه، غسلخانه، چوکی، وطیره[2] ـ نیازمند مراجعه به‌فرهنگ‌های لغت و دایرةالمعارف‌ها است. مؤلّف، در ضمن بیان مطالب، گاهی شعرهایی آورده است. این شعرها، در جهت تبیین بهتر مطلب مورد نظر آمده‌اند. احتمال دارد که این شعرها، از آن خود مؤلّف باشد. امّا برخی از شعرهای، از شاعران معاصر وی(مانند: جعفرخان قزوینی) هستند.

نسخه‌های خطّی: براساس اطّلاعات منتشر شده، تنها چند نسخه از این کتاب، برجای‌مانده است. یکی از این نسخه‌ها، در موزهٔ بریتانیا (British Museum) و تحت

۱. به‌عنوان نمونه، نگاه کنید به‌اسد بیگ، ص ۱۴.
۲. اسد بیگ، ص ۲۲ و ۲۵.

شمارهٔ Or.1996 نگه‌داری می‌شود[1]. نسخهٔ دیگر این اثر، در کتابخانهٔ آصفیّه شهر حیدرآباد نگه‌داری می‌شود[۲]. یک نسخهٔ دیگر این اثر، در کتابخانهٔ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگر نگه‌داری می‌شود. در تنظیم این مقاله، از میکروفیلم نسخه موجود در دانشگاه علیگر استفاده کرده‌ام. این میکروفیلم، با شمارهٔ ۷۷/۲ در مرکز میکروفیلم نور (واقع در دهلی‌نو) قرار دارد[۳] و با عنایت قابل تقدیر آقای دکتر خواجه‌پیری در اختیار بنده قرار گرفت. نسخه موجود در دانشگاه علیگر، شامل ۱۳۹ برگ است. هر برگ، مشتمل بر ۱۴ سطر می‌باشد. این نسخه، به‌خطِّ نستعلیق نگاشته شده است. کاتب این نسخه، محمّد نظیرالدّین نام دارد. وی، این نسخه را در محرّم ۱۳۱۹ ق، از روی یک نسخه قدیمی‌تر که متعلّق به‌ذیقعدهٔ ۱۰۹۹ ق بوده است، استنساخ نموده است[۴].

ترجمه: تاکنون متن فارسی این اثر، تصحیح و چاپ نشده است. امّا خلاصهٔ این اثر، به‌زبان انگلیسی در جلد ۶ (ص ۷۴–۱۵۰) تاریخ هند الیوت (Elliot's *History of India*) آورده شده است. همچنین ترجمهٔ کامل این نسخه به‌زبان انگلیسی، پیشتر توسّط یکی از محقّقان (B.W. Chapman) آماده شده است[5]. امّا، خبری مبنی بر انتشار این ترجمه در دست نیست.

ضرورت تصحیح و چاپ نسخه: با توجّه به‌اهمیّت و ارزش بالای مندرجات «حالات اسد بیگ قزوینی» برای شناخت مسائل تاریخی اواخر عهد اکبر شاه، تصحیح و چاپ این کتاب ضروری به‌نظر می‌رسد. در چاپ این اثر، انجام چند کار لازم به‌نظر می‌رسد: اوّل، با توجّه به‌تحولات زبانی و مبهم بودن برخی از اصطلاحات و واژه‌های فارسی قدیم، توضیح برخی از این موارد، کمک مؤثّری به‌فهم خواننده امروزی خواهد نمود. دوّم، شرح اجمالی مکان‌های جغرافیایی مورد اشاره در کتاب، گام دیگری برای استفاده بیشتر از مطالب این اثر تاریخی است. سوم، تهیّه فهرست‌های مختلف اعلام،

---

1. Charles Rieu, p.978-80.

۲. آفتاب اصغر، ص ۲۸۲.

۳. فهرست میکروفیلم نسخه‌های خطّی فارسی و عربی، ج ۱، دهلی‌نو، ۱۳۷۸ ش، ص ۲۰۴.

۴. این اطّلاعات در ص ۱۳۹ نسخهٔ خطّی و بعد از خاتمه مطالب اثر اسد بیگ، آورده شده است.

5. Charles Rieu, p.979-80.

دسترسی به‌اطّلاعات فراوان این اثر را تسهیل خواهد نمود. چهارم، راهنمایی خواننده در مورد ترتیب زمانی برخی از وقایع، از طریق آوردن پاورقی‌های به‌موقع، از آشفتگی ذهنی محقّق در هنگام استفاده خواهد کاست.

هـ ـ ارزش تاریخی «حالات اسد بیگ»

اهمیّت و ارزش تاریخی اثر: مطالب این اثر، کمک مؤثّری به‌شناخت برخی از مسائل سال‌های آخر سلطنت اکبر شاه می‌نماید. آنچه بر اهمیّت کتاب «حالات اسد بیگ» می‌افزاید، مقطع زمانی محتویات آن است. بعد از قتل علّامی و متوقّف شدن تدوین تاریخ رسمی اکبر شاه، کمتر افرادی از مؤلّفان و مورّخان آن روزگار، به‌تبیین مطالب چهار سال آخر سلطنت اکبر شاه پرداختند. به‌عبارت دیگر، اسد بیگ به‌روشنگری دربارهٔ مقطعی پرداخته که منابع دست اوّل اندکی دربارهٔ این مقطع وجود دارد.

اطّلاعات دست اوّل و صریح مؤلّف دربارهٔ مسائلی مانند قتل علّامی، روابط سیاسی اکبر شاه با حکومت بیجاپور و دیگر حکومت‌های محلّی دکن و توطئه ناکام به‌سلطنت رساندن شاهزاده سلطان خسرو در کمتر منبعی دیده می‌شود. به‌همین خاطر، شماری از مورّخان و مؤلّفان بعدی برای تکمیل مسائل تاریخی عهد اکبر شاه، به‌اثر اسد بیگ مراجعه کرده‌اند.

دلیل دیگر اهمیّت محتویات این اثر، آن است که بسیاری از مطالب آن، دیده‌ها و شنیده‌های خود مؤلّف است. مثلاً آنچه مؤلّف دربارهٔ رابطه اکبر شاه با حاکم وقت بیجاپور (ابراهیم عادل شاه) نوشته[1]، دقیق‌ترین و کامل‌ترین مطالب است. زیرا، خود وی، مدّتی به‌عنوان سفیر ویژه اکبر شاه به‌دربارِ عادل شاه رفت و آنچه آورده، حاصل مشاهدات مؤلّف و شنیده‌های اوست. این قبیلِ اطّلاعات ارزشمند و دقیق، در منابع دیگر این دوره دیده نمی‌شوند. با این حال، وقایع‌نگاری وی دربارهٔ وقایع این دوره، به‌تفصیل نگراییده است. به‌همین خاطر، نمی‌توان بیان مختصر و بعضاً پراکنده وی از وقایع سال‌های مذکور را، ذیل یا تکملهٔ کامل تاریخ مفصّل *اکبرنامه* نامید.

---

۱. اسد بیگ، ص ۷۵-۳۳.

استفاده اثر توسّط مورّخان بعدی: در این خصوص، نمی‌توان به‌اظهار نظر قطعی و صریح پرداخت. با این‌حال، به‌نظر می‌رسد که برخی از مورّخان و نویسندگانی که به‌تهیّه و تنظیم تاریخ اواخر دورهٔ اکبر و اوایل سلطنت جهانگیر پرداخته‌اند، از این اثر استفاده کرده‌اند. آنچه موجب تقویت این حدس می‌گردد، این نکته است که این اثر در مقایسه با چند اثری که به‌بیان تاریخ اواخر سلطنت اکبر شاه پرداخته‌اند ـ مانند: *تکملهٔ اکبرنامه* (تألیف: ۱۰۳۷ ق) تألیف شیخ عنایت الله کنبو، *زبدةالتّواریخ* (تألیف: ۱۰۱۴ ق) و *روضةالطاهرین* (تألیف: ۱۰۱۵ ق) ـ از اهمیّت و غنای بیشتری برخوردار است. بیشتر مطالبی که اسد بیگ آورده، خود شاهد و ناظر وقوع آن‌ها بوده است. با توجّه به‌امر و روشن بودن اهمیّت مطالب اثر، بعید است که مورّخان و نویسندگان بعدی از آن استفاد نکرده باشند. استنساخ از این اثر در تاریخ‌های مختلف و باقی‌ماندن چندین نسخهٔ خطّی از این اثر، شاهد محکمی در توجّه به‌استفاده از مندرجات این اثر است.

و ـ تاریخ‌نگاری اسد بیگ

ورود اسد بیگ به‌تدوین اثر مذکور، بدون داشتن دانش و آگاهی تاریخ‌نگاری صورت نگرفته است. پیش از نگارش این اثر، سال‌های طولانی در ملازمت مورّخ رسمی شاه (ابوالفضل علّامی) به‌سربرده است. با توجّه به‌این‌که در هفدهم سال دوستی و ملازمت اسد بیگ با علّامی، تدوین *اکبرنامه* از مشغله‌های اصلی علّامی بود، می‌توان گفت که اسد بیگ برخی از فنون تاریخ‌نگاری را از علّامی آموخته است. حتّی ممکن است که وی، از جمله دستیاران علّامی در تنظیم و تدوین اکبرنامه بوده است. در اینجا، به‌ذکر چند ویژگی تاریخ‌نگاری اسد بیگ می‌پردازیم:

خدا محوری: این اثر، نگاشتهٔ منصبدار مسلمانی است که تحت امر دو پادشاه مقتدر مغولان هند می‌زیست. بدون شک، طرز تفکّر، مذهب، خصوصیّات شخصیّتی و موقعیّت شغلی اسد بیگ در شیوه تاریخ‌نگاری او مؤثّر بوده است. یکی از نشانه‌های بارز صحت این ادّعا، سخنان وی در مقدّمهٔ کتابش است.

مقدّمهٔ این کتاب، همچون مقدّمهٔ آثار نگاشته شده توسّط مورّخان مسلمان، با تقدیر و ستایش خداوند یکتا آغاز شده است. در اینجا مورّخ، بقاء حیات و گردش کائنات و زمین را ناشی از اراده و خواست خداوند می‌داند و خداوند را، باعث و بانی پدیدآمدن و ادامهٔ حیات کلّ موجودات و نباتات و جانداران و انسان می‌داند. برای آگاهی بیشتر از این امر، به‌ذکر برخی از عبارات مقدّمه این اثر می‌پردازیم:

"به‌نام ایزد دانای توانایی‌افزا و توانایی‌پژوه آگهی بخشا. آن‌که سرسبزی بهارستان عشرتیان معنوی، از تابش فروغ جهانتاب اوست و *گلستان* همیشه بهار همنفسان در باشندگی خرّمی‌افزا از نگارستان شاداب او.

گـل هـر گلـشنی، زو رنـگ دارد   ازو، هـــر بلبلـــی آهنـــگ دارد
اگـــر خـــاری بـــود در گلـــستانی   ازو دارد بـــه‌سرســـبزی نـــشانی...
اگـــر مـــوری رود بـــر شـــاهراهی   به‌عـون لطـف او دارد پنـاهی...
نـــدارم درخـــور وصـــفش، زبـــانی   کـــه برگـــویم زحمـــدش، داســـتانی
زبـان لال اسـت از تقدیـر ذاتـش   به‌طرف حرف، کی گنجد صفاتش

و درود نامحدود بر آن سرور کائنات که خلاصهٔ موجودات طفیلی ذات بی‌همتای اوست و تمام آفرینش، از برای وجود فیض‌آرای او.

محمّد کاوّلین نور خدا اوست   به‌آخـر انبیا را پیشـوا اوست

و صلوات بی‌نهایت بر آل و اصحاب آن سرور باد که پیشوایان دین و هادیان راه یقین‌اند"[1].

در جاهای دیگر این اثر نیز، شواهدی مبنی بر اعتقاد اسد بیگ به‌ضرورت توکّل نمودن به‌خدا و باور داشتن به‌مقدّر بودن برخی امور دیده می‌شود[2].

اعتقاد به‌تقدیر: علّامی به‌دخالت تقدیر در سرنوشت آدم‌ها و بروز حوادث و روی‌دادها، باور داشت. از جمله جاهایی که می‌توان دخالت این طرز تفکّر اسد بیگ در نگارش اثرش را مشاهده کرد، شرح ماجرای قتل علّامی است. اسد بیگ، در ضمن

---

۱. اسد بیگ، ص ۲-۱.
۲. به‌عنوان نمونه، نگاه کنید به‌اسد بیگ، ص ۳-۲.

بیان تفصیلی این موضوع، چندبار تأکید می‌کند که مقدّر شده بود که این اتّفاق بیفتد[1]. در یکی از این جاها، با صراحت آورده است:

"... مقدّر شده بود که به‌مقتضای تقدیر، آن علّامی به‌این نهج بدر رود و روزگار قدار بماند..."[2].

قائل بودن به‌برتری پادشاه: اسد بیگ، در مقایسه با مورّخان رسمی مغولان، از به‌کاربردن اصطلاحات و عبارات و عنوان‌های مبالغه‌آمیز و پرطمطراق، خودداری نموده است. با این‌حال، از مطالب موجود او برمی‌آید که وی قائل به«ظلّ الله» بودن شاهان مغول و مقدّر بودن سلطنت آنان بوده است و این باورش در کتابش نیز ظاهر شده است. استفاده از عباراتی چون «خاقان اعظم ظل اللهی»، «روی مقدّس شاه»، زبان الهام‌پذیر» «شاه عادل» در ضمن تبیین وقایع سلطنت اکبر شاه، از نشانه‌های اعتقاد اسد بیگ به‌برتری شاهان و نیز برگزیده شدن آنان برای سلطنت است[3]. افزون بر این، در ضمن بیان ناکام ماندن توطئه گروهی از امرا و منصبداران برای نشاندن سلطان خسرو بر تخت شاهی و کنار زدن جهانگیر از جانشینی اکبر شاه، می‌نویسد:

"... غافل از آن‌که آفتاب را به‌کل نتوان اندود و نقوش کلک تقدیر را به‌کرنگ تزویر نتوان زدود و برداشته ید قدرت الهی را با وجود بی‌دست و پا نی از پا توان انداخت. چراغی را که ایزد برفروزد، هر آن‌کس تف کند، ریشش بسوزد..."»[4].

جانبداری: اسد بیگ، تلاش کرده است که به‌بیان بی‌پیرایه برخی از واقعیّت‌های اواخر سلطنت اکبر شاه و اوایل سلطنت جهانگیر بپردازد. امّا در انجام این کار، بعضاً تحت تأثیر علایقش به‌افراد و یا نگرانیش از عواقب نوشتار قرار گرفته است. یک نمونه بارز نگفتن حقایق، عدم ذکر نقش مسلّم شاهزاده سلیم (جهانگیر) در ماجرای قتل

---

۱. اسد بیگ، ص ۱۸-۲.
۲. همان، ص ۳.
۳. به‌عنوان نمونه، نگاه کنید به‌اسد بیگ، ص ۲، ۱۵، ۱۸، ۳۵، ۳۷.
۴. اسد بیگ، ص ۱۳۱.

علّامی است. در لابلای مطالب مفصّل اسد بیگ دربارهٔ این موضوع[۱]، این مطلب مهمّ و واضح نیامده است. نمونهٔ دیگر تأثیرپذیری اسد بیگ، در بیان مطالب مربوط به‌برخی از امرا و دیوانسالاران هموطن و یا دوستش نمود پیدا کرده است. نامیدن ابوالفضل علّامی با عنوان «زین افاضل زمان و نادره دوران»، از نشانه‌های این امر است[۲].

بیان نکات پنهان: به‌دلیل قرب زیاد اسد بیگ به‌اکبر شاه و نیز حضور مؤلّف در بسیاری از وقایع مورد توجّه در این اثر، وی از بسیاری از مسائل پنهان مطلع بوده است. اسد بیگ، ضمن جانبداری گاه‌گاه از دوستان و آشنایانش، از طرح برخی مسائل پنهان آنان نیز آبایی ندارد. به‌عنوان مثال، در ضمن تبیین مأموریّت خود در دربار بیجاپور، صریحاً ذکر می‌کند که میر جمال‌الدّین حسین انجو و عبدالرّحیم خان‌خانان با گرفتن رشوه از ابراهیم عادل خان به‌اکبر شاه خیانت کرده و مانع سرگرفتن ازدواج دانیال و پیشرفت بهینه مسائل مورد نظر شاه در دکن شدند[۳]. بیان این نکته در حالی صورت گرفته که مؤلّف ارتباط صمیمی با خان‌خانان داشته و در اوایل سلطنت جهانگیر، تحت حمایت خان‌خانان از پاره‌ای گرفتاری‌ها رهایی یافت[۴].

ترتیب زمانی: اثر اسد بیگ، نسبتا از یک نظم تاریخی برخوردار است. یعنی مؤلّف، مسائل مختلف را به‌ترتیب زمان وقوع آن‌ها، درج کرده است. امّا مشکل آن است که رویّهٔ سالنامه‌نویسی را کاملاً رعایت نکرده است. یعنی تنها در چند جای معدود به‌ذکر ماه‌های وقوع روی‌دادها پرداخته است[۵].

توجّه به‌مسائل دربار: یکی از نکات جالب اثر اسد بیگ، اشاره دقیق وی به‌برخی از مسائلی است که کمتر در آثار تاریخی آن روزگار درج شده است. بخش قابل توجّهی از این قبیل مسائل، چیزهایی است که شخصاً دیده و یا از دیگران شنیده است. بیان چگونگی اعطای منصب به‌افراد، چگونگی شرفیابی افراد به‌حضور شاه، و علاقهٔ

---

۱. اسد بیگ، ص ۱۸–۲.
۲. همان، ص ۲.
۳. همان، ص ۴۷.
۴. همان، ص ۲۲–۱۲۰.
۵. به‌عنوان نمونه، نگاه کنید به‌ص ۶۸، ۷۰.

وافر اکبر شاه به‌فیل و درهای نفیس[1]، از جمله نمونه‌های مطرح در اثر کم حجم اسد بیگ است.

توجّه به‌تاریخ اجتماعی: یکی از ویژگی‌های بارز و ممتاز کتاب اسد بیگ، توجّهٔ وافر به‌مسائل اجتماعی در ضمن طرح روی‌دادهای سیاسی است. به‌عنوان مثال، در ضمن بیان مذاکرات خود با عادل خان بیجاپوری، به‌توصیف دقیق عمارات و بازار شهر بیجاپور پرداخته است[2]. همچنین، به‌بیان چراغانی و جشن شب «برات» پرداخته است[3]. برای عیان ساختن توجّه مؤلّف به‌این مقوله و نیز آشکار نمودن بهینه شیوهٔ بیان مؤلّف، به‌ذکر چند سطر از اثر وی می‌پردازیم. مطلب انتخاب شده، بخشی از مطالب مؤلّف در شرح مأموریّتش در دربار بیجاپور است. در اینجا، اسد بیگ به‌بیان یکی از هدیه‌های نادرش برای شاه می‌پردازد:

"... پیشکش خود را که از اقسام چیز بود، گذرانید... تنباکو در بیجاپور شایع شده بود و فقیر در هند ندیده بود... چون حضرت از دیدن پیشکش‌های فقیر خوشوقت شدند و تحسین‌ها نمودند. مکرّر فرمودند که در اندک وقت، این همهٔ چیز تازه غیرمکرّر چطور بهم رساندی. در این‌وقت آن خوان اسباب تنباکو به‌نظر درآمد. بسیار مقیّد شدند و چلم را به‌غایت خوب ساخته بودند. مکرّر دیدند. بعد از آن، پرسیدند که این چیست و چه حاصل دارد. نوّاب خان اعظم به‌عرض رسانید که این را تنباکو می‌گویند و در مکّه و مدینه شایع است و حکیم دوائی به‌جهات حضرت آورده بودند و حضرت متوجّه نشدند. به‌فقیر فرمودند که چلم را تیّار کرده و بیار. همین‌که توجّه نمودند که بکشند، حکیم آمده، منع کرد و نگذاشت که بکشند. امّا حضرت از غایت بنده‌پروری، فرمودند که ما برای خاطر اسد اندکی خود می‌کشم و سر نی را به‌دهن گرفته، دو سه نفس کشیدند. دیگر حکیم اضطراب کرده، نگذاشت که بکشند. نی را از دهن

۱. به‌نمونه نگاه کنید به‌اسد بیگ، ص ۱۴، ۹–۱۸، ۳–۲۱، ۴–۶۳.
۲. همان، ص ۶۰–۵۷.
۳. همان، ص ۵۰–۴۹.

مبارک برداشته، به‌خان اعظم فرمودند و ایشان هم حسب‌الامر چند نفس کشیدند. بعد از آن حکیم دوائی را طلبیدند و خاصیّت آن را پرسیدند. او به‌عرض رسانید که در کتب حکمت در جایی از این مذکور نشده و این در میان به‌هم رسیده و نی از اجین به‌این بلاد آمد و حکمای فرنگ خواص بسیاری به‌جهت این نوشته‌اند. حکیم علی گفت، در اصل این داروی ناآزموده است و قدمای حکما از این هیچ ننوشته‌اند. این چنین چیزی را که حقیقت او معلوم نباشد، تجویز عمل چگونه به‌حضرت اعلی بکنیم. لایق نیست که حضرت مرتکب آن شوند. فقیر به‌حکیم علی گفت که مردم فرنگ از این باب نیستند که در این غور نکنند و دانایان در میان آن‌ها هستند که از ایشان خطا و نافهمیدگی کم به‌وقوع می‌آید. تا تجربه‌ها نکرده باشند و به‌کنه و حقیقت امری نرسیده باشند، چگونه تجویز می‌کنند که حکّام و پادشاهان و وضیع و شریف آن‌ها مرتکب این چنین امری شوند. البتّه به‌نفع و ضرر آن رسیده خواهند بود. و البتّه فعل چنین، به‌عیب نخواهند کرد. حکیم علی گفت که ما را هیچ ضرور نیست که تبعیّت اهل فرنگ کنیم و امری که در میان دانایان ما شایع نباشد و بی‌تجربه، تتبع و تقلید کنیم. فقیر گفتم که عجب چیزیست که اوضاع دنیا حادثست و از زمان آدم تا این زمان، همه چیز رفته رفته به‌هم رسیده و هرگاه چیز تازه در میان قومی سانح شود و در عالم شائع گردد و همه کس تتبّع آن می‌نماید. عقلاً و حکا باید به‌نفع و ضرر آن رسند و تجربه کنند. شاید منافع آن معلوم ایشان نباشد. چنان‌که چوب‌چینی که در قدیم نبود و به‌تازگی حادث شده و چندین امراض را نافع است. حضرت فرمودند که روش مکالمه و مباحثه فقیر را با حکیم شنیدند، بسیار تعجّب نموده، مفتح و مسرور شده فرمودند که رحمت خدای بر تو باد و به‌خان اعظم فرمودند که واقف شدید اسد چه معقول حرف زد. فی‌الواقع به‌محض این‌که در کتب ما نیست، نمی‌توان منع امری که در میان اهل عالم شائع شده باشد نمود و کی از پیش می‌رود. باز حکیم مبالغه کرد که آن حضرت منع فرمودند. حکم شد که پادری را بطلبند. پادری هم آمده، اظهار نفع بسیار از آن کرد. امّا کسی حریف حکیم علی نمی‌شد. و الحق حکیم خوبی

بود و چون فقیر نی و تنباکو بسیاری آورده بود، به‌جهت بعضی بزرگان فرستاد و بعضی طلبیده گرفتند و چنان شد که هیچ‌کس نبود که خواهش آن از فقیر نکند و کار به‌جایی رسید که سوداگران می‌آورند و به‌مدّعا می‌فروختند تا آن‌که در اکثر جاها شیوع پیدا کرد. امّا حضرت اعلی دیگر مرتکب کشیدن آن نشدند...»[1]

---

۱. اسد بیگ، ص ۹۲-۸۹.

نگاهی به‌نسخهٔ خطّی سفینهٔ خوشگو (دفتر سوّم) تألیف بندرابن داس خوشگوی دهلوی

سیّد کلیم اصغر *

شعر شیرین فارسی در طول ده قرن گذشته خوانندگان و شنوندگان شبه قارّه را مفتون و مسحور خود کرده است و سهم شبه قارّه در تاریخ شعر و ادب فارسی از نگاه هیچ‌محقّقی پنهان نمانده است. بنابراین ما به‌اشاره‌ای اکتفا می‌کنیم که نخستین کتاب تصوّف به‌عنوان *کشف‌المحجوب* به‌قلم سیّد ابوالحسن علی بن عثمان الجلابی هجویری غزنوی (م: ٤٦٥ ه) در شبه قارّه به‌رشتهٔ تحریر درآمد و اوّلین تذکره شاعران زبان فارسی نیز در شبه قارّه نوشته شد. سدیدالدّین محمّد عوفی نخستین کسی است که در این راه گام برداشت و تذکره‌ای به‌نام «لباب‌الالباب» در سدهٔ هفتم هجری در اُچ شریف به‌نام عین‌الملک حسین وزیر ناصرالدّین قباچه تألیف کرد.

پس از «لباب‌الالباب» در ایران و هند صدها تذکره نوشته شد امّا در این باب هم شبه قارّه از ایران پیشی جسته است. تذکره‌های که در شبه قارّه تصنیف و تألیف شدند نه تنها از لحاظ تعداد نسبت به‌تذکره‌های ایران چند برابر هستند بلکه از لحاظ محتوا نیز به‌مراتب اهمیّت بیشتری دارند.

تاریخ‌نویسی و تذکره‌نویسی در شبه قارّه بویژه در قرن دهم الی دوازدهم مهد و مرکز اصلی ادب فارسی بوده و در این زمینه نقش بسزایی ایفا نموده است.

---

* استادیار بخش فارسی جامعهٔ ملّیّهٔ اسلامیّه، دهلی‌نو.

تذکرهٔ سفینهٔ خوشگو تألیف «بندرابن داس خوشگو» در قرن دوازدهم به‌سلک نگارش درآمد. این تذکره که در سال ۱۱٤۷ ه‍/۱۷۳٤ م تألیف شد مشتمل بر سه دفتر است.

می‌توان گفت مهمّ‌ترین منبع بیدل‌شناسی تذکرهٔ سفینهٔ خوشگوست چون مؤلّف سفینه اکثر در خدمت بیدل بوده و دوست نزدیک بیدل هم بوده است.

دفتر اوّل: دفتر اوّل سفینهٔ خوشگو شرح احوال ۳٦۲ شاعر را دارد که این دفتر را دوست عزیزم آقای زین‌العباء به‌عنوان رسالهٔ دکتری برگزیده و موفّق به‌تصحیح آن شده و این دفتر توسّط کتابخانهٔ مجلس شورای ملّی تهران ایران آمادهٔ چاپ است.

دفتر دوّم: دفتر دوّم تذکرهٔ سفینهٔ خوشگو که طولانی‌ترین و مهم‌ترین دفتر می‌باشد، در این دفتر ۱۰۸۸ شاعر معرّفی شده‌اند، این را بنده به‌عنوان رسالهٔ دکتری انتخاب نموده بودم، الحمدلله این دفتر نیز از سوی کتابخانهٔ مجلس تهران آماده چاپ می‌باشد.

دفتر سوّم: دفتر سوّم تذکرهٔ سفینهٔ خوشگو دارای اهمیّت فوق‌العاده‌ای می‌باشد چون این دفتر مشتمل بر شعرای معاصر خود نویسنده است. این دفتر را آقای عطاءالرّحمٰن کاکوی تصحیح کردند و از پتنای هند به‌چاپ رساندند، ولی کتابخانهٔ مجلس مسئولیّت تصحیح مجدّداً آن را به‌اینجانب و آقای زین‌العباء واگذار کرده و چاپ دفتر اوّل و دوّم که به‌تأخیر افتاده سبب اصلی آن همین بوده است که هر سه دفتر باهم چاپ بشوند درحالی‌که ما بارها گفتیم که این دفتر چاپ شده است ولی اصرار کتابخانهٔ مجلس و بعضی از دوستان و دانشمندان ایرانی بر این بوده است که این دفتر باید با نگاهی دوباره چاپ بشود، چون دارای اشکالاتی هستند. بنده برای کار تصحیح مجدّد اوّل دنبال نسخهٔ اصلی رفتم و الحمدلله تصویر این نسخه را توسّط پروفسور غفّار صدّیقی رئیس اسبق بخش فارسی دانشگاه پتنا حاصل نمودم، آقای صدّیقی در این کار بسیار مشکل، از هیچ‌گونه کمکی دریغ ننمودند. یک دنیا از این استاد محترم ممنونیم.

نسخهٔ خطّی «دفتر سوّم تذکرهٔ سفینهٔ خوشگو» مؤلّف بندرابن داس خوشگو دهلوی دارای ٤۳٦ صفحه، ۱۵ سطر، اندازهٔ ۳/۵×٦: ٤/۷۵×۷/۷۵ خطٍّ نستعلیق و بعضی از

صفحات نستعلیق آمیخته به‌شکسته در کتابخانهٔ خدابخش پتنا زیر شمارهٔ ٦٩٠ نگهداری می‌شود.

این نسخه خیلی نایاب و قابل قدر است. اشپرنگر هم این نسخه را ندیده، تاکنون این تنها نسخه‌ای است که در کتابخانهٔ خدابخش پتنا محفوظ است و هنوز هم خبر نسخهٔ دیگری از دفتر سوّم شنیده نشده، این نسخه را آزاد بلگرامی در سال ۱۱۸۳ هجری استکتاب نمود. در این نسخه از صفحهٔ اوّل تا هفت اسامی شاعران داده شده است و بعد از اسامی شاعران در صفحهٔ هشت مُهر آزاد بلگرامی دیده می‌شود و وسط مُهر «دفتر آزاد» نوشته شده و یک کمی بالای آن عبارت دیگر «خوشگو مؤلّف این تذکره در عشره سابع بعد مائة و الف در عظیم‌آباد پتنا فوت شده» هم دیده می‌شود بر همان صفحهٔ هشت، طرف چپ مهر دیگر هم هست که در میان آن «حامد حسین ۱۱۷۵ هـ» نوشته شده است و بالای این مهر عبارت «فصل دوّم از تذکرهٔ خوشگو مشتمل بر احوال متأخّرین» به‌چشم می‌خورد نظر به‌ظاهر این نسخه را غالباً چند کاتب نقل کرده‌اند، و اکثر جا حاشیه میر عبدالولی عزّت هم یافته می‌شود. احتمال دارد او نیز یکی از کاتبین باشد. نسخهٔ موردِ بحث مشتمل بر دو قسمت است.

آغاز قسمت اوّل:

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم

«تراجم بعضی موزونان از فصل دوّم تذکرهٔ بندرابن داس خوشگو متخلّص» این قسمت که از صفحه ۹ شاعری به‌نام «فطرت» آغاز می‌شود و به‌صفحهٔ ۳۰ «شفیعا» متخلّص به«اثر» به‌اتمام می‌رسد ۱۷ شاعر معرّفی شده‌اند. جالب این است که بندرابن داس در ضمن شاعر اوّل «فطرت» شرح‌حال را نیاورده فقط از این شعر:

مرد حق در عین دنیاداری از دنیا بری است
ملک در دست سلیمان نیست در انگشتری است

آغاز قسمت دوّم:

«قسم سوّم احوال متأخّرین از دفتر ثالث سفینهٔ خوشگو مشتمل بر ذکر معاصرینی است که بعضی از آن‌ها نسبت همعصری داشته و از اکثر فقیر مؤلّف فیض صحبت

برداشته و در این قسم آخر بیشتر شعرای هندوستان‌اند. نزدیکی دوری احوال دورها معلوم نیست».

در این قسمت دویست و چهل و پنج (۲۴۵) شاعر ذکر شده اند. دفتر سوّم از میان شاه ناصر علی شروع شده و با منشی سُرب سُکھ تمام می‌شود.

دفتر سوّم تذکرهٔ سفینهٔ خوشگو دارای اهمیّت فوق‌العاده‌ای می‌باشد چون این دفتر مشتمل بر شعرای معاصر خود نویسنده است.

در این نسخه شرح‌حال شاعرانی را که خوشگو مفصّل‌تر از دیگران آورده است به‌قرار ذیل می‌باشد. شاه ناصر علی و مخلص، شاکر، گلشن، سرخوش و بیدل دهلوی امّا مؤلّف شرح‌حال بیدل را از همه مفصّل‌تر ذکر نموده است همان‌طور شعرهای بیدل را هم از همهٔ بیشتر نوشته است.

پس می‌توان گفت مهمّترین منبع بیدل‌شناسی تذکرهٔ سفینهٔ خوشگوست چون مؤلّف سفینه اکثر در خدمت بیدل بوده و دوست نزدیک بیدل هم بوده است و اطّلاعاتی را که خوشگو فراهم آورده، موثّق‌تر از دیگران می‌باشد.

مؤلّف در شرح‌حال شعرا از کتاب‌های زیر نام‌برده و از این آثار در تألیف دفتر سوّم استفاده نموده است:

۱. کلمات الشعرای سرخوش.
۲. جنگنامه.
۳. تذکرهٔ نصرآبادی.
۴. تذکرهٔ میر غلام علی آزاد بلگرامی.
۵. ید بیضا.
۶. همیشه بهار.
۷. تذکرهٔ علی قلی خان واله داغستانی.

بندرابن داس مؤلّف سفینهٔ خوشگو بعضی از کلمات هندی و اردو را که بعضی از آن‌ها اصلاً فارسی است ولی در فارسی امروزی به‌کارنمی‌برند را آورده است. مثلاً

صفحهٔ ۳۹ نسخهٔ اصلی کتابخانهٔ خدابخش پتنا در ضمن شرح‌حال محمّد زمان راسخ می‌نویسد: "روزی از غایت قلق و اضطراب قابو طلبیده خود را از قنات در دایرهٔ او انداخت" این‌جا «قابو» به‌معنی قوّت است.

- صفحهٔ ۷۸ در ضمن شرح‌حال قطب‌الدّین محمّد اعظم می‌نویسد: "و اکثر امرای نامدار به‌زخم گولی بندوق درجهٔ اعلایی شهادت یافت". «گولی» به‌معنی گلوله می‌باشد و «بندوق» به‌معنی تفنگ.
- صفحهٔ ۸۹ در ضمن شرح‌حال منعم خان خان‌خانان بهادر شاهی می‌نویسد: "بعد از این منادی تا دو گهری نجومی[1] در کچهری نشسته". «گهری» اینجا به‌معنی لحظه یعنی دو لحظه و «کچهری» به‌معنی دادگاه است.
- صفحهٔ ۹۵ در ضمن شرح‌حال عاقل خان عاشق می‌نویسد: "در شکوه دیر نویسی خطوط به‌خدمت مرزا فرستاده بود". «خطوط» به‌معنی نامه‌هاست.
- صفحهٔ ۱۲۳ در ضمن شرح‌حال حکیم عبدالرزّاق مشرّب می‌نویسد: "روزی هفت هشت غزل پوره می‌گفت". «پوره» به‌معنی تمام و کامل.
- صفحهٔ ۱۵۵ در ضمن شرح‌حال بیدل می‌نویسد: "نوّاب شاکر خان و نوّاب شکرالله بیرون دهلی دروازه شهر پناه در محلّه کهکریال برکنار گزر گهات لطف علی حویلی مبلغ پنج هزار روپیه خرید کرده نذر نمودند". گزر گهات به‌معنی محلّی و «حویلی» به‌معنی خانهٔ بزرگی که چند فامیل در آن زندگی می‌کنند.
- صفحهٔ ۱۵۸: "اکثر آن غلام را برای تازه کردن چِلم قلیان یا امری دیگر طلبید". «چِلم» به‌معنی سرقلیان گلی.
- صفحهٔ ۱۵۹: "این بیت نوشته در پالکی انداخت". «پالکی» به‌معنی تخت روان.
- صفحهٔ ۱۶۹: "تا مدّت سی سال متواتر بلاناغه از دیدار ایشان کامیابی داشت". «بلاناغه» به‌معنی مرتّباً.

---

[1]. آقای کاکوی در ضمن تصحیح همین دفتر، لفظ نجومی را وارد متن نکرده‌اند درحالی‌که در متن اصلی این لفظ وجود دارد. همان‌طور مثال‌های زیادی هست یا بعضی جاها نمی‌توانستند بخوانند یا فراموش کردند.

- صفحهٔ ۱۷۰: "در همان‌جا حویلی اقامتگاه که چبوتره برای قبر خود از مدّت ده سال راست کرده بودند". «چبوتره» به‌معنی سکو.
- صفحهٔ ۱۷۲: "چهارده سیر متعارف به‌وزن درآمد در پَلّهٔ دوّم میزان برابر آن اکثر فلزات و جواهر آلات داشته خیرات نموده". «پَلّه» به‌معنی کفهٔ ترازو می‌باشد.

این چنین چیزها را می‌توان در جای جای دفتر سوّم سفینهٔ خوشگو مشاهده کرد. آقای کاکوی که این دفتر پُرارزش را تصحیح نمودند، زحمت بسیاری کشیدند. ولی می‌بایست این چیزها را توضیح می‌دادند. به‌همین علّت است که آن‌هایی که آشنایی به‌زبان اردو و هندی ندارند دُچار مشکل می‌شوند. بنده در ضمن تصحیح مجدّداً این را رعایت نموده‌ام، درست است که ما حقی نداریم متن اصلی را تغییر بدهیم، ولی می‌توانیم جاهایی که مشکلات هست آن را توضیح بدهیم و در پاورقی بنویسیم تا محقّقان غیر اردو و هندی زبان به‌خوبی از مطالب آن آگاه شوند.

یک نکتهٔ مهمّی که باید اشاره شود این است که واژه‌های مثل گهاٹ، کروڑ، و غیره آن، در متن اصلی نسخهٔ کتابخانهٔ خدابخش پتنا به‌صورت «کهات»، «کرور» آمده است. پس چرا آقای کاکوی در ضمن تصحیح «ت»، «د»، «ر» را تبدیل به«ٹ»، «ڈ»، «ڑ» کردند، همان‌طور که می‌دانید «ٹ»، «ڈ»، «ڑ» در فارسی وجود ندارد، اگر به‌این سبب که این واژه‌های زبان اردو و هندی هستند پس باید در پاورقی توضیح داده می‌شد.

رسم‌الخط دفتر سوّم نسخهٔ خطّی

از خصوصیّات رسم‌الخط این نسخه می‌توان به‌موارد ذیل اشاره کرد:

۱. حرف‌های «پ»، «چ»، «ژ»، «گ» بعضی جا به‌صورت «ب»، «ج»، «ر»، «ک» نوشته شده است.

۲. یای خطابی و یای وحدت و نکره هنگامی که اصل حکما به«های بیان حرکت» ختم می‌شده است، به‌صورت همزه روی «ه» نوشته شده است مانند «رسیدۀ» یعنی رسیده‌ای، برای آن‌که خواندن متن آسان‌تر باشد، یای خطابی و نکره را در این موارد به‌صورت «ای» برگرداندیم.

۳. در این نسخه برخی کلمات سرهم نوشته شده‌اند که متفاوت با رسم‌الخط امروزی است. «آن را طبق رسم‌الخط را رایج‌الوقت برگرداندیم.

خلاصه

مطالعهٔ دفتر سوّم *سفینهٔ* خوشگو نشان می‌دهد که مؤلّف ذوق و استعداد فوق‌العاده نقد شعر داشته است و نمونه‌هایی که آورده به‌ذوق سلیم او دلالت می‌کند و بعضی جاها به‌نقد شعر هم پرداخته و ویژگی‌های ابیات را یادآور شده است و نیز بعضی جاها به‌ضعف و قدرت زبان شاعران اشاره‌ای داشته است. این تذکره نمونهٔ کامل سبک هندی می‌باشد. چون اغلب شاعران معرّفی شده در دفتر سوم به‌سبک هندی شعر سروده‌اند. در این دفتر ابیاتی را می‌توان ملاحظه کرد که در هیچ‌جای دیگر نمی‌توان یافت. مؤلّف در بعضی جاها به‌ویژگی‌های سبکی شاعران نیز اشاره‌ای داشته که حایز اهمیّت است. واژه‌های خیال‌بندی، نازک‌خیالی، مراعات نظیر، معانی ظریف، بازی با کلمات و تشبیهات را می‌توان در هر صفحه دفتر سوّم *سفینهٔ* خوشگو مشاهده کرد. می‌توان گفت دفتر سوّم این تذکره مهمّ‌تر از دو دفتر قبلی می‌باشد، چون این دفتر مشتمل بر شعرای معاصر خود نویسنده می‌باشد.

منابع

۱. رضا نقوی، دکتر سیّد علی: *تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان*، مؤسّسهٔ مطبوعاتی علمی، تهران، ۱۳۸۳ هجری.

۲. عوفی بخارایی، سدیدالدّین محمّد: *لباب‌الالباب* (تألیف: ٦١٨ ه)، به‌تصحیح ادوارد براون و علّامه قزوینی و تصحیح مجدّد و حواشی و تألیفات سعید نفیسی، ابن سینا، تهران، ۱۳۳۳ ه ش.

۳. هندی لکهنوی، بهگوان داس، *سفینهٔ هندی* (*تذکرهٔ شعرای هند*) (تألیف: ۱۲۱۹ ه/ ٥-۱۸۰٤ م)، تصحیح سیّد شاه محمّد عطاءالرّحمٰن عطا کاکوی، پتنا، ۱۹۵۹ م.

4. Muqtadir, Maulvi Abdul: *Catalogue of the Arabic of Persian Manuscripts in the Oriental Public Library at Bankepore*, Volume VIII, Calcutta, 1925.

نگاهی به‌نسخهٔ نادر خطّی «سفینهٔ عشرت»
نوشتهٔ دُرگا داس «عشرت هندی»

محمّد صادق حسین*

هند، بدون شکّ و تردید، در پیشرفت و ترویج زبان فارسی نقشِ مهمّی ایفا نموده است و گنجینهٔ گران‌بها و ذی‌قیمت به‌این زبان اعطا نموده که در نگاه دوستداران و پاسداران فارسی پنهان نیست. ولی قسمت اعظم این کارها در شکل نسخه‌های خطّی در کتابخانه‌های هند چون کتابخانهٔ خدابخش پتنا، کتابخانهٔ رضا رامپور، موزهٔ سالارجنگ، موزهٔ ملّی، دهلی‌نو و... نگهداری می‌شوند که محتاج تدوین و تألیف‌اند. «سفینهٔ عشرت» تذکرهٔ فارسی، یکی از آن‌ها است که در کتابخانهٔ خدابخش پتنا نگهداری می‌شود.

این نسخهٔ خدابخش تنها نسخه‌ای است که در این کتابخانه وجود دارد و مشتمل بر ۲۶۲ صفحه است و ناقص‌الاوسط است و پیمایش آن ۱۱/۲۵×۷ و ۹×۵ است و هر صفحهٔ این نسخه ۱۷ سطر دارد. این تذکره در مورد ۵۴۰ شاعر فارسی حرف می‌زند و ترتیب آن الفبایی است و این نسخهٔ خدابخش بر «فریدون سابق» ختم می‌شود. از این رو هویدا می‌شود این نسخه جلد اوّل است و جلد دوّم هم دارد که دربارهٔ آن هیچ اطّلاعاتی به‌دست نیست. این جلد اوّل فقط یک نسخه دارد که در همین کتابخانه نگهداری می‌شود و احمد گلچین معانی و دکتر علی رضا نقوی و استوری از همین نسخه استفاده نموده‌اند.

* استادیار فارسی دانشگاه پتنا، پتنا.

نویسندهٔ این تذکره دُرگا داس عشرت هندی در قرن دوازدهم هجری/هجدهم میلادی زندگی می‌کرد. تذکرهٔ وی مشتمل بر شاعران قدیم و هم‌عصر اوست. ولی جای تأسّف است که دربارهٔ خود نویسنده در تذکره‌ای اطّلاعاتی نیست. پس از مطالعهٔ دیباچهٔ این تذکره چند از اطّلاعات دربارهٔ نویسنده برآورده شده که از این قرار است:

"دُرگا داس نام تخلّصِ او «عشرت» و پدرش مهته شیو سنگر ناگر بود"[1].

«سفینهٔ عشرت» تذکرهٔ سوّم است که به‌توسّط یک عالم هندو نوشته شده است، قبل از آن تنها دو تذکرهٔ «همیشهٔ بهار» از «اخلاص» و «سفینهٔ خوشگو» از «خوشگو» که عالم هندو بودند، نوشته شدند.

در موردِ تاریخ تولّد او از نام «سفینهٔ عشرت» مدد گرفته شده است. عشرت می‌نویسد:

"اگر سفینهٔ عشرت نامیده شود بی‌سبب نیست و تاریخ هم اگر از نامش برآید خالی از عذر نیست"[2].

یعنی «سفینهٔ عشرت» نام تاریخی این تذکره است و از آن ۱۱۷۵ هجری برمی‌آید و نویسنده این تذکره را در سن چهل سالگی نوشته است که خود او می‌نویسند:

"از طلوع صبح شعور که تا حال پیمایش مرحله اربعین از مراحل حیاتست"[3].

به‌همین دلیل سال تولّد او ۱۱۳۶ هجری به‌میزان می‌آید و این همان زمان است زمان زوال مغولان هند است. زمام دولت مغولیه به‌دست محمّد شاه بود و ملوک‌الطوایفی و اغتشاشی هر سو پیدا بود.

عشرت به‌طبق زمان خود تحصیل علم کرد و از استادان مشهور آن زمان کسب علم نمود و در آن نام سراج‌الدّین علی آرزو سرفهرست است و زیاد اهمیّت دارد، چنان‌چه احمد گلچین معانی می‌نویسد:

---

۱. عبارت نویسنده چنین است «فقیر حقیر ضعیف‌النّاس دُرگا داس بن مهته شنگر ناگر» (دیباچهٔ سفینهٔ عشرت، نسخهٔ قلمی، کتابخانهٔ خدابخش، ق ۳).

۲. عشرت هندی، دُرگا داس: سفینهٔ عشرت (خطّی)، شمارهٔ ٦۹۹، گنجینهٔ بانکی‌پور، کتابخانهٔ عمومی خاورشناسی خدابخش، پتنا، دیباچه.

۳. همان.

"مؤلّف که شرح حالش به‌دست نیامده، ظاهراً از شاگردان سراج‌الدّین علی خان آرزو بوده، زیراکه ترجمه و منتخبات اشعار را از همه مفصّل‌تر آورده است"[۱].

این حقیقت است که «عشرت» در تذکرهٔ خود مفصّل‌ترین احوال را در مورد سراج‌الدّین خان آرزو نوشته است. از ورق ۷۳ تا ۱۰۶ بر احوال و آثار آرزو مشتمل است، ولی نکتهٔ تذکّر این است که نویسنده دربارهٔ تلمّذ خود به‌او هیچ‌جا ذکر نکرده است، درحالی‌که دربارهٔ دیگران که از آنان استفاده نموده است بیان کرده است. چون دربارهٔ استادان دیگر می‌نویسد که او از رای پَران ناته آرام (ابن «عاصی» اکثر به‌جهت حصول استفاده در خدمت آن بزرگوار حاضر می‌شد و از بس تفصیلات کریمانه بذل توجّه فرمودند[۲].)، لاله سروپ سنگھ «انس» (فقیر راقم در خدمت ایشان بندگی راست[۳])، لاله سری گوپال تمیز (این ذرّهٔ بی‌مقدار در عهد محمّد شاهی از آنجناب استفادهٔ بعض کتب هندی می‌نمود[۴]) و مهته‌تر سنگھ داس «خاکی» (فقیر راقم در خدمت آن بزرگوار بندگی بود و بسیار توجّه می‌فرمود[۵]) استفاده نموده‌اند. در معاصران «عشرت» رای هر نراین «آشنا»، لاله اجیت سنگھ لاله تربھی رام بیباک (از برادران و اخلاصمندان صمیمی این خاکسار بود[۶]). رای گوپی ناتھ و مرزا محمّد محسن «تأثیر» (با این خاکسار صدّیق دیرینه بود[۷]) قابل ذکراند.

«سفینهٔ عشرت» تذکرهٔ مهمّی است که در قرن هجدهم میلادی نوشته شده است، چنان‌چه تذکره‌نویسی در هند در زمان سلاطین شروع شد و دو تذکره مهمّ فارسی «لباب الالباب» از عوفی و «تذکرةالشعراء» از دولت شاه سمرقندی در این زمان نوشته شدند و همین دو تذکره برای آیندگان سرمشق شدند. سپس در دور مغولیه تذکره‌های

---

۱. گلچین تهرانی، احمد گلچین معانی بن علی اکبر (ت: ۱۲۹۵ ش): *تاریخ تذکره‌های فارسی*، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳٤۸ه ش، ج ۱، ص ۷۲۵.

۲. عشرت هندی، دُرگا داس: *سفینهٔ عشرت* (خطّی)، شمارهٔ ٦۹۹، گنجینهٔ بانکی‌پور، ق ۵۱.

۳. همان، ق ۵۱ ب.

۴. همان، ق ۱٤۹، س ۱۲.

۵. همان، ق ۲۱۲، س ۳.

۶. همان، ق ۱۱۵، س ۱۳.

۷. همان، ق ۱٤۰، س ۱.

گوناگون نوشته شدند، ولی نکتهٔ جالب این است که تذکره‌های این زمان دربارهٔ هند است و دیگر این‌که عالمان هندو هم تذکرهٔ مهمّی نوشتند. در ضمن «همیشهٔ بهار» از کِشن چند «اِخلاص» (۱۱۱۶ ه/۱۷۰۴ م) «سفینهٔ خوشگو» از بندرابن داس خوشگو (۱۱۴۷ ه/۱۷۳۴ م)، «سفینهٔ عشرت» از دُرگا داس «عشرت» (۱۱۷۵ ه/۱۷۶۱ م)، «گل رعنا» و «شام غریبان» از لچهمی نراین «شفیق» (۱۱۸۲ ه/۱۷۶۸ م)، «انیس الاحبّاء» از موهن لعل «انیس» (۱۱۹۷ ه/۱۷۸۳ م) و «سفینهٔ هندی» از بهگوان داس هندی قابل ذکراند. «سفینهٔ عشرت» تذکرهٔ سوّم است که به‌توسّط یک عالم هندو نوشته شده است، قبل از آن تنها دو تذکرهٔ «همیشهٔ بهار» از «اخلاص» و «سفینهٔ خوشگو» از «خوشگو» که عالم هندو بودند، نوشته شدند. ولی دربین این تذکره‌ها «سفینهٔ عشرت» واجد اهمیّت زیادی است. اوّل این‌که انتخاب اشعار شاعران زیاده نقل شده است. چون ملّا محمّد سعید اشرف (۴۸–۳۶: ۹ صفحه)، انوری (۶۸–۶۳: ۶ صفحه)، خان آرزو (۱۰۶–۷۳: ۳۴ صفحه)، لاله نربهی رام «بیباک» (۱۲۳–۱۱۵: ۹ صفحه)، «بیدل» (۱۳۹–۱۲۵: ۱۵ صفحه)، داراب بیگ «جویا» (۱۷۲–۱۶۸: ۶ صفحه)، «حزین» (۲۰۱–۱۸۶: ۲۶ صفحه) و غیره. نکتهٔ جالب این تذکره این است که بعضی از اشعار که در دیوان شاعر نیست ولی «عشرت» او را نقل کرده است. مثلاً ملّا محمّد سعید اشرف که اشعار زیر در دیوان خطّی که در خدابخش است در آن نیست:

سرمهٔ چشم است چشم از وضع عالم دوختن
فرش خواب از پرده‌های دیده باشد خواب را
چشمِ شوخ آخرترش رو کرد دلدار مرا
سرکه می‌سازد نمک آخر شراب ناب را[1]

*

به‌هرزه چرخ مکن در ره طلب دم را   که آبرو بود آب حیات آدم را
از برق زر شراره توان گفت خواجه را   چرخ پر از ستاره توان گفت خواجه را[2]

*

---

۱. عشرت هندی، دُرگا داس: *سفینهٔ عشرت* (خطّی)، شمارهٔ ٦٩٩، گنجینهٔ بانکی‌پور، ق ١٤٠، س ١.
۲. همان.

می‌پرستم در دلِ می‌کرده‌ام جان چو حباب   برنمی‌دارم نظر از روی صهبا چون حباب
در جهان جـا دارم امّـا از جهانم بی‌نیـاز   ساغرم خـالی مرا در بادهٔ ما چون حباب[1]

*

گر رود شنا آن شـوخ سـیمین بـر در آب   آب گردد بـاز دیگـر از حنـا گـوهر در آب
بی‌نیـاز از غیـــر دارد جوهـر ذاتـی مـــرا   از جلای خویش باشد ماهی خنجر در آب[2]

«سفینهٔ عشرت» آگاهی خوبی دربارهٔ اوضاع ادبی و فرهنگی آن زمان می‌دهد، زیرا که در بیان احوال شاعران بعضی واقعات آمده‌اند که دارای اهمیّت تاریخی است. دیگر مختصّات امتیازی این تذکره این است که نویسنده ۱۹ شاعر هندو را ذکرکرده است که برخی از آن‌ها در تذکره‌های بعدی یافته نمی‌شود. این شاعران از این قراراند:

۱- رام هر نراین آشنا
۲- رای پَران ناتهِ آرام
۳- لاله اجیت سنگهِ
۴- لاله سروپ سنگهِ انس
۵- رای چندربهان برهمن
۶- سرمدان بیگ برهمن
۷- لاله نربهی رام بیباک
۸- سدانند بی‌تکلّف
۹- بهوپَت رای بیراگی بیغم
۱۰-لاله سری گوپال تمیز
۱۱-رای گوپی ناتهِ جمعیت
۱۲-لاله شیو رام داس حیا
۱۳-مهته‌تر سنگهِ داس خالی
۱۴-لاله بندرابن داس خوشگو
۱۵-دیاپت رای کهتری
۱۶-لاله سروپ سنگهِ دیوانه
۱۷-رای منوهر
۱۸-لاله دیبی سهای رفیق
۱۹-لاله سُکهِ راج شفقت

بیشتر آنان هم‌عصر «عشرت» بودند. درحالی‌که در کتاب[3] سیّد عبدالله فقط تذکرهٔ نُه شاعر است.

دُرگا داس عشرت واقعات، حادثات و اقوال تذکره‌های دیگر را درآورده، راهی نو به‌پژوهش، بازکرده است. چنان‌چه در مورد وطن انوری نوشته است:

---

۱. همان.
۲. عشرت هندی، دُرگا داس: *سفینهٔ عشرت* (خطّی)، شمارهٔ ٦٩٩، گنجینهٔ بانکی‌پور، ق ١٤٠، س ١.
۳. خانلری، دکتر زهرا: *فرهنگ ادبیّات فارسی دری*، انتشارات بنیاد فرهنگ، تهران، ١٣٤٨ ش.

"دولت شاه اصل وی از ده بدنه نوشته است و از بعضی از اشعار وی چنان معلوم می‌شود که از مهنه است".

دربارهٔ مرزا جعفر قزوینی، آصف خان قزوینی نوشته است که اینان دو کس هستند: "مرزا جعفر قزوینی، آصف خان قزوینی دیگر است و این دیگر". (ق ۱۶۱، س ۱۴).

شاعران زیادی با تخلّص «زلالی» هستند ولی نویسنده آنها را این‌طور بیان نموده است که هیچ‌اشتباهی در ذهن نمی‌ماند، او می‌نویسد:

"مخفی نماند که چند کس زلالی تخلّص دارند یکی آن‌که گذشت (یعنی زلالی خوانساری)، دوّم خراسانی که در عهدِ سلطان حسین بایقرا بود و زلالی تبریزی که امیر علی شیر در مجالس احوالش نوشته و چهارم زلالی ارکخی که او هم معاصر تقی اوحدی بود. لیکن هیچ‌یک به‌زلالی خوانساری نمی‌رسد". (ق ۲۴۶ ب، س ۱۶)

بعضی جاها «عشرت» آگاهی‌های تذکره‌های دیگر را به‌اغلاط قرار داده است. مثلاً نویسندهٔ «طبقات شاهجهانی» یادگار بیگ حالتی از نسل سلطان سنجر پیوست کرده است، درحالی‌که عشرت این را از دریافت به‌قبیله چغتا مربوط کرده است، عبارت چنین است:

"اگرچه صاحب «طبقات شاهجهانی» نوشته که حالتی خود را از نسل سلطان سنجر می‌گرفت، لیکن بدریافت رسید که از طایفهٔ چغتا است". (ق ۱۸۴ ب، س ۱)

عشرت در فراهم آوردن احوال بعضی از شاعران خیلی زحمت کشیده است. او دربارهٔ ملّا ذهنی می‌نویسد:

"از احوال او اطّلاع نیست. این‌قدر از کلیاتش ظاهر می‌گردد". (ق ۲۳۴، س ۱۱)

او پیدا نشدن تاریخ وفات برخی از شاعران وقایع تاریخی را به‌نظر داشته باهم مطابقت داده، تاریخ وفات شاعر را متعیّن ساخته است. چنان‌چه دربارهٔ وفات رودکی می‌نویسد:

"اگرچه سال وفاتش به‌تحقیق نرسیده، لیکن وفات ابوالحسن نصر بن احمد اسمٰعیل که از آل سامان سلطنت بخارا داشت و ممدوح استاد بود، در سیصد و پنجاه و سوّم هجری است، زمان ظهور او از آن توان دریافت که پایهٔ چهارم بود". (ق ۲۲۸، س ۱)

دوران مطالعات تذکره‌های گوناگون نکته‌ای که قابل اعتراض است آن را در تذکرهٔ خود اشاره کرده است. چنان‌چه صاحب «هفت اقلیم» یک رباعی را به‌دو شاعر منسوب داده است، «عشرت» آن را توضیح داده می‌نویسد:

"هرچند که دل به‌وصل شادان کردیم   دیدیم و خاطرت پریشان کردیم
خوش باش که ما خوی به‌همراه کردیم   بر خود دشوار بر تو آسان کردیم

این رباعی در «هفت اقلیم» بنام شیخ جمال‌الدّین گیلانی نوشته و عجب‌تر آن‌که هم در آن کتاب به‌نام ابوسعید ابوالخیر به‌نظر آمده".

«هفت اقلیم» شعری را به‌سکندر لودی مربوط کرده است درحالی‌که تذکره‌نگاران زیادی وی را به‌ملّا جمالی دهلوی منسوب کرده‌اند. چنان‌چه در مورد «عشرت» می‌نویسد:

"زاهد به‌طعنه گفت که روی بتان مبین   ای بی‌تمیز دیدهٔ بینا برای چیست

این مطلع در اکثر مجموعه‌ها به‌نام وی (ملّا جمالی دهلوی) نوشته‌اند و صاحب «هفت اقلیم» بنام سلطان سکندر لودی که گلرخی تخلّص می‌کرد و از شاگردان جمالی است". (ق ۱۶۲ ب، س ۶)

«عشرت» در این تذکرهٔ خود مانند تذکره‌های دیگر بر اشعار شاعر نظریّات خود را هم اظهار داشته است. اکثر او در یک دو جمله تأثّرات خودش را داده است و بعضی جاها در تفصیل هم ـ مثال‌های چند در زیر نقل می‌شود:

واله اصفهانی:

"اکثر اشعار بلند و موحّدانه دارد". (ق ۳۳ ب، س ۵)

اهلی خراسانی:

"غرض که شاعر زبردست خوب گو است". (ق ۳۵ ب، س ۷)

اشراق:

"با وجود کمال فضل و کثرت مشاغل و وفور درستی و تعلیم تلامذه، نظم اشعار مبین تمام داشت و پیوسته رایت فصاحت و علم بلاغت می‌افراشت". (ق ۴۷، س ۶)

امیر قاضی امیری:

"شاعر خوش فکر بود". (ق ۵۱)

میرزا جلال اسیر شهرستانی:

"به‌همه حال شاعر نازک خیال، بلند تلاش خوب زبان، عالی فکر، والادستگاه بود. در شعر مشرب خاص دارد، بلکه از اساتذه این فنّ است. چه امروز در سخنوران دو فرقه است یکی تابع طرز میرزا اسیر و دویمی متبع مرزا صائب و این‌که اکثر می‌گویند که در شعرش رطب و یا بسی است. سبب آن چنین شنیده که در وقت فکر شعر دور نگه خوش کفا و خوش طبع به‌خدمتش دست بسته حاضری می‌بودند. مرزا هر شعری که تازه بر روی کار می‌آورده به‌آنها می‌فرمود که می‌نوشتند خودش نظر ثانی ندیده و به‌گرد آن نگردیده. از این جهت در دیوان او اکثر اشعار که بعد تأمّل بسیار معنی آن دست دهد یا ندهد، یافته می‌شود". (ق ۶۰ ب)

«بیدل»:

"مجمع جمیع فنون شعر چه غزل و چه مثنوی و چه رباعی. شعر او را طرز خاصّی است و در نثر بی‌تمثیل و بی‌نظیر است. هرچند سخن را به‌جایی رسانیده که چون شعر حافظ شیراز انتخاب ندارد". (ق ۱۲۶ ب، س ۱۷)

میر محمّد علی رایج:

"در دیوان او بسیار معانی غریب یافته می‌شود آن هم طرحان او را کم اتّفاق افتاده... اکثر زمین غزل‌های او طرحی خود داشت و در بحور غیرمتعارف که میرزا بیدل گفته اکثر غزل‌ها گفته و خوب گفته و داد تلاش داده". (ق ۲۳۸، س ۱۵)

این‌گونه نظر نقدی وی زیاد در این تذکره به‌نظر می‌آید که از امثال دیگر صرف نظر می‌شود.

دُرگا داس دوران تألیف و ترتیب این تذکره از مراجع و مصادر گوناگون استفاده نموده و جابه‌جا حواله آن هم نقل کرده است. از این رو ظاهر می‌شود که نویسنده در تألیف خیلی زحمت کشیده و پس از تلاش و کوشش فراوان احوال شاعران را فراهم کرده است. بعضی جاها در تذکره نوشته است که در جستجوی اشعار شاعران خیلی زیاد زحمت شده است. او دربارهٔ ابوالحسن بیگانه می‌نویسد:

"شعرش بسیار کم به‌نظر آمده به‌قدر یک و پنجم جزوی دیده، انتخاب نموده، بسیار دقّت به‌کار می‌برد". (ق ۱۱۱، س ۱۴)

از این‌گونه کلمات نویسنده هویدا می‌شود که او خیلی تلاش کرده و از کتاب‌های گوناگون استفاده نموده است. «عشرت» کتاب‌هایی را در تذکرهٔ خود به‌طور حواله آورده است که فهرست آن در زیر نقل می‌شود که خود نویسنده در مورد آن بیان نموده است.

۱. اخبارالاخیار/عبدالحق: ذکرش «میر احسن ایجاد» در *اخبارالاخیار* مسطور است. (ق ۶۸ ب، س ۱۰)
۲. اقبال‌نامهٔ جهانگیری/شریف بن معتمد خان: چنان‌چه احوالش «عبدالرّحیم خان خان‌خانان» در *اقبال‌نامهٔ جهانگیری* مندرج است (ق ۲۲۸، س ۵)
۳. اقلیدس/ملّا بقایی انوار: *اقلیدس*... از تصنیفات او (ملّا بقایی انوار) است.
۴. بقیهٔ خلاصهٔ کونین: تمام انتخاب دواوین فصحا منتخب نموده بقیه خلاصهٔ کونین نام نهاد.
۵. تاریخ میر محمّد احسن ایجاد: به‌نوشتن تاریخ معمور گردیده چنان‌چه احوالِ هفت ساله از آغاز جلوس «فرّخ‌سیر» تا هنگام مثل در نثر به‌فصاحت نوشته. (ق ۶۸ ب، س ۱۰)
۶. تاریخ همایونی: احوالش «عبدالکریم رافعی» در *تاریخ همایونی* مسطور است. (ق ۲۲۸، س ۴)
۷. تحفهٔ سامی/سام مرزا: جناب مرزا سام در *تحفه* می‌نویسد که مولانای مذکور «احمد شیرازی» اندک مثنوی داشت. (ق ۲۴۶ ب، س ۵)
۸. تحفةالعراقین/خاقانی: در *تحفةالعراقین* اظهاری بدان نموده است. (ق ۲۰۶ ب، س ۵)

۹. تذکرةالاولیاء/عطّار: احوال آن‌جناب «ابوسعید ابوالخیر» مشروحاً در *تذکرةالاولیاء* مرقوم است. (ق ۳۳ ب، س ۱۱)

۱۰. تذکرةالشعراء/تفی اوحدی: *تذکرةالشعراء* تا عهدِ اکبری گفته. (ق ۶۰)

۱۱. تذکرةالشعراء/دولت شاه سمرقندی: دولت شاه اصل وی انوری از ده بدنه نوشته. (ق ۶۳)

۱۲. تذکرةالمعاصرین/حزین: در این ولا *تذکرةالمعاصرین* شیخ محمّد علی حزین سلمه الله تعالی به‌نظر قاصر رسیده. (ق ۱۴۰، ص ۱)

۱۳. جنگ‌نامهٔ میان سرخوش: چنان‌چه میان سرخوش در *جنگ‌نامه* با احوال او «قطب‌الدّین محمّد اعظم» گفته. (ق ۱۸ ب، ص ۱۲)

۱۴. حبیب‌السیر/غیاث‌الدّین: مولانا زالی از شعرای صاحب *حبیب‌السیر* است. (ق ۲۴۶)

۱۵. حدایق‌السحر/وطواط: و *حدایق‌السحر* در صنایع سخن از تصانیف اوست. (ق ۲۲۸، س ۱۵)

۱۶. دیوان ابوسعید ابوالخیر: گویند دیوان آن دو هزار بیت است. از آن‌جاست. (ق ۳۳ ب، س ۱۱)

۱۷. دیوان باقرای خلیل: دیوانش چهارده هزار بیت و همه خوب. (ق ۲۱۰، س ۱۰)

۱۸. دیوان بسحٰق اطعمه: سوای تعریف طعام در دیوانش به‌نظر نیامده. (ق ۱۲۴ ب، س ۳)

۱۹. دیوان بینش: دیوانش به‌نظر آمده. (ق ۱۰۹ ب، س ۶)

۲۰. دیوان تنها: دیوانی پر از مضامین تازه یادگار گذاشته. خیلی به‌تازگی و نازگی حرف می‌زند. (ق ۱۴۴، س ۶)

۲۱. دیوان ثانی خان هروی: دیوان مختصری دارد از آن‌جاست. (ق ۱۶۱، س ۳)

۲۲. دیوان چندر بهان برهمن: و این مطلع دیوان اوست. (ق ۱۱۴ ب، س ۳)

۲۳. دیوان خواجه حسین ثنایی: دیوان غزل و رباعی و قصاید و مثنوی... زبان خاصّ و عام است. (ق ۱۵۱، س ۱۳)

۲۴. دیوان درویش سقا چغتایی: دیوانی قریب چهار هزار بیت دارد. درویشانه می‌گوید. (ق ۲۴۹ ب، س ۱۰)

۲۵. دیوان رشید وطواط: دیوان شعرش بیشتر از هفت هزار به‌نظر نیامده. (ق ۲۲۸، س ۱۵)

۲۶. دیوان ابوتراب بیگ رنجدانی: دیوانش به‌قدر هزار بیت مقدار است. (ق ۴۹)

۲۷. دیوان میر مفاخر حسین ثاقب: دیوان مختصر دارد، از آن‌جاست. (ق ۱۶۱، س ۳)

۲۸. رسالهٔ علم صرف/ثانی خان هروی: در علم صرف رساله منظوم ساخته. (ق ۱۶۱، س ۳)

۲۹. ساقی‌نامه/تقی اوحدی: و *ساقی‌نامه* هم فکر کرده. (ق ۶۰)

۳۰. سفینهٔ خوشگو/بندرابن داس خوشگو: بندرابن داس خوشگو تذکره‌نویس تاریخش «میر افضل ثابت» گفته. (ق ۱۵۳ ب، س ۱)

۳۱. شاهنامه بسحٰق اطعمه: (ق ۱۲۴ ب، س ۳)

۳۲. فرهنگ سروری/سروری: *فرهنگ سروری* از تصنیفات اوست. (ق ۲۴۹ ب، س ۱۱)

۳۳. کلیّات شفیعایی اثر کلیّات مختصری دارد. (ق ۲۴ ب)

۳۴. کلیّات بیدل: کلیّات ایشان نظماً و نثراً که از صد هزار و بیش از صد هزار و بیش از نود هزار است. (ق ۱۲۶ ب، س ۱۷)

۳۵. کلیّات ملّا ذهنی: این‌قدر از کلیاتش می‌گردد. کلیّاتش قریب ده هزار بیت باشد در اکبرآباد به‌نظر آمده در این ولا انتخاب آن نوشته می‌شود. (ق ۲۲۴، س ۱۱)

۳۶. لطایف و ظرایف: صاحب *لطایف و ظرایف* می‌نویسد. (ق ۶۳)

۳۷. مآثر رحیمی/آقا عبدالباقی باقی «تاریخ عظمی مسمّی به‌مآثر رحیمی متضمن احوال عبدالرّحیم خان خان‌خانان... به‌عبارت سلیس بر صفحه روزگار نوشته. (ق ۱۰۸، س ۸)

۳۸. مثنوی باغ ارم/خواجه حسین ثنایی: مثنوی مسمّی به‌باغ ارم... زبانزد خاص و عام است. (ق ۱۵۱، س ۱۳)

۳۹. مثنوی بینش: مثنوی دارد در تعریف کشمیر. (ق ۱۰۹، ص ۶)

۴۰. مثنوی حسن یوسف/بپردستان: *مثنوی حسن یوسف* نام بنام یوسف محمّد خان این‌که به‌قدرت گفته. (ق ۱۰۹، س ۱۷)

۴۱. مثنوی حکیم ابوالفتح: مثنوی در جواب *مخزن‌الاسرار* و *تحفةالعراقین* گفته. (ق ۴۹)
۴۲. مثنوی در تاریخ مطبخ/ارجمند جنون: مثنوی در تعریف و دستارخوان نوّاب مذکور گفته، انتخاب زده نوشته می‌شود. (ق ۱۶۴، ص ۵)
۴۳. مثنوی زادالمسافرین/میر جایسی: من مثنوی *زادالمسافرین*. (ق ۱۷۴ ب، س ۴)
۴۴. مثنوی سحر حلال/اهلی شیرازی: یکِی از شواهد پیغمبری شعری مثنوی سحر حلال است. (ق ۳۶، س ۷)
۴۵. مثنوی سر سکندر/خواجه حسین ثنایی: و مثنوی دیگر سر سکندر نام زد خاص و عام است. (ق ۱۵۱ ب، س ۱۳)
۴۶. مثنوی سلطان علی بیگ ریبی: مثنوی در جواب *تحفةالعراقین* خاقانی بسیار به‌مذاق گفته. از آن‌جاست. (ق ۲۳۲، س ۱۶)
۴۷. مثنوی شاهنامه/محمود بیگ سالم: از مثنوی *شاهنامه*... که گفته چند بیت آورده می‌شود. (ق ۲۴۹ ب، س ۱۱)
۴۸. مثنوی منظور انظار/رهایی هروی: مثنوی منظور انظار را که در بحر *مخزن‌الاسرار* گفته. (ق ۲۳۰، س ۱۲)
۴۹. مثنوی مولوی/رومی: (ق ۱۷۴ ب، س ۱۶)
۵۰. مثنوی مهر و وفا/محمود بیگ سالم: از مثنوی... *مهر و وفا*... که گفتهٔ چند بیت آورده می‌شود. (ق ۲۴۹ ب، س ۱۱)
۵۱. مثنوی ناز و نیاز/ذوقی سمرقندی: کتاب ناز و نیاز مشتمل بر چهار بیت در بحر خسرو شیرین گفته. (ق ۲۲۶ ب، س ۱۲)
۵۲. مثنوی یوسف و زلیخا/میر رضا علی حقیقت: مثنوی *یوسف و زلیخای* گفته، آن‌جا به‌ناصر علی پیچیده. (ق ۱۸۵، س ۵)
۵۳. مثنوی یوسف و زلیخا/محمود بیگ سالم: از مثنوی... *یوسف و زلیخا* که گفته چند بیت آورده می‌شود، من مثنوی *یوسف و زلیخای* او. (ق ۲۴۹ ب، س ۱۱)
۵۴. مثنوی یوسف یعقوب/تقی اوحدی: مثنوی *یوسف یعقوب* نام... هم فکر کرده. (ق ۶۰)
۵۵. مجالس امیر علی شیر: در *مجالس امیر علی* شیر مذکور است. (ق ۲۱۳ ب، س ۱)

۵۶. مجالس‌العشّاق/سلطان حسین بایقرا: سلطان حسین بایقرا در *مجالس‌العشّاق* آورده.

۵۷. مرأت‌العالم/بختاور خان: بختاور خان خواجه‌سرای عالمگیری در *مرآت‌العالم* می‌نویسد. (ق ۶۲)

۵۸. منتخب مرزا صائب: این چند شعر «حکیم حاذق» از منتخب مرزا صائب قلمی گردد. (ق ۱۸۵ ب، س ۵)

۵۹. نفحات‌الانس/جامی: در *نفحات* آمده. (ق ۲۰۶ ب، س ۵)

۶۰. هفت اقلیم/ابن احمد رازی: صاحب هفت *اقلیم* می‌نویسد که اعاجی و دقیقی معاصراند. (ق ۵۱ ب)

منابع

۱. خانلری، دکتر زهرا: *فرهنگ ادبیّات فارسی دری*، انتشارات بنیاد فرهنگ، تهران، ١٣٤٨ ش.

۲. عشرت هندی، دُرگا داس: *سفینهٔ عشرت* (خطّی)، شمارهٔ ٦٩٩، گنجینهٔ بانکی‌پور، کتابخانهٔ عمومی خاورشناسی خدابخش، پتنا.

۳. گلچین تهرانی، احمد گلچین معانی بن علی اکبر (ت: ۱۲۹۵ ش): *تاریخ تذکره‌های فارسی*، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ١٣٤٨ و ١٣٥٠ هـ ش، دو جلد.

نگاهی به‌نسخ خطّی رقّعات حزین لاهیجی

ژاله تاج‌الدّینی *

یکی از مفاخر علم و ادب ایران زمین، محمّد علی حزین لاهیجی (۱۱۸۰–۱۱۰۳ هـ ق) است که در پی کاروان عظیم ایرانیان مهاجر به‌هند، در قرن دوازدهم، راهی این سرزمین شد. باید پذیرفت که حزین در میان عامهٔ مردم وطن خود از شهرت چندانی برخودار نیست و این گمنامی عمدتاً به‌این سبب است که وی در سنّ ٤٣ سالگی ایران را به‌قصد هند ترک کرد. هرچند از همان ابتدا مصمّم بود که به‌وطنش بازگردد، امّا موانع مختلف او را از نیل به‌مقصد بازداشت و تا پایان در هند ماندگار شد. عامل دیگر عدم شهرت حزین در ایران، تقارن دوران شکوفایی علمی، ادبی او با حادثهٔ حملهٔ افغانان غلزایی به‌ایران در ۱۱۳۵ هجری بود، به‌این معنی که پیامدهای مصیبت بار این حادثه مجال نمود چندانی به‌این شخصیّت علمی، ادبی نداد.

می‌توان زندگی حزین را به‌دو بخش، زندگی در ایران و دوران اقامت در هند تقسیم کرد. بخش اوّل زندگی وی، به‌مدد شرح حالی‌که خود وی از زندگی‌اش نوشته است، کاملاً روشن است. در این شرح‌حال که وی بر آن نامی ننهاده و دیگران آن را تذکرهٔ حزین، تاریخ حزین، سوانح عمری، سفرنامهٔ حزین، تاریخ احوال حزین و... می‌خوانند، نویسنده حوادث زندگی خود را، در دوران اقامت در ایران با دقّت و البتّه در مدّت کوتاه تنها دو شب، تشریح کرده‌است:

"در این دوران که آخر سال اربع و خمسین و مائة بعد الالف (۱۱۵۴) است و در بلدهٔ دهلی با شدّت آرام و اسقام، زاویه‌نشین اعتزال و خاطر شوریده، لبریز و

* دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه جواهرلعل نهرو، دهلی‌نو.

مالامال بود. آسایش و آرام کرانه گرفته، از تعطیل قوا و هجوم اندوه، خاطر به‌هیچ‌چیز مشغول نمی‌شد و شب‌ها خواب نبود، بی‌اختیار آنچه مجمل احوال به‌زبان قلم آمد، در دو شب تا این مقام تسوید کردم"[۱].

امّا بخش دوّم زندگی حزین، یعنی دوران حضور او در هند که عمدتاً در دهلی و بنارس سپری شد، تاکنون مبهم مانده است زیرا حزین نگارش شرح‌حال خود را تا موضوع رسیدن به‌دهلی ادامه داده و پس از آن سکوت اختیار کرده:

"و مخفی نباشد که حالات ایّام اقامت این دیار از حوصلهٔ تحریر بیرون و مرا از التفات به‌ذکر مجملی هم از آن ناموس می‌آید و اصلاً قابل تعرّض و نقل نیست"[۲].

مهم‌ترین منبعی که بخش‌هایی از زوایای مبهم زندگی حزین در هند را روشن ساخته است، اثری به‌زبان انگلیسی است به‌نام: *Shaikh Muhammad Ali Hazin Lahiji: His Life, Times and Works* نوشتهٔ سرفراز خان ختک که نامبرده با همّتی قابل تقدیر، ناشی از احترام و علاقهٔ عمیق به‌حزین قسمت‌هایی از زندگی وی در هند را برملا ساخته است. امّا اثر ختک هم بسیار ناگفته‌ها از زندگی حزین در شبه قارّه دارد. از جمله منابع مهمّی که می‌تواند ابهامات موجود در زندگی حزین در هند را برطرف کند، رقعات یا نامه‌های وی به‌دوستان و آشنایانش است. در حال حاضر چندین مجموعه از این رقعات در گنجینه‌های خطّی کتابخانه‌های هند موجود است.

نسخ خطّی مورد نظر در این مقاله، دو مجموعهٔ مستقل از نامه‌های حزین لاهیجی، موجود در کتابخانهٔ مولانا آزاد دانشگاه علیگره است که میکروفیلم آن‌ها توسّط مرکز میکروفیلم نور در دهلی‌نو تهیّه شده و در این مرکز موجود است. نسخهٔ نخست به‌شمارهٔ 891.5528/9 گنجینهٔ سبحان الله، شامل ۳۷ نامه از رقعات حزین است و فردی به‌نام اشرف علی خان استاجلو متخلّص به«گستاخ» در تاریخ ۱۲۲۵ هجری در لکهنو آن‌ها را کتابت کرده است. مخاطب این نامه‌ها فردی به‌نام صدرالدّین محمّد خان بن زبردست خان از نوادگان امیرالامرا علی‌مردان خان و فرزند او، میرزا حسن علی ملقّب

---

۱. حزین لاهیجی، شیخ محمّد علی: *تذکرةالاحوال* (تألیف در شاهجهان‌آباد: ١١٥٤ هـ/١٧٤١ م)، ص ٢٦٢.
۲. همان، ص ٢٦١.

به‌نوّاب اشرف‌الدّوله می‌باشند. علی‌مردان خان فرزند گنج‌علی خان، حاکم معروف کرمان در عهد شاه عبّاس اوّل بود و خود علی‌مردان خان نیز در دورهٔ حکومت این شاه صفوی و فرزند وی شاه صفی (۱۰۵۲–۱۰۳۸ ه) بر قندهار حکومت داشت و به‌سبب خشم شاه صفی، بر جان خود بیمناک گردید و قندهار را به‌سپاهیان شاهجهان سپرد و خود به‌شاه مغول پیوست. حزین در دوران اقامت یک‌سالهٔ نخست در دهلی از ۱۱۴۹ تا ۱۱۵۰ هجری با نوّاب صدرالدّین بسیار صمیمی شد. زیرا در درجهٔ نخست نوّاب نیز چون او مردی عالم و اندیشمند بود. مرحوم اطهر عبّاس رضوی ۱۸ اثر تألیفی از وی نام برده است[۱]. علّت دیگر صمیمیّت حزین با نوّاب صدرالدّین محمّد، تشابه دیدگاه‌های سیاسی این دو شخصیّت بود. همان‌گونه که حزین آشکارا محمّد شاه و درباریانش را هجو می‌کرد، نوّاب نیز با آن‌که به‌دربار مغول رفت و آمد داشت، از انتقاد آشکار نسبت به‌درباریان خصوصاً شخص خان دوران واهمه نداشت. اعتقاد به‌لزوم برخورداری از شرافت فامیلی و اصل و نسب برجسته، نکته‌ای بود که حزین و نوّاب هردو برای تصدّی مقام سلطنت و وزارت آن را ضروری می‌دانستند. ارادت قلبی حزین به‌نوّاب چنان بود که در نامه‌ها او را قبلهٔ صورت و معنی، امیدگاه من و صاحب مهربان خطاب می‌کرد، فوت مشارٌالیه در صفر ۱۱۵۱ هجری در دهلی، حزین را از نعمت وجود او محروم ساخت و البتّه پس از وی، پسرش میرزا حسن علی، همان رابطهٔ صمیمانه را با حزین حفظ کرد و تعدادی از این نامه‌ها خطاب به‌اوست. نظر به‌این‌که اغلب نامه‌های این مجموعه در نسخهٔ خطّی مورد نظر دوّم تکرار شده است و ضمناً مجموعهٔ دوّم شامل رقعات بیشتری است، به‌معرّفی آن می‌پردازد.

دوّمین نسخهٔ خطّی مورد نظر با شمارهٔ Per.3 286 در سال ۱۲۵۷ هجری در شهر کانپور توسّط فردی کتاب شده است که نام وی به‌عمد با خط‌خوردگی، نامشخّص است. این مجموعه دارای ۱۰۳ برگ بوده و به‌خطّ نستعلیق می‌باشد. نامه‌های این نسخهٔ خطّی را می‌توان به‌سه دسته تقسیم کرد.

---

1. Rizvi, Athar Abbas: *A Socio Intellectuel History of the Isna 'Ashari Shiis in India*, Vol. II, p.22-29.

الف: نامه‌هایی که وی در فاصلهٔ زمانی ۱۱۵۰ تا ۱۱۵۱ ه از لاهور خطاب به‌نوّاب صدرالدّین مقیم دهلی نوشته است. لازم به‌ذکر است که حزین هنگامی که در ۱۱۴۹ هجری به‌دهلی آمد، یک سال در این شهر اقامت کرد و آنگاه قصد برگشت به‌ایران نمود. به‌این منظور به‌لاهور رفت تا از طریق ملتان و قندهار به‌خراسان برود. حضور نادر شاه افشار در همین زمان در قندهار مانع حرکت حزین به‌این شهر شد و او به‌ناچار به‌دهلی مراجعت کرد. چون نوّاب صدرالدّین طی نامه‌ای از حزین خواسته بود که او را در جریان اتّفاقات قندهار و تحرّکات نظامی نادر قرار دهد، موضوع اصلی تعدادی از نامه‌های این بخش فعّالیت‌های نظامی نادر است.

ب: این نامه‌ها در زمانی نوشته شده‌اند که حزین در عظیم‌آباد به‌سرمی‌برد. اگرچه حزین دوبار در سفر به‌ایران از طریق لاهور و ملتان در فاصلهٔ سال‌های ۱۱۵۰ تا ۱۱۵۳ هجری ناکام ماند، امّا او جدّیت خود را برای خروج از هند از دست نداد و این‌بار کوشید تا از طریق دیگری خود را به‌عراق برساند. در واقع سفر حزین به‌عظیم‌آباد، شهری که می‌توانست از آن طریق به‌هوگلی رفته و بعد از راه دریا به‌عراق برود، به‌همین منظور بود. ختک معتقد است سفر حزین به‌عظیم‌آباد، به‌منظور اجابت درخواست راجه رام ناراین، برای اقامت در این شهر بود و او قصد خروج از عظیم‌آباد را نداشت[1]. درحالی‌که گفتهٔ حزین خلاف این مطلب را نشان می‌دهد:

> "به‌عزم وصول به‌بصره و ادراک سعادت دیدار به‌عظیم‌آباد رسیده، معلوم شد که امسال عبور مقدور نیست و از بدو ورود عوارض جسمانی مستولی شد، و از عدم موافقت آب و هوا و یافت نشدن طبیب و دوا اشتداد یافته، ناچار است که در شدّت ناتوانی تغییر مکان نموده داخل صوبهٔ اَوَده شود"[2].

نظر به‌این‌که حزین بیش از یک‌بار به‌عظیم‌آباد سفر کرد، بعید نیست در یکی از این دفعات به‌انگیزه اجابت دعوت راجه رام ناراین به‌این شهر رفته باشد، به‌این ترتیب نظر

1. Khatak, Sarfaraz Khan: *Shaikh Muhammad Hazin: His Life, Times and Works.*

۲. حزین لاهیجی، شیخ محمّد علی: *رقعات حزین* (خطّی)، شمارهٔ میکروفیلم ۱۴۲/۴، مرکز میکروفیلم نور، دهلی‌نو، برگ ۳۳ الف.

ختک هم صحیح خواهد بود. یکی از این نامه‌ها نشان می‌دهد که حزین در بیستمین سال اقامتش در هند، یعنی در حدود سال ۶۸–۱۱۶۷ هجری همچنان مشتاق رفتن به‌ایران بود:

"چون رسیدیم ندامت کشیدیم، از آن روز تا امروز که بیست سال است، به‌غیر از این مُنا و اراده در دل نبود و نیست که نجات از این کشور میسّر آید"[۱].

ج: حزین تعداد دیگری از این نامه‌ها را در بنارس نوشته است. این نامه‌ها اهمیّت ویژهٔ خود را دارند، زیرا در دوره‌ای نوشته شده‌اند که آشوب و هرج و مرج سراسر هند را فراگرفته و محورهای گوناگون قدرت باهم در حال نزاع بودند. یکی از این دستجات مراهته‌ها بودند که حزین در برخی از نامه‌های خود به‌حملات آن‌ها به‌مناطق مختلف اشاره دارد. همچنین در سال ۱۱۷۰ هجری بر اثر طغیان راجه بَلْوَنْت سینگ، حاکم بنارس، نوّاب شجاع‌الدّوله حاکم اوده به‌منظور سرکوب او به‌این شهر لشکر کشید. حزین این واقعه را چنین توصیف کرده است:

"از قضای فلکی و نارسایی عامل اینجا [راجه بَلوَنت سینگ]، لشکر ظفر اثر [شجاع‌الدّوله] رسید، ویرانی به‌نهایت رسید، مردم گریختند تا بروند، محصولات به‌غارت رفت و منازل سوخته شد، عجیب این است که هنوز این نفس مرا در کشاکش دارد. این هنگامه از حیص و بیص بیان کردنی نیست"[۲].

یکی از نکته‌های مبهم زندگی حزین در هند، ممرّ درآمد وی بوده است، تا آن‌جا که بعضی دست‌غیب را در تأمین معاش او سهیم دانستند[۳]. بسیاری از تذکره‌نویسان معاصر حزین نوشته‌اند که هنگام ورود او به‌دهلی، عمدةالملک امیر خان انجام، یکی از درباریان محمّد شاه واسطهٔ معرّفی او به‌شاه گردید و جاگیر و مبلغی هنگفت برای او

---

۱. حزین لاهیجی، شیخ محمّد علی: *رقعاتِ حزین* (خطّی)، شمارهٔ میکروفیلم ١٤٢/٤، مرکز میکروفیلم نور، دهلی‌نو، برگ ۳۷ ب.

۲. همان، ص ٦٦ ب.

۳. آزاد دهلوی، شمس‌العلما مولانا محمّد حسین: *نگارستان فارس*، عاکف بُکدپو، دهلی، ۱۹۹۲ م، ص ٢١٦.

تحصیل کرد[۱]. یکی از نامه‌های حزین که در حدود ۶۷–۱۱۶۶ هجری نوشته شده است، نشان می‌دهد که وی در این زمان وضع مالی مناسبی نداشته و هزینهٔ زندگی وی با حمایت مالی دوستانش که اکثراً تبار ایرانی داشتند، تأمین می‌گردید. او طی نامه‌ای به‌شخصی به‌نام حاجی غلام حسین می‌نویسد:

"در باب کثرت اخراجات از دوستی قلمی بود، چه کنم که چاره ندارم، نوکر متدیّن حلال نمک ندارم و خود به‌هیچ‌چیز نمی‌توانم رسید. دماغ و حالت کجاست و حساب و سررشتهٔ جنس دنیا قابل و لایق التفات نبوده و نیست. یک لقمه غذای خود است و لباس کرباس سه چهار ساله در براست، به‌مصرف خود هیچ صرف نمی‌شود الّا بسیار قلیل. لکن این همه قرض به‌سبب اخراجات بسیار این ملک است، خاصه سفر که به‌هیچ‌جا اقامت نمی‌شود که اسباب فقیر و مردم سفر تخفیف دهد"[۲].

آنچه ذکر شد نشان می‌دهد که رقعات حزین در بردارندهٔ نکات مهمّی از زندگی او در هند است که آن‌ها را درخور مطالعه و بررسی می‌سازد.

منابع

۱. آرزو گوالیاری، سراج‌الدّین علی خان: *مجمع‌النّفایس* (تألیف: ١١٦٤ هـ ـ تذکرهٔ شعرای فارسی سدهٔ دوازدهم هجری)، به‌کوشش دکتر زیب‌النّساء علی خان (سلطان علی)، مرکز تحقیقات فارسی ایرن و پاکستان، اسلام‌آباد (پاکستان)، ١٣٨٣ هـ ش/١٤٢٥ هـ/٢٠٠٤ م.

۲. آزاد دهلوی، شمس‌العلما مولانا محمّد حسین: *نگارستان فارس*، عاکف بُکدپو، دهلی، ۱۹۹۲ م.

۳. حزین لاهیجی، شیخ محمّد علی: *تذکرةالاحوال* (تألیف در شاهجهان‌آباد: ١١٥٤ هـ/ ١٧٤١ م)، انتشارات اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ١٣٧٤ هـ ش.

---

۱. آرزو گوالیاری، سراج‌الدّین علی خان: *مجمع‌النّفایس*، تصحیح و ترتیب دکتر عابد رضا بیدار، ص ۳۷۹؛ هاشمی سندیلوی، شیخ احمد علی خان: *مخزن‌الغرائب*، ص ۳–۸۰۲.

۲. حزین لاهیجی، شیخ محمّد علی: *رقعاتِ حزین* (خطّی)، شمارهٔ میکروفیلم ١٤٢/٤، مرکز میکروفیلم نور، دهلی‌نو، برگ ۵۲ الف.

٤. حزین لاهیجی، شیخ محمّد علی: *رقعاتِ حزین* (خطّی)، شماره‌های میکروفیلم ١٤٢/٤ و ٥١٤/٥، مرکز میکروفیلم نور، خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو.

٥. حسینی سنبهلی مرادآبادی، میر حسین دوست: *تذکرهٔ حسینی* (تألیف: ١١٦٣ ه/١٧٥٠ م)، نولکشور، لکهنو، ١٨٧٨ م.

٦. هاشمی سندیلوی، شیخ احمد علی خان: *مخزن‌الغرایب* (تألیف: ١٢١٨ ه/١٨٠٣ م)، به‌اهتمام محمّد باقر، لاهور، ١٩٦٨ م.

7. Khatak, Sarfaraz Khan: *Shaikh Muhammad Ali Hazin Lahiji: His Life, Times and Works*, Lahore, 1944.

8. Rizvi, Sayyid Athar Abbas: *A Socio Intellectuel History of the Isna 'Ashri Shiis in India*, Vol. II, Canbera, 1986.

معرّفی نسخهٔ خطّی چار بهار منشی بال کرشن برهمن حصاری

ملک سلیم جاوید[*]

مُنشی بال کرشن برهمن حصاری[1] به‌پیروی «چار چمن»[2] چندربهان برهمن[3] کتابی به‌نام «چار بهار»[4] در عصرِ اورنگ‌زیب[5] تألیف کرد. نسخهٔ خَطّی «چار بهار» در کتابخانهٔ موزهٔ ملّی هند محفوظ است و تاریخ تألیف آن به‌قرار مادّهٔ «زهی رنگین بهارستان»[6] می‌باشد. بنده عنوانِ رسالهٔ دکتری را تصحیح «چار بهار» انتخاب کرده بودم. اکنون تصحیح کلّی

---

* استادیار فارسی کالج ذاکر حسین، دهلی‌نو.

۱. برهمن حصاری، منشی بال کرشن: چار *بهار* (خطّی)، ۱۰۷۱ هـ/۱۷۱۰ م، شمارهٔ 55.73/1569 در موزهٔ ملّی هند، دهلی‌نو، ص ۲۳۵؛ *ویرایش و ارزیابی انتقادی چهار بهار*، پایان‌نامهٔ دکتری ملک سلیم جاوید، ص ۷۱؛ *فارسی ادب بعهد اورنگ‌زیب*، دکتر نورالحسن انصاری، ص ۵۲۸؛ *Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India Office, Herman Ethe, p.1903; Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani & Pushto Manuscripts in the Bodlein Library, Herman Ethe, p.1889.*

۲. عبدالله، سیّد: *ادبیّات فارسی مین هندوؤن کا حصّه*، انجمن ترقّی اردوی هند، دهلی‌نو، ۱۹۹۲ م، ص ۹۸.

۳. همان.

۴. برهمن حصاری، منشی بال کرشن: چار *بهار* (خطّی)، ۱۰۷۱ هـ/۱۷۱۰ م، شمارهٔ 55.73/1569، ص ۱؛ *ویرایش و ارزیابی انتقادی چهار بهار*، پایان‌نامهٔ دکتری ملک سلیم جاوید، ص ۱.

۵. الحسینی، سیّد محمّد علی: *تاریخ راحت افزا*، ناشر: سیّد خورشید علی، اعظم استیم پریس، حیدرآباد دکن، ۱۹۵۱ م، ص ۴۶؛ *اورنگ‌زیب ایک نیا زاویهٔ نظر*، ترجمهٔ اردو فیضان رشید، ص ۱؛ *بزم تیموریه*، سیّد صباح‌الدّین عبدالرّحمن، ج ۳، ص ۲؛ Sarkar, Sir Jadu Nath: *History of Aurangzib*, Calcutta, 1935-52, Vol. I, p.5; Lanepoole Stanley: *Aurangzib and the Decay of the Mughal Empire*, Oxford University Press, Bombay, 1930, p.22.

۶. برهمن حصاری، منشی بال کرشن: چار *بهار* (خطّی)، ۱۰۷۱ هـ/۱۷۱۰ م، شمارهٔ 55.73/1569 در موزهٔ ملّی هند، دهلی‌نو، ص ۱۵.

«چار بهار» به‌اتمام رسیده است و از دانشگاه دهلی برای این کار درجهٔ دکتری گرفته‌ام. می‌خواهم به‌خدمت علاقه‌مندان به‌زبان فارسی به‌طور اختصار این نسخهٔ خطّی را معرّفی کنم.

منشی بال کرشن برهمن حصاری برهمن‌نژاد بود و به‌حصار[1] واقع در ایالت هریانه تعلّق داشت. ایالت هریانه در مسیر پنجاب واقع است و مسافت این شهر از دهلی صد و شصت و چهار کیلومتر است.

منشی بال کرشن برهمن حصاری در این بهار شیخ سعدی را با اسم بابای عاشقان یاد کرده است.

او خودش می‌گوید:

"کاتب حروف برهمن‌نژاد است از سکنهٔ بلدهٔ حصار فیروزه بیرون قلعه منزل دارد"[2].

پدرش اگرچه شغل حسابداری داشت، امّا علاقه‌مند به‌فارسی بود. همچنین برادرانش نیز دلدادهٔ فارسی بودند. بنابراین بال کرشن برهمن را به‌شاگردی عبدالمجید سپردند که فارسی را یاد بگیرد. بال کرشن برهمن در تحصیلات خود استعداد خوبی را نشان داد و بویژه در انشانویسی پیشرفت کرد.

بال کرشن برهمن تألیف خود «چار بهار» را به‌چهار فصل تقسیم کرده و هر فصل را بهار نامیده و به‌یک دانش اختصاص داده است. تفصیل این نسخه به‌قرار زیر است:

۱. شمارهٔ نسخه : 55.73/1969[3].
۲. اسم نسخه : چار بهار.
۳. نام مؤلّف : منشی بال کرشن برهمن حصاری.
۴. سال تألیف : ۱۰۷۱ ه/۱۷۱۰ م.
۵. نام کاتب : روشن سراج غلام حسین ولد شیخ پیر محمّد عبّاسی.
۶. تعداد برگ : ۲۳۴.

---

1. Juneja, M.M.: *History of Hisar: From Inception to Independence (1354-1947)*, New Delhi, 1989, p.10; *The Encyclopaedia District Gazetters of India, North Zone*, Vol. III, p.109.

۲. برهمن حصاری، منشی بال کرشن: *چار بهار* (خطّی)، ۱۰۷۱ ه/۱۷۱۰ م، شمارهٔ 55.73/1569، ص ۷۳.

۳. همان، ص ۱.

۷. تعداد سطر : ۱۵.
۸. اندازه : ۱۶×۹ سانتی‌میتر.
۹. آغاز نسخه : بسم الله الرّحمٰن الرّحیم، آغاز مقدّمه نسخهٔ چار بهار...
۱۰. انجام نسخه : ... در پوستین من نزنی دست امتحان/گر بانگ می‌زنم چو دهل از میان تیغ.

مقدّمهٔ این کتاب را «شیخ جلال»[1] پیر و مرشدِ بال کرشن برهمن نگاشته است که به‌این عبارت شروع می‌شود:

"گلگشت قلم خوش رفتار در بهارستان حمد حضرت آفریدگار وظایفِ حمد و ثنا و رواتبِ شکر و دُعا مر حضرت فیّاض علی الاطلاق را... گل افشانی درودِ سرمدی بر روضهٔ طیّبه نعت حضرت محمّدی... نثار جواهر تحیّت و ثناخوانی برپایه اورنگ جهانیان حضرت اعلی خاقانی... پادشاهِ جوان بخت پیر تدبیر اورنگ‌زیب شاه عالمگیر..."

سپس *گلستان* و *بوستان* حضرت سعدی شیرازی را نمونه از گلفشانی چهار *بهار* گفته می‌نویسد:

"وهم سوسن زبان را که قوّت ناطقه عبارت از آن است آن‌قدر طراوتِ ارزانی داشته که *گلستان* و *بوستان* حضرت سعدی شیرازی نمونه از گلفشانی آن است".

بال کرشن برهمن «چهار بهار» را بدین‌قرار تقسیم نموده:

فصل اوّل یا بهارِ اوّل دربارهٔ اخلاق و تصوّف است و می‌نویسد:

"در طراوت گلشنِ تصوّف و سلوک و لطافت چمن پند و نصیحت و نضارت گلبن عقل و حکمت و گلدسته ریاض تصوّف".

سپس بال کرشن در داستان‌ها، مطالب اخلاقی چون خرد و دانش و علم و حکمت بیان داشته و اهمیّت آنها را بیان کرده است و بعضی اوقات، مسائل بسیار دقیق را موردِ

---

۱. برهمن حصاری، منشی بال کرشن: چار *بهار* (خطّی)، ۱۰۷۱ هـ/۱۷۱۰ م، شمارهٔ 55.73/1569، ص ۷۳؛ *ویرایش و ارزیابی انتقادی چهار بهار*، پایان‌نامهٔ دکتری ملک سلیم جاوید، ص ۵۰.

بحث قرار داده است و نظریّات خود را در ابیات توضیح نموده. نظریّات خود را در عناوین زیر بیان کرده است:

"نکات تصوّف سلوک و معرفت... حقیقت و طریقت. شمایم گلزار به‌توحید عرفان، در میان خاموشی سرمستان باده معرفت، سرمهٔ بیداری خواب آلودگان غفلت. توتیای عبرت و آگاهی در چشمِ خفتگان بادهٔ عقل و گمراهی. دلالتِ طریق صواب. نتیجهٔ غفلت. آشنایی بحر نصیحت. پایه‌شناسی استعداد. در پرورش نهال و نوال افضال. هنگامهٔ بی‌هنگام. خریداری جوهر عقل کامل‌العیار با نقد بخت بیدار و مددگار".

بهار دوّم به‌عنوان «در گلفشانی احوال و اوضاع خونین جگرانی که به‌عشق لاله رویان و گلعذاران داغ محبّت بر جگر داشته‌اند و شهدایی عالی‌مقدار که نقد جان عزیز را در راه صدق و صفا نثار ساخته. نام و آوازهٔ مردی و مردانگی بر صفحهٔ روزگار یادگار گذاشته‌اند». بال کرشن برهمن اهمیّت عشقِ حقیقی را به‌تفصیل می‌نگارد و عظمتِ عشق را بیان کرده است. او بعضی از داستان‌های عشقیِ سعدی را به‌طور مثال آورده است. منشی بال کرشن برهمن حصاری در این بهار شیخ سعدی را با اسم بابای عاشقان یاد کرده است. اوّل از سیاحت سعدی حرف می‌زند، سپس از عشق او صحبت می‌کند.

همچنین داستانِ ستی دختر راجپوت را که به‌ماروارا تعلّق داشت و بعد از مرگِ شوهرش، خود را با جسدِ او می‌سوزاند، بیان کرده است.

و داستان‌های دیگر دربارهٔ ستی که در خانوادهٔ ثروت‌مندانِ بیکانیر رواج داشته بیان نموده است. غیر از این داستان‌ها، بعضی قصّه‌ها آورده که داری مطالب اخلاقی است. او از عناوین دیگر این بهار را آراسته کرده است مانند: جلوه شاهد حقیقت بر اصحاب عشق و طریقت، حکایت لب تشنگان و دریانوش، دوستان وفادار تمام عیار شمع افروزی سوختگان دل‌افروخته، قصّه شوریده، حکایت، قصّهٔ دردمندی، حق پسندی، قصّه یکی از شهدای عالی‌مقدار صاحب وقار، حکایت شهید صاحب ولایت.

عنوانِ فصل سوّم به‌این قرار است: «در رنگ‌آمیزی حالات جمعی دوستان و عزیزان که در سلکِ صحبت این برهمن منسلک می‌باشند و تعریف و توصیف بعضی بزرگان

قدردان که حاضرانه و غایبانه این ذرّه احقر را نسبت به‌خدمت ایشان عقیده و نیازمندی بهم رسیده و بعضی غرایب و نکات و لطایف کلمات که از متقدّمین و متأخّرین به‌گوش هوش این نیازمند رسیده و سرگذشت خود و کیفیّت عمارات و آبادانی بلدهٔ طبقهٔ حصار و احوال اشراف و اخبار و نیکان و پاکان آن‌جا بیان و احوال دوستان و عزیزان» و مشتمل است بر ذکر احوال شعرا و ادبا و علما و دانشمندانِ اولیا و شرفا و حایز اهمیّت بسیار است.

چون منشی بال کرشن برهمن حال بعضی از آن‌ها را آورده است که با آنان ملاقات داشته بنابراین تردیدی نیست که این اطّلاعات از هر لحاظ معتبر است. بعضی از آن‌ها به‌این قراراند: دیا رام کتری حصاری، برادرِ مهربان خواجه چندر بهان برهمن، روشن سُجان رای تیواری، کندن داس بادفروش، هر کرن داس برهمن، سُکه آنند کتری، کِشن سنگه، روشن رای انوپ رای برهمن، نتهو مَل برهمن، دیا رام تیواری، دَیَا رام برهمن، چندر سین، اوگر سین، بینی رام کایسته، پرتاپ سنگه بقّال، وَسَنْت مَل برهمن، مُول داس کتری، مُول داس کایسته، مدسودن داس، سورج دَجْ سرهندی، روشن رای، سُجان رای، سورج دَجْ، سری مهیش داس کنبو، دینا ناتهه رام چند کایسته بهتناگر، شیخ احمد ختانی، قیاس خان، خلیفه شهباز، میر حسام‌الدّین، سیّد محمّد صوفی، سیّد نظام‌الدّین، منشی عطارد نشان رای چندر بهان، رای روشن ضمیر صاحب فرهنگ و تدبیر، کلیان داس دبیر، پرندر داس پسر سورون داس، سورتر داس کتری عرف کنکر، کِرْپا رام برادر دَیا رام گهتری، مدن رای پاتهک و کشور داس مَهَاجَن، خواجه دَیَا رام برهمن عرف کوربلاد.

آخرین بهار زیر عنوان «در تسطیر عرایض و مکاتبات و رقعاتی که به‌موجب اشارت بعضی دولتمندان به‌درگاه سلاطین سجده‌گاه و خوانین عالی‌جاه و از جانب خود به‌بعضی احبّا و اعزّه اتّفاق افتاده و وقائع و سوانح که اسماع نموده عرایض به‌درگاه حضرت بادشاه ظلّ الله» و چنان‌که از عنوانِ آن پیدا است مجموعهٔ نامه‌هایی است که منشی بال کرشن به‌امرا و حکمران و خویشاوندان و دوستان نوشته و می‌توان این نامه‌ها را به‌سه عنوان زیر تقسیم کرد:

۱- نامه‌هایی که دربارهٔ راؤ کَرَن است.

۲- نامه‌هایی که مربوط به‌حصار و اوضاع آن شهر است.

۳- نامه‌های شخصی منشی بال کرشن برهمن حصاری.

این مطالب «چار بهار» پیداست که این اثری است دارای اهمیّت و اطّلاعاتی پرارزش دربارهٔ اوضاع سیاسی، اجتماعی و ادبی آن دوره را در اختیار خوانند، می‌گذارد.

منابع

کتاب‌های فارسی

۱. برهمن حصاری، منشی بال کرشن: *چار بهار* (خطّی)، ۱۰۷۱ ه‍/۱۷۱۰ م، شمارهٔ نسخه 55.73/1569 در موزهٔ ملّی هند، دهلی‌نو.

۲. الحسینی، سیّد محمّد علی: *تاریخ راحت افزا*، ناشر: سیّد خورشید علی، اعظم استیم پریس، حیدرآباد دکن، ۱۹۵۱ م.

۳. سلیم جاوید، ملک: *ویرایش و ارزیابی انتقادی چهار بهار* (پایان‌نامهٔ دکتری)، بخش فارسی دانشگاه دهلی، دهلی، ۲۰۰۲ م.

کتاب‌های اردو

۴. انصاری، نورالحسن: فارسی ادب بعهدِ اورنگ‌زیب، اندو پرشین سوسائتی، دهلی، ۱۹۶۹ م.

۵. پرشاد، اوم پرکاش: *اورنگ‌زیب ایک نیا زاویهٔ نظر*، ترجمهٔ اردو فیضان رشید، خدابخش اورینتل پبلک لائبریری، پتنا، ۱۹۹۰ م.

۶. عبدالرّحمن، سیّد صباح‌الدّین: بزم تیموریه، ج ۳، مطبع معارف اعظم‌گره، ۱۹۸۱ م.

۷. عبدالله، سیّد: *ادبیّات فارسی مین هندوؤن کا حصّه*، مطبوعات انجمن ترقّی اردوی هند، دهلی‌نو، ۱۹۹۲ م.

کتاب‌های انگلیسی

8. Ethe, Herman: *Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India Office*, Vol. I, II, Oxford, Pt. III, AFL Boston, Oxford, 1954.

9. -----------: *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani & Pushto Manuscripts in the Bodlein Library*, Pt. I, II, Oxford, 1889-1930, Pt. III, AFL Boston, Oxford, 1954.

10. Juneja, M.M.: *History of Hisar: From Inception to Independence (1354-1947)*, New Delhi, 1989.

11. Lanepoole Stanley: *Aurangzib and the Decay of the Mughal Empire*, Oxford University Press, Bombay, 1930.
12. Sarkar, Sir Jadu Nath: *History of Aurangzib*, Calcutta, 1935-52, Vol. 1-5.
13. *The Encyclopaedia District Gazetters of India, North Zone* (A Report published by Government of India), Gyan Publication House, New Delhi, 110002, Vol. III.

بیاض‌های آزاد بلگرامی

جهانگیر اقبال تانتری *

میر غلام علی آزاد بلگرامی[1] شاعر ممتاز و تذکره‌نویس قرن دوازدهم هجری است. با خدمات گران‌بهایی که در عرصه ادبیّات عربی و فارسی انجام داده‌اند، نام و مقام خویش را در تاریخ ادبیّات عربی و فارسی هندوستان ثبت کرده‌اند. وی یک عالم برجسته نیز بوده آثاری که از خود به‌جا گذاشته در نوع خود منحصر به‌فرد می‌باشد. به‌طوری‌که این آثار کمک قابل ملاحظه‌ای به‌تحقیقات محقّقین کرده است. مانند *مآثرالکرام*، *تاریخ بلگرام*، *روضةالاولیا* و *شجرهٔ طیّبه* که اثرات آنها یک منبع معتبر آگاهی از زندگی و کارنامه‌های اولیا و مشایخ می‌باشد. کتاب مؤخّرالذکر کتابی است که تا هنوز طبع نگردیده، مشتمل بر ذکر خانواده‌های بلگرام است که در آن تاریخ تولّد و وفات افراد خانوادهٔ بلگرام ذکر گردیده است. در برخی از تذکره‌هایش مانند *ید بیضا*، *سرو آزاد* و *خزانهٔ عامره* و غیره نیز ذکر شاعران شده است. همچنین به‌سبب خصوصیّاتی که دارد مرکز توجّه محقّقین بوده و هنوز مورد استفاده قرار می‌گیرد. علاوه بر این آزاد، اشعار فارسی و عربی نیز به‌کثرت سروده است. تألیفات و تصنیفات زیادی دارد که به‌آنها نظری می‌اندازم و در این مقاله چند بیاض آن‌ها را ذکر می‌نمایم که هنوز نیاز به‌مطالعه دقیق و تفصیلی دارد.

---

* پژوهندهٔ آرشیوشناسی و بخش موزه، جامو (جامو و کشمیر).

۱. به‌روز یکشنبه ۲۵ صفرالمظفّر ۱۱۱٦ هـ/۹ ژوئن ۱۷۰٤ م در محلّهٔ میدان‌پوره بلگرام (اتّراپرادش) متولّد شد و ۲٤ ذی‌قعدهٔ ۱۲۰۰ هـ/۱۸ سپتامبر ۱۷۸٦ م وفات یافت.

ما می‌دانیم که آزاد بلگرامی مقام یک تذکره‌نویس را دارد و برای یک تذکره‌نویس، بیاض، اهمیّت فراوان دارد. معنای لغوی بیاض، سفیدی، کتابچهٔ یادداشت و آن کتابچه‌ای است که در آن شعر نوشته می‌شود[۱]. یک تذکره‌نویس در بیاض‌ها علاوه بر شعر، دربارهٔ شعرا مطالب دیگر نیز می‌نویسد و زمان نگارش کتاب از آن یادداشت‌ها استفاده می‌نماید. علاوه بر آزاد بلگرامی، تذکره‌نویس‌ها و شخصیّات مهمّ نیز هستند که از بیاض آن‌ها، اطّلاعات زیادی به‌دست ما رسیده است.

دربارهٔ چهار بیاض آزاد بلگرامی، مطالبی در فهرست‌های مختلف دیده می‌شود:

مهم‌ترین بیاض میر غلام علی آزاد بلگرامی در کتابخانهٔ ملّی پتنا موجود است. نام تاریخی آن «بیاض رنگین» است که به‌سال ۱۱۴۳ هجری منسوب می‌گردد.

۱- یک بیاض آزاد بلگرامی در موزهٔ سالارجنگ حیدرآباد موجود است. این بیاض، تذکرهٔ *ید بیضا* (سال تألیف: ۱۱۴۸ ه) مشتمل بر اشعاری است که دربین سال‌های ۱۱۵۶ هجری سروده شده بود. این در ید بیضا در آخر نسخه شمارهٔ ۵۴۶ نیز ذکر شده است که در سالارجنگ موجود است[۲].

۲- یک بیاض دیگری آزاد در موزهٔ ملّی پاکستان، کراچی موجود است که شمارهٔ آن N.M.1961-1239 است به‌خطّ نستعلیق چلیپا است و مشتمل بر ۷۲ صفحه می‌باشد. یادداشت محمّد یوسف بلگرامی (۱۱۷۲–۱۱۱۶ ه) که پسر خاله و دوست اوست، نیز در آن موجود است، وی می‌نویسد:

"این تحفهٔ نفیس که برادر شفیق حضرت میر غلام آزاد بلگرامی به‌بنده فرستادند، خیلی خوشوقت شدم. خدا سلامت دارد. محمّد یوسف بلگرامی، چهاردهم شعبان‌المعظّم سنهٔ ثمان و خمسین و مائة بعد الف".

از این یادداشت معلوم می‌گردد که این بیاض را خود آزاد برای میر محمّد یوسف

---

۱. فیروزالدّین لاهور، *فیروزاللغات* (سنگی)، لاهور، ص ۲۵.
۲. *فهرست مخطوطات فارسی سالارجنگ*، حیدرآباد، ج ۲، ص ۱۵۵.

فرستاده بود. در این بیاض کلام شعرای هند و ایران درج است. در آغاز بیاض فهرست این شعرا نیز درج شده است. آغاز:

تا به‌طبع تو بود با او بزن بر سنگ سیم ور بدل گردد مزاجش هست او زر عیار[۱]

۳- یک بیاض آزاد در کتابخانهٔ ندوةالعلما لکهنو موجود است که شمارهٔ ۱۴۰، خطِّ نستعلیق، کاتب سیّد جلیل احمد سهسوانی مورّخ ۱۲۹۸ هجری، تعداد صفحات ۳۲۱ می‌باشد. در آغاز بیاض فهرست شعرا نیز درج شده، نام بیاض، *بیاض آزاد* است. کاتب سیّد جلیل احمد سهسوانی به‌فرمایش سیّد محمّد صدّیق حسن خان از بیاض مذکور این بیاض را تدوین کرد که به‌خطِّ خود آزاد و نزد نوّاب صدّیق حسن خان بود بیاض آزاد که به‌خطِّ خود آزاد می‌باشد این حقیقت از بیان سیّد انورالحسن فرزند نوّاب و در مصنّف تذکره نگارستان سخن زمانی آشکار می‌گردد که وی در تألیف تذکره‌ای خویش از این بیاض به‌طور مآخذ استفاده می‌کند و این را ذکر می‌کند، وی می‌نویسد در تألیف این تذکره «از بیاضِ دستخطِ خاصّ میر آزاد»[۲] استفاده شده است سیّد جلیل سهسوانی کتابت بیاض مذکور را در ماه ذی‌قعدهٔ ۱۲۹۷ هجری آغاز کرده و در ماه ذی‌الحجّهٔ ۱۲۹۸ هجری به‌پایان رسانید این بیاض از فیضی دکنی شروع شده و به‌میر جلال اسیر ختم می‌گردد. آغاز:

منم فیضی که در میدان معنی چو من چابک سوار تیز و تگ نیست

در جستجوی گوهر ذاتت فگنده چرخ از روز و شب به‌قلزم حیرت سفینه‌ها

انجام: همان‌طور که بیان شد که آزاد بلگرامی یک تذکره‌نویس بود و وی در تألیف تذکرهٔ دوّم خود (در تألیف ۱۱۶۶ ه) از این بیاض استفاده کرده است. در این بیاض شعر ۲۷۷ شاعر، مشتمل بر ۳۵۰۰ شعر و رباعی نقل گردیده است.

با مقایسهٔ این بیاض با *سرو آزاد*، معلوم می‌شود که اکثر اشعار در *سرو آزاد* درج شده که در این بیاض نیز موجود می‌باشد. البتّه در این بیاض فقط کلام شعرا موجود است، ولی شرحی بر آن نوشته نشده است.

---

۱. عارف نوشاهی، دکتر سیّد: *فهرست نسخه‌های خطّی فارسی موزهٔ ملّی پاکستان کراچی*، ص ۱۳۰.

۲. نور قنّجی، سیّد نورالحسن خان: *نگارستان سخن*، مطبع شاهجهانی، بهوپال، ۱۲۹۳ ه/۱۸۷۶ م، ص ۱۶۱.

صفحهٔ ۱۱۹ بلافاصله بعد از ۱۱۶ آمده است، کاتب نسخه در آغاز صفحه ۱۱۶ ذکر کرده است که اکثر اوراق این بیاض جابه‌جا شده‌اند. و در صفحه ۱۱۶ مثنوی *امواج‌الخیال* در وصف بلگرام از میر عبدالجلیل بلگرامی نقل گردیده که ناتمام می‌باشد. آزاد بلگرامی در *سرو آزاد* یک بحث جداگانه در موضوع سرقه و توارد گنجانده است و اشعار صائب، غنی کشمیری، سلیم تهرانی و نوعی خبوشانی را به‌طور مثال ذکر کرده است. در این بیاض مثال‌هایی که از ۲۷ تا ۳۶ صفحه موجود است در بیاض مذکور به‌عنوان «لا ادری» دو شعر شاعر نامعلوم را نیز نقل کرده است.

از صفحه ۳۰۶ تا ۳۰۹ به‌عنوان «اقوال ملّا دو پیازه» اقوال آن به‌نثر فارسی درج کرده، مجموعاً در این بیاض بیش از ۳۵۰۰ شعر و ۵۲ رباعی شعرای مختلف درج شده است. یکی از ویژگی‌های برجسته این بیاض که بهاهمیّت آن می‌افزاید، این است که در این بیاض ذکر اسم و کلام چند شاعر درج گردیده که در دیگر تذکره‌ها ذکر این شعرا نیست و شاید اوّلین بار است که اسم آنها در این‌جا می‌آید. یعنی بعضی از شعرا پیش از این معرّفی نشده‌اند. ترتیب و تدوین این بیاض ضخیم که مشتمل بر کلام شعرای فارسی زبان هند و ایران می‌باشد، یک کارنامهٔ علمی دیگری از آزاد بلگرامی است که از آن اهل علم و ادب همیشه مستفید خواهند شد.

مهم‌ترین بیاض میر غلام علی آزاد بلگرامی در کتابخانهٔ ملّی پتنا موجود است. نام تاریخی آن «بیاض رنگین» است که به‌سال ۱۱۴۳ هجری منسوب می‌گردد. به‌خاطر اهمیّت این بیاض همین‌قدر گفتن کافی است که این بیاض به‌خطِّ آزاد بلگرامی است. شمارهٔ بیاض ۳۴۱۳ می‌باشد. در صفحهٔ اوّل یک تحریر که مشتمل بر ۵ سطر است و از آن معلوم می‌شود که آزاد بلگرامی زمانی که قصد حج بیت الله کرد، این بیاض را به‌پسر خاله خویش، میر محمّد یوسف بلگرامی (۱۱۷۲–۱۱۱۶ ه) سپرده بود. در آخر بیاض یک مهر بیضوی نیز ثبت گردیده که سجع «میر غلام علی» است نوشتهٔ آزاد در زیر آمده است:

"چون فقیر حقیر، آواره دشت گمنامی، سیّد غلام علی حسینی واسطی بلگرامی به‌تاریخ سیوم شهر رجب‌المرجب روز دوشنبه سنهٔ خمسین و مائة و الف از بلگرام احرام بیت الله بست این بیاض را که در عرصهٔ یک هفته کم و بیش

مبوّب کرده، انگار بیاضی دیگر ساخته بودم و الحال ترتیب بیاضی دیگر به‌سبب ضیق وقت، به‌وقت دیگر افتاده به‌برادر بلگرامی مهربان فضائل پناه میر یوسف سلمه الله هبه نمودم و الحمدلله اوّلاً و آخراً. آزاد برای ترتیب این بیاض یک قطعه تاریخی سرود. و آن این است:

چیـدیم ز بوسـتان اشـعار متـین   بس لاله و گل‌های نزاکت آگین
گلدسته ساختیم در غایت لطـف   تاریخ نوشتیم، «بیاض رنگین»"
(۱۱٤۳ هجری)

در بیاض این عبارت هم موجود است لجامعه و کاتبه سیّد غلام علی حسینی واسطی بلگرامی، دو صفحه اوّل آزاد یک رباعی سروده است که در آن پدر بزرگ و استاد خویش میر عبدالجلیل بلگرامی واسطی بلگرامی (م: ۱۱۳۸ ه) را ذکر کرده است. قبل از رباعی عبارت ذیل به‌رنگ قرمز روشن نوشته شده:

لجدّی و استادی میر عبدالجلیل واسطی بلگرامی قدّس‌سرّه:

این نسخه کز و کسب هنر باید کرد   تحریر خطـش بـه‌آب زر بایـد کـرد
شیرازه‌اش از رشـتۀ جان باید بست   جلدش همه از لخـت جگر باید کرد

تعداد اوراق این بیاض در عبارت نوشته گردیده:

"اوراق این بیاض یک صد و شصت و یک موجوداند".

این بیاض در نوع خود منفرد نامیده می‌شود، زیرا در این بیاض آزاد مطالب بسیاری را به‌عربی و فارسی نوشته (تعداد آن کم است) تحت عناوین مختلف اشعار شعرای مختلف ایرانی و شعرای فارسی زبان هندوستانی را یک‌جا جمع کرده است که حقیقتاً کاری پر زحمت بود. تفصیل آن به‌دنبال می‌آید.

آزاد بلگرامی یادداشت‌های دیگری را نیز در بیاض مذکور به‌رشتۀ تحریر درآورده است که از جمله آن‌ها در تذکرۀ خویش دو یادداشت متعلّق به‌*ید بیضا* قابل ذکراند که شرح آن چنین است:

۱- به‌تاریخ هشتم شهر ربیع‌الاوّل روز سنۀ ۱۱۴۹ هجری شروع در تحریر نسخۀ ثانی تذکرۀ *یدِ بیضا* نموده شد، ربّ یسر و تمم بالخیر.

۲- به‌تاریخ هشتم جمادی‌الاولی روز پنجشنبه ۱۱۴۹ هجری از ترتیب و تهذیب و ترقیم نسخهٔ ثانی تذکرهٔ *ید بیضا* فراغ دست داد فالحمدلله علی احسانه و الصلوٰة و السّلام علی رسوله محمّد و آله و جمیع احبّائه.

واضح باشد که آزاد بلگرامی زمانی که به‌سیوستان در سال ۱۱۴۳ هجری (سنده) می‌رفت، قصد کرد که *یدِ بیضا* بنویسد که در آن‌جا دایی وی میر سیّد محمّد متخلّص به‌شاعر بلگرامی (۱۱۸۵-۱۱۰۱ ه) به‌کار وقایع‌نگاری مشغول بود. و او می‌خواست که آزاد را به‌جای خودش بگمارد و خود به‌بلگرام بیاید. آزاد در سیوستان در سال ۱۱۴۵ هجری به‌اعتبار حروف تهجّی این تذکره را تألیف کرد. در این کار مدّت یک سال صرف کرد، آزاد بلگرامیِ چنین می‌نویسد:

"راقم این کلمات... را اکثر احوال در آیینهٔ خیال منطبع می‌شد که مجموعه‌ای آراسته شود متضمن اخبار و اشعار شعرای حال و قدمای قال[1] تا در سنهٔ ثلث و اربعین و مائة و الف (۱۱۴۳) هجری عزیمت بنده از بلاد هند به‌دیار سند به‌محروسه سیوستان... اتّفاق افتاد. آن تمنّای خفته بیدار گردید... سامان تدوین از کتب و دواوین متقدّمین و متأخّرین که در کتب خانهٔ وطن به‌همهٔ جهت همراه بود. از این راه شاهد مقصود بر طبق خواهش جلوه نمی‌نمود. امّا بر هر کیفیّت عطلت وقت داعی شد که به‌قدر امکان طرح این کار باید انداخت ومائدهٔ ماحضر مهیّا باید ساخت. گر ننویسی قلمی می‌تراش پس در اواسط سنهٔ خمس و اربعین و مائة و الف (۱۱۴۵) عنان همّت تافتم، قرب یک سال کار کردم و لمعهٔ نوری از تجلّی‌گاه سخن به‌دست آوردم".

نگارش اوّل تذکره ۵۳۳ شاعر را شامل کرده بود که آغاز آن با فضل‌الدّین محمّد کاشانی و اختتام آن با میر محمّد اشرف می‌باشد، امّا مؤلّف بعد از برگشت به‌وطن خویش دوباره آن را ویراستاری کرد و نسخهٔ اوّل را منسوخ کرد، در سال ۱۱۴۸ هجری یک نسخه دیگر را بعد از تجدید نظر و اضافات تدوین کرد، دوباره آزاد چنین می‌نویسد:

---

۱. امّا در ذکر میر عبدالجلیل چنین نوشته است که بر مطالعه کنندگان این طور مخفی مستور نماند که علّت غایی تسویه این کتاب (*ید بیضا*) ذکر آن جناب تقدّس مآب است *ید بیضا* (قلمی) مخزونه کتابخانهٔ خدابخش پتنا.

ید بیضا تألیف فقیر در احوال شعرای سلف و خلف اوّل این کتاب را در سیوستان ملک تألیف کردم و نسخهٔ آن سایر و دایر شد. و بعد معاودت از بلاد سند به‌دیار هند آن نسخه را منسوخ ساخته. نسخهٔ دیگر را در سنهٔ ثمان و اربعین و مائة و الف (۱۱۴۸) نوشتم و این مصراع تاریخ یافتم:

«طبع کلیمم ید بیضا نمود»[1]

در نگارش دوم، مؤلّف تعداد شعرا را به ۱۳۵۹ شاعر افزایش داد و کتاب را با ابوالحسن شهید بلخی آغاز نمود، درحالی‌که احوال شعرای اله‌آباد را در وسط آن در سال ۱۱۴۷ هجری اضافه نمود. به‌استناد *ید بیضا* این سخن هم قابل ذکر است که بعد از تألیف این تذکره دو سال پس از آن یعنی در سال ۱۱۵۰ هجری آزاد به‌قصد حج به‌حجاز می‌رود و بعد از برگشت از آن‌جا در اورنگ‌آباد دکن ساکن می‌شود، در این وقت میر محمّد یوسف آن‌ها را مطلع ساخت که در زمان غیبت شما شخصی در بنارس *ید بیضا* را به‌خود منسوب ساخته. چندین نسخهٔ آن را آماده کرده و به‌آن‌جا و این‌جا می‌فرستد. آزاد از این خبر ناراحت می‌شود و چنین می‌نویسد:

"عجب‌تر آن‌که آنچه از نقول و حکایات فقیر از غرایب مصنّفات و عجایب مؤلّفات نقل می‌کند مجموعه را به‌خود نسبت داده، گویا آن همه احوال به‌چشم خود سیر کرده، تذکره را انتخاب نموده باشد حال آن‌که چشم بی‌نورش از آن مصنّفات خبر ندارد".

آزاد فقط به‌این اکتفا نکرد، بلکه دربارهٔ آن یک قطعه سرود که در آن این سخن به‌طریقه‌های مختلف گفته شده است:

بی‌شعوری از بنارس کرد فکر نارسی	خواست تا در دست گیرد شعلهٔ جواله‌ای
برد تصنیف من و شهرت به‌نام خویش کرد	از بهارم کرد غارت این ستمگر لاله‌ای
خواند و از برکرد تورات و کلیم الله را	گفت من صاحب کتابم طوطی بنگاله‌ای

---

۱. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ ه): *خزانهٔ عامره*، ص ۷ و *سرو آزاد*، ص ۱ ـ قطعه مکمّل تاریخ از این است:

این چه سوادی‌ست که در حرف او	لمعهٔ اعجاز سخن وا نمود
مصرع تاریخ چنین شد رقم	طبع کلیمم ید بیضا نمود

سامری بایستی و دعوا ید بیضا کنی   رو که در دست تو می‌زیبد دم گوساله‌ای
گرچه خود را گوهر اصلی نماید درنظر   آب گردد عاقبت از آفتابم ژاله‌ای[1]

در برگ ۱۵۵ ب «بیاض رنگین» علاوه بر آزاد بلگرامی یادداشتی از میر محمّد یوسف بلگرامی نیز وجود دارد که در آن میر محمّد یوسف تاریخ وفات پدر خویش، میر محمّد اشرف را نوشته و قطعهٔ تاریخ وفات آزاد بلگرامی نیز در آن درج است. این یادداشت از سال ۱۱۵۹ هجری می‌باشد که در آخر آن عبارت «کتبهٔ محمّد یوسف بن سیّد محمّد اشرف ۱۱۵۹ ه» به‌نظر می‌رسد در همین برگ دو قطعه تاریخ وفات نیز درج کرده است. یکی متعلّق به‌میر یحیٰی کاشی و دیگری از وفات قیدی می‌باشد. دو شعر که دربارهٔ مرگ قیدی می‌باشند، توسّط عظیما سروده شده است. امّا قطعهٔ تاریخ که دربارهٔ مرگ میر یحیٰی کاشی گفته شاعر آن معلوم نیست اشعاری که دربارهٔ مرگ قیدی سروده شده است، این‌طور هستند:

۱. از خامهٔ کاتبان بالا   در دفتر جذر و مدّ دریا
۲. شد سال وفات او کتابت   «قیدی گهر محیط رحمت» (۱۰٦٦ ه).

قطعهٔ تاریخ وفات میر یحیٰی کاشی نیز چنین است:

۳. یحیٰی که گل حدیقهٔ کاشان بود   در فنّ سخن یگانهٔ دوران بود
تاریخ وفاتش ز خرد می‌جستم   گفتا، بگو «سیّد خوش دیوان بود» (۱۰٦٤ ه)

آزاد در *سرو آزاد* تاریخ وفات میر یحیٰی کاشی را ۱۱ محرّم ۱۰٦٤ هجری نوشته است. در برگ ۱۵۸، آزاد ذکر یک معاهده یا وعده که مابین خود آزاد و میان محمّد ناصر فرزند شاه خوب الله در الهآباد منعقد شده بود را ذکر کرده که بسیار جالب می‌باشد. آن‌ها چنین نوشته‌اند:

> روز یکشنبه ۵ صفر ۱۱۴۸ هجری شهر الهآباد میان محمّد ناصر خلف شاه خوب الله از راه شوخی از من یک عهد گرفت که اگر من قبل از شما فوت کردم شما مرثیه من را خواهید سرود، اگر معامله برعکس آن گردد من این

---

۱. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ ه): *دیوان آزاد بلگرامی* (خطّی)، کتابخانهٔ گنج بخش، اسلام‌آباد، ص ۳۱۰؛ *کلیّات آزاد بلگرامی* (خطّی)، کتابخانهٔ مجلس، تهران، ورق ۲۵۰.

خدمات را بجا خواهم آورد، من هم این عهد را قبول کردم. اصل عبارت آزاد بلگرامی چنین است:

"به‌تاریخ پنجم صفر ختم الله بالخیر و الظّفر روز یکشنبه سنۀ هزار و یکصد و چهل و هشت هجری در بلدۀ اله‌آباد مجمع الکلمات میان محمّد ناصر خلف رشید، عرفان آگاه، شاه خوب الله با بنده سیّد غلام علی از راه خوش‌طبعی قرار کردند که اگر من پیش از شما حیات مستعار را وداع کنم شما مرثیه من به‌نظم آرید و اگر قضیه بالعکس رونماید من این کار را بجا آرم، بنده هم این عهد را با رشتۀ جام محکم بسته «**وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ**»[1]".

در برگ ۱۵ الف این بیاض آزاد شرح مختصری دربارۀ شیخ کمال متخلّص به«افسری» و اشعار او را نقل کرده است. این اشعار را او به‌خطٍّ شیخ خوب الله دریافت کرده بود که به‌صراحت آن را چنین به‌رشتۀ تحریر درآورده است.

شیح کمال‌الدّین افسری رحمةالله علیه از خلفای حضرت قطب‌الاولیا میر سیّد محمّد ساکن کالپی است. در فقر و درویشی، صاحب خطّی کامل و نصیبی شامل بوده و به‌اطاعت و عبادت و ارشاد اهل ارادت اشتغال داشته و در دهلی به‌سرمی‌برده و به‌همان‌جا وفات یافته، فاضل کامل و شاعر ماهر بوده و زبانی فصیح و کلامی ملیح داشته، عالمگیر پادشاه آوازۀ شاعری او شنید و تکلیف شاهنامه‌نویسی کرد و معیّن فرمود که این‌قدر اشعار هر روز نظم کنند، وی قبول نکرد و گفت که به‌حساب معیّن بعد هر هفته می‌گرفته باشند، وفات او در دهلی اتّفاق افتاده و من اشعار رحمةالله:

کار نظر از قامت او بس‌که بلند است ‌ ‌ ‌ گر بر شجر طور فتد، دیر پسند است
با بلبل و گل رنگ جنون سابقه‌ای داشت ‌ ‌ ‌ کاین بیهده گو آمده آن بیهده خند است

منه:

تو می‌آری من از خود می‌روم آتش عنان تر شو
که زنجیری نهی بر پایم از زلف پریشانت

---

۱. لقمان (۳۱)، آیه ۳٤.

منه:

چون کار جهان کرده و ناکرده خراب است
بیکاری ما نیـز توان گفـت که کاری‌سـت

منه:

هـلاک کوشـش آن نیـم قطـرهٔ خونـم   که ره بدست تو برد و بر آستین بنشست

منه:

دمی کز خـواب مسـتی عـزم شبگیـر فنا کردم
چراغ راه من شد چون شرر چشمی که وا کردم

منه:

چو ماه نو بلند افتاده است انداز آغوشم   مگر خواهد نشستن آفتابی در کنار من

منه:

شوخ من طفل است دارد زان سبب رنگ ستم
گل به‌عهـد غنچـگی در صـورت پیـکان بود

این‌قدر اشعار آبدار منجمله کلام شیخ کمال افسری[1] که به‌خطِّ عرفان پناه شیخ خوب الله الهآبادی قدّس‌سرّه یافته شد. احقرالعباد سیّد غلام علی آزاد انتخاب نمود به‌تاریخ نهم شهر ربیع‌الاوّل سنهٔ ۱۱۵۰ هجری قلمی شد.

در برگ ۱۵ ب سه شعر از یک غزل میر احمد فایق لاهوری نقل گردیده و می‌نویسد که این به‌خطِّ شاعر دریافت گردیده بود:

در این محیط که نقشی بر آب می‌بافند   ز مـوج پـردهٔ چـشم حبـاب مـی‌بافنـد
درون پــرده رخ یــار را عیــان بیــنم   مگــر ز تــار نگــاهم نقــاب مــی‌بافنــد
عـلاج غفـلتِ ذاتـی نمی‌تـوان کـردن   گلیم بخت سـیه را به‌خـواب می‌بافنـد

همان‌طورکه گفته شد وصف امتیازی این بیاض آزاد بلگرامی این است که وی دربارهٔ موضوعات گوناگون، اشعار خویش و اشعار شعرای فارسی‌سرای دیگر را جمع

۱. با حالات افسری رجوع نماید، علی حزین: *صبح گلشن*، ص ۳۰–۲۹، *سفینهٔ خوشگو*، *صحف ابراهیم*؛ آقا بزرگ طهرانی: *الذریعة الی تصانیف الشیعة*، افسری مصنّف مثنوی «روح و ریحان» هم است.

کرده، اوّل به‌ذکر عنوان پرداخته، بعداً دربارۀ آن عنوان اشعار موجود را به‌رشتۀ تحریر درآورد. از این رو این بیاض بسیار حایز اهمیّت می‌باشد.

به‌عنوان مثال موضوعاتی متعدّد در این بیاض آورده شده، از جمله:

وصف سخن

تحت این موضوع اشعار امیر خسرو، صائب، بی‌خبر بلگرامی، کمال‌الدّین غیاث، فارس افضلی اله‌آبادی، نسبت فارسی و ناصر علی سرهندی نوشته شده، در اینجا شعر کمال‌الدّین را نقل می‌کنم که بهترین مثال برای سهل ممتنع هم هست:

تحفۀ حضرت خدا سخن است محـــرّم راز انبیـــا ســـخن اســـت
اوّل و آخـــر و وجـــود و عـــدم ز ابتـدا تـا بـه‌انتهـا سـخن اسـت
جبرئیلـــی کـــه از خـــدا و رســـول خبری می‌دهد به‌مـا سـخن اسـت
گـر تـو بیـگانـه‌ای از ایـن معـنی آشـنا شـو که آشـنا سخـن اسـت
کیمیـــای ســـخن بـــه‌دســـت آور
خاک زر کن که کیمیا سخن است

نسبت فارسی

جان عزیز است و لیکن به‌سخن جان نرسد وای بر جان سخنی که به‌سـخندان نرسـد
در سخن پنهان شـدم مانند بو در برگ گل میل دیـدن هرکـه دارد در سخـن بیند مرا

به‌نام حکیم حاذق درج شده است:

در موضوعات دیگر فصاحت، تهذیب‌الکلام بالتفکّر، قدر سخن، ستایش، شعر فهمی، دخل بجا و بی‌جا، ذم شاعر نافهم، ذم شاعر خام، سخن مطبوع از هرکه باشد مقبول است، ذم آزردن اهل سخن، سخن بی‌محرّک رونمی‌دهد، مضامین وقوعی، ذم سرقۀ شعری قدم از اندازه بیرون گذاشتن، عجز تدبیر از تقدیر، مدح علم و عالم، بی‌اختیاری، ذم جابل، ذم کج بحث، در زیر قبا از آلِ عبا بودن، جمع مذهب و مشرب، الرزق مقدر، یاوری طالع به‌سعی دست نمی‌دهد، وصف پیر، عبرت، ذم پیری، خضاب، ذم طول امل، ذم عیب‌جوی، قیمت هنر از خریدار، دین و دنیا جمع نمی‌شود، فی الحرکة برکة، مخالفت عشق و عقل، اتّحاد حسن و عشق و آن‌که گرمی بازار حسن از خریداری

عشق است، بی‌قراری عشق در وصال و فراق مساوی است، عشق و درد و محنت، ذم بوالهوس.

دربارهٔ موضوعات دیگر آزاد اشعار بسیاری گردآوری کرده است. بنابراین ما این را به‌فرهنگ اطّلاعات نیز تعبیر کرده‌ایم که برای علاقه‌مندان شعر و ادب بسیار مفید خواهد بود.

منابع

۱. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ ه): *خزانهٔ عامره* (تألیف: ۱۱۷٦ ه/٦۳–۱۷٦۲ م)، مطبع نولکشور، کانپور، چاپ دوّم ۱۹۵۵ م.

۲. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ ه): *دیوان آزاد بلگرامی* (خطّی)، کتابخانهٔ گنج بخش، اسلام‌آباد.

۳. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ ه): *سرو آزاد* (تألیف: ۱۱٦٦ ه)، مطبع رفاه عام، لاهور، ۱۹۱۳ م.

٤. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ ه): *کلیّات آزاد بلگرامی* (خطّی)، کتابخانهٔ مجلس، تهران.

۵. خوشگوی دهلوی، بندرابن داس: *سفینهٔ خوشگو*، مؤسّسهٔ تحقیقات عربی و فارسی، پتنا، ۱۳۷۸ هجری.

۶. عارف نوشاهی، دکتر سیّد: *فهرست نسخه‌های خطّی فارسی موزهٔ ملّی پاکستان کراچی*، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۴۰۴ ه/۱۹۸۳ م.

۷. فهرست مخطوطات فارسی سالارجنگ، حیدرآباد، ج ۲.

۸. فیروزالدّین لاهور، *فیروزاللغات* (سنگی)، لاهور.

۹. نور قنّجی، سیّد نورالحسن خان: *نگارستان سخن*، مطبع شاهجهانی، بهوپال، ۱۲۹۳ ه/ ۱۸۷٦ م.

جواهرالعلوم، اطّلاعات کهن تاریخِ جهانِ اسلام

محمّد حسین تسبیحی *

دکتر محمّد حسین تسبیحی از پژوهشگران ارزنده نسخ خطّی در شبه قارّه می‌باشد. این استاد ایرانی بعد از بیش از دو دهه حضور در شبه قارّه و به‌خصوص در مرکز تحقیقات فارسی اسلام‌آباد چند سالی‌ست که به‌ایران بازگشته است. گفتگوی کوتاه زیر حاوی اطلاعاتی دربارهٔ کتاب‌های چند دانشی در شبه قارّه است. باهم این گفتگو را می‌خوانیم.

- **استاد! اخیراً خبردار شدیم که جنابعالی کتاب «جواهرالعلوم همایونی» را تصحیح کرده‌اید. در خصوص این اثر کمی برایمان صحبت کنید.**

«جواهرالعلوم» کتابی کهن است که اطّلاعات عمومی جهان اسلام را دربردارد و از آغاز خلقت بشری تا عهد مؤلّف گردآوری شده و در آن گفت‌وگو از ۱۲۰ علم آمده است.

«جواهرالعلوم» یا ۱۲۰ علم، اطّلاعات عمومی شامل پزشکی، هندسه، موسیقی، تاریخ، جغرافیا، ادبیّات، خط و زبان و... را دربردارد و اثر محمّد فاضل مسکینی سمرقندی است.

این کتاب در حقیقت اطّلاعات عمومی جهان اسلام است که از آغاز خلقت بشری تا عهد مؤلّف گردآوری شده‌اند.

- **وجه تسمیه این کتاب چیست؟**

وجه تسمیهٔ این کتاب نصیرالدّین همایون پسر ظهیرالدّین بابر پادشاه مغول هند است و نسخهٔ خطّی منحصر به‌فردی به‌شمار می‌آید که در کتابخانهٔ گنج‌بخش مرکز

---

* محقّق و پژوهشگر نسخ خطّی فارسی.

تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام‌آباد نگه‌داری می‌شود. در این کتاب هرموضوعی که شامل حال انسان شده باشد تا عهد زندگانی مؤلّف آن گردآوری شده است.

«جواهرالعلوم» کتابی کهن است که از به‌وجود آمدن خط، زبان و نگارش تا تاریخ دورهٔ مغول اشاره کرده و در آن از ۱۲۰ علم گفت‌وگو شده است.

هر علمی حدّاقل ۱۰۰ موضوع جداگانه دارد که اگر موضوع همهٔ علم‌ها را در فهرست اعلام کتاب ببینیم، بیشتر از ۲،۰۰۰ موضوع علمی، تاریخی و ادبی را می‌توان در آن یافت.

«جواهرالعلوم» کتابی کهن است که اطّلاعات عمومی جهان اسلام را دربردارد و از آغاز خلقت بشری تا عهد مؤلّف گردآوری شده و در آن گفت‌وگو از ۱۲۰ علم آمده است.

- **از دیگر کتاب‌های چند دانشی در شبه قارّه برایمان بگویید.**

در تاریخ هزار ساله رواج تاریخ زبان فارسی در شبه قارّه، خصوصاً در دربارهای دودمان مسلمان، کتاب‌های چند دانشی فارسی در این سرزمین تألیف شده که برخی از آن‌ها در شمار آثار ارزشمند دانش و فرهنگ ایرانی‌اند.

محمّد فاضل در کتاب خود که آن را براساس *نفایس‌الفنون* شمس‌الدّین محمّد آملی و *جامع‌العلوم* امام فخر رازی تألیف کرده، به‌علوم گوناگون، نظیر پزشکی، هندسه، موسیقی، تاریخ، ادبیّات و اخلاق پرداخته است.

یکی دیگر از کتاب‌ها «شجرهٔ دانش» تألیف نظام‌الدّین احمد گیلانی، از شاگردان میرداماد در اصفهان و از بزرگان دربارِ عبدالله قطب‌شاه در گُلکنده است. این کتاب، مجموعه‌ای از ۱۰۳ رساله است که بیش از ۱۸۰ رساله آن نگارش نظام‌الدّین و بقیّه گزیده‌ای از آثار دیگران است. این نسخهٔ کهن در کتابخانهٔ آصفیّه که کتابخانه‌ای مهمّ و معتبر هند به‌شمار می‌آید و در حیدرآباد قرار دارد. نگه‌داری می‌شود.

«شاهد صادق» تألیف میرزا صادق نامی اصفهانی که در سال‌های ١٠٥٩-١٠٥٤ هجری قمری در اکبرآباد نوشته شده، از دیگر کتاب‌های چنددانشی فارسی به‌شمار می‌آید که در شبه قارّه تألیف شده است.

«تحفةالهند» تألیف میرزا خان بن فخرالدّین محمّد که در پادشاهی اورنگ‌زیب عالمگیر برای پسرش محمّد اعظم تألیف شده گونه‌ای دایرةالمعارف هنر است و به‌موضوعاتی چون الفبای هند و شیوهٔ نگارش آن، دستور زبان هندی، عروض اهل هند، قیافه‌شناسی هندیان، بدیع در نزد هندیان، موسیقی و قافیه می‌پردازد.

عناصر فهرست‌نویسی نسخه‌های خطّی و تعاریف آن

۱. **عنوان اصلی نسخه**

عنوان اصلی یا نام کتاب، عنوانی است که مؤلّف آن را بر اثر اطلاق کرده باشد.

۲. **عنوان مشهور یا دیگر**

سوای از عنوان اصلی بوده و همان‌گونه که از نامش پیداست، عنوانی است که اثر به‌آن نام نیز شهرت دارد.

۳. **موضوع نسخه**

موضوعاتی که نسخه دربارهٔ آن‌ها بحث می‌کند در این قسمت قرار می‌گیرد و برای موضوعات باید سعی کرد اصطلاح مرسوم و متناسب قدیمی را درباره اثر به‌کاربرد. به‌هیچ‌وجه متناسب نیست که آثار قدیمی با اصطلاحات جدید شناسانده شود. مثلاً در مورد کتب مربوط به‌جغرافیا اصطلاح مسالک و ممالک را باید به‌کاربرد.

٤. **شرح کلّی کتاب**

بیان چکیده و مختصری از محتوای نسخه. به‌عنوان نمونه: نسخه‌ای با عنوان نسب‌نامه: (موضوع نسخه: تاریخ) (شرح کلّی کتاب: شرح‌حال تبار و خاندان شاهان صفوی در ایران است).

۵. **استناد کتاب شناختی**

ارجاعات و راهنمایی به‌سایر منابع که اطّلاعات نسخه در آن‌ها نیز ذکر شده برای به‌دست آوردن اطّلاعات بیشتر.

٦. **مؤلّف**

پدید آورنده یا مؤلّف فردی است که نسخه را تألیف کرده باشد. معرّفی تفضیلی

مؤلّف شامل اطلّاعات لازم و مفید درباره: لقب، نام و احیاناً نام پدر و اجداد، شهرت، تاریخ تولّد و وفات و...

۷. **مترجم**

شخصی که کتاب را به‌زبان فارسی ترجمه کرده باشد.

۸. **شارح**

شخصی که کتاب را شرح داده باشد.

۹. **محشی**

نام فردی است که حاشیه‌نویسی نسخه را انجام داده است.

۱۰. **حاشیه نسخه**

حاشیه در اصطلاح نسخه‌شناسان عبارت است از: مطالب وابسته به‌عباراتِ متن کتاب، مندرج در قسمت‌های کناره‌های سه‌گانه صفحات نسخه به‌طوری که تمام زمینهٔ کناره‌ها را شامل نگردد. لذا برخلاف تصوّر برخی با هامش فرق آشکار دارد زیرا که هامش عبارت است از: نگارش رساله یا کتاب مستقل در تمام زمینهٔ کناره‌های کتاب خطّی به‌گونه‌ای که دنبالهٔ مطالب هر صفحه در هامش صفحهٔ دیگر آمده باشد. فهرست‌نگاران در ذکر اطلّاعات نسخه به‌چندین نکته اشاره می‌نمایند: ۱. ذکر نوع و اقسام حواشی مختصر یا مفصّل اعم از توصیفی، تشریحی، لغوی، تفسیری، ادبی و... ۲. بیان مقدار حواشی: اکثر اوراق، بعضی اوراق و... ۳. زمان نگارش و کتابت حواشی.

۱۱. **نوع نسخه**

بیاض: نسخه یا نسخه‌هایی که از طرف عرض باز می‌شود و از حیث مطالب نیز مجموعه‌وار است. بدین معنی که در اشعار و ادعیه و نوشته‌های پراکنده و متفرّقه ضبط شده باشد

جُنگ: مجموعه‌ای است از آثار پراکنده و متفرّق و معمولاً بی‌ارتباط باهم که بعضی مفصّل و احیاناً مختصر است. جُنگ در لغت به‌معنی کشتی و به‌همین ملاحظه است

که سفینه هم در تسمیهٔ بعضی از کتب به‌کار رفته است، مانند سفینهٔ سلیمانی. سفینه هم به‌جای جُنگ استعمال شده است.

مجموعه: یعنی چند اثر در یک نسخه تحریر شده باشد به‌گونه‌ای که آثار با هم ارتباط موضوعی داشته باشند. مثل آن که دیوان حافظ و دیوان سلمان و رساله‌ای به‌نثر در یک نسخه جمع شده باشد. ممکن است که سراسر مجموعه به‌خط یک شخص باشد و ممکن است به‌چند خط مختلف باشد. ممکن است که در مجموعه چند اثر که به‌کلی در زمان‌های مختلف کتابت شده است براثر هم اندازه بودن در یک مجلّد صحّافی شده باشد.

مسوّده (سواد): مجموعه یادداشت‌های یک نویسنده است که جنبهٔ چرکنویس دارد.

معمولی: نسخهٔ معمولی آن است که یک کتاب در یک نسخه باشد، مثل *قرآن* یا *گلستان سعدی* یا *دیوان حافظ* یا *کلیله و دمنه* که در یک مجلّد (بین‌الدفعتین) کتابت شده باشد.

۱۲. تقسیمات نسخه

کلیّات تقسیم‌بندی مندرجات تألیف طبق نظر مؤلّف با ذکر عنوان هر مبحث نقل می‌شود به‌بیانی فهرست مندرجات، ابواب و فصول و خاتمه ارائه می‌گردد.

۱۳. تاریخ تألیف

سالی است که نسخه تألیف شده است (هجری قمری و شمسی).

۱٤. محلّ تألیف

شهری که نسخه در آن جا تألیف شده باشد.

۱۵. مهدی الیه

کسی که کتاب به‌نام او تألیف و به‌او هدیه شده است.

۱٦. افتادگی و نقص‌های نسخه

از جمله می‌توان به‌موارد زیر اشاره داشت که:

* کامل است.
* از اوّل ناقص است.
* از آخر ناقص است.
* اوراق میانی ناقص است و...

۱۷. **آفات و آسیب‌ها**

وضعیّت فیزیکی نسخه شامل: پوسیدگی، موش‌خوردگی، پارگی، رطوبت، کپک‌زدگی، ساییدگی، موریانه‌زدگی، اسیدی، شکنندگی، و... را شامل می‌شود.

۱۸. **آغاز**

چند سطر آغاز متن نسخه را شامل می‌شود.

۱۹. **انجام**

چند سطر آغاز متن نسخه را شامل می‌شود.

۲۰. **نوع خطّ متن**

از مهم‌ترین نکات کهنسال نسخه‌شناسی که از قدیم‌الایّام مورد توجّه کتاب‌شناسان قرار داشته، نوع خطّ دست نوشته‌ها و مخطوطات بوده است که بنابر همین اهمیّت، مورد مداقّهٔ فهرست‌نگاران معاصر قرار گرفته و سرلوحه مباحث نسخه‌شناسی کتب خطّی است.

انواع خطوط اصلی موجود در آثار و کتب خطّی رایج در ممالک اسلامی براساس تاریخ مدوّن خط و خطّاطی در تمدّن اسلامی عبارتند از: کوفی، نسخ، ثلث، محقّق، ریحان، رقاع، توقیع، تعلیق، شکسته تعلیق، نستعلیق، شکسته نستعلیق و سیاق.

کوفی: نخستین خطّی که در تمدّن اسلامی، در میان نسخه‌نویسان رایج شد، خطّ کوفی است که در نخستین دورهٔ نسخه‌نویسی در تمدّن اسلامی در کتابت مُصْحَف و دیگر نگارش‌های عربی به‌کار می‌رفت، به‌صورتی که هیچ‌گونه اعجام و اعرابی نداشت.

کوفی کهن: قلم کوفی دوره نخست را که عاری از اعجام و اعراب است در عرف نسخه‌شناسان کوفی کهن می‌نامند.

کوفی متحوّل: به‌مرور ایّام در نگارش آیات *قرآن* از مرکّب سیاه و نیز اعجام و اعراب با رنگ‌های مختلف گیاهی و غیره مانند: شنگرف، زعفران، سیلو و زنگار مشخص می‌کردند که این شیوه را نسخه‌شناسان کوفی متحوّل می‌خوانند.

کوفی شرقی: باریک تر از خط کوفی کتابت می‌شده و در باریکی به‌خط ریحان نزدیک است.

کوفی ترکستان: این شیوه به‌خطّ نسخ نزدیک‌تر است و یک خصیصه آشکار آن شباهت هیأت عمودی حروف است به‌میخ، گویا که از خط میخی متأثّر شده است.

نسخ: بی‌شک شایع‌ترین خطّ در نسخه‌نویسی که به‌تدریج از قرن ٤ هجری مورد توجّه بیشتر قرار گرفت، خطّ نسخ بوده است. این خطّ به‌جهت سهولت در نوشتن، مقبولیت زیادی یافت و ناسخ سایر خطوط گردید. (از همین‌رو به‌خطّ نسخ شهرت یافته است). دو شیوه در کتابت خطّ نسخ معمول بوده است.

شیوهٔ کهن: که تا اوایل نیمه دوم از سده هشتم هجری معمول بود. خطّ کوفی در این شیوه از زیبایی چندانی برخوردار نبود و در مواردی کلمات و حروف مشکول ضبط شده‌اند.

نسخ جدید: از نیمهٔ دوّم سدهٔ هشتم هجری آغاز شد که برخلاف شیوهٔ اوّل، دَور حروف بیشتر، قلم نسخ منسجم‌تر و زیباتر شده و کاتب جنبهٔ زیباشناسی را بیشتر مدّنظر قرار داده است.

تعلیق: کاتبان و منشیان برای جلوگیری از تصرّف و تغییر و تبدیل در اسنادی همچون احکام، فرامین، ترسُّلات و منشآت که شامل نکاتی از جمله رموز و اسرار دیوانی و حکومتی بود از خطّ تعلیق استفاده می‌کردند. در این خطّ حروف آن در سرتاسر هر سطر پیوسته به‌هم کتابت می‌شد.

نستعلیق: به‌تدریج از نیمهٔ اوّل قرن هشتم هجری به‌علّت گرایش نسخه‌نویسان در تندنویسی و به‌جهت سرعت بیشتر در نگارش مکاتب و مراسلات، خطٍّ نستعلیق (که ترکیب خطٍّ تعلیق با خط نسخ بود) ظهور نمود که منحصر به‌کتابت

نگاشته‌های فارسی نماند و کتاب‌های عربی همانند *نهج‌البلاغه* و *صحیفهٔ سجّادیه* و غیره نیز بعضاً با خطِّ زیبای نستعلیق به‌نگارش درآمد.

کاتبان ایرانی ساکن در ممالک دیگر به‌شیوهٔ نستعلیق ایرانی می‌نوشتند، امّا بعد از رحلت آن‌ها، کاتبان محلّی شیوهٔ خاص خود را با الهام از نستعلیق ایران به‌نمایش می‌گذارند و به‌همین جهت برای معرّفی نسخه‌هایی که در ممالک غیر ایران به‌خطِّ نستعلیق نوشته شده (همانند خطِّ نسخ) انتساب خطِّ به‌جغرافیای محلّ کتابت بیان می‌شود. مانند: نستعلیق هندی، نستعلیق ماوراءالنّهری، نستعلیق ترک و...

شکستهٔ نستعلیق: گرایش کاتبان به‌خطوطی که دَوْرِ آن‌ها بیشتر است، به‌جهت تندنویسی و اصل کم کوشیدن در کتابت سبب شد که کاتبان حروف را در خطِّ نستعلیق بشکنند و خطّی در کتابت به‌وجود آوردند که در میان خط‌شناسان و نسخه‌شناسان به‌شکستهٔ نستعلیق یا شکسته شهرت یافت. خطِّ مذکور از سدهٔ یازدهم برای نگارش آثار ادبی، کتابت جُنگ‌ها، بیاض‌های ادبی و مکاتیب به‌کار می‌رفت.

سیاق: بعدها در دوره‌های متأخّر، برای محاسبات دیوانی، اسناد و دفاتر داخل و خرج، شیوهٔ دیگری مورد استفاده قرار گرفت که به‌خط سیاق (= سیاقت) معروف شد. کاتبان این خط برای اعداد و کلمات اختصاری وضع می‌کردند که خواندن آن برای بسیاری آسان نبود.

خطوط دیگر: علاوه بر این‌ها، خطوط دیگر که برخی جنبه تفنّنی داشت در کتابت اسناد و استنساخ نامه‌ها، مرقّعات و کتب ادعیه به‌کار می‌رفت مانند: رُقعه، غبار، طغرا، سیاه مشق، معمّا و مثنّی و...

۲۱. کیفیّت خط

خط‌شناسان برای نشان دادن کیفیّت خط، مراتبی قائل شده‌اند که خوبی و بدی خطوط را با واژگانی همانند: ممتاز، عالی، خوش، خوانا، ناخوانا ذکر می‌نمودند:

ممتاز: صفت خطّی است که در نهایت زیبایی باشد و مطابق با قواعد و اصول خوشنویسان تحریر شده باشد.

عالی: صفت خطّی است زیبا که به‌مراتبه‌ای از خطّ ممتاز پایین‌تر کتاب شده است.

خوش: خطّی صفت «خوش» را دارد که زیبا باشد، هرچند خطّاط گاهی در بافت خط از قواعد و اصول خوشنویسی دور شده باشد.

خوانا: صفت خطّی است که به‌آسانی خوانده شود، هرچند که زیبا ننماید.

ناخوانا: خطّی که به‌سهولت خوانده نشود.

۲۲. نوع خطّ حاشیه

رجوع کنید به‌بند شماره ۲۰.

۲۳. تعداد سطور (در هر صفحه)

در کتبی که تعداد سطور بین چند عدد محدود متغیّر باشد، تعداد آن‌ها ذکر می‌شود (مثلاً: نوشته می‌شود ١٦، ١٧، ١٩ سطری). امّا اگر چنانچه سطور به‌طورکلّی مختلف بود از واژهٔ «مختلف‌السّطر» استفاده می‌نماییم.

٢٤. نام کاتب

کاتب فردی به‌جز مؤلّف است که اثر را به‌رشتهٔ تحریر درآورده است.

۲۵. محلّ کتابت

شهری است که کتابت نسخه انجام گرفته باشد و با محلّ تألیف متفاوت است.

٢٦. تاریخ کتابت

زمانی (هجری قمری و شمسی) به‌جز زمان تألیف است و ممکن است نسخه‌ای پس از تألیف مجدداً توسط فردی به‌رشته تحریر درآمده باشد.

۲۷. ارزش کتابت

از جمله می‌توان به‌موارد زیر اشاره داشت:

۱. مغلوط.

۲. کم غلط.

۳. بدون غلط و...

۲۸. **کاتب نونویس، محلّ و تاریخ نونویسی.**

۲۹. **مشخّصات کاغذ**

تعیین نوع کاغذ نسخه‌های خطّی از دیگر مشخّصه‌های نسخه‌شناسی است که در طول تاریخ همواره مورد توجّه بوده است. انواع کاغذهایی که بیشتر در نسخه‌نویسی معمول بوده و شناخت آن‌ها به‌لحاظ نسخه‌شناسی مفید فایده است عبارتند از:

کاغذ سمرقندی: برای نخستین بار در نیمهٔ نخست از سدهٔ دوّم هجری، نوعی کاغذ توسّط اسیران چینی در سمرقند عرضه می‌شود که در اندک زمان در مراکز علمی- سیاسی جهان اسلام به‌نام کاغذ سمرقندی شهرت می‌یابد. از مشخّصه‌های این کاغذ می‌توان به‌ضخیم بودن و صاف بودن آن به‌طوری که دانه‌ای بر روی صفحه‌های آن دیده نمی‌شد، اشاره کرد.

کاغذ خراسانی: کاغذهایی که در خراسان تولید می‌شده و از انواع آن می‌توان به‌کاغذ سلیمانی، نوحی، فرعونی، طلحی، جعفری و طاهری اشاره داشت که اسامی آن‌ها نشان می‌دهد که برخی به‌روزگار بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس و برخی دیگر همچون فرعونی به‌عصر ابن‌سینا و یا سلیمانی به‌روزگار هارون‌الرّشید والی خراسان می‌باشد.

کاغذ خانبالغ: نوعی از کاغذ را می‌گویند که در میان کاتبان مرسوم بوده و در خانبالغ (پکن، چین) به‌حاصل آمده است. این کاغذ در ایران و دیگر کشورهای اسلامی به‌غرض کتابت مُصْحَف و نگارش‌های عربی و فارسی به‌کار گرفته می‌شده و کاغذی بوده مستحکم، ضخیم، و رنگ حنایی در آن نسخه‌نویسی بیشتر به‌کار برده می‌شده است.

کاغذ ختایی: کاغذی بوده است ضخیم و درخشان که در نواحی ختا عمل می‌آمده. (بنگرید به‌کاغذ خانبالغ)

کاغذ پوستی: در ادوار نسخه‌نویسی، برای کتابت *مُصحَف* (*قرآن*)، و گاهی فراهم آوردن و کتابت بیاض‌های هنری از پوست حیوانات استفاده می‌کرده‌اند، به‌طوری که آن را نازک می‌ساخته‌اند به‌مانند طبق کاغذ، و سپس برآن مهره می‌زده‌اند و صاف و ملایم می‌کرده‌اند که حالت شکنندگی نداشته باشد. کاغذ پوستی را بیشتر

از پوست آهو ـ خاصه پوست دل آهو ـ به‌عمل می‌آورده‌اند. نسخه‌هایی از *قرآن* و بیاض‌های هنری ـ که کاغذ آن‌ها از پوست آهو به‌حاصل آمده ـ در کتابخانه‌های جهان موجود است.

کاغذ شامی: نوعی از کاغذ بوده که در شام ساخته می‌شده است که سفیدی، شفّافی و ملایمی از ویژگی‌های آن است.

کاغذ دفتری: کاغذی نامرغوب و کم بها که به‌جهت کتابت دفترهای حساب و کتابچه‌های سیاق و سواد کتاب‌ها به‌کار می‌برده‌اند.

کاغذ کاهی: نوعی دیگری از کاغذ نامرغوب و کم بها بوده که کاتبان، دفترهای حساب و گاه تمام کتاب‌ها و رساله‌ها را بر آن می‌نوشته‌اند. این کاغذ از جنس کاه به‌عمل می‌آمده که دانه‌دار ناهموار بوده است.

کاغذ کشمیری: از سدهٔ نهم که شبه قارّهٔ هندوستان به‌عنوان مرکزی از مراکز فرهنگی در شرق جهان اسلام شناخته شد، در میان کاتبان، نوعی دیگر از کاغذ رواج یافت که در کشمیر به‌عمل می‌آمد. این کاغذ که بیشتر رنگ‌های سفید و نخودی آن به‌جهت نسخه‌نویسی به‌کار رفته، بسیار نازک و عموماً آهار مهره خورده است. هزاران نسخه خطّی از نگاشته‌های فارسی که در شبه قارهٔ هندوستان کتابت شده است؛ بر روی این کاغذ نسخه‌نویسی گردیده است.

کاغذ بُتی: از سدهٔ ۱۱ به‌بعد در ایران و شبه قارّه هند کاغذسازی رونق خود را از دست داد و نوعی کاغذ که توسّط اروپاییان به‌هندوستان رسیده بود، بزودی جای کاغذ کشمیری (= هندی) را گرفت. در درون نوعی از کاغذهای مزبور نقوشی وجود داشت گویا پیکرنما و به‌همین جهت کاتبان شبه قارّه هند آن را کاغذ بُتی می‌خوانده‌اند. از ویژگی‌های کاغذهای فرنگی آن است که چون آن را در معرض نور قرار دهیم، نقوش و خطوطی مرئی می‌شود که در درون کاغذ با ماشین تعبیه شده است.

کاغذ ابری (درهمی): برای ساختن این کاغذ ظروفی را از مایع نشاسته پر می‌کرده‌اند و بر روی مایع مذکور رنگ‌های مورد نظر را می‌ریختند و کاغذ را بر

روی آن می‌گذارند تا آن‌گاه که اشکال موجود در مایع که مانندگی به‌ابر داشت بر روی کاغذ منعکس گردد.
کاغذ ابری بر دو قسم بوده است: ابری آبی و ابری آهاری. در قسمت دوم، پس از عمل مذکور، کاغذ را مهره می‌زدند و برّاق می‌ساختند. این نوع کاغذ از سدهٔ نهم در میان کاتبان رواج بیشتری یافت، و بیشتر در کتابت قطعه‌های خط و رساله‌های کوتاه از آن استفاده می‌شد.
کاغذ الون: کاغذی است از انواع کاغذهای ابری که توسّط کاغذسازان با الوان و رنگ‌های مختلف رنگین می‌شده است. کاغذیان در رنگ دادن کاغذها با رنگ‌های زرد، سرخ، آل، کبود زنگاری و کاهی استفاده می‌کرده‌اند که در اصطلاح به‌این کاغذها «الوان مفرده» می‌گفته‌اند، و یا از رنگ‌های عودی، سبز گلگون و نارنجی بهره می‌برده‌اند که این دسته را الوان مرکّب می‌نامیده‌اند.
از انواع دیگر: می‌توان به‌دولت‌آبادی، مأمونی (منسوب به‌مأمون خلیفه)، مرادآبادی، خونجی، بغدادی، عادلشاهی و غیره اشاره نمود:
ـ **تعداد اوراق:** ذکر تعداد اوراق نسخه است.
ـ **اندازه اوراق:** اندازهٔ طول در اندازهٔ عرض اوراق نسخه است. اندازهٔ قطع کتاب در تمدّن اسلامی بسیار متنوّع بوده است، ولی مهمّ‌ترین و معمول‌ترین اندازه‌های قطع کتاب‌ها عبارتند از:
قطع سلطانی (تیموری): اندازه‌ای از قطع کتاب است که در اواخر عصر مغولان و اوایل عهد تیموریان برای کتاب‌های خطّی در ایران رواج یافت که به‌این جهت آن را قطع تیموری نیز می‌گویند. طول و عرض تقریبی آن ٤٠×٣٠ سانتی‌متر است.
قطع رحلی: این قطع را به‌این جهت رحلی می‌گویند که هنگام خواندن کتاب قطع رحلی، آن را بر روی چهارپایهٔ چوبی ـ یعنی رحل ـ قرار می‌داده‌اند. قطع مزبور دارای اندازه‌های تقریبی زیر است.
* رحلی کوچک: طول ٤٢، عرض ٢٧ سانتی‌متر.
* رحلی متوسط: طول ٥٠، عرض ٣٠ سانتی‌متر.

* رحلی بزرگ: طول ٦٠، عرض ٣٠ سانتی‌متر. عموماً نسخه‌های کتاب‌هایی چون *قرآن* مجید، مثنوی مولوی، شاهنامهٔ فردوسی که در مجالس و محافل قرائت و خوانده می‌شده، با این قطع بوده است.

قطع رقعی: اندازهٔ قطعی است به‌طول و عرض تقریبی ١٩×١٠ سانتی‌متر.

قطع وزیری: این قطع در گذشته دارای سه اندازه کوچک (به‌طول و عرض تقریبی ٢١×١٥)، (متوسّط ٢٤×١٦) و (بزرگ ٣٠×٢٠) بوده است.

قطع خشتی: از کهن‌ترین قطع‌های نسخه‌های خطّی است به‌طول و عرض همسان و برابر.

قطع بیاضی: نسخه‌ای است که از جانب طول آن باز و بسته می‌شده و شیرازه‌بندی آن از طرف عرض اوراق بوده که در میان نسخه‌نویسان و کتاب‌سازان به‌بیاض شهرت داشته است، قطع بیاضی منسوب است و مخصوص به‌بیاض‌ها که بیشتر کتب ادعیه، زیارات و مجموعه‌های ادبی (که به‌غرض اشخاص فراهم می‌آمده) به‌هیأت مذکور صحافی و جلد می‌شده است.

قطع بغلی: این قطع که معادل قطع جیبی بزرگ در روزگار ماست. دارای طول و عرض تقریبی ٧×٥ سانتی‌متر بوده است.

قطع جانمازی: با اندازه تقریبی طول ١٢ و عرض ٧.

قطع حمایلی: قطعی بوده است به‌طول و عرض ١٢×٦ سانتی‌متر. وجه تسمیهٔ این قطع به‌حمایلی، این است که نسخه‌هایی را که در قطع مزبور بوده است به‌صورت حمایل روی لباس زیرین می‌آویخته‌اند.

تزیینات نسخه: شناخت آرایش‌های نسخه و تصاویر آن‌ها در توصیف نسخه‌ها و حتّی گاهی در شناخت تاریخی آن‌ها مورد توجّه بوده است و معرّف غنای فرهنگ و تمدّن اسلامی می‌باشد.

برخی از اصطلاحات تزیینات نسخهٔ خطّی:

شمسه: شکلی است مدوّر، مذهَّب و مرصَّع و مشابه تصویر خورشید که شعاع‌هایی از اطراف آن خارج شده و غالباً کتاب آرایان پس از صفحهٔ بدرقه ابتدای کتاب در

ظهر صفحهٔ اوّل ترسیم می‌کردند و در وسط آن نام مالک کتاب و یا نام کتاب و مؤلّف آن را بیشتر به‌خط رقاع و به‌قلم رنگین یا زر یا سفیدابِ محرَّر ذکر می‌کردند.

سرلوح: بسیاری از نسخه‌های خطّی که از اوایل سدهٔ هشتم به‌بعد فراهم آمده‌اند، در صفحه آغاز دارای شکلی هندسی‌اند که شباهت به‌محراب و ایوان دارد و مزیّن است به‌خطوط هندسی و یا گل و برگ، به‌زر و الوان دیگر. این شکل منقّش را سرلوح می‌نامند. گاه در زیر سرلوح شکلی هندسی کشیده شده است، مانند مستطیل (که اصطلاحاً به‌آن کتیبه می‌گویند) در داخل کتیبه یا (بسم الله الرّحمٰن الرّحیم) را نوشته‌اند و یا نام کتاب و مؤلّف را. در صورتی که کتیبه و سرلوح باهم باشند آن را «سرلوح مزدوج» می‌نامند.

سرفصل: سرفصل یا سرسخن یا سرعنوان، تزئیناتی است که در اطراف عنوان کتاب‌های نظم و نثر به‌گونه مشعَّر و مذهَّب و مرصَّع ترسیم می‌شود.

کتیبه: در نسخه‌آرایی، به‌شکلی گفته می‌شود مستطیل‌گونه که گاه در دو طرف آن نیم دایره‌ها و ربع دایره‌های کوچک کشیده شده باشد. از این شکل، مذهّبان در سرسوره‌ها برای نسخه‌های قرآنی و سرفصل‌ها (برای نسخه‌های دیوان‌های شعر و دیگر نگارش‌ها) استفاده کرده، و جلدسازان نیز در چهار طرف حواشی جلد نزدیک به‌لبه‌ها بهره برده‌اند. شکل کتیبه گاه همانند مستطیلی است که مذهَّب و مرصَّع شده باشد و گاه چونان مستطیلی است که دو طرف آن (یعنی اطراف اضلاع کم عرض آن) به‌صورت مدوّر و نیم دایره باشد. شکل آخر را «کتیبهٔ قلمدانی» می‌گویند.

طلا اندازی بین سطور: گاه نسخه آرایان به‌غرض زیبا آفرینی، وسط سطور را با زر پُر می‌کنند. به‌طوری که تمامی خالیگاه‌های بین سطور را با زمینه زرّین می‌پوشانند و کنارهٔ زمینه مذکور را با تحریر مشکی محصور می‌کنند. این هیأت را در عرف نسخه‌آرایی، طلا اندازی بین سطور می‌نامند. در صورتی که زمینهٔ زرّین و به‌تبع آن خط ّتحریر دارای فرو رفتگی‌ها و برجستگی‌های نزدیک به‌هم شبیه به‌خوردگی موش باشد، از آن به«طلا اندازی دندان موشی یا مضرّس» اطلاق می‌کنند که در دورهٔ صفوی بیشتر شایع بوده و اگر روی همان زمینهٔ طلا، نقوشی الوان نیز به‌کار رفته باشد «طلا اندازی منقّش» می‌گویند.

زرافشان: نسخه‌آرایان از روزگار تیموریان به‌لحاظ زیباسازی متن و گاه حواشی، اوراق نسخه را با زر و نقره افشان می‌کردند. به‌طوری که زر و یا نقره را حلّ می‌کردند و سپس با دقّت خورده طلای محلول را از طریق آلاتی که دارای سوراخ‌های بسیار کوچک بوده است به‌روی صفحات نسخه می‌افشاندند، این عمل عموماً پیش از نوشتن نسخه انجام می‌شده است. اگر خرده‌های زر یا نقره بسیار ریز بر روی کاغذ افشانده می‌شده است، آن را «افشان غبار» می‌گفته‌اند و اگر خرده‌های مذکور درشت‌تر افشانده می‌شده است، آن را «افشانه سرموری» می‌خوانده‌اند.

جدول: خطوطی است هندسی و مستقیم که چهار جانب متن کتاب را محصور کند. در نسخه‌هایی که از سدهٔ هفتم و هشتم هجری به‌ما رسیده، جدول بسیاری از آن‌ها ساده است و با یک خطّ مرکّب و مشکی کشیده شده است. امّا در سدهٔ هشتم و پس از آن، جدول جنبهٔ تزئینی یافت و از آب طلا و رنگ‌های الوان (مانند لاجورد، شنگرف، سیلو و زنگار) برای کشیدن آن‌ها استفاده شد، به‌طوری که جدول را با چند خط (دو خط به‌زر و یا دو سه خط به‌الوان) می‌کشیدند و سپس دو جانب خطوط جدول را با خطّی بسیار باریک ـ که اصطلاحاً به‌آن «تحریر» می‌گویند ـ محصور کرده و این را «جدول مثنّی» می‌نامیده‌اند.

کمند: خطوطی مستقیم را گویند که جز جانب عطف کتاب، از سه جانب دیگر، جدول را محصور کند. کمند نیز چونان جدول، گاه ساده بوده و با یک خط مشکی یا الوان کشیده می‌شده و گاه مرکّب بوده و با زر و مشکی و دیگر الوان ترسیم می‌شده است. در نسخه‌های موجود از دوره‌های اوّل و دوم نسخه‌نویسی، کمند به‌ندرت دیده می‌شود، درحالی‌که بیشتر نسخه‌های ادوار سوم و چهارم نسخه‌نویسی (خاصه نسخه نگارش‌های ادبی فارسی) دارای کمندند.

تحریر: برای نمایش بهتر جدول، کمند و نقوش، خطوط بسیار باریک که به‌سیاهی، زرد یا دیگر الوان مانند شنگرف و سفیداب در دو طرف خطوط جدول و یا در اطراف کلمات و عبارات کشیده می‌شود. نقوش و کلماتی را که با خط تحریر محدود شده باشند، «محرّر» می‌گویند.

ترنج: در اصطلاح نسخه‌آرایی شکلی را گویند بیضی، که وسط آن را با نقوش اسلیمی با بُتُرمه یا تصویر نبات و حیوان و یا با خطوط رقاع، نسخ و نستعلیق می‌آرایند. ترنج را اغلب در وسط دو طبله جلد می‌کشند و گاهی نیز ظهر ورق اوّل نسخه را با این شکل می‌آرایند و عموماً داخل و اطراف آن، عنوان و خلاصه مطالب کتاب به‌زر یا سفیداب نوشته می‌شود.

سرترنج: در عرف نسخه آرایان به‌شکلی گفته می‌شود لوزی مانند و کنگره‌دار، که در قسمت بالا و پایین ترنج و متّصل به‌آن کشیده می‌شود. گاهی وسط سر ترنج را با نقوشی گونه گون می‌آرایند و گاهی نام صحّاف را (اگر بر روی جلد باشد) و نام کتاب را (اگر بر ظهر ورق اوّل نسخه باشد) در داخل آن می‌نویسند.

لچکی: در اصطلاح نسخه‌آرایی، شکلی را گویند سه گوشه که جلدسازان از تیماج یا پارچه می‌بریده‌اند و نزدیک به‌لبه، در چهارگوشه جلدهای ضربی و سوخت تعبیه می‌کرده‌اند و مذهّبان در چهار گوشهٔ جلدهای روغنی و یا در چهار گوشه دو صفحه آغازین، میانین و آخرین نسخه‌ای (که به‌هیأت متناظر تذهیب و ترصیع می‌شد) ترسیم می‌کرده‌اند.

تذهیب: نقوش منظم هندسی و با قرینه را گویند که مذهّب در کشیدن آن‌ها فقط از سیاهی و آب طلا در زمینه لاجورد استفاده کرده و هیچ رنگ دیگری به‌کار نگرفته باشد.

ترصیع (مرصَّع): نقوش منظّم هندسی که مذهّب در کشیدن آن‌ها به‌غیر از آب طلا، از رنگ‌های دیگری از قبیل: لاجورد، شنگرف، زعفران، سفیداب، زنگار، سیلو و... در زمینهٔ زرپوش آن استفاده کرده باشد را ترصیع یا مرصَّع می‌نامند.

تشعیر: نقوش درهم و نازکی است شامل خطوط اسلیمی، ختایی، گرفت و گیر و شکارگاه با آب طلا و گاه با رنگ‌های دیگر امّا با قلم‌گیری زرّین که با اندکی دقّت، ترتیب منظّم آن قابل تشخیص می‌باشد. وجه تسمیهٔ تشعیر از دو جهت اطلاق شده، یکی به‌جهت استفاده از موی دم گربه در قلم و دیگری آن که خطوط ترسیمی به‌نازکی مو است.

اسلیمی (اسلامی): به‌نقوش و گره‌بندی‌هایی گفته می‌شود که حاوی پیچ و خم‌های متعدّد به‌صورت مارپیچ و یا حلزونی با نقوش ماهیچه و چنگ که به‌شکل بوته جقّه نمایانده می‌شود و چونان گیاه پیچان که ساقه، جوانه، برگ و گل و شاخه‌های آن به‌هم درآمیخته و درهم چنگ زده است، می‌باشد. انواع اسلیمی عبارت است از: ساده، توخالی، گلدار، برگی، پیچکدار، برگی پیچکدار، توخالی پیچکدار، ماری، تزیینی و... که ساقه‌های آن‌ها با طلا و رنگ‌های نارنجی، سبز و دیگر الوان روشن ترسیم می‌شده است.

مرکّب الوان: در نسخه‌نویسی و نسخه‌آرایی، سوای مرکّب مشکی، از الوان دیگر نیز برای کتابت و تزیین نسخ استفاده می‌شده است. مرکّب‌های الوان که بیشتر رایج بود به‌قرار زیر است:

زر: مراد محلول یا آب طلا است که نسخه‌نویسان برخی از عبارت و عنوان‌ها و کلمات نسخه‌های شاهانه را با آن کتابت می‌کرده‌اند.

شنگرف: معرّبش شنجرف است و آن جسمی است معدنی که از گرد آن که سرخ یا متمایل به‌قهوه‌ای است محلولش را می‌ساختند و کاتبان عنوان‌ها و سرعنوان‌ها و سرفصل‌ها و آیات و اخبار را با آن کتابت می‌کرده‌اند و مذهّبان و نقّاشان در کشیدن جدول و کمند و دیگر آرایش‌های نسخ از آن استفاده می‌کردند.

زنگار: در عُرف نسخه‌آرایان به‌محلولی گفته می‌شود سبز رنگ که از زنگ مس به‌دست می‌آید.

سفیداب: محلولی است سفید که از کربنات سرب حاصل می‌آید، و در نسخه‌نویسی و نقّاشی به‌کار می‌رفته است.

سرنج: محلولی بوده است قرمز رنگ متمایل به‌نارنجی که از اکسید سرب حاصل آمده و در کتابت سرفصل‌ها، عنوان‌ها، آرایش نسخه‌ها و نقّاشی به‌کار می‌رفته است.

لاجورد: در عرف نسخه آرایان به‌محلولی گفته می‌شد که از مخلوط گرد لاجورد و سرکه و صمغ به‌دست می‌آمد و در نقّاشی و گاه در کتابت عنوان‌ها و آیات *قرآن* به‌کار می‌رفته است.

سوای الوان مذکور: در نسخه‌آرایی نگارش‌های فارسی، از رنگ‌های دیگر مانند آل، فریسه، طاووسی، گلگون و غیره نیز استفاده می‌شده و لیکن در این‌جا به‌ذکر الوانی پرداختیم که در کتابت و آراستن نسخ بیشتر به‌کار رفته است.

تجلید نسخه: بهترین ملاک تقسیم‌بندی جلد، ماهیّت و جنس آن خواهد بود که با اندکی مسامحه به‌هفت نوع اوّلیه تقسیم می‌شود که برخی از آن‌ها به‌اقسام فرعی‌تر قابل تقسیم می‌باشند:

جلد چوبی: از چوب‌های نسبتاً نازکی ساخته می‌شده است و روی آن لاک یا رنگ و روغن کشیده می‌شده. این نوع جلدها بیشتر در جلد مصاحف شریفه دیده شده است.

جلد مقوّایی: شامل جلدهایی که از جنس مقوّا ساخته شده باشد و عموماً جلدسازان روکش‌های مختلف مانند: چرم، پارچه، رنگ و روغن جهت دوام بر آن استوار می‌ساختند. گاهی اوقات کتاب سازان بُعدهای جلد مقوّایی را سجاف نازکی از چرم می‌کشیدند که اصطلاحاً به«جلد مغزی» معروف شده است.

جلد چرمی: چرم عنوان نسبتاً کلی است برای جلدهایی که از پوست دبّاغی شده حیوانات ساخته می‌شد و شامل اقسام زیر است:

تیماج: پوست بز دباغی شده است.

میش (میشین): برخی جلدسازان به‌ندرت از پوست دبّاغی شدهٔ میش (= گوسفند) جلد کتاب می‌ساختند که بسیار نرم و لطیف است.

ساغری: جلدهای بسیار بادوام و مستحکم که از چرم دباغی شده کفل چهارپایان به‌خصوص الاغ و استر ساخته می‌شده است و دارای برجستگی‌های دانه مانند نسبتاً درشت می‌باشد که بعضاً برروی آن کارهای هنری مانند: ضربی، سوخت‌کاری و... انجام می‌دادند. ضمناً به‌دلیل کراهت جنس آن بر روی جلدهای مصاحف شریفه استفاده نمی‌شده است.

شبرو (شوْرو): به‌معنای بزغاله، پوست بزغاله و یا پوست نازک گوساله است که جلدسازان عصر قاجار برای روکش جلد از آن سود برده‌اند.

پارچه: بعضی جلدسازان دورهٔ صفوی به‌بعد برای روکش جلدهای مقوّایی از پارچه‌ای ساده و غیر آن استفاده می‌کردند. در برخی نیز برای استحکام بیشتر عطف و گوشه‌های آن را به‌وسیلهٔ چرم استوار می‌نمودند.

جلد زری: روکش آن توسّط زری‌بافان و نقش‌بندان ماهر دورهٔ صفوی به‌بعد از پارچهٔ زری بافته شده باشد.

جلد مخملی: جلدهایی که از پارچهٔ مخمل برای روکش مقوّا استفاده شده باشد و بیشتر از قرن سیزدهم شایع گردیده است.

جلد ترمه: برخی جلدسازان عصر زندیه و قاجاریه به‌بعد برای روکش جلد دیوان‌ها، بیاض‌ها، نسخه‌های ادعیّه از ترمه (نوعی نمد ساخته شده در یزد و کشمیر و یا از جنس ابریشم، پشم و نخ) منقّش به‌اشکال بوته جقّه یا خطوط پهن حاشیه مانند، استفاده می‌نمودند.

کاغذ: برخی کتاب‌سازان دورهٔ قاجار و بعد برای روکش مقوّای جلد استفاده می‌نموده‌اند که طبعاً به‌دلیل سستی کاغذ، عطف را خصوصاً با پارچه محکم می‌ساختند.

فرنگی: در دورهٔ متأخّر، همگام با اختراع صنعت چاپ، جلدسازان برای روکش مقوای بعضی جلدهای نسخه‌های خطّی از گالینگور و مشمّع استفاده می‌نمودند.

هنری: جلدهای هنری که نتیجهٔ نبوغ، ابداع و نوآوری جلدسازان بلاد اسلامی است، شامل جلدهایی است که به‌نحوی از انحاء دارای ظرافت‌های هنری ویژه‌ای هم باشند. اهمّ آن‌ها برحسب ظهور و رواج در تمدّن اسلامی عبارتند از:

ضربی: جلدهای ضربی یا کوبیده یا منگنه، از جملهٔ جلدهای بسیار معمول برای کتاب‌های فارسی است. طرز ساختن این جلد به‌این‌گونه است که جلدساز نخست دو قطعه فلز برنجی (که اصطلاحاً یک جفت نر و ماده نامیده می‌شود) فراهم می‌آورد و نقوش مورد نظرش را با الوان توسّط قلم‌مو بر قطعه‌های برنجی مذکور می‌کشد و بوم فلز را از قسمت‌های منقوش جدا می‌کند. سپس فلز نقش‌دار را به‌قدر نیاز داغ می‌کند و با ضرب و چکش، آن را بر روی چرم (که روکش جلد است) می‌کوبد، به‌طوری که نقوش آن دو قطعه فلز، براثر ضرب بر روی چرم،

فرو رفتگی و برجستگی به‌وجود می‌آورد. پس از آن مواضع فرو رفته را با ورقه‌های طلا یا سیم و یا چرمی غیر از نوع چرم زمینه پر می‌کند، و نقوش برجسته را گاه با همان رنگ اصلی می‌گذاشتند و گاه با الوانی دیگر می‌آراستند.

سوخت: در ساخت جلد سوخت، نخست روی چرم که حالت استخوانی گرفته و به‌رنگ تیره و سوخته درآمده، نقش‌های دلخواه مانند: مینیاتور، تذهیب، تشعیر و... را به‌اشکال ترنج، سرترنج، لچکی و غیره طرّاحی نموده و سپس این نقوش را به‌وسیله «نقش بر» جدا می‌ساختند و بر روی چرم جلد که بعضاً با لایه چینی زمینه‌سازی شده، چسبانده و با ضربهٔ داغ شده بر روی آن‌ها می‌کوبیدند.

معرّق: در لغت، هرچیز رگه‌دار را گویند، و در اصطلاح کتاب سازان و مجلّدان به‌جلدی گفته می‌شود که از قرار گرفتن رگ‌های چند نوع چرم در کنارهم دیگر به‌دست می‌آید. به‌این قرار که نخست مذهّب طرح مورد نظرش را بر روی چرم طراحی می‌کند، سپس جلدباز با آلت نقش بر، بوم چرم را از نقش‌های طرّاحی شده، جدا می‌کند. بعد از آن نقش‌های مزبور را در محلّ‌های مناسب جلد کتاب خطّی که قبلاً بریده شده می‌چسباند به‌طوری که میان قطعه‌های منقّش و قطعه زمینه هیچ‌گونه درزی و برجستگی‌ای دیده نمی‌شود و همانند یک قطعه چرم ساده و هموار می‌نماید.

سوزنی بوم چرمی: نوع دیگر، جلد سوزنی بوم چرمی است که زمینهٔ آن به‌تمام چرمین است و سوزن دوزی شده. طریق ساختن آن به‌این قرار است که جلدساز نخست چرم را رنگ می‌کند و مهره می‌زند و به‌قدر نیم سانتیمتر بزرگتر از اندازهٔ قطع کتاب آن را می‌بُرد، سپس لبه‌های جلد را با شفره نازک می‌کند. پس از آن، با توجّه به‌عطف کتاب، جلد را آن چنان تا می‌زند که روی رنگین و مهره زدهٔ آن اندرون جلد شود، بعد از این بر روی کاغذ طرح مورد نظر را می‌کشد به‌طوری که طرح منقوش بر روی کاغذ، یک چهارم طرح اصلی باشد. سپس با چهار بار برگردانیدن و برداشتن یک چهارم طرح، نگاره‌ای از آن طرح، به‌صورت کامل نقش می‌گیرد. پس از آن بر روی خطوط طرح مزبور سوزن می‌زند تا کاغذ مذکور صورتی مشبّک گونه گیرد. سپس کاغذ مزبور را بر روی پشت چرم (که روی جلد

می‌شود) می‌چسباند و گل گیوه بر روی آن می‌مالد. با گذر گل گیوه از سوراخ‌های جای سوزن، طرح بر چرم منتقل می‌شود، بعد از این عمل، همه خطوط را سوزن دوزی می‌کند و سرانجام زمینهٔ طرح را طوری با ابریشم رنگین سوزن دوزی می‌نماید که سر سوزن از پشت چرم بیرون نیاید و بخیه‌ها هماهنگ و مقارن باشد، بعد از این، لبهٔ نازک را برمی‌گرداند تا حاشیه‌ای از چرم، اطراف بخیه‌ها هماهنگ و مقارن باشد، بعد از این، لبهٔ نازک را برمی‌گرداند تا حاشیه‌ای از چرم، اطراف بخیه‌ها را بپوشاند، سپس با قلم زر کنارهٔ لبه‌ها را جدول می‌کشد و بنا به‌سلیقهٔ خود درون جلد را نیز جدول‌بندی و تذهیب می‌کند.

روغنی: از جمله جلدهایی که بیشتر نگارش‌های فارسی، مجلّد به‌آن است جلد روغنی است، جلدی که از سدهٔ نهم توسّط جلدسازان وضع شده و رفته رفته فزونی گرفت و در سده‌های دوازدهم و سیزدهم به‌اوج کمال رسید. طریق ساختن این جلد به‌این‌گونه است که نخست مقوّا یا چرم، چوب و یا پارچه را به‌اندازهٔ قطع مورد نظر آماده می‌کردند و روی آن را از بوم و گاهی بوم مُرغَش (سولفور طبیعی براق) می‌پوشانید، و بر روی آن بنابر سلیقه خود، تذهیب و نقّاشی می‌کردند. پس از نقّاشی، چندبار روی آن روغن کمان می‌زدند، به‌طوری‌که روغن مذکور چونان قشری روی تذهیب و تصویر را فرا گیرد، در عین آن‌که قشر روغن به‌آن تابناکی و برّاقی می‌دهد.

در جلدهای روغنی عصر تیموریان بیشتر از نقوش گل و بوته و طیور و وحوش استفاده می‌شد، ولی در عصر صفویه و قاجار به‌سوای نقوش مذکور، نقوش صورت و پیکر انسان و مجالس رزم و بزم نیز به‌کار گرفته شد و گاه آیات، اخبار و اشعاری (به‌مناسبت موضوع کتاب) نیز به‌جای نقوش مزبور در جلدهای روغنی دیده می‌شود.

در بیشتر موارد، مجلّدان جلد روغنی، روی بیرون و درون هریک طرف جلد را کار می‌کرده‌اند. در این صورت، آن را «جلد روغنی دو رو» می‌نامند. اگر در بوم جلد روغنی، مرغش استفاده شود، آن را «جلد روغنی مرغش» می‌خوانند.

نشانه‌های خاص نسخه: عبارت است از بیان مُهرها و نشانه‌های تملّک نسخه (مُهر مالک، مُهر وقف، مُهر کتابخانه، مُهر شخصی یا خصوصی).
توضیحات: اطّلاعات دیگر از نسخه در قالب توضیح یا سایر اطّلاعات (فرعی‌تر) در این قسمت ارائه می‌گردد.
نفاست نسخه: از جمله می‌توان به‌موارد زیر اشاره داشت: «بسیار نفیس، نفیس، ممتاز، متوسّط و عادی» که میزان نفاست نسخه را یادآوری نمود.
تاریخ اهداء نسخه: هرگاه نسخه اهدا شده باشد تاریخ اهداء به‌همراه ذکر نام شخص اهدا کننده در این قسمت می‌آید.
تاریخ خریداری نسخه: بیان تاریخ خرید نسخه (هرگاه معلوم باشد).
طرز نگه داری و حفاظت نسخه: به‌طریقه و نگه‌داری و حفاظت از نسخه در محلّ مربوطه اشاره می گردد.
محلّ نگه‌داری نسخه: نام کشور، شهر و کتابخانه محلّ نگه‌داری نسخه می‌باشد.
شمارهٔ بازیابی نسخه در محل: شمارهٔ رجوع به‌نسخه در محلّ می‌باشد.
شمارهٔ لوح فشرده: شماره لوح فشرده نسخه در محل است.
شمارهٔ میکروفیلم: شمارهٔ میکروفیلم نسخه در محلّ است.
آدرس URL نسخه: اتّصال به‌تصاویر نسخهٔ خطّی می‌باشد.
منبع: http://knowledgebase.icro.ir/NosakhFarsiBank/HelpNosakhKhati
http://www.manuscripts.ir

پژوهندگان معروف نسخ خطّی ایران و هند

* آشنایی با زندگی و آثار شیخ آقابزرگ تهرانی

در شب پنجشنبه یازدهم ماه ربیع‌الاوّل سال ۱۲۹۳ هـ‌ق برابر با نوزدهم فروردین سال ۱۲۵۵ هـ‌ش برابر با هفتم آوریل ۱۸۷٦ م در خانهٔ یکی از روحانیان تهران، واقع در سه‌راه دانگی، نزدیک پامنار، پسری به‌دنیا آمد که پدر و مادرش برای بزرگداشت نام جدّ بزرگ پدری وی، حاجی محسن تهرانی، او را محسن نامیدند. لیکن همیشه او را «آقابزرگ» صدا می‌کردند. زیرا طبق عادت قدیمی تهرانیان کودکی که به‌نام جدّ کوچک او نامیده شود «آقاکوچک» یا «خانم کوچک» و کودکی که به‌نام جدّ بزرگ خود نامیده شود «آقابزرگ» یا «خانم بزرگ» خوانده می‌شود.

پدرش، حاجی علی فرزند حاجی محمّدرضا، فرزند حاجی محسن، فرزندی حاجی علی اکبر تهرانی، خود از روحانیان تهران بود. او کتابچه‌ای در تاریخ «حادثه رژی» و تحریم دخانیات نوشته و به‌سال ۱۳۲٤ هـ‌ق درگذشته است[1].

پدر او، محمّدرضا، جدّ مؤلّف ذریعه نیز از روحانیان تهران بود. شرح‌حال وی در *طبقات*، سدهٔ سیزدهم، ص ٥٦۳ آمده است. او پس از مرگ پدرش، حاجی محسن، به‌سال ۱۲٥۰ هـ‌ق ناگزیر شد کار بازرگانی پدر را دنبال کند. پدر محمّدرضا، حاجی محسن شریک معتمدالدّوله، منوچهر خان در کار بازرگانی و مؤسّس نخستین چاپخانه در ایران عهد قاجار بوده است که چاپ *قرآن*ها و دعاهای معروف به‌معتمدی محصول کار ایشان است. او در سال ۱۲٤٦ هـ‌ق معتمدالدّوله را که در آن

---

۱. ذریعه، جلد ۳، ص ۲٥۲

زمان حاکم گیلان بود، وصیّ خود بر املاکش در گیلان کرد و این *وصیّت‌نامه* در کتابخانهٔ موقوفی شیخ آقابزرگ در نجف اشرف موجود است[۱].

شیخ تحصیلات مقدّماتی را در «مدرسه دانگی» و «مدرسه پامنار» و سپس در «مدرسه خان مروی» فراگرفت.

علوم ادبی را نزد شیخ محمّد حسین خراسانی و شیخ محمّد باقر معزّالدّوله، اصول را نزد سیّد عبدالکریم مدرّسی و سیّد محمّدتقی تنکابنی و شیخ محمّد تقی پسر حاج شیخ عبّاس نهاوندی، منطق را نزد میرزا محمّدقمی، فقه را نزد میرزا محمّد تقی گرگانی و حاج شیخ علی نورایلکایی، مقداری از ریاضیّات را نزد ایشان و مقداری هم نزد میرزا ابراهیم زنجانی آموخت. از آثار دوران تحصیلی شیخ چند مجموعه از کتاب‌های درسی به‌جای‌مانده که شیخ آن‌ها را به‌سبب کمبود چاپخانه در آن زمان، به‌دست خویش نوشته است.

یکی از آن‌ها مجموعه‌ای است شامل:

- ایساغوجی در منطق که در سال ۱۳۰۸ هـ ق نوشته است.
- شرح ایساغوجی به‌تاریخ ۲۵ ذی‌الحجّهٔ سال ۱۳۱۱ هـ ق.
- ترکیب تهذیب‌المنطق.
- اللئالی المنتظمه تألیف ملّا هادی حکیم سبزواری متخلّص به‌اسرار. این مجموعه به‌خطّ صاحب ذریعه زمانی نزد سیّد محمّد جزایری در اهواز بود و عکس‌هایی از آن در مقدّمه *طبقات*، قرن چهارم (نوابغ الرواه) چاپ شده است. شیخ در همان سنین جوانی، پس از پایان تحصیلات مقدّماتی در تهران به‌مطالعهٔ تاریخ ادبیّات و رجال پرداخته بود.

گواه بر این مطلب وجود مجموعهٔ دیگری است که به‌خطّ خود وی و محتوی این کتاب‌هاست:

۱. رجال نجاشی که آن را در تهران به‌تاریخ ماه شوّال سال ۱۳۱٤ هـ ق نوشته.

---

۱. ذریعه، جلد ۹، ص ۵-۱٤٤

۲. فهرست منتخب بابویه که آن را در نجف به‌سال ۱۳۲۰ هـ ق نوشته است و نیز یک نسخه از فهرست شیخ طوسی در دست است که به‌خطٍّ صاحب ذریعه در هشتم ربیع‌الاوّل ۱۳۱۵ هـ ق در تهران و پیش از مهاجرتش به‌عراق پایان یافته است و آن را به‌کمک همکار خود، شیخ محمّد نهاوندی، تصحیح و تحقیق کرده و در مقدّمه‌ای که بر نسخه نوشته، کار خود را روشن ساخته است.

شیخ آقابزرگ در دوران جوانی به‌همراهی پدر و مادر خویش، سفری در سال ۱۳۱۰ هـ ق به‌مشهد و در سال ۱۳۱۳ سفری به‌عراق کرده و پس از سه ماه در همین سال سفری نیز به‌مازندران نموده است. سپس در سن بیست و دو سالگی در ۱۰ جمادی‌الثّانی سال ۱۳۱۵ هـ ق به‌قصد تکمیل تحصیلات به‌عراق رفت و از این تاریخ تا سال ۱۳۲۹ هـ ق در شهر نجف می‌زیست. وی در حوزهٔ نجف در محضر حاج میرزا حسین نوری درگذشته به‌سال ۱۳۲۰ هـ ق و شیخ محمّد طاها نجف درگذشته به‌سال ۱۳۲۳ هـ ق و سیّد مرتضٰی کشمیری درگذشته به‌سال ۱۳۲۳ هـ ق و حاجی میرزا حسین خلیلی درگذشته به‌سال ١٣٢٦ هـ ق و ملّا محمّد کاظم، آخوند خراسانی، پیشوای هواخواهان مشروطیّت درگذشته به‌سال ۱۳۲۹ هـ ق و حاج سیّد احمد حائری تهرانی و میرزا علی چهاردهی درگذشته به‌سال ١٣٢٤ هـ ق و میرزا محمّد تقی شیرازی درگذشته به‌سال ۱۳۳۸ هـ ق و شیخ شریعت اصفهانی درگذشته به‌سال ۱۳۳۹ هـ ق و گاهی نیز نزد سیّد محمّد کاظم یزدی مخالف مشروطیّت استفاده کرد. او در *سدهٔ چهاردهم طبقات*، ص ٥٧٥، چاپ نجف، شرحی از جشن شادمانی که استادش حاج میرزا حسین خلیلی در مدرسه‌اش برای پیروزی مشروطیّت در سال ۱۳۲۷ هـ ق برپا داشته بود، می‌آورد و روح آزادی خواهی خود را مثل دیگر موارد نشان می‌دهد. شیخ تقریرات درس مرحوم آخوند خراسانی را می‌نوشت و از شاگردان مبرّز ایشان محسوب می‌شد و در مبارزات مشروطه‌خواهی او شرکت داشت و در این موضوع کتابی به‌نام «تعریف‌الانام بالمدینه و الاسلام» از فرید وجدی را در سال ۱۳۲۷ هـ ق به‌فارسی ترجمه و منتشر کرد. شیخ، گذشته از استادان یادشده از حاج میرزا حسین نوری که قدیم‌ترین استاد اوست و نیز از شیخ محمّد صالح آل طعان بحرین و شیخ علی خاقانی درگذشته به‌سال ١٣٣٤ هـ ق و

سیّد محمّد علی شاه عبدالعظیمی درگذشته به‌سال ١٣٣٤ هـ‌ق و شیخ موسٰی بن جعفر کرمانشاهی و سیّد ابوتراب خوانساری و شیخ علی کاشف‌الغطا درگذشته به‌سال ١٣٥٠ هـ‌ق و سیّد حسن صدر درگذشته به‌سال ١٣٥٤ هـ‌ق اجازه روایت گرفت. وی پس از فوت مرحوم آخوند در سال ١٣٢٩ هـ‌ق و پیدایش اختلاف میان مشروطه‌خواهان نجف بر سر اتّهام تندروی مجلسیان تهران و برای دوری گزیدن از سیاست واپس‌گرایان، از نجف به‌کاظمین هجرت کرد و در آن‌جا پس از قرارداد با صدر و کاشف‌الغطاء (که پس از این یاد خواهد شد) به‌تتبّع و تحقیق پرداخت و شروع به‌تألیف و تدوین دایرةالمعارف کتاب شناختی به‌نام «*الذّریعه الی تصانیف الشیعه*» نمود و برای آن‌که خاطری آسوده و فراغت بیشتر داشته باشد، شهر سامرا در کنار دجله در ١٢٥ کیلومتری شمال بغداد را برای سکونت انتخاب کرد و هر شش جلد خطّی این کتاب ارزشمند در این شهر فراهم شد.

مؤلّف ذریعه در زمینهٔ جمع‌آوری فهرست عمومی از تمام آثار قلمی شیعه از قدیم‌ترین ایّام تا زمان حیاتش تحقیق و تتبّع نمود. او از آن سال تا پیش از مرگ، کتابخانه‌های عمومی و خصوصی عراق عرب و اغلب کتابخانه‌های مهمّ ایران و برخی کتابخانه‌های سوریه و فلسطین و مصر و حجاز را دید و در برخی از آن کتابخانه‌ها شیخ شب‌ها و روزهای بسیار را سپری کرد، تا جایی که در بعضی از کتابخانه‌ها چون صاحب کتابخانه راضی نمی‌شد که در کتابخانه باز بماند، او خوراک خود را با خویش می‌برد و شب هنگام مدیر کتابخانه در را بر روی شیخ می‌بست و او در آن‌جا زندانی می‌ماند تا مدیر بر طبق قرار روزی دیگر در را بر روی او بازگشاید. شیخ اغلب فهرست‌های کتابخانه‌های ترکیه و هند و افغانستان و پاکستان و برخی فهرست‌های اروپایی را نیز از نظر گذرانیده است.

شیخ آقابزرک در سن بیست و چهار سالگی با منصوره خانم دختر شیخ علی قزوینی ازدواج کرد و از وی یک پسر به‌نام محمّد باقر و دو دختر بنام‌های مریم و مرضیه دارا شد. همسر شیخ در سال ١٣٣٥ هـ‌ق درگذشت و پسرش محمّد باقر نیز

در سن جوانی فوت شد[1]، شیخ که گرفتار بچه‌داری بود به‌ناچار پس از مرگ همسر اوّلش در همان سال با مریم خانم دختر سیّد احمد دماوندی ازدواج نمود[2] و از وی چهار پسر و دو دختر به‌سنین رشد رسیدند. دو پسر بزرگ او دکتر علینقی و احمد منزوی در کار تصحیح و چاپ آثار پدر همکاری داشته و دارند. پسر سوم شیخ، شادروان دکتر محمّد رضا منزوی که دامپزشک بود و به‌دست دژخیمان رژیم پهلوی به‌شهادت رسید و پسر چهارم، دکتر مهندس محمّد تقی منزوی استاد دانشکده فنی تهران شد و اکنون در لوس آنجلس زندگی می‌کند.

شیخ برای بار دوم به‌سال ۱۳۵۰ هـ ق به‌همراهی عمویش، حاج حبیب الله تاجر تهرانی به‌مشهد سفر کرد. در این سفر برای خود و فرزندانش گذرنامه گرفت و لقب «منزوی» را در شناسنامه ثبت نمود. اگرچه او به‌این لقب شهرت نیافت، لیکن ذریعه، جلد ۱۵، ص ۱۲۸ از آن یادکرده است. سفر سوّم او به‌مشهد در سال ۱۳٦٥ هـ ق و سفر چهارمش به‌سال ۱۳۸۱ هـ ق بود.

او در سال ۱۳٥٤ هـ ق که اثر نفیس خود یعنی *الذّریعه* را قابل انتشار دید، در صدد چاپ آن برآمد، لیکن حادثه‌ای ناشی از تعصّب ضد شیعی و ایرانی سامرائی‌ها و کشتن شخصی به‌نام شیخ هادی تهرانی بدست آن‌ها به‌مؤلّف فهمانید که نمی‌تواند با اقامت در آن شهر به‌چاپ کتاب خود که سراسر دفاع از تشیّع بود، بپردازد. بدین منظور محلّ اقامت خود را از سامرا به‌نجف انتقال داد. البتّه خروج او از سامرا به‌دستور حکومت و پس از زندانی شدن بسیاری از ایرانیان به‌اتهام شرکت در غوغا بود، در صورتی که همهٔ مردم قاتل شیخ هادی را می‌شناختند. صاحب ذریعه در نجف با کمک مالی عمویش، حاج حبیب الله محسنی چاپخانه‌ای بنام «سبعه‌السعاده» برپا نمود تا کتاب خود را در آن به‌چاپ برساند ولیکن دولت پادشاهی عراق به‌عذر ایرانی بودن ایشان مانع از انجام کار شد، و پس از آن‌که با مشقت‌های بسیار، چاپخانه را زیر نظر یک نفر عراقی قرار دادند باز هم دولت وقت به‌بهانه‌های دیگر

---

۱. ن.ک: *سدهٔ چهاردهم طبقات*، ص ١٤٦٢.
۲. همان، ص ٩٤.

در چاپخانه را بست. شیخ به‌ناچار چاپخانه را فروخت تا مگر کتاب را در چاپخانه‌ای دیگر به‌چاپ برساند. پس از چاپ شدن جلد اوّل باز وزارت فرهنگ عراق شش ماه از انتشار آن جلوگیری کرد و بزرگترین بهانه‌اش فارسی بودن نام مؤلّف بود. یادآور باید شد که این اثر گران‌قدر تا مدّت‌ها در دو کشور عربستان و لیبی به‌بهانه تبلیغات شیعی و ایرانی ممنوع الورود بود.

شیخ آقابزرگ تهرانی، روشن‌فکر و مشروطه‌خواه، از اوایل جوانی به‌واسطهٔ زهد و پرهیز به‌سحرخیزی و پیاده روی عادت کرده بود. وی از سن ٤٠ تا ٧٠ سالگی، در بیست و چهار ساعت فقط دو وعده، صبح و ظهر غذا می‌خورد و شب را با معده خالی به‌رختخواب می‌رفت. خواب او در شب‌های بلند از پنج ساعت تجاوز نمی‌کرد. یک ساعت پیش از فجر برمی‌خاست و پیاده به‌زیارت قبرستان شهر و حرم حضرت علی(ع) می‌رفت و پس از ادای فریضهٔ صبح پیاده به‌خانه باز می‌گشت و پس از صرف ناشتایی به‌کتاب خانه که محلّ کارش بود، می‌رفت و تا ظهر مشغول کار می‌شد. بعد از ظهر پس از انجام عبادت و صرف ناهار و کمی استراحت دوباره به‌کتابخانه برمی‌گشت و تا نزدیک مغرب مشغول کار بود، سپس به‌مسجد و حرم می‌رفت و پس از انجام نماز مغرب و عشا باز می‌گشت و چند ساعت از شب را نیز در کتابخانه مشغول کار بود. پیگیری او چنان بود که چون در حلّ مشکلی مربوط به‌تاریخ مرگ یا تولّد دانشمندی یا شناسایی کتابی یا نسبت کتاب به‌مؤلّفش درمی‌ماند، گاه شب‌ها را تا بامداد در کتابخانه می‌ماند و گاه مدّت این گرفتاری به‌چند روز می‌کشید و چون گمشده خویش یا حلّ مشکل را می‌یافت[1]، گویی دنیا را به‌او داده‌اند و خوشحال می‌شد.

شیخ دقیقه‌ای از کار باز نمی‌ایستاد، حتّی آنگاه که میهمان یا طلبه‌ای بر او وارد می‌شد پس از احوال پرسی و جواب پرسش‌های علمی، دوباره با معذرت‌خواهی به‌کار خود باز می‌گشت. او در پذیرایی میهمان حدّاکثر کوچک نمایی را داشت.

---

۱. به‌گفتهٔ آقای دکتر علی‌نقی منزوی.

به‌هیچ‌کس اجازه بوسیدن دستش را نمی‌داد و بی‌اختیار دستش را کنار می‌کشید. او میهمان را هرچند که بسیار جوان‌تر می‌بود تا در خانه بدرقه می‌کرد.

آثارِ شیخ

پیش از پرداختن به‌بررسی دو اثر گران‌سنگ شیخ آقابزرگ تهرانی یعنی«الذّریعه الی تصانیف الشیعه» و «طبقات اعلام الشیعه» آثار دیگر شیخ را به‌طور اجمال معرّفی می‌کنیم:

۱. **مصفی‌المقال فی مصنفی علم الرّجال:** او در این کتاب شرح‌حال تاریخ‌نویسان را در تمام دوره‌های اسلامی گردآورده و ششصد تن از پیشگامان خود را معرّفی کرده است. این کتاب به‌زبان عربی است و فرزند دوّم شیخ، احمد منزوی آن را در تهران تصحیح و به‌سال ۱۳۳۷ هـ ش در ٦٢٦ صفحه چاپ کرده است.

۲. **منتخبی از مصفی‌المقال** با نام «المشیخه» یا «اسناد المصفی» در نجف اشرف به‌سال ۱۳٥٦ هـ ق چاپ شده است. در این کتابچه فقط از کسانی یادشده که در طریق روایت و زنجیره سند اجازات ایشان واقع شده‌اند. به‌همین سبب، صاحب *الذّریعه* از نسخه‌های این کتاب به‌عنوان «اجازه‌نامه» استفاده می‌نمود و با نوشتن چند سطر اجازه روایتی در پایان هر نسخهٔ این کتاب، به‌نام یک شاگرد، به‌وی *اجازه‌نامه* می‌داد[1].

۳. **هدیه الرازی الی المجدد الشیرازی:** این کتاب در شرح‌احوال آیت الله میرزا محمّد حسن شیرازی است و توسّط یکی از نوادگان دختری آیت الله شیرازی چاپ شده است.

٤. **النقداللطیف فی نفی التحریف عن القرآن الشریف:** صاحب الذّریعه در این کتاب از استاد خویش، حاجی حسین نوری و کتاب او «فصل الخطاب فی تحریف الکتاب» دفاع نموده و او را از قول به‌تحریف به‌معنی تغییر و تبدیل، تبرئه کرده است.

---

۱. ن.ک: ذریعه، ج ۲، ص۷۰ و ج ۳، ص٤٩١ و ج ۱۰، ص ٥١

۵. **توضیح الرشاد فی تاریخ حصر الاجتهاد:** همان‌گونه که از نام این کتابچه هویداست دربارهٔ مذهب اجتهاد در فروع احکام و تاریخ پیدایش مذهب تقلید و سد باب اجتهاد و حصر حق اجتهاد به‌چهار تن از پیشوایان اهل‌سنّت است. این کتاب به‌درخواست یکی از علمای موصل به‌نام سیّد جعفر بن حسن اعرجی موصلی تألیف شده است و اخیراً در قم به‌سال چاپ شده است.

٦. **تفنید قول العوام بقدم لکلام:** این کتاب نیز دربارهٔ یک مسئلهٔ کلامی است که مورد نزاع میان معتزله و اشاعره در دورهٔ عبّاسی بوده که آیات *قرآن* قدیم است یا حادث. این رساله نیز به‌درخواست همان عالم موصلی نوشته شده و در ذریعه، ج ٤، ص ٣٦١ از آن یادشده است.

۷. **ذیل المشیّخه:** در مشایخ مؤلّف از اهل‌سنّت. این رساله در آغاز کتاب «الوضوء فی کتاب والسنه» چاپ شده است.

۸. **ضیاءالمفازات فی طرق مشایخ الاجازات.**

۹. **اجازات الروایه و الوراثه فی القرون الاخیره:** برای تفصیل معرّفی این کتاب، ذریعه، جلد۱، ص۱۲۹ دیده شود.

۱۰.**مسندالامین:** اجازهٔ مفصّلی است که شیخ برای مؤلّف کتاب‌های ارزشمند «شهداء، الفضیله» و «الغدیر» یعنی مرحوم علّامه امینی نوشته است.

۱۱.**حیاه الشیخ الطوسی:** که در شرح‌احوال شیخ طوسی است این کتاب در آغاز تفسیر شریف «التبیان» و جداگانه در ۱۵۰ صفحه چاپ شده است. شیخ آن را پس از چاپ جلد هفتم ذریعه تألیف کرده است. این کتاب به‌فارسی نیز ترجمه شده است.

مؤلّف ذریعه خلاصه بسیاری از کتاب‌های دیگران را بیرون آورده که هریک برای خود کتابی مستقل بشمار می‌رود:

- **الدرّة النفیس فی تلخیص رجال التّأسیس**[1].
- **محصول مطلع‌البدور فی تلخیص ما فیه من المنشور**[2].

---

۱. ن.ک: ذریعه، ج ۸، ص ٨٦ و ٨٧

۲. ذریعه، ج ۲۰، ص ۱۵۱.

- **الیاقوت المزدهر فی تلخیص ریاض الفکر**.
- **ملخّص زادالسّالکین از فیض کاشانی** (ن.ک: ذریعه، ج ١٢، ص ٢ و ٣ و همچنین ج ٢٢، ص ٢٠٧).
- **نزهةالبصر فی فهرست نسمةالسحر** (ذریعه، حرف نون).
- **الظلیله فی الانساب البیوتات الجلیله**.
- **تشجیر حدیقةالنّسب، للافتونی**.

شیخ چند کتابچه در انساب نوشته یا کتاب‌های انساب را مشجّر و شاخه‌بندی کرده و همچنین او تقریرات درس‌های استادان خویش چون آخوند خراسانی و شیخ شریعت اصفهانی را به‌صورت کتاب مستقل نوشته است.

*** شادروان استاد نذیر احمد**

پروفسور نذیر احمد فرزند حاجی محمّد اسماعیل، استاد بازنشستۀ دانشگاه اسلامی علیگره، یکی از اساتید برجسته و محقّقان نامدار زبان فارسی در کشور هندوستان است. وی در سال ١٩١٥ م. در گوندا در ایالت اتّراپرادش متولّد شد. پس از تحصیلات مقدّماتی وارد دانشگاه لکهنو گردید. در سال ١٩٤٥ م. موفق به‌دریافت دکتری زبان و ادبیّات فارسی، و در سال ١٩٥٠ م. فوق دکتری زبان فارسی، و در سال ١٩٥٧ م. دکتری زبان و ادبیات اردو را از دانشگاه لکهنو دریافت نمود.

استاد نذیر احمد در سال ١٩٥٨ م. در دانشگاه اسلامی علیگره مشغول به‌کار شد و در سال ١٩٦١ م. با سمت استادی، ریاست گروه زبان و ادبیّات فارسی دانشگاه اسلامی علیگره را نیز به‌عهده داشته است.

دکتر نذیر احمد در طول خدمات دانشگاهی خود، در ده‌ها کنفرانس و سمینار زبان فارسی در داخل و خارج کشور هند شرکت کرده و دهها مقاله علمی و تحقیقی در این سمینارها عرضه داشته است. استاد به‌کشورهای شوروی سابق، افغانستان، کویت بنگلادش، پاکستان و ایران مسافرت نموده است. مسافرت اوّل ایشان به‌ایران در سال ١٩٥٥ م. به‌مدّت نه ماه، برای کارهای علمی و تحقیقاتی بوده است. ایشان در

سال ۱۹۷۸ م به‌خاطر خدمات ارزنده‌اش به‌فرهنگ فارسی مورد تشویق ریاست جمهوری هند قرار گرفته است.

استاد نذیر احمد در سال ۱۹۷۹ م. به‌افتخار بازنشستگی نایل آمد. ولی باز هم از پا ننشسته و با کنکاش و تلاش در کتابخانه‌های مختلف هند پرده از چهرهٔ کتاب‌های کمیاب و یا گمنام خطّی فارسی برمی‌دارد. ایشان در ایوان غالب (مؤسّسهٔ غالب) که یکی از مراکز مهم فرهنگ فارسی است، به‌عنوان عضو ثابت و فعّال مشغول به‌کار بود و هم ریاست آن را به‌عهده داشت. در ضمن مسئولیّت مجلّهٔ تحقیقی *غالبنامه* را نیز به‌عهده گرفته بود. وی به‌زبان‌های اردو، عربی، انگلیسی و هندی نیز آشنایی داشت.

استاد نذیر احمد دارای چندین تألیف و بیش از دویست مقاله در زمینه‌های فرهنگ و ادبیّات فارسی می‌باشد که به‌بعضی از آن‌ها در زیر اشاره می‌شود:

۱. شرح *احوال و آثار ظهوری ترشیزی*، انگلیسی، اله‌آباد.
۲. تصحیح *مکاتیب سنایی*، دانشگاه اسلامی علیگره، ١٩٦٢ م.
۳. تصحیح *مکاتیب سنایی* با اضافات، کابل، ١٣٥٦ هـ ش.
٤. تصحیح *دیوان سراجی خراسانی*، علیگره، ۱۹۷۲ م.
٥. تصحیح *دیوان* عمید *لوئکی*، لاهور (پاکستان)، ١٩٨٥ م.
٦. کتاب *صیدنه* (تألیف البیرونی)، تهران.
۷. تصحیح *دیوان حافظ*، آستان قدس، مشهد، ١٣٥١ هـ ش.
۸. *مطالعات تحقیقی* (مجموعه‌ای از مقالات)، دانشگاه لکهنو، لکهنو.
۹. فرهنگ قوّاس، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
۱۰. *دستورالافاضل*، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
۱۱. نقد فرهنگ *قاطع برهان*، غالب انستیتوت، دهلی، ١٩٨٥ م.
۱۲. کتاب *نورَسْ* با مقدّمه و ترجمهٔ انگلیسی، دهلی.
۱۳. کتاب *نورَسْ* با مقدّمه و ترجمهٔ اردو، لکهنو.
١٤. *مطالعات تاریخی*.
١٥. *زفان گویا*، کتابخانهٔ خدابخش، پتنا (هند)، ١٩٨٩ م.

۱٦. *غزلیّات حافظ* بر اساس نسخهٔ مورخ ۸۱۳ هـ، مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دی‌ماه ۱۳٦۷ هـ ش./جمادی‌الاوّل ۱٤۰۹ هـ ق.، دهلی‌نو.
۱۷. تصحیح *دیوان حافظ* از روی نسخهٔ ۸۱۸ هـ، مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دی‌ماهٔ ۱۳٦۷ هـ ش/جمادی‌الاوّل ۱٤۰۹ هـ ق، دهلی‌نو.
۱۸. ترتیب و تصحیح فرهنگ *لسان‌الشعرا* تألیف عاشق، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، تیرماه ۱۳۷٤ هـ ش/ژوئیهٔ ۱۹۹۵ م، دهلی‌نو.
۱۹. *محمّد صادق اصفهانی*.
۲۰. تصحیح *دیوان مهندس*، ایران.
۲۱. ترجمهٔ *اعجاز خسروی* از امیر خسرو دهلوی (با همکاری گروهی از دانشمندان).
۲۲. *نامه‌های قطبشاهیه*.
۲۳. *نامه‌های عادلشاهیه*.
۲٤. *معمّایی کاهی*.
۲۵. *رسالهٔ قافیهٔ کاهی*.

استاد نذیر احمد در روز یکشنبه هجدهم اکتبر ۲۰۰۸ میلادی به‌دیار باقی شتافت.

* **آیت‌الله سیّد عبدالعزیز طباطبایی «محقّق طباطبایی»** (۱۳۷۴-۱۳۰۸ خورشیدی)

آیت‌الله سیّد عبدالعزیز طباطبایی، ۲۱ جمادی‌الثّانی ۱۳۴۸ هجری قمری برابر با چهارم آبان ۱۳۰۸ هجری شمسی. در خانواده‌ای علمی و ریشه دار در نجف اشرف به‌دنیا آمد. پدرش نوه دختری و مادرش نوه پسری فقیه بزرگ شیعه آیت‌الله العظمٰی سیّد محمّد کاظم طباطبایی یزدی صاحب عروة‌الوثقٰی بود. خاندان سیّد یزدی، یکی از خاندان‌های مشهوری بودند که در حوزهٔ علمیه نجف و فقاهت شیعه نقش مؤثّری داشتند. محقّق طباطبایی دوران کودکی خود را در چنین خانواده‌ای میان کتاب و کتابخانه و مدرسه گذراند و طبیعتاً استعداد این کودک خردسال با چنین شرایطی

پرورش پیدا می‌کرد. دوستان ایّام کودکی وی، اذعان می‌کنند که او از همان سال‌ها متین و کم صحبت و بی‌تکلّف بود.

از جمله کسانی که نقش مؤثّری در روحیه پرتلاش و پرحوصلهٔ استاد محقّق طباطبایی، در امر تحقیق و پژوهش داشت، علّامه امینی صاحب کتاب *الغدیر* رحمةالله علیه بود.

محقّق طباطبایی ضمن خاطرات دوران کودکی خود به‌کتاب‌هایی اشاره می‌کند که در کتابخانهٔ مدرسهٔ سیّد، توجّهش را جلب کرده بودند و وی ساعاتی از وقت خود را به‌تهیّه فهرستی از اسم این کتاب‌ها و نام نویسندگان آنها می‌گذراند. وی که در آن زمان، به‌خاطر سن کم خود، اجازه دست زدن به‌کتاب‌ها را نداشته، مجبور بوده فقط آن‌چه بر عطف کتاب‌ها نوشته شده بود را یادداشت کند. این موضوع، نقش مؤثّر محیط علمی او را در علاقه‌مندی به‌کتاب و کتابت از دوران کودکی به‌خوبی نشان می‌دهد.

محقّق طباطبایی هشت ساله بود که مادرش را از دست داد، مادر او زن پاکدامن و خوش اخلاق و مؤمنی بود که از طرف پدر نوهٔ آیت‌الله العظمیٰ سیّد محمّد کاظم یزدی و از طرف مادر نوهٔ شیخ انصاری رحمةالله علیه بود. فقدان مادر در این سن کم، وابستگی او را به‌پدر بیشتر می‌کند. پدرش آیت‌الله سیّد جواد طباطبایی، دانشمندی پارسا و با تقوا بود و در پرورش دینی فرزند، تلاش فراوان داشت. محقّق طباطبایی گاهی با علاقه فراوان از شب‌هایی که در مسجد تا به‌صبح کلمه به‌کلمه همپای پدر ختم *قرآن* می‌کرد یاد می‌کند. متأسّفانه روزگار به‌این ایّام فرصت چندانی نداد و محقّق طباطبایی در همان سنین نوجوانی پدر را نیز از دست می‌دهد. او که در نوجوانی وارد تحصیلات حوزوی شده بود، با فقدان پدر، حجرهٔ مدرسه را از دست نمی‌دهد و خود را وقف مدرسه و کتاب و درس و بحث می‌کند. در این زمان وجود اساتید برجستهٔ حوزهٔ علمیهٔ نجف در همه سطوح، مشوّق تلاش وی در مطالعهٔ بیشتر و رسیدن به‌درجات بالای علمی می‌شود. وی ادبیّات صرف و نحو را نزد مرحوم سیّد هاشم حسینی تهرانی (۱۴۱۱ هـ‌ق) مؤلّف کتاب *علوم العربیهٔ* و

توضیح‌المراد و منطق را نزد سیّد جلیل فرزند سیّد عبدالحی طباطبایی یزدی (۱۴۱۳ ه ق.) فراگرفت. پس از آن در فلسفه شرح منظومه سبزواری را نزد آیت‌الله سیّد عبدالأعلی سبزواری و اسفار ملّا صدرا را نزد شیخ صدرا بادکوبی (۱۳۹۲ ه ق) فراگرفت. شرح *لمعه* را در محضر میرزا حسن نبوی و شیخ ذبیح الله قوچانی و قوانین میرزای قمی را از آیت‌الله سیّد علی علّامه فانی اصفهانی (۱۴۰۹ ه ق) تلمّذ نمود. آنگاه دروس عالی سطح را در محضر شیخ عبدالحسین رشتی (۱۳۷۳ ه ق) مؤلّف شرح *کفایه* و *کشف‌الاشتباه*، و شیخ مجتبٰی لنکرانی (۱۴۰۶ ه ق) مؤلّف کتاب *أوفی البیان* به‌پایان برد.

سرانجام درس خاج فقه و اصول را از محضر آیت‌الله العظمٰی سیّد عبدالهادی شیرازی (۱۳۸۲ ه ق) و آیت‌الله العظمٰی حاج سیّد ابوالقاسم موسوی خویی (۱۳۱۴ ه ق.) کسب دانش نمود.

محقّق طباطبایی در سال ۱۳۲۹ ه ش. ازدواج می‌کند. همسر وی، فرزند آیت‌الله حاج سیّد اسدالله طباطبایی یزدی آخرین پسر آیت‌الله العظمٰی سیّد محمّد کاظم یزدی بود. مرحوم سیّد اسدالله طباطبایی مدیر و مؤسّس مدرسهٔ ثانی سیّد یزدی بود و با رفتاری عالمانه و خلقی کریم ـ که زبانزد خاص و عام بود ـ فعّالیّت‌های علمی و اجتماعی خاندان صاحب عروه را ادامه می‌داد.

محقّق طباطبایی در طی تحصیلات خود با کتاب‌ها و مصادر علوم اسلامی آشنا می‌شود و با گرایش شدیدی که در شناخت منابع و رجال داشت غرق دنیای کتابشناسی و نسخ خطّی می‌شود. تابستان هر سال با سفر به‌ایران، به‌کتابخانه‌های خصوصی و عمومی مراجعه می‌کند و ضمن مطالعات فراوان یادداشت‌های زیادی تهیّه می‌نماید. در سه سفر حج نیز در کتابخانه‌های مکّه و مدینه نسخ خطّی نفیسی را می‌بیند و برخی از آن‌ها را به‌طور کامل استنساخ می‌کند. همچنین در تابستان سال ۱۳۴۲ ه ش. از عراق به‌سوریه و لبنان سفر می‌کند و در یک اقامت سه ماهه، در کتابخانه‌های ظاهریه، مجمع علمی دمشق، کتابخانهٔ اوقاف حلب و کتابخانهٔ دانشگاه آمریکایی بیروت مطالعات زیادی انجام می‌دهد و به‌گفتهٔ خود ایشان، در این سفر با دیدن این کتابخانه‌ها دنیای تازه‌ای به‌روی وی گشوده می‌شود.

آشنایی و الفت محقّق طباطبایی با دانشمند بزرگ و کتابشناس با عظمت، مرحوم شیخ آقابزرگ تهرانی، تأثیر بسیاری در شخصیّت علمی وی ایجاد می‌کند. یادداشت‌هایی را که از سفرهای متوالی به‌ایران به‌همراه می‌آورد، هربار در اختیار شیخ آقابزرگ تهرانی قرار می‌دهد تا هم از زیر چشم تیزبین استاد بگذرد و او را راهنمایی کند و هم برای تدوین دایرةالمعارف بزرگ کتابشناسی شیعه، **الذّریعة إلی تصانیف الشیعة**، مورد استفاده قرار گیرد. محقّق طباطبایی تا پایان عمر، شیفتهٔ استاد بود و از او به‌عظمت و بزرگواری یاد می‌کرد. وی از همان سال‌های چاپ *الذّریعه*، فکر نوشتن مستدرکی را برای آن در سر می‌پروراند، امّا متأسفانه چاپ کتاب به‌کندی پیش می‌رفت و نوشتن مستدرک را به‌تأخیر می‌انداخت. از این رو محقّق طباطبایی اقدام به‌استنساخ متن کامل کتاب *الذّریعه* نمود ـ که چاپ جلدهای ۱۳ و ۱۴ *الذّریعه* نیز برای آن‌که سریع‌تر چاپ شود، از روی همین نسخه در نجف چاپ شد. وی در سال ۱۳۹۹ هـ ق. دست به‌کار تدوین مستدرک *الذّریعه* شد و شروع به‌جمع‌آوری و فیش کردن کتاب‌هایی نمود که نام آن‌ها در *الذّریعه* نیامده است. محقّق طباطبایی بیشتر وقت خود را تا پایان عمر یعنی هفتم ماه رمضان ۱۴۱۵ هـ ق صرف تدوین این اثر گرانسنگ نمود و گنجینه‌ای بالغ بر یازده هزار فیش بر جای نهاد.

همچنین، از جمله کسانی که نقش مؤثّری در روحیه پرتلاش و پرحوصلهٔ او، در امر تحقیق و پژوهش داشت، علّامه امینی صاحب کتاب *الغدیر* رحمةالله علیه بود. محقّق طباطبایی به‌مدّت ۲۵ سال پیوسته درکنار علّامه امینی به‌جمع نسخ خطّی و ادارهٔ کتابخانهٔ أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام در نجف می‌گذراند و بسیاری از مایهٔ علمی خود را مدیون شاگردی وی می‌داند. محقّق طباطبایی ضمن ارتباط علمی خود با علّامه امینی، وی را در تهیّه منابع کتاب گران‌سنگ *الغدیر* یاوری می‌کند و در طی سفرهای خود به‌کتابخانه‌های ایران و ترکیه، در به‌ثمر رسیدن تحقیقات علّامه امینی نقش به‌سزایی را ایفا می‌کند. بعد از سفری که محقّق طباطبایی در سال ۱۳۴۲ به‌سوریه و لبنان داشت، دو سفر دیگر نیز همراه با فرزند علّامه امینی به‌سوریه و ترکیه می‌رود، علّامه امینی هم که در ایران به‌سرمی‌برد به‌آنان می‌پیوندد و به‌علّت کسالت نمی‌تواند

در ترکیه بماند و ناچار به‌بازگشت می‌شود. در آن سفر محقّق طباطبایی در ترکیه می‌ماند و مقدار زیادی از نسخ نفیس را برای کتابخانهٔ امیرالمؤمنین عکس‌برداری می‌کند. محقّق طباطبایی که مدّتی سرپرستی این کتابخانه را بر عهده داشت، نسخ خطّی کتابخانه را در سه جلد تنظیم می‌کند. این فهرست اکنون به‌صورت متوالی در مجلّهٔ *تراثنا* منتشر می‌شود.

وی در سال ۱۳۹۷ ق نجف را ترک می‌کند و عازم ایران می‌شود و در قم سکنی می‌گزیند. ایشان در قم، در ادامه راه دو استاد بزرگ خود، مشغول به‌تکمیل مستدرک و تعلیقاتی که بر *الذّریعه* و *الغدیر* داشت می‌شود. وی همیشه از استاد خود آیت‌الله میرزا محمّد علی اردوبادی (۱۳۸۰ ه ق) به‌بزرگی یاد می‌کرد و یکی از خصوصیّات بارز او را کمک علمی به‌دیگران در تحقیق و رفع مشکلات علمی می‌دانست. محقّق طباطبایی، خود نیز، راه و روش استاد را در پی می‌گیرد و منزل و کتابخانهٔ خود را در اختیار محقّقین و پژوهشگران قرار می‌دهد، به‌طوری که خانه ایشان، روز و شب محلّ تردد اهل قلم می‌شود و گاهی حدود ده ساعت از شبانه روز خود را صرف راهنمایی و تکمیل آثار دیگران می‌کرد. مؤسّسات مختلف تحقیقات اسلامی در ایران وجود ایشان را مغتنم دانسته، در تحقیقات خود به‌ایشان مراجعه می‌کردند. از جمله مؤسّساتی که محقّق طباطبایی با ایشان همکاری می‌نمود، مؤسّسهٔ آل‌البیت علیهم‌السّلام، مرکز *الغدیر* للدراسات الاسلامیه، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی و بنیاد بعثت را می‌توان نام‌برد.

محقّق طباطبایی برای بازدید از نسخ خطّی به‌بسیاری از شهرهای ایران مسافرت نمود و با بسیاری از دانشمندان ملاقات کرد. کتابخانه‌های بسیاری را دید و یادداشت‌های بی شماری تهیّه نمود. همچنین یک بار دیگر نیز از ایران به‌ترکیه عزیمت نمود و به‌مدّت دو ماه در کتابخانه‌های ترکیه، از جمله کتابخانه احمد ثالث، ایاصوفیا، لاله‌لی، کوپرلی، فیض الله افندی، فاتح، جارالله ایّوب، قلیچ‌علی پاشا و ولی‌الدّین جارالله افندی، به‌مطالعه پرداخت و نسخه‌های نایاب و ارزشمندی را فهرست نمود. محصول این سفر چند دفتر نسخه‌های خطّی ترکیه و چند دفتر احادیث مربوط به‌فضائل و مناقب اهل‌بیت علیهم‌السّلام، از منابع حدیثی، تفسیری،

تاریخی و اعتقادی مهمّ و چاپ نشده اهل‌سنّت است که مجموعهٔ آن‌ها را «نتائج‌الأسفار» نامید.

همچنین در سفرهایی که به‌کشورهای دیگر داشت مجموعهٔ مهمّی از میکروفیلم‌ها و نسخ عکسی از کتابخانه‌های مختلفی چون کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا و کتابخانهٔ بادلیان آکسفورد در انگلستان، کتابخانهٔ دارالکتب الظاهریّه در دمشق و اسماعیل پاشا در حلب، کتابخانهٔ دانشگاه ریاض عربستان، کتابخانهٔ بلدیه اسکندریه و دارالکتب المصریّه در مصر، **کتابخانهٔ خدابخش پتنا** و **ناظریّه لکهنو در هندوستان**، کتابخانهٔ جامع کبیر صنعاء یمن، کتابخانهٔ چستربیتی ایرلند، کتابخانهٔ میلان ایتالیا، کتابخانهٔ ملّی پاریس، و... تهیّه کرد. این مجموعه اکنون در کتابخانهٔ محقّق طباطبایی در قم نگه‌داری می‌شود و مورد استفاده محقّقین می‌باشد.

محقّق طباطبایی با بسیاری از دانشمندان و اسلام‌شناسان دنیا مخصوصاً در کشورهای عربی ارتباط داشت و در ایجاد ارتباط علمی بین پژوهشگران داخل کشور با دنیای عرب نقش مؤثری داشت.

فهرست آثار

۱. مستدرک الذّریعة.
۲. أضواء علی الذّریعة.
۳. تهذیب الذّریعة.
۴. تعلیقات علی طبقات أعلام الشیعة.
۵. معجم أعلام الشیعة.
۶. چاپ اوّل، انتشارات مؤسّسهٔ آل‌البیت علیهم‌السّلام لإحیاء التراث، قم، ۱۳۷۵ ه ش، ۵۲۸ ص، شابک: ۵-۰۳۱-۳۱۹-۹۶۴.
۷. الحاشیهٔ علی کتاب الغدیر.
۸. علی ضفاف الغدیر.
۹. الغدیر فی التراث الإسلامی.
۱۰. چاپ اوّل، دارالمورّخ العربی، بیروت، ۱۳۷۲ ه ش، ۳۳۶ ص.
۱۱. چاپ اوّل، انتشارات الهادی، قم، ۱۳۷۴ ه ش، ۳۴۲ ص.

۱۲. من فیض الغدیر.
۱۳. أهل البیت علیهم السلام فی المکتبة العربیة.
۱۴. چاپ اوّل، انتشارات مؤسّسهٔ آل‌البیت علیهم‌السلام لإحیاء التراث، قم، ۱۳۷۵ ه ش، ۷۲۸ ص، شابک: ۳–۰۳۲–۳۱۹–۹۶۴.
۱۵. فهرس مخطوطات مکتبة أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام العامة فی النجف الأشرف.
۱۶. نتائج‌الأسفار.
۱۷. نصوص و مقتطفات من نفائس المخطوطات.
۱۸. فهرست نسخ خطّی حدیث در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی.
۱۹. فهرست نسخ خطّی فقه در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی.
۲۰. فهرس المختارات من مخطوطات ترکیا.
۲۱. الفهرس الوصفی للمنتخب من المخطوطات العربیة فی مکتبات ترکیا.
۲۲. فهرس المنتخب من مخطوطات تبریز.
۲۳. فهرس المنتقی فی مخطوطات الحجاز.
۲۴. فوائدالأسفار.
۲۵. فی رحاب نهج‌البلاغة.
۲۶. قیدالأوابد و جمع الشوارد.
۲۷. مخطوطات اللغة العربیة.
منتشر شده در مجلد دوم مجموعهٔ «المحقّق الطباطبایی فی ذکراه السنویهٔ الاولی»، انتشارات مؤسّسهٔ آل‌البیت علیهم‌السّلام لإحیاء التراث، ۱۳۷۵ ه ش.
۲۸. مذکرات المتحف البریطانی.
۲۹. مکتبة العلّامة الحلّی.
چاپ اوّل، انتشارات مؤسّسهٔ آل‌البیت علیهم‌السّلام لإحیاء التراث، قم، ۱۳۷۴ ه ش، ۲۶۴ ص، شابک: ۹–۰۰۹–۳۱۹–۹۶۴.
۳۰. ملحق سند حدیث الثقلین.
منتشر شده در جلد دوم «نفحات الأزهار» تألیف علّامه سیّد علی اصغر میلانی، ص ۲۲۱–۸۵.

۳۱. المهدی علیه السلام فی السنة النبویّة.

۳۲. قبسات من فضائل أمیرالمؤمنین علیه‌السلام.

چاپ اوّل، انتشارات دلیل، قم، ۱۳۷۹ ه ش، ۹۲ ص، شابک: ۵–۱۷–۷۰۰۷–۹۶۴/

چاپ دوم، انتشارات دلیل ما، قم، ۱۳۸۱ ه ش.

۳۳. أنباء السماء برزیة کربلاء.

۳۴. الحسین والسنة.

چاپ اوّل، انتشارات مدرسهٔ چهل‌ستون، تهران، ۱۳۵۵ ه ش، ۱۴۹ ص.

۳۵. حیاة السیّد محمّد کاظم الطباطبایی الیزدی.

۳۶. حیاة الشیخ یوسف البحرانی.

ابتدا در ضمن کتاب حدائق و سپس به‌صورت مستقل در نجف اشرف منتشر شد.

۳۷. الشیخ المفید وعطاؤه الفکری الخالد.

۳۸. بخش اوّل، *تراثنا*، ش ۳۰ و ۳۱، ۱۴۱۳ ق.

۳۹. بخش اوّل و دوم، کنگرهٔ شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ ق.

۴۰. بخش اوّل، سلسلهٔ مؤلّفات الشیخ المفید، دارالمفید، بیروت، ۱۴۱۴ ق.

تصحیح و تحقیق

- طرق حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه/شمس‌الدّین الذهبی.
- چاپ دوّم، انتشارات دلیل، قم، ۱۳۷۹ ه ش، ۱۵۹ ص.
- چاپ دوم، انتشارات دلیل ما، قم، ۱۳۸۱ ه ش، شابک: ۵–۰۶–۷۹۹۰–۹۶۴.
- مقتل أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام/ابن أبی‌الدنیا.
- *تراثنا*، شمارهٔ ۱۲، سال ۱۴۰۸ ق. صص ۱۳۳–۷۹.
- الأربعون المنتقی من مناقب المرتضی/أبوالخیر أحمد بن إسماعیل الطالقانی القزوینی.
- *تراثنا*، شمارهٔ ۱، سال ۱۴۰۵ ق.
- ترجمهٔ أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام من تاریخ مدینهٔ دمشق/ابن عساکر الشافعی الدمشقی.
- مناقب أمیرالمؤمنین علیه السلام/أحمد بن حنبل.

- ترجمةالإمام الحسن علیه السلام من کتاب الطبقات الکبیر/ابن سعد.

چاپ اوّل، انتشارات مؤسّسهٔ آل‌البیت علیهم‌السلام لإحیاء التراث، ۱۴۱۶ ق، ۱۲۶ ص، شابک: ۲-۹۲-۵۵۰۳-۹۶۴.

- ترجمةالإمام الحسین علیه‌السّلام من کتاب الطبقات الکبیر/ابن سعد.
- چاپ اوّل، انتشارات مؤسّسهٔ آل‌البیت علیهم‌السّلام لإحیاء التراث، قم، ۱۴۱۵ ق.

چاپ دوم، انتشارات مؤسّسهٔ آل‌البیت علیهم‌السّلام لإحیاء التراث، بیروت، ۱۴۱۶ ق، ۱۲۱ ص، شابک: ۷-۴۷-۵۵۰۳-۹۶۴.

- ترجمةالإمام الحسین علیه‌السّلام من کتاب بغیةالطلب فی تاریخ حلب/کمال‌الدّین بن العدیم بن أبی‌جرادةالحلبی.

چاپ اوّل، انتشارات دلیل ما، قم، ۱۳۸۱ هـ ش، ۲۵۴ ص، شابک: ۴-۹۱-۷۵۲۸-۹۶۴.

- فهرس کتب الشیعهٔ وأصولهم/شیخ الطائفهٔ محمّد بن الحسن الطوسی.

چاپ اوّل، مکتبة المحقّق الطباطبایی، قم، ۶۷۶ ص، ۱۴۲۰ ق، شابک: ۶-۱۹۶-۳۱۹-۹۶۴.

- عقد الدُرر فی أخبار المهدی المنتظر/یوسف بن یحیٰی السلمی الشافعی الدمشقی.
- العقود الاثنی عشر فی رثاء سادات البشر/السیّد مهدی بحرالعلوم.
- *تراثنا*، شمارهٔ ۱۰، سال ۱۴۰۸ ق.
- فرائد السمطین فی فضائل المرتضٰی والبتول والسبطین/صدرالدّین إبراهیم بن محمّد بن حمویه الحموئی الشافعی الدمشقی.
- فهرست أسماء علماء الشیعهٔ و مصنّفیهم/الشیخ منتجب‌الدّین بن بابویه الرازی.

چاپ اوّل، منشورات المکتبة المرتضویة لإحیاء الآثار الجعفریة، قم، ۱۴۰۴ ق، ۲۴۶ ص.

- مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول.

چاپ اوّل، انتشارات مؤسّسةالبلاغ، بیروت، ۱۹۹۹ م، ۳۲۵ ص.

- مکتبة العلامةالکراجکی/أحد معاصری الکراجکی.
- *تراثنا*، شمارهٔ ۴۴-۴۳، سال ۱۴۱۶ ق.

استنساخ‌ها

- الأبحاث المفیدة فی تحصیل العقیدة/الحسن بن یوسف بن المطهر الحلی.
- أدب التاریخ/الشیخ علی بن حسین آل البازی.
- الباب الحادی عشر/الحسن بن یوسف بن المطهر الحلی.
- البرهان فی علامات مهدی آخرالزمان/علی بن حسام الدّین المتقی.
- تراجم أعلام ساقطة من نقباء البشر/آقابزرگ الطهرانی.
- تلخیص البیان فی علامات مهدی آخرالزمان/علی بن حسام الدّین المتقی.
- الدارات/الأصمعی.
- الذّریعة إلی تصانیف الشیعة/آقابزرگ الطهرانی.
- ذکر مخاطبۀ جرت بین أبی‌إسحاق إبراهیم بن السری الزجاج و أبی‌العباس أحمد بن یحیٰی ثعلب فی مواضع أنکرها علیه وغلط فیها من کتاب فصیح الکلام.
- الرد علی من حکم وقضی أن المهدی الموعود جاء ومضی/نورالدّین علی المتّقی.
- رسالة فی إعجاز سورةالکوثر/الزمخشری.
- به تحقیق حامد الخفاف، *تراثنا*، شمارۀ ۱۳، سال ۱۴۰۸ ق.
- رسالۀ فی تحریم الفقاع/شیخ الطائفة الطوسی.
- به‌تحقیق رضا استادی، الرسائل العشر، مؤسّسةالنشر الإسلامی، قم، ۱۳۶۱ ش.
- رسالۀ فی التذکیر والتأنیث.
- رسالۀ فی ردّ من أنکر أن عیسی إذا نزل یصلی خلف المهدی صلاةالصبح/جلال‌الدّین عبدالرّحمٰن بن أبی‌بکر السیوطی.
- رسالة فی عمل الیوم واللیلة/شیخ الطائفۀ الطوسی.
- رسالۀ فی الفرق بین النبی والإمام/شیخ الطائفةالطوسی.
- شرح قصیدۀ المفجع/محمّد بن أحمد بن عبدالله البصری.
- صفات الشیعۀ/الشیخ الصدوق.
- العرف الوردی فی أخبار المهدی.
- عقود حیاتی/محمّد حسین آل کاشف الغطاء.
- فضائل أهل البیت من کتاب الکامل لابن عدی.

- اللیل والنهار/أبوالحسن أحمد بن فارس اللغوی.
- به‌تحقیق حامد الخفاف، *تراثنا*، شمارهٔ ۱۴، سال ۱۴۰۹ ق/چاپ اوّل، دارالمورّخ العربی، بیروت، ۱۹۹۳ م.
- مختصر فی علم الکلام/المحقّق الحلی.
- مذکّرات الحجّة الشیخ محمّد حسین آل کاشف الغطاء.
- مزیل اللبس عن حدیث ردّ الشمس/محمّد بن یوسف الدمشقی الصالحی.
- معارج الوصول إلی معرفهٔ فضل آل الرسول والبتول/محمّد بن یوسف بن الحسن المدنی الزرندی.
- معجّم شیوخ ابن عساکر.
- مفرحةالأنام فی تأسیس بیت الله الحرام/زین العابدین بن نورالدّین الحسینی.
- المفصح فی الإمامة/شیخ الطائفةالطوسی.
- مناقب علی بن أبی‌طالب/ابن المغازلی علی بن محمّد الواسطی.
- نظم البراهین فی أصول الدّین/الحسن بن یوسف بن المطهر الحلی.
- واجب الاعتقاد/العلامةالحلی.

مقالات

۱) ابن طلحهٔ/دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
۲) ابو الخیر طالقانی/دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
۳) أهل البیت علیهم السلام فی المکتبهٔ العربیهٔ/*تراثنا*.
۴) حدیث الغدیر: رواته قلیلون للغایهٔ. کثیرون للغایهٔ/کنگرهٔ غدیر لندن.
۵) شخصیّت علمی و مشایخ شیخ طوسی/میراث اسلامی ایران.
۶) الشیخ المفید و عطاؤه الفکری الخالد/کنگره شیخ مفید.
۷) الغدیر فی التراث الإسلامی/*تراثنا*.
۸) فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانه آقای حاج سیّد محمّد طباطبایی قاضی تبریزی/ نشریهٔ دانشگاه تهران.
۹) فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ ثقةالاسلام در تبریز/نشریه دانشگاه تهران.

۱۰) فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ مزار عبدالقادر گیلانی در بغداد/نشریهٔ دانشگاه تهران.

۱۱) ما تبقی من مخطوطات نهج البلاغة/*تراثنا*.

۱۲) ما قیل فی نهج البلاغة من نظم و نثر/*تراثنا*.

۱۳) ما ینبغی نشره من التراث/*تراثنا*.

۱۴) مخطوطات نهج البلاغة، طبعاته، منتخباته، ترجماته إلی شتی اللغات/*تراثنا*.

۱۵) المدونات التاریخیة لواقعة الطف/کنگرهٔ حسین دی در لندن.

۱۶) من تراثنا الخالد فی شیراز/میراث اسلامی ایران.

۱۷) موقف الشیعة من هجمات الخصوم و خلاصة عن کتاب عبقات الأنوار/*تراثنا*.

۱۸) نهج البلاغة عبر القرون/*تراثنا*.

متفرقات

۱) معرّفی چند نسخهٔ خطّی از کتابخانهٔ وزیری یزد و کتابخانهٔ ملک.

۲) معرّفی چند نسخهٔ خطّی از دانشگاه آمریکایی بیروت.

۳) معرّفی چند نسخهٔ خطّی از فهرست نسخ خطّی عربی ماخ در دانشگاه پرینستون، مجموعهٔ یهودا.

۴) معرّفی چند نسخهٔ خطّی از کتابخانهٔ آیت‌الله حکیم در نجف اشرف.

۵) معرّفی چند نسخهٔ خطّی از کتابخانهٔ چستربیتی.

۶) نسخ خطّی کتابخانهٔ حاج عالم در شیراز.

۷) کتابخانه‌های ترکیه و آمار نسخ خطّی آن‌ها.

۸) معرّفی چند نسخهٔ خطّی در کتابخانه‌های ترکیه.

۹) وصیّت‌نامهٔ آیت‌الله سیّد محمّد کاظم طباطبایی یزدی از دستخط شیخ محمّد حسین کاشف‌الغطاء.

۱۰) وقف‌نامهٔ کتابخانهٔ امیرالمؤمنین در نجف اشرف.

۱۱) وصیّت‌نامهٔ علّامه امینی.

۱۲) مجموعهٔ نامه‌ها و مکاتبات سیاسی از آیت‌الله حکیم، کاشف‌الغطاء، عبدالکریم قاسم، ملک فیصل و...
۱۳) فهرست فضائل علی بن أبی‌طالب از احمد بن حنبل برحسب مسانید.
۱۴) مالک بن أنس و بغضه لأمیرالمؤمنین علیه‌السّلام.
۱۵) معرّفی چند نسخهٔ خطّی از موزهٔ بریتانیا.
۱۶) تصحیحات تکمله الأمل.
۱۷) الأربعین التساعیات للحموئی.
۱۸) مشایخ مؤلف فرائد السمطین عن کتاب الأربعین.
۱۹) فضائل أمیرالمؤمنین من مصادرالعامة.
۲۰) شرح‌حال مولی محسن فیض کاشانی: مشایخ، شاگردان، مؤلّفات...
۲۱) تراجم بعض علما.
۲۲) عهد المأمون إلی الإمام الرضا علیه‌السّلام و جواب الإمام الرضا علیه‌السّلام.
۲۳) شیوخ ابن عساکر.
۲۴) تقریرات درس اصول آیت‌الله العظمٰی خوئی از ابتدای موضوع علم تا انتهای مبحث معنای حرفی.
۲۵) نفائس مخطوطات کتابخانهٔ آستان قدس رضوی.
۲۶) معرّفی چند نسخه خطّی از کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی نجفی.
۲۷) شرح حال سدیدالدّین حمصی.
۲۸) معرّفی چند نسخهٔ خطّی از کتابخانه غرب همدان در مدرسه آخوند، کتابخانهٔ ملّی، کتابخانهٔ سپهسالار، ملک و...
۲۹) ۱منتخب فضائل و مثالب از الاستیعاب، العلل و معرفةالرجال، موضح أوهام الجمع و التفریق، مسند أبی‌داود الطیالسی، تذکرةالحفّاظ و...
۳۰) پیرامون مشروعیت بکاء بر میّت.
۳۱) روات فضائل اهل‌بیت علیهم السلام.
۳۲) الآیات النازلهٔ فی أهل‌البیت علیهم‌السلام با ذکر مصادر مهم و کهن در باب هر آیه.

۳۳) چند نسخه از مدرسهٔ مروی.
۳۴) نسخ خطّی کتابخانهٔ اوقاف در حلب.
۳۵) منتخب فهرست میکروفیلم‌های دانشگاه تهران.
۳۶) منتخب فهرست مدرسهٔ سپهسالار کتابخانهٔ عمومی مراغه و کتابخانهٔ آیت‌الله گلپایگانی و مدرسه علوی خوانسار.
۳۷) نسخ خطّی کتابخانهٔ ملّا فیروز در بمبئی.
۳۸) مخطوطات البلادالهندیة از یادداشت‌های شیخ عزیزالله عطاردی خبوشانی.
۳۹) نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ مدرسةالحجازیین در قم، کتابخانه احمد ثالث و فیض الله افندی و ایاصوفیا.
۴۰) شرح حال بعضی از اعلام معاصرین.
۴۱) در باب وضع علم نحو توسّط امیرالمؤمنین.
۴۲) مشایخ الصدوق فی خاتمةالمستدرک.
۴۳) معجم رجال أسانید مناقب أمیرالمؤمنین لابن المغازلی.
۴۴) استدراک طبقات از اجازات و قراءات نسخ.
۴۵) نسخ خطّی چند کتابخانهٔ شخصی و عمومی: شیخ محمّد آخوندی، فرهنگ اصفهان، مدرسهٔ سلیمان خان، مدرسهٔ سلطانی کاشان، مسجد گوهرشاد، مدرسهٔ نوّاب، کتابخانهٔ آیت‌الله بروجردی در نجف، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، شیخ علی کاشف الغطاء و...

*** استاد سیّد امیر حسن عابدی**

پروفسور سیّد امیر حسن عابدی فرزند سیّد شبّیر حسن عابدی، استاد ممتاز دانشگاه دهلی (هند) در اوّل ماه ژوئیهٔ ۱۹۲۱ میلادی (دهم تیرماهٔ ۱۳۰۰ هجری شمسی) در شهر غازی‌پور ایالت اتّراپرادش (هند) متولّد شد و تعلیمات ابتدایی و دبیرستانی را به‌ترتیب در شهر لکهنو و شهر بنارس (واراناسی) طی نموده وارد کالج سن‌ژان آگرا شد و دانشنامهٔ فوق لیسانس را با درجهٔ اوّل و احراز مقام اوّل در دانشگاه از

دانشگاه آگره دریافت کرد و سپس از همان دانشگاه به‌دریافت دانشنامهٔ دکتری فارسی نایل آمد.

دکتر عابدی در سال ۱۹۵۵ میلادی (۱۳۳٤ هـ ش) با استفاده از بورس دانشگاه تهران به‌ایران رفت و پس از گذراندن دورهٔ دکتری به‌دریافت «دانشنامهٔ دکتری زبان و ادبیّات فارسی» از دانشگاه تهران نایل آمد.

در سال ۱۹٤۵ میلادی (۱۳۲٤ هـ ش) به‌سمت معلّم فارسی و اردو در کالج سنت استفن دانشگاه دهلی مشغول به‌تدریس گردید. در سال ۱۹۵۸ میلادی (۱۳۳۷ هـ ش) مجلّهٔ آهنگ به‌زبان فارسی در دهلی منتشر شد و نظارت این مجلّهٔ نیز به‌ایشان واگذار شد. در همین سال دکتر عابدی فعّالیت ادبی خود را توسعه داد و به‌دعوت دانشگاه کابل به‌افغانستان رفت و ضمن بازدید از کتابخانه‌های افغانستان نسخ خطّی دربارهٔ تاریخ ادبیّات فارسی در هند جمع‌آوری کرد. در سال ۱۹٦۹ میلادی (۱۳٤۸ هـ ش) کرسی استاد زبان و ادبیّات فارسی در دانشگاه دهلی دایر گردید و دکتر عابدی با ارتقاء به‌مقام پروفسور برای سمت مزبور و ریاست شعبه فارسی و عربی دانشگاه دهلی برگزیده شد. در ماهٔ ژوئن ۱۹٦۹ میلادی (۱۳٤۸ هـ ش) پروفسور عابدی به‌دعوت وزارت فرهنگ و هنر ایران برای بازدید از ایران به‌تهران رفت و در این سفر بنیاد فرهنگ ایران چند جلد کتاب را که ایشان نگاشته و مرتّب کرده بودند، برای انتشار پذیرفت. در ماهٔ اکتبر ۱۹۷۱ میلادی (۱۳۵۰ هـ ش) پروفسور عابدی مجدّداً به‌ایران دعوت شد و در کنگرهٔ جهانی ایران‌شناسی که در شیراز برپا شده بود، شرکت کرد.

در سال ۱۹۷٤ میلادی، پروفسور عابدی به‌دعوت دولت ترکیه بازدید از آن کشور به‌عمل آورد و از این فرصت استفاده نموده مطالبی دربارهٔ تاریخ ادبیّات فارسی در هند را از نسخه‌های خطّی موجود در کتابخانه و موزه‌های مختلف آن کشور جمع‌آوری کرد. در این سفر ایشان در دانشگاه انقره سخنرانی ایراد کرد.

در سال ۱۹۷۵ میلادی (۱۳۵٤ هـ ش)، پروفسور عابدی در سمینار «امیر خسرو دهلوی، شاعر و نویسندهٔ معروف فارسی در هند» در کتابخانهٔ خدابخش در شهر پتنا (هند) سخنرانی مبسوط ایراد نمود و خدمات بیش بهای آن مرحوم را برشمرد.

پروفسور عابدی در کنفرانس گرایش‌های ادبی در آسیای مرکزی که در تهران برپا شد و به‌دعوت کمیسیون ملّی ایران برای یونسکو در نخستین جشنوارۀ طوس و جشن یادبود دقیقی که در دانشگاه فردوسی در مشهد برگزار شده بود، شرکت کرد.
در سال ۱۹۷۶ میلادی (۱۳۵۵ هـ ش) پروفسور عابدی به‌مدیریت سمینار بین‌المللی امیر خسرو دهلوی که در دهلی‌نو برگزار شد برگزیده شد.
پروفسور عابدی خدمات ادبی نیز در سمت‌های دیگر انجام داد، مثلِ رئیس کمیته مطالعات فارسی و عربی در سازمان مرکزی تعلیمات دبیرستانی دهلی، عضو هیئت مشورتی مؤسّسۀ مطالعات و تحقیقات فارسی در سطح فوق لیسانس ایالت بهار (هند)، عضو هئیت مطالعات فارسی در دانشگاه هندوی بنارس و دانشگاه پتنا و دانشگاه گجرات و دانشگاه بهوپال و دانشگاه عثمانیه حیدرآباد و دانشگاه پنجابی و دانشگاه جامعۀ ملّیّۀ اسلامیّه (دهلی‌نو) و عضو کمیتۀ خرید آثار هنری و ادبی موزۀ ملّی هند (دهلی‌نو).
علاوه بر خدمات ادبی فوق‌الذکر پروفسور عابدی کتب متعدّدی منتشر ساخت. تعداد سخنرانی و مقالاتی که پروفسور عابدی ایراد کرده و به‌چاپ رسانده از ۲۵۷ تجاوز می‌کند و بیشتر آنها در مجلّات و نشریات معتبر و یادبودنامه‌ها و یادواره‌ها در هند و کشورهای دیگر انتشار یافته‌اند. دانشگاه دهلی نیز سه جلد کتاب پروفسور عابدی را تحت برنامۀ کمیسیون کمک به‌دانشگاه‌ها که سازمان تام الاختیار دولت هند می‌باشد، به‌چاپ رسانده است.
در ۱۵ اوت ۱۹۷۲ میلادی (۱۳۵۱ هـ ش) که سالگرد روز آزادی هند می‌باشد رئیس جمهور هند به‌پاس خدمات پروفسور عابدی به‌زبان فارسی و ادبیّات آن در هند تقدیرنامه‌ای به‌پروفسور اعطا کرد و در سال ۱۹۷۵ میلادی (۱۳۵۴ هـ ش) حکومت ملّی دهلی نیز به‌خاطر تقدیر از خدمات پروفسور عابدی به‌مطالعات ایران‌شناسی و ادبیّات در هند جایزۀ ساهتّیه کلا پریشاد را به‌ایشان اعطا نمود. دانشگاه دهلی نیز به‌خاطر تجلیل از این استاد برجسته عنوان استاد (پروفسور) ممتاز را پس از بازنشستگی به‌ایشان داد. ایشان از طرف غالب انستیتوت و انجمن مفاخر فرهنگی تهران هم تقدیر شده است.

در اینجا لازم به‌تذکّر است که آقای دکتر سیّد امیر حسن عابدی که در سرتاسر هند «بابای زبان فارسی» شناخته شده‌اند، به‌گرفتن «اوّلین جایزهٔ فارسی جشنوارهٔ بین‌المللی فارابی» برای اثر ذی‌قیمت‌شان «منتخب‌اللطایف» نایل آمدند. ایشان به‌علّت پیری و سالخوردگی نتوانستند عازم ایران شوند، جایزه‌شان توسّط آقای دکتر علی‌رضا قزوه مدیر مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران دهلی‌نو به‌دهلی رسیده و در جشنی که در خانهٔ فرهنگ تشکیل شد، توسّط رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران جناب آقای دکتر کریم نجفی اهدا گردید.

به‌مناسبت بزرگداشت پنجاهمین سالگرد روابط فرهنگی نوین ایران و هند و در مراسم «جشنِ زرّین» این روی‌داد بزرگ (۲۲ دی ۱۳۸۵)، «نخستین دورهٔ جایزهٔ سعدی» نیز جایزه‌ای توسّط آقای زرگر یعقوبی سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران و رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران دهلی‌نو جناب آقای شفیعی شکیب به‌روز ۲۲ بهمن‌ماه ۱۳۸۵ هـ ش/۱۱ فوریهٔ ۲۰۰۷ م به‌استاد اعطا شده است.

مهم‌ترین تألیفات استاد عابدی

۱. *نمایشنامهٔ وِکرم اوروشی*، ترجمه از سانسکریت به‌زبان فارسی، دهلی‌نو، ۱۹۵۹ م.
۲. تصحیح متن *نمایشنامهٔ گلزار حال* (طلوع قمر معرفت)، علیگره، ۱۹۶۱ م.
۳. تصحیح متن *مثنویات فانی کشمیری*، سرینگر، ۱۹۶۴ م.
۴. تصحیح متن *یوگا واسیشتا* (کتاب فلسفی هندویی) ترجمه از سانسکریت به‌فارسی، علیگره، ۱۹۶۸ م.
۵. تصحیح متن مثنوی *سوز و گداز* (سروده نوعی خبوشانی)، چاپ بنیاد فرهنگ، تهران، ۱۹۷۰ م.
۶. تصحیح متن *منتخب‌اللطائف*، چاپ بنیاد فرهنگ، تهران، ۱۹۷۱ م.
۷. تصحیح متن مثنوی *پدماوت* (داستان عرفانی هندی)، چاپ بنیاد فرهنگ، تهران، ۱۹۷۲ م.
۸. تصحیح متن *تاریخ سلاطین صفویّه*، چاپ بنیاد فرهنگ، تهران، ۱۹۷۳ م.
۹. تصحیح متن *پنچاکیانه*، ترجمه از سانسکریت به‌فارسی، علیگره، ۱۹۷۳ م.
۱۰. ضمیمهٔ *تغلق‌نامه*، انجمن هند و ایران، دهلی، ۱۹۷۵ م.

۱۱. *احوال و آثار ابوطالب کلیم کاشانی*، دهلی، ۱۹۸۳ م.
۱۲. *ادبیات فارسی هند* (مجموعهٔ مقالات تحقیقی به‌زبان اردو)، دهلی، ۱۹۸٤ م.
۱۳. مثنوی *عصمت‌نامه* یا داستان مینا و لورک، چاپ مرکز تحقیقات زبان فارسی در هند، ۱۹۸۵ م.
١٤. تصحیح *دریای اسمار* (ترجمهٔ کَتَاسَرِتْ سَاگَرْ ـ بحرالاسمار) با همکاری دکتر تارا چند، از داستان‌های سانسکریت که به‌فارسی ترجمه شده از مصطفٰی خالق‌داد عبّاسی، چاپ دانشگاه اسلامی علیگره با همکاری مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، بهمن‌ماهٔ ۱۳۷۵ هـ ش/فوریهٔ ۱۹۹۷ م.
۱۵. *تصوّف در هند*، دهلی.
١٦. تصحیح *تاج‌المآثر*، تألیف: تاج‌الدّین حسن نظامی، مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، تیرماه ۱۳۸۷ هـ ش/جولای ۲۰۰۸ م.

*** زندگی و آثار استاد احمد منزوی از زبان خودش**

در شهر سامره از کشور عراق، به‌سال ١٣٠٤ خ/۱۹۲۵ م برابر شناسنامه و در شش ۱۳۰۲ خ، در خانواده‌ای روحانی‌زاده شده‌ام، پدرم حاج شیخ آقابزرگ تهرانی، نگارندهٔ دایرةالمعارف بزرگ کتابشناسی «الذّریعه الی تصانیف الشیعه» هستند، و کار بزرگ دیگر ایشان «طبقات اعلام الشیعه» می‌باشد، که ایشان و کارهای ایشان نیاز به‌تعریف ندارند، مادرم مریم خانم دختر آقا سیّد احمد دماوندی، یکی از روحانیّون روزگار خود بود، که فرزندان ایشان با نام خانوادگی آریان در تهران و ایران پراکنده هستند. پدرم در کنار مشروطه خواهان بودند، پس از آن‌که مشروطیّت در مسیر دلخواه ایشان قرار نگرفت، به‌اصطلاح سیاست را بوسیده کنار گذاردند، و به‌دنبال انگیزه‌های دیگر که بیرون از این گفتار است، به‌کار نگارش «ذریعه» و «طبقات» پرداختند و شهر سامره را که دور از هر غوغایی بود گزیده، در انزوا به‌کار تحقیق پرداختند. من در این شهر چشم به‌جهان گشوده، تا ده سالگی در آن‌جا بودم. پدرم

در ۱۳۵٤ ق/ ۱۳۱٤ خ برای آغاز به‌کار چاپ «ذریعه» به‌نجف رفته و من با خانواده راهی این شهر شدیم.
کلاس ششم ابتدایی را در مدرسه علوی ایرانیان در شهر نجف گذراندم. ضمن تحصیل در یک دوزندگی به‌شاگردی می‌پرداختم، ادبیّات فارسی را نزد عمویم حاج محمّد ابراهیم بهشتی‌پور «جامع المقدمات» را نزد شاگردان پدر آموختم.

در مدّت اقامتم در پاکستان سفری به‌هند کردم و پایه «فهرست مشترک نسخه‌های خطّی فارسی در هند» را با کمک استادن هندی گذاردم، که در پی برگشتم آن کار نیز راکد ماند.

در سال ۱۳۲۲ خ برای ادامه تحصیل نجف را رها کرده به‌تهران آمدم. در مدرسه سپهسالار جای گزیدم، کلاس دوازده ادبی را همراه داوطلبان در مدرسه دارالفنون تهران گذراندم. و در خرداد ۱۳۲۷ خ از شعبهٔ معقول دانشکده معقول و منقول، که امروز دانشکده الهیّات خوانده می شود، با درجه لیسانس به‌اصطلاح فارغ‌التحصیل شدم، و به‌کار دبیری در شهرستان انزلی پرداختم. در انزلی یکی از همکارانم به‌نام خدیجه جاویدی را به‌همسری گزیدم، که از این همسر دو دختر به‌نام‌های نسرین و شورا برایم بازمانده است. سفرم در انزلی طولی نکشید، که به‌رویداد ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ خ مصادف شد و پس از چندی زندان کوتاه مدّت به‌تهران برگشتم. استادان گران‌سنگم در دانشکده نیاز به‌معرّفی ندارند، بل برای تفاخر، از ایشان نام می‌برم: استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، دکتر غلامحسین صدّیقی، استاد احمد بهمنیار، استاد سیّد محمّد مشکوة، استاد فاضل تونی، استاد سیّد محمّدباقر سبزواری، استاد محمّد تقی مدرّس رضوی، دکتر علی اکبر فیّاض، استاد راشد و...

نخستین استادم در زمینهٔ کتابشناسی پدر بزرگوارم بودند که ۳–۲ سالی پس از انتقال از سامره به‌نجف، ایشان به‌چاپ «ذریعه» پرداختند و این ناچیز به‌هنگام غیاب برادر بزرگوارم دکتر علی نقی، در کنار ایشان نشسته در غلط‌گیری چاپ، در ظاهر یاری ایشان می‌کردم و در واقع مرا به‌آموزش عملی این رشته واداشته بودند. بدین‌گونه به‌کار کتابشناسی کشانده شدم، و آموزش‌های نخستین را در محضر ایشان فراگرفتم.

آنگاه که به‌تهران آمدم، خدمت استادان این فن، برادر بزرگم دکتر علی‌نقی منزوی رسیدم که به‌فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران می‌پرداختند و کار همیشگی ایشان تحقیق و چاپ «ذریعه» بود و نیز استادان زنده یاد محمّد تقی دانش‌پژوه، استاد ایرج افشار که عمرش دراز باد رسیدم، و در خدمت این استادان سه کار عمده را انجام دادم، فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ شخصی استاد مفتاح، فهرست کتابخانهٔ ملّی ملک و سوّمین فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ مجلس شورای ملّی بود. این کارها چاپ شده‌اند.

حاصل کار من در تهران چاپ چند مجلّد از «ذریعه» پدرم بود و چند مجلّد فهرست از کتابخانهٔ مجلس و ملک. و از همه مهمتر نگارش و چاپ ٦ مجلّد «فهرست نسخه‌های خطّی فارسی» نسخه‌هایی که عمدتاً در ایران وجود داشت و یا فیلم نسخه‌های آن در ایران بود. این فهرست از سوی مرکز فرهنگی R.C.D. سال‌های ۱۳٤۸–۱۳۵۳ خ چاپ و منتشر شده است، که در برگیرندهٔ نزدیک به‌پنجاه هزار نسخه است.

اینجاست که احساس کردم برای فراهم ساختن «فهرست مشترک از همه نسخه‌های فارسی» لازم است سفری به‌شبه قارّهٔ هند کنم. در پاییز ۱۳۵٦ خ سفرم را به‌پاکستان، افغانستان و هند آغاز کردم، سفرم با هزینهٔ شخصی بود و از راه زمین از زاهدان به‌کویته و از آن‌جا به‌دیگر شهرهای پاکستان و پیش از اقامتم در پاکستان سفری ٤۰–٤۵ روزه به‌افغانستان کردم. در برگشت به‌پاکستان از سوی دولت وقت در «مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان» گمارده شده و به‌کار تحقیق در نسخه‌های خطّی فارسی پرداختم.

نزدیک به‌شانزده سال در پاکستان بودم، تا در پایان ۱۳٦۹ خ به‌علّت پیری و فرتوتی و بیماری‌های پیاپی به‌تهران برگشتم. حاصل کارم در پاکستان نگارش و چاپ چهار مجلّد «فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ گنج بخش» در سال‌های ۱۳۵۷–۱۳٦۱ بود، که تنها نسخه‌های فارسی را دربرمی‌گیرد. و فهرست نسخه‌های عربی موجود در آن کتابخانه را نیز فراهم ساخته و ماشین شده در انبار کتابخانهٔ گنج بخش باقی گذاردم.

دیگر کارم در این دوره نگارش و چاپ «سعدی بر مبنای نسخه‌های پاکستان» است که به‌مناسبت هشتصدمین سالگرد سعدی ۱۳٦۳ چاپ شده است.

کار اصلی من در این دوره نگارش و چاپ چهارده مجلّد «فهرست مشترک نسخه‌های خطّی فارسی پاکستان»، مجلّدهای ۱۳-۱ در سال‌های ۱۳۷۰-۱۳٦۲ خ به‌علاوه مجلّد چهاردهم که چاپ شده ۱۳۷۵ خ است که پیرامون ۵۲ هزار نسخه را دربردارد.

دیگر کارم در پاکستان پایه‌گذاری نگارش «فهرستواره کتاب‌های فارسی» است که تاکنون در تهران، در مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی دنبال می‌شود.

در مدّت اقامتم در پاکستان سفری به‌هند کردم و پایه «فهرست مشترک نسخه‌های خطّی فارسی در هند» را با کمک استادن هندی گذاردم، که در پی برگشتم آن کار نیز راکد ماند. ولی از این سفر هند نیز دست خالی برنگشتم. چرا که فهرست نسخه‌های خطّی فارسی در کتابخانه‌های عمومی و آرشیو پتیاله (پنجاب هند) را به‌جایی رساندم که بعدها به‌کوشش رایزنی فرهنگی ایران در هند، جناب سیّد باقر ابطحی ۱۳۷۷ خ چاپ شده است.

کار دیگرم در هند نظارت بر کار دانشجویان ایرانی و استادان هندی بر نگارش فهرست‌هایی از نسخه‌های خطّی و فارسی در کتابخانه‌های هند بود، که یک مجلّد ضخیم آن را برای بازبینی با خود به‌تهران آوردم. این مجلّد «فهرست نسخ خطّی کتابخانهٔ ناصریه لکهنوی» است که هنوز چاپ نشده است.

پس از برگشت به‌میهن (زمستان ۱۳٦۹ خ) به‌«مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی» و جناب آقای سیّد کاظم بجنوردی مراجعه کردم و طرح «فهرستواره» را که در پاکستان به‌اجرایش پرداخته و نیمه کاره رها کرده بودم، با ایشان در میان گذاردم. ایشان طرح «فهرست مشترک کتاب‌های جهان اسلام» را در دست داشتند، و من آن طرح را در شرایط کنونی عملی نمی‌دیدم. دو طرف پذیرفتیم که طرح «فهرستوارهٔ کتاب‌های فارسی» را به‌عنوان جزئی از آن طرح دنبال کنیم و چنین شد و اکنون با کمک‌های فنّی و مالی دائرةالمعارف این طرح در حال اجراست، و تاکنون چهار مجلّد پخش شده و مجلّد ۵ و ٦ زیر چاپ است.

در این مرکز گذشته از پرداختن به«فهرستواره» و پاسخگویی به‌مراجعان بخش فهرست‌نویسی به‌دو کار دیگر می پرداختم:

الف ـ فهرست‌نویسی از نسخه‌های خطّی موجود در کتابخانه.

ب ـ فهرست‌نویسی از نسخه‌های عکسی این کتابخانه.

الف ـ فهرست‌نویسی از نسخه‌های خطّی: تاکنون ۳ مجلّد فهرست از نسخه‌های خطّی موجود در این کتابخانه فراهم شده است که مجلّد یکم آن به‌نام «فهرست نسخه‌های خطّی مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، گنجینه اهدایی خاندان سلطان علی سلطانی به‌شیخ‌الاسلامی بهبهانی» تهران، ۱۳۷۷ خ، ۲+٤۷۲ صفحه چاپ شده است. این مجموعه دربرگیرنده ۵۲۸ مجموعهٔ خطّی است که ۲۲۵۰ عنوان کتاب و رساله بزرگ و کوچک را دربرمی‌گیرد و چند حلقهٔ فیلم. مجلّد ۲، ۳ این فهرست دربرگیرنده مجموعهٔ خطّی است که زیر چاپ است و شمار عنوان کتاب و رساله‌های بزرگ و کوچک آن نیاز به‌پایان رسیدن صفحه‌بندی این دو مجلّد و یا بررسی دارد که وقت‌گیر است.

ب ـ فهرست‌نویسی از نسخه‌های عکسی: تاکنون ۲ مجلّد فهرست از نسخه‌های عکسی موجود در این کتابخانه فراهم شده است. مجلّد یکم ویژه نسخه‌های عکسی کتابخانه مشایخ در کرمان است که دربرگیرندهٔ مجلّد عکسی است و شمار عنوان کتاب و رساله‌های بزرگ و کوچک است که بسیاری از رساله‌های آن در هیچ‌یک از فهرست‌های چاپ ایران شناسایی نشده‌اند.

مجلّد دوم فهرست نسخه‌های عکسی موجود در این کتابخانه، فهرست نسخه‌های عکسی است که از کتابخانه‌های درون و بیرون از ایران به‌تدریج گردآمده است، شمار کلّ این نسخه‌ها نزدیک به۸۵۰۰ مجموعهٔ عکسی است که تاکنون روی هم ۱۵٤۰ مجموعه از آن‌ها فهرست شده و آماده چاپ است، شمار عنوان‌ها نیاز به‌بررسی بیشتر دارد.

تألیفات و تصحیحات

۱. *مصفی‌المقال فی مصنفی عمل‌الرّجال*، نگاشتهٔ شادروان حاج شیخ آقابزرگ تهرانی، تصحیح و چاپ از «ابن المؤلّف، احمد منزوی» تهران، ۱۳۵۵ خ، ٦۲٦ ستون.

۲. ۲ تا ۸ ـ همکاری با گروهی در نگارش و چاپ شش مجلّد «فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملّی»، مجلّدهای ۱۱ تا ۱٦، سال‌های ٤۸–۱۳٤۵ خ، روی‌هم ۲٦٦۸ صفحه.
۳. ۹ تا ۱٦ ـ ویرایش و چاپ هشت مجلّد «الذّریعه الی تصانیف الشیعه» کار ارزندهٔ زنده یاد پدرم. مجلّدهای ۱٦ تا ۲۳، سال‌های ۵٤–۱۳٤٦ خ، روی‌هم ۳۳۰۵ صفحه.
٤. ۱۷ تا ۲۵ ـ همکاری با گروهی در نگارش «فهرست کتابخانهٔ ملّی ملک» مجلّدهای ۱ تا ۹، سال‌های ۷۱–۱۳۵۲ خ، روی‌هم ٤۲۰٦ صفحه.
۵. ۲٦ تا ۳۱ ـ نگارش سیزده مجلّد «فهرست نسخه‌های فارسی» مجلّدهای ۱ تا ٦، انتشارات R.D.C.، سال‌های ۵۳–۱۳٤۸ خ، روی‌هم ٤۷۲٦ صفحه.
۶. ۳۲ تا ۳٤ ـ تحریر و تنظیم و تحشیه دو مجلّد «ادبیّات فارسی بر مبنای تألیف استوری «ترجمه و تحریر بر گل روسی به‌روسی، مجلّدهای ۱ و ۲، سال ۱۳٦۲ خ، ۱۰٤۱ صفحه.
۷. ۳۵ تا ۳۸ ـ نگارش چهار مجلّد «فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ گنج بخش»، اسلام‌آباد، پاکستان (مرکز تحقیقات)، مجلّدهای ٤–۱، سال‌های ۷۵–۱۳٦۱ خ، روی‌هم ۲۵۱۳ صفحه.
۸. نگارش «سعدی بر مبنای نسخه‌های خطّی پاکستان»، انتشارات مرکز تحقیقات پاکستان، سال ۱۳٦۳ خ، روی‌هم ۲۱۹ صفحه.
۹. ٤۰ تا ۵۲ ـ نگارش سیزده مجلّد «فهرست مشترک نسخه‌های خطّی فارسی پاکستان»، مرکز تحقیقات مجلّدهای ۱۳–۱، سال‌های ۷۰–۱۳٦۲ خ.
۱۰. ۵۳ ـ نگارش «فهرست مشترک نسخه‌های خطّی فارسی پاکستان» با اضافات و تجدید نظر، دکتر سیّد عارف نوشاهی، مرکز تحقیقات اسلام‌آباد، ۱۳۷۵ خ، ۹٤۵ صفحه.
۱۱. ۵٤ تا ۵۷ ـ نگارش چهار مجلّد «فهرستوارهٔ کتاب‌های فارسی» سال‌های ۷۸–۱۳۷٤ خ، با کمک‌های مالی و فنّی مرکز دایرةالمعارف، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

١٢. ٥٨ ـ فهرست نسخه‌های خطّی فارسی کتابخانهٔ عمومی و آرشیو پتیاله (پنجاب، هند)، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، ١٣٧٦ خ، ٢٠٣ صفحه.

١٣. ٥٩ ـ «فهرست نسخه‌های خطّی مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی»، تهران، ١٣٧٧ خ، ٤٧٢ صفحه.

١٤. ٦٠ ـ «فهرست مشترک نسخه‌های خطّی فارسی علوم قرآنی در ایران»، انتشارات پیام آزادی تهران، ١٣٧٨ خ، ٢١٤ صفحه.

١٥. ٦١ ـ «فهرست مشترک نسخه‌های خطّی فارسی علوم قرآنی در پاکستان»، انتشارات پیام آزادی، تهران، ٢٦٦ صفحه.

١٦. ٦٢ ـ «فهرستوارهٔ کتاب‌های فارسی»، مجلّد پنجم، سال ١٣٧٩ خ، (٤١٦٨–٣٢٣٤) با کمک‌های مالی و فنّی دایرة‌المعارف بزرگ، انتشارات انجمن آثار.

* استاد سیّد محمّد یونس جعفری

دکتر سیّد محمّد یونس جعفری فرزند سیّد محمّد فاروق جعفری در سال ١٩٣٠ م در دهلی تولّد یافت. تحصیلات ابتدایی و متوسّطه را در دهلی گذرانیده وارد دانشگاه دهلی شد و در سال ١٩٥۶ م دورهٔ لیسانس و در سال ١٩٥٨ م دورهٔ فوق لیسانس زبان فارسی را به‌پایان رسانید. در سال ١٩۶٢ م برای تحصیل به‌ایران سفر نمود و نزدیک به‌سه سال در دانشگاه تهران به‌تحقیق زبان فارسی پرداخت. سرانجام به‌اخذ دکترای زبان و ادبیّات فارسی از دانشگاه تهران نایل آمد. عنوان رسالهٔ دورهٔ دکتری استاد جعفری «بررسی اشعار صائب تبریزی» است. ایشان رسالهٔ دورهٔ دکتری خود را به‌راهنمایی استاد حسین منوچهر به‌پایان رسانیدند. پس از مراجعت از ایران تدریس را در کالج دهلی که حالا اسمش کالج ذاکر حسین می‌باشد، وابسته به‌دانشگاه دهلی است ادامه دادند و تا ١٩٩٥ م که بازنشسته شدند، مشغول تدریس زبان فارسی بودند. گاهی دانشجویان خارجی نیز زبان و ادب فارسی آموزش می‌دهند.

در سال ۱۹۹۳ م مقاله‌ای به‌عنوان «نفوذ صائب بر زبان اردو» در پاکستان ارائه کردند و بیش از شش بار در سمینار بین‌المللی شرکت نمودند و مقالات متعدی دارند. چندین بار مسافرت علمی به‌ایران و یک مرتبه به‌پاکستان کرده‌اند. استاد جعفری به‌زبان‌های انگلیسی، اردو، فارسی و هندی آشنایی کامل و تا حدّی به‌زبان‌های سانسکریت و عربی آشنایی دارد.

به‌تاریخ ۶ بهمن‌ماه سال ۱۳۸۶ هـ ش مطابق ۲۶ ژانویهٔ ۲۰۰۸ به‌گرفتن اوّل جایزهٔ «جشوارهٔ بین‌المللی فارابی» از دستِ رئیس جمهوری اسلامی ایران، آقای دکتر محمود احمدی‌نژاد نایل آمد. ناگفته نماند که برای جشنوارهٔ ۱۲ دانشمند غیرایرانی در سرتاسر دنیا به‌عنوان برگزیدهٔ گروه زبان و ادبیّات فارسی معرّفی شدند و دکتر جعفری برای اثر تحقیقی‌شان «شرح کلیّات صائب تبریزی» به‌دریافت این جایزه نایل آمدند و ایشان یکی از دو نفر که از هند انتخاب گردیدند، می‌باشند.

سال پیش به‌مناسبت بزرگداشت پنجاهمین سالگرد روابط فرهنگی نوین ایران و هند و در مراسم «جشنِ زرّین» جایزهٔ (۲۲ دی ۱۳۸۵)، «نخستین دورهٔ جایزهٔ سعدی» از دستِ آقای زرگر یعقوبی سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران و رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران دهلی‌نو جناب آقای شفیعی شکیب به‌روز ۲۲ بهمن‌ماه ۱۳۸۵ هـ ش/۱۱ فوریهٔ ۲۰۰۷ م به‌ایشان اعطا شد.

برخی از تألیفات دکتر جعفری به‌زبان فارسی و اردو

۱. کلام *صائب تبریزی*، جلد اوّل، ۱۹۸۰ م.
۲. تصحیح و گردآوری ابیات پراکندهٔ صائب تبریزی با عنون کلام صائب، جلد اوّل مشتمل بر ردیف الف وب، چاپ تونک راجستان ۱۹۸۲ م.
۳. *نامه‌های اقبال لاهوری*، دو جلد، محلّ چاپ تهران، ۲۰۰۶ م.
۴. ترجمهٔ *بابرنامه* (از فارسی به‌اردو)، چاپ اسکاتلند، ۲۰۰۵ م.
۵. تصحیح *تاریخ شاه شجاعی*، تألیف میر محمّد معصوم بن حسن صالح، مرکز تحقیقات فارسی رایزنی خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، اسفند ۱۳۸۵ هـ ش/مارس ۲۰۰۷ م.

۶. تصحیح *چهار چمن*، تألیف چندر بهان برهمن، مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، اسفند ۱۳۸۵ ه ش/مارس ۲۰۰۷ م.

مقالات

۱. «ستی» (خود سوزی زن در هند)، مجلّهٔ *ارمغان*، شمارهٔ ۹، آذر ۱۳۵۳ ش.
۲. «پیر رومی و عارف هندی» مجلّهٔ *ارمغان*، شمارهٔ ۲، اردیبهشت ۱۳۵۵ ش.
۳. «خطّ فارسی «مجلّهٔ *یغما*، شمارهٔ اوّل، فروردین ۱۳۵۱ ش.
۴. «خواجه بختیار کاکی» مجلّهٔ *یغما*، شمارهٔ ۴، تیر ۱۳۵۲ ش.
۵. «سراپا» مجلّهٔ *یغما*، شمارهٔ ۱۰، دی ۱۳۵۳ ش.
۶. «نگاهی به‌ابیات حافظ» مجلّهٔ خرد و کوشش (شیراز)، شمارهٔ ۱۸، پائیز ۱۳۵۴ ش.
۷. «رباعیّات عمر خیّام»، راهنمای کتاب، شمارهٔ ۱۰ و ۱۲، ۱۳۴۹ ش.
۸. «یک تحقیق کوتاه و جالب راجع به‌صائب»، مجلّهٔ *وحید*، شمارهٔ ۷، تیر ۱۳۴۷ ش.
۹. «زبان فصیح و گویش‌های محلّی»، مجلّهٔ *سخن*، شمارهٔ ۵، فروردین ۱۳۵۳ ش.
۱۰. «علل تنظیم شاهنامهٔ فردوسی»، مجلّهٔ *سیمرغ*، شمارهٔ ۲، آبان ۱۳۵۴ ش.
۱۱. «بحثی دربارهٔ رباعی ملّا شاه بدخشی»، مجلّهٔ *کیهان فرهنگی*، شمارهٔ ۱۳۶۳ ش.

*** استاد شریف حسین قاسمی**

آقای دکتر شریف حسین قاسمی در سال ۱۹۴۳م در دهلی تولّد یافت. وی تحصیلات متوسّطه را در دهلی گذراند و وارد دانشگاه دهلی شد و دکترای زبان و ادبیّات فارسی خود را از این دانشگاه دریافت کرد. آنگاه به‌تدریس در دانشگاه پرداخت و با عنوان استاد زبان و ادبیّات فارسی در دانشگاه دهلی مشغول بود و به‌تازگی بازنشسته شده است. ایشان علاوه بر زبان فارسی به‌زبان اردو، هندی و انگلیسی نیز آشنایی دارد.

برخی از تألیفات استاد قاسمی

۱. تصحیح و تنقیح کتاب *اشارات بینش*، تألیف مرتضٰی بینش، فارسی، انجمن هند و ایران، دهلی، ۱۹۷۳ م.

۲. ترجمه و *حاشیه بر کتاب تاریخ نثر فارسی* (اردو)، تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا، انجمن هند و ایران، دهلی، ۱۹۸۱ م.
۳. تصحیح و تنقیح و حاشیه و ترجمه بر کتاب *سیرالمنازل* از میرزا سنگین بیگ (فارسی و اردو)، مؤسّسهٔ غالب، دهلی‌نو، ۱۹۸۲ م.
۴. ترجمه و حاشیه بر *مناقب‌الحسنِ رسول‌نما*، مکتبهٔ رضی، کراچی، پاکستان، ۱۹۸۴ م.
۵. مقدّمه و حاشیه بر *مقالات* پروفسور *سیّد امیر حسن عابدی به‌عنوان ادبیّات فارسی هند* (اردو)، دهلی، ۱۹۸۴ م.
۶. *هندوستانی فارسی ادب*، انجمن هند و ایران، دهلی، ۱۹۸۵ م.
۷. تصحیح و حاشیه و تنقیح کتاب *تذکرهٔ جمیع اولّیای دهلی*، تألیف حبیب‌الله، مؤسّسهٔ تحقیقاتی فارسی و عربی راجستان، تونک، ۸۸–۱۹۸۷ م.
۸. *فهرست نسخ خطّی و چاپی دیوان حافظ در هند*، مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، ۱۹۸۸ م.
۹. دیباچهٔ *غرّةالکمال*، مجلّهٔ تحقیقات فارسی دانشگاه دهلی، دهلی، ۱۹۸۸ م.
۱۰. *رسالهٔ خوش‌نویسی*، دهلی، ۱۹۸۹ م.
۱۱. *واقعاتِ خرابیِ دهلی*، دهلی، ۱۹۹۰ م.
۱۲. *فهرستِ نسخ خطّی و چاپی آثارِ نظامی گنجوی در هند*، دهلی، ۱۹۹۴ م.
۱۳. تصحیح *یادگارنامهٔ فخرالدّین علی احمد*، ۱۹۹۴ م.
۱۴. *فهرست نسخ خطّی و چاپی شاهنامه در هند*، دهلی‌نو، ۱۹۹۵ م، بمبئی، ۲۰۰۱ م.
۱۵. تصحیح کتاب *نی مولوی* (انگلیسی)، دهلی، ۱۹۹۶ م.
۱۶. تصحیح مقالات هند، ایران و افغانستان به‌عنوان «ادبیّات معاصر دری»، بخش فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.
۱۷. تهیّهٔ *فهرست نسخ خطّی فارسی کتابخانهٔ عمومیِ پتیالا*، دهلی‌نو، ۱۹۹۸ م.
۱۸. ترجمهٔ فارسی *یادگار غالب*، تألیف الطاف حسینِ حالی پانی‌پتی، مؤسّسهٔ غالب، دهلی‌نو، ۲۰۰۰ م.

۱۹. تصحیح *ریاض‌الشعرا*، تألیف علی قلی خان واله داغستانی، کتابخانهٔ رضا رامپور، ۲۰۰۱ م.

۲۰. تصحیح *عبرت‌الغافلین*، مجلّه *غالبنامه*، مؤسّسهٔ غالب، دهلی‌نو، ۲۰۰۲ م.

۲۱. تصحیح همراه مقدّمه *مضامین ادبیّات فارسی* (انگلیسی) (مقالات نذیر احمد)، ۲۰۰۵ م.

۲۲. تصحیح *منشآت* برهمن، تألیف منشی چندر بهان برهمن، کتابخانهٔ رضا رامپور، ۲۰۰۶ م.

۲۳. تصحیح و ترجمهٔ دستنبو (از اردو به‌فارسی)، مؤسّسهٔ غالب، دهلی‌نو، ۲۰۰۷ م.

۲۴. ترجمهٔ رسالهٔ *اعجاز خسروی* امیر خسرو (انگلیسی)، واشنگتون، ۲۰۰۷ م.

۲۵. ترجمهٔ کتاب *ریپیدیکس اسپیکنگ کورس*، پُستک محلّ، دهلی، ۲۰۰۸ م.

آقای قاسمی علاوه بر این تألیفات حدوداً دویست مقاله تحقیقی به‌زبان‌های انگلیسی، فارسی و اردو نوشته و در مجلّه‌های موقّر هند و خارج از هند به‌چاپ رسانده است. همچنین ایشان در کنگره‌های ملّی و بین‌المللی در ایران، افغانستان، پاکستان، ازبکستان، پاریس، تاجیکستان و غیره شرکت نموده است.

آشنایی با برخی از پژوهشگران نسخ خطّی فارسی در هند

استادان هندی زیادی در مورد نسخه‌های خطّی فارسی پژوهش کرده‌اند یا مقاله‌ای در مورد نسخه‌های خطّی نوشته‌اند، در اینجا تنها به‌برخی از آنان اشاره می‌شود:

○ سیّد حسن عبّاس

در روز ۲ اکتبر ۱۹۶۰ میلادی چشم به‌جهان گشود. وی به‌دریافت دکتری در رشتهٔ زبان و ادبیّات فارسی از دانشگاه تهران (ایران) نایل آمد و حالا در دانشگاه هندوی بنارس مشغول به‌تدریس است. آثار وی به‌قرار زیر می‌باشد:

۱– فهرست نسخه‌های خطّی عربی و فارسی کتابخانهٔ نوشاهیه پاکستان، تألیف عارف نوشاهی، ترجمه از فارسی به‌اردو، مجلّهٔ کتابداری دانشگاه تهران، شماره‌های ۱۸، ۱۹ و ۲۰؛

۲– «شرح بیت امیر خسرو دهلوی از جامی» *قند پارسی*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شمارهٔ ۶، زمستان ۱۳۷۲ هـ ش/ ۱۹۹۳ م؛

۳– «رساله‌ای از میر عظمت‌الله بیخبر بلگرامی»، *قند پارسی*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شمارهٔ ۸، پاییز ۱۳۷۳ هـ ش/۱۹۹۴ م؛

۴– «غالب‌شناسی در ایران» *قند پارسی*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شمارهٔ ۹، بهار ۱۳۷۴ هـ ش/۱۹۹۵ م؛

۵– رسالهٔ تحقیق السّداد فی مذلّةالآزاد تألیف محمّد صدّیق سخنور بلگرامی (خطّی) (تصحیح و تحشیه) *قند پارسی*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شمارهٔ ۱۰، زمستان ۱۳۷۴ هـ ش/۱۹۹۵ م؛

۶– شرائف عثمانی (یک نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ آصفیه)، جرنال کتابخانهٔ رضا رامپور، شماره ۶، ۱۹۹۶ م؛

۷– فهرست‌نویسی نسخه‌های خطّی فارسی در کتابخانهٔ رضا رامپور در سال‌های ۱۹۹۶–۹۸ م؛

۸– «آثار خواجه حافظ شیرازی در کتابخانهٔ رضا رامپورِ هند» (معرّفی از نسخهٔ خطّی و چاپی)، *قند پارسی*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شمارهٔ ۱۱، زمستان ۱۳۷۵ هـ ش/۹۷–۱۹۹۶ م؛

۹– *دو رساله در نقد ادبی*: ۱– **تحقیق‌السَّداد فی مزلّةای‌زاد** تألیف شیخ محمّد صدّیق سخنور بلگرامی، ۲– **تأدِیبُ‌الزِّندِیق فی تَکذیب‌الصِّدِّیق** تألیف میر عبدالقادر مهربان اورنگ‌آبادی، (مقدّمه، تصحیح، حواشی و تعلیقات)، کتابخانهٔ رضا رامپور، ۱۹۹۷ م/۱۴۱۷ هجری؛

۱۰– فهرست مخطوطات اردو در رسایل، *ادراک*، گوپالپور، جنوری ۲۰۰۲م؛

۱۱– «دو کتاب از کتابخانهٔ جهانگیر شاه» (ترجمهٔ مقالهٔ پروفسور مختارالدّین احمد)، *قند پارسی*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شمارهٔ ۱۹، پاییز ۱۳۸۱ هـ ش/۲۰۰۲ م؛

۱۲– «میر علی الکاتب و شاهکار او» (ترجمهٔ مقالهٔ پروفسور مختارالدّین احمد)، *قند پارسی*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شمارهٔ ۲۰، زمستان ۱۳۸۱ هـ ش/۲۰۰۳ م؛

۱۳– «احوالِ میر غلام علی آزاد بلگرامی»، *قند پارسی*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شمارهٔ ۲۲، تابستان ۱۳۸۲ هـ ش/۲۰۰۳ م؛

۱۴– «تذکرهٔ خرابات نسخهٔ برلن» (ترجمهٔ مقالهٔ پروفسور مختارالدّین احمد)، *قند پارسی*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شمارهٔ ۲۳–۲۴، پاییز- زمستان ۱۳۸۲ هـ ش/۲۰۰۳ م؛

۱۵– «غزل‌های متّحدالبحر خواجه عمّاد فقیه و خواجه حافظ شیرازی» (ترجمهٔ مقالهٔ محمّد اقبال پیشاوری)، *قند پارسی*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی

جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شمارهٔ ۲۶–۲۵، بهارـ تابستان ۱۳۸۳ ه ش/ ۲۰۰۴ م؛

۱۶– «عمادالدّین محمود شیرازی و آثارِ او» (ترجمهٔ مقالهٔ پروفسور حکیم سیّد ظلّ‌الرّحمٰن)، *قند پارسی*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شمارهٔ ۲۷، پاییز ۱۳۸۳ ه ش/۲۰۰۴ م؛

۱۷– «بیاض شیرافکن خان» (ترجمهٔ مقالهٔ پروفسور سیّد امیر حسن عابدی)، *قند پارسی*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شمارهٔ ۲۸، زمستان ۱۳۸۳ ه ش/۲۰۰۴ م؛

۱۸– تصحیح رسالهٔ «احقاق حق: یک دفاع‌نامهٔ مهمّ شعر حزین» از وارسته سیالکوتی مل (خطّی) در *یادوارهٔ حزین لاهیجی قند پارسی*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شمارهٔ ۳۰–۲۹، بهار و تابستان ۱۳۸۴ ه ش/۲۰۰۵ م؛

۱۹– «رسالهٔ هدایةالسّلطانیه» از قاضی محمّد یوسف بلگرامی (خطّی)، *قند پارسی*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شمارهٔ ۳۲، زمستان ۱۳۸۴ ه ش/۲۰۰۵ م؛

۲۰– معرّفی یک جُنگ خطّی از کتابخانهٔ دانشگاه مرکزی بنارس، *قند پارسی*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شمارهٔ ۳۴–۳۳، بهارـ تابستان ۱۳۸۵ ه ش/۲۰۰۶ م؛

۲۱– «باقر کاشانی و مرثیهٔ وی» (ترجمهٔ مقالهٔ پروفسور نذیر احمد)، *قند پارسی*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شمارهٔ ۳۷–۳۶، بهارـ تابستان ۱۳۸۶ ه ش/۲۰۰۷ م؛

۲۲– «معرّفی نسخه‌های خطّی آثار مولانا در کتابخانهٔ مرکزی بنارس»، *«ویژهٔ بزرگداشت* هشتمین *سال تولّد مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی رومی» قند پارسی*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شمارهٔ ۳۸، پاییز ۱۳۸۶ ه ش/۲۰۰۷ م؛

۲۳– «رسالهٔ جواب شافی» تألیف وارسته سیالکوتی مل (خطّی)، *دانش*، فصلنامهٔ

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، شمارهٔ ۹۰، ۱۳۸۶ هـ ش/۲۰۰۷ م؛
۲۴- «میر محمّد صالح کشفی و اثر وی ـ مناقب مرتضوی» (ترجمهٔ مقالهٔ پروفسور نذیر احمد)، *دانش*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، شمارهٔ ۸۸، بهار ۱۳۸۶ هـ ش/۲۰۰۷ م؛
۲۵- توضیح با کمک تصویر چندین نسخهٔ کارهای نظامی گنجوی در کتابخانهٔ هند، *دانش*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد؛
۲۶- تصحیح و تدوین و تحشیه بویژهٔ دیوان فارسی آزاد بلگرامی؛
۲۷- تصحیح و تدوین و حاشیه‌نویسی تذکرةالکاتبین؛
۲۸- کتابشناسی حافظ شیرازی؛
۲۹- غزلان‌الهند. یک نسخهٔ خطّی علم عروض فارسی؛
۳۰- آثار وزیر علی عظیم‌آبادی (نسخهٔ خطّی)؛
۳۱- «اردو نسخهٔ خطّی در ایران»؛
۳۲- فهرست نسخهٔ خطّی قرآن در کتابخانهٔ گنج بخش پاکستان (مقدّمه)؛
۳۳- برخی نسخه‌های خطّی نفیس و مصوّر آثار نظامی گنجوی در کتابخانه‌های هندوستان، مجلّهٔ مخصوص مقالات نظامی، دانشگاه تبریز، ایران.

○ محمّد عبدالله

در روز پنجم آوریل سال ۱۹۲۷ میلادی چشم به‌جهان گشود. در مدرسهٔ عالیه کلکته به‌تدریس فارسی مشغول بود. از آثار ایشان می‌باشد:
۱- *قانون طرب*، نسخهٔ خطّی فارسی در قانون موسیقی (زیر چاپ).
۲- *مخبرالواسلین*. نسخهٔ خطّی فارسی ۱۱۵۴ هجری، نام مصنّف عبدالله محمّد فاضل بن سیّد احمد مظهرالحق (زیر چاپ).

○ محمّد محسن

در تاریخ ۲۲ ژانویهٔ سال ۱۹۵۳ میلادی به‌دنیا آمد و در دانشکدهٔ دولتی بانوان، رامپور، ایالت اتّراپرادش مشغول به‌تدریس است. مقالات زیر از آثار اوست:
۱- مخطوطات‌شناسی و تحفّظ مخطوطات (نسخه‌های خطّی)، سمینار ملّی، کتابخانهٔ

رضا، رامپور، ۲۰۰۶ م؛
۲- معرّفی مخطوطهٔ کلیّات غالب نسخهٔ لوهارو، سمینار ملّی کتابخانهٔ رضا، ۲۶-۲۷ آوریل، ۲۰۰۳ م.
۳- معرّفی نادر نسخهٔ بیدل عظیم‌آبادی.

○ علیم اشرف خان

روز اوّل ژانویهٔ ۱۹۶۳ میلادی به‌دنیا آمد و پس از تحصیلات مقدّماتی وارد دانشگاه دهلی شد و در رشتهٔ زبان و ادبیّات فارسی دکتری گرفت و همانجا مشغول به‌تدریس شد. از آثار اوست:

۱- ارزیابی انتقادی اخبارالاخیار فی اسرارالابرار، *قند پارسی*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شمارهٔ ۱۳، بهار ۱۳۷۸ هـ ش/ ۱۹۹۹ م؛
۲- معرّفی نسخهٔ خطّی بوعلی سینا در هند.؛
۳- اخبارالاخیار فی اسرارالابرار، با توضیح و تعلیقات، انجمن مفاخر فرهنگی، تهران، ایران، ۸۶۸ صفحه، ۲۰۰۵ م؛
۴- «معرّفی یک نسخهٔ خطّی پرارزش، زادالمتّقین در کتابخانهٔ رضا، رامپور»، *قند پارسی*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شمارهٔ ۳۷-۳۶، بهار- تابستان ۱۳۸۶ هـ ش/۲۰۰۷ م؛
۵- ترجمهٔ «تاریخ فیروز شاهی ضیاءالدّین برنی» از فارسی به‌زبان اردو، ویژه‌نامهٔ مجلّهٔ تحقیقات «مطالعات هند و ایران: متون و ترجمه‌ها»، دانشگاه دهلی، ۲۰۰۷ م؛
۶- ترجمهٔ *منتخب‌التّواریخ* ملّا عبدالقادر بدایونی، دو جلد (از فارسی به‌زبان اردو)، انتشارات ان.سی.پی.یو.ال.، دهلی‌نو، ۲۰۰۸ م.

○ سیّد غلام نبی احمد

در تاریخ ۲۶ ژوئن ۱۹۶۹ م چشم به‌جهان گشود. وی دکتری خود را در دانشگاه جواهرلعل نهرو، دهلی‌نو تمام کرد و حالا در دانشگاه لکهنو به‌عنوان استادیار به‌تدریس زبان فارسی مشغول است. از آثار ایشان است:

۱- همکاری در فهرست نسخه‌های خطّی فارسی کتابخانهٔ جامعهٔ همدرد، دانشگاه جامعه ملّیهٔ اسلامیه، هر دیال، انجمن ترقّی اردو، دهلی و آرشیو پتیالا از مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، در سال ۱۳۷۷ هـ ش/۱۹۹۹ م چاپ شده؛

۲- «کتابخانهٔ عمومی خاوری خدابخش»، *قند پارسی*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شمارهٔ ۲۱، بهار ۱۳۸۲ هـ ش/ ۲۰۰۳ م؛

۸- معرّفی نسخه‌های خطّی نادر فارسی کتابخانهٔ خدابخش، به‌زبان فارسی (زیر چاپ).

○ محمّد تقی علی عابدی

در تاریخ ۲ ژوئیهٔ ۱۹۶۲ م چشم به‌جهان گشود و حالا در شعبهٔ علوم مشرقیّه عربی و فارسی، دانشگاه لکهنو مشغول به‌کار است و دارای آثار زیر است:

۱- باغبانی اور کسانی (مخطوطهٔ فارسی رسالهٔ نخلبندی) از امان الله حسینی، ترتیب تصحیح و ترجمه؛

۲- کار فهرست‌نگاری نسخه‌های خطّی فارسی، اردو و عربی در موزهٔ ایالتی لکهنو.

○ محمود عالم

در تاریخ ۱۵ ژوئن ۱۹۷۶ میلادی به‌دنیا آمد و در بخش اسناد و مدارک و تحقیق موزهٔ یادبودِ ویکتوریا، کلکته مشغول است و مختصری از آثار ایشان به‌شرح زیر است:

۱- میراث فارسی بنگاله: مبنی بر نسخه‌های خطّی؛

۲- گزارش توصیفی نسخه‌های خطّی فارسی کلکسیون در یادبودی ویکتوریا، کلکته، یک معرّفی (زیر چاپ از رولی بُک پرایویت لیمیتد، دهلی، ۱۴۰صفحه).

○ عطیه بیگم

در تاریخ ۱۲ مارس ۱۹۵۸ میلادی چشم به‌جهان گشود. او در کی.پی. جَسوال ریسرچ انستیتیوت، پتنا کار می‌کند و «فهرست مخطوطات فارسی ادارهٔ تحقیقات کی.پی. جَسوال ریسرچ انستیتیوت، پتنا» را تهیّه کرده است.

○ سیّد انوار احمد

در تاریخ ۲۰ ژانویهٔ ۱۹۳۶ میلادی در روستای سیوای ایالت بهار چشم به‌جهان گشود. پس از پایان تحصیلاتِ متوسّطه وارد دانشگاه پتنا شد و در سال ۱۹۷۰ موفّق به‌دریافت دکترای زبان و ادبیّات فارسی از آن دانشگاه گردید و سپس در خدمت دانشگاه پتنا قرار گرفت. از کالج پتنا وابسته به‌دانشگاه پتنا بازنشسته شد و مهم‌ترین تألیفات ایشان بدین‌قرار است:

۱- **مجموعۀ رسائل کے مشتملات کا ایک تعارف** (اردو) (معرّفی مشتملات مجموعۀ رسائل)، نسخۀ خطّی در خدابخش. خدابخش جرنل، شمارۀ ۷۴-۶۹، ۱۹۹۲ م؛

۲- کتابخانۂ خدابخش کے چند فارسی مخطوطوں کے ترقیموں اور مہروں کا ایک مختصر جائزہ (اردو) (جایزۀ کوتاهی ترقیمه‌ها، مهرهای نسخه‌های خطّی فارسی مهمّ کتابخانۀ خدابخش)، خدابخش جرنل، ۱۹۹۸ م؛

۳- بررسی اجمالی دربارۀ کتب خطّی، در سمینار کتابخانۀ خدابخش؛

۴. ویرایش انتقادی تذکرۀ *انیس‌الاحبّاء* مؤلفۀ موهن لعل انیس، کتابخانۀ خدابخش، ۱۹۹۶ و ۱۹۹۹ م.

○ محمّد امین عامر

در تاریخ ۱۰ ژانویهٔ ۱۹۵۰ میلادی به‌دنیا آمد. اینک به‌تدریس فارسی در مدرسه، هوره‌هات، هوره، بنگاله غربی مشغول است. از آثار وی می‌توان اشاره کرد به‌کتاب *مخطوطه‌شناسی در فارسی*، از انجمن آسیای کلکته، ۱۹۹۶ م.

○ زیب‌النّساء بیگم

در تاریخ ۸ آگوست ۱۹۴۰ میلادی چشم به‌جهان گشود. در دانشگاه عثمانیه، حیدرآباد به‌تدریس مشغول بود و تصنیفات زیر بخشی از آثار علمی ایشان است:

۱- نسخۀ خطّی تواریخ آصف‌جاهی از قادر خان منشی، ناشر کتابخانۀ اورینتل نسخۀ خطّی و مرکز تحقیق، حیدرآباد؛

۲- فهرست ۱۵۰ نسخۀ خطّی فارسی، چاپ کتابخانۀ اورینتل نسخۀ خطّی و مرکز تحقیق، حیدرآباد؛

۳– فهرست نسخهٔ خطّی فارسی ادارهٔ ادبیّات اردو به‌زبان فارسی با همکاری استاد رادفر، استاد مهمان دانشگاه عثمانیه؛

۴– چند نادر نسخهٔ خطّی در کتابخانهٔ اورینتل نسخهٔ خطّی و مرکز تحقیق، حیدرآباد، مقاله در کنفرانس بین‌الملل انجمن استادان فارسی، ممبئی، ۱۹۹۵ میلادی خوانده شد؛

۵– مقاله در سال ۱۹۹۷ میلادی در بوپال در کنفرانس انجمن استادان فارسی به‌عنوان «چند نادر نسخهٔ خطّی ادارهٔ ادبیّات اردو، حیدرآباد» ارائه شد؛

۶– مقاله در سال ۱۹۹۹ میلادی در کنفرانس بین‌الملل در پنجاب به‌عنوان «چند نادر نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ اورینتل نسخهٔ خطّی، حیدرآباد» ارائه شد؛

۷– رکن کمیتهٔ انتشارات نسخهٔ خطّی مؤسّسهٔ تحقیق ابوالکلام آزاد، حیدرآباد؛

۸– فهرست توصیفی نسخهٔ خطّی دیوان حافظ و شروح آن در کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ، *قند پارسی*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شمارهٔ ۱۱، زمستان ۱۳۷۵ ه‍ ش/۹۷–۱۹۹۶ م؛

۹– چندین پرارزش نسخه‌های خطّی دین اسلام در کتابخانهٔ اورینتل نسخهٔ خطّی حیدرآباد، انتشارات مجلّهٔ تحقیقی باب‌العلم نور؛

۱۰– دو قدیم مخطوطات، روزنامهٔ *سیاحت*، ۱۹۹۱ میلادی؛

۱۱– «اهمیّت ادبی و تاریخی تواریخ آصف‌جاهی»، *قند پارسی*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شمارهٔ ۱۷، بهار ۱۳۸۱ ه‍ ش/۲۰۰۳ م؛

۱۲– مخزن‌الاسرار سلطانی معروف به‌رقعات بیگمات، *قند پارسی*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شمارهٔ ۱۹، پاییز ۱۳۸۱ ه‍ ش/۲۰۰۲ م.

○ محمّد مقبول صوفی

در تاریخ ششم آوریل ۱۹۵۰ میلادی چشم به‌جهان گشود. در کالج دولتی تَرال، کشمیر به‌تدریس زبان و ادبیّات فارسی مشغول است و کارهای علمی ایشان به‌شرح

زیر می‌باشد:

۱- *اسرارالابرار* مؤلّفهٔ شیخ بابا داوود مشکواتی، ترتیب و تصحیح متن در زبان فارسی؛

۲- *چراغ احمدی* (کتاب عارفانه شیخ احمد ترابی مع پانزده‌گانه رسائل فارسی ایشان (ترتیب و تصحیح)؛

۳- *احوال و آثار ملّا* حسین *خبّاز کشمیری* مع *کتاب هدایةالاعمٰی* فارسی با ترجمه و شرح متون در زبان اردو چاپ شده است؛

۴- رساله مرآةالقلوب و رسالهٔ تصوّف مصنّفه خواجه حبیب‌الله نوشهری که به‌زبانهای فارسی و اردو چاپ شده است؛

۵- تصحیح و تشریح آیات و احادیث و آثار عرفا در ادب صوفیّهٔ فارسی (زیر ترتیب)؛

۶- تصحیح متن و ترجمهٔ اشرف‌الطرایق در زبان فارسی، مصنّفه شیخ احمد تاره بلّی کشمیری؛

۷- اسرارالاخیار؛

۸- تنبیه‌السالکین؛

۹- تصحیح دیوان طبیب کشمیری معروف به‌مولانای کشمیری.

❍ شریف‌النّساء بیگم؛

در تاریخ ۱۶ آگوست ۱۹۳۸ میلادی چشم به‌جهان گشود. بعد از تحصیلاتش در دانشگاه عثمانیه، حیدرآباد به‌تدریس مشغول شدند. آثار علمی ایشان به‌قرار زیر است:

۱- *دیوان کلیم همدانی*، ۱۹۶۱ م، تصحیح با مقدّمه (۱۰۱۹ صفحه)؛

۲- *احوال و آثار کلیم* (۳۰۰ صفحه) چاپ شده؛

۳- *حدایق‌السّلاطین*، ۱۹۸۳ م (۲۶۸ صفحه) چاپ شده؛

۴- *تاریخ عادل شاهی*، ۱۹۹۱ م (۲۶۸ صفحه) چاپ شده؛

۵- *شاهنامهٔ کلیم* (۹۰۰ صفحه) زیر چاپ؛

۶- *دیوان مقیم بیجاپوری*، (۱۰۰ صفحه) آماده برای چاپ؛
۷- تحفهٔ عاشقان از واجدی کورنولی (زبان دکنی) آماده برای چاپ (۳۵۰ صفحه)؛
۸- گل و کسرو از عطّار (۲۵۰ صفحه) زیر تصحیح.

○ غلام رسول جان

در سال ۱۹۵۳ میلادی چشم به‌جهان گشود. در دانشگاه کشمیر به‌تدریس مشغول است و ایشان ترتیب و تدوین و تصحیح متن «تحفة‌الاحباب» مؤلّفهٔ محمّد علی کشمیری، جلد اوّل (۵۷۵ صفحه) را چاپ کرده است.

○ چاند بیبی آ. شیخ

در تاریخ ۲۲ سپتامبر ۱۹۴۷ میلادی چشم به‌جهان گشود. در دانشگاه گجرات، احمدآباد مشغولِ تدریس فارسی است. مقالهٔ ایشان به‌عنوان «نسخهٔ خطّی قدیمی راماین» در مجلّهٔ *پاتیک*، اکتبر ۱۹۹۶ م چاپ شده است.

○ جمیل‌الرحمٰن

در تاریخ ششم می ۱۹۶۲ میلادی چشم به‌جهان گشود. در کالج ذاکر حسین وابستهٔ به‌دانشگاه دهلی مشغولِ درس دادن فارسی است. از آثارِ علمی ایشان می‌توان به‌کتاب‌ها و مقالات زیر اشاره کرد:
۱- همکاری در تهیّه و تدوین پنج مجلّد از فهرست نسخه‌های خطّی فارسی موجود در کتابخانه‌های مختلف دهلی و پنجاب تحت نظارت مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، از ۱۹۹۵ تا ۱۹۹۹ م؛
۲- معرّفی نسخهٔ خطّی تاریخ شاکرخانی، مجلّهٔ تحقیقات فارسی، بخش فارسی دانشگاه دهلی، ۱۹۹۸ م.؛
۳- «فال‌گیری پادشاهان تیموری هند از دیوان حافظ»، *قند پارسی*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شمارهٔ ۱۶، زمستان ۱۳۸۰ ه‌ش/۲۰۰۲ م؛
۴- «ارزش و اهمیّت ادبی و فرهنگی تاریخ شاکرخانی»، *قند پارسی*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شمارهٔ ۱۷، بهار

۱۳۸۱ هـ ش/۲۰۰۳ م؛

۵- «احوال و آثار خواجه محمّد ناصر عندلیب»، *قند پارسی*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شمارهٔ ۲۲، تابستان ۱۳۸۲ هـ ش/۲۰۰۳ م؛

۶- نگاهی به‌نسخهٔ خطّی تاریخ محمّدی»، *قند پارسی*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شمارهٔ ۲۷، پاییز ۱۳۸۳ هـ ش/ ۲۰۰۴ م؛

۷- «نگاهی به‌احوال و آثارِ ظفر خان احسن»، *قند پارسی*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شمارهٔ ۳۲، زمستان ۱۳۸۴ هـ ش/۲۰۰۵ م؛

۸- معرّفی نسخه‌های خطّی ملخّصِ شاهجهان‌نامه»، *قند پارسی*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شمارهٔ ۳۴-۳۳، بهارـ تابستان ۱۳۸۵ هـ ش/۲۰۰۶ م؛

۹- مقدّمه و تصحیح و تنقیح *ملخّصِ شاهجهان‌نامه* از میرزا محمّد طاهر خان آشنا ملقّب به«عنایت خان»، مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو (زیر چاپ).

عید محمّد انصاری

در تاریخ یکم جولای ۱۹۵۶ میلادی چشم به‌جهان گشود. در دانشگاه بی.آر. امبیدکر، مظفّرپور، بیهار کار می‌کند. ایشان «ویرایش انتقادی نامه‌های غیرمطبوعهٔ مخدوم‌الملک شیخ شرف‌الدّین احمد یحیٰی منیری را با مقدّمه» به‌چاپ رسانده‌اند.

رئیس احمد نعمانی

در تاریخ ۱۵ مارس ۱۹۵۸ میلادی چشم به‌جهان گشود. تحصیلات مقدّماتی خود را از مدرسهٔ فیض‌العلوم، مرآباد شروع کرد و سپس به‌دارالعلوم ندوةالعلما، لکهنو راه یافت و معارف اسلامی را در آنجا فراگرفت. آنگاه وارد دانشگاه لکهنو شد و در سال ۱۹۹۲ میلادی موفّق به‌دریافت دکتری در رشتهٔ زبان و ادبیّات فارسی گردید.

حالا در مدرسهٔ اس.تی.اچ. وابسته به‌دانشگاه اسلامی علیگره به‌تدریس مشغول است. وی از شاعران برجستهٔ فارسی‌گوی هند می‌باشد. کارهای علمی ایشان به‌قرار زیر است:

۱- جمال مصطفٰی، تصحیح و مقدّمهٔ نسخهٔ خطّی مذهبی، انتشارات علمستان، لکهنو، ۱۹۷۹ م؛

۲- تصحیح و مقدّمه و حاشیه‌نویسی نسخهٔ خطّی فهرست شاعرهٔ فارسی، انتشارات خدابخش، پتنا، ۱۹۹۱ م؛

۳- تصحیح و تعلیق تذکرهٔ شاعران فارسی تا قرن سیزدهم «آیینهٔ حیرت» احمد حسین سحر کاکوروی (م: ۱۲۸۹ ﻫ)، کتابخانهٔ خدابخش خاورمیانهٔ عمومی، پتنا، ۱۹۹۶ م؛

۴- «مقدّمه‌ای بر طور معنٰی»، *قند پارسی*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شمارهٔ ۱۵، تابستان ۱۳۸۰ ﻫ ش/۲۰۰۱ م؛

۵- فهرست اسامی شعرا (تذکرهٔ طور معنی)، *قند پارسی*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شمارهٔ ۱۶، زمستان ۱۳۸۰ ﻫ ش/ ۲۰۰۲ م.

○ ادریس احمد

در تاریخ هشتم آگوست ۱۹۳۸ میلادی چشم به‌جهان گشود. در سال ۱۹۷۵ میلادی موفّق به‌اخذ درجهٔ دکتری زبان و ادبیّات فارسی از دانشگاه دهلی گردید و همانجا مشغول به‌تدریس شد. فعلاً از سمت دانشیاری فارسی خودش را سبکدوش (بازنشسته) کرده است. آثار علمی وی بدین‌ترتیب است:

۱- همکاری در فهرست‌نویسی نسخهٔ خطّی فارسی کتابخانهٔ راجه محمودآباد، مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، ۲۲ بهمن‌ماه ۱۳۶۶ ﻫ ش/۲۲ جمادی‌الثّانی ۱۴۰۸ هجری؛

۲- تصحیح نسخهٔ خطّی «کَتَا سَرِتْ‌سَاگَرْ»، ترجمهٔ فارسی به‌نام «دریای اسمار» ترجمهٔ مصطفٰی خالقداد عبّاسی، تصحیح استاد عابدی و تارا چند؛ چاپ با همکاری

دانشگاه اسلامی علیگره و مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، بهمن‌ماه ۱۳۸۵ هـ ش/فوریّهٔ ۱۹۹۷ م؛

۳- تصحیح دیوان ناصر علی سرهندی، شاعر بزرگ سبک هندی.

○ سیّد وحید اشرف

در تاریخ ۴ فوریّهٔ ۱۹۳۳ میلادی چشم به‌جهان گشود. بعد از دریافت تحصیلاتش در دانشگاه مهاراجه سیاجی راو بَروده و بعداً دانشگاه مدراس مشغول به‌تدریس فارسی شد و حالا بازنشسته فارسی می‌باشد و تألیفات زیر از ایشان چاپ شده است:

۱- جواهرالسلوک.

۲- لطایف اشرفی.

○ غلام سرور

در تاریخ ۱۵ نوامبر ۱۹۵۲ میلادی چشم به‌جهان گشود. در کالج مولانا آزاد، کلکته مشغول به‌تدریس فارسی است. از آثار وی می‌توان به‌ویرایش انتقادی انیس‌الغربا از حضرت نور قطب عالم (آماده طبع) ـ اشاره کرد.

○ محمّد منصور عالم

در تاریخ ۳ ژانویهٔ ۱۹۴۹ میلادی به‌دنیا آمد. در کالج مولانا آزاد، کلکته مشغول به‌تدریس فارسی است و کارهای علمی ایشان بدین‌قرار است:

۱- ویرایش انتقادی عجایب‌البلدان از کلیان سینگ. (غیرمطبوعه)؛

۲- «نظری به‌نسخهٔ خطّی عجایب‌البلدان فارسی تألیف مهاراجه کلیان سینگ عاشق، *قند پارسی*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شمارهٔ ۱۳، بهار ۱۳۷۸ هـ ش/۱۹۹۹ م.

○ خانم شوکت نهال انصاری

در ماهِ سپتامبر ۱۹۴۸ میلادی در علیگره چشم به‌جهان گشود. پس از اتمام دورهٔ ابتداییِ و متوسطه وارد دانشگاه اسلامی علیگره گردید و در سال ۱۹۷۰ میلادی موفّق به‌دریافت فوق لیسانس در رشتهٔ زبان و ادبیّات فارسی از آن دانشگاه شد.

آنگاه برای ادامهٔ تحصیل راهی دهلی شد و دکترای خود را در همین رشته در جامعهٔ ملّیّهٔ اسلامیّه، دهلی‌نو در سال ۱۹۸۲ میلادی به‌پایان رسانید و حالا در بخش فارسی دانشگاه اسلامی علیگره مشغول به‌تدریس فارسی است. از آثارش می‌توان این کتابها و مقالات را نام‌برد:

۱- نظری بر تعلیقات تاریخ جهانگشای جوینی، مقاله ارائه شد در ۱۹۸۵ م؛

۲- «دایرةالمعارف‌نویسی با نگاهی به‌جواهرالعلوم همایونی در هند»، *قند پارسی*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شمارهٔ ۱۴، زمستان ۱۳۷۹ هـ ش/۲۰۰۰ م؛

۳- مطالهٔ نسخه‌های خطّی مرزبان‌نامه و روضة‌العقول، جرنال کتابخانهٔ خدابخش، پتنا، دسامبر ۲۰۰۰ م؛

۴- «افکار عارفانهٔ داراشکوه در پرتو آثارش»، قند پارسی، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شمارهٔ ۱۷، بهار ۱۳۸۱ هـ ش/۲۰۰۲ م؛

۵- مقدّمهٔ تذکرهٔ شعرای ماضیّه از حیدر حسین دهلوی (مقالهٔ ارائه شده در سمینار چندیگر، ۲۰۰۷ م).

○ غلام مجتبٰی انصاری

در ماه ژانویه ۱۹۳۸ میلادی چشم به‌جهان گشود. در سال ۱۹۶۰ م در دانشگاه بیهار، مظفّرپور (بهار) با سمت دانشیار زبان فارسی انجام وظیفه شد. کارهای علمی ایشان می‌توان به‌شرح زیر شمار می‌آیند:

۱ - درویش حسین واله هروی با کلیّات او؛

۲- حکیم شیخ حسین شهرت شیرازی و کلیّات وی. (زیر چاپ).

○ عطا کریم برق

در سال ۱۹۲۲ میلادی به‌دنیا آمد. در سال ۱۹۴۶ م از دانشگاه کلکته فوق لیسانس زبان و ادبیّات فارسی گرفت. ایشان به‌خاطر خدمات ارزنده‌ای که به‌زبان و ادبیّات فارسی کرده بود از طرف ریاست جمهورِ هند تقدیر شد (سال ۱۹۷۹ م). برخی از

تألیفات و مقالاتش چنین است:
– ملفوظات حضرت مخدوم شیخ آمون؛
۲– رسالهٔ تحقیقات‌المعانی، تألیف حضرت مولانا شیخ ارزانی؛
۳– رسالهٔ مطلوب‌المبارک، تألیف حضرت مولانا شیخ مبارک؛
۴– تراجم آثار فارسی به‌زبان بنگالی، *قند پارسی*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شمارهٔ ۶، زمستان ۱۳۷۲ ه ش/۱۹۹۳ م.

○ عبدالسّبحان

در سال ۱۹۳۵ میلادی ولادت یافت. دکتری زبان فارسی از دانشگاه کلکته دریافت کرد و در کالج مولانا آزاد، وابسته به‌دانشگاه کلکته به‌خدمت تدریس فارسی مشغول شد. برخی از آثارِ علمی ایشان بدین‌قرار است:
– تصحیح و مقدّمه بر *تاریخ بنگالهٔ مهابت* جنگ تألیف یوسف علی خان، چاپ ۱۹۶۹ م از انجمن آسیای کلکته؛
– ضمیمهٔ *تذکرةالصفا* تألیف یوسف علی خان، چاپ انجمن آسیای کلکته؛
– *مظفرنامه* تألیف کرم علی.

○ زبیر احمد قمر

در سال ۱۹۳۸ میلادی چشم به‌جهان گشود. از خدمت استادی زبان فارسی در کالج لَنْگَتْ سینگ وابسته به‌دانشگاه بیهار، مظفّرپور بازنشسته شده‌اند. کار علمی ایشان در عرصه نسخه‌پژوهی به‌شرح می‌باشد:
۱– تصحیح متن تذکرهٔ همیشهٔ *بهار* تألیف اخلاص شاهجهان‌آبادی، کِشن چند پسر اچل داس کهتری (پایان‌نامهٔ دکتری) ساجده زبیری، دهلی، ۲۰۰۳ م؛
۲– «معرّفی مختصری از مولانا محمّد صلاح خموش»، *قند پارسی*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شمارهٔ ۱۹، پاییز ۱۳۸۱ ه ش/۲۰۰۲ م؛
۳– «مولانا محمّد صلاح خموش قصیده‌پرداز و غزل‌سرای برجستهٔ هند»، *قند پارسی*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران،

دهلی‌نو، شمارهٔ ۲۱، بهار ۱۳۸۲ هـ ش/ ۲۰۰۳ م؛

۴- «معرّفی تذکرهٔ همیشهٔ بهار»، *قند پارسی*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شمارهٔ ۲۴-۲۳، پاییز- زمستان ۱۳۸۲ هـ ش/۲۰۰۳ م؛

۵- «بررسی احوال و افکار چندربهان برهمن»، *قند پارسی*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شمارهٔ ۲۸، زمستان ۱۳۸۳ هـ ش/۲۰۰۴ م.

○ سیّد حسن عسکری

در سال ۱۹۰۱ میلادی در شهرستان سیوان (بهار) چشم به‌جهان گشود. در سال ۱۹۲۶ م با سمت استادیاری در دانشگاه پتنا مشغول به‌کار شد. ایشان از چندین دانشگاه و مؤسّسات علمی و فرهنگی و همچنین مقامات رسمی دولت هند تقدیرنامه دریافت کرده بود و در سال ۱۹۷۸ از طرف ریاست جمهوری هند به‌خاطر خدمات ارزنده‌اش به‌فرهنگ اسلامی و ایرانی مورد تقدیر قرار گرفت. تألیفات و مقالات استاد در زمینه‌های مختلف تاریخی و ادبی بسیار است و برخی از آنان به‌شرح زیر می‌باشند:

۱- تصحیح و ترجمه کتاب *اقبال‌نامه*، پتنا؛

۲- تصحیح و ترجمهٔ کتاب *سیرت فیروز شاهی*، چاپ شده؛

۳- *رسائل الاعجاز*، میر خسرو، دهلی، ۱۹۷۵ م؛

۴- *ریاض‌الانشاء*، خواجه محمود گاوان، مجلّه بیاض، دهلی، ۱۹۷۷ م؛

۵- تصحیح و ترجمهٔ کتاب *واقعات بابری*، دهلی، ۱۹۸۲ م؛

۶- تحلیلی از نامه‌های مظفّر شمس بلخی، کتابخانهٔ خدابخش، پتنا.

○ چندر شیکهر بهتناگر

در سال ۱۹۵۸ میلادی به‌دنیا آمد. تحصیلات علمی خود را در دانشگاه دهلی تکمیل کرد و حالا به‌عنوان رئیس بخش فارسی دانشگاه دهلی مشغول انجام خدمت به‌زبان فارسی است. بخشی از آثار علمی ایشان به‌شرح زیر می‌باشد:

۱- تعارف نسخهٔ خطّی *ممتازالامثال*، مجلّهٔ ادب، ۱۹۸۵ م؛

۲- مقالات راجع به‌نسخه‌های خطّی و کتابها و مقاله‌های چاپی دربارهٔ امیر خسرو دهلوی در سراسر جهان؛

۳- «روزگار حزین در هند و مشتاقان وی»، *قند پارسی*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شمارهٔ ۳۰-۲۹، بهار و تابستان ۱۳۸۴ هـ ش/۲۰۰۵ م؛

۴- «انعکاس تفکّرات مولانا روم در وعظ و ارشادات عارفان رادها سوامی»، *قند پارسی*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شمارهٔ ۳۱، پاییز ۱۳۸۴ هـ ش/۲۰۰۵ م؛

۵- «شاعر جهان‌بین مختوم قلی فراغی»، *قند پارسی*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شمارهٔ ۳۷-۳۶، بهار- تابستان ۱۳۸۶ هـ ش/۲۰۰۷ م؛

۶- تصحیح و تنقیح کتاب *چهار گلشن* (نسخهٔ خطّی) مؤلّفهٔ رای چتر من (قرن هجدهم میلادی) (زیر چاپ)؛

۱۱- کتاب *نقد ادبی و اجتماعی فرهنگی امیر خسرو دهلوی* (انگلیسی) (آمادهٔ چاپ)؛

۱۲- مقالهٔ «سهم خوشنویسان شیرازی در گسترش فنّ خوشنویسی در هند»، ارائه شده در کنگرهٔ مکتبِ شیراز، ۱۴-۱۳ و ۱۷-۱۶ آذرماه ۱۳۸۷ هـ ش/۴-۳ و ۷-۶ دسامبر ۲۰۰۸ م.

○ سیّده بشیرالنّساء

در ماه ژوئن ۱۹۴۲ میلادی در حیدرآباد چشم به‌جهان گشود. در سال ۱۹۶۳ م موفّقِ به‌دریافت فوق لیسانس از دانشگاه عثمانیه حیدرآباد شد. سپس به‌سمت استادیاری زبان و ادبیّات فارسی در کالج بانوان، دانشگاه عثمانیه مشغول به‌خدمت شد. تصحیح کتاب *احکام عالمگیری* ـ موضوع رسالهٔ دکتری ـ کارنامهٔ علمی او به‌شمار می‌آید.

○ انوارالحسن

در ماهِ ژانویهٔ ۱۹۳۰ میلادی پا به‌عرصه وجود گذاشت. به‌اخذ دکترای در رشتهٔ زبان و ادبیّات فارسی و زبان عربی در دانشگاه لکهنو نایل آمد. مدّت طولانی در گروه علوم شرقیّه، دانشگاه لکهنو انجام وظیفه کرد. از جمله کارهای تحقیقاتی او به‌شرح زیر می‌باشد:

- تصحیح متن *کلیّات دیوان امیر خسرو دهلوی*، لکهنو، ۱۹۶۷ م؛
- تصحیح متن *وقایع نعمت خان عالی شیرازی*، لکهنو، ۱۹۶۹ م.

○ امرت لعل عشرت مدهوک

در سال ۱۹۳۰ میلادی در یک خانوادهٔ هندو علاقه‌مند به‌زبان فارسی متولّد شد. او در سال ۱۹۵۳ م در رشتهٔ زبان فارسی موفّق به‌اخذ فوق لیسانس از دانشگاه پنجاب گردید. برای ادامهٔ تحصیل در سال ۱۹۶۱ به‌ایران سفر کرد و در سال ۱۹۶۴ م از دانشگاه تهران پایان‌نامهٔ دورهٔ دکتری زبان و ادبیّات دریافت نمود. آنگاه به‌عنوان استاد و رئیس بخش فارسی دانشگاه هندوی بنارس مشغول انجام وظیفه بود. ایشان تألیفات متعدّدی در زمینهٔ ادبیّات فارسی دارد و از جمله کارهای اوست: فهرست توضیحی در مورد کتب خطّی در کتابخانهٔ بنارس (انگلیسی)، چاپ بنارس.

○ اقبال حسین

در تاریخ ۲۲ نوامبر ۱۹۰۵ میلادی به‌دنیا آمد. در سال ۱۹۳۵ م موفّق به‌دریافت دکتری زبان و ادبیّات فارسی با رتبهٔ ممتاز و دریافت مدال طلایی از دانشگاه پتنا شد. مدّت ۴۵ سال به‌علم و فرهنگ در پست‌های استادی، رئیس قسمت فارسی، رئیس دانشکدهٔ ادبیّات و ریاست کتابخانهٔ خدابخش پتنا خدمت کرد. ایشان در سال ۱۹۷۶ م از طرف ریاست جمهوری هند به‌خاطر خدمات ارزنده‌اش به‌زبان فارسی مورد تقدیر قرار گرفت. برخی از آثارش به‌شرح زیر است:

۱– تصحیح کتاب تحفهٔ سامی، تصنیف سام میرزا صفوی، چاپ دانشگاه علیگر، ۱۹۷۳م؛

۲– تصحیح چند *قصاید عرفی*، کتابفروشی رام نراین، اله‌آباد؛

۳– اوّلین شاعران فارسی زبان در هند، چاپ دانشگاه پتنا، ۱۹۸۳ م؛
۴– جمع‌آوری دیوان چندر بهان برهمن، شاعر و نویسندهٔ معروف دورهٔ شاهجهان.

○ خواجه افضل امام

در سال ۱۹۲۸ میلادی چشم به‌جهان گشود. در سال ۱۹۶۴ م وارد خدمت فارسی دانشگاه پتنا شد و بازنشسته کالج پتنا وابسته به‌دانشگاه پتنا بود. تألیفات ایشان در زمینهٔ نسخه‌های فارسی عبارتند از:
۱– تصحیح دیوان نذیرالحق فائز پهلواروی؛
۲– شرح احوال سلیم تهرانی، یکی از شعرای عهدِ شاهجهان، پادشاه مغول هند.

○ سیّد حسن

در سال ۱۹۱۱ میلادی در قصبهٔ شیخپور (بها) به‌دنیا آمد. وی مدّتی با حفظ سمت استادی عهده‌دار ریاست گروه زبان فارسی دانشگاه پتنا و ریاست افتخاری کتابخانهٔ خدابخش پتنا نیز بوده است و در سال ۱۹۷۶ م به‌خاطر خدمات شایان ایشان به‌زبان و ادبیّات فارسی از طرف ریاست جمهوری هند مورد قدردانی قرار گرفته بود. از استاد تألیفات و مقالات زیادی منتشر شده که به‌برخی از آنها اشاره می‌شود:
۱– تصحیح و مقدّمه بر *دیوان رکن صائن هروی* (معاصر خواجه حافظ شیرازی) به‌زبان فارسی، پتنا؛
۲– تدوین اشعار مولانا مظفّر شمس بلخی، شاعر قرن نهم هجری؛
۳– معرّفی *دیوان* منحصر به‌فرد مظفّر اصلحی، شاعر دورهٔ جهانگیر مغولی هند (انگلیسی).

○ سیّد اطهر شیر

در ماهِ اکتبر ۱۹۳۴ میلادی متولّد شد. دکتری زبان و ادبیّات عربی خود را از دانشگاه پتنا دریافت و در سال ۱۹۶۷ م به‌مدّت یک‌سال در دانشگاه تهران به‌تحقیق در زمینهٔ ادبیّات فارسی پرداخت. تألیفات متعدّدی دارد که برخی از آنها به‌شرح زیر می‌باشند:
۱– فهرست مخطوطات فارسی کتابخانهٔ خدابخش، جلد سوم، به‌زبان فارسی، پتنا، ۱۹۶۵م؛

۲- فهرست مخطوطات عربی، کتابخانهٔ خدابخش، پتنا، ۱۹۶۶ م؛
۳- فهرست مخطوطات عربی در تفسیر قرآن، کتابخانهٔ خدابخش، به‌زبان انگلیسی، ۱۹۶۹ م؛
۴- فهرست مخطوطات عربی در حدیث، کتابخانهٔ خدابخش، پتنا، ۱۹۷۰ م؛
۵- فهرست مخطوطات عربی در فقه، کتابخانهٔ خدابخش، پتنا، ۱۹۷۰ م؛
۶- مقالات راجع به‌میرزا عبدالقادر بیدل که در سمینار ادارهٔ تحقیقات عربی و فارسی پتنا خوانده شده، ۱۹۸۲ م؛
۷- مجموعهٔ مقالات، تحت عنوان «امیر خسرو» که در ادارهٔ تحقیقات عربی و فارسی در سال ۱۹۸۴ م خوانده شده بود.

○ نورالحسن انصاری

در سال ۱۹۳۷ میلادی در قصبهٔ مئو از ایالت اتراپرادش در یک خانوادهٔ علم و دانش پا به‌عرصهٔ حیات گذاشت. با تحصیل زبان و ادبیّات فارسی وارد دانشگاه دهلی شد و در سال ۱۹۶۴ م با گذراندن رسالهٔ خود تحت عنوان «ادبیّات فارسی در دورهٔ اورنگ‌زیب» از آن دانشگاه دکتری زبان و ادبیّات فارسی دریافت کرد. ایشان در سال ۱۹۷۱ م به‌مدّت سه سال به‌ایران مسافرت نمود و در دانشگاه تهران به‌تحصیل و تحقیق پرداخت. سرانجام در سال ۱۹۷۴ م از آن دانشگاه نیز دکتری زبان و ادبیّات فارسی به‌عنوان «تحصیح کتاب *تحفة‌الهند*» دریافت نمود. ایشان رئیس بخش فارسی دانشگاه دهلی و مدیر کلّ انجمن استادان فارسی سراسر هند هم بوده. آثار تحقیقی ایشان که در زمینهٔ ادبیّات فارسی تاکنون به‌چاپ رسیده عبارتند از:
۱- تصحیح و مقدّمه بر *مآثر محمود شاهی* تألیف شهاب حکیم کرمانی، دهلی، ۱۹۶۹ م؛
۲- ادبیّات فارسی در دورهٔ اورنگ‌زیب (اردو)، دهلی، ۱۹۶۹ م؛
۳- تصحیح مقدّمه و تعلیقات بر *تحفة‌الهند* تألیف میرزا خان، جلد اوّل، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۹۷۵ م؛
۴- ترجمه، مقدّمه و تعلیقات بر کتاب *وقایع محاصرهٔ قلعهٔ گولکنده* تألیف نعمت

خان عالی شیرازی، دهلی، ۱۹۷۵ م؛
۵–تصحیح متن همراه با مقدّمه و ترجمه «مرقّع دهلی» از درگاه قلی خان سالارجنگ، انتشارات دانشگاه دهلی، ۱۹۸۱ م؛
۶– تصحیح، مقدّمه و تعلیقات بر «راگ درپن» تألیف فقیرالله سیف خان، دانشگاه دهلی، ۱۹۸۱ م؛
۷– تصحیح مقدّمه و تعلیقات بر *تحفةالهند* تألیف میرزا خان، جلد دوّم، دانشگاه دهلی، دهلی، ۱۹۸۲ م.

❍ میر محمود حسین

در تاریخ ۱۵ مارس ۱۹۲۰ میلادی در میسور جنوب هند به‌دنیا آمد. در سال ۱۹۴۶ م دورهٔ فوق لیسانس زبان و ادبیّات فارسی را در دانشگاه میسور به‌پایان رسانید و ایشان مدّت ۳۵ سال همراه با تدریس زبان فارسی عهده‌دار ریاست بخش فارسی، عربی و اردو همان دانشگاه بوده و او در مؤسّسهٔ تحقیقاتی تیپو سلطان، سری رنگا پَتَن، میسور نیز مشغول خدمت بوده و بیش از ۲،۵۰۰ جلد از نسخ خطّی نادر فارسی، عربی و دکنی را در آن مؤسّسه جمع‌آوری نموده بود. ایشان دارای تألیفات و مقالات متعدّدی در زمینهٔ فرهنگ و ادبیّات فارسی به‌شرح زیر می‌باشد:
۱– تصحیح *کلیّات* نسیم میسوری، بنگلور، ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ م؛
۲– معرّفی کتاب *مفرّح القلوب* تألیف تیپو سلطان، مجلّهٔ *برهان*، دهلی، ۷۰–۱۹۶۹ م؛
۳– تصحیح کتاب استیفاء از منشی غلام حسین، منشی و منجّم دربار تیپو سلطان؛
۴– تصحیح *سلطان‌التّواریخ* از میر زین‌العابدین شوشتری مورّخ دربارِ تیپو سلطان؛
۵– تصحیح *فتح‌المجاهدین* از میر زین‌العابدین شوشتری مورّخ دربارِ تیپو سلطان.

❍ سیّد منال شاه القادری

در سال ۱۹۳۵ میلادی چشم به‌جهان گشود. ایشان دکتری زبان و ادبیّات فارسی را با تحقیق در کتاب «بقیّهٔ نقیّه» سرودهٔ امیر خسرو دهلوی از دانشگاه کلکته دریافت کرد. در سال ۱۹۷۶ م به‌مدّت سه ماه برای تحقیق در زبان فارسی به‌ایران مسافرت کرد و مقالات و تألیفات ایشان در زمینهٔ ادب فارسی بسیار است، از آن جمله:

۱- تصحیح *دیوان‌های* امیر خسرو دهلوی، دهلی، ۱۹۷۵م؛
۲- تصحیح *دیوان بقیّهٔ نقیّهٔ* حضرت امیر خسرو دهلوی، فارسی.

○ سیّد مقبول احمد

در سال ۱۹۳۴ میلادی در شهر الهآباد تولّد یافت. در سال ۱۹۵۹ م موفّق به‌دریافت دکتری زبان و ادبیّات فارسی از دانشگاه الهآباد گردید. سال ۱۹۶۹ م برای مدّت سه سال به‌ایران مسافرت کرد و در دانشگاه تهران موفّق به‌اخذ دکتری زبان و ادبیّات فارسی شد. پس از مراجعت از ایران به‌استخدام دانشگاه دهلی درآمد و با سمت دانشیاری مشغول تدریس فارسی شد. ایشان دارای کتب و مقالات متعدّدی به‌زبان‌های فارسی، اردو و انگلیسی است و نمونه‌هایی از آن بدین‌قرار زیر است:

۱- تصحیح متن ضمیمه *تغلق‌نامهٔ* امیر خسرو، سرودهٔ حیاتی گیلانی به‌زبان فارسی، دهلی، ۱۹۷۵ م؛

۲- شرح احوال و آثار و سبک اشعار نعمت خان عالی شیرازی (فارسی)، دهلی، ۱۹۸۴ م؛

۳- تصحیح متن و تحلیلی از مجموعهٔ *دانش* (نامه‌های فرمانروایان بهروچ، گجرات)، به‌زبان انگلیسی و فارسی، دهلی، ۱۹۸۵ م.

○ حافظ محمّد طاهر علی

در سال ۱۹۴۰ میلادی در شهر کلکته تولّد یافت. در سال ۱۹۷۵ م موفّق به‌اخذ دکتری زبان و ادبیّات فارسی از دانشگاه کلکته شد. ایشان یک مدّت با سمت دانشیاری و ریاست بخش فارسی، عربی و اسلام‌شناسی مشغول انجام وظیفهٔ دانشگاه کلکته بود و بعداً به‌دانشگاه تاگور، شانتی نکیتن منتقل شد. تصحیح متن کتاب رسالهٔ *اخص‌الخوّاص* تألیف شیخ محب‌الله الهآبادی، به‌زبان فارسی از کارهای پژوهشی اوست.

○ سیّد محمّد طارق

در سال ۱۹۴۳ میلادی در امروهه مرادآباد به‌دنیا آمد. در سال ۱۹۷۱ م موفّق به‌اخذ دکتری زبان و ادبیّات فارسی از دانشگاه اسلامی علیگره شد و در همان دانشگاه

مشغول انجام وظیفهٔ تدریس زبان فارسی شد. تصحیح و تنقیح همراه با مقدّمه بر تاریخ حقّی از شیخ عبدالحق محدّث دهلوی از کارهای پژوهشی اوست.

○ محمّد صدّیق نیازمند

در سال ۱۹۴۸ میلادی در شهر سرینگر کشمیر تولّد یافت. به‌اخذ فوق لیسانس زبان و ادبیّات فارسی از دانشگاه کشمیر موفّق شد. در سال ۱۹۷۶ م برای ادامهٔ تحصیل به‌ایران رفت و در دانشگاه مشهد به‌تحصیل زبان فارسی پرداخت. پس از سه سال تحصیل در آن دانشگاه به‌هند بازگشت و در دانشگاه کشمیر به‌ادامهٔ تحصیل پرداخت و در رشتهٔ زبان وادبیّات فارسی دکتری به‌عنوان «تاریخ ادبیّات فارسی در دورهٔ اکبر و جهانگیر در کشمیر» دریافت نمود. ایشان مدّتی در دانشگاه کشمیر مشغول تدریس زبان فارسی بود و اینک همان وظیفه را در دانشگاه جواهر لعل نهرو، دهلی‌نو عهده‌دار است. برخی از تألیفات و مقالات ایشان به‌شرح زیر است:

۱– «بررسی تحلیلی از نسخه‌های خطّی فارسی کتاب تاریخ سیّد علی»، مجلّهٔ *دانش*، دانشگاه کشمیر، ۱۹۷۹ م؛

۲– «احوال و آثار حضرت امیر کبیر سیّد علی همدانی» مجلّهٔ دانش، دانشگاه کشمیر، ۱۹۸۳ م؛

۳– «ارزش و اهمیّت کتاب ذخیرةالملوک در ادبیّات فارسی، مجلّهٔ دانش، دانشگاه کشمیر، ۱۹۸۳ م؛

۴– «صرفی کشمیری و شعر او»، مجلّهٔ *دانش*، دانشگاه کشمیر، ۱۹۸۵ م؛

۵– «تاریخ‌نویسی فارسی در کشمیر»، مجلّهٔ *دانش*، دانشگاه کشمیر، ۱۹۸۵ م؛

۶– «مسلک ریشان (مرتاضان) کشمیر»، مجلّهٔ *معارف*، اعظم‌گره، ۱۹۸۵ م.

○ محمود فیّاض هاشمی

متولّد ۱۹۵۴ میلادی و استادیار دانشکدهٔ ذاکر حسین وابسته به‌دانشگاه دهلی است. از آثارش می‌توان به‌کتابهای زیر اشاره کرد:

۱– تصحیح و تنقیح دیوان شاه عالم ثانی متخلّص به‌آفتاب (مقالهٔ دکترای ایشان)؛

۲– چند نسخهٔ خطّی مربوط به‌طبّ.

محمّد صدّیق

در سال ۱۹۲۸ میلادی چشم به‌جهان گشود. در سال ۱۹۶۴ م به‌اخذ دکتری زبان و ادبیّات فارسی از دانشگاه پتنا نایل آمد. ایشان با سمت استادی و ریاست گروه زبان و ادبیّات فارسی در همان دانشگاه انجام وظیفه می‌کرد. ایشان از چهره‌های برجستهٔ زبان و ادبیّات فارسی در ایالت بهار هند بود و دارای مقالات متعدّدی در زمینهٔ زبان و ادبیّات فارسی که برخی از آنها به‌شرح زیر است:

۱- «احوال و آثار بهشتی گیلانی»، مجلّهٔ *معاصر*، پتنا، ۱۹۷۳ م؛

۲- «شخصیّت عرفی شیرازی»، مجلّهٔ *معاصر*، پتنا، ۱۹۷۳ م؛

۳- «مسائل تصحیح متن»، مجلّهٔ *اکادمی اردو*، پتنا، ۱۹۸۰ م؛

۴- «شعر غالب»، ، مجلّهٔ *غالب‌نامه*، دهلی‌نو، ۱۹۸۱ م؛

۵- «تصوّف در شعر میرزا عبدالقادر بیدل»، مجلّهٔ *مؤسّسهٔ تحقیقات عربی و فارسی*، پتنا، ۱۹۸۳ م؛

۶- «امیر خسرو و *دیوان نهایةالکمال* او»، مجلّهٔ *مؤسّسهٔ تحقیقات عربی و فارسی*، پتنا، ۱۹۸۴ م.

صاحبزاده شوکت علی خان

متولّد ۱۹۳۶ میلادی و مدیر سابق مؤسّسهٔ تحقیقات عربی و فارسی مولانا آزاد راجستان، تونک بود. از پژوهش‌های او می‌توان آثار زیر را اشاره کرد:

۱- خزینةالمخطوطات، به‌زبان اردو، مشتمل بر سه جلد؛

۲- قاصدالعارفین (فارسی).

سیّد حمزه حسین

در تاریخ ۲۱ ژانویه ۱۹۲۴ میلادی به‌دنیا آمد و در دانشکدهٔ دولتی هنری، نندنم، مدراس تدریس کرده است. از آثارش می‌توان به‌کتابهای زیر اشاره کرد:

۱- مسوّدات جسونت رای (فرامین و عرایض)، ۱۹۴۹ م؛

۲- رسالهٔ فرامین و عرایض، ۱۹۵۰ م؛

۳- قوم نوائط(نسب‌نامهٔ اهل نائط)، ۱۹۵۱ م؛

۴- تذکرةالانساب (شجرهٔ خانواده نوّاب والاجاه انورالدّین خان بهادر کرناتک)، ۱۹۵۴ م؛
۵- نسخهٔ شاهجهانی (در پختن غذاها)، ۱۹۵۶ م؛
۶- *توزک والاجاهی*، تاریخ نوّابان کرناتک، ۱۹۵۷ م؛
۷- رقعات والاجاهی، فارسی، فرامین و عرایض که در دور والاجاه نوشته شده، ۱۹۵۸ م؛
۸- فهرست نسخه‌های خطّی فارسی (انگلیسی)، ۱۹۶۱ م؛
۹- فرهنگ مخطوطات فارسی، به‌زبان انگلیسی؛
۱۰- بیست و پنج مخطوطهٔ فارسی قدیمی و نایاب که همهٔ مخطوطات را بعد از تألیف و تصحیح و تقدیم به‌چاپ رساندند؛
۱۱- گردآوری و ترجمه و چاپ فرامین و عرایض سلاطین هند که در مخطوطات مختلف منتشر شده بود؛
۱۲- *سلطان‌التّواریخ*، فارسی، تاریخ تیپو سلطان، میسور، ۱۹۶۵ م؛
۱۳- *وقایع حیدری*، فارسی، تاریخ واقعات رزم حیدر علی با انگریزان، ۱۹۶۸ م؛
۱۴- خلاصةالانساب، فارسی، شجرهٔ خانوادهٔ نوّابان آرکات، ۱۹۷۲ م؛
۱۵- مثنوی جوهر، فارسی، این مثنوی در مدح نوّاب والاجاه سروده شده، ۱۹۷۶ م.

○ سیّد منظورالحسن برکاتی

متولّد ۱۹۲۶ میلادی و در مدرسهٔ عالیهٔ دارالعلوم خلیلیه نظامیه، تونک، راجستان تدریس داشته است. از آثار تحقیقی او می‌توان به‌کتابهای زیر اشاره کرد:
۱- تصحیح و ترتیب زیب‌التّواریخ؛
۲- غالب و تونک (اردو)، مخطوطه؛
۳- تذکرهٔ شعرای تونک، مخطوطه.

○ نصیر احمد صدّیقی

متولّد ۱۹۳۸ میلادی و عضو هیئت علمی دانشگاه اسلامی علیگره، از آثار او می‌توان به‌ترتیب و تنقیح دیوان سنائی مشهدی اشاره کرد.

○ محمّد سیف الله

در تاریخ دهم دسامبر ۱۹۴۱ میلادی به‌دنیا آمد و در دبیرستان سنت انتونی، کلکته به‌تدریس زبان فارسی مشغول است. از پژوهش‌های اوست: تصحیح و تنقیح نادر نسخهٔ خطّی فارسی خلاصةالالفاظ و جامع‌العلوم سیّد جلال‌الدّین البخاری مخدوم جهانیه جهانگشت که محفوظ در انجمن آسیایی بنگال، کلکته.

○ محمّد زبیر قریشی

متولّد ۱۹۳۷ میلادی و استاد بازنشستهٔ دانشکدهٔ هنری اچ.کی، احمدآباد است. از آثار پژوهشی وی می‌توان به‌آثار زیر اشاره کرد:

۱– فهرست مفصّل نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ حضرت پیر محمّد شاه گجراتی؛

۲– معرّفی الرسالةالعداله از دوانی؛

۳– معرّفی بعضی قطعات ناشناختهٔ ابن یمین؛

۴– نسخه‌های تاریخی کتابخانهٔ پیرمحمّد شاه گجراتی؛

۵– تصحیح و ترجمهٔ نسخهٔ خطّی نامه‌های حضرت پیرمحمّد شاه؛

۶– مقاله ارائه شده در دانشگاه اسلامی علیگر به‌زبان فارسی بر الرسالةالعداله. این نسخهٔ خطّی به‌نام پادشاه هند محمود شاه بهمنی نامگذاری شده؛

۷– مقاله‌ای در سال ۱۹۸۱ میلادی در دانشگاه لکهنو به‌زبان فارسی ارائه کرده به‌عنوان «تفسیر چند شعر سلسلةالذهب جامی» از شاگردش عبدالغفور لاری برمبنای یک نادر نسخهٔ خطّی؛

۸– مجمع‌القواعد، نسخهٔ خطّی مولانا سلیمان نویسندهٔ بزرگ احمدآباد. مقاله در دانشگاه سیاجی راو بروده (گجرات) ارائه کرد؛

۹– مقاله ارائه شده بر «منبع‌الخیرات»، یک نسخهٔ خطّی از غلام رضا در دانشگاه مدراس در سال ۱۹۸۳ میلادی.

○ گلونت سینگ ممتاز

متولّد ۱۹۲۰ میلادی و در دانشگاه پنجابی، پتیاله تدریس کرده است. از آثار او

می‌توان به‌ترتیب و تصحیح دیوان نند لعل گویا، شاعر هندوی فارسی زبان از پنجاب اشاره کرد.

○ ریحانه خاتون

متولّد ۱۹۴۸ میلادی و استاد فارسی دانشگاه دهلی است. وی فرزند استاد شهیر زبان فارسی هند شادروان نذیر احمد می‌باشد. برخی از پژوهش‌های وی به‌قرار زیر است:

۱- نفائس‌الکلام و عرایس‌الاقلام، مجلّه *معارف*، ۱۹۷۷ م؛

۲- زین‌الاخبار گردیزی، مجلّهٔ *معارف*، ۱۹۸۰ م؛

۳- نسخهٔ خطّی قدیمی کلام شمس طبّی؛

۴- تنقیح و تصحیح سراج‌اللّغات خان آرزو؛

۵- معرّفی نسخهٔ ارزشمند سراج‌اللّغات، قندپارسی، شمارهٔ ۵، ۱۹۹۳ م؛

۶- معرّفی نسخهٔ خطّی *دیوان حافظ* مورّخ ۱۰۵۵ هجری، قند پارسی، شمارهٔ ۱۶.

○ باوا صاحب ترمذی

در تاریخ ۲۰ ژوئن ۱۹۲۷ میلادی به‌دنیا آمد و در دانشگاه گجرات به‌تدریس زبان فارسی مشغول بود. از آثار اوست:

۱- معرّفی بعضی نسخه‌های خطّی فارسی در گجرات؛

۲- معرّفی چندین نسخهٔ خطّی گجرات مثل مخبرالاولیا در تاریخ گجرات (مقاله)؛

۳- تصحیح دیوان زبان گجری «خوب ترنگ»؛

۴- تصحیح دیوان جلالی، یک صوفی شاعر احمدآباد.

○ سیّد اوصاف علی

متولّد ۱۹۳۳ میلادی و رئیس مؤسّسهٔ مطالعات اسلامی هند، دهلی‌نو بود و حالا مدیر آرشیو جامعه همدرد، دهلی‌نو می‌باشد. از آثار او می‌توان به‌فهرست کتب خطّی در علوم طبّ به‌زبان انگلیسی از کتابخانهٔ مطالعات اسلامی، چاپ دهلی، اشاره کرد.

○ سیّد اکبر علی ترمذی

هشتم ژوئن ۱۹۲۴ میلادی به‌دنیا آمد و در آرشیو ملّی هند، دهلی‌نو به‌کار پژوهش مشغول بوده است. از آثار اوست:

۱- تصحیح و مقدّمهٔ تاریخ سلاطین گجرات از محمود بخاری، انتشارات دانشگاه اسلامی علیگره، ۱۹۶۴ م؛

۲- تصحیح و مقدّمهٔ نامه‌های فارسی غالب، انتشارات خانهٔ آسیا، ۱۹۶۹ م.

○ سعیده خان

متولّد بیستم فوریه ۱۹۵۴ میلادی و در دانشگاه اسلامی علیگره مشغول به‌تدریس زبان فارسی است. از آثارش می‌توان به‌ترتیب و تنقیح تذکرهٔ *خزانهٔ عامره* اشاره کرد.

○ نثار احمد فاروقی

متولّد ۲۹ جون ۱۹۳۶ میلادی و بازنشستهٔ بخش عربی دانشگاه دهلی بود. بخشی از آثار او به‌شرح زیر است:

۱- *قوام‌العقاید*: قدیم‌ترین اثر در احوال و سخنان حضرت خواجه نظام‌الدّین اولیا، تألیف محمّد جمال قوام، تصحیح و تحقیق، قند پارسی، شمارهٔ ۷، ۱۹۹۴ م؛

۲- تلخیص و تصحیح متن سه تذکرهٔ فارسی (*طبقات‌الشعرا*، *گل رعنا*، *مجمع‌الانتخاب*) در یک جلد، چاپ دهلی، ۱۹۶۷ م؛

۳- تصحیح متن تذکرهٔ *مقالات‌الشعراء* تألیف قیام‌الدّین حیرت اکبرآبادی، دهلی، ۱۹۶۸ م؛

۴- تصحیح متن تذکرهٔ *طبقات‌الشعرا*، تألیف قدرت الله شوق، لاهور، ۱۹۶۵ م.

○ ذاکره شریف قاسمی

متولّد ۱۹۴۹ میلادی و استاد زبان فارسی دانشگاه جواهرلعل نهرو، دهلی‌نو می‌باشد. از آثار پژوهشی ایشان می‌توان به*زبدة‌الاخبار فی سوانح‌الاسفار*، سفرنامهٔ ایران ـ قرن نوزدهم میلادی، تألیف حاجی علی مرزا متخلّص به‌مفتون، مقدّمه و تصحیح، دهلی، ۲۰۰۳ م اشاره کرد.

○ محمّد اسلم خان

متولّد ۱۹۳۹ میلادی بود و در دانشگاه دهلی تدریس فارسی می‌کرد. از آثار اوست:

۱- معرّفی نسخهٔ خطّی *دیوان حافظ* در موزهٔ ملّی هند، *قندپارسی*، شمارهٔ ۱۱، ۱۹۹۷ م؛

۲- تدوین کلیّات ظفر خان احسن، فارسی، دهلی.

○ اظهر دهلوی

در تاریخ دوّم مارس ۱۹۳۶ میلادی چشم به‌جهان گشود. تعدادی از کتب و مقالات استاد به‌شرح زیر است:

۱- *رامایان*، کتاب مقدّس هندوان (فارسی)، دو جلد، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۲- ۱۹۷۱ م؛

۲- معرّفی مثنوی در صفت بنگاله از منیر لاهوری، *قند پارسی*، فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، شمارهٔ ۱، پاییز ۱۳۶۹ هـ ش/۱۹۹۰ م.

○ مختارالدین احمد

استاد بازنشستهٔ بخش عربی دانشگاه اسلامی علیگره بوده است. از آثار اوست:

۱- دو کتاب از کتابخانهٔ جهانگیر شاه، ترجمهٔ سیّد حسن عبّاس، قند پارسی، شمارهٔ ۱۹؛

۲- میر علی الکُتّاب و شاهکار او، ترجمهٔ سیّد حسن عبّاس، قند پارسی، شمارهٔ ۲۰؛

۳- تذکرهٔ خرابات نسخهٔ برلن، قند پارسی شمارهٔ ۲۴-۲۳، ۲۰۰۴م.

○ سیّد کلیم اصغر

در تاریخ یکم جولای ۱۹۷۳ میلادی دیده به‌جهان گشود. در جامعهٔ ملّیّهٔ اسلامیّه، دهلی‌نو مشغول تدریس زبان و ادبیّات فارسی می‌باشد و برخی از آثار اوست:

۱- آشنایی با تذکرهٔ حسینی تألیف میر حسین دوست حسینی سنبهلی، قند پارسی، شمارهٔ ۱۸؛

۲- تصحیح انتقادی سفینهٔ خوشگو تألیف بندرابن داس خوشگو (جلد دوم و سوّم)

زیر چاپ)؛

۳- «آشنایی با تذکرهٔ حسینی» تألیف میر حسین دوست حسینی سنبهلی، قند پارسی، شمارهٔ ۱۸؛

٤- «نگاهی به احوال و آثار مؤلّف سفینهٔ خوشگو بندرابن داس خوشگو»، قند پارسی، شمارهٔ ۲۷.

○ رفیع‌الدّین احمد کاظمی

متولّد ۱۹۳۱ میلادی و استاد بازنشستهٔ زبان فارسی کالج ملّی شبلی وابسته به‌دانشگاه لکهنو است. از آثار اوست:

۱- *لباب‌الالباب عوفی*، *قند پارسی*، شمارهٔ ۶؛

۲- *معرّفی بیاض صائب تبریزی*، *قند پارسی*، شمارهٔ ۱۴؛

۳- معرّفی اسرارالمجدّدین، *قند پارسی*، شمارهٔ ۱۹.

○ واصف احمد

در ماه مارس ۱۹۷۱ میلادی چشم به‌جهان گشود. در دانشگاه وِشْوابارتی به‌تدریس زبان و ادبیّات فارسی مشغول است. علاوه بر این همکاری در تهیّه و تدوین پنج مجلّد از فهرست نسخه‌های خطّی فارسی موجود در کتابخانه‌های مختلف دهلی و پنجاب تحت نظارت مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، از ۱۹۹۵ تا ۱۹۹۹ م (برای مدّت چهار سال) نیز از کارهای علمی است.

معرّفی برخی از منابع اینترنتی در زمینهٔ نسخ خطّی

۱. **سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی**

آدرس سایت: http://www.aqlibrary.ir/Main/main.aspx

زبان سایت: فارسی، عربی و انگلیسی

ادارهٔ مخطوطات سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی یکی از ذخائر گران‌بهای جهان و گنجینه‌ای از تمدّن و فرهنگ عظیم اسلامی است و وجود هزاران نسخهٔ خطّی و صحایف بی‌نظیر و کم‌نظیر و مرقّعات خوشنویسان نامی و نوادری از شاهکارهای جهان هنر که در طول قرن‌ها به‌آستان مقدّس حضرت علی بن موسٰی‌الرّضا علیه‌السّلام تقدیم و از جانب مسلمانان و شیعیان جهان هدیه شده است این اداره را از سایر کتابخانه‌های معتبر عالم از نظر کیفیّت ممتاز ساخته است.

اداره مخطوطات با دارا بودن مصاحف شریفه متعلّق به‌قرن‌های اولیّه و منسوب به‌ائمّهٔ اطهار علیهم‌السّلام و قرآن‌های وقفی کشواد بن املاس در سال ۳۲۷ق. و ابوالقاسم علی بن سیمجور در سال ۳۸۳ ق. و... از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و در واقع تاریخ یکهزار و یکصد ساله کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی بردوش سترگ اداره مخطوطات سنگینی می‌کند.

۲. **کتابخانهٔ بزرگ آیت الله مرعشی نجفی(ره)**

آدرس سایت: http://www.marashilibrary.com

زبان سایت: فارسی

این کتابخانه یک مرکز بزرگ فرهنگی بین‌المللی در جهان است و از مجموعه‌های غنی چاپی و خطّی در زمینهٔ علوم دینی به‌خصوص مذهب تشیّع برخوردار است.

از طریق فهرست پیوسته این کتابخانه می‌توان به‌مشخّصات نسخ خطّی این کتابخانه دسترسی پیدا کرد.

۳. فصلنامهٔ شهاب

آدرس سایت: www.marashilibrary.com/shahab.html

زبان سایت: فارسی

نشریهٔ میراث شهاب مشتمل بر اخبار کتابخانهٔ آیت الله مرعشی نجفی(ره) است.

این وب‌سایت به‌معرّفی نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ آیت الله مرعشی نجفی(ره)، تصحیح رساله‌های خطّی کتابخانه، معرّفی کتاب‌های چاپی نفیس کتابخانه و... می‌پردازد.

در این وب‌سایت امکان جستجو و دسترسی به‌فهرست مقالات شماره‌های مختلف و متن کامل برخی از مقالات نشریات فراهم شده است.

٤. سازمان اسناد و کتابخانه ملّی جمهوری اسلامی ایران

آدرس سایت: http://www.nlai.ir

زبان سایت: فارسی و انگلیسی

در بخش کتاب‌های خطّی وب‌سایت کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران امکان جستجو و بازیابی مشخصات نسخ خطّی موجود در کتابخانه فراهم شده است.

۵. کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

آدرس سایت: http://www.majlislib.com/

زبان سایت: فارسی

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی دارای مجموعه‌ای غنی از نسخ خطّی و اسناد تاریخی است. در وب‌سایت این کتابخانه می‌توان به‌جستجو و استخراج اطّلاعات در مورد این منابع پرداخت.

٦. حامیان نسخ خطّی

آدرس سایت: http://www.hamian.ir/

زبان سایت: فارسی

دبیر خانه آیین بزرگداشت حامیان نسخ خطّی از واحدهای زیر مجموعهٔ کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی است که به‌تجلیل از متن پژوهان و فهرست‌نگاران و نسخه‌شناسان و کتابداران نسخ خطّی می‌پردازد.

۷. مؤسّسهٔ پژوهشی میراث مکتوب

آدرس سایت: http://www.mirasmaktoob.ir/

زبان سایت: فارسی

در سایت این مرکز علاوه بر معرّفی مرکز به‌معرّفی نسخ خطّی تصحیح و به‌چاپ رسیده در این مرکز پرداخته شده است.

۸. فصلنامهٔ آیینهٔ میراث

آدرس سایت: http://www.mirasmaktoob.ir/magazine/index.php

زبان سایت: فارسی و عربی

این فصلنامه از انتشارات مؤسّسهٔ پژوهشی میراث مکتوب می‌باشد که ویژهٔ نقد کتاب، کتابشناسی، و اطّلاع‌رسانی در حوزهٔ متون و نسخ خطّی است. در وب‌سایت این نشریه امکان دسترسی به‌مشخّصات کتابشناختی، چکیده و بعضاً متن کامل مقالات این نشریه فراهم شده است.

۹. فهرست نسخ خطّی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی

آدرس سایت: http://www.icro.ir/?m=30333&c=717&t=3

زبان سایت: فارسی، انگلیسی و عربی

در بخشی از وب‌سایت سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی سیاهه‌ای از فهرست نسخه‌های خطّی ارائه شده است.

۱۰. راهنمای مراکز عمده فعّال در حوزه نسخ خطّی در ایران

آدرس سایت: http://www.icro.ir/?m=30331&c=715&t=3

زبان سایت: فارسی، انگلیسی و عربی

در این بخش از سایت سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی فهرستی از مراکز و مؤسّسات فعّال داخلی در زمینهٔ نسخ خطّی ارائه شده است.

۱۱. مرکز میکروفیلم نور ــ دهلی‌نو

آدرس سایت: http://www.noormicrofilmindia.com/noormicrof.htm

زبان سایت: فارسی، انگلیسی

این سایت متعلّق به‌یکی از فعّال‌ترین مراکز پژوهش و مرمّت نسخ خطّی در هند است. آغاز فعّالیت علمی و فرهنگی این سایت مقارن با چهارصدمین سال درگذشت علاّمه فقید قاضی نورالله شوشتری (۱۴۰۹ م) فقید، محدّث، متکلّم، ادیب و شاعر ایرانی در هند بود و به‌پاس خدمات این عالم بزرگ مؤسّسه‌ای با عنوان «مرکز میکروفیلم نور» با اهداف ذیل در خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در دهلی‌نو تأسیس شد. آشنایی، معرّفی و حفظ میراث مشترک فرهنگی ایران و هند با توجّه به‌مشترکات اسلامی، انجام مطالعات و تحقیقات علمی در راستای احیا و معرّفی آثار اندیشمندان دو ملّت، ایجاد ارتباط با محقّقین و پژوهشگران و کمک به‌کارهای تحقیقاتی آنان در زمینه‌های فرهنگ مشترک ایران و هند، ایجاد ارتباط میان کتابخانه‌ها و مراکز شرق‌شناسی هند با کتابخانه‌ها و مراکز شرق‌شناسی و مؤسّسات مطالعات اسلامی ایران جهت آشنایی و همکاری‌های بیشتر علمی و فرهنگی از اهداف این مرکز است.

۱۲. بانک نسخ خطّی فارسی

آدرس سایت: http://knowledgebase.icro.ir/NosakhFarsiBank/index.htm

زبان سایت: فارسی

در این پایگاه اطّلاعاتی، مشخّصات میراث مکتوب و نسخ خطّی فارسی در خارج از کشور ارائه شده است و کاربران می‌توانند از امکانات جستجوی این منبع استفاده نمایند.

۱۳. مرکز احیای میراث اسلامی

آدرس سایت: http://www.mirath.net/

زبان سایت: فارسی

در سایت مرکز احیای میراثِ اسلامی امکان جستجوی نسخ خطّی و دسترسی به‌تصاویر این نسخ، بخش آلبوم نسَخ خطّی و کتابخانهٔ دیجیتال نسخ خطّی فراهم شده است.

١٤. سایت مجمع ذخائر اسلامی

آدرس سایت: http://www.ismajma.com

زبان سایت: فارسی

این سایت متعلّق به‌مجمع ذخائر اسلامی است که از پایگاه‌های مهمّ نسخ خطّی و متون کهن محسوب می‌شود و تاکنون در کشورهای مختلف به‌خصوص در هند و پاکستان فعّالیّت‌های ارزنده‌ای داشته است. مسئولیّت این سایت و مجمع با سیّد صادق حسینی اشکوری است.

۱۵. جواب سؤالات در مورد نسخه‌های خطّی

آدرس سایت: http://rafed.net/turathis/index.html

زبان سایت: فارسی، عربی و انگلیسی

بخشی از وب‌سایت مرکز احیای میراثِ اسلامی است که شامل فهرست الفبایی، مؤلّفان، فهرست کتابخانه‌ها و فهرست موضوعی کتاب‌های عکسی مرکز احیاء میراث اسلامی می‌باشد و همچنین این سایت جوابگوی سؤالات پژوهشگران راجع به‌نسخ خطّی می‌باشد.

۱۶. **مجموعهٔ تصاویر نسخ خطّی قرآنی در وب‌سایت مرکز جهانی اطّلاع‌رسانی آل البیت(ع)**

آدرس سایت: http://www.al-shia.com/html/far/11galery/nosakh.htm

زبان سایت: فارسی

۱۷. شناسایی و احیای نسخ خطّی در وب‌سایت برنامه ملّی اطلاع‌رسانی کشور

آدرس سایت: http://www.irandoc.ac.ir/Com/NI-Plan/N-Plan7.htm

زبان سایت: فارسی

۱۸. بانک اطّلاعات نسخه‌های خطّی پزشکی در کتابخانه‌های مهمّ کشور

آدرس سایت: http://194.225.49.12/PblLst.asp

زبان سایت: فارسی

در این پایگاه اطلاعات متون و نسخ خطّی حوزهٔ پزشکی به‌زبان‌های فارسی و عربی قابل بازیابی است.

۱۹. مجمع ذخائر اسلامی

آدرس سایت: http://www.zakhair.net/

زبان سایت: فارسی و عربی

در وب‌سایت مجمع ذخائر اسلامی امکان جستجو و بازیابی اطّلاعات کتابشناختی و تصاویر اسناد و متون کهن فراهم شده است.

۲۰. وبلاگ مجمع ذخائر اسلامی

آدرس سایت: http://www.zakhair.blogfa.com/

زبان وبلاگ: فارسی و عربی

در وبلاگ سایت مجمع، اطّلاعات و تحوّلات صورت گرفته شده در مجمع به‌صورت روزانه به‌اطّلاع علاقه‌مندان رسانده می‌شود.

۲۱. کتابخانهٔ محقّق طباطبایی

آدرس سایت: http://www.mtlib.com/

زبان سایت: فارسی

مرحوم علّامه آیت الله حاج سیّد عبدالعزیز طباطبایی یزدی یکی از مفاخر دانشمندان شیعه در کتابشناسی، نسخه‌شناسی، تاریخ، رجال و تراجم نسخه‌های خطّی به‌شمار می‌رود. در بخش بانک اطّلاعاتی کتابخانه سعی شده است میراث بر جای‌مانده از آن مرحوم به‌صورت رکوردهای اطّلاعاتی ثبت شود تا به‌صورت آنلاین و بر روی لوح فشرده در اختیار عموم محقّقان قرار گیرد.

۲۲. مؤسّسهٔ خدمات اطّلاع رسانی نمایه ساز

آدرس سایت: http://www.fehrest.net/main.htm

زبان سایت: فارسی

در وب‌سایت این مؤسّسه محصولات و پروژه‌های این مرکز و همچنین تعدادی از فهرست‌نویسان و نسخه‌شناسان نسخ خطّی معرّفی شده‌اند.

۲۳. جستجوی نسخ خطّی در وب‌سایت کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران

آدرس سایت: http://searchlib.ut.ac.ir/search/main_search/ page_simple_search?cnt=25 &library=Central%20Library

زبان سایت: فارسی و انگلیسی

این مجموعه شامل ۱۷۰۰۰ جلد کتاب خطّی به‌زبان فارسی و عربی و ترکی است. میان این مجموعه تعداد بسیاری نسخه‌های نفیس، نسخه‌های کهن و نسخه‌هایی به‌خطِّ مؤلّف و علما و مشاهیر وجود دارد.

٢٤. مرکز اسناد و مدارک میراث فرهنگی

آدرس سایت: http://www.ichodoc.ir/

زبان سایت: فارسی

در این وب‌سایت می‌توان به‌جستجو و استخراج اطّلاعات نسخ خطّی دست یافت.

۲۵. وبلاگ سواد ــ پژوهشی در عرصهٔ متون کهن

آدرس سایت: http://www.savad.net

زبان سایت: فارسی

این منبع وبلاگی گروهی است که توسّط تنی چند از فعّالان و پژوهندگان حوزهٔ نسخ خطّی و متون کهن ارائه می‌شود و به‌بحث و اطّلاع‌رسانی در زمینهٔ نسخ خطّی و متون کهن می‌پردازد.

٢٦. وبلاگ نصیر-۸۴

آدرس سایت: http://naseri84.blogfa.com/

زبان سایت: فارسی

در این وبلاگ به‌بحث در موردِ نسخ خطّی و ارائه جدیدترین اخبار در این زمینه پرداخته می‌شود و همچنین فهرست‌هایی از مجموعه‌های مختلف نسخ خطّی ارائه شده است.

۲۷. وبلاگ حلقهٔ کاتبان

آدرس سایت: http://www.kateban.com/

زبان سایت: فارسی

وبلاگی گروهی است در زمینهٔ نسخ خطّی. از طریق این وبلاگ می‌توان به‌وبلاگ‌های تعداد زیادی از متخصّصان و علاقه‌مندان فعّال در حوزهٔ نسخ خطّی دست یافت.

۲۸. وبلاگ هنرهای اسلامی

آدرس سایت: http://www.islamic-art.net/blog/index.php

زبان سایت: فارسی

در این وبلاگ به‌اطّلاع رسانی و بحث در مورد انواع هنرهای اسلامی از جمله فنون نسخه‌پردازی پرداخته شده است.

۲۹. خبرگزاری میراث فرهنگی

آدرس سایت: http://www.chn.ir/

زبان سایت: فارسی

از طریق وب‌سایت این خبرگزاری می‌توان به‌اخبار حوزهٔ نسخ خطّی و متون کهن دست یافت.

۳۰. فهرست فهارس نسخ خطّی در وب‌سایت کتابنامه

آدرس سایت:

http://www.ketabname.com/main2/lists/bookshelf.php?id=4&chlang=fa

زبان سایت: فارسی

در این وب‌سایت و از طریق پایگاه اطّلاعات آن می‌توان به‌اطّلاعات کتاب شناختی فهارس نسخ خطّی فارسی دست یافت.

۳۱. پایگاه اطّلاع‌رسانی نسخ خطّی در مؤسّسهٔ فرهنگی و پژوهشی الجواد

آدرس سایت: http://manuscripts.scict.ir/

زبان سایت: فارسی

در پایگاه مربوطه امکان جستجو و دستیابی به‌مشخّصات نسخ خطّی کشور فراهم شده است.

٣٢. وبلاگ بیاض

آدرس سایت: http://www.bayaz.net/

زبان سایت: فارسی

این وبلاگ شامل یادداشت‌های روزانه مؤلّف در زمینهٔ نسخ خطّی می‌باشد.

٣٣. نسخ خطّی هند در یک وب‌سایت

آدرس سایت: www.manuscripts.ir

این وب‌سایت کاملاً شخصی است و به‌هیچ نهاد، مؤسّسه، کتابخانهٔ و... وابسته نیست؛ در این سایت اطّلاعات مفیدی در خصوص کتابخانه‌های دارای نسخ خطّی دنیا آمده است و مقالات متنوّعی نیز در خصوص نسخ خطّی زبان فارسی دنیا آمده است. در این سایت بخشی از کتابخانه‌های نسخ خطّی هند نیز وجود دارد که در زیر به‌آنها اشاره می‌شود:

١. فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ مولانا آزاد دانشگاه علیگر ـ هند (ج ١).
٢. فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ حکیم سیّد ظل‌الرّحمٰن در دانشگاه علیگر.
٣. فهرست نسخ خطّی عربی و فارسی در کتابخانهٔ حضرت پیرمحمّد شاه گجرات.
٤. فهرست نسخ خطّی عربی و فارسی کتابخانهٔ درگاه عالیه چشتیه گجرات/ هند.
٥. فهرست نسخ خطّی عربی و فارسی جامعهٔ ملّیّهٔ اسلامیّه ـ گجرات/هند.
٦. فهرست نسخ خطّی عربی و فارسی کتابخانهٔ جامعهٔ همدرد ـ دهلی‌نو ـ هند.
٧. فهرست نسخ خطّی عربی و فارسی کتابخانهٔ ایوان غالب ـ دهلی نو ـ هند.
٨. فهرست نسخ خطّی عربی و فارسی کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو دهلی‌نو ـ هند.
٩. فهرست نسخ خطّی عربی و فارسی کتابخانهٔ راجه محمودآباد ـ لکهنو ـ هند.
١٠.فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ خدابخش در پتنه ـ هند (ج ٣٨) ـ فقه‌اللغة.
١١.فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ خدابخش در پتنه ـ هند (ج ٢٣) شعر ١.
١٢.فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ خدابخش در پتنه ـ هند (ج٣٧) شعر ٢.
١٣.فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ خدابخش در پتنه ـ (ج ١٨) ـ علوم قرآن ١.
١٤.فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ خدابخش در پتنه (ج ٢٩) علوم قرآن ٢.

۱۵.فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ خدابخش در پتنه (ج ۳٦) علوم قرآن ۳.
۱٦.فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ خدابخش در پتنه (ج ۳۰) علوم حدیث ۲.
۱۷.فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ خدابخش در پتنه (ج ۳۵) علوم حدیث ۳.
۱۸.فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ خدابخش در پتنه (ج ۱۹) فقه و أصول ۱.
۱۹.فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ خدابخش در پتنه (ج ۳۳) فقه و أصول ۲.
۲۰.فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ خدابخش در پتنه (ج ۳٤) فقه و أصول ۳.
۲۱.فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ خدابخش در پتنه ـ هند (ج ۲۵) ـ مجامیع ۱.
۲۲.فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ خدابخش در پتنه ـ هند (ج ۲۷) ـ مجامیع ۲.
۲۳.فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ خدابخش در پتنه ـ هند (ج ۲۸) ـ مجامیع ۳.
۲٤.فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ خدابخش در پتنه (ج ۲٦) – لغویات/متفرقات.
۲۵.فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ خدابخش در پتنه (ج ۲٤) ـ مواعظ و أذکار.
۲٦.فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ خدابخش در پتنه (ج ۲۲) ریاضیات و فلک...
۲۷.فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ خدابخش در پتنه (ج ۲۱) فلسفه و منطق.
۲۸.فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ خدابخش در پتنه (ج ۲۰) اللغة و علوم‌ها.
۲۹.فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ خدابخش در پتنه ـ هند (ج ۱۵) ـ تاریخ.
۳۰.فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ خدابخش در پتنه ـ هند (ج ۱۳) تصوّف.
۳۱.فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ خدابخش در پتنه ـ هند (ج ۱۲) تراجم.
۳۲.فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ خدابخش در پتنه ـ هند (ج۱۰) ـ عقاید.
۳۳.فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ خدابخش در پتنه ـ هند (ج ۵) حدیث نبوی۱.
۳٤.فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانه خدابخش در پتنه ـ هند (ج ٤).

اخبار نسخ خطّی هند

♦ **گلچین ملّی نسخه‌های خطّی هند**[1]

بدون شک هند از حیث داشتن شمار قابل توجّهی از نسخه‌های خطّی، در ردیف برترین‌های جهان قرار دارد. در حال حاضر میلیون‌ها نسخهٔ خطّی هند، در موزه‌ها، مدارس، صومعه‌ها، کلیساها و دانشگاه‌ها به‌صورت پراکنده نگه‌داری می‌شوند. در لابلای این نسخه‌های ارزشمند، روایات، حکایات و اطّلاعات ارزشمندی نهفته است که روشنگر زوایای پنهان و آشکار تمدّن و فرهنگ هند و جهان می‌باشد.

اخیراً کمیسیون ملّی نسخه‌های خطّی هند (The National Manuscript Mission)، از میان شمار انبوهٔ نسخه‌های خطّی هند، ۴۵ نسخه را به‌عنوان «گنج و دارایی ملّی هند» (Manuscript Treasures of India) اعلام کرده است. در انتخاب این ۴۵ نسخه، معیارهای مختلف مورد توجّه قرار گرفته است؛ از جمله این معیارها، تبیین دوره‌های تحوّل تاریخی هند، در بر داشتن عناصر زیباشناسی، و قدمت و ارزش نسخه می‌باشد. در واقع این ۴۵ نسخه، کلکسیونی از نسخه‌های خطّی هند است؛ و بازتاب، ویژگی‌ها و مشخّصه‌های ممتاز نسخه‌های خطّی هند به‌شمار می‌رود.

این ۴۵ نسخه، در ۲۱ مکان مختلف نگه‌داری می‌شوند. کمیسیون ملّی نسخه‌های خطّی هند، برای حفظ و نگه‌داری بهینه از این نسخه‌های برگزیده، اعتبار قابل توجّهی در مراکز نگه‌داری آن‌ها سرمایه‌گذاری و هزینه خواهد کرد. ضمن تخصیص

---

۱. ترجمه و تلخیص از مرجان نگهی.
برگرفته از روزنامهٔ «هندوستان تایمز» (*Hindustan Times*) مورّخ ١٤ فوریهٔ ٢٠٠٧ م (ص ١١) و نیز روزنامهٔ «دی هندو» مورّخ ١٦ فوریهٔ ٢٠٠٧ م (ص ٩).

این اعتبار، از متولّیان مراکز نگه‌داری نسخه‌ها خواسته خواهد شد که اقدامات لازم و کافی برای نگه‌داری نسخه‌ها در شرایط مناسب و عاری از آسیب و خطر انجام دهند. بخشی از این بودجه، بایستی صرف امور دیجیتالی کردن نسخه‌ها، پژوهش پیرامون نسخه‌ها و سرانجام چاپ این نسخه‌ها شود.

یکی از نسخه‌های انتخاب شده، *قرآن* مجید است. این نسخهٔ خطّی، به‌حضرت علی(ع) منتسب است. این *قرآن* به‌زبان عربی و خطِّ کوفی نوشته شده است. گویند این *قرآن*، توسّط حضرت علی(ع) نوشته شده است. قدمت این نسخه، به‌سال ۶۶۱ میلادی برمی‌گردد. این نسخه، روی پوست آهو نوشته شده است.

یکی دیگر از نسخه‌های انتخاب شده، «ریگوداسامهیتا» (Rigvedasamhita) است. این نسخه، یکی از چهار نسخهٔ قدیمی و اصلی آئین هندو است. قدمت این نسخه، به‌حدود ۳،۰۰۰ سال پیش برمی‌گردد. این نسخه، روی پوست درخت «توس» (Birch) نوشته شده است؛ این نوع درخت، تنها در کشمیر وجود دارد.

یکی دیگر از نسخه‌های گلچین ملّی هند، «گلگیت» (Gilgit) است. این نسخه، یکی از قدیمی‌ترین اسناد نوشتاری جهان است. زبان نوشتاری آن، در حال حاضر وجود ندارد؛ ولی کشف رمز و خواندن این نسخه، انجام شده است؛ قدمت این نسخه، به‌قرن ۵ یا ۶ میلادی برمی‌گردد. محتوای آن، از حیث شناخت تاریخ بودیسم بی‌نظیر است. مجموعه این نسخه ارزشمند، در موزهٔ آرشیو ملّی (The National Archives) در شهر دهلی و موزهٔ «اس.پی.اس» (The S.P.S Museum) در شهر سرینگر (Srinagar) هند نگهداری می‌شود.

دولت هند در سال ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷ میلادی، نسخهٔ خطّی «گلگیت» را به‌همراه نسخهٔ خطّی «ریگ ودا» (Rig Veda) برای ثبت در مجموعهٔ میراث جهانی به‌یونسکو (UNESCO) معرّفی کرده است.

از جمله دیگر نسخه‌های خطّی انتخاب شده، عبارتند از: «آرتاشاسترا» (Arthashastra)، *بابرنامه* (مشتمل بر شرح وقایع زندگی مؤسّس حکومت مغولان هند که به‌قلم خودش و به‌زیبایی تدوین شده است؛ این نسخه، در موزه ملّی هند نگهداری می‌شود)، «گیتا گوویندا» (Gita Govinda)، «بهاگوَت‌پُرانا»

(Bhagavatpurana)، این نسخه در انستیتوی شرق‌شناسی پونا نگه‌داری می‌شود)، اُتّرادیان‌سُتْرا» (Uttaradhyanasutra)، این نسخه در انستیتوی «هندشناسی» احمدآباد نگه‌داری می‌شود).

با وجود اهمیّت و ارزش فراوان این نسخه‌ها، نگه‌داری آنان با معیارها و استانداردهای جهانی فاصله زیادی دارد. مسئولین و دست‌اندرکاران از یکسو تلاش می‌کنند، این اسناد و مدارک ارزشمند را به‌مردم معرّفی کنند؛ و از سوی دیگر برآنند که در ضمن بهبود شرایط نگه‌داری نسخه‌های خطّی، با استفاده از کامپیوتر و اینترنت، موجبات تسهیل در استفاده از این نسخه‌ها را مهیّا سازند؛ در این راستا، درآیندهٔ نزدیک، کاتالوگ یک میلیون نسخهٔ خطّی هند روی سایت اینترنت قرار خواهد گرفت.

♦ تهیّهٔ بانک اطّلاعات آثار و ابنیّهٔ تاریخی[1]

وزارت فرهنگ (The Culture Ministry) هند در صدد است با اجرای یک طرح بزرگ، نقشهٔ تمام ابنیّه و آثار تاریخی موجود در روستاها و شهرهای این کشور را طراحی و آماده نماید. به‌زعم این وزارتخانه، شمار زیادی ابنیّهٔ تاریخی ناشناخته و خارج از دید «کمیتهٔ تحقیق و کشف آثار باستانی» (Monuments and Antiquities Mission) و نیز مراکز مسئول ایالتی قرار دارند. در حال حاضر، مسئولیّت حفاظت از ۳،۶۶۶ بنای باستانی و تاریخی هند، به‌عهده «کمیتهٔ تحقیق و کشف آثار باستانی» این کشور می‌باشد. در عین حال، دولت‌های ایالتی هم تقریباً همین مقدار ابنیّهٔ تاریخی و باستانی را تحت حفاظت خود قرار داده‌اند. با این وجود، تخمین می‌زنند که هزاران بنای تاریخی و باستانی با ارزش در سراسر هند وجود دارد که مورد حفاظت قرار نگرفته‌اند. برای حلّ اساسی این معضل، تلاش می‌شود، علاوه بر تهیّهٔ نقشهٔ تمام ابنیّه و آثار تاریخی، با ایجاد بانک اطّلاعات و کاتالوگ اماکن تاریخی که مورد حفاظت قرار ندارند، مقدّمات ضروری اقدامات آینده فراهم شود. در این بانک اطّلاعاتی، خلاصه‌ای از تاریخ این ابنیّه و اهمیّت آن‌ها درج خواهد شد. برای تهیّهٔ

---

۱. برگرفته از روزنامهٔ «تایمز آف ایندیا» (*Times of India*) مورّخ ۲۵ ژانویهٔ ۲۰۰۷ م (ص ۱۵).

بانک اطّلاعاتی و کاتالوگ جامع و دقیق ابنیّه و آثار باستانی و تاریخی، تمام روستاها و شهرهای کشور پهناور هند مورد بازدید قرار خواهند گرفت.

همچنین وزارت فرهنگ و کمیته تحقیق و کشف آثار باستانی، اقدام به‌تهیّهٔ لیست جامع اشیاء و آثار عتیقه کرده‌اند. هدف از این اقدام، در پیش گرفتن تدابیر لازم و کافی برای نگهداری از این اشیا است. البتّه در نگه‌داری این اشیاء، تکیه عمده بر همکاری بخش دولتی با بخش خصوصی است. علاوه بر موارد فوق، «کمیتهٔ نسخه‌های خطّی» (The Mission on Manuscripts) هند، با دیجیتالی کردن صدها هزار برگ از نسخه‌های خطّی هند، امکان استفاده از مندرجات این نسخه‌های ارزشمند توسّط پژوهشگران را فراهم ساخته است.

- **طرح ایجاد بزرگترین کتابخانهٔ دیجیتالی نسخه‌های خطّی**[1]

یکی از مراکز فرهنگی ایران در هند، مرکز میکروفیلم نور، دهلی‌نو است. تلاش برای حفظ و معرّفی میراث‌های مشترک علمی و فرهنگی ایران و هند، از مهمّ‌ترین اهداف تأسیس این مرکز به‌شمار می‌رود. در این راستا، مرکز میکروفیلم نور مجدّانه در پی تهیّه میکروفیلم و سی.دی. از نسخه‌های خطّی و کتاب‌های چاپ سنگی هند است. به‌زعم مدیر پرتلاش و سخت‌کوش این مرکز (آقای دکتر مهدی خواجه‌پیری)، شرایط آب و هوایی ویژهٔ هند و امکانات ضعیف کتابخانه‌ها و مراکز نگه‌داری نسخه‌های خطّی این کشور، بقاء این گنجینه‌های ارزشمند را با خطر جدّی مواجه ساخته است. در این شرایط، تهیّه میکروفیلم و سی. دی. نسخه‌های خطّی هند، هم به‌حفظ و نگه‌داری نسخه‌های خطّی هند مدد می‌رساند و هم موجب دسترسی راحت‌تر پژوهشگران به‌این منابع می‌گردد.

مرکز میکروفیلم نور در حیات ده ساله خود، گام‌های بلندی برای حفظ و معرّفی نسخه‌های خطّی هند برداشته است. اوّلین اقدام مهمّ این مرکز، بررسی کلّی ۱٤،۵۰۰ نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ بزرگ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره و تهیّه میکروفیلم از ٤،۵۰۰ نسخهٔ خطّی این کتابخانه بود. با تهیّه «فهرست‌واره» میکروفیلم‌های این

---

۱. برگرفته از سخنان آقای دکتر خواجه‌پیری، مدیر مرکز میکروفیلم نور، خانهٔ فرهنگ ج.ا.ایران، دهلی‌نو.

نسخه‌ها به‌زبان‌های انگلیسی و فارسی و نیز قرارگرفتن این «فهرست‌واره» در سایت اینترنتی مرکز، امیدها به‌حفظ و معرّفی میراث‌های مشترک و نسخه‌های خطّی هند افزون گردید. ارائه اطّلاعات کلیدی نسخه‌های خطّی کتابخانه مذکور در فهرست واره منتشرشده ـ مانند: عنوان دقیق نسخه، مشخّصات مؤلّف، حجم، تاریخ کتابت، زبان و نوع خط، موضوع کلّی نسخه، و بعضا بیان بخش‌های مختلف اثر ـ و نیز تدوین فهرست اعلام مختلف (موضوع، عنوان اثر، مؤلّفان، مترجمان، شارحان، کاتبان) کمک مؤثّری به‌پژوهشگران نموده است.

به‌مرور زمان، مرکز میکروفیلم نور از چندین کتابخانه‌های معتبر موجود در شهرهای دهلی و لکهنو نیز میکروفیلم و سی.دی. تهیّه کرد. تا مدّتی پیش، روال معمول مرکز میکروفیلم نور آن بود که نخست از نسخه‌های خطّی دستچین شده کتابخانه‌ها، میکروفیلم تهیّه می‌نمود و سپس نسبت به‌تدوین «فهرست‌واره» و نیز تهیّه سی.دی. اقدام می‌نمود. با گذشت زمان، روند طولانی و هزینه بر تبدیل میکروفیلم به‌سی.دی.، به‌یکی از مشکلات جدّی مرکز در زمینه ارائه خدمات به‌محقّقان تبدیل شد.

سرانجام مراجعه روزافزون پژوهشگران به‌مرکز میکروفیلم نور و افزون شدن ابراز آمادگی مسئولان کتابخانه‌های هند برای میکروفیلم کردن نسخه‌های خطّی، مسئولان مرکز میکروفیلم نور را به‌اندیشهٔ ارتقاء تجهیزات و امکانات فنّی انداخت. در حال حاضر، به‌جای تهیّهٔ میکروفیلم از نسخه‌های خطّی، تهیّهٔ نسخه‌های دیجیتالی و سی.دی. در دستور کار مرکز قرار دارد. این تغییر رویه، بر سرعت و کیفیّت کار افزوده است و امکان خدمات رسانی سریع و بهینه را نیز افزون ساخته است.

ارتقاء تجهیزات فنّی مرکز، مقارن با اعلام موافقت مسئولان ایالت «آندراپرادش» با دیجیتالی نمودن نسخه‌های خطّی کتابخانه‌های این ایالت بود. به‌این ترتیب کارشناسان مرکز، با استقرار در شهر حیدرآباد، کار دیجیتالی نمودن نسخه‌های خطّی فراوان و ارزشمند این منطقه را آغاز نمودند. به‌گفتهٔ آقای دکتر خواجه پیری، کارشناسان مستقر در حیدرآباد روزانه نسخهٔ دیجیتالی ۱۰ هزار برگ نسخهٔ خطّی را تهیّه می‌کند. بنا به‌اظهار نامبرده، در طیّ سه ماه، ٤،۳۰۰ نسخهٔ خطّی کتابخانه‌های «سلطان‌المدارس»، «ادارهٔ ادبیّات اردو»، و «مرکز مطالعات علوم شرقی» (واقع در

شهر حیدرآباد) دیجیتالی شده است. با این روند، پیش‌بینی می‌شود که کار تهیّهٔ نسخهٔ دیجیتالی تمام نسخه‌های خطّی ایالت «آندراپرادش»، ظرف ۲ سال به‌اتمام برسد.

به‌این ترتیب، با به‌حاشیه رفتن روند کند تهیّه میکروفیلم و سرعت فوق‌العاده تهیّهٔ نسخهٔ دیجیتالی نسخه‌های خطّی، امیدها به‌حفظ گنجینه‌های خطّی فراوان و ارزشمند هند افزایش یافته است.

بنا به‌اظهار مسئول مرکز میکروفیلم نور، تاکنون میکروفیلم و نسخهٔ دیجیتالی ۱۸ هزار نسخهٔ خطّی فارسی و عربی هند تهیّه شده است. همچنین، فهرست‌واره بیشتر این نسخه‌ها به‌صورت کتاب و «آن‌لاین» در اختیار علاقه‌مندان قرار دارد. گرچه تهیّه این مجموعه عظیم و ارزشمند، خدمتی بزرگ محسوب می‌گردد؛ با این‌حال، ایجاد بزرگ‌ترین کتابخانهٔ دیجیتالی جهان، هدف‌نهائی مرکز میکروفیلم نور محسوب می‌شود. به‌گفتهٔ آقای دکتر خواجه پیری، این کتابخانهٔ دیجیتالی، میکروفیلم و سی.دی. قریب به‌۵۰ هزار نسخهٔ خطّی هند را نگهداری خواهد نمود. مطابق طرح دراز مدت مرکز، فهرست واره این کتابخانهٔ دیجیتالی به‌صورت «آن‌لاین» در دسترس همهٔ پژوهشگران قرار خواهد گرفت.

یکی از اقدامات دیگر مرکز میکروفیلم نور، دیجیتالی نمودن کتاب‌های چاپ سنگی فارسی و عربی هند است. به‌گفته مدیر مرکز، در حال حاضر روزانه ۵ هزار برگ از نسخه‌های چاپ سنگی به‌صورت دیجیتالی درمی‌آیند. بنا به‌پیش‌بینی وی، این کار با سرعت بیشتر ادامه می‌یابد و در مرحلهٔ نخست، تهیّهٔ نسخه‌های دیجیتالی ۲۰ هزار کتاب چاپ سنگی آماده خواهد شد.

از دیگر اقدامات قابل توجه مرکز میکروفیلم نور، مرمّت نسخه‌های خطّی می‌باشد. در این زمینه، مرکز مذکور یک سابقهٔ ده‌ساله را پشت سر گذرانده است. یکی از اقدامات مرکز در این زمینه، مشارکت در کار مرمّت چندین هزار برگ از نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی می‌باشد. در حال حاضر، مرمّت نسخه‌های خطّی کتابخانه‌های ایالت «آندراپرادش» در دستور کار قرار دارد. بنا به‌اظهار آقای دکتر خواجه‌پیری، مرکز با استفاده از مواد اولیه ساده و با دوام (برچسب‌های مخصوص

پلاستیکی و چسب) و به‌کارگیری کارگران ماهر توانسته است، شمار قابل توجّهی از نسخه‌های خطّی را به‌سرعت و با کیفیّت مرمّت نماید.

- **چهارمین دورهٔ آموزش فهرست‌نگاری**

چهارمین دورهٔ آموزش فهرست‌نگاری و کارگاه آموزش شیوه‌های تصحیح نسخ خطّی در مرکز تحقیقات فارسی دهلی نو برگزار شد.

این دوره به‌همّت مرکز تحقیقات زبان فارسی دهلی‌نو و با همکاری مرکز پژوهشی میراث مکتوب و با حضور سه تن از استادان فهرست‌نگاری و تصحیح نسخ خطّی و کتابشناسی: علی صدرایی خویی (نسخه‌شناس و فهرست‌نگار)، بهروز ایمانی (متن‌پژوه) و سیّد عبدالرّضا موسوی (پژوهشگر نسخه‌های خطّی) برگزار شد.

در این دوره آموزشی کارگاهی که با استفاده از ابزارهای نوین آموزشی و متون خطّی انتخاب شده برگزار شد، بیش از پنجاه تن از استادان و پژوهشگران و دانشجویان زبان و ادبیّات فارسی در هند شرکت داشتند.

در مراسم افتتاحیه که صبح روز دوشنبه ۳۱ تیرماه برگزار گردید، رایزن فرهنگی ایران، آقایان دکتر کریم نجفی و دکتر عبدالحمید ضیایی رئیس خانهٔ فرهنگ دهلی‌نو و دکتر علی‌رضا قزوه مدیر مرکز تحقیقات و مسئول این دورهٔ آموزشی، قریب به‌اتّفاق سرگروه‌های زبان فارسی دانشگاه‌های سراسر هند حضور فعّال داشتند.

سخنرانان مراسم افتتاحیه رایزن فرهنگی و مسئول خانهٔ فرهنگ و مدیر مرکز تحقیقات و استادان (مدرّسان نسخ خطّی: آقایان صدرایی و ایمانی و موسوی و مدرّسان بازآموزی: آقایان دکتر صابر امامی و دکتر محمّدرضا روزبه و استاد جواد محقّق) بودند. علاوه بر این آقایان پروفسور شریف حسین قاسمی و پروفسور چندر شیکهر و پروفسور قمر غفّار و پروفسور فاطمه بلقیس حسینی و دکتر محمّد یونس جعفری و... نیز سخنرانی کردند.

تنها از شهرهای مختلف هند حدود بیست تن شرکت داشتند که از شهرهای مختلفی چون سرینگر کشمیر، لکهنو، بیهار، احمدآباد، بمبئی، علیگر، رامپور و... و سی تن

نیز از دانشگاه‌های مختلف دهلی‌نو و جمعی از نسخه‌شناسان و پژوهشگران نسخه‌شناسی هند حضور داشتند.

در این دوره پنج روزه، ده ساعت کار کارگاهی و عملی گنجانده شده بود.

♦ **رونمایی از اثری ارزشمند در تاریخ فارسی هند**

کتاب نفیس تاریخ «تاج‌المآثر» (نخستین کتاب دربارهٔ تاریخ سرزمین هند به‌فارسی) تصحیح شده توسّط پروفسور عابدی به‌کوشش مرکز تحقیقات فارسی دهلی‌نو، در مردادماه سال‌جاری در خانهٔ فرهنگ ایران در دهلی‌نو رونمایی شد.

پروفسور اظهر دهلوی در مراسم رونمایی کتاب «تاج‌المآثر» گفت: این کتاب، اثری ارزشمند در تاریخ فارسی هند است و آقای دکتر نجفی در اصلاح و تطابق نسخ مختلف «تاج‌المآثر» با متن تصحیح شده پروفسور عابدی، کوشش بسیار کرده است.

وی افزود:

"اگر تلاش رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران نبود، این اثر که بیش از ۱۵ سال است که توسّط پروفسور عابدی تصحیح شده، هرگز منتشر نمی‌شد".

در این مراسم همچنین آقای دکتر نجفی به‌اهمیّت کتاب «تاج‌المآثر» اشاره کرد و گفت:

"اهمیّت این کتاب برای همه مورّخان آشکار است، زیرا این کتاب نخستین تاریخ سرزمین هند به‌زبان فارسی را به‌تصویر می‌کشد، زبانی که به‌مدّت ۸۰۰ سال زبان فرهنگ و تاریخ مردم هند بود و نخستین کتاب ارزشمند فارسی از آن دوره است".

وی افزود:

"این اثر به‌دستور قطب‌الدّین ایبک توسّط حسن نظامی نیشابوری به‌رشتهٔ تحریر درآمد و با تلاش‌های آقای پروفسور امیر حسن عابدی با پنج نسخه مقابله و با تلاش پیگیر رایزنی فرهنگی ایران به‌زیور طبع آراسته شد".

پروفسور مشیرالحسن (رئیس جامعهٔ ملّیّهٔ اسلامیّه و رئیس انجمن هند و ایران) نیز این کتاب را بسیار ارزشمند تلقّی کرد و گفت:

"پروفسور عابدی، نمونه و الگوی واقعی تلاش برای اعتلای فرهنگ و زبان فارسی است و می‌تواند سرمشق همه ما باشد".

وی همچنین اظهار امیدواری کرد که به‌عنوان یک مورّخ و با همکاری علمی بتوان منابع مهمّ تاریخ دورهٔ میانه را احیا، ترجمه و چاپ کرد و در این راه، همهٔ اندیشمندان هندی با همکاری استادان ایرانی تلاش مضاعف داشته باشند.

در این مراسم آقای پروفسور اقتدار حسین صدّیقی، استاد بازنشسته و صاحب‌نام در رشتهٔ تاریخ میانه هند، به‌اهمیّت منابع اسلامی در تاریخ بشری پرداخت و وجود اندیشمندان بزرگی مانند پروفسور عابدی را که شرایط لازم برای فراهم ساختن و استفاده از این آثار را با اهتمام و تلاش بی‌مثال خود مهیّا ساخته‌اند، نعمتی بزرگ برای جامعه فرهیختگان خواند.

همچنین دکتر سیّد شاهد مهدی، قائم مقام شورای روابط فرهنگی هند، به‌نقش خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در حفظ و نگهداری و گسترش فرهنگ و ادب فارسی اشاره کرد و این توجّه را برای جامعهٔ فرهنگی هند، با ارزش خواند و گفت:

"زبان فارسی اهمیّت بسیاری در فرهنگ و تاریخ ما دارد و بیش از ۷۵ درصد متون تاریخی و دینی ما به‌زبان فارسی است و در اکثر مدارس دینی زبان فارسی کماکان تدریس می‌شود".

پروفسور «هاربنس مُکهیا» استاد رشتهٔ تاریخ در دانشگاه جواهرلعل نهرو، دهلی‌نو کتاب «تاج‌المآثر» را اثری مهمّ و ارزشمند و میراثی گران‌بها شمرد و گفت:

"مصحّح این نسخه تاریخی نیز فردی مهم و اندیشمندی ارجمند برای ما هندیان است".

در پایان این مراسم، دکتر ضیایی مسئول خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در دهلی‌نو گفت:

زبان فارسی، پل و حلقهٔ ارتباطی دو ملّت متمدّن و کهنسال ایران و هند بوده و باعث پدید آمدن میلیون‌ها نسخهٔ خطّی و کتیبه‌های ارزشمند شده است و دریغ است که با سهل‌انگاری و غفلت شاهد زوال این زبان در شبه قارّه باشیم.

♦ **سخنرانی مدیر مرکز تحقیقات فارسی دهلی‌نو در کتابخانهٔ خدابخش پتنا**

آقای علی‌رضا قزوه وابستهٔ فرهنگی ایران و مدیر مرکز تحقیقات زبان فارسی در دهلی‌نو از گنجینه نسخ خطّی کتابخانهٔ خدابخش شهر پتنا بازدید کرد و در جمع استادان و پژوهشگران زبان فارسی به‌ارائه راهکارهای تازه‌ای درخصوص گسترش زبان فارسی پرداخت.

آقای دکتر قزوه به‌دعوت رئیس کتابخانهٔ خدابخش شهر پتنا و به‌منظور بازدید از کتابخانه‌های دارای نسخ خطّی در هند به‌شهر پتنا سفر کرد.

وی در این سفر دو روزه علاوه بر دیدار با مسئولان کتابخانه و بازدید از قدیمی‌ترین نسخ خطّی و نفیس‌ترین آثار زبان فارسی، پیرامون راه‌های گسترش این زبان و راهکارهای عملی آن سخنرانی کرد.

وی در پتنا که از مراکز کلیدی و اصلی زبان فارسی است، در بخشی از سخنان خود به‌اهمیّت دانستن مشترکات زبانی فارسی و هندی تأکید کرد و افزود:

"هر دانشجویی باید بتواند از واژگان مشترک این دو زبان به‌بهترین شکل استفاده کند".

مدیر مرکز تحقیقات زبان فارسی در بخشی از سخنان خود بر تدوین دوبارهٔ متون خاص لیسانس و فوق لیسانس و دکتری ادبیّات در دانشگاه‌های ایالتی با تکیه بر نیازهای آنان، نوشتن رساله‌های پیش دکتری و دکتری در این‌باره، توجّه به‌میراث ادبی گذشته برای اهمیّت بخشیدن به‌ادبیّات در جامعه، چاپ متن‌های دوزبانه، ایجاد شبکه‌های تلویزیونی کابلی فارسی زبان، تلاش در جهت افزایش فعل‌های بسیط فارسی و کاربرد مشتقات آن‌ها، استفاده از ظرفیّت ایمیل و اس.ام.اس. و ویندوز فارسی و وبلاگ‌نویسی به‌زبان فارسی و سایت‌های ادبی و لینک شدن با وبلاگ‌ها و سایت‌های ادبی ایران تأکید کرد.

دکتر قزوه همچنین بر ضرورت افزایش سایت‌هایی که دسترسی به‌کتاب‌های چاپ ایران به‌شکل پی.دی.اف. در آن‌ها فراهم است، تأکید کرد و مطالب مختلفی را در موضوعات متنوّع چون تاریخ ادبیّات، شعر، داستان، نقد ادبی، دستور زبان، ادبیّات و فلسفه، ادبیّات جهان، ادبیّات نمایشی، ادبیّات عامیانه، ادبیّات کودکان و نوجوانان،

ادبیّات مقاومت، موسیقی و ترجمه، و نیز انواع دیکشنری‌های آنلاین، لوح‌های فشرده مکتب‌های ادبی، متن کتاب‌های آسمانی و ادبی جهان و ایران چون *قرآن*، *نهج‌البلاغه*، *شاهنامه*، *مثنوی*، *دیوان* حافظ و فرهنگ اصطلاحات را همراه با آدرس سایت‌های ادبی به‌میزبانان خود ارائه داد.

وی از نسخ خطّی قدیمی از جمله کتاب‌های بسیار نفیس به‌خطّ میر عماد قزوینی و میر علی هروی، نسخه‌ای به‌خطّ امام غزالی، *شاهنامهٔ مصوّر*، *دیوان* حافظ، خمسهٔ نظامی، *بوستان* و *گلستان* مصوّر و نسخه‌هایی از *کلیّات* بیدل تألیف شده در زمان حیات شاعر و نسخهٔ خود مؤلّف، و همچنین بسیاری از کتاب‌های سلطنتی چون کتاب حافظ اهدایی سلطان حسین بایقرا به‌بابرشاه، و مهرها و دستخط‌های همایون، اکبر، و شاهجهان بازدید کرد.

وی همچنین تعدادی از کتاب‌های منتشر شده از سوی مرکز تحقیقات زبان فارسی در هند را، مانند کتاب‌های «تاج‌المآثر»، «فرهنگ آریانا»، «طور معنی»، «تاریخ شاه شجاعی» و «چهار چمن»، به‌رئیس کتابخانهٔ پتنا اهدا کرد.

در این دیدار توافق شد یک دوره کارگاه نسخه‌شناسی از سوی مرکز تحقیقات فارسی دهلی‌نو در پتنا برگزار شود.

♦ **قدیمی‌ترین نسخه‌های حافظ در کتابخانه‌های جهان**

اطّلاعات نسخه‌های خطّی در این فهرست به‌ترتیب تاریخ کتابت، نام کاتب، محلّ نگه‌داری یا تعلّق و تعداد غزل‌ها آمده است. از میان این چهل نسخهٔ قدیمی، پنجمین، هفتمین و یازدهمین نسخهٔ قدیمی حافظ در هند نگه‌داری می‌شود:

- سال کتابت ۸۰۷؛ کاتب: ابراهیم ابرقوهی؛ آکادمی علوم تاجیکستان؛ تعداد غزل ۴۱.
- سال کتابت ۸۱۱؛ کاتب: حسن بن نصرالله؛ کتابخانهٔ کوپرولو استانبول؛ تعداد غزل ۳۶.
- سال کتابت ۸۱۳؛ کاتب: حسن بن نصرالله؛ کتابخانهٔ سلیمانیه استانبول؛ تعداد غزل ۴۵۵ (نسخهٔ معروف به‌ایاصوفیه).
- سال کتابت ۴-۸۱۳؛ کاتب: محمّد حلوائی و محمّد الکاتب؛ موزهٔ بریتانیا (جنگ جلال‌الدّین اسکندر)؛ تعداد غزل ۱۵۲.

- سال کتابت ۸۱۳؛ **موزهٔ سالارجنگ حیدرآباد هند**؛ تعداد غزل ۴۷.
- سال کتابت ۸۱۶؛ کتابخانهٔ ایاصوفیه استانبول؛ تعداد غزل ۱۵۸.
- سال کتابت ۸۱۸؛ **کتابخانهٔ آصفیه حیدرآباد هند**؛ تعداد غزل ۳۵۷.
- سال کتابت ۸۲۱؛ متعلّق به‌دکتر اصغر مهدوی؛ تعداد غزل ۴۰۹.
- سال کتابت ۸۲۲؛ کاتب: جعفرالحافظ (جعفر بایسنقری)؛ موزهٔ طوپقاپوسرای استانبول؛ تعداد غزل ۴۴۰.
- سال کتابت ۸۲۳؛ کاتب: فرصت غریب؛ دانشگاه میشیگان آمریکا؛ تعداد غزل ۴۵۸.
- سال کتابت ۸۲۴؛ کاتب: محمّد القاری؛ **کتابخانهٔ سیّد هاشم علی سبزپوش هند؛** تعداد غزل ۴۳۴ (معروف به‌نسخهٔ گورکهپور).
- سال کتابت ۸۲۵؛ کتابخانهٔ نور عثمانیه ترکیه؛ تعداد غزل ۴۸۷.
- سال کتابت ۸۲۷؛ متعلق به‌سیّد عبدالرّحیم خلخالی ایران؛ تعداد غزل ۴۹۵.
- سال کتابت ۸۲۷؛ کاتب: محمود شاه نقیب؛ دانشگاه کمبریج (مجموعهٔ ادوارد برون) انگلستان؛ تعداد غزل ۱۹.
- سال کتابت ۳۸–۸۱۷؛ کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی (سفینهٔ سلطان ابوالفتح ابراهیم) ایران؛ تعداد غزل ۴۶.
- سال کتابت ۸۳۴؛ کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی ایران؛ تعداد غزل ۲۱۰.
- سال کتابت ۸۳۶؛ متعلّق به‌دکتر اصغر مهدوی؛ تعداد غزل ۲۵۴.
- سال کتابت ۸۳۹؛ کاتب: کمال الکافی؛ کتابخانهٔ بادلیان انگلستان؛ تعداد غزل ۳۹۸.
- سال کتابت ۸۴۳؛ کاتب: اسماعیل الرزمی؛ کتابخانهٔ بادلیان انگلستان؛ تعداد غزل ۴۸۰.
- سال کتابت ۸۴۹؛ متعلّق به‌دکتر میرمحمّد تقوی؛ تعداد غزل ۳۴۹.
- سال کتابت ۸۵۳؛ کتابخانهٔ خصوصی مستر چستربیتی در لندن.
- سال کتابت ۸۵۴؛ کاتب: یعقوب الکاتب؛ کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی ایران؛ تعداد غزل ۴۲۲.
- سال کتابت ۸۵۵؛ کاتب: سلیمان الفوشنجی؛ موزهٔ بریتانیا انگلستان؛ تعداد غزل ۴۰۶.
- سال کتابت ۸۵۷؛ کاتب: علی‌اکبر اصفهانی؛ کتابخانهٔ ملّی پاریس؛ تعداد غزل ۴۱۹.
- سال کتابت ۸۵۸؛ کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی؛ تعداد غزل۴۶۷.

- سال کتابت ۸۵۹؛ کاتب: محمّد جامی؛ کتابخانهٔ ملّی وین اتریش؛ تعداد غزل ۴۱۴.
- سال کتابت ۸۵۹؛ کاتب: حسن غیاث جوهری؛ موزهٔ قونیه ترکیه؛ تعداد غزل ۴۳۶.
- سال کتابت ۸۶۲؛ کاتب: محمود حمادی؛ متعلّق به‌دکتر یحیٰی قریب؛ تعداد غزل ۴۶۸.
- سال کتابت ۸۶۴؛ کاتب: عبدالرّحیم؛ متعلّق به‌دکتر اصغر مهدوی؛ تعداد غزل ۴۳۶.
- سال کتابت ۸۶۶؛ کاتب: شیخ حسن؛ متعلق به‌اصغر مهدوی؛ تعداد غزل ۵۰۸.
- سال کتابت ۸۷۴؛ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران؛ تعداد غزل ۴۹۶.
- سال کتابت ۸۷۵؛ کاتب: فخرالدّین احمد؛ کتابخانهٔ ملّی پاریس؛ تعداد غزل ۴۹۴.
- سال کتابت ۸۸۹؛ کاتب: شیخ مرشد؛ کتابخانهٔ ملّی پاریس؛ تعداد غزل ۴۶۶.
- سال کتابت ۸۹۲؛ کتابخانهٔ توبینگن آلمان؛ تعداد غزل ۵۵.
- سال کتابت ۸۹۳؛ کاتب: علی‌اکبر فیروزی؛ کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی ایران؛ تعداد غزل ۴۲۵.
- سال کتابت ۸۹۳؛ کاتب: محمّد منعم؛ متعلّق به‌مسعود فرزاد؛ تعداد غزل ۵۰۰.
- سال کتابت ۸۹۴؛ کاتب: محمود بن حسن نیشابوری؛ کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب پاکستان؛ تعداد غزل ۴۹۴.
- سال کتابت ۸۹۸؛ کاتب: درویش محمود نیشابوری؛ کتابخانهٔ ملک ایران؛ تعداد غزل ۴۸۶.
- سال کتابت ۸۹۸؛ کاتب: پیرحسین؛ کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی ایران؛ تعداد غزل ۳۸۲.
- سال کتابت ۸۷۴؛ کاتب: پیرحسین؛ کتابخانهٔ ملّی تهران؛ تعداد غزل ۴۹۳.

♦ «زعفران زار کشمیر» منتشر می‌شود

به‌زودی به‌کوشش آقای دکتر کریم نجفی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در دهلی تذکرهٔ «زعفران زار کشمیر» نوشتهٔ میرزا محمّد علی بن محمّد صادق کشمیری توسّط انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، از چاپ بیرون می‌آید، از این تذکره می‌خوانید:

مقدّمه: بیشتر تذکره‌ها به‌سوانح حیات شاعران و صوفیان اختصاص یافته و به‌طور کلّی آن‌چه در هند انجام گرفته، نسبت به‌ایران از کم و کیف بیشتری برخوردار بوده است، زیرا اوّلین تذکره شناخته شده فارسی موسوم به*لباب‌الالباب* در شبه‌قارّه تألیف محمّد عوفی است. وی در سال ٦١٨ هجری این تذکره را تألیف نموده، در آن به‌ذکر شاهان، شاهزادگان، وزرا، علما و فضلایی که شعر می‌سرودند، پرداخته است. قابل ذکر است که در همین دوره در سال ٦٠٢ هجری اوّلین تاریخ فارسی سرزمین هندموسوم به*تاج‌المآثر* نیز توسّط حسن نظامی نیشابوری به‌دستور اوّلین حاکم دورۀ سلطنت یعنی قطب‌الدّین ایبک (م: ٦٠٧ ه/١٢١٠ م) به‌رشتۀ تحریر درآمد.

در واقع تذکره‌نویسی نیز نوعی تاریخ‌نگاری است که مورد اهتمام حکّام و سلاطین نیز بوده است و لذا تذکره‌های تخصّصی در هند مصداق نخستین تحوّلات در روند تذکره‌نویسی بوده که از جمله آن‌ها می‌توان به*روضة‌السّلاطین* فخری هِروی در سال ٩٦٠ هجری که دربارۀ هشتاد تن از سلاطین شاعر و همچنین تذکرۀ *میخانه* عبدالنّبی قزوینی در سال ١٠٢٨ هجری (دربارۀ سرایندگان *ساقی‌نامه‌ها*) اشاره نمود.

نکتۀ قابل ذکر این است که ابداع‌کننده تذکره‌های محلّی نیشابوری تحریر یافته که از جمله آن‌ها تذکره‌های مربوط به‌شعرای خطّۀ کشمیر است. با ظهور اسلام در کشمیر زمینه‌های فروغ زبان و ادب فارسی به‌ویژۀ فرهنگ ایرانی فراهم گشت. مهاجرت صنوف مختلف مسلمانان اعم از عرفا، علما و شعرا از ایران و دیگر مناطق فارسی زبان همچون خراسان، سمرقند، بخارا، مرو و هرات در توسعۀ فرهنگ ایران زمین در کشمیر از اهمیّت خاصّی برخوردار بوده، به‌ویژه پذیرش اسلام از سوی حاکمان و سلاطین کشمیر در جهت تقویّت گرایش‌های مردمی و حمایت از فعّالیّت‌های عرفا و علمای دین، بیش از گذشته نقش آفرین بوده است.

با گرایش «رینچن» اوّلین حاکم کشمیر به‌اسلام در سال ٧٢٥ هجری و حاکمیّت سلاطین بعدی همچون میر شمس‌الدّین، سلطان جمشید، سلطان علاءالدّین، سلطان شهاب‌الدّین و به‌ویژه سلطان قطب‌الدّین و جانشینان او چون سلطان سکندر و سلطان علی شاه، عرفا و علمای دین نه تنها دربین مردم، بلکه نزد سلاطین نیز از جایگاه والایی برخوردار گردیدند.

در زمان حاکمیّت سلطان قطب‌الدّین، که اوضاع اجتماعی کشمیر شرایط مناسبی داشت میر سیّد علی همدانی با هفتصد نفر از اهل فضل و دانش و حرفه و صنعت برای خروج از مظالم تیمور، سرزمین کشمیر را برای اقامت و فعّالیّت برگزیده و در سال ۷۸۳ هجری بدان‌جا مهاجرت نمودند.

میر سیّد علی همدانی با همراهان هنرمند خود چنان در تبلیغ دین و فرهنگ ایران کوشید که سرزمین کشمیر نام «ایران صغیر» به‌خود گرفت.

با توسعهٔ اسلام در کشمیر، نه تنها احداث بناهای دینی، خانقاه‌ها، مساجد و حسینیّه‌ها رونق خاصّی یافت، بلکه زبان فارسی نیز در دورهٔ حاکمیّت سلطان زین‌العابدین (۷۳–١٣٥٤ م) زبان رسمی دربار گردید.

از شعرایی که در این دوره با حمایت‌های سلطان زین‌العابدین و پس از او «حسین شاه چک» (۷۰–١٥٦٣ م) رشد و نبوغ یافتند می‌توان از «منطقی، فصیحی، ملیحی، جمیل، نادری و میر علی» نام‌برد.

همچنین در زمان مهاراجه «رنبیر سینگ» (۸۵–۱۸۵۷ م) کتاب‌های بسیاری در موضوعات دینی و عبادی هندوها به‌زبان فارسی ترجمه گردید و به‌ویژه آثار تخلیقی در قالب ترجمه و تألیف به‌رشتهٔ تحریر درآمد.

«زعفران زار کشمیر» عنوان تذکره‌ای است که در اواخر قرن سیزدهم هجری در شهر لکهنو، مرکز حکومت شیعه در هند به‌سلک تحریر درآمد. آن مقطع زمانی که این کتاب نگارش یافت هندوستان زیر سلطهٔ حکومت بریتانیا بود و خطّهٔ اَوَده با مرکزیّت لکهنو زیر نظر نوّاب‌ها که توسّط حکّام بریتانیا تعیین می‌شدند اداره می‌گردید...

- **«دیوان شهرت» چاپ می‌شود**

آقای دکتر غلام مجتبٰی انصاری استاد بازنشستهٔ فارسی دانشگاه بیهار، مظفّرپور «دیوان شهرت» سرودهٔ حکیم‌الممالک شیخ حسن (حسین) شهرت شیرازی (م: ۱۱۴۹ ه) را تصحیح نموده و مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری

اسلامی ایران، دهلی‌نو، آن را به‌زودی چاپ خواهد نمود. مصحّح در پیشگفتار آن می‌نویسد:

بدیهی است که زبان و ادبیّات فارسی همراه لشکر غزنوی و غوری و بعدها هم عنان سپاهیان بابری به‌هند رسید و منازل ارتقا را پیموده به‌منتهای کمال رسید. سپس بعد از وفات اورنگ‌زیب در سال ۱۷۰۷ میلادی مایل به‌زوال گردید. آثار اختلال و انتشار سراسر فضای مملکت را فراگرفت و دولت تیموری هند به‌سرعت تمام متأثّر شد. جنگ جانشینی و کشمکش جاه و اقتدار بعد از اورنگ‌زیب شاهان تیموری را فرصتی نداد که ایشان به‌زبان و ادبیّات یا دیگر فنون ظریفه توجّه مبذول کنند. پس پیشرفت شعر فارسی در این مدّت طبعاً به‌زوال گرایید.

باز هم انصاف نباشد اگر بگوییم که درخت تناور زبان و ادبیّات فارسی که ریشه‌اش در سراسر سرزمین این کشور گُسترده و نیرومند شده، دفعتاً از ثمر بخشیدن معطّل ماند. سنّت‌های دیرین و اقدار باستانی زبان و ادب، ناگهان ازبین نرفت، بلکه به‌آهستگی کاهش گرفت. در پیشرفت شعر و سخن و دیگر انواع سست رفتاری البتّه روی نمود، ولی اهمیّتش کم نشد. در این جامعهٔ آمادهٔ زوال هم چندین شاعر نامور به‌عرصهٔ ظهور آمدند که با آثار پُرارج و گران‌سنگ به‌زمین شعر و سخن گل‌های تازه و رنگین بخشیدند. از میان همین شاعران اسامی میرزا ابوالمعالی عبدالقادر بیدل دهلوی (۱۱۳۳–۱۰۵۴ ه/۱۷۲۰–۱۶۴۴ م)، عبدالغنی بیگ قبول کشمیری (م: ۱۱۳۹ ه)، لاله حکیم چند ندرت تهانیسری (م: ۱۱۵۰ ه) و میرزا افضل بیگ سرخوش لاهوری (م: ١١٢٦ ه) باید که به‌حرف طلا نوشته شود.

حکیم شیخ حسن (حسین) شهرت شیرازی میان شعرای نام‌بُرده دارای مشخّصات و درجهٔ عالی است. میرزا بیدل و حاجی اسلم سالم کشمیری (م: ۱۱۱۹ ه) دوست صمیمی او بودند که اکثر در درگاه شاهزادهٔ محمّد اعظم شاه (۱۱۱۹–١٠٦٣ ه/ ۱۷۰۷–١٦٥٣ م) باهم می‌نشستند. لاله بندرابن داس خوشگوی دهلوی (م: ١١٢٦ ه) هم یکی از دوستان عزیز او بود که همیشه به‌خانه‌اش می‌رفت و با وی ملاقات می‌کرد...

♦ **«ملخّص شاهجهان‌نامه» زیر چاپ است**

ملخّص شاهجهان‌نامه تألیف عنایت خان میرزا محمّد طاهر متخلّص به«آشنا» به‌کوشش آقای دکتر جمیل‌الرّحمٰن استادیار فارسی کالج ذاکر حسین، دهلی‌نو از طرف مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی، دهلی‌نو به‌زودی در اختیار خوانندگان گرامی قرار می‌گیرد. این چاپ مبنی بر نسخه‌های خطّی *ملخّص* شمارهٔ Or.175 از کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا، لندن؛ شمارهٔ ۵۶۸ از کتابخانهٔ بانکی‌پور (خدابخش)، پتنا؛ شمارهٔ ۷۰ از گنجینهٔ بوهار، کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال، کلکته و شمارهٔ ۹۸۱ از کتابخانهٔ دیوان هند، لندن است.

نگارش *پادشاه‌نامه* در اوایل به‌میرزا امینای قزوینی که در زبان فارسی مهارتی تمام داشت، سپرده شد. قزوینی احوال روزهای شاهزادگی و احوال ده سال اوّل عهد ابوالمظفر شهاب‌الدّین محمّد شاهجهان پادشاه صاحبقران ثانی (١٠٧٦–١٠٠٠ ه/ ١٦٦٦–١٥٩٢ م) را نوشت و در آخر کتاب مشاهیر آن زمان از سادات و مشایخ و علما و فضلا و شعرا و اطبا را معرّفی کرد. بعد از آن، امر نگارش *پادشاه‌نامه* به‌ملّا عبدالحمید لاهوری، ناظم پتنا منتقل شده و میرزا محمّد امینا به‌خدمت گردآوری وقایع پرداخت. ملّا عبدالحمید که روش سخن‌پیرایی را از شیخ ابوالفضل فراگرفته بود، *اکبرنامه* را پیش‌نظر نهاده، احوال بیست سال (١٠٥٧–١٠٣٧ ه/١٦٤٧–١٦٢٨ م) عهد شاهجهان پادشاه را در دو جلد ترتیب داد. این اثر معتبرترین تاریخ اوّلین بیست سال عهد صاحبقران ثانی است. تاریخ‌نویسان آن زمان از این تاریخ استفادهٔ فراوان کرده‌اند.

در سال ١٠٦٥ هجری ملّا عبدالحمید وفات یافت و نگارش *پادشاه‌نامه* به‌محمّد وارث، شاگرد ملّا عبدالحمید تفویض یافت. او احوال ده سال (١٠٦٨–١٠٥٧ ه/ ١٦٥٨–١٦٤٧ م) آخر عهد شاهجهان پادشاه را به‌طرز و روش *پادشاه‌نامهٔ* عبدالحمید تکمیل نمود.

بعد از آن عنایت خان کتاب تاریخ *پادشاه‌نامه* را جامهٔ نو پوشانیده و در قالب عبارات آسان و اصطلاحات روشن جلوه داد، چنان‌که همهٔ واقعات که در سه جلد *پادشاه‌نامه* مرقوم شده بود، اختصار نموده و در یک جلد جا داده و این *پادشاه‌نامه* یا

شاهجهان‌نامه را *ملخّص* نام نهاد که مشتمل بر احوال سی سالهٔ (١٠٦٨–١٠٣٧ ه/ ١٦٥٨–١٦٢٨ م) حکومت شاهجهان می‌باشد.

فهرست فهارس نسخ خطّی کتابخانه‌های هند

❖ انتشارات مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو

۱) **فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانۀ شعبۀ تحقیق و اشاعت کشمیر و کتابخانۀ حمیدیه بهوپال**، بهمن‌ماه ۱۳٦۳ هـ ش/فوریۀ ۱۹۸٦ م.

۲) **فهرست نسخه‌های خطّی عربی کتابخانۀ ندوةالعلما**، لکهنو، مردادماه ۱۳٦٥ هـ ش/ ذی‌الحجّۀ ١٤٠٦ هـ.

۳) **فهرست نسخه‌های خطّی فارسی کتابخانۀ ندوةالعلما**، لکهنو، فروردین‌ماه ۱۳٦٥ هـ ش/ آوریل ۱۹۸٦ م.

٤) **فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانۀ راجه محمودآباد**، لکهنو، بهمن‌ماه ۱۳٦٦ هـ ش/ جمادی‌الثّانی ١٤٠٨ هـ.

٥) **فهرست نسخه‌های خطّی و چاپی دیوان حافظ در هند**، ترتیب و تنظیم: دکتر شریف حسین قاسمی، دی‌ماه ۱۳۶۷ هـ ش/جمادی‌الاوّل ۱۴۰۹ هـ.

٦) **فهرست نسخه‌های خطّی فارسی کتابخانه‌های عمومی و آرشیو پتیالا** (پنجاب، هند)، نشر اوّل ۱۳۷۷ هـ ش/۱۹۹۹ م.

۷) **فهرست نسخه‌های خطّی فارسی کتابخانۀ انجمن ترقی اردو**، دهلی‌نو، نشر اوّل ۱۳۷۷ هـ ش/۱۹۹۹ م.

۸) **فهرست نسخه‌های خطّی فارسی کتابخانۀ کتابخانۀ عمومی هردیال**، دهلی، نشر اوّل ۱۳۷۷ هـ ش/۱۹۹۹ م.

۹) **فهرست نسخه‌های خطّی فارسی کتابخانهٔ جامعهٔ همدرد**، تغلق‌آباد، دهلی‌نو، نشر اوّل زمستان ۱۳۷۷ هـ ش/۱۹۹۹ م.

۱۰) **فهرست نسخه‌های خطّی فارسی کتابخانهٔ جامعهٔ ملّیهٔ اسلامیه**، دهلی‌نو، نشر اوّل ۱۳۷۷ هـ ش/۱۹۹۹ م.

❖ فهرست نسخ خطّی منتشر شده و در دست انتشار توسّط مرکز میکروفیلم نور، دهلی

۱. **فهرست نسخه‌های خطّی فارسی کتابخانهٔ رضا رامپور**، جلد اوّل، دوّم و سوّم، شامل معرّفی ۵،۵۰۰ نسخهٔ فارسی با همکاری کتابخانهٔ رضا رامپور ـ رامپور.

۲. **فهرست نسخه‌های خطّی فارسی و عربی**، جلد اوّل (به‌زبان فارسی) کتابخانهٔ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره شامل معرّفی ۲۰۳۵ نسخه.

۳. **فهرست نسخه‌های خطّی فارسی و عربی**، جلد دوّم (به‌زبان فارسی) بخش تاریخ و کتابخانهٔ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره، شامل معرّفی ۷۰۰ نسخه.

۴. **فهرست نسخه‌های خطّی فارسی و عربی**، جلد اوّل (به‌زبان‌انگلیسی) کتابخانهٔ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره.

۵. **فهرست نسخه‌های خطّی فارسی و عربی**، جلد دوّم، (به‌زبان انگلیسی) بخش تاریخ و کتابخانهٔ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره.

۶. **فهرست نسخه‌های خطّی فارسی و عربی**، جلد سوّم (به‌زبان فارسی) کتابخانهٔ حکیم ظلّ‌الرحمن (آکادمی ابن‌سینا) علیگره شامل معرّفی ۲۹۰ نسخه.

۷. **فهرست میکروفیلم نسخه‌های خطّی فارسی و عربی**، کتابخانه‌های گجرات شامل کتابخانهٔ عالیه مهدویّه، کتابخانهٔ عالیه چشتیّه و کتابخانهٔ درگاه پیر محمّد شاه، فارسی، به‌کوشش مرکز میکروفیلم نور.

۸. **فهرست میکروفیلم نسخه‌های خطّی فارسی کتابخانهٔ رضارامپور** (جلد سوّم)، شامل معرّفی ۱۵۰۰ نسخه تألیفات شیعه در این کتابخانه، در دست اقدام.

۹. **فهرست میکروفیلم نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ راجه محمودآباد**، لکهنو، شامل معرّفی ۸۰۰ نسخه خطّی عربی و فارسی.

۱۰. **فهرست میکروفیلم نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ جامعهٔ همدرد**، دهلی.

۱۱. **فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ مزمّل الله خان**، علیگره، در دست اقدام.

۱۲. **فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ شاه ابوالخیر**، دهلی، در دست اقدام.

۱۳. **فهرست انگلیسی میکروفیلم نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ جامعهٔ همدرد**، دهلی‌نو، در دست اقدام.

❖ فهرست میکروفیلم‌های نسخ خطّی هند موجود در مرکز میکروفیلم نور

۱- **کتابخانهٔ ناصریّه** (صاحب عبقات)، لکهنؤ (فهرست این کتابخانه که یکی از آثار جاودانه تاریخ فرهنگ اسلامی در قرن نوزدهم هجری در شمال هند است به‌زودی منتشرخواهد شد).

۲- **کتابخانهٔ مدرسه و جامعهٔ سلطانیّه**، لکهنؤ (فهرست مخطوطات این کتابخانه با نام کتابخانه مرحوم سیّد ابوالحسن معروف به«ابّو صاحب» آماده نشر است).

۳- **کتابخانهٔ مدرسة الواعظین**، لکهنؤ.

٤- کتابخانهٔ راجه محمود آباد (وقف آستان قدس)، لکهنؤ (فهرست نسخ خطّی این کتابخانه شامل معرّفی چهار هزار نسخهٔ عربی و فارسی از سوی مرکز تحقیقات فارسی چاپ و انتشار یافته است).

٥- **کتابخانهٔ دارالنّدوةالعلماء، لکهنؤ** (فهرست نسخ خطّی این کتابخانه در دو جلد فارسی و عربی شامل معرّفی پنج هزار نسخه خطّی از سوی مرکز تحقیقات فارسی به‌چاپ رسیده).

٦- **کتابخانهٔ درگاه پیرمحمّد شاه**، احمدآباد، گجرات (فهرست نسخ خطّی عربی و فارسی این کتابخانه در ۷ جلد به‌زبان اردو از طرف کتابخانه انتشار یافته است.

همچنین فهرست میکروفیلم‌های این کتابخانه در مجموعهٔ فهرست میکروفیلم نسخه‌های خطّی کتابخانه‌های گجرات آماده چاپ است).

۷- **کتابخانهٔ درگاه عالیّهٔ چشتیّه**، احمدآباد، گجرات (فهرست میکروفیلم‌های این کتابخانه شامل در مجموعه «فهرست میکروفیلم نسخه‌های خطّی کتابخانه‌های گجرات آماده چاپ است).

۸- **کتابخانهٔ درگاه عالیّهٔ مهدویّه پالم‌پور**، گجرات (فهرست میکروفیلم‌های این کتابخانه در مجموعه فهرست میکروفیلم‌های نسخه‌های خطّی کتابخانه در حقیقت این مجموعه بزرگترین مجموعه در زمینهٔ مهدویّت و موعود عالم به‌شمار می‌آید.

۹- **کتابخانهٔ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره**، دو جلد، به‌زبان‌های انگلیسی و فارسی.

۱۰- **کتابخانهٔ نوّاب مزمّل الله خان، علیگره** (آمادهٔ چاپ).

۱۱- **کتابخانهٔ جامعهٔ همدرد، دهلی** (شامل معرّفی نسخه آمادهٔ چاپ است).

۱۲- **کتابخانهٔ آصفیّه، حیدرآباد.**

۱۳- **کتابخانهٔ خانقاه شاه ابوالخیر**، دهلی (شامل معرّفی نسخه آماده چاپ است).

۱٤- **کتابخانهٔ موزهٔ سالار جنگ**، حیدرآباد.

۱۵- **کتابخانهٔ بخش تاریخ پیشرفته دانشگاه اسلامی علیگره** (فهرست میکروفیلم‌های بخش تاریخ پیشرفته دانشگاه اسلامی با عنوان جلد دوّم فهرست میکروفیلم نسخه‌های خطّی علیگره).

❖ فهارس کتب خطّی در هند منتشر شده توسّط کتابخانه‌ها و مؤسّسات گوناگون

۱. **فهرست کتب عربی، فارسی و اردو، کتابخانهٔ آصفیه سرکار عالی**، حیدرآباد (جلد ۱، ۱۳۳۲ هـ ص ۳۹۹، جلد ۲، ۱۳۵۷ هـ ص ٦۲٤، جلد ۳، ۱۳٤۷ هـ، ص ۷٦۰، جلد ٤، ۱۳۵۵ هـ ص ۷۰۸).

۲. **فهرست تشریحی مخطوطات فارسی، کتابخانهٔ انجمن ترقّی اردو،** علیگره، هند، ۱۹۵۱ م.

۳. **فهرست کتب،** عثمانیه کتابخانه، بمبئی، ص ۹۶.

٤. **فهرست نسخه‌های خطّی فارسی کتابخانه‌های بمبئی،** مدرسه محمّدیّه، مسجد جامع، بمبئی، مرکز تحقیقات مهاتما گاندی، مرکز تحقیقات اردو، انجمن اسلام، موزهٔ چتراپتی شیواجی مهاراج وستو (پرنس آوویلز)، خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، بمبئی، ص ۳۰۲.

۵. **تعارف مخطوطات، کتابخانهٔ دارالعلوم دیوبند،** جلد اوّل، ۱۳۹۰ هـ ص ۲۸٤، جلد دوّم، ۱۳۹۳ هـ، ص ۲۹٦.

٦. **فهرست نسخ خطّی فارسی،** مسمّی به**مرأةالعلوم** خدابخش اورینتل پبلک لائبریری، بانکی‌پور، پتنه، ۱۹۲۵ م، جلد اوّل، ص ۲۷۹، جلد دوّم، ۱۹٤۲ م، ص ۱۷۷، جلد سوّم، ۱۹٦۷ م، ص ۲۹۵.

۷. **فهرست نمایش‌گاه مخطوطات و نوادرات،** کتابخانهٔ دانشگاه اسلامی علیگره، گردآورنده مختارالدّین احمد،۱۹۵۳ م، ص۳۲.

۸. **فهرست مخطوطات ریسرچ لائبریری شعبهٔ عربی فارسی مخطوطات،** مرکز مطالعات آسیای مرکزی، دانشگاه کشمیر، سرینگر، ۱۹۸۹ م، ص ۱۷۷.

۹. **فهرست نسخه‌های خطّی فارسی و عربی،** (دستنویس) مرکز مطالعات آسیای مرکزی، دانشگاه کشمیر، سرینگر، ۱۹۸۲ م، ص ۹۹.

۱۰. **تصوّف در شبه قارّه (تصوّف برصغیر مین)** (اردو)، خدابخش اورینتل پبلک لائبریری، پتنه، ۱۹۹۲ م، ص ۲۳۸.

۱۱. **یادداشت حکیم سید شمس‌الله قادری ماهر آثار قدیمه بر مخطوطات تاریخی،** مخزونه کتابخانهٔ نوّاب صدریار جنگ بهادر مولانا حبیب‌الرّحمٰن خان شروانی، علیگره، ۱۹۳۹ م، ص ۲۳.

۱۲. **فهرست کتب عربی، فارسی و اردو،** پبلک لائبریری، اله‌آباد، ۱۹۲۷ م، ص ۱۹٤.

۱۳. **فهرست کتب مخطوطات و مطبوعات عربی و فارسی** (اردو)، نیشنل بُک‌دپو، امروهه، مرادآباد، هند، ۱۹۷۳ م، ص ٦٤.

١٤. **فهرست مخطوطات خانقاه منعمیّه** (اردو)، گیا، (بهار کی خانقاہوں میں فارسی عربی اردو مخطوطات، خانقاه منعمیّه (گیا) کے مخطوطات کی توضیحی فهرست) گردآورنده دکتر عطا خورشید، خدابخش اورینتل پبلک لائبریری، پتنه، ۱۹۹۳ ی، ص ۱۰۹.

۱۵. **میراث خطّیِ ما در کتابخانهٔ خدابخش** (به‌زبان انگلیسی)، جلد اوّل شاعران فارسی زبان از فردوسی تا حافظ، ۱۹٦۱ م.

١٦. **همان**، ج ۲، دوّاوین شعرای زبان فارسی.

۱۷. **همان**، ج ۳، دوّاوین شعرای زبان فارسی.

۱۸. **همان**، ج ٤، طبّ.

۱۹. **همان**، ٥، حدیث.

۲۰. **همان**، ج ٦، تاریخ.

۲۱. **همان**، ج ۷، تاریخ هند.

۲۲. **همان**، ج ۸، تذکره و قصص.

۲۳. **همان**، ج ۹، لسانیّات و سائینس.

۲٤. **همان**، ج ۱۰، دینیّات.

۲۵. **همان**، ج ۱۱، علوم (سائینس) و فنون.

۲٦. **همان**، ج ۱۲، تذکره.

۲۷. **همان**، ج ۱۳، تصوّف.

۲۸. **همان**، ج ١٤، تفسیر، حدیث، فقه، دینیات و مناظره.

۲۹. **همان**، ج ۱۵، تاریخ.

۳۰. **همان**، ج ١٦، تصوّف، ادعیه، هندوشناسی و تاریخ مذاهب.

۳۱. **همان**، ج ۱۷، مجامیع.

۳۲. **همان**، ج ۱۸، قرآنیات.

۳۳. **همان**، ج ۱۹، اصول فقه و فقه.

۳٤. **همان**، ج ۲۰، لسانیات.

۳۵. **همان**، ج ۲۱، دایرةالمعارف و فلسفه.

۳٦. **همان**، ج ۲۲، سائینس.

۳۷. **همان**، ج ۲۳، ادب: نظم و نثر.

۳۸. **همان**، ج ۲٤، ادعیهٔ و اخلاقیات.

۳۹. **همان**، ج ۲۵، عربی المجامیع.

٤۰. **همان**، ج ۲٦، عربی المجامیع.

٤۱. **همان**، ج ۲۷، عربی المجامیع.

٤۲. **همان**، ج ۲۸، عربی المجامیع.

٤۳. **همان**، ج ۲۹، قرآنیات.

٤٤. **همان**، ج ۳۰، حدیث.

٤۵. **همان**، ج ۳۱، فارسی شاعری.

٤٦. **همان**، ج ۳۲، دایرةالمعارف، طبیعات، فلسفه و اخلاقیات.

٤۷. **همان**، ج ۳۳، اصول فقه و فقه.

٤۸. **همان**، ج ۳٤، اصول فقه و علم الفرائض.

٤۹. **همان**، ج ۳۵، حدیث.

۵۰. **همان**، ج ۳٦، قرآنیات.

۵۱. **فهرست نسخ خطّی شاه ابوالخیر**، گردآورنده ابوالحسن فاروقی، دهلی.

۵۲. **قصر علم فهرست کتابخانۀ تونک،** گردآورنده صاحبزاده شوکت علی خان، راجستان، هند.

۵۳. **خزینةالمخطوطات**، جلد اوّل (فارسی، عربی، اردو)، ۱۹۸۵ م.

٥٤. **همان**، جلد دوّم (فارسی، عربی، اردو)، ۱۹۸۵ م.

۵۵. **همان**، جلد سوّم فارسی، عربی، اردو، ۳۹۲ نسخ، ۱۹۸۵ م.

٥٦. **فهرست نسخ خطّی عربی و فارسی**، ۸ جلد، کتابخانۀ درگاه پیرمحمّد شاه، احمدآباد، گجرات.

۵۷. **فهرست نسخه‌های خطّی فارسی و عربی**، چند جلد، کتابخانۀ مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی علیگره.

۵۸. **فهرست نسخ خطّی کتابخانه و موزۀ سالار جنگ**، محتوی بر ۴۵۳ نسخ خطّی، تاریخ (به‌زبان انگلیسی) حیدرآباد

۵۹. **همان**، جلد دوم، محتوی بر ۱۹۹ نسخ خطّی، تذکره، جغرافیا و سیاحت.

٦۰. **همان**، جلد سوّم، محتوی بر۴۴۶ نسخ خطّی، قصص، انشاء، بلاغت و معما.

٦۱. **همان**، جلد چهارم، محتوی بر ٥٤٦ نسخ خطّی، ادب نظم (از ابتدا تا سنه ۹۰۰ هجری) فردوسی تا جامی.

٦۲. **همان**، جلد پنجم، محتوی بر ٦۳۳ نسخ خطّی، ادب نظم، (از ۹۰۱ تا اختتام مکتبی تانیر متوفّی بعد از ۱۳۲۲/۱۹۱٤).

٦۳. **همان**، جلد ششم، محتوی بر ۱۲۳ نسخ خطّی، تألیفات شعرای مختلف سفینه، بیاض و چنگ.

٦٤. **همان**، جلد هفتم محتوی بر ۶۲۷ مخطوطات، تجوید، تفسیر، حدیث، فقه، عقاید.

٦٥. **همان**، جلد هشتم، محتوی بر ٤٦۲ نسخ خطّی، ادعیه، تصوّف و تاریخ مذاهب.

٦٦. **همان،** جلدهشتم (عربی)، محتوی بر ٢٠٦ نسخ خطّی، علم‌الحساب، علم‌الفلک، علم النّجوم، علم‌الطّب، تاریخ طبیعی و الکیمیا القدیمه.

٦٧. **همان،** جلد نهم، محتوی بر ٤٣٨ نسخ خطّی، قاموس‌الاعلام، فلسفه، منطق، اخلاق، قانون، لغت علم نجوم و ریاضی.

٦٨. **فهرست نسخه خطّی کتابخانۀ نذیریه، پهاتک حبش خان** (به‌زبان اردو)، گردآورنده: محمّد المهدی جعفری، دهلی، ص ۳۰۵.

٦٩. **نسخه‌های خطّی در هند آشیو ملّی،** (به‌زبان انگلیسی) دهلی‌نو، ۱۹۶۴ م، ص ۱۱۳.

٧٠. **محبوب‌الالباب فی تعریف الکتب و الکتاب،** کتابخانۀ خدابخش، پتنه، ۱۹۹۱ م.

❖ فهرست نسخ خطّی هند چاپ شده در ایران

(۱) **فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانۀ مظهرالعلوم** (بنارس، هند) به‌کوشش سیّد صادق حسینی اشکوری، مجمع ذخایر اسلامی ایران، قم.

(۲) **فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانۀ ممتازالعلما** (لکنهو، هند) با گزارشی از خاندان علمی غفران‌مآب، به‌کوشش سیّد صادق حسینی اشکوری، مجمع ذخایر اسلامی ایران، قم.

(۳) **فهرستواره نسخه‌های خطّی: خانقاه مجیبیّه** (پتنا، هند): همراه با مقدمه‌ای مبسوط از سنگ‌های مزارات سلسله قادریه، مجیبیه در باغ... به‌کوشش سیّد صادق حسینی اشکوری، مجمع ذخایر اسلامی ایران، قم.

❖ کتب نسخ خطّی مرکز تحقیقات فارسی

۱. **عصمت‌نامه یا داستان لورک و مینا** (زبان فارسی)، مؤلّف ویشنو شرمان، مصحّح آقای پرفسور سیّد امیر حسن عابدی، آبان‌ماه ١٣٦٤ ﻫ ش/صفرالمظفّر ١٤٠٦ ﻫ .

۲. **غزلهای حافظ** (براساس نسخهٔ مؤرّخ ۸۱۳ هجری) (زبان فارسی)، مؤلّف شمس‌الدّین محمّد حافظ شیرازی، مصحّح آقای پرفسور نذیر احمد، دی‌ماه ۱۳۶۷ ﻫ ش /جمادی‌الاوّل ۱۴۰۹ ﻫ .

۳. **دیوان حافظ** (براساس نسخهٔ مؤرّخ ۸۱۸ هجری)، مؤلّف شمس‌الدّین محمّد حافظ شیرازی، مصحّح آقای پرفسور نذیر احمد، دی‌ماه ۱۳۶۷ ﻫ ش/ جمادی‌الاوّل ۱۴۰۹ ﻫ .

۴. **شاه محمّد اجمل الله‌آبادی و ادب فارسی** (زبان فارسی)، دکتر اختر مهدی، ۱۹۹۲ م.

۵. **دریای اسمار**، ترجمهٔ فارسی «کَتَا سَرِتْسَاگَرْ» از مصطفٰی خالقداد عبّاسی، تصحیح استاد عابدی و تارا چند؛ چاپ با همکاری دانشگاه اسلامی علیگره بهمن‌ماه ۱۳۷۵ ﻫ ش /فوریّهٔ ۱۹۹۷ م.

۶. **تاریخ شاه شجاعی** (زبان فارسی)، تألیف میر محمّد معصوم بن حسن صالح (سدهٔ یازدهم هجری)، مقدّمه و تصحیح: دکتر سیّد محمّد یونس جعفری، اسفند ۱۳۸۵ ﻫ ش/مارس ۲۰۰۷ م.

۷. **چهار چمن** (زبان فارسی)، تألّیف چندربهان برهمن (سدهٔ یازدهم هجری)، مقدّمه و تصحیح: دکتر سیّد محمّد یونس جعفری، اسفند ۱۳۸۵ ﻫ ش/مارس ۲۰۰۷ م.

۸. تذکرهٔ **طورِ معنٰی** (زبان فارسی)، مؤلّف منشی احمد حسین سِحر کاکوروی (سدهٔ سیزدهم هجری)، مقدّمه و تصحیح و تعلیق: دکتر رئیس احمد نعمانی، اسفند ۱۳۸۵ ﻫ ش/مارس ۲۰۰۷ م.

۹. **تاج المآثر** (زبان فارسی)، تألیف تاج‌الدّین حسن نظامی (سدهٔ ششم و هفتم هجری)، مقدّمه و تصحیح و تنقیح: پروفسور سیّد امیر حسن عابدی، تیرماه ۱۳۸۷ ﻫ ش/جولای ۲۰۰۸ م.

❖ آثار منتشر شده در زمینهٔ نسخ خطّی توسّط مرکز میکروفیلم نور ـ دهلی

۱) **وجوه القرآن**، ابوعبدالرحمن اسماعیل بن احمد الحیری النیشابوری (تألیف قرن پنجم).

۲) **قاضی نورالله شوشتری**، دکتر مهدی خواجه‌پیری (سال تالیف: ۱۳۷۵ هـ).

۳) **احسن‌الانتخاب فی ذکر معیشهٔ سیّدنا ابی‌تراب**، اردو.

٤) **خصائص مرتضویّه**، عربی، اردو.

٥) **مناقب‌المرتضی من مواهب‌المصطفی**، عربی، اردو.

٦) **المقصدالجلی فی مسندالعلی**، عربی، اردو.

❖ ENGLISH CATALOGUES

1. .**The Persian Manuscripts** in the British Museum, Vo. III.
2. **Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts** in the Curzon Collection, Asiatic Society of Bengal, 1926.
3. **Concise Descriptive Catalogue of th Persian Manuscripts** in the Collection of the Asiatic Society of Bengal. First & Second Supplement, 1928.
4. **A Catalogue of the Arabic, Persian & Hindustani Mss.** Libraries of the king of Oudh, by: A. Sprenger, M.D. Vol. I. 1854.
5. **Catalogue of Persian Mss.** In Buhar Collection Vol. I, National Library Clacutta, 1982.
6. **Catalogue of the Persian Manuscripts** in the British Museum, Vol. I, 1966.
7. **The Persian, Urdu & Arabic Manuscripts** in the Dacca University, Libraries, Vol. I.
8. **List of Arabic & Persian Manuscripts**, Collection of Asiatic Society, During 1903-1907.
9. **List of Arabic & Persian Manuscripts** during 1903-1907 & 1908-1910, Collection of Asiatic Society.
10. **Catalogue of the Arabic, Persian & Urdu Manuscripts** in the Hyderabad Museum. 1953.

11. **Catalogue of Persian Manuscripts** in the B.H.U. Library.

12. **A Descriptive Catalogue of Oriental Manuscripts** in Delhi University Library, 1964.

13. **Catalogue of the Oriental Manuscripts** in the Lucknow, University, Library, 1951.

14. **A Supplement to the Catalogue of th Persian and Arabic Manuscripts** of B.J. Institute Museum, Part III, 1989.

15. **Catalogue of Manuscripts in Maulana Azad Library Aligarh Muslim University**, Aligarh. Vol. I, Habibganj Collection (Persian) Part I, Poetry, compiled by M.H. Razvi and M.H. Qaisar, published by Maulana Azad Library, Aligarh, 1981.

16. **Catalogue of Manuscripts in Maulana Azad Library, Aligarh Muslim University**, Aligarh. Vol. I, Part II, Habibganj Collection (Persian), History of Islamic Science, Bibliography etc. compiled by M.H. Razvi and M.H. Qaisar Amrohvi, Maulana Azad Library, Aligarh, 1985.

17. **Catalogue of the Persian Manuscripts in Maulana Azad Library Aligarh Muslim University**, Aligarh. Prepared by Athar Abbas Rizvi and Mukhtaruddin Ahmad, Aligarh Muslim University, Aligarh, 1969.

18. **Catalogue of Persian Manuscripts**, Vol. III, Bibliography, Geography and Travels, Salar Jang Museum and Library, Hyderabad.

19. **Title Index of Catalogues of Arabic, Persian and Urdu Manuscripts**, Vol. I to VII, edited by Mohaiuddin Bambaywala, Mohammed Yusuf Vohra, Hazrat Pirmohammed Shah Library and Research Centre, Ahmadabad, 2003.

20. **A Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jang Museum and Library**, Vol. XI, the Arts, Agriculture, compiled by Maulana Al-Haj Muhammad Ashraf, director Salar Jang Museum and Library, Hyderabad, 1997.

21. **Catalogue of Persian Manuscripts** Vol. X, Medicines and Veterinary, compiled by Maulana Haji Muhammad Ashraf, director Salar Jang Museum, Hyderabad, 1991.

22. **Catalogue of the Persian Manuscripts**, Vol. IX, Encyclopedias Philosophy, Law etc., complied by Maulana Haji Muhammad Ashraf, director Salar Jang Museum and Library, Hyderabad, 1988.

23. **Catalogue of the Persian Manuscripts**, Vol. VIII, Islamic Theology, compiled by Haji Muhammad Ashraf, director Salar Jang Museum and Library, Hyderabad, 1983.

24. **Catalogue of the Arabic Manuscripts**, Vol. VIII, on Mathematics, Astronomy, compiled by Maulana Al-Haji Muhammad Ashraf, director Salar Jang Museum and Library, Hyderabad, 2000.

25. **Catalogue of the Arabic Manuscripts**, Vol. VI, Encyclopedia, Philosophy, Logic and Ethic, compiled by Maulana Haji Muhammad Ashraf, director Salar Jang Museum and Library, Hyderabad, 1989.

26. **Catalogue of the Arabic Manuscripts**, Vol. V, Prayers and Sufism, compiled by Maulana Haji Muhammad Ashraf, director Salar Jang Museum and library, Hyderabad, 1986.

27. **Catalogue of the Arabic Manuscripts**, Vol. IV, Islamic Theology (Shiite), compiled by Maulana Haji Muhammad Ashraf, director Salar Jang Museum and library, Hyderabad, 1981.

28. **A Catalogue of the Manuscripts in the Salar Jang Collection**, Vol. I, on Philosophy, Logic, Theology, etc., compiled by M. Nizamuddin, published by the order of the committee & printed at the Dairatul Ma‘arif, Osmania Press, Hyderabad, 1957.

29. **Catalogue of the Arabic Manuscripts**, Qur’anic Science and Science of Tradition, Vol. I, by Shaukat Ali Khan, Arabic & Persian Research Institute Rajasthan, Tonk , 1980.

30. **Catalogue of the Arabic Manuscripts**, Prayers, Theology, Usul-ul Figh, Polemics, Dialecties, Al-Fiqh & Law of Inheritance, Vol. II, by Shaukat Ali Khan, Arabic & Persian Research Institute Rajasthan, Tonk , 1983.

31. **Descriptive Catalogue of the Arabic, Persian and Urdu Manuscripts in the Arabic and Persian Research Institute Rajasthan, Tonk**, Vol. III, prepared by Maulana Muhammad Imran Khan, Arabic and Persian Research Institute Rajasthan, Tonk, 1985.

32. **A Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts**, Vol. I, History, Biography, Geography etc., by Shaukat Ali Khan, Arabic & Persian Research Institute Rajasthan, Tonk, 1987.

33. **Catalogue of Arabic Manuscripts in Tabular Form in the Collection of the Asiatic Society of Bengal**, Vol. I, prepared by K.M. Maitra, edited by M.S. Khan, the Asiatic Society, Calcutta, 1980.

34. **Catalogue of Arabic Manuscripts in Reza Library, Rampur**, Vol. I, Quranic Science & the Science of Traditions, prepared by Imtiyaz Ali Arshi, Rampur, Raza Library Trust, 1963.

35. **A Catalogue of the Arabic Manuscripts in the Salar Jang Museum & Library,** Vol. II, the Glorious Qur'an and its parts, compiled by Muhammad Ashraf, director Salar Jang Museum and Library, Hyderabad, 1962.

36. **Cagtalogue of Arabic Manuscripts in the Collection of the Royal Asiatic Society of Bengal**, prepared by Wladimir Ivanow, the Royal Asiatic Society of Bengal, Calcutta, 1939.

37. **Catalogue of Persian Manuscripts of J.N. Sarkar Collection**, by S.M. Hasan, National Library, Calcutta, 1972.

38. **Catalogue of Persian Manuscripts in Buhar Collection**, by Maulvi Qasim Hasir Radavi, National Library, Belvedere, Calcutta, 1982.

39. **Descriptive Catalogue of Arabic Manuscripts of Habibganj Collection**, Vol. III, prepared by M.H. Qaisar, Aligarh Muslim University, Aligarh, 1993.

40. **The contribution of Indo-Pakistan to Arabic Literature**, by M.G. Zubaid Ahmad, S.H. Muhammad Ashraf, Kashmir, 1945.

41. **Catalogue of Books of the Fort Villiam College Collection in the National Archives of India Library**, edited Dr. R.K. Perti, National Archives of India, New Delhi, 1984. (typed).

قطعهٔ تاریخ درگذشتِ پروفسور نذیر احمد

استاد اسبق ممتاز فارسی دانشگاه اسلامی علیگره

رئیس احمد نعمانی *

استادِ بی‌همال و نویسندهٔ بزرگ
دانش‌پژوهِ وقت و ادیبِ شهیر مُرد
آموزگارِ فارسیِ هند درگذشت
جوهرشناسِ اسم و صفات و ضمیر مُرد
آن آبروی انجمنِ علم و آگهی
ظلمت زدای سینه برنا و پیر مُرد
رفتم فرو به‌فکر پی سالِ فوتِ او
چون یافتم خبر که نذیرِ خبیر مُرد

سی بار «آه» سر زده از خاطرِ حزین
یک‌بار بر لب آمده: «دکتر نذیر مُرد»

[«آه» (٦×٣٠ = ١٨٠) + «دکتر نذیر مُرد» (١٨٢٨) = ٢٠٠٨ میلادی]

---

* استادیار فارسی مدرسهٔ اس.تی.اچ. دانشگاه اسلامی علیگره و مدیر مرکز مطالعات فارسی، علیگره.

تسلیت

سرکارخانم پروفسور ریحانه خاتون و پروفسور ماریه بلقیس!

مصیبت فقدان پدر ارجمند شما و استاد برجستهٔ فقید هند (استاد نذیر احمد) را به‌شما و خانوادهٔ محترم تسلیت می‌گوییم و آرزوی سلامتی و بقای عمر شما را از خداوند متعال مسئلت داریم.

کریم نجفی برزگر (رایزن فرهنگی)/سیّد عبدالحمید ضیایی (وابستهٔ فرهنگی و رئیس خانهٔ فرهنگ) و همکاران

مهدی خواجه‌پیری مدیر مرکز میکروفیلم نور، دهلی‌نو و همکاران

علی‌رضا قزوه مدیر مرکز تحقیقات فارسی دهلی‌نو و همکاران

همکار ارجمند

جناب آقای عبدالرّحمٰن قریشی!

مصیبت فقدان برادر ارجمندتان را به‌شما و خانوادهٔ محترم تسلیت می‌گوییم و سلامتی و بقای عمر شما را از خداوند متعال مسئلت داریم.

کریم نجفی برزگر (رایزن فرهنگی)/سیّد عبدالحمید ضیایی (وابستهٔ فرهنگی و رئیس خانهٔ فرهنگ) و همکاران

مهدی خواجه‌پیری مدیر مرکز میکروفیلم نور، دهلی‌نو و همکاران

علی‌رضا قزوه مدیر مرکز تحقیقات فارسی دهلی‌نو و همکاران

QAND E PARSI

The Quarterly Journal of
Persian Culture, Language and Literature
No. 41-42, Summer – Autumn 2008

SPECIAL ISSUE ON MANUSCRIPTS OF INDIA

……………………………………………

Published by
Centre of Persian Research
Office of the Cultural Counsellor
Islamic Republic of Iran, New Delhi

Publisher and Supervisor: Karim Nafafi Barzegar
Director & Chief Editor: Ali Reza Ghazveh

✧

Title calligraphy: Kaveh Akhavein
Designing of the cover page: Majid Ahmady & Aisha Fozia
Composing and page setting: Abdur Rehman Qureshi
Printed at: Alpha Art, Noida, U.P.

✧

18, Tilak Marg, New Delhi-110 001
Tel.: 23383232-4, Fax: 23387547

newdelhi@icro.ir
http://newdelhi.icro.ir

QAND E PARSI

THE QUARTERLY JOURNAL OF
PERSIAN CULTURE, LANGUAGE AND LITERATURE
No. 40-41, SUMMER – AUTUMN 2008

SPECIAL ISSUE ON MANUSCRIPTS OF INDIA

The publication of ***Qand-e-Parsi*** is an attempt to introduce the valuable work of Indian scholars and writers in Persian, and also of some noted Iranian scholars from the medieval to the modern period. This journal will also undertake to publish the biographies of the scholars who have produced their valuable work in Persian, particularly those from India.

Centre of Persian Research
Office of the Cultural Counsellor
Islamic Republic of Iran
New Delhi